

سال های تجاوز

و مقاومت

نویسنده: محمد اکرم اندیشمند

پیشگفتار:

"سالهای تجاوز و مقاومت" بحث و بررسی اجمالی تحولات خونین سیاسی، اجتماعی و نظامی دو نیم دهه اخیر افغانستان است. سالها ی دو نیم دهه ی اخیر پر حادثه ترین و خونین ترین سالهای تاریخ معاصر افغانستان محسوب میشود. حوادث خونین و مصیبت بار این سالها که با کودتای نظامی حزب دمکراتیک خلق و تصاحب قدرت سیاسی از سوی آن حزب در ثور ۱۳۵۷ هجری خورشیدی آغاز شد، با تجاوز نظامی شوروی گسترش یافت و بعد از خروج قشون متجاوز و فروپاشی امپراطوری شوروی خونین تر و مصیبت بار تر گردید. در این نوشته حوادث و دگرگونی های سیاسی، اجتماعی و نظامی این سالها با اختصار و اجمال مورد بحث و ارزیابی قرار می گیرد. رویکرد ها و برگرفته های مباحث را یاد داشته، خاطرات و چشم دید های نگارنده از وقایع و حوادث و اظهارات دست اندرکاران و گردانندگان آن و آثار کتبی نویسندگان، خبرنگاران و محققین داخلی و خارجی در این رابطه تشکیل میدهد. مسلماً تحلیل و برداشت هر نویسنده و محقق در مورد حوادث و دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی سالهای مورد بحث هماهنگ و یکسان نمیشود. چه بسا که در برخی موارد ارزیابی ها و بررسیها با تفاوت و تناقض ارائه می شود. اما گاهی وقت تفاوت و حتی تناقض برداشت ها بدریافت درست حقایق می انجامد. هر چند که بعضی مواقع بیان و تحلیل متفاوت و متناقض حوادث و تحولات، خوانندگان را در درک واقعیت ها به سرگردانی و تردد میکشاند. البته در اوضاع و حال کنونی که کشور ما و بعد از دو نیم دهه یک

دوره ی خونین جنگ و بی ثباتی بسوی صلح، ثبات، آزادی و دموکراسی قدم میگذارد هر نویسنده و محلل این کشور حق خواهد داشت تا وقایع و تحولات جامعه و وطن خود را به بحث و بررسی بگیرد و آن بحث را با آزادی ارائه بدارد. آنگاه خوانندگان خود قضاوت خواهند کرد که چه مباحث و تحلیلی به واقعیت ها نزدیک است و چه برداشتها و ارزیابی هایی با حقایق و راستی همخوانی دارد.

مباحث " سالهای تجاوز و مقاومت " در چهار فصل جداگانه پیشکش خوانندگان میگردد. از آنجاییکه جریانات و احزاب سیاسی در کشور ما محور وقایع و حوادث دونیم دهه ی اخیر محسوب میشود بررسی و مطالعه ی آن حوادث و وقایع بدون شناخت و بررسی احزاب و جریانات سیاسی دخیل در این وقایع نارساء و ناقص میباشد. معهدا فصل اول به معرفی و شناخت تحلیلی جریانات و احزاب سیاسی سه دهه ی اخیر اختصاص میابد که در حوادث سالهای مورد بحث حضور داشتند. در فصل دوم حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، در فصل سوم حکومت احزاب اسلامی و جهادی و در فصل چهارم حکومت تحریک اسلامی طالبان با مداخلات و تجاوزات خارجی و سلطه ی تروریسم مورد بحث

فصل اول

احزاب سیاسی در سه دهه ی اخیر

حزب دموکراتیک خلق:

با کنار رفتن محمد داود از صدارت در سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی شرایط جدید در فضای سیاسی کشور ایجاد شد که در اثر آن احزاب سیاسی با افکار و عقاید مختلف عرض وجود کردند. قانون اساسی جدید ساخته شد. محمد ظاهر، شاه افغانستان در میزان ۱۳۴۳ حین افتتاح لویه جرگه ای که غرض تصویب قانون اساسی تشکیل یافته بود حالت جدید را تحقق دموکراسی خواند. این دوره که ده سال دوام یافت دهه ی دموکراسی نام گرفت.

دهه ی دموکراسی با تشکیل احزاب سیاسی آغاز میابد. هر چند که قانون احزاب از سوی شاه توشیح نگردید و فعالیت احزاب مجرای قانونی نیافت. برخی این احزاب گردانندگان حوادث و وقایع خونین دو دهه ی اخیر میباشند. حزب دموکراتیک خلق یکی از این احزاب است که در ۱۱ جدی ۱۳۴۳ تأسیس گردید. به قول یکی از اعضای ارشد حزب مذکور: « ۲۵ نفر در این روز به خانه ی نور محمد تره کی واقع کارته ۳ کابل گرد آمدند و حزب دموکراتیک خلق را تأسیس کردند. این گردهم آیی را اولین کنگره ی حزب خواندند و به آن نام کنگره ی مؤسس نهادند. در کنگره اساسنامه حزب که قبلاً ترتیب شده بود و مشابهت کامل با اساسنامه حزب

کمونیست اتحاد شوروی داشت به تصویب رسید. کمیته ای بنام پلینوم کمیته ی مرکزی مرکب از هژده نفر انتخاب شد. ۱۱ نفر اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی حزب نیز معین گردیدند. اعضای اصلی کمیته ی مرکزی را نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، صالح محمد زیری، طاهر بدخشی، سلطانعلی کشتمند، شهرا لاه شهبورو دستگیر پنجشیری تشکیل میدادند. و اعضای علی البدل کمیته مرکزی داکتر شاه ولی، طاهر افق، داکتر ظاهر نوراحمد نور بود. کمیته ی مرکزی نورمحمد تره کی را به حیث منشی عمومی حزب و ببرک کارمل را به حیث معاون حزب انتخاب نمود. میر اکبر خیبر به نسبت داشتن وظیفه در قوای مسلح آن وقت در هیچیک از این مقامات قرار نگرفت. . . . « (۱)

دستگیر پنجشیری یکی از اعضای مؤسس حزب دمکراتیک خلق تشکیل حزب را ملهم از مقاومت های ملی علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی میداند: « حزب دمکراتیک خلق با الهام از مقاومت های ریشه دار و عادلانه ملی علیه تمام دشمنان آشتی ناپذیر داخلی " کشورکشایان " و نیروهای استعمارگر خارجی در کشور نیمه فیودالی ما جوانه زد، رشد کرد، نفوذ و سلطه یافت. . . . « (۲)

اما حزب دمکراتیک خلق برخلاف تحلیل و ادعای دستگیر پنجشیری در الهام از مقاومت علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی وقتی سلطه یافت و به حاکمیت رسید مستبد ترین دستگاه حاکمیت را تشکیل داد و وسیله ای در جهت تجاوز نیروهای اشغالگر خارجی (قوای شوروی) گردید. این حزب از همان آغاز تشکیل، کمونیست بودن خود را در جامعه ی اسلامی افغانستان پنهان نکرد. در اولین ماده اساسنامه خود که در نخستین شماره جریده حزب بنام " خلق " منتشر گردید نوشت: « حزب دمکراتیک خلق افغانستان عالیترین سازمان سیاسی و پیشآهنگ طبقه کارگر و همه زحمت کشان افغانستان است. حزب دمکراتیک خلق افغانستان که آیدیا لوژی آنرا مارکسیزم - لنینیسم تشکیل میدهد بر اتحاد داو طلبانه ی مردم اعم از کارگران، دهقانان، پیشه وران و روشنفکران کشور استوار است. » انتشار اساسنامه حزب دمکراتیک خلق با محتوای کاملاً کمونیستی در همان روزهای اول نشان داد که حزب مذکور پدیده ای است وارد شده از خارج و وابسته به خارج. زیرا آیدیا لوژی را که حزب برای خود برگزیده بود آیدیا لوژی حاکم در مسکو بود نه آیدیا لوژی حتی یکنفر دهقان در افغانستان .

حزب دمکراتیک خلق تحت نظر سازمان جاسوسی شوروی (کی جی بی) که فعالیت آن عمدتاً توسط سفارت مسکو در کابل پیشبرده می شد بوجود آمد و رشد یافت: « یک وزیر سابق داخله افغانستان بطور واضح گفته است که او دوسیه های مفصلی را مطالعه کرده است که در اثر نظارت فعالیت های چپی های افغانستان از طرف پولیس مخفی کشور ترتیب گردیده بود. این اسناد بدون شک به اثبات میرساند که رهبران کمونیست افغانستان از طرف عناصر کی جی بی سفارت شوروی در کابل مستقیماً اداره،

تمویل وهدایت می شدند و به آنها هدایت داده شده بود که چگونه پروگرام های که برای بمیان آمدن دمکراسی طرح شده بود تخریب کنند و حکومت را غصب نمایند. « (۳)

"هنری برادرش" نویسنده و محقق امریکایی که در دهه ی هشتاد میلادی به حیث متخصص امور شوروی در دولت امریکا ایفای وظیفه میکرد و قبل از آن به حیث خبرنگار آژانس " ای پی " امریکایی در دهلی جدید مؤظف بود و بارها به کابل رفت و آمد داشته است در مورد تشکیل حزب دمکراتیک خلق و روابط رهبران تره کی با سفارت مسکو در کابل می نویسد: «... الی سال ۱۹۶۳ وی (نورمحمد تره کی) یک حلقه ی ارتباطی را با سفارت شوروی در کابل تشکیل داده بود. در چاپخانه ی مورد پسندش نشسته جوانان افغان را به مامورین سفارت شوروی که فکر می شد اعضای کی جی بی بودند معرفی میکرد. بعد از انفاذ قانون اساسی جدید چینیکه برای انتخابات پارلمانی ترتیبات گرفته شد، ولی احزاب سیاسی هنوز شکل قانونی را به خود نگرفته بود، تره کی در حدود سی نفر از جوانان را دور خود جمع و حزب دمکراتیک خلق را تأسیس کرد. . . . تره کی زمانیکه در بمبئی بود، تماس هایی با حزب کمونیست هند نیز داشت و نقش یک یا هردو حزب یادشده شاید در تشکیل حزب دمکراتیک خلق افغانستان نسبت به ارتباطات تره کی با کی جی بی مؤثر بوده است. شورویها از مدتهای مدیدی به این طرف یک حزب کمونیست خارجی را برای نظارت و کمک یک حزب کمتر انکشاف یافته ی دیگر بکار میبردند. . . . « (۴)

تمام فعالیت بلند پایگان حزب دمکراتیک خلق زیر نظر و هدایت سفارت شوروی در کابل قرار داشت. اعضای کمیته ی مرکزی و دفتر سیاسی حزب از سفارت شوروی معاش (حقوق) دریافت میکردند. برادر خانم (خسربره) شرعی جوزجانی وزیر عدلیه حکومت تره کی از قول خواهرش اظهار داشت: « اگر پنج هزار افغانی معاش ماه وار سفارت شوروی به شوهرم نمی بود ما در کابل نمیتوانستیم زندگی کنیم. « (۵)

در ثور ۱۳۴۶ حزب دمکراتیک خلق دچار انشعاب گردید. این انشعاب از سوی ببرک کارمل و میراکبر خیبر صورت گرفت. هر چند دلیل انشعاب در حزب از سوی برخی محققین و نویسندگان به تفاوت سلیقه ها و برداشتهای تره کی و کارمل و تشدید رقابت میان آنها در نزدیکی به مسکو ارتباط داده میشود، اما این انشعاب به منظور تأمین اهداف خاصی از سوی شوروی انجام یافت. نخست اینکه شورویها خواستند تا با ایجاد دو حزب کمونیست طرفدار خود از پیوستن افراد غیر پشتون به احزاب طرفدار چین (مائوئیستها) جلوگیری کنند. آنها معتقد بودند که روشنفکران غیر پشتون کمتر حاضر میشوند در عضویت حزب کمونیستی که رهبری آنرا تره کی و افراد پشتون بدوش دارند شامل گردند. ثانیاً برای نفوذ مسکو در خاندان سلطنتی افغانستان تشکیل حزب کمونیست میانه رو و درباری ضروری پنداشته می شد. پرچم و رهبران ببرک کارمل که پسر یکی از جنرالان محمد ظاهر شاه بود به این منظور بوجود

آورده شد. آنطوریکه تحولات بعدی نشان داد ببرک کارمل و پرچمیها در کودتای داخل قصر با داودخان همکاری کردند و از او به عنوان پل عبور در حاکمیت حزب کمونیست خلق و پرچم استفاده نمودند. وثالثاً شورویها برای جلب و جذب افراد بیشتر از میان خانواده های حاکم، مرفه و شهرنشین به حزب کمونیست خط مسکو، ایجاد یک حزب میانه رو را ضروری میپنداشتند. در حالیکه شاخه ی خلق تند رو و اکثر اعضای آن برخاسته از دهات و قبایل افغانستان عمدتاً پشتونها بودند. آنها پرچم را برهبری ببرک کارمل بوجود آوردند و آنرا در مسیر یک حزب میانه رو و کمونیست و قابل قبول برای آنانی قراردادند که از خانواده های حاکم، مرفه و شهرنشین بسوی حزب کمونیست روسی جذب می شدند.

گروه کارمل بعد از انشعاب خود امتیاز نشر جریده ی پرچم را بدست آوردند و با نشر این جریده به پرچمی ها شهرت یافتند. پرچمی ها در اولین شماره پرچم، خود را حزب دمکراتیک خلق افغانستان خواندند. اما تره کی در شماره پنجاه جریده افغان ملت اعلامیه ای را منتشر ساخت که در آن گفته شد پرچم هیچگونه ارتباط سازمانی با حزب دمکراتیک خلق ندارد. جریده ی پرچم تا دو سال دیگر به نشر خود ادامه داد و کلیه مطالب آن به تشریح و توضیح عقاید کمونیسم، تبلیغ سیاست خارجی شوروی و ضرورت دوستی با شوروی خلاصه می شد. در حالیکه حزب دمکراتیک خلق با استفاده از آزادی دهه ی دمکراسی به فعالیت آشکار و نامحدودی ادامه میداد، به جای همکاری در انکشاف این دوره دست به سبوتاژ و تخریب میزد. با براه انداختن تظاهرات متعدد در بسیاری از روزهای رسمی، جریان عادی زندگی سیاسی و اجتماعی را در پایتخت مختل میکرد. متعلمین و محصلین در کابل از درس خود باز میماندند. بسا روزها دروازه های صنوف مکاتب و دانشگاه بسته می شد که در نتیجه سطح علمی مؤسسات آموزشی سیر نزولی می پیمود. ببرک کارمل و چند تن دیگر از اعضای حزب دمکراتیک خلق که به حیث وکیل در شورای ملی راه یافته بودند بسا روزها فضای شورا را نیز مختل میکردند. کار آنها در شورای ملی تلاش برای انعقاد قراردادهای متعدد حکومت افغانستان در عرصه های مختلف نظامی، اقتصادی و فرهنگی با اتحاد شوروی بود تا از این طریق نفوذ شوروی در تمام عرصه های زندگی افغانستان گسترش یابد و کشور در وابستگی کامل به شوروی فرو برود. کارمل در همه بیانات پارلمانی خود از شوروی نام میبرد. به ستایش شوروی میپرداخت و به استحکام دوستی افغانستان با شوروی تأکید میکرد: « ارتجاع راست افراطی و شعله افروزان چپ افراطی در زیر لوای انتی سوویتیزم در یک جبهه با جناح راست محافظ حاکم و سازمانهای جاسوسی داخلی در تفتین و توطئه اند تا روابط نیک و حسن همجواری افغانستان و اتحاد شوروی را برهم بزنند.» (۶)

دهه ی دمکراسی همچنان با آغاز نفوذ حزب دمکراتیک خلق در ارتش توأم بود. قراردادهای متعدد نظامی افغانستان و شوروی که سبب توريد سلاح روسی به کشور و اعزام محصلین غرض آموزش نظامی به شوروی گردید زمینه ی این نفوذ را بسیار آسان

وگسترده ساخت. نیروی هوایی قبل از همه محل جذب و عضو گیری حزب دمکراتیک خلق شد. چون از یکطرف انکشاف قوای هوایی از همان آغاز توسط شوروی ها صورت گرفت که در نتیجه این قوا کاملاً تحت نفوذ و کنترل شوروی درآمد و از طرف دیگر در نفوذ به نیروی هوایی اهمیت زیاد داده شد. دگروال علی احمد جلالی از چگونگی نفوذ شوروی به قوای هوایی افغانستان میگوید: «زمانیکه (۱۳۵۱) من به قوای هوایی رفتم تا تاریخ نظامی افغانستان را تدریس کنم من احساس کردم که این کورس در یک مؤسسه ی شوروی تدریس میشود. » (۷)

در نتیجه نفوذ شوروی به ارتش و تسلط فزاینده ی حزب دمکراتیک خلق به قطعات نظامی کشور ، کودتای محمد داود با نقش قاطع این حزب به پیروزی رسید. و پنج سال بعد حزب دمکراتیک خلق با کودتای که براه انداخت حاکمیت را تصاحب کرد و در آس فجاج خونین دوده ی اخیر قرار گرفت.

حزب دمکراتیک نوین (شعله جاوید) :

حزب دمکراتیک نوین که بعضاً آنرا سازمان جوانان مترقی گفته اند با نام نشریه خود " شعله جاوید " شهرت یافت. این حزب یکی از احزاب کمونیستی طرفدار چین و مخالف کمونیستان خط مسکو بود. حزب مذکور مانند برخی احزاب دیگر در دهه دمکراسی عرض وجود کرد. در مورد مؤسس یا مؤسسين آن اسناد رسمی ارائه نشده است. اما برخی نویسندگان و محققین معتقد اند که شعله ی جاوید توسط عبدالرحیم محمودی برادر عبدالرحمن محمودی همعصر و هم‌رزم غلام محمد غبار تأسیس گردید. یکی از دلایل در این مورد نشر جریده ی شعله جاوید از ثور ۱۳۴۷ تا سرطان ۱۳۴۸ به امتیاز و مسئولیت عبد الرحیم محمودی و اعضای مربوط به این خاندان عنوان میشود. برخی ها رهبری شعله جاوید را در دست محمد عثمان مشهور به عثمان لندی استاد فاکولته ساینس می پندارند. هر چند عثمان بعداً از این حزب کنار رفت و از هرگونه فعالیت سیاسی دست کشید.

" سازمان رهایی افغانستان " یکی از گروه های انشعابی شعله ی جاوید در سالهای اشغال افغانستان توسط شوروی در نشریه ی " مشعل رهایی " در مورد نخستین روزهای تأسیس شعله جاوید می نویسد: « پس از علنی شدن جنبش بین المللی ۱۹۶۳ و تأسیس باند دمکراتیک خلق نخستین هسته ی سازمان " جوانان مترقی " در برابر ریز یونیزم معاصر و تزارهای آن موضع گرفت و با جلب برخی از روشنفکران چپ و بقایای " ندای خلق " در میزان ۱۳۴۴ پلمیک جنبش بین المللی کارگر علنی گردید. در زمستان ۱۳۴۳ تقریباً اکثریت روشنفکران محافل سیاسی متمایل به چپ به مشی رویزیونیستی گرائیده بودند. . . . علت پیوستن روشنفکران را به باند نامبرده باید در عقب ماندگی فرهنگی سیاسی استبداد شرقی هیئت حاکمه در نخستین برآمدهای سیاسی ضد رژیم بوسیله رویزیونیستها آنهم زیر نام سوسیالیزم علمی و با سوء استفاده از اعتبار کشورشوراها و هم چنین باید در نطفه ای بودن جنبش

مارکسیستی کشوردید. متقابلاً روشنفکران انقلابی در برابر رویز یونیزم شوروی موضع گرفتند. دست به افشای باند "دمکراتیک

خلق" در میان حلقه محدود روشنفکری زدند و در خزان ۱۳۴۴ در جریان این مبارزات سازمان جوانان مترقی را بنیاد گذاشتند

و مبارزه خود را چنان سازمان دادند که... مبارزه علیه رویزیونیزم معاصر در محراق توجه آنها قرار گرفت...» (۸)

نشریه ی مشعل رهایی نیز مؤسسين شعله جاوید را معرفی نمیکنند. اما شعله جاوید با آنکه از جمله احزاب کمونیست محسوب می

شد با حزب کمونیست دمکراتیک خلق در خصومت به سر میبرد. چون "پیکنگ" در مخالفت با "مسکو" قرار گرفته بود و به این

مخالفت رنگ آیدئولوژیک داده می شد، هواداران کمونیست چین و شوروی در افغانستان نیز از آنها تبعیت میکردند. وقتیکه در

پیکینگ، مسکو متهم به تجدید نظر طلبی در اساسات کمونیزم و انحراف از مارکسیزم - لنینیزم می شد، در کابل شعله جاوید نیز

حزب دمکراتیک خلق را منحرف و تجدید نظر طلب می خواند: «... پرچم پراز پروپاگند دروغین است و تا گلویش

در لجنزار تجدید طلبی غرق مییابد...» (۹)

شعله جاوید در تحقق رویای کمونیزم بیشتر از حزب دمکراتیک خلق افکار تند و خط مشی قهرآمیز داشت. این حزب مدعی بود که

انقلاب سوسیالیستی باید قهر آمیز باشد و رژیم های سلطنتی و ارتجاعی از طریق زور و سر نیزه سقوط داده شوند. آنها مبارزات

مسالمت آمیز را رد میکردند و در پیروی از مائو رهبرانقلاب کمونیستی چین خواستار آغاز انقلاب از قریه ها و سپس نفوذ به

شهرها بودند. اما در دوره حاکمیت رویزیونیستها و تجاوز نظامی شوروی به افغانستان که زمینه برای تحقق تر انقلاب از قریه

بسوی شهر کاملاً مساعد شده بود، شعله جاوید نتوانست آنرا عملی بدارد. شعله ای ها همیشه این باور خود را حفظ کردند که فقط

با خشونت و قهر انقلابی میتوان راه را برای آیدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم هموار کرد. این باور بعداً از سوی "سازمان رهایی"

در نشریه مشعل رهایی چنین بیان گردید: «... شعله جاوید که تحت رهبری سازمان جوانان مترقی انتشار یافت با رد تر

های رویزیونیستی خلق و پرچم افشای فعالیت های اعتصاب شکنانه و ضد انقلابی آنها به تبلیغ اندیشه های "مائوسته دون"

طی مبارزه علیه روند رویزیونیزم و رفرمیسم و دفاع از انقلاب قهری پرداخت که در این صورت نقش مهم تاریخی در جنبش

انقلابی و مارکسیستی کشور ایفا کرد و از لحاظ آیدئولوژی راه را برای مارکسیزم و گسترش بعدی آن در جامعه باز کرد.» (۱۰)

البته منظور مشعل رهایی از گسترش بعدی مارکسیزم در جامعه ی افغانستان روشن نیست. اگر گسترش بعدی مارکسیزم، حاکمیت

حزب دمکراتیک خلق و تجاوز نظامی ارتش سرخ شوروی که از دیگاه مشعل رهایی حاکمیت و تجاوز رویزیونیزم است نباشد پس

کدام نوع مارکسیزم در جامعه ی افغانستان گسترش یافت؟ در حالیکه شعله جاوید هر چند به ادعای مشعل رهایی با درپیش گرفتن

راه اصولی و انقلابی در گسترش مارکسیزم مؤفقیتی بدست نیاورد و حتی خود نتوانست به یک حزب نیرومند، متحد، منسجم و یک

پارچه ی مارکسیستی در کشور تبدیل شود چه رسد به مؤفقیّت آن در گسترش مارکسیزم در جامعه. چون شعله ی جاوید بعد از سال ۱۳۴۳ دچار اختلاف و انشعاب درونی گردید. با گذشت سالهای بیشتر این اختلاف و انشعاب شاخ و برگ بیشتر پیدا کرد و سازمان های متعدد با نام های مختلف بوجود آمد که هر کدام خود را بدنه و وارث اصلی حزب دمکراتیک نوین (شعله جاوید) قلمداد میکنند و دیگران را گروه انشعابی می خوانند.

محفل انتظار (ستم ملی) :

محفل انتظار یا جریان ستم ملی با انشعاب از حزب دمکراتیک خلق بوجود آمد. طاهر بدخشی رهبر این حزب از مؤسّسین حزب دمکراتیک خلق بود که یکسال بعد از انشعاب ببرک کارمل حزب دمکراتیک خلق را ترک گفت و گروهی را رهبری کرد که "ستم ملی" معروف گردید. چون این جریان معضل و مشکل ملی را در افغانستان مطرح میکرد. از تبعیض و نابرابری با انحصار قدرت در دست قوم پشتون سخن میگفت بنا بر آن در محافل سیاسی و روشنفکری و در میان عامه به جریان و گروه ستم ملی و ستمی ها شهرت یافت. هر چند اعضای این حزب نمیپذیرند که نام جریان و یا حزب آنها ستم ملی بوده است. یکی از اعضای رهبری جریان مذکور در مورد چگونگی تشکیل و اهداف حزب نامبرده که نام آنرا "محفل انتظار" معرفی میکند می نویسد: «... .

د افغانستان افزون بر تضاد طبقاتی تضاد ملی نیز وجود دارد. ملیت برادر پشتون که پس از احمدشاه ابدالی در ۱۷۴۷ میلادی تاج و تخت کشور را تصاحب نموده است به ملت حاکم تبدیل شده و صاحب امتیازات چند گردیده است. از پرداخت مالیات معاف است. خدمت عسکری انجام نمیدهد. کرسی های بالای دولتی را انحصار کرده بورس های خارج را قبضه نموده و امکانات وسیع اقتصادی به شمول زمین های زراعتی تسهیلات تجارّتی و صنعتی را به اختیار گرفته است و غیره. بدین ترتیب ملیت های غیر پشتون که از این همه امتیازات محروم اند از دو ستم رنج می کشند: یکی ستم طبقاتی و دیگری ستم ملی. بنا بر این کانون خیزش قیام های انقلابی بدرجه اول مناطق ملیت های غیر حاکم میباشد که باید کارتهیج و سازماندهی مردم در آنجا متمرکز شود. با این تحلیل متعصبینی چون افغان ملّتی ها و شئونیستهای مختلف نام ستم ملی را بر همراهان طاهر بدخشی برچسپ زدند و وسیعاً آنرا تبلیغ نمودند. بعدها این محفل انتظار بدو شاخه دیگر جدا شد که بنام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان به مخفف "سازا" و دیگری بنام سازمان فدائیان زحمتکش افغانستان به مخفف "سفا" که دومی با پیوستنش به در سال ۱۳۶۰ به حزب حاکم دمکراتیک خلق در آن منحل گردید و اولی تا آخرین روزها ی پیروزی مجاهدین موجود بود.» (۱۱)

در توضیحات ارائه شده ی فوق از آیدئولوژی محفل انتظار در مبارزه به خاطر امحای ستم ملی و ستم طبقاتی تذکری داده نمیشود.

اما این جریان از همان آغاز بصورت یکی از جریانات افراطی و تند کمونیست در کشور تبارز کرد که بیشتر در خط پیکنگ بود تا

مسکو. آنها همچون شعله ی جاوید خواستار انقلاب سوسیالیستی از راه قهر آمیز بودند و تئوری " مائو " را در شروع انقلاب ازدهات و گسترش آن بسوی شهرها از استراتیژی مبارزه خود محسوب میکردند. ستم ملی یا محفل انتظار در اولین سال حاکمیت حزب دمکراتیک خلق به قیام مسلحانه علیه این حاکمیت در برخی ولسوالی های ولایات بدخشان، تخار و بغلان دست زد. در این سال برخی از رهبران این حزب چون طاهر بدخشی، بحرالدین باعث، حفیظ آهنگر پور و تعداد دیگر توسط حکومت خلقی ها مانند هزاران زندانی سیاسی دیگر بدون محاکمه اعدام گردیدند. بعد از اعدام دوتن از رهبران جریان محفل انتظار یا ستم ملی، جریان مذکور بدو گروه طرفدار آنها منشعب شد. پس از تجاوز نظامی شوروی این جریان از مقاومت علیه قوای شوروی و حکومت حزب دمکراتیک خلق دست کشید و به رژیم پیوست. آنها در داخل رژیم به سازمان دهی مجدد پرداخته و با نام سازمان انقلابی زحمتکش افغانستان (سازا) به حضور و فعالیت خود ادامه دادند. اکنون بیشتر اعضای آن در بیرون از کشور پراکنده اند.

حزب افغان سوسیال دمکرات (افغان ملت) :

حزب افغان سوسیال دمکرات در ۲۳ حوت ۱۳۴۵ به رهبری غلام محمد فرهاد تأسیس شد. فرهاد در تبلیغ اندیشه و اهداف حزب خود جریده ای را بنام " افغان ملت " نشر کرد که بعداً حزب مذکور به افغان ملت شهرت یافت. صباح الدین کشکی آخرین وزیر اطلاعات و کلتور دهه دمکراسی در مورد تشکیل حزب افغان ملت و برنامه های آن میگوید: «افغان ملت رسماً بنام " جمعیت سوسیال دمکرات " یاد می شد. این حزب دارای انگیزه های حاد ملیت خواهی، اصلاح طلبی و ضد دستگاه برسر اقتدار (اگر چه نه به معنی مخالفت با شخص پادشاه) بود. افغان ملت برای تقویت و علو مقام مؤسس حزب غلام محمد فرهاد (مشهور به پاپا) یک مرام به خصوص داشت. این حزب ادعا میکرد که بعضی قسمت های پاکستان امروز، ایران و اتحاد شوروی جزء خاک افغانستان میباشد. . . . فرهاد در انتخابات پارلمانی ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) به حیث وکیل درولسی جرگه انتخاب شد. جناح افراطی حزب او را متهم ساخت که دریک بیانیه اش درولسی جرگه از نکاتی انحراف ورزید که از طرف حزب برایش تعیین شده بود. و این امر سبب انشعاب در حزب افغان ملت گردید. در رأس انشعاب کنندگان فداحمد فدایی قرار داشت که در سپتامبر ۱۹۷۱ (۱۳۴۸) جریده ای را از طرف خودش بنام " ملت " به نشر رسانید. . .

حزب سوسیال دمکرات را اکثر حلقه های سیاسی افغانستان یک حزب طرفدار برتری نژادی می شناختند که به برتری پشتونها بر سایر ملل و اقوام افغانستان قایل بود. اکثر اعضای این حزب پشتون بودند. . . . بعداً حزب سوسیال دمکرات دارای فراکسیونهایی در دهلی و پشاور بود که هر کدام دعوی میکردند در صفوف قوای مقاومت علیه اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی

اما دکتور محمد عثمان روستارتره کی سابق استاد فاکولته حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل که چند سالی را بنام عضو افغان ملت در سالهای تجاوز شوروی در زندان پلچرخی محبوس بود از تشکیل حزب افغان ملت چنین سخن میگوید: «بحران شدید اجتماعی که از دهه ی ۶۰ تا دهه ی جهاد (۸۰) جامعه افغانی را دگرگون ساخت، موجب نا پدید شدن احزاب سیاسی گردید. در حالیکه احزاب دیگری جدید ظهور کردند طی این مدت دفاع از ارزش های ناسیونالیزم افغانی که سخت در معرض تهدید قرار گرفته بود به عنوان یک رسالت تاریخی باقی ماند. حزب افغان ملت که در ۸ مارچ ۱۹۶۶ در کابل بالوسیله غلام محمد فرهاد بمثابه عکس العمل در برابر توطئه انتر ناسیونالیزم کمونیست بوجود آمد در برابر دفاع از ناسیونالیزم افغانی متعهد باقی ماند حزب افغان ملت به مرور زمان به سنگر سیاسی قبایل مختلف پشتون (و در معیار کمی سائراقوام) در برابر تعرضات اقوام مخالف تبدیل گردید که غالباً در سایه حمایت کشورهای خارجی در صدد دستیابی به قدرت سیاسی از راه توطئه برآمده بودند. . . .» (۱۳) داکتر تره کی از یکطرف حزب افغان ملت را مدافع ناسیونالیزم افغانی (ظاهراً منظورش از افغانی بمعنی تمام اقوام افغانستان است) معرفی میکند و از سوی دیگر آنها مدافع منافع قبایل قوم پشتون می خواند. البته درک و فهم این نکته بسیار آسان است که حزب سیاسی مدافع یک قوم و قبیله در کشوری که از اقوام متعدد تشکیل شده باشد، نمی تواند مدافع ناسیونالیزم آن ملت و آن کشور گردد.

حزب افغان ملت مانند بسیاری از احزاب دیگر بعد از حاکمیت حزب دمکراتیک خلق مورد تعقیب و آزار قرار گرفت و بعضاً دست به قیام مسلحانه علیه حکومت مذکور زد: « . . . صاحب منصبان و خورد ضابطان وابسته و متمایل با این حزب در اکثر قیام های نظامی این دوره به خصوص در قیام فرقه جلال آباد به شکل انفرادی و دسته جمعی اما با حفظ استقلال سازمانی خود شرکت نمودند. به اثر این اقدامات، دولت در ماه میزان غلام محمد فرهاد رهبر حزب را با عده ای دیگری از سران گرفتار نمود و مؤسسين حزب را مورد تعقیب قرارداد. » (۱۴)

حزب افغان ملت مانند بسیاری از احزاب دیگر بعد از تشکیل خود دچار اختلاف و انشعاب گردید و به شاخه های متعددی منقسم شد. یکی از گروه های افغان ملت حزب سوسیال دمکرات افغان ملت است که خود را گروه و شاخه ی اصلی حزب مذکور میخواند. رهبر فعلی حزب سوسیال دمکرات افغان ملت دکتور انور الحق احدی است. اوقلاً در ایالات متحده امریکا زندگی میکرد اکنون در دولت انتقالی افغانستان ریاست بانک مرکزی را به عهده دارد.

شاخه های مختلف حزب افغان ملت در دوره ی حکومت طالبان از طالبان و حکومت آنها حمایت بعمل آوردند. طالبان برای آنها که حاکمیت انحصاری قوم پشتون را هر چند بوسیله ی جنگجویان خارجی و شبکه ی تروریستی القاعده ی اسامه بن لادن

واعمال سیاست زمین سوخته و تصفیه ی قومی در افغانستان تحمیل میکردند، نیروی دلخواه و مورد نظر محسوب می شدند. برخی اعضای افراطی افغان ملت در دوره ی حکومت طالبان از اروپا و امریکا به قندهار و کابل دررفت و آمد بودند تا دستگاه رهبری طالبان را با مشورت و ارائه ی طرح و برنامه درگسترش و استحکام حکومت طالبی یاری رسانند. نگارش و انتشار نوشته ای بنام " دوهمه سقاوی " توسط این گونه اعضای افراطی افغان ملت صورت گرفت که در آن به طالبان مشورت داده شد تا به کوچ اجباری و دسته جمعی اقوام غیر پشتون از مناطق معین بپردازند. بعد از سقوط امارت طالبان با تشکیل حکومت مؤقت و انتقالی افغانستان برخی اعضای حزب افغان ملت وارد دستگاه حکومت شدند و به مناصب ریاست و وزارت با کسب اقتدار روزافزون دست یافتند. همچنان در دهه ی دموکراسی سه حزب " جمعیت دمکرات مترقی "، " حزب اتحاد ملی " و حزب " صدای عوام " بوجود آمدند اما اندکی بعد از صحنه ی سیاسی ناپدید شدند. جمعیت دمکرات مترقی برهبری محمد هاشم میوند وال در اسد ۱۳۴۵ تأسیس گردید و با انتشار جریده " مساوات " به حزب مساوات شهرت یافت. این حزب که خواستار سوسیالیسم تکاملی از طریق دموکراسی پارلمانی بود و در دوره صدارت میوندوال (۱۹۶۵) هواداران زیادی پیدا کرد بعداً با قتل میوند وال به اتهام کودتا در دوره ریاست جمهوری محمداود در سنبله ۱۳۵۲ از صحنه ی سیاسی کشور ناپدید شد.

حزب اتحاد ملی یا وحدت ملی که توسط خلیل الله خلیلی شاعر معروف زبان فارسی در دوره ی دموکراسی تأسیس شد بعد از توظیف استاد خلیلی به سفارت در بیرون از کشور بی رونق گردید و از میان رفت. و حزب صدای عوام که با نام رسمی " جمعیت عوام " توسط عبد الکریم فرزاد وکیل ولسوالی زنده جان هرات تشکیل گردید با انتشار جریده صدای عوام به همین نام شهرت یافت. و بعد از دوره ی دموکراسی به سرنوشت جمعیت دمکرات مترقی و حزب اتحاد ملی روبرو شد. این حزب به گفته ی صباح الدین کشکی: « برای نیل به اصلاحات طرفدار بمیان آوردن شورش در میان مردم بود و از نظر عقیده یک گروه الحادی نبود.»

نهضت اسلامی افغانستان

« . . . بیست و هفت سال قبل، اساس نهضت اسلامی در کشور ما گذاشته شد. در آن زمان مؤسسين نهضت اسلامی یازده نفر بودند که از جمله ی آنها ده نفر شهید شدند و به وعده ی که با خدای خویش کرده بودند وفا نمودند و به لقاء الله پیوستند؛ تنها من زنده مانده ام که تا کنون با این فیض نرسیده ام. در مرحله ی که این نهضت آغاز شد، زمینه ی فعالیت سیاسی برای جنبش های اسلامی بسیار نامساعد بود. سازمانهای غیراسلامی و حتی ضد اسلامی با آزادی تمام فعالیت داشتند. . . حکومت هم به نحوی وابسته به قدرت های بیرونی بود زمینه ی فعالیت این سازمان هارا باز گذاشته بود. کمونیستها در پوهنتون، آیدیا لوژی و افکار انحرافی خود را در بین جوانان و محصلین پخش میکردند. اما برای نهضت اسلامی برعکس زمینه به هیچ صورت

سازگار نبود. از لحاظ سیاسی ما شدیداً تحت فشار بودیم. مامورین حکومت محصلین مسلمان را تعقیب میکردند و زندانی میساختند. از لحاظ اقتصادی هم هیچگونه امکاناتی نداشتیم. یک جمع محصلینی بودیم که به اسلام ایمان داشتیم. به ارزشهای اسلامی معتقد بودیم ولی کاملاً فقیر و دچار تنگدستی « (۱۵)

در توضیحات فوق الذکر که گلبدین حکمتیار از نخستین روزهای نهضت اسلامی سخن میزند، مؤسس و وارث اصلی نهضت، خود را معرفی می‌دارد. به ادعای حکمتیار و هواداران او یازده نفری که نهضت اسلامی را تأسیس کردند در نخستین جلسه ی رهبری نهضت در بهار ۱۳۴۸ (۱۹۶۵) منعقد شد و لسوالی شکر دره کابل نام نهضت جوانان مسلمان را به نهضت اسلامی کشور گذاشتند. در اولین جلسه خطوط کلی نهضت در ۲۶ ماده تدوین و تصویب شد. و اعضای این جلسه ی یازده نفری که از میان آنها تنها حکمتیار زنده مانده است و به قول خودش فیض شهادت را نچشید عبارت بودند از: عبدالرحیم نیازی، انجنیر حبیب الرحمن، سیف الدین نصرتیار، گلبدین حکمتیار، معلم گل محمد، معلم غلام حبیب، عبدالقادر توانا، سید عبدالرحمن، داکتر محمد عمر، مولوی حبیب الرحمن و خواجه محفوظ .

اما جمعیت اسلامی افغانستان بر رهبری برهان الدین ربانی تاریخ تأسیس نهضت اسلامی را سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) و انمود میکند که توسط غلام محمد نیازی استاد دانشکده شرعیات دانشگاه کابل تشکیل گردید. رهبر جمعیت اسلامی در نوشته ای با عنوان " پوهاند غلام محمد نیازی، بنیانگذار نهضت اسلامی افغانستان " از خود و تعداد دیگر چون سید محمد موسی توانا، وفی الله سمیعی (آخرین وزیر عدلیه حکومت محمد ظاهر شاه) استاد محمد فاضل، عبدالعزیز فروغ، سید احمد ترجمان و هدایت نام میبرد که با نیازی در تأسیس نهضت اسلامی همراه بودند. به عقیده و ادعای جمعیت اسلامی افغانستان، غلام محمد نیازی در سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) از رهبری نهضت بدلائیل امنیتی استعفا داد و در پشت پرده به حیث رهبر فکری و معنوی باقی ماند. در همین سال رهبری نهضت اسلامی با نام جمعیت اسلامی افغانستان بدوش برهان الدین ربانی استاد فاکولته شرعیات دانشگاه کابل گذاشته شد. داکتر سید محمد موسی توانا استاد فاکولته شرعیات در آن سالها از نخستین جلسه ای سخن میگوید که در اوایل سال ۱۳۵۲ به منظور تعیین رهبری و تعیین برخی مسئولین جمعیت در منزل استاد ربانی واقع خیرخانه شهر کابل صورت گرفت. نامبرده اسامی اعضای نخستین جلسه را با مسئولیت هایشان معرفی میکند:

« ۱ - برهان الدین ربانی به حیث امیر عمومی و رئیس شورای اجرائیه

۲ - عبد الرسول سیاف معاون امیر

۳ - انجنیر حبیب الرحمن منشی و مسئول تنظیم افسران اردو

۴ - سیف الدین نصرتیار مسئول تنظیم جوانان

۵ - مولوی حبیب الرحمن مسئول تنظیم علماء

۶ - سید عبدالرحمن مسئول امور مالی

۷ - مولوی عبد الباری مسئول تنظیم دهقانان و کارگران

۸ - سید محمد موسی توانا مسئول امور فرهنگی

۹ - سید نور الله عماد مسئول تنظیم درهرات

۱۰ - عبدالقادر توانا مسئول تنظیم دربلخ

۱۱ - استاد غلام محمد نیازی مسئول امور سیاسی (البته در مجلس دوم)

در این جلسه استاد عنایت الله شاداب و غلام ربانی عطیش نیز شرکت داشتند. باید گفت حکمتیار وداکتر عمر در این زمان در حبس به سر میبردند.» (۱۶)

برخی از نویسندگان دیگر بنیانگذاری نهضت اسلامی را همچون جمعیت اسلامی به غلام محمد نیازی ارتباط میدهند. میر محمد صدیق فرهنگ مؤلف کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، نهضت اسلامی افغانستان را برخواسته و متأثر از جنبش اخوان المسلمین مصر میداند که توسط عده ای از محصلین افغانی دانشگاه ازهر قاهره افکار اسلامی هم مانند اخوان المسلمین به دانشگاه کابل انتقال داده شد. فرهنگ، تأسیس حلقه های مشابه اخوان المسلمین مصر را در افغانستان از سال ۱۹۶۸ میلادی به بعد وانمود میکند. او نام رسمی نهضت اسلامی را به یک روایت " جمعیت جوانان مسلمان " و به روایت دیگر " جمعیت اسلامی افغانستان " می خواند که اولین بار در دانشگاه کابل بوجود آمد. (۱۷)

صباح الدین کشکی در مورد نهضت اسلامی افغانستان می نویسد: « رهبر معروف و ممتاز این نهضت غلام محمد نیازی بود که از طرف رژیم محمد داود محبوس و بعداً در حالیکه دوره ی حبس خود را سپری میکرد از طرف کمونیستها شهید شد. » (۱۸)
دکتر حشمت در مورد تاریخ نهضت اسلامی میگوید: « . . . با استفاده از فضای نسبتاً مساعدی پس از سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) عده ای از استادان مسلمان، آگاه و با ایمان دست به کار شدند و نخستین هسته ی مبارزه و مقاومت را در برابر کمونیستها و در مرکز پوهنتون (دانشگاه) بنام جمعیت اسلامی افغانستان پایه گذاری کردند و یک تعداد از جوانان مسلمان و مبارز را بدور خود جمع نمودند. . . مرحوم شهید پوهاند غلام محمد نیازی با جمعی از همفکران خویش چون استاد ربانی، استاد توانا، استاد سیاف و بعضی از استادان محترم دیگر که اسامی شان در اختیار من نیست نهضت را اساس و بنیاد نهاده بودند و آنرا رهبری میکردند. . .

سازمان مذکور از لحاظ تشکیلات سیاسی واداری درردیف پیشرفته ترین سازمانهای سیاسی جهان قرار داشت که شرح جزئیات ونحوه ی کارآن درشرایط کنونی مصلحت نیست « (۱۹)

اما درهیچ یک ازادعای طرفین حزب اسلامی وجمعیت اسلامی ونویسندگان دیگر درمورد تاریخ کامل وروشن نهضت اسلامی اسناد معتبر ودقیق ارائه نمی شود. نه گلبدین حکمتیار وحزبش از ده تن مؤسسین نهضت اسلامی که با مرگ دسته جمعی خود رهبری را به او (حکمتیار) گذاشته اند، اسنادی ارائه میکند ونه جمعیت اسلامی ازغلام محمد نیازی به عنوان مؤسس نهضت که درزندان پلچرخی از سوی حکومت تره کی وامین اعدام گردید چیزی برای ثبت در تاریخچه ی نهضت اسلامی وتاریخ سیاسی کشوردارد. واین نشان میدهد که نهضت اسلامی افغانستان دردوران قبل از کودتای محمدداود وحتى قبل از کودتای حزب دمکراتیک خلق، سازمان متشکل وحزب سیاسی منظم نبوده وتاریخ دقیق ومعتبری ازآغاز وتأسیس نهضت اسلامی وجود ندارد. نهضت اسلامی با این نقص وکمبود درتحولات بعدی نیز بصورت یک حزب سیاسی عرض وجود نکرد. نهضت اسلامی که دردهه ی دمکراسی مانند سایر احزاب سیاسی به ظهور رسید، درآغاز احساسات وعکس العمل طبیعی دانش آموزان، دانش جویان وآموزگازان مسلمان مکاتب ودانشگاه دربرابرفکار، اظهارات وتبلیغات احزاب کمونیستی بود که بصورت نابخردانه وناعاقبت اندیشانه اعتقادات وباورهای اسلامی را به تمسخر واستهزاء میگرفتند. بعداً این احساسات وعکس العمل درمحیط آموزشگاه ها به خصوص دانشگاه کابل با تأثیر پذیری ازافکار وبینش اخوان المسلمین مصر که توسط تحصیل یافتگان دانشگاه ازهرقاهره (استادان دانشکده شرعیات دانشگاه کابل ومدرسه ابوحنیفه درکابل) انتقال یافت به جریان گسترده ومنظم تری تبدیل شد. تقلید از نظریات وشعارهای جنبش اخوان المسلمین مصرکه درسال ۱۹۲۸ توسط حسن البناء بنیانگذاری شد وترجمه ی آثار ونوشته های آنها که بصورت گسترده مورد استفاده ی وابستگان وهواداران نهضت اسلامی قرار گرفت، آنها را در محیط های آموزشی وحتى میان عامه ی مردم به اخوانی ها معرف ساخت. کتاب های که درایران از نویسندگان اعضای اخوان المسلمین مصر به خصوص سید قطب وبرادرش محمد قطب ترجمه وچاپ می شد وبداخل افغانستان انتقال میافت، عمده ترین منبع تغذیه ی فکری اعضاء وهواداران نهضت اسلامی را درمحیط های آموزشی به خصوص دانشگاه کابل تشکیل میداد. نوشته ها وآثار قلمی ابو اعلی مودودی رهبرجماعت اسلامی پاکستان وآثار نویسندگان مربوط به جریان اسلامی ایران منابع دیگر تغذیه ی فکری اعضای نهضت اسلامی درافغانستان بود.

در حالیکه جریان نهضت اسلامی در دهه ی دموکراسی مانند برخی احزاب سیاسی دیگر، نشریه ی رسمی بیانگراهداف و آرمان خود نداشتند، جریده " گهیخ " یکی از نشریه های غیردولتی این دوره بود که عمدتاً افکار و اندیشه های مربوط به نهضت اسلامی را منتشر میساخت. صاحب امتیاز و مسئول این جریده منہاج الدین گهیخ بود که در زمستان ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) در کابل ترور گردید. خارج از حلقه ی استادان دانشکده ی شرعیات و دانشجویان مسلمان دانشگاه کابل که فعالیت هایشان در سالهای اخیر حکومت شاهی بنام نهضت اسلامی تبلیغ و با شناخته میشود و خود به اخوانی ها شهرت یافتند، افراد و حلقه های دیگری نیز مدعی تأسیس و تشکیل نهضت اسلامی در افغانستان اند. از حضرت صبغت الله مجددی، مولوی قلعه ی بلند و مولانا عطاءالله فیضانی به عنوان کسانی که اولین بار نهضت اسلامی را در کشور بنیانگذاری کرده اند، نام برده میشود.

نهضت اسلامی در جامعه تشیع افغانستان سیر و تشکل جداگانه از نهضت اسلامی اکثریت اهل تسنن کشور دارد. نهضت اسلامی در جامعه ی تشیع افغانستان متأثر از ایران، رهبران مذهبی و حوزه های علمیه ی آن میباشد. از پیشگامان و مؤسسين این نهضت در میان تشیع سید محمد اسماعیل بلخی است که در دوران حکومت محمد ظاهر شاه زندانی شد.

نهضت اسلامی افغانستان بعد از کودتای سردار محمد داود در سرطان ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) تحت فشار قرار گرفت. ده ها نفر از فعالین نهضت در سالهای اول حکومت داود خان دستگیر و زندانی گردیدند. این فشار و دستگیریها عمدتاً توسط شاخه ی پرچم حزب دموکراتیک خلق صورت میگرفت که در حکومت سردار محمد داود مشارکت داشتند. حبیب الرحمن از دانشجویان دانشکده انجینیری دانشگاه کابل نخستین عضو فعال نهضت اسلامی بود که در روزهای شروع سال ۱۳۵۳ دستگیر و زندانی گردید و سپس اعدام شد. به تعقیب آن غلام محمد نیازی به زندان کشانیده شد و حملات برای دستگیری افراد سرشناس نهضت اسلامی از سوی پولیس تشدید یافت. با تشدید دستگیریها، عده ای از اعضای نهضت نخست دست به اختفاء زدند و سپس به پاکستان پناه بردند که برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار در میان آنان بود. حکمتیار قبل از فرار به پاکستان یک و نیم سال را در زندان دهمزنگ کابل به اتهام قتل سیدال سخندان یکی از رهبران شعله " جاوید " بسر برد. او روزهای قبل از کودتای داود خان در صدارت موسی شفیق از زندان رها گردید. سیدال سخندان در درگیریهای دانشگاه کابل میان اعضای شعله جاوید و محصلین وابسته به نهضت اسلامی یا اخوانیها به قتل رسید. اینگونه درگیریها گاه گاهی در دانشگاه کابل و در مؤسسات آموزشی برخی ولایات میان اعضای نهضت اسلامی و اعضای احزاب چپ کمونیست بوقوع می پیوست.

رهبران فراری نهضت اسلامی در پاکستان مورد پذیرایی جماعت اسلامی آن کشور بر رهبری مودودی و دولت پاکستان قرار گرفتند. آنها با نیروی خدا دادی برای اسلام آباد محسوب می شدند تا علیه سردار محمد داود مورد استفاده قرار بگیرند. داود خان بر سر خط

دیورند سیاست شدید و جدی را در برابر پاکستان درپیش گرفته بود. حکومت پاکستان به صدارت ذالفقار علی بوتو در سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) مهاجرین نهضت اسلامی را مسلح ساخت تا برای براندازی حکومت محمداود دست به اقدام نظامی بزنند. در حالیکه اقدام نظامی در برابر حکومت داود خان مورد تأیید و اتفاق تمام رهبران و اعضای مهاجر نهضت اسلامی نبود، گلبدین حکمتیار از طرفداران جدی شورش نظامی محسوب می شد که بیش از همه به مؤفقت اقدام نظامی اطمینان داشت. او مسئولیت تنظیم افسران ارتش را در نهضت اسلامی که قبلاً بدوش انجنیر حبیب الرحمن بود، به عهده داشت. سرانجام اولین شورش مسلحانه نهضت اسلامی در تابستان ۱۳۵۴ که در لغمان و پنجشیر براه افتید به ناکامی انجامید. تعداد زیادی از شرکت کنندگان شورش پنجشیر که عمدتاً دانشجویان دانشگاه کابل بودند به قتل رسیدند. هم چنان این شورش نافرجام ده ها نفر اعضای نهضت اسلامی را در مرکز ولایات به زندانهای دولت کشاند و موجب تشدید اختلاف رهبران و اعضای مهاجران در پاکستان گردید. دو حزب جداگانه ی رقیب و مخالف برهبری برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار شکل گرفت. احمد شاه مسعود که فرماندهی شورش مسلحانه ی سال ۱۳۵۴ نهضت اسلامی را در پنجشیر به عهده داشت با انتقاد شدید از حکمتیار در کنار برهان الدین ربانی و در مخالفت فزاینده با گلبدین حکمتیار قرار گرفت. او بعداً در سالهای حکومت مجاهدین در مورد این مخالفت گفت: « حکمتیار نسبت به هر تلاشی در راه اندازی انقلاب دید خاص خود را داشت. وی دست زدن به انفجارها و ترور و امثال آنرا ترجیح میداد و من مخالف دست زدن به خشونت و اقدام تروریستی بودم. چون از نظر من چنین روشی با مبادی اسلام سازگاری ندارد. اما وی پافشاری میکرد و میگفت که جهاد همین است. و من میگفتم که اشتباه میکنی و پاکستان در این راه تورا استفاده می کند. در آن مدت میان حکمتیار و ذالفقار علی بوتو مناسبات محکمی بر پا شد و بدینگونه میان ما اختلاف ظاهر شد و با مرور زمان بزرگ گردید. خاصتاً پس از آنکه دست به عملیات نظامی متعددی در نواحی مختلف افغانستان زدیم. در پنجشیر، کنر، لغمان و غیره. من مسئول منطقه ی پنجشیر بودم. . . . این عملیات به شکست مواجه شد. . . حکمتیار خواست طبق استراتژی خاص خودش عمل گردد و من شخصاً مخالف آن بودم. ولی چون دستور نظامی بود به اجرای آن اجباراً تن دادم. در نتیجه از جمعیت اسلامی انشعاب کرد و حزب خود را اساس گذاشت و از آن سال بدین سو اختلاف میان ما باگذشت هر روز فزونی گرفت. » (۲۰)

اما گلبدین حکمتیار منتقدین و مخالفین خود را در میان اعضای مهاجر نهضت اسلامی متهم به جبن و بزدلی، داشتن روحیه ی تسلیم طلبی و حتی جاسوسی به حکومت محمداود میکرد. به ادعای برخی از اعضای جمعیت اسلامی که در این کشمکشها در پشاور بسر میبردند، حکمتیار در صدد دستگیری و قتل مخالفین خود به خصوص در صدد دستگیری و قتل احمدشاه مسعود از طریق پولیس و سازمان استخبارات نذاکی پاکستان (آی اس آی) برآمد. سید بهاء الدین ضیائی عضو شورای اجراییه جمعیت

اسلامی در دوران جهاد که آن زمان در پشاور با اعضای تبعیدی نهضت اسلامی در پاکستان بسر میبرد میگوید: «احمدشاه مسعود بعد از شکست قیام پنجشیر که به پشاور برگشت در برابر حکمتیار قرار گرفت. او به سایر اعضای نهضت میگفت که قومانده و نقشه ی غلط حکمتیار موجب شکست و تلفات زیاد گردید. مسعود حکمتیار را آدم خودخواه میخواند و علیه او تبلیغ میکرد. در مقابل حکمتیار مسعود را متهم می نمود که به حکومت داودخان تسلیم میشود. حکمتیار به آی اس آی و دولت پاکستان اطلاع داد که احمدشاه مسعود به حکومت کابل ارتباط گرفته و برای دادوخان جاسوسی میکند. حکمتیار میخواست تا از طریق برخی مامورین پایین رتبه ی پاکستانی در پولیس و آی اس آی مسعود را نخست زندانی و بعداً مانند انجنیر جان محمد یکی از اعضای سابقه دار نهضت اسلامی نابود کند. او یکبار موفق شد تا احمدشاه مسعود را در توقیف پولیس پاکستان قرار بدهد. اما در همان لحظات اول به کمک انجنیر محمد ایوب که بعداً بریاست کمیته نظامی جمعیت اسلامی رسید نجات یافت. مسعود بعد از آن بصورت نیمه مخفی و با احتیاط زندگی میکرد.» (۲۱)

گلبدین حکمتیار که روابط نزدیک و تنگاتنگ با دولت پاکستان به خصوص استخبارات نظامی آن برقرار کرده بود عرصه را به منتقدین و مخالفین خود در میان پناهندگان نهضت اسلامی تنگ کرد. نه تنها احمد شاه مسعود به قول ضیائی بصورت نیمه مخفی و با احتیاط زندگی میکرد بلکه بسیاری از مخالفین حکمتیار مجبور شدند پشاور را ترک بگویند. برهان الدین ربانی نیز مدتی را در عربستان سعودی بسر برد. احمدشاه مسعود نیز بیشتر در ولایات مرزی بسر میبرد. از سوی دیگر انگیزه ی مبارزه علیه حکومت محمد داود میان آنها بصورت فزاینده رو به ضعف و سردی مینهاد. اما کودتای حزب دمکراتیک خلق در ثور ۱۳۵۷ و حاکمیت حزب مذکور اوضاع و شرایط را در داخل و بیرون افغانستان و در جامعه ی کوچک مهاجران نهضت اسلامی دگرگون ساخت. قیام نظامی و یا جهاد مسلحانه استراتژی بلا منازعه ی همه اعضای موافق و مخالف حرکت نظامی قرار گرفت و در پاکستان احزاب و گروه های متعدد اسلامی و جهادی افغانستان بوجود آمد.

احزاب اسلامی - جهادی و سازمانهای مقاومت

در دوره ی جهاد

الف - اتحاد اسلامی هفتگانه:

با کودتای حزب دمکراتیک خلق در ثور ۱۳۵۷، هسته ای از رهبران نهضت اسلامی که در پشاور به حالت تبعید زندگی میکردند، فعالیت خود را علنی، رسمی و گسترده ساختند. جمعیت اسلامی برهبری برهان الدین ربانی و حزب اسلامی برهبری گلبدین حکمتیار دفاتیر احزاب خود را در پشاور گشودند.

با گذشت هرروز به تعدادکسانیکه بنام اخوانی ومرتجع ازسوی دولت حزب دمکراتیک خلق موردادیت وتعقیب قرارگرفته به پاکستان فرارمیکردند افزوده می شد. این افراد بیشترازمکاتب، دانشگاه، مؤسسات آموزشی ودوایردولتی بودند که کار احزاب مذکور با ورودآنها رونق فزاینده میافت ودامنه ی فعالیت شان گسترده می شد. این احزاب درهفته های اول حاکمیت حزب دمکراتیک خلق درتدارک قیام مسلحانه شدند واولین قیام درمناطقى ازولایت پکتیا وکنرها صورت گرفت.

با ایجاد دفاتر جداگانه ی حزب اسلامی وجمعیت اسلامی درپشاور وفعالیت ناهمآهنگ آنها علیه دولت کابل، تلاش زیادی برای اتحاد احزاب مذکور صورت گرفت. این تلاش ها که ازطرف رهبران احزاب اسلامی پاکستان، افسران " آی اس آی " وبرخی افراد وسازمانهای اسلامی ممالک عربی تا بیست سال دیگرهم ادامه یافت نتایج مثبت وپایداری را دروحدت هر دو حزب اسلامی وجهادی بار نیآورد. درپایان هر دوره ی ائتلاف واتحاد یک حزب وتنظیم دیگروجود می آمد.

درنتیجه ی اولین وساطت ومیانجگریها درتابستان ۱۳۵۷ رهبران حزب اسلامی وجمعیت اسلامی احزاب خودرا دریک تشکل جدید بنام حرکت انقلاب اسلامی مدغم کردند وبا اتفاق هم مولوی محمدنبی محمدی را برهبری برگزیدند. این اتحاد به زودی ازهم پاشید ومولوی محمدی حرکت انقلاب را بمثابه ی حزب جداگانه برهبری خود درآورد. بعد از فروپاشی این اولین اتحاد تلاش دیگری برای ایجاد یک جبهه ی ائتلافی وم متحد ازسوی برهان الدین ربانی با دعوت از صبغت الله مجددی صورت گرفت.

مجددی که درکشور دنمارک بسر میبرد به پشاورآمد ورهبری تشکیل جدیدی را بنام " جبهه نجات ملی اسلامی افغانستان " بدوش گرفت . اما بزودی این اتحاد ازهم پاشید ومجددی دررهبری جبهه نجات ملی بصورت یک حزب مستقل نو تشکیل باقی ماند. به نوشته ی جارج آرنی خبر نگار رادیو بی بی سی در آن سالها : « مولوی خالص مدعی است که حین مواصلتس به

پشاورازاخواسته شد تا بمنظور پیوند زدن رشته ی گسیخته بین ربانی وحکمتیار زمام جنبش مقاومت افغان را بدست گیرد. پس از برهم خوردن اتحاد حزب وجمعیت، او جانب حکمتیار را گرفت. مگر کاربرد توطئه های سیاسی عامل دوری گزینی اوازحکمتیار گردید ودرسال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به حیث رهبر تنظیم خود(حزب اسلامی) شناخته شد. « (۲۲)

یک تلاش وسیع دیگر میانجگران عرب وغیرعرب درسال ۱۳۵۹ منجر به اتحاد مؤقت احزاب اسلامی وایجاد حزب وتنظیم جدید برهبری عبدرب الرسول سیاف گردید. وی که رهبری جدید اتحاد احزاب را بنام " اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان " بدوش گرفت بعد از بیرون رفتن احزاب ازاین اتحاد، رهبری وحزب خودرا به همان نام حفظ کرد.

با تجاوزنظامی شوروی به افغانستان وسرازیر شدن صدها هزارافغان به پاکستان که سبب جلب وجذب کمک های وسیع بین المللی برای مقاومت گردید، بازارتشکیل وتأسیس حزب در پاکستان که بنام تنظیم شناخته می شد رونق زیاد یافت. احزاب

و تنظیم های متعددی در هر گوشه و کنار پاکستان عمدتاً در شهر های پشاور و کوئته اعلان موجودیت کردند. اما عدم دسترسی به مصارف و هزینه های مورد ضرورت و فشار پاکستان، به حضور و فعالیت بسیاری از احزاب تاره ظهور نقطه ی پایان گذاشت. از میان احزاب متعدد، هفت حزب: حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی خالص، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی، محاذ ملی اسلامی و جبهه ی ملی نجات اسلامی توسط پاکستان مورد شناسایی و پذیرش قرار گرفت. این هفت حزب در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) ائتلاف جدیدی را بنام " اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان " تشکیل کردند که به اتحاد هفتگانه معروف شد. به قول یکی از افسران آی اس آی اتحاد مذکور تحت فشار آی اس آی (استخبارات نظامی ارتش پاکستان) و رئیس جمهور ضیاء الحق بوجود آمد: « ... جنرال اختر (رئیس آی اس آی) هفته ها سعی و مبارزه سختی را جهت حصول موافقت رهبران متقبل گردید. شهزاده ترکی رئیس اداره ی استخبارات عربستان سعودی که در عین حال از جانب حکومت خویش کمک مالی جهاد را نظارت می نمود به پاکستان دعوت شد تا در زمینه با آنها مذاکره نماید. لیکن این همه هیچ اثری نکرد. بالاخره مجبوراً رئیس جمهور ضیاء مداخله نمود. جلسات دیگر دایر گردید و بعد از مذاکرات طولی تا دو بجه شب کدام موافقه حاصل نشد. صبر و حوصله ضیاء نیز به آخر رسید و در حالت عصبانی چنین امر را صادر نمود: « تنظیم ها مؤظف اند که بزودی یک ائتلاف هفتگانه را بوجود آورده و بدین ارتباط در ظرف سه روز اعلامیه مشترکی را صادر نمایند. » (۲۳)

جنرال ضیاء الحق و مقامات پاکستانی با سیاست و اهدافیکه در قبال مجاهدین و احزاب جهادی داشتند به جای جلوگیری از تعدد و کثرت احزاب، آنها را در هفت گروه تنظیم کردند. اتحاد هفتگانه هر چند بیشتر از ائتلاف ها و اتحاد های دیگر دوام کرد اما بعد از دو سال راه خود را بسوی اختلاف گشود. نخست سه حزب میانه رو (حرکت انقلاب اسلامی، جبهه ملی نجات و محاذ ملی) از اتحاد اسلامی افغانستان جدا شدند و ائتلافی را میان خود ایجاد کردند که به اتحاد سه گانه شهرت یافت. سپس دو تنظیم حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، عبدرب الرسول سیاف را متهم به استفاده از امکانات اتحاد به نفع تنظیم خود کردند و پیوند خود را با اتحاد اسلامی بریدند. بعداً حزب اسلامی مولوی خالص نیز از اتحاد جدا شد و اتحاد اسلامی با رهبری سیاف با امکانات بیشتر از گذشته به فعالیت خود ادامه داد.

احزاب هفتگانه کمیته های مختلفی داشتند که وظایف متعددی را در رابطه با مهاجرین و مجاهدین در داخل افغانستان پیش میبردند. کمیته های نظامی احزاب، مهم ترین کمیته هایی بودند که در ارتباط مداوم روزانه با ریاست شعبه ی افغانی آی اس آی به تعلیم و تنظیم مجاهدین، توزیع اسلحه و اعزام آنها به افغانستان می پرداختند. کمیته های فرهنگی و تعلیم و تربیه مصروف

تبلیغات از طریق انتشار جراید، ماهنامه‌ها، اعلامیه‌ها و پوستر، تهیه عکس و فیلم و ندرتاً فرستنده‌ی رادیو و تأسیس و تمویل مکاتب و مدارس بودند.

احزاب هفتگانه در واقع حزب سیاسی محسوب نمی شدند و در طول دو نیم دهه‌ی اخیر بمثابه‌ی حزب سیاسی تبارز نکردند.

رهبران احزاب که امکانات نظامی و مالی را از منابع بیرونی می‌گرفتند خود به توزیع و تقسیم آن می‌پرداختند. معیار، ضابطه، طرز العمل و اجراءات در بسیاری از این احزاب، تفکر، سلیقه، خوی و عادت رهبر آن حزب بود. رابطه‌ی بسیاری از اعضای حزب با رهبر حزب در بسا مواقع رابطه‌ی گرسنه با نان بود و چون رابطه‌ی مورچگان با استخوان چرب.

یکی از احزاب مهم در میان احزاب هفتگانه، حزب اسلامی افغانستان برهبری گلبدین حکمتیار بود. ادعای حکمتیار در مورد خودش که یگانه بنیانگذار زنده مانده از بنیانگذاران نهضت اسلامی افغانستان و نخستین آغازگر جهاد مسلحانه علیه حکومت محمداود و حکومت کمونیستان میباشد، او را آدم جاه طلب، مغرور و انحصارگرا بار آورد. او تاکید میکرد که نهضت اسلامی افغانستان از همان آغاز مبارزات خود در راه تحقق انقلاب اسلامی و ایجاد حکومت اسلامی با قاطعیت گام برداشته است. حکمتیار باری گفت: « در یکی از تظاهرات نهضت اسلامی در شهر کابل برادران آمدند به من گفتند که حضرت صبغت الله مجددی میخواهد در مظاهره‌ی ما اشتراک نماید آیا برایش اجازه بدهیم؟ من گفتم نه خیر. نهضت فقط جایگاه افراد متعهد و انقلابی است. » (۲۴)

گلبدین حکمتیار در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) به حیث سخنگوی اتحاد مجاهدین به نیویارک رفت. او در برابر این خواهش انجنیر عبدالرحیم نماینده‌ی جمعیت اسلامی در هیئت که با رهبران عضو هیئت چون گیلانی، مولوی محمد نبی و صبغت الله مجددی چرا مشورت نمیکند گفت: « این‌ها و تنظیم هایشان مسجد " ضرار " اند و مایه‌ی نفاق. این‌ها اهل مشوره نیستند. » (۲۵)

گلبدین حکمتیار که با چنین باورهایی خود را رهبر برحق جهاد و زعیم بلا منازعه در آینده‌ی سیاسی افغانستان می‌پنداشت، به رهبران سایر احزاب کمترازشی قایل می‌شد و کمتر به تصامیم آنها گردن می‌نهاد. در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) رهبران احزاب هفتگانه‌ی مجاهدین در هم‌آیش بزرگ مهاجرین و مجاهدین در " نشاط میل پشاور " سیاست مصالحه‌ی ملی نجیب الله را با سخنرانی‌های خود رد کردند. در مجلس اختصاصی رهبران قبلاً فیصله بعمل آمده بود که برای سخنرانی‌ها و اظهار مواضع در جلسه‌ی عام، مطالب تصویب شده توسط مولوی محمد نبی محمدی که سمت سخنگوی اتحاد مجاهدین را به عهده داشت در پایان همه سخنرانیها قرائت شود. و با قرائت هر ماده از مردم بخواهد که دست‌های خود را به عنوان تأیید بلند کنند. حکمتیار سومین سخنران جلسه، همه‌ی آن مطالب را به عنوان مواضع حزب خود اعلان کرد و از مردم خواست در تأیید آن دستان خود را بلند

کنند. بعداً برهان الدین ربانی حین سخنرانی خود در همان جلسه به آهستگی حکمتیار را محکوم کرد که قرار بود این مطالب را مولوی محمد نبی محمدی به حیث رئیس و سخنگوی اتحاد مجاهدین اعلان بدارند. (۲۶)

گلبدین حکمتیار حزب اسلامی را برخلاف سایر احزاب مجاهدین بصورت یک حزب نیمه سیاسی در آورده بود. هر چند او حزب را در یک سیستم تشکیلاتی که جایگاه اعضاء را در رده های متفاوت معین میکرد قرار داد و فیصله هارا در شورای مرکزی به تصویب میرساند، اما همه تصامیم نظریات او بودند. هم چنان حزب اسلامی حکمتیار در دوران جهاد حضور گسترده و سرتا سری داشت. اما حزب مذکور در نتیجه ی رهبری غلط و نادرست رهبران بتدریج نفوذ و حضور گسترده ی خود را در کشور از دست داد. حکمتیار نسبت به همه رهبران احزاب اسلامی و جهادی اداره ی قوی و دکتاتور مآبانه داشت. استخبارات حزب اسلامی که در تباری و روابط نزدیک با استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) فعالیت میکرد، مخوف ترین و نیرومند ترین دستگاه استخبارات در میان استخبارات احزاب جهادی بود. حکمتیار در دوره جهاد و بازار گرم احزاب جهادی با شعارهای احساساتی همیشه شخصیت جذاب برای جوانان معتقد و متمایل به نهضت اسلامی بود. او بیشتر آدم شعاری محسوب می شد تا مرد عمل. قبل از آنکه کاری انجام بدهد سرو صدا براه می اندازد و از تحول بزرگ و قریب الوقوع سخن میگوید. حکمتیار از هر فرصتی برای اعلان نظریات و مواقف خود استفاده میکند. کینه توز، تکرور، جسور، لجوج، انحصار طلب و سفاک است. در تامین منافع حزب خود که همان نظریات و اعتقادات خودش است بی رحمانه عمل میکند. اسلام و عقیده را نیز در خدمت آن منافع قرار میدهد.

گلبدین حکمتیار از لحاظ قومی منسوب به قبیله خروت قوم پشتون است. مسکن اصلی او در افغانستان ولایت غزنی بود. اما پدرش عبدالقادر در سال ۱۳۲۶، سال تولد حکمتیار در جمله ی صدها ناقل پشتون به شمال کشور انتقال داده شد و در امام صاحب کندز سکونت گزید. او با سپری کردن دوره ی ابتدایه مکتب به لیسه عسکری در کابل شامل شد اما بعد از دو سال مدرسه نظامی را ترک گفت و یا اخراج گردید. اوسپس با تکمیل دوره لیسه در قندز وارد فاکولته انجینیری دانشگاه کابل شد و هنوز صنف دوم این فاکولته بود که به اتهام قتل یکی از رهبران شعله جاوید در دانشگاه به زندان رفت. او که در دوره ی تحصیل در دانشگاه بیکی از چهره های فعال نهضت اسلامی تبدیل گردیده بود بعد از یکسال ونیم زندان به پاکستان پناهنده شد و در آنجا حزب اسلامی افغانستان را بنیان گذاشت و با پاکستان به خصوص استخبارات نظامی آن (آی اس آی) روابط نزدیک و تنگاتنگ برقرار کرد.

حکمتیار از سوی آی اس آی در رهبری دولت آینده ی مجاهدین مدنظر گرفته شده بود. از این رو دگروال یوسف رئیس بخش افغانستان در آی اس آی در سالهای اشغال افغانستان توسط شوروی، حکمتیار را اداره کننده عالی برای حکومت اسلامی افغانستان معرفی میکند: « من حکمتیار را نه تنها به حیث جوان ترین بلکه به صفت سرسخت ترین و قوی ترین رهبر ائتلاف یافته ام. وی

برای یک حکومت اسلامی در افغانستان راسخ و یک اداره کننده ی عالی بوده و تا جاییکه به من ثابت گشته یک احتیاط کار و سواسی میباشد. موصوف علی الرغم ثروت نسبتاً زیاد بازهم زندگی ساده و اقتصادی دارد. وی با وصف این یک شخصیت ظالم، خودبین، انعطاف ناپذیر و سازمانده جدی بوده و با امریکائیان همکنار شدنی نیست. . . .

وقتی اودرسفرش به سازمان ملل از ملاقات با ریگان خود داری کرد و امریکایی ها او را آدم نامطلوب تلقی کردند، جنرال ضیاءالحق در موجودیت من به جنرال اختر هدایت داد تا گلبدین حکمتیار را شدیداً تنبیه نماید و گفت برایش بگو: " که پاکستان وی را رهبر افغانها ساخته است. اگر به روش خود تجدید نظر ننماید، پاکستان سبق هم داده میتواند. " جنرال اختر با ملایمت کامل این پیام را رسانید ولی هیچ اثری نداشت. هر تصمیمی را که انجنیر گلبدین اتخاذ می نمود هیچکس نمی توانست آنرا تغییر بدهد. به نظر من وی فطرتاً دو چند از هرافغان دیگر سرکش تر بود. « (۲۷)

یک نویسنده و محقق غربی گلبدین حکمتیار را رهبر پر جاذبه و متکی به نفس معرفی میدارد: « . . . من در او روحیه ی اتکاء به نفس و انرژی زیادی را مشاهده نمودم. او نسبت به هر رهبر دیگر مستقر در پشاور از جاذبه ی اصلی برخوردار بود . . . بین حزب اسلامی او و حزب دمکراتیک خلق با وجود داشتن آیدیالوژی های کاملاً مخالف، شباهت هایی وجود دارد. هر دو آرزومند از بین بردن ساختار عنعنوی جامعه ی افغان و جاگزین سازی آن با نظم نوینی میباشدند. هر دو وجود اپوزیسیون را تحمل نمی توانند و هر دو به این باور اند که در سطح جهانی علیه شان توطئه چینی می شود. هر دو از نگاه تئوری به تساوی رسوم و عنعنات قومی متکی استند ولی از نگاه عمل به سلسله مراتب عقیده دارند. . . . » (۲۸)

و جنرال گروموف آخرین قوماندان قوای شوروی در افغانستان از شخصیت حکمتیار چنین تصویری ارائه می کند: « . . . خودرئی، برجسته بودن دیدگاه های سیاسی، جسارت و خشونت در رهبری حزب، مهاجرین افغان را بسوی او می کشانید. افزون بر آن خصائلی چون تند روی در برخورد با مردم، احساساتی بودن و قدرت طلبی بیش از حد و سرکشی و دوری گزینی معین از مرکز گرایی او را از دیگر رهبران بزرگ ضد انقلاب! افغانستان جدا می نمود. « (۲۹)

جمعیت اسلامی افغانستان بر رهبری برهان الدین ربانی حزب مهم دیگر در میان احزاب هفتگانه بود. جمعیت اسلامی در اهداف و اندیشه های خود به حزب اسلامی مشابهت دارد. اما رهبر آن با رهبر حزب اسلامی در جهت های متعدد متفاوت است. جمعیت اسلامی تحت رهبری برهان الدین ربانی استاد اسبق فاکولته ی شرعیات دانشگاه کابل هرگز بصورت یک حزب سیاسی تبارز نکرد. شخصیت و عملکرد رهبر جمعیت در مباحث آینده که در رهبری دولت قرار می گیرد با تفصیل بیشتر به بحث و ارزیابی گرفته می شود.

حزب اسلامی برهبری مولوی محمدیونس خالص که یکی از احزاب هفتگانه محسوب می شود برخلاف بسیاری از گروه های انشعابی دیگر از سوی دولت پاکستان به حیث یک تنظیم مستقل پذیرفته شد. مولوی خالص که منسوب به قوم پشتون واز " خوگیانی" ولایت ننگرهار است از حزب اسلامی برهبری حکمتیار انشعاب کرد. او تحصیلات عصری ندارد اما در دهه ی دهمکراسی یکی از نویسندگان نه چندان مشهور به زبان پشتو در نشریه ی گمهیچ بود. جارج آرنی خبرنگار و نویسنده ی غربی که مولوی خالص را به حیث رهبر یک حزب مجاهدین در سالهای جهاد علیه اشغال قوای شوروی دیده است از او اینگونه تصویر ارائه می کند: «مولوی محمدیونس خالص یک مرد دارای قماش کاملاً مختلف است. او یک ملای هفتاد ساله با ریش دراز حناشده و با غنچه های موهای سیاه که از گوش هایش جوانه زده، طبیعت خاکی و عقب ماندگی فرهنگی قبایل پشتون را مجسم میسازد. خالص از اختلاط عنعنات گوناگونی نمایندگی می کند.» (۳۰)

مولوی خالص برغم آنکه از علمای دینی سنتی محسوب می شود در بسیاری موارد با افکار بخش اخوانی نهضت اسلامی همآهنگی نشان داده است. او در تمام ائتلاف احزاب مجاهدین در صف اخوانیها قرار میگیرد اما دارای افکار شدید محافظه کارانه و بدوی بود. او به سهم گیری احزاب تشیع در ساختار سیاسی و حاکمیت مخالفت می ورزید. از دیگاه او انتخابات نامشروع تلقی میگردد و زنان حق تحصیل و اشتغال را در امور سیاسی و اجتماعی نداشتند. او شدیداً تعصب زبانی، قومی و مذهبی داشت. مولوی خالص در جنگ های حکمتیار با دولت اسلامی بی طرف ماند اما بعد از ظهور و حاکمیت طالبان در صحنه ی سیاسی و نظامی بسوی آنها لغزید.

عبدالرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی که در دوره جهاد نام او در مطبوعات جهادی عبدرب الرسول سیاف نوشته می شود از رهبران مربوط به گذشته های نهضت اسلامی قبل از کودتای حزب دمکراتیک خلق است. او در سال ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) در ولسوالی پغمان متولد گردید و تعلیمات ابتدایی را از مدرسه ی علوم شرعیه ی پغمان آغاز کرد سپس با پایان رساندن تحصیلات در فاکولته ی شرعیات دانشگاه کابل روانه ی مصر گردید و با ادامه تحصیل در علوم اسلامی بدرجه ی ماستری از دانشگاه ازهر قاهره فارغ شد و در بازگشت به حیث استاد در فاکولته شرعیات دانشگاه کابل توظیف یافت. سیاف در جوزای ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) در زمان حکومت محمداود زندانی شد و در طول حکومت تره کی و امین در زندان پلچرخ بسر برد. اما خویشاوندی با حفیظ الله امین مانع زنده بگور کردن او در پولگین پلچرخ شد. موصوف در شمار هزاران زندانی که با تجاوز قوای شوروی و نصب کارمل در حاکمیت از پلچرخ آزاد گردیدند، از زندان رها شد و بلا فاصله به پاکستان پناه برد. او در پاکستان مورد استقبال احزاب اسلامی مجاهدین و دولت پاکستان قرار گرفت و بریاست ائتلاف احزاب جهادی رسید. وی بعد از فروپاشی اتحاد هفتگانه، رهبری خود را در حزب

جداگانه حفظ کرد. سیاف در زبان های پشتو، فارسی دری و عربی با فصاحت سخن میگوید. اودر صحبت استدلال متین دارد وشنوندگان را مجذوب بیانات خود می کند. او با استفاده از این توانایی هواداران و حامیان زیادی را در سالهای جهاد در میان احزاب و جریانات اسلامی کشور های عربی مخصوصاً در میان کشورهای نفت خیز عربی خلیج فارس برای خود بوجود آورد و ثروت زیادی را از این طریق به حزب خود کمایی کرد. عبد رب الرسول سیاف در میان رهبران احزاب مجاهدین ظاهراً بسیار بنیاد گرا و مخالف سر سخت احزاب کمونیستی و کمونیستان است. بنا بر این احزاب و گروه های کمونیستی در مورد او عقده و خصومت ویژه ی نشان میدهند. او در یک اعلامیه ی جنبش ملی جنرال عبد الرشید دوستم عمال بیگانه خوانده شد. (۳۱) و جنرال نبی عظیمی از جنرالان پرچمی هوادار کارمل بدون ارائه ی سند و مدرکی در موردش نوشت: « سیاف گفت خاک کابل نجس شده است. کابل باید کاملاً تخریب شود و خاک آن به توبره کشیده شود تا عمق ۴ متری و چون این خاک نجس و حرام کشیده شد از " خاک خوب " و حلال شهر تازه یی برپا شود » (۳۲)

عبد رب الرسول سیاف علی الرغم مهارت در سخنوری و کسب ثروت زیاد، نتوانست حزب خود را در دوران جهاد و بعد از آن به یک حزب مؤثر و متشکل تبدیل کند. او بعد از حاکمیت مجاهدین در بهار ۱۳۷۱ از پشاور به کابل آمد و تا سقوط کابل بدست طالبان بیشتر در پغمان بسربرد. رهبر اتحاد اسلامی از لحاظ وابستگی و تعلق قومی منسوب به قبیله ی خروت قوم پشتون است. اودر حالیکه از دولت اسلامی بریاست برهان ن الدین ربانی از همان آغاز تشکیل دولت مذکور حمایت میکرد، بعد از ائتلاف نظامی حکمتیار و دوستم در جدی ۱۳۷۲ علیه دولت بصورت علنی و آشکار در کنار برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود قرار گرفت. موصوف بعد از ظهور و حاکمیت طالبان در اتحاد و همسویی با احمدشاه مسعود باقی ماند. هر چند که بسیاری از قوماندانان و اعضای حزب او یا با طالبان پیوستند و یا در هواداری از آنها قرار گرفتند.

حرکت انقلاب اسلامی افغانستان برهبری مولوی محمد نبی محمدی یکی از احزاب هفتگانه ی پشاور است که به تنظیم میانه رو شهرت داشت. مولوی محمد نبی در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی در ولایت لوگر تولد یافته و از لحاظ قومی متعلق به قوم پشتون این ولایت است. او در سال ۱۳۴۳ عضویت شورای ملی را بدست آورد و در همین دوره در برابر عقاید کمونیستان و اظهارات ببرک کارمل در پارلمان به عکس العمل و مخالفت پرداخت. سپس با حاکمیت حزب دمکراتیک خلق به پاکستان پناه برد و در یک مدرسه ی دینی در کویته به امامت و تدریس مشغول شد. او در فاصله ی کوتاهی از آنجا به پشاور آورده شد و در ریاست اتحاد حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی قرار گرفت. اما به زودی با فروپاشی این اتحاد رهبری و حزب خود را بنام حرکت انقلاب اسلامی حفظ کرد.

دگروال یوسف رئیس دفتر افغانستان در آی اس آی مولوی محمد نبی را رهبر ضعیف میخواند: «مولوی محمد نبی تمام امور تنظیمی خود را بدو پسر خود که همواره به تهمت نپرداختن سهمیه های قوماندانان خویش مورد سرزنش قرار گرفته، محول نموده است. اودرمیان رهبران تنظیم ها رهبر ضعیف است. . . . مولوی محمد نبی ومقامات ارشد وی علی الرغم داشتن قوت زیاد، قوماندانان برجسته در جبهه، صفوف بیشتر ویک جنرال اسبق اردو منحصت نماینده ی نظامی بازهم از بهبود بخشیدن مؤثریت خویش قاصر بود. . . . » (۳۳)

یک خبرنگار ومحقق غربی نیز حرکت انقلاب اسلامی ورهبران را درسازماندهی ضعیف وبی کفایت خوانده است: «... اساساً اعتباراسلامی، فقدان آیدیالوژی وسازمان ورهبری ضعیف نکاتی بود که صدها رهبرمحلّی آرزومند حفظ خود مختاری را به خود جلب کرد. مگر اینگونه مشخصات به زیان آن تنظیم تمام شد. زیرا دراین تنظیم اشخاص فرصت طلب، نمایندگان رژیم ومائویستها(شاخه های مختلف شعله جاوید) نفوذ کردند. این امرآن تنظیم را بی کفایت وفاسد ساخت. چنانچه چند سال قبل خزانه دارآن با پول گزافی ناپدیدگردید. » (۳۴)

مولوی محمد نبی با تنظیم خود نمایندگی از آن بخش نهضت اسلامی میکرد که از علمای سنتی جامعه افغانستان (ملاها) تشکیل یافته بود. اودربرابرجریان دیگر نهضت اسلامی متشکل از تحصیل یافتگان عصری (اخوانیها) بدبینی وحساسیت نشان میداد. اوباری به ارباب خیرمحمد یکی ازقوماندانان تنظیم خود در ولسوالی اشکمش ولایت تخار گفت: «حالا زمان جنگ با کمونیستها است بعد ازآن نوبت جنگ با اخوانیها فرا میرسد.» (۳۵)

مولوی محمد نبی درزمستان ۱۳۷۴ (۱۹۹۵) زمانیکه نیروهای طالبان ازاستقامت جنوب شرق کابل تا پلچرخی پیش آمدند به سید مقبول یکی از قوماندانان خود در قوای ۴ زرهدار نوشت: «اخوانی ها بدتراز کمونیستها هستند. با طلبه های کرام هر نوع همکاری را انجام بدهید. » (۳۶)

مولوی محمد نبی محمدی درمیان رهبران احزاب هفتگانه آدم مؤقر، کم حرف وفاقد هرگونه ابتکار بود. درمجالس تنها به تائید سخنان دیگران سرشورمیداد وخود چیزی به گفتن نداشت. مولوی محمد نبی بعد ازتشکیل دولت مجاهدین وجنگ گلبدین حکمتیارعلیه این دولت حالت بیطرفی اختیار کرد اما بسیاری ازاعضای ارشد تنظیمش درادارات دولتی درکابل ایفای وظیفه میکردند. او نیز پست معاونیت ریاست جمهوری را در دولت به عهده داشت ویکی دوبار برای اجراءات دراین مقام به کابل آمد ولی به جای اقامت درشهر که ازسوی نیروهای حکمتیار ودوستم راکت باران می شد در ولسوالی پغمان به سربرد. مولوی موصوف بعد از اولین درگیری دولت اسلامی با طالبان دراطراف کابل حمایت خودرا از طالبان اعلان کرد وبه هرگونه پیوند وارتباط خود با

دولت پایان داد. تمام قوماندانان حرکت انقلاب اسلامی برهبری مولوی محمدنبی با طالبان پیوستند و تا سقوط حاکمیت طالبان درکنار آنها قرارداشتند. مولوی محمد نبی درسال ۱۳۸۱ (۲۰۰۲) درشهر پشاور وفات یافت. بعد از مرگ او پسرانش میلیونها دالری را که اذارایی تنظیم پدر به ارث بردند میان خود تقسیم کردند. او با پسرانش درمنطقه چرات پشاوردر دودهه ی اخیرزندگی اشرافی داشتند وبروی ده ها جریب زمین حویلی های که به قصر سلاطین گذشته میماند، اعمار کردند.

حضرت صبغت الله مجددی رهبر جبهه نجات ملی اسلامی افغانستان یکی دیگر از رهبران میانه رو احزاب هفتگانه است. او در میان این تنظیم ها همیشه رهبری جریان میانه روهارا که از حزب او، محاذ ملی برهبری سید احمد گیلانی و حرکت انقلاب برهبری مولوی محمدنبی تشکیل یافته بود بدست داشت. اودایم در کشمکش و اختلاف با حزب اسلامی ورهبر آن گلبدین حکمتیار بسر میبرد. خصومت مجددی در دوران جهاد با حکمتیار زمانی تشدید یافت که حکمتیار را در دست داشتن به حادثه ی قتل پسرش عزیزالله مجددی متهم کرد. از شخصیت وعملکرد مجددی رهبر جبهه ی ملی نجات اسلامی در مبحث تشکیل حاکمیت مجاهدین با تفصیل بیشتر سخن زده می شود.

محاذ ملی اسلامی افغانستان یکی دیگر از احزاب میانه رو هفتگانه است که درسال ۱۳۵۸ درپشاور توسط سید احمد گیلانی تأسیس گردید. گیلانی دریک فامیل اهل عرفان وطریقت درکابل تولد یافت وپدر او سالها قبل از تولد موصوف از عراق به افغانستان آمد ودرچارباغ ولایت ننگرهار اقامت گزید. پدر سید احمد گیلانی که درننگرهار وکابل زندگی میکرد رهبر طریقه قادریه بود. بعد از مرگ او پسرش وظیفه ی رهبری وپیری مریدان پدر را در طریقه ی قادریه بدوش گرفت. سید احمد گیلانی علاوه به کار پیری ورهبری مریدان درطریقه ی قادریه نماینده ی کمپنی پژو درکابل بود وبا خاندان سلطنتی نیز روابط خویشاوندی برقرار کرد. گیلانی بعد از کودتای حزب دمکراتیک خلق به پاکستان رفت ودرپشاوربا تشکیل تنظیم محاذ ملی هواداران ومریدان خودرا درمناطق شرقی وجنوبی کشور به جهاد ومقاومت علیه حکومت حزب دمکراتیک خلق وتجاوزنظامی شوروی کشاند. گیلانی در میان رهبران احزاب هفتگانه هوادارزعامت وحاکمیت مجدد محمد ظاهر، شاه اسبق محسوب می شد. درحالیکه صلاحیت حزب او بعد ازخودش دردست پسرش حامد گیلانی بود، بسیاری از افراد بالایی ومسئولین کمیته های تنظیم اورا اعضای حزب افغان ملت و افراد دارای اندیشه ی قبله سالاری وبرتری خواهان قومی پشتون تشکیل میداد.

علاوه از احزاب هفتگانه در دوره جهاد، احزاب وگروه های دیگر اسلامی وجهادی درپاکستان وجود داشتند که مورد شناسایی رسمی اسلام آباد قرار ننگرفتند. هرچند آنها از کمک های نقدی وتسلیماتی آی اس آی به پیمانہ ی محدود بهره مند می شدند. قاضی محمد امین وقاد، مولوی نصرالله منصور، مولوی رفیع الله مؤذن ومولوی جمیل الرحمن رهبران گروه های انشعابی بیرون

از احزاب هفتگانه بودند. محمد امین وقاد که در حزب اسلامی حکمتیار سمت معاونیت حزب مذکور را به عهده داشت در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) حکمتیار را ترک گفت و به تشکیل حزب دیگری بنام "داعیه اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان" پرداخت. حزب داعیه اتحاد که با کمک های عبدرب الرسول سیاف و سازمان استخبارات ارتش پاکستان (آی اس آی) فعالیت خود را آغاز کرد به زودی در اثر مخالفت شدید حکمتیار از دسترسی به امکانات پولی و تسلیحاتی محروم گردید. اوسپس غرض دریافت کمک های مالی به جمهوری اسلامی ایران روی آورد. تهران که هیچگونه نفوذی در میان احزاب هفتگانه و اکثریت جامعه ی تسنن افغانستان نداشت، مطالبه ی محمد امین وقاد و تقاضای مشابه از سوی مولوی نصرالله منصور و مولوی مؤذن دو رهبر گروه انشعابی از حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی را به منظور چنین نفوذی مورد توجه قرارداد. آنها و محمد امین وقاد با کمک های پولی دولت ایران احزاب خود را تا سقوط حاکمیت نجیب الله فعال نگهداشتند. وقاد بعد از حاکمیت مجاهدین در کابل دوباره به حزب اسلامی حکمتیار پیوست. اما پس از ائتلاف حکمتیار و دوستم در جدی ۱۳۷۲ روابطش با رهبر حزب اسلامی به سردی گرائید. اوائتلاف مذکور را تقبیح کرد و به همکاری خود با دولت ادامه داد. او بعد از حاکمیت طالبان دوباره به پشاور رفت. رهبران دو گروه انشعابی حرکت انقلاب اسلامی نیز پس از سقوط دولت نجیب الله دوباره به مولوی محمد نبی پیوستند. مولوی نصرالله منصور که در دولت اسلامی منصب ولایت پکتیا را بدست آورد در همکاری و پیوند نزدیک با کابل قرار گرفت. او در قوس ۱۳۷۱ در اثر انفجار مینی که در مسیر حرکت موترش کار گذاشته شده بود به قتل رسید.

تنظیم مولوی جمیل الرحمن حرکت دعوت به قرآن و سنت نام داشت. او با نام اصلی مولوی محمد حسین از قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار در ولایت کنرها بود. جمیل الرحمن با نظریات افراطی و تند و هابیت خود از سوی شیوخ کشور عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی خلیج فارس کمک هنگفت پولی را بدست آورد. موصوف که بیشتر از برخی ساحات ولایت کنر نفوذ نداشت در سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) با حمله ی یکنفر عرب که خود نیز کشته شد به قتل رسید.

ب - شورای نظار:

احمد شاه مسعود در پانزدهم قوس ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) در جلسه ای از قوماندانان جمعیت اسلامی افغانستان در ولایات پروان، کاپیسا، تخار، بغلان، بدخشان و قندز در دهکده "شرشر" واقع ولسوالی اشکمش ولایت تخار اساس سازمان و گروه سیاسی - نظامی را گذاشت که بعداً در جلسه مشابه منعقد خاواک پنجشیر "شورای نظار" نام گرفت. هر چند شورای نظار بصورت رسمی حزب مستقل در میان سایر احزاب و گروه ها شناخته نشد و احمد شاه مسعود شورای نظار را سازمان و حزب جدا از جمعیت اسلامی معرفی نکرد، اما شورای نظار عملاً در داخل افغانستان بصورت سازمان و تشکیلات مستقل از جمعیت عرض وجود کرد. احمد شاه

مسعود که در میان فرماندهان مجاهدین یگانه فرمانده جهاد با دید و برنامه‌ی استراتژیکی بود، تأسیس چنین سازمان و تشکیلاتی را در دستیابی به آرمان و اهداف سیاسی - نظامی خود که در اخراج قوای شوروی، اسقاط حاکمیت کمونیستان، تحقق و تأمین استقلال، حاکمیت ملی و استقرار حکومت معتدل اسلامی خلاصه می‌شد ضروری می‌پنداشت. او احزاب اسلامی و جهادی مستقر در پاکستان را برای تحقق خواسته‌ها و اهدافش مطلوب و آیدیال محسوب نمی‌کرد. و بسوی بسیاری از تنظیم‌ها و رهبران‌شان بمتابهِی تحویلداران پول و اسلحه و مرجعی برای اکمالات نظامی و لوژستیک می‌دید.

احمدشاه مسعود پسر افسر ارتش افغانستان دگروال (سرهنگ) دوست محمد در ۱۱ سنبله ۱۳۳۲ (۲ سپتمبر ۱۹۵۲) در روستای جنگلک تزتوابع بازارک وادی پنجشیر دنیا آمد. او دوره‌ی نهایی مکتب یا مدرسه را در لیسه استقلال کابل که به زبان فرانسوی تدریس می‌شد به پایان رسانید و برای تحصیلات عالی وارد انیستیتو پولتخنیک کابل گردید. در همین جا به جریان نهضت اسلامی کشور پیوست و یکی از چهره‌های فعال و شاخص نهضت تبدیل شد. با کودتای سردار محمد داود که نهضت اسلامی مورد اذیت و فشار قرار گرفت، احمدشاه مسعود از ادامه‌ی تحصیل باز ماند و به پاکستان پناه برد. او در تابستان سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) شورش ناکام نهضت رادر ولسوالی پنجشیر فرماندهی کرد. در حالیکه تعداد زیادی از هم‌زمان او در این شورش کشته و یا اسیر شدند خود از این معرکه جان سالم برد تا آنکه در سال ۱۳۵۸ دوباره فرماندهی قیام مسلحانه را علیه رژیم حزب دمکراتیک خلق بدست گرفت. مسعود در این سال به صفت فرمانده جمعیت اسلامی در ولایات پروان - کاپیسا و ولایات شمال کشور وارد پنجشیر شد. او به تدریج در جریان مقاومت به شهرت رسید و در دوره‌ی تجاوز قوای شوروی بمتابهِی عمده‌ترین فرمانده جهاد و رهبر عمده‌ی مجاهدین در داخل تبارز کرد. وی با استفاده از آتش بس کوتاه مدت با قوای شوروی، به توسعه و گسترش قلمرو جهاد و مقاومت خود به بیرون از پنجشیر پرداخت و شورای نظار را برای انسجام و هماهنگی نظامی و سیاسی مجاهدین در داخل کشور تأسیس نمود.

شورای نظار با معیارهای تشکیلاتی یک حزب سیاسی عمل نمی‌کرد. بخش عمده اصلی تلاش و فعالیت شورای نظار به امور نظامی و محاربوی مربوط می‌گردید. هر چند سایر بخش‌های دیگر چون ارائه‌ی خدمات اجتماعی و کار فرهنگی و سیاسی را پیوسته مورد توجه و عمل قرار میداد. احمدشاه مسعود علی‌الرغم نداشتن تحصیلات اختصاصی در امور نظامی، توانایی و استعداد چشمگیری از خود در این مورد نشان داد. برخلاف اظهاراتی مبنی بر شرکت او در جنگ‌های فلسطین و لبنان، احمد شاه مسعود هیچگاه در جنگ‌های فلسطین و لبنان با اسرائیل شرکت نکرده و نه در آنجا و کشور مصر تعلیمات نظامی دیده است. داشته‌ها، برنامه‌ها و دست‌آوردهای او در جنگ و کار نظامی از مطالعه‌ی کتب و تجارب میادین نبرد ریشه می‌گرفت. او نظریات و کارنامه‌های

اشخاص معروفی چون مأثو، ناپلیون، چگوارا و . . . را مطالعه میکرد وازافکار ونظریات نظامی آنها دربرنامه های نظامی خود استفاده می نمود. مسعود برخلاف بسیاری از فرماندهان مجاهدین ورهبران احزاب اسلامی مستقر درپاکستان تحت تأثیر ونفوذ استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) قرار نداشت. اودربرنامه ها وحرکات محاروبی خود با استقلال وبدون آگاهی آی اس آی عمل میکرد وبا دخالت آی اس آی درامورجنگ وجبهات مجاهدین به شدت مخالفت می ورزید. درنتیجه ی این امر، احمدشاه مسعود مورد کینه وخصومت آی اس آی قرار گرفت وتا پایان اشغال شوروی ازدسترسی به موشک های استنگر امریکایی که توسط آی اس آی توزیع می شد، محروم گردید. آی اس آی باوجود کینه دربرابرمسعود وعلی الرغم آنکه مدعی رهبری وتنظیم کلیه عملیات نظامی مجاهدین علیه قوای شوروی است به توانایی واستقلال احمد شاه مسعود اعتراف می کند: « . . . حمله ی شورویها(حمله هفتم بدره پنجشیر) درارتباط به زمان، طاقت وبعد آن نزدمان شگفت آوربود. اگرچه ما درآی اس آی وقتی کافی نداشتیم تا درمقابل این هوشدارکدام عکس العمل فوری را انسجام میدادیم ولی مسعود خودش قادربود تا گردن خویش را ازاین تیغ برنده خطا دهد. . . . » (۳۷)

ساختار نظامی شورای نظار، نظم ودسپلین منحصر به خودرا داشت که درمجاهدین سایر احزاب به چشم نمیخورد. نیروهای شورای نظاردرقطعات سه گانه ی متحرک، امنیتی یا محلی وقطعات مرکزی تنظیم میگرددید که بعد از تعلیمات شامل این قطعات می شدند. قطعات متحرک ومרכזی، تعلیمات بیشتر می دیدند وقوت های اصلی رزمی بودند. آنها به جای لباس محلی از لباس نظامی(دریشی وکلاه پکول) استفاده میکردند ودرواقع ارتش منظم چریکی بودند که احزاب وفرماندهان دیگرمجاهدین هیچگاه قادر به ایجاد نیروی مشابه به آن نشدند. ساحه ی نفوذ وقلمرو شورای نظاردراغازه ولایات شمال شرقی(بدخشان، کندز،تخاروبغلان) و ولایات پروان - کاپیسا محدود می شد اما به تدریج ولایات بلخ، جوزجان، سمنگان، فاریاب، بامیان، ننگرهار، کنرها، لغمان وکابل شامل مناطق مورد نفوذ وفعالیت شورای مذکور گردید. هرچند تلاش برای تحقق برنامه های مورد نظر درولایات مذکور با مؤفقت همراه نبود.

شورای نظاردربخش های فرهنگی، تعلیم وتربیه وخدمات اجتماعی نیز دارای تشکیلات وبرنامه های مختلفی بود وهرچند گام های عملی را دراین موارد برداشت اما هیچگونه کار اساسی به خصوص دربخش تعلیم وتربیه وایجاد یک نیروی متخصص برای آینده انجام نداد.

درحالیکه تلاش درعرصه ی نظامی وپیروزی های چشمگیردراین عرصه، شورای نظار ورهبری آنرا درتحولات دوران جهاد متبازز وبرجسته میسازد، بخش عمده ی مؤفقت دراین امرازکار اطلاعاتی واستخباراتی ریشه میگرفت. شبکه ی استخباراتی واطلاعاتی

احمد شاه مسعود در دوره ی جهاد بسیار گسترده و مؤفق بود. او با استفاده از کاراطلاعاتی برنامه های نظامی خود را تنظیم میکرد و از این امر در پیروزی های نظامی و افزایش شهرت و قوت خود سود میبرد. حتی موفقیت احمدشاه مسعود در امور اطلاعاتی برای شوروی و سازمان جاسوسی آن کی جی بی تعجب آور، شکفت انگیز و به قول جنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان ارتش سرخ در افغانستان مایه ی شرمساری و بی وقاری برای کی جی بی بود: « . . . مامورین کی جی بی در افغانستان به گونه ی واضحی وقار خود را بدست خود پایمال کردند. آنگونه که من به خاطر دارم آنان بیش از ده بار به مسکو گزارش داده بودند که مسعود بدست آنها نابود شده است. در حالیکه مسعود گاه در یک منطقه گاهی هم در منطقه ی دیگر سر بر می آورد. . . . » (۳۸)

الکساندر لیخافسکی یکی از جنرالان عالی رتبه قوای شوروی در افغانستان در مورد موفقیت شبکه ی اطلاعاتی احمدشاه مسعود که به ناکامی بزرگترین تهاجم قوای شوروی در بهار ۱۳۶۳ به وادی پنجشیر انجامید، می نویسد: « . . . پسانها روشن گردید که این یک شکست منحصر به خودی بوده است. برغم تدبیرهای سنجیده شده در زمینه ی حفظ محرمانیت و پنهان نگذاشتن اهداف فرماندهی شوروی، اطلاعات از درزها بیرون ریخته بودند. مسعود با بهره مندی از تکیه گاه نیرومند و شبکه ی گسترده و پر شاخ و برگ خبر چینی در کابل پانزده روز پیش از آغاز عملیات مدارک گرانبهائی درباره ی کلیه برنامه های سپاهیان شوروی و نیروهای دولتی افغانستان بدست آورده بود. . . . احمد شاه مسعود به موقع، مردم و بیشتر دسته های مسلح خود را از پنجشیر بیرون ساخته آنها را در منطقه ی سر سبز چاریکار، اندراب، نجراب، خوست و فرنگ و دیگر نواحی استانهای شمالی افغانستان وهم چنان در تنگناهای پر خم و پیچ منتهی به پنجشیر جابجا ساخت. . . . نبرد هنگامی آغاز گردید که در دره عملاً هیچ کسی از شورشیان نمانده بود. . . . پسانها احمدشاه مسعود به افسران و جنرالهای شوروی ریشخند میزد، تمسخر میکرد و میگفت که آنها همه بی ارزش اند. . . . » (۳۹)

هجوم قوای شوروی در بهار ۱۳۶۳ (۱۹۸۴) که حمله ی هفتم ارتش سرخ به وادی پنجشیر بود بعد از به پایان رسیدن آتش بس جبهه ی پنجشیر با نیروهای شوروی صورت گرفت. انعقاد قرارداد آتش بس میان احمدشاه مسعود و ارتش سرخ در افغانستان که در اواخر سال ۱۳۶۱ صورت گرفت یکی از رویداد مهم و نقطه ی عطف در تاریخ جهاد افغانستان علیه تجاوز و اشغال شوروی بود. در حالیکه جنرالان شوروی قرارداد آتش بس را برای تضعیف، تجرید و انزوای فرمانده مسعود در میان مجاهدین و جلب او در همکاری با حاکمیت کمونیستان و یا دستگیری و هلاکت او امضاء کرده بودند و همچنان آتش بس از سوی حزب اسلامی حکمتیار به عنوان خیانت به جهاد و نشان تسلیمی جبهه ی پنجشیر به قوای شوروی تلقی و تبلیغ میگردید، احمدشاه مسعود با استفاده از فرصت آتش بس گام های بزرگی را در تحقق اهداف و برنامه هایی برداشت که برای تداوم و پیروزی جهاد و مقاومت

مهم و حیاتی شمرده می شد. او دردوره ی آتش بس پایگاه های متعددی را در ولایات شمال شرقی کشور ایجاد کرد. به جنگ با قوای شوروی در خارج از محدوده ی آتش بس ادامه داد. به سازماندهی مجدد و تقویت نیروهای رزمی خود پرداخت و فرصت تشکیل و تأسیس " شورای نظار " را بمثابة ی یک تشکل مؤثر و هماهنگ کننده ی جهاد و مقاومت در برابر نیروی اشغالگر شوروی و حکومت دست نشانده ی آن بدست آورد. جنرالان شوروی بعدها خود اعتراف کردند که از آتش بس با آنها، بیشترین سود را احمدشاه مسعود برد: « حالا پس از گذشته سالیان دراز میتوان با قاطعیت گفت که همانا ما با گام های بی سنجش خود زمینه ی مبدل شدن احمد شاه مسعود را به جنگجوی افسانوی آرمان اسلام، مردم و آزادی فراهم کردیم. مسعود با بهره گیری از مصالحه ، گروه های خود را تقویت نموده گسترده ی نفوذ خود را بیرون از پنجشیر گسترش بخشید. او آغاز به تحکیم سنگر هایی در خوست و فرنگ، نهرین و نواحی جنوبی استان (ولایت) تخار نمود. . . . » (۴۰)

« . . . مصالحه مؤقتی که احمدشاه مسعود از ترس نابودی کامل گروهش توسط سپاهیان شوروی در دسامبر ۱۹۸۲ به امضاء رسانید تا اپریل ۱۹۸۴ ادامه یافت. و درست در همین دوره فرماندهی سپاه چهلیم تثیت کرد که فعالیت گروه های تحت فرمان مسعود به میزان چشمگیری در بیرون از دره ی پنجشیر پا گرفته است . . . » (۴۱)

شورای نظار بعد از سقوط حکومت نجیب الله در ثور ۱۳۷۱ و تشکیل حکومت مجاهدین وارد مرحله ی دیگری از حیات سیاسی و نظامی خود گردید. احمدشاه مسعود در این مرحله شورای نظار را به " بوت تنگ " تشبیه میکرد که مانع گسترش نفوذ او در تعمیم نظم و دسپلین مورد نظرش به جمعیت اسلامی افغانستان و خارج از آن می شد. معهداموصوف شورای نظار رادرجدی ۱۳۷۳ در جلسه ای متشکل از فعالان جمعیت اسلامی افغانستان که در جیل ا لسراج تدویر یافت، منحل اعلان کرد. تلاش های مسعود در این دوره برای سازماندهی مجدد جمعیت اسلامی نتیجه نداد. تداوم جنگ و بحران بی ثباتی در پایتخت مانع این امر گردید. او بعد از سقوط پایتخت بدست طالبان در خزان ۱۳۷۵ نیز فرصت باز سازی جمعیت اسلامی را نیافت. تمام سالهای این دوره از حیات او در مبارزه و مقاومت علیه طالبان، جنگجویان اسامه بن لادن و دخالت پاکستان سپری گردید.

احمدشاه مسعود در میان رهبران و فرماندهان مجاهدین شخصیت بارز و منحصر به فرد محسوب می شود. در حالیکه او مانند هر رهبر و فرمانده دیگر جنبش های مقاومت از ضعف ها و اشتباهات در مسیر مبارزه و عمل خالی نبود، بزرگترین امتیاز موصوف در میان رهبران احزاب اسلامی و گروه های دیگر سیاسی و نظامی افغانستان این بود که او در داخل کشور و با تحمل سخت ترین دشواریهای جهاد و مقاومت علیه ارتش اشغالگر شوروی و انواع تجاوز و دخالت اجنبی به رشد و شهرت رسید. بنا بر این او در داشتن ویژگی مقاومت، اراده و آزادی یکی از مردان منحصر به فرد در تاریخ معاصر افغانستان است. مسعود علی الرغم آنکه متعلق به

جریان نهضت اسلامی قبل از حاکمیت کمونیستان یا جریان اخوانیها بود، دید و بینش متفاوت در مورد نظام و حکومت اسلامی با بسیاری از رهبران این جریان داشت. هر چند او در دوره ی حاکمیت مجاهدین که در جنگ و بی ثباتی سپری شد مجالی به تطبیق دیدگاه ها و نظریات خویش نیافت. او خواستار حکومت اسلامی معتدل بود. در حکومت مورد نظر او رهبری و مدیریت در بسیاری از ادارات و ارگانهای دولتی به تخصص و شایستگی آنها ارتباط میگرفت. او انتخابات آزاد را برای تشکیل رهبری و حکومت منتخب و تأمین عدالت اجتماعی در کشور ضروری تلقی میکرد و از آزادی زنان در تحصیل، اشتغال و سهم گیری شان در امور سیاسی و اجتماعی دفاع میکرد. (۴۲)

احمدشاه مسعود بعد از سه دهه مبارزه و مقاومت در اثر حمله ی انتحاری تروریستان سازمان القاعده برهبری اسامه بن لادن در حالی به شهادت رسید که در اوج محبوبیت و شهرت قرار داشت. او در آن دوران یگانه مایه ی امید و نماد مقاومت و آزادی برای مردم افغانستان و برای همه احزاب و گروه هایی محسوب می شد که از سلطه ی سرتاسری حاکمیت وحشت و ترور طالبان و تسلط کامل پاکستان به کشور شان در نگرانی و ترس به سر میبردند.

در مورد مسعود هم دوستان و هوا دارانش و هم مخالفان و دشمنانش به کثرت سخن گفته اند. بسیاری از جنرالان شوروی که طی ده سال اشغال افغانستان با مسعود به سختی جنگیده اند، او را دشمن شجاع، با اراده و نیرومند معرفی میکنند. " لیخافسکی " از جنرالان بلند پایه ی شوروی در سالهای اشغال افغانستان در مورد احمدشاه مسعود می نویسد: « احمد شاه مسعود یکی از برجسته ترین و برازنده ترین سران ضد انقلاب است. احمدشاه با مخالفت دو آتشه با ساختار دولتی موجود در افغانستان، رهبران حزب دمکراتیک خلق افغانستان و حکومت را دشمنان شخصی خود می پندارد. او یک ملی گرای پرشور است. ضد شوروی است و ضد حضور سپاهیان شوروی در افغانستان اقدام میکند او یک رهبر با اراده، پرشور، قاطع و دلیر است. در دستیابی به اهداف مطرح شده پیگیر است. عزم خدشه ناپذیر دارد. و به قول خود پابند است . . . » (۴۳)

" مارک کپلان " تحلیلگر و نویسنده امریکایی نقش مسعود را در فروپاشی امپراطوری شوروی همردیف رونالد ریگان رئیس جمهور امریکا و " لیخ والیسا " رهبر جنبش کارگری پولند در حاکمیت کمونیستی که بعداً بریاست جمهوری کشورش رسید، میداند. عبدالله عزام مبارز و نویسنده فلسطینی که با مجاهدین افغانستان همکاری داشت و در سال ۱۳۶۸ در پشاور ترور گردید، احمدشاه مسعود را مردی بزرگتر از ناپلیون فرانسوی می خواند. دکتر چنگیز پهلوان محقق و نویسنده ایرانی در مورد مسعود می نویسد: « کسانی که به تاریخ جهاد در افغانستان آشنایی دارند میدانند که جهاد گاه فقط در نام او خلاصه می شد. کمتر کسی در جنگ های آزادیخواهانه ای که پس از جنگ جهانی دوم می شناسم لیاقت ها و توانای های او را داشته است. با این حال چون

جنبش چپ از او حمایت نمی‌کرد در میان جوانان کشورهای مختلف به شکلی درست شناخته نشد یک لحظه او را با " چگوارا " که در جوانی دردوره کوتاه او را می ستودم مقایسه کردم . از هر نظر بر او پیشی دارد. در بافت فرهنگ خود عمل می کند و هرگز اتکاء به مردم و بسیج سیاسی را زیاد نمی برد. مردی است مسلمان و پایبند اخلاقیات دینی . . . » (۴۴)

ج - حزب وحدت اسلامی افغانستان:

حزب وحدت اسلامی افغانستان ائتلاف سازمانهای اسلامی تشیع است که در سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) تشکیل گردید. مردم مسلمان شیعه مانند سایر مردم بعد از کودتای حزب دمکراتیک خلق مورد تعقیب و اذیت قرار گرفتند و متقابلاً در برابر رژیم حزب مذکور دست به مخالفت و قیام مسلحانه زدند. در حالیکه مقاومت مسلحانه ی مسلمانان شیعه از داخل کشور به رهبری علمای دینی و روشنفکران آن آغاز شد، این مقاومت در بیرون از افغانستان قبل از همه مورد حمایت و کمک جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت. گسترش روز افزون مهاجرت مسلمانان شیعه به کشور ایران و تشدید فشار رژیم کمونیستان سبب شد که سازمانهای اسلامی و جهادی جامعه تشیع در ایران دفاتر خود را باز کنند و در وابستگی ایران قرار بگیرند. ایران علی الرغم آنکه صدها هزار مهاجر افغان را پذیرفت و در مجامع بین المللی از جهاد افغانستان حمایت معنوی بعمل آورد، اما در طول جهاد و ادامه ی بحران افغانستان سیاست درست و منظمی در پیش نگرفت. جمهوری اسلامی ایران حمایت نظامی و مالی خود را به بخش مجاهدین شیعه در افغانستان محدود کرد اما قادر نشد تا سازمانهای اسلامی و جهادی تشیع را در هماهنگی قرارداد و رهبری واحدی میان آنها ایجاد کند. برعکس شخصیت ها و حلقه های متنفذ حاکمیت در ایران مطابق ذوق و سلیقه ی خود احزاب و سازمانای متعددی را بوجود آوردند که بسیاری از این سازمانها سالیان متمادی در جنگ میان هم سپری کردند.

در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) سازمانهای اسلامی تشیع، ائتلافی را بنام " جبهه آزادیبخش انقلاب اسلامی افغانستان " در تهران بوجود آوردند. سازمانهای عضو ائتلاف عبارت بودند از: حرکت اسلامی افغانستان، سازمان نصر افغانستان، روحانیت جوان افغانستان، نیروی اسلامی افغانستان، مجاهدین خلق افغانستان، اتحادیه علمای افغانستان، جنبش مستضعفین افغانستان، شورای اتفاق اسلامی افغانستان و حزب رعد اسلامی افغانستان. این ائتلاف قادر نشد گام های را در مسیر رهبری واحد مقاومت تشیع بردارد. حتی موفق نگردید تضاد و اختلافات درونی سازمانها را که بصورت فزاینده بسوی خشونت و خصومت می لغزید مهار نماید. ائتلاف به زودی از هم پاشید و هر سازمان بصورت جداگانه تحت هدایت و قیمومیت حلقه های مختلف حاکمیت ایران قرار گرفت. علاوه بر این سازمانها، گروه های دیگری نیز به ذوق و علاقه ی افراد و حلقه های جمهوری اسلامی ایران بوجود آمد.

در سال ۱۳۶۳ (۱۹۸۴) چهار گروه سازمان نصر، پاسداران جهاد، جبهه متحد انقلاب اسلامی و نهضت اسلامی افغانستان ائتلافی را بنام " سازمان مؤتلفه " تشکیل دادند که سخنگوی آنها عبدالعلی مزاری رهبر سازمان نصر بود. این ائتلاف نیز به زودی از هم پاشید.

با روشن شدن خروج قوای شوروی از افغانستان در پایان سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) و توقف جنگ ایران و عراق، مقامات دولتی ایران در صدد ایجاد تفاهم و هماهنگی میان احزاب تشیع افغانستان شدند. آنها ائتلاف جدیدی را از ۹ سازمان اهل تشیع شکل دادند تا بتوانند در تحولات آینده سهم قابل ملاحظه ای در برابر اتحاد هفتگانه احزاب مقیم پشاور که از حمایت پاکستان برخوردار بودند بدست بیاورند. ائتلاف جدید بنام " شورای ائتلاف اسلامی افغانستان " در بهار ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) بوجود آمد. این ائتلاف که سه سال دوام کرد از سازمانهای : جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، حزب دعوت اسلامی افغانستان، حزب الله افغانستان، حرکت اسلامی افغانستان، سازمان نصر، پاسداران جهاد اسلامی، سازمان نیروی اسلامی، نهضت اسلامی و شورای اتفاق اسلامی تشکیل گردید. بعداً شورای اتفاق از ائتلاف خارج شد و با باقی ماندن هشت سازمان به ائتلاف هشتگانه تهران شهرت یافت. اما آنطوریکه جمهوری اسلامی ایران توقع داشت شورای ائتلاف از مؤفقیّت و مؤثریتی در تحولات سیاسی و نظامی افغانستان برخوردار نگردد. احزاب هفتگانه پشاور حین تشکیل حکومت مؤقت در سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) حاضر نشدند تا مساوی به دو تنظیم خود در حکومت به ائتلاف هشتگانه تهران سهم قابل شوند. هیئت شورای ائتلاف که به ریاست عبدالکریم خلیلی رهبر فعلی حزب وحدت روزهای طولانی را در اسلام آباد سپری کرد، بصورت توهین آمیزی از مشارکت در شورای راولپندی و حکومت مؤقت رانده شد و دست خالی به تهران باز گشت.

در نتیجه ی نارضایتی از کنترل مداوم جمهوری اسلامی ایران به سازمانها و ائتلاف های جامعه تشیع و خستگی گروه ها و مردم شیعه از جنگ های داخلی تلاش هایی در سال ۱۳۶۷ در داخل هزاره جات آغاز گردید تا یک حزب نیرومند و یکپارچه ای از جامعه ی تشیع برای ایفای نقش اساسی در آینده ی سیاسی کشور تشکیل شود. در فرجام این تلاش ها حزب وحدت اسلامی افغانستان بوجود آمد و در تشکیل این حزب تمایلات قومی و نژادی بنام هزاره در پهلوی مسایل مذهبی نقش داشت. به استثنای حرکت اسلامی برهبری آیت الله محسنی که بصورت سازمان مستقل شیعه باقی ماند، هشت سازمان دیگر در حزب نو تشکیل وحدت اسلامی مدغم گردیدند. این سازمانها عبارت بودند از : پاسداران جهاد اسلامی افغانستان، شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان، سازمان نصر افغانستان، سازمان نیروی اسلامی افغانستان، جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، حزب دعوت اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان و جبهه ی فجر اسلامی افغانستان.

حزب وحدت اسلامی در جلسه ی وسیع و بزرگی از قوماندانان سازمان های تشیع و برخی رهبران و فعالین آنها در ۲۵ سرطان ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) با امضای قطعنامه ی میثاق وحدت در بامیان تشکیل شد. این قطعنامه که در بیست ماده ترتیب یافته بود شامل مطالبی چون : ادامه ی جنگ تا سقوط حکومت نجیب الله ، رسمی شدن مذهب جعفری، همبستگی با نهضت های اسلامی و آزادیبخش در سطح جهان، تعقیب سیاست نه شرقی نه غربی و میگردید. در نخستین اجلاس شورای مرکزی حزب وحدت ، عبدالعلی مزاری رهبر سازمان نصر ریاست شورای مرکزی را بدست آورد . بامیان مرکز حزب مذکور تعیین گردید و اعضای شورای مرکزی در شهر بامیان مرکز ولایت بامیان استقرار یافتند. (۴۵)

با سقوط دولت نجیب الله مرکز رهبری و شورای مرکزی حزب وحدت از بامیان به کابل انتقال یافت و عبد العلی مزاری رهبری حزب را بدست گرفت. حزب وحدت در کابل وارد زدو بند ها، ائتلاف ها و برخوردهای خونین گروهی گردید و خود نیز از داخل دچار اختلاف و انشعاب شد.

عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) در ولسوالی چهار کنت ولایت بلخ چشم به جهان گشود. او از لحاظ قومی به قوم هزاره تعلق داشت و پدرش حاجی خداداد از کلانهای محل تولد و زندگی مزاری در روستای نانوایی چهار کنت بود. مزاری بعد از تکمیل دوره ی ابتدایی مکتب به تحصیلات دینی در حوزه های علمیه قم ایران و نجف عراق پرداخت. او در این دوران با طرفداران آیت الله خمینی روابط نزدیک برقرار کرد و در زمان پادشاهی محمد رضایپهلوی دوباره زندان رفت. مزاری بعد از کودتای حزب دمکراتیک خلق در چهار کنت بلخ دست به قیام مسلحانه علیه کمونیستان حاکم زد و با جمعی از همفکرانش " سازمان نصر " را بنیان گذاشت. او و سازمانش در طول دوره ی جهاد و بعد از آن از سوی جمهوری اسلامی ایران مورد حمایت نظامی و مالی قرار گرفت. مزاری هر چند برای ایجاد یک حزب واحد شیعه و هزاره تلاش کرد و خود در رهبری این حزب قرار گرفت ، اما نتوانست اتحاد و یکپارچگی حزب مذکور (حزب وحدت اسلامی) را حفظ کند. حزب وحدت در رهبری او انشعاب کرد و نیروهای او با طرفداران محمد اکبری در حزب وحدت به خصومت و جنگ پرداختند. عبدالعلی مزاری در دلو ۱۳۷۳ علی الرغم آنکه با نیروهای طالبان در غرب کابل قرارداد همکاری و همراهی بست از سوی آنها دستگیر شد و بصورت بی رحمانه ای بعد از تحقیر و شکنجه با جمعی از همراهانش به قتل رسید.

شخصیت مزاری ترکیبی از ویژگی های تکروی و شجاعت، ستیزه خواهی و کینه توزی، صراحت گویی و پایدردی بود. او در شکل گیری ائتلاف سیاسی - نظامی شورای همآهنگی که به جنگ خونین و ویرانگر در زمستان ۱۳۷۲ در کابل انجامید نقش عمده داشت. جنگی که در نتیجه ی آن بخش اعظم پایتخت ویران شد و هزاران نفر از ساکنان مظلومش به خاک و خون نشستند و ده ها

هزارتن دیگر بسوی آواره گی و غربت رانده شدند. اما یک نشریه حزب وحدت اسلامی بعداً، نقش عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت را در ائتلاف مذکور ابتکار ارزنده ی رهبر آن حزب خواند: «... . رهبر شهید (عبدالعلی مزاری) در راستای ایجاد وحدت ملی راستین، ابتکار ارزنده " شورای عالی هماهنگی " را داشت که در آن به کمک سایر مسئولین مخلص (گلبدین حکمتیار و عبدالرشید دوستم) برای اولین بار تجربه ی مؤفق " برادری " و " برابری " ملیت های ساکن در کشور به آزمون گرفته شد. رهبر شهید با این ابتکار فضای سیاه بدبینی و خصومت ناروا میان ملیت های ساکن در کشور را که ناشی از سیاست شوم حاکمان بی خرد افغانستان بود به فضای سالم اخوت و برادری و همسویی تبدیل کرد. » (۴۶)

بعد از مرگ مزاری رهبری جناح او را در حزب وحدت عبدالکریم خلیلی بدوش گرفت. خلیلی بعد از سقوط کابل بدست طالبان علیه طالبان ایستاد و نیروهای او با وجود تحمل تلفات سنگین با طالبان در جنگ های شمال و مناطق مرکزی کشور به مقاومت علیه طالبان ادامه داد.

د - سایر سازمانهای مقاومت:

مقاومت مسلحانه علیه حاکمیت حزب دمکراتیک خلق و تجاوز شوروی تنها به احزاب و سازمانهای اسلامی محدود نماند. احزاب چپی و گروه های لیبرال و مخالف کمونیزم روسی در مخالفت و مقاومت مسلحانه علیه رژیم خلق و پرچم و تجاوز خارجی قرار گرفتند. برخی از شاخه های حزب دمکراتیک نوین یا شعله جاوید، محفل انتظار یا ستم ملی و حزب افغان ملت گروه های بیرون از احزاب اسلامی و جهادی بودند که با کمونیزم روسی و قوای شوروی به مبارزه و جنگ برخاستند. از میان این احزاب بیشترین مقاومت را شاخه های منشعب شده از جریان مائوئیستی " شعله جاوید " انجام داد. سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (سا ما) برهبری عبدالمجید کلکانی یکی از شاخه های انشعابی شعله جاوید بود که به مقاومت مسلحانه تا خروج قوای شوروی ادامه داد. یک نویسنده آلمانی " ساما " را سازمان کمونیستی تند رو تر از حزب دمکراتیک خلق معرفی میکند: «... . سازمان ساما خیلی چپ گراتر از حزب دمکراتیک مردمی (حزب دمکراتیک خلق) ببرک کارمل میباشد. سازمان مذکور خط مائو راقبول دارد. از شورویها بنام سوسیال امپریالیزم یاد می کند. آنها جانشینان " مائو " را رهروان خط انحرافی میدانند. بیشتر اعضای سامارا روشنفکران افغانستان تشکیل میدهند. .. » (۴۷)

صبح الدین کشکی عبدالمجید کلکانی را رهبر شعله جاوید می خواند. اومی نویسد: « بعد از کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) حزب شعله جاوید فعالیت های خود را تجدید نموده و دعوی کرد که عبدالمجید کلکانی رهبر آن حزب میباشد. کلکانی شاگرد سابق مدرسه شرعیات بود. او بعد از اینکه متهم بدست داشتن در قتل مولوی عبدالحق رئیس دارالعلوم دردوره سلطنت گردید،

متواری شده مردمان قریه جات را مخصوصاً در منطقه شمالی تحت فشار قرارمیداد و بعضاً نقش " رابن هود" را بازی میکرد. . . . حکومت دست نشانده شوروی در جون ۱۹۸۰ (سرطان ۱۳۶۱) اعلان کرد که کلکانی، که ظاهراً چند روز پیش از این اعلامیه درحالیکه شب را دریک اپارتمان مکروریان سپری میکرد گرفتار شده، اعدام گردید. شعله جاوید کلکانی را مخصوصاً بعد از اعدام او به حیث رهبر خود، خوانده و برادرش عبدالقیوم دراروپا فعال باقی مانده برای حزب نفر تربیه میکرد. . . . » (۴۸)

آنتونی هایمن محقق و تحلیلگر معروف انگلیسی مسایل افغانستان و آسیای میانه که در دسمبر ۱۹۹۹ (۱۳۷۸) درگذشت مجید کلکانی را رهبر ملی میخواند و ازدوره قدرت او سخن میزند: « مجید کلکانی را تا اندازه یی با روبن هود مقایسه میکنند. وی رهبر دست چپی با هوشی بود. سابقه و شخصیت وی با هم توأم شده وی را بصورت شخصیت ملی و معروف درمقاومت درآورده بود. اودردانشگاه کابل به تحصیل الهیات (شرعیات) مشغول بود که ازطرف سازمانهای محمد زایی (شاید منظور وی استخبارات حکوت شاهی محمد ظاهر بوده باشد) تحت تعقیب قرارگرفت. درنتیجه بلایی که به سرش آورده بودند، مجید از مخالفین سرسخت خانواده سلطنتی شد و با شخصیت های دست چپی روابط نزدیک برقرارکرد. دراوایل دهه ۱۹۶۰ مخصوصاً با بیرک کارمل روابط صمیمانه یی داشت. ازسال ۱۹۶۸ او عهده دارسرپرستی دسته ای در کوهستانهای شمالی شد و به تدریج شخصیت اسطوره یی گردید. اودرسال ۱۹۷۹ در سن چهل سالگی آخرین مرحله یی رهبری خودرا به عهده گرفت و به صورت یک رهبر ملی درآمد و دوره رهبری او کوتاه اما با شکوه و برجسته بود. دوره قدرت او مانند دوره ی قدرت همشهری اش بچه سقاء کوتاه بود. » (۴۹)

مجید کلکانی که قبل از کودتای ثور ۱۳۵۷ در ولسوالی کلکان هسته کوچک مقاومت را علیه رژیم اسبق رهبری میکرد، غرض مبارزه علیه رژیم جدید به گسترش این هسته پرداخت. علاوه برآن، ساما و سایر شاخه های باقی مانده ازشعله جاوید درداخل ارتش به قیام مسلحانه دست زدند که مهم ترین آن شورش مسلحانه ی فرقه بالا حصار درتابستان ۱۳۵۸ بود: « این قیام توسط جبهه مبارزین مجاهد افغانستان متشکل از پنج سازمان منجمله سازمان رهایی و حرکت انقلاب صورت گرفت. قراربود همزمان دربسیاری نقاط دیگر کابل و ولایات حرکت های مسلحانه جهت براندازی دولت امین بوجود آید ولی متأسفانه قیام به علت خیانت تنی چند نتوانست به موفقیت بیانجامد و فقط دربالاحصار خالد و گل محمد از سازمان رهایی توانستند خلقی هارا تیر باران و خود پس ازشش ساعت درگیری به شهادت برسند. » (۵۰)

" ساما " علاوه از جبهاتی که در ولسوالیهای شمال کابل داشت، جبهات مستقل و نیمه مستقل دیگر عمدتاً تحت پوشش حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدنبی محمدی در ولایات نیمروز، قندز، بغلان، کنرها، لغمان و بلخ علیه رژیم کابل و قوای شوروی

گشود. دشمنی و جنگ " ساما " تنها به حاکمیت حزب دمکراتیک خلق و قوای شوروی محدود نمی شد، بلکه احزاب مجاهدین نیز در زمره دشمنان آن به حساب میرفت. معهذ ساما بی ها در داخل به قتل و ترور قوماندانان احزاب اسلامی به خصوص احزاب بنیادگرا یا اخوانیها میپرداختند. آنها در قوس ۱۳۶۳ ذبیح الله قوماندان معروف جمعیت اسلامی را در ولایت بلخ با انفجار مینی که در مسیر حرکت موتر حاملش کار گذاشتند به قتل رسانیدند. افراد ساما در مزار شریف تحت پوشش تنظیم حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی قرار داشتند. اما با وجود این ، " ساما " نه بصورت مستقل و نه در پوشش احزاب جهادی مؤفق به نفوذ و گسترش نیروی خود در مقاومت و جهاد افغانستان نگردیدند. جبهه قندز " ساما " به فرماندهی انجنیر سرور با دستگیری و اعدام او در سال ۱۳۶۱ از میان رفت. وی در ولسوالی نهرین توسط عبدالحی حقجو امیر جمعیت اسلامی ولایت بغلان دستگیر و اعدام گردید.

جبهات شمال کابل نیز بعد از اعدام مجید کلکانی رهبر ساما توسط حکومت کارمل و قوای شوروی از هم پاشیدند. بعد از مرگ کلکانی رهبری ساما را برادرش عبدالقیوم رهبر که در آلمان غرب بسمیرد بدوش گرفت. اما رهبر نیز در سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) زمانیکه در سفری از آلمان به پاکستان آمده بود در حیات آباد پشاور مورد سوء قصد قرار گرفته به هلاکت رسید. بعداً، یک منبع حزب اسلامی حکمیتار گفت که قتل رهبر بدستور گلبدین حکمیتار رهبر حزب اسلامی از سوی سازمان استخبارات آن حزب و آی اس آی صورت گرفت و توسط عبدالقدوس یکی از مجاهدین حزب مذکور عملی گردید. (۵۱)

بعد از مرگ مجید کلکانی و قیوم رهبر، ساما در داخل افغانستان با استثنای ولایت نیمروز جبهه ی مستقلی نداشت. برخی از قوماندانان آن در شمال کابل به حکومت حزب دمکراتیک خلق پیوستند. هر چند که تعدادی از آنها بصورت پراکنده وضعیف باقی ماندند و بعدها در کنار احمد شاه مسعود علیه طالبان به جنگ ادامه دادند. ساما در ولایت نیمروز موجودیت خود را تا سقوط حکومت نجیب الله و حکومت مجاهدین حفظ کرد و به مقاومت علیه طالبان ادامه داد.

علاوه از شاخه های مختلف حزب شعله ی جاوید، ستم ملی به حیث یک جریان چپی نیز دست بمبارزه و مقاومت مسلحانه علیه حزب دمکراتیک خلق زد. آنها در بهار و تابستان سال ۱۳۵۸ در ولسوالی خوست و فرنگ ولایت بغلان، ولسوالیهای رستاق و چاه آب ولایت تخار و بسیاری از ولسوالیهای ولایت بدخشان شورش مسلحانه علیه رژیم را رهبری کردند. آنها در این شورش ها موفقیت مهمی نداشتند و تنها مراکز ولسوالی خوست و فرنگ ولایت بغلان و علاقه داری شهر بزرگ ولایت بدخشان را روزهای محدودی در کنترل در آوردند. در سایر ولسوالی ها بعد از قتل حاکمان خلقی متواری گردیدند. با تجاوز قوای شوروی و حاکمیت بیرک کارمل، مقاومت مسلحانه ی محفل انتظار یا ستم ملی پایان یافت. آنها در ولایات متذکره از یکطرف زیر فشار احزاب اسلامی و جهادی

قرار گرفتند و از سوی دیگر در ارتباط و علائق نزدیک با جناح پرچم از مقاومت مسلحانه دست کشیده با حکومت دست نشانده ی شورویها به همکاری پرداختند.

خارج از حلقه های چپی و گروه های اسلامی، برخی از شاخه های حزب افغان ملت در برابر کمونیستان حاکم به مخالفت و مقاومت پرداختند. این مقاومت ها در شورش های ناکام تعدادی از صاحب منصبان مربوط این حزب محدود می شود. افغان ملتی ها جبهه ی مستقلی در داخل کشور علیه حکومت کمونیستی و قوای شوروی بوجود آورده نتوانستند. قیام مسلحانه ی برخی افسران فرقه ۱۱ ننگرهار در بهار ۱۳۵۸ نمونه ای از مبارزه ی افغان ملت با حاکمیت حزب دمکراتیک خلق بود که به ناکامی انجامید.

جنبش ملی اسلامی افغانستان

من (نگارنده) در یازدهم ثور ۱۳۷۱ پنج روز بعد از سقوط حکومت حزب دمکراتیک خلق به کابل آمدم و در کمیسیونیکه نشرات رادیو تلویزیون را رهنمایی و تنظیم میکرد توظیف شدم. در نخستین روز ورود به رادیو تلویزیون در صدد آن گردیدم تا با عبدالرشید دوستم که آن روزها سرو و صدای زیادی داشت و از قوماندانی قوت های ملیشیا (نیروی که برای جنگ اجیر میشوند و با اخذ یک مقدار پول می جنگند) به رهبری یک حزب جدید تشکیل ارتقاء یافته بود، در آرشیف رادیو تلویزیون آشنا شوم. اتفاقاً کارمندان رادیو تلویزیون از آرشیف، فلمی را در مورد جنرال دوستم برای دیدن آوردند که کارنامه و شخصیت او را از نخستین روزیکه به حیث قوماندان بلوک ملیشیا در "خواجه دوکو" قریه ی زادگاهش در ولایت جوزجان وارد جنگ با مجاهدین شد و تا روزها ئیکه به حیث دگر جنرال اردو، قهرمان جمهوری افغانستان و قوماندان فرقه ۵۳ تبارز کرد، نشان میداد. در این فلم که هر چند برای بزرگ ساختن و شخصیت دادن دوستم ساخته شده بود، نشانه هایی از استعداد و توانایی در وجود او به عنوان رهبر آینده یک حزب سیاسی بنام "جنبش ملی اسلامی افغانستان" به نظر نمیخورد. صعود او و شخصیت دوستم در این فلم با آتش سلاح او و ملیشه هایش علیه مجاهدین در جوزجان، فاریاب، بلخ، تخار، قندز، قندهار، زابل، پغمان، لوگر، پکتیا و... به نمایش گذاشته می شد. اما زمانیکه دوستم لب به سخن می گشود، میگفت: "ما به رفقای شوروی، رفقای حزبی و دفتیق دکتورنجیب الله سرقومندان اعلی قوای مسلح اطمینان میدهیم که برای دفاع از انقلاب ثور تا آخرین قطره خون با اشرار می جنگیم و سنگرهای خود را حفظ (حفظ) می کنیم." « (۵۲)

یکسال بعد ستر جنرال عبدالرشید دوستم را از نزدیک در شبرغان دیدم. بین شخصیت واقعی و اصلی او تا به حیث مؤسس و رهبر حزبی بنام جنبش ملی اسلامی افغانستان فاصله ی زیادی وجود داشت. در سه دور مذاکرات هیئت دولت که من یکی از اعضای

آن بودم سه بار نظریات و موضع گیری او تغیر یافت. و این نشان میداد که او چیزی به گفتن ندارد و در پشت پرده توسط کسان دیگر رهبری و هدایت میشود.

پس از ناکامی کودتای مشترک گلبدین حکمتیار و بخشی از جناح خلق برهبری گلابزوی و شهنواز تنی، احمدشاه مسعود با همکاری جناح پرچم، رژیم نجیب الله را از پا درآورد. اما تحولات و حوادث بعدی نشان داد که پرچمی ها خاصاً شاخه کارمل حاضر نشدند تا از حضور مستقل خود در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان به نفع احمدشاه مسعود و حکومت مجاهدین و به نفع تأمین صلح و ثبات در کشور صرف نظر کنند. تأسیس جنبش ملی اسلامی افغانستان قدم جدی و عمده ی جناح پرچم بود که در راستای تأمین هدف مذکور برداشته شد. حتی چند هفته بعد از تشکیل حکومت مجاهدین در کابل بخشی از خلقی ها نیز در تنظیم و تقویت جنبش ملی اسلامی سهم گرفتند. جنرال نبی عظیمی از پرچمی های طرفدار کارمل می نویسد: « محمود بریالی را در اولین روزهای عودتم به کابل ملاقات کردم. او از برگشت دوباره من بسیار شادمان بود و میگفت به رفقای قوای مسلح نیروی تازه یی بخشیده ام. بریالی میگفت روزهای بدی را گذشتانیدیم ولی ترک گفتن رفقا و تنها گذاردن آنها نامردی بود. اکنون همه با جرئت، حوصله و استقامت خاصی توانسته اند با وضع موجود تطابق نمایند و از کسی و چیزی هراس نداشته باشند. مسئله وحدت حزبی حل شده است و هیچگونه پرابلمی وجود ندارد. نظر محمد معاون سابق حزب وطن (حزب دمکراتیک خلق) در کابل است و با صداقت و صمیمیت به او کمک می کند. ارتباط حزب با ولایات تأمین شده است و سعی میگردد با خارج کشور نیز تأمین شود. روابط با حضرت صاحب مجددی، پیر سید احمد گیلانی و با آقای مزاری حسنه است. روابط با مسعود بد نیست و از طریق جنرال خلیل، بابو جان، جنرال لطیف و سایرین تأمین میگردد. جنرالان و اعضای حزب هنوز هم در قوای مسلح خدمت می کنند. ما باید خود را و حزب خود را حفظ کنیم. حزب ما نباید ضعیف شود. ما نباید بیشتر از این ضربه بخوریم. باید جمع و منسجم باشیم. هیچ دولت با ثبات در آینده ی افغانستان نمی تواند بدون در نظر گرفتن حزب ما دولتمداری کند. محمود بریالی بسیار با روحیه و نیرومند بنظر میخورد و نسبت به آینده خوشبین معلوم می شد. او در آن روزها از احترام و اتوریته چشمگیر برخوردار شده بود زیرا که در کابل می زیست و مانند دیگران فرار را برقرار ترجیح نداده بود. . . . او دو سال تمام در بدترین شرایطی در کابل زندگی میکرد و مقاومت و پایداری خوبی از خود بروز داد. . . . » (۵۳)

این تحلیل و برداشت نادرست محمود بریالی و جناح پرچم از اوضاع آنروز و تحولات بعدی بود. هنوز برای گروه پرچم قابل درک نشده بود که حزب دمکراتیک خلق، با همه شاخه ها و دسته هایش مربوط به گذشته بود. به آن گذشته ای که امپراطوری بنام اتحاد شوروی وجود داشت و حاکمیت آن در انحصار حزب کمونیست شوروی بود. حزب دمکراتیک خلق افغانستان دست نشانده ی

حزب کمونیست شوروی و حاکمیت آن محصول اصطکاک جهان دوقطبی و جنگ سرد قطب ها (واشنگتن و مسکو) بود. وقتی شوروی فروپاشید، حاکمیت حزب کمونیست نابود شد و جنگ سرد پایان یافت، حاکمیت حزب دمکراتیک خلق هم در افغانستان بسوی سقوط وزوال رفت. بعد از سقوط هیچگونه مجال وزمینه ای برای حاکمیت مجدد شاخه پرچم و دسته ی دیگر حزب مذکور وجود نداشت. بقایای حزب دمکراتیک خلق به ویژه پرچمیهای گروه کارمل که به حضور و فعالیت خود ادامه دادند تنها میتوانند در کوتاه مدت عامل تشدید جنگ ها در داخل کشور، تضعیف دولت مجاهدین و بی ثباتی اوضاع باشند که شدند.

در اواخر ماه حوت ۱۳۷۰ نیروهای احزاب مختلف اسلامی مجاهدین با استفاده از اختلافات جنرال مؤمن و جنرال دوستم با دکتور نجیب الله و طرفداران او در مزار شریف، ولایت سمنگان و ولسوالی های ولایت بلخ را تصرف کردند. آنها به تصرف میدان هوایی مزار و قسمتی از شهر پیشروی خود را برای تصرف کامل شهر ادامه دادند اما بزودی از سوی نیروهای دوستم عقب زده شدند. قوت های دوستم که از جوزجان و فاریاب برای تصرف مزار شریف وارد این شهر گردیدند مناطق مهم شهر را از مجاهدین پس گرفتند.

آن روزها جنرال نبی عظیمی معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنیزون کابل در مزار شریف بود و قوماندانی او پراتیفی شمال را بدستور نجیب الله بدوش داشت. او جنگ دوستم را برای راندن مجاهدین از شهر رهنمایی میکرد و قوماندانان دوستم را به مناصب حکومتی توظیف می نمود. آنگونه که بعداً میگوید: « من بالای خریطه ی کارم شهر مزار شریف را به چهار قسمت عمده تقسیم کردم و در آن گارنیزونهای کوچکی رسم کرده قراردادم که پرسونل جنرال دوستم بنا بر اهمیت استقامت ها در آن گارنیزونها جا بجا ساخته شوند. جنرال مجید روزی را با مشوره جنرال دوستم به حیث قوماندان گارنیزون شهر مزار شریف تعیین نمودم. مجید با خوشی زاید الوصفی او امر مرا پذیرفت و در مدت کوتاهی از تطبیق آن اطمینان داد. در آنروز (۲۶ حوت ۱۳۷۰) جنرال جوهره بیک به تقاضای جنرال دوستم و تائید دکتور نجیب الله قوماندان فرقه ۱۸ تعیین شد و پلان های مخالفین مبنی بر تصرف شهر مزار شریف و تقسیم نمودن قوای مسلح افغانستان مستقر در مزار شریف بین تنظیم های جهادی ناکام و نقش بر آب گردید.» (۵۴)

تا بیست و نهم حوت ۱۳۷۰ شهر مزار شریف در تصرف و کنترل ملیشیای دوستم و جنرالان حزب دمکراتیک خلق قرار گرفت. در فردای آن روز جنرال دوستم قوماندانان احزاب مختلف جهادی را که با آنها قبلاً ارتباط برقرار کرده بود در جلسه ای بداخل شهر فراخواند و جنبش ملی اسلامی را تأسیس کرد. در جلسه، جنرال عبدالرشید دوستم رهبر جنبش تعیین شد. سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعلیه، جنرال مؤمن قوماندان لوای سرحدی حیرتان و رسول پهلوان قوماندان ملیشیای فاریاب و یک نفر از احزاب مجاهدین به حیث معاونین جنبش اعلان گردیدند. پرچمی های دفتر سیاسی حزب وطن و همه جنرالان گروه پرچم در کابل از تصرف مزارو تأسیس جنبش ملی استقبال و حمایت کردند. به قول جنرال مؤمن: « زمانیکه شهر مزار شریف سقوط کرد،

قیام از حمایت اعضای کمیته مرکزی حزب وطن و جنرالان مستقر در کابل برخوردار گردیده و جنرال آصف دلاور لوی درستیز، جنرال نبی عظیمی قوماندان گارنیزویون کابل، جنرال سید اعظم سعید قوماندان گارد ریاست جمهوری و ده ها جنرال دیگر پیام فرستاده و همبستگی شانرا با ما بصورت آشکار اعلان کردند. « (۵۵)

بدین ترتیب جنبش ملی اسلامی افغانستان توسط زعمای گروه پرچم حزب دمکراتیک خلق خاصاً کارمل و هواداران او تأسیس شد و بوسیله ی آنها رهبری گردید. عبدالرشید دوستم در حلقه ای از سیاستمداران و نظامیان حزب دمکراتیک خلق عمدتاً پرچمی ها قرار داشت. سید اکرام پیگیر، شرعی جوزجانی، فضل احمد طغیان، جنرال عالم رزم، جنرال رحمت الله روفی، جنرال امام الدین (کسیکه سردار محمد داود را با تمام اعضای خانواده اش در کودتای ثور ۱۳۵۷ به قتل رسانیده بود)، جنرال نبی ظفر، جنرال داود عزیز، جنرال عثمان، جنرال سرور رفیق، جنرال سید کمال، جنرال همایون فوزی، جنرال یوسف، جنرال بیگی، جنرال پاینده، جنرال حفیظ، و . . همه اعضای ارشد شاخه های خلق و پرچم بصورت علنی، قوماندان، منشی، سخنگوی، عضو شورا، معاون و هر کاره دوستم و جنبش ملی بودند. در حالیکه ببرک کارمل، محمود بریالی، جنرال نبی عظیمی و تعداد دیگر از رهبران و بلندپایگان پرچم عبدالرشید دوستم و جنبش ملی او را در خفا رهبری میکردند.

جنبش ملی اسلامی بعد از تشکیل خود تنها به حفظ حالت سیاسی و نظامی که در آن زمان داشت قانع نگردید. طرح تقویت و گسترش نفوذ و سلطه ی جنبش حتی در مناطق مجاهدین که کمونیستان در سالهای جهاد نفوذی به آن مناطق نداشتند، بمیان آمد و عملی گردید. دوستم و سایر قوماندانان جنبش با استفاده از امکانات عظیم نظامی و لوژیستیکی که از شوروی و رژیم نجیب الله مخصوصاً در شهرک سرحدی حیرتان باقی مانده بود به جلب و جذب در صف جنبش ملی پرداختند. ایجاد کندک، غند، لواء و فرقه های نظامی از سوی دوستم در ولسوالی های مختلف ولایات شمال کشور آغاز شد. دیپو ها و ذخایر حیرتان بصورت بی رحمانه ای برای توسعه و نفوذ جنبش مورد دستبرد و چپاول قرار گرفت. حیرتان مملو از همه چیز بود. از سلاح و مهمات نظامی تا انواع مواد ارتزاقی، وسایل و عراده جات مختلف. به گفته جنرال شوروی بوریس گروموف: « حیرتان در سالیان حضور ما در افغانستان یکی از انبارهای عمده بود. ۹ سال تمام جنگ بی وقفه ، واگنهای پراز جنگ افزار، مهمات، تجهیزات، خواروبار، دارو و دیگر بارهای غیر نظامی به این پایگاه سرازیر می شدند. انبارهای به این بزرگی را من پیش از این هرگز ندیده بودم. در آخرین لحظات می خواستم ببینم چه چیزهایی در این انبارها انباشته شده اند. با سر نگهبان بندر که یک افغان بومی بود به باز دید از شهرک بندری پرداختم. انبارهای حیرتان زمینی گسترده ای را در بر میگیرند. یک هفته تمام هم بس نیست که همه چیز را ببینی . شهر بدو بخش تقسیم

شده است. نظامی و غیر نظامی. هر چه دلتان میخواهد، در این جا میتوانید ببینید. از تراکتورها، ماشین و آلات و سیمان گرفته تا

شکر و آرد که به صدها هزار تن انبار شده بودند. و این در حالی بود که کشور خود ما به کمبود این مواد روبرو بود. « (۵۶)

جنبش ملی با استفاده از این همه امکانات عظیم نظامی و مالی به تقویت و توسعه خود پرداخت. کارمل با برادرش محمود بریالی و پرچمی های هوادار آنها عبدالرشید دوستم و جنبش ملی را وسیله ای برای تأمین مقاصد و اهداف خود ساختند. در تحلیل و ارزیابی آنها دوستم با نیروی نظامی خود از یکطرف عامل تعیین کننده در تشکیل و تغییر حاکمیت داخل کشور محسوب می شد و از طرف دیگر نیروی بازدارنده ی حاکمیت و سلطه ی بنیاد گرایی اسلامی به حساب میرفت که هم برای روسیه و آسیای میانه و هم برای امریکا و جهان غرب مورد پذیرش و حمایت قرار میگرفت. معهدا پرچمی های هوادار کارمل سعی ورزیدند با قرار گرفتن در عقب دوستم و جنبش ملی او همچنان با تأثیر گذاری و حضور خود در دگرگونی های سیاسی کشور ادامه بدهند. هر چند که این تأثیر و حضور به قیمت بی ثباتی اوضاع در جهت فاجعه آفرینی و تداوم جنگ در کشور تمام می شد. آنگونه که محمود بریالی اظهار داشت : "هیچ دولت با ثبات در آینده ی افغانستان نمی تواند بدون در نظر گرفتن حزب ما دولت داری کند. "

جنرال عبدالرشید دوستم که در آغاز تسلط به شهر مزار شریف و اعلان بغاوت علیه دولت نجیب الله بیشتر از حقوق مردم شمال و اقلیت های قومی و از تشکیل نظام فدرالی در افغانستان سخن میگفت سپس بنام رهبر جنبش ملی با دیکته و هدایت پرچمیها خواهان رسمیت یافتن جنبش ملی، مشارکت در دولت و بدست گرفتن مسئولیت و رهبری در ارتش شد. او ساحه فعالیت خود را در جذب و جلب بسوی جنبش ملی به ولایات غور و بادغیس و حتی قندهار و هلمند گسترش داد و شهرهای مزار شریف و شبرغان را به مرکز تجمع اعضای ارشد و فعالین حزب دمکراتیک خلق مبدل ساخت. دوستم که بعداً قوت و شهرت بیشتر یافت و مورد توجه کشورها و حلقه های مختلف خارجی قرار گرفت به اطاعت از رهبران پرچم در عملکرد و بازی های سیاسی - نظامی خود دلچسپی و وابستگی کمتر نشان میداد. او خود وارد معامله و زدوبند سیاسی - نظامی با حلقه های داخلی و خارجی می شد و برای جلب توجه و حمایت محافل غربی و جامعه ی بین المللی از خطر بنیاد گرایی اسلامی سخن میگفت: « بنیاد گرایان افراطی از افغانستان برای صدور اسلحه و افراد جنگی به سایر ممالک استفاده میکنند. همین اکنون افراد جنگی بنیادگراها در آذربایجان می جنگند و طیارات نظامی از میدان هوایی بگرام برای سودان اسلحه میبرد. مسلمانان افراطی عرب نیز در افغانستان وجود دارند و برای مصارف اهداف خود به قاچاق هیروئین دست میزنند. افراطی های مسلمان تاجک که مصروف جنگ اند از افغانستان اسلحه بدست می آورند و از خاک افغانستان استفاده می کنند. « (۵۷)

دوستم علی الرغم بزرگنمایی خود به عنوان رهبر یک حزب و برخورداری از توان نظامی نتوانست برای خود و جنبش ملی اسلامی موقعیت و جایگاه مطلوب و قابل پذیرش در جامعه ایجاد کند. او در رسیدن به این هدف و مقام محدودیت های جدی داشت. او به عنوان ملیشبیای تربیت یافته ی شوروی در دوران تجاوز که در جنگ با مجاهدین به شهرت رسید از هرگونه مشروعیت ملی و دینی در جامعه محروم بود. هرچند که در رهبری جنبش ملی از حقوق اقلیت های قومی سخن میزد اما جنگ های نخستین خود را در جوزجان و فاریاب علیه ازبک ها آغاز کرده بود. دوستم برای کسب پول می جنگید. از سوی ارتش اشغالگر شوروی و حکومت دست نشانده ی آنها اجیر شد و تدریجاً به بزرگترین نیروی جنگی مزد بگیر و ملیشیا مبدل گردید. معهذاً در دوره ی رهبری جنبش ملی پیوسته تغییر موضع و موقف میداد و برای کسب منفعت وسیله ی دست گروه ها و حلقه های مختلف داخلی و خارجی می شد. زمانی با احمدشاه مسعود اتحاد میکرد. گاهی در پهلوی گلبدین حکمتیار قرار میگرفت. باری با "آی اس آی" وارد معامله می شد و در فرصت های مختلف با استخبارات ایران هم کاسه میگردید و با جانشینان کی جی بی در ازبکستان و روسیه هم پیاله. یک نویسنده ی هوادار جنبش ملی که در قلمرو جنبش و در کنار عبدالرشید دوستم ایفای وظیفه میکرد در مورد شخصیت دوستم می نگارد: « جنرال دوستم در معاملات سیاسی خویش کوشش به خرج میداد تا در همه حالات منافع شخصی خود را که در حفظ و تحکیم حاکمیت منطوقی او مطرح بود، در نظر داشته باشد. بناً تعهداتی را که با جانب مقابل عقد میکرد تا زمانی با آن پابندی نشان میداد که احتمال وارد گردیدن ضرر آن متوجه اش میگشت. و در آنصورت به بهانه ی اینکه گویا طرف مقابل بد عهدی کرده است تغییر موضع داده و در فکر آن نبود که در معامله ی مذکور چه مصیبتی بر مردم شوارد خواهد آمد.» (۵۸)

مشارکت دوستم در جنگ های بعد از حاکمیت مجاهدین، جهت گیری های متغیر و متضاد او در همسویی با جناح های مختلف، گسترش اختلاف و مخاصمت در درون جنبش و دوبار فرار دوستم در برابر طالبان در سالهای ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ به بیرون از کشور و عوامل متعدد دیگر جنبش ملی را در عرصه ی نظامی و سیاسی به فروپاشی و اضمحلال برد. جنرال عبدالرشید دوستم که در ماه های اخیر حکومت طالبان بداخل کشور برگشت بعد از سقوط حاکمیت طالبان مجدداً در صدد احیای جنبش ملی گردید. او گردهم آیی را بنام کنگره جنبش ملی در تابستان ۱۳۸۱ (۲۰۰۲) در شهر مزار شریف دایر کرد. تدویر کنگره در زمانی صورت گرفت که دوستم نه در موقعیت و شرایط سالهای آغاز تشکیل جنبش قرار دارد و نه از امکانات و تسهیلات گذشته برخوردار است. از جانب دیگر جنرال عبدالملک رقیب او خود را رهبر جنبش ملی مینامد و به مخالفت با دوستم ادامه میدهد. انتشار فرمانی از سوی حامد کرزی در جدی ۱۳۸۱ (دسامبر ۲۰۰۲) مبنی بر منع فعالیت قوماندانان نظامی در امور سیاسی و ملکی چالشی دیگر است در برابر رهبری دوستم در جنبش ملی و آینده ی جنبش مذکور.

تحریک اسلامی طالبان با سه خصوصیت آیدئولوژیکی، قومی و وابستگی به خارج در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) پا به عرصه ی ظهور گذاشت. از لحاظ آیدئولوژیکی، تحریک مذکور یک جریان و جنبش سیاسی - دینی مربوط به شاخه ی سنتی نهضت اسلامی برهبری علمای دینی (ملاها) می شد. از لحاظ قومی حرکتی بود در جهت اعاده ی حاکمیت انحصاری قوم پشتون در افغانستان. و خصوصیت سوم تحریک اسلامی طالبان در وابستگی کامل آنها به خارج و نیروی بیگانه برمیگشت. در حالیکه انگیزه و عوامل ظهور طالبان بصورت بالقوه در هر دو محل و جایگاه اعتقادی و قومی تحریک طالبان وجود داشت، عامل خارجی و بیگانه تحریک مذکور را بصورت بالفعل وارد متن حوادث و دگر گونیهای سیاسی افغانستان ساخت.

در برخی نوشته ها و تحقیقات، پیشینه ی ظهور و موجودیت طالبان را به حیث یک گروه سیاسی - نظامی در سالهای دهه ی هشتاد میلادی به بحث گرفته می شود. دوتن از محققین و نویسندگان غربی در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) برای اولین بار از موجودیت طالبان بصورت یک گروه سیاسی - نظامی در صفوف جهاد و مقاومت افغانستان سخن میگویند: «... بعضی دیگر از جوانان از همان آوان جوانی بابریدن از تمام علایق و محیطی که به آن تعلق دارند به نهضت مقاومت می پیوندند. فی المثل محصلین علوم دینی، هم آنها که بدلیل اقدامات ضد مذهبی سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) رژیم وقتل استادانشان از ادامه ی تحصیل بازماندند. آنها دست به تشکیل گروه های متعددی بنام "جبهه ی طالب" زده اند که با حرکت انقلاب اسلامی ائتلاف کرده و درسیزده ولایت غرب افغانستان مستقر شده اند...» (۵۹)

و نشریه "نیوزویک" چاپ امریکا در مورد پیدایش طالبان می نویسد: «... ریشه طالبان به سالهای هشتاد برمیگردد. بسیاری از متعصبان مذهبی که از مدرسه های دینی سنتی روستاها نامنویس گردیده بودند برای تربیت نظامی توسط امام افسر عملیات ویژه ی پاکستان استخدام گردیدند. امام یک افسر استخباراتی سابقه دار پاکستان است که نام وی سلطان امیر است. . . عرفان صدیق نویسنده پاکستانی که امام را خوب میشناسد میگوید: "هر رهبر طالبان بصورت شخصی امام را می شناسند توگویی وی مشاور فنی آنها میباشد." . . . پاکستان وقتی یک چینل کمکی به جنبش طالبان که قندهار را گرفتند باز کرد برای تقویت آنها ده ها نفر رانندگان مجرب تانک و پیلوتان و دو نفر مستشار نظامی فرستاد. یکی از این مستشاران که زیر پوشش دیپلماتیک در شهر غربی هرات بکار آغاز کرد همین امیر است.» (۶۰)

تحریک اسلامی طالبان در بعد آیدیالوژیک و اعتقادی از مدارس دینی پاکستان عمدتاً مدارس مربوط به جمعیت العلمای اسلام برهبری مولانا فضل الرحمن و مدارس دینی افغانستان برخوردارند و از لحاظ افکار و اعتقادات سیاسی و مذهبی متأثر از آن مدارس بودند. تمام مدارس دینی جمعیت العلمای اسلام پاکستان و مدارس دینی افغانستان در شیوه تدریس و بینش مذهبی، سیاسی و اجتماعی از مدرسه دیوبند هندوستان پیروی میکنند. و جماعت العلمای اسلام نیم قاره ی هند در سال ۱۹۱۹ توسط گروهی از علمای دیوبند تشکیل شد که یکی از رهبران مؤسس مولانا مفتی محمود بود. با آزادی نیم قاره از سلطه انگلیس و تشکیل کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ مولانا مفتی محمود برهبری جمعیت العلمای پاکستان رسید و سپس رهبری را بعد از مرگ او در سال ۱۹۷۷ پسرش مولانا فضل الرحمن به ارث برد.

مدرسه دیوبند در ۱۸۶۷ میلادی، درست زمانی که استعمار انگلیس سلطه ی خود را در نیم قاره هند گسترانیده بود تأسیس گردید. این مدرسه که در قریه " دیوبند " واقع شمال دهلی بنام " دارالعلوم " بوجود آمد سپس به مدرسه دیوبند محل تأسیس و موقعیت مدرسه شهرت یافت. شیوه فراگیری و تدریس علوم دینی در مدرسه دیوبند به شیوه " نظامی " به اسم پایه گزار آن شیخ نظام الدین بن قطب الدین سیهالی شهرت دارد که مطابق آن علوم دینی بدو دسته ی علوم مادر و اصلی و علوم ممد به علوم اصلی تقسیم میشود. علوم اصلی شامل تفسیر قرآن کریم، حدیث و فقه میگردد. و علوم ممد، آموزش قوانین زبان عربی (صرف و نحو)، تجوید، منطق، ریاضیات، فلسفه، هندسه و فلکیات را دربرمیگیرد. نصاب درسی و اسلوب تدریس در مدارس دینی پاکستان و افغانستان (جامعه تسنن) در تقلید کامل از مدرسه دیوبند قرار دارد. مدرسه دیوبند برای علما و طلاب علوم دینی جامعه ی تسنن و حنفی مذهب افغانستان و پاکستان طی یک و نیم قرن اخیر مقام و جایگاه دانشگاه ازهر مصر را داشته است. مدرسه دیوبند نمونه ای از مدرسه اهل تسنن محسوب میشود که طالبان علوم دینی در مدرسه مذکور و کلیه مدارسیکه نصاب درسی و اسلوب تدریس شان هم مانند مدرسه دیوبند است، بصورت سنتی و عنعنوی معتقد و مقید به مذاهب چهارگانه اهل تسنن خاصتاً مذهب حنفی تربیه می شوند. برای سفر و آموزش طالبان افغانستان در مدرسه دیوبند در دوره پادشاهی امان الله خان محدودیت زیادی ایجاد گردید. چون در نخستین شورش ها علیه امان الله شاه علمای فارغ شده از مدرسه دیوبند نقش اصلی و رهبری کننده را داشتند. بعد از آن در طول نیم قرن اخیر رفت و آمد و تحصیل طالبان افغانی به دیوبند بسیار محدود شد. اما شیوه ی تدریس و نصاب درس مدارس دینی افغانستان کماکان در تقلید از مدرسه دیوبند تا امروز باقی ماند. بعد از دوره امان الله خان حلقه های تحصیل کرده در مکاتب عصری افغانستان همیشه در برابر مدرسه دیوبند و علمای افغانی برخوردارند. داکتر عثمان روستار تره کی استاد سابق فاکولته حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل علی الرغم حمایت از تحریک اسلامی طالبان که جنگ آنها را با

وجود مشارکت هزاران جنگجوی پاکستانی و شبکه تروریستی اسامه بن لادن، "انقلاب اجتماعی" خواند در مورد مدرسه دیوبند می نویسد: «کشورمتجاوز واستعماری انگلستان در طول قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ همیشه مقاصد سیاسی خود را با لفافه‌ی مذهب پوشانیده و مانند ادویه‌ی سمداریکه با قشرشرین پوشانیده شده باشد، درحلقوم مردم فروبرده است. بخشی ازاجنت هائیکه درجامعه ملا وروحانی در قرن ۱۹ ودرمدرسه دیوبند انگریزی نیم قاره هندوستان تعلیمات مذهبی سیاسی را تعقیب میکردند و سپس از فراغت از مدرسه به منظور تبلیغات دینی، سیاسی به افغانستان صادر می شدند، مظهر دخالت آرام، نامحسوس اما مؤثر استعماری انگلستان درامور داخلی افغانستان بالوسیله‌ی اجنت های خاص بود. . . .» (۶۱)

تقلید از مدرسه دیوبند در نصاب و شیوه تدریس مدارس دینی جامعه سنی مذهب افغانستان و پاکستان بینش و ذهنیت متحجرانه و پراز تبعیض و تعصب را به طالب و ملا در هر دو جامعه داده است. تحصیل طالبان و ملا ها در مدارس تنها به فراگیری علوم دینی محدود میشود. آنها در بی خبری از علوم عصری به سر برده و تحصیل آنها حتی بعضاً حرام و نامشروع تلقی می کنند. آنچه را که آنها بنام ریاضیات، منطق، فلسفه و فلکیات در مدارس می خوانند بحث های بسیار قدیمی در مورد علوم مذکور است که بسیاری از مطالب آن در عصر حاضر نادرست محسوب میشود. آنها از تاریخ و تمدن اسلامی نیز در بی اطلاعی بسر میبرند. چون هیچ مبحث و مضمونی را در این مورد شامل نصاب درسی ندارند. از این روبرای آنها دوران تمدن اسلامی در قرون وسطی و ماقبل آن غیر قابل درک میباشد. از تاریخ کشورشان نیز نا آگاه و بی خبراند.

تبعیض و تعصب مذهبی بخشی دیگر از ویژه گیهای طالبان و ملا ها در مدارس اهل تسنن افغانستان و پاکستان است. مذهب تشیع برای بسیاری از آنها به عنوان رافضی، نامسلمان محسوب میشود. و مذهب حنفی را در میان کلیه مذاهب اهل سنت و جماعت بهترین و برحق ترین مذهب می پندارند. آنها توسل به اجتهاد را در عصر کنونی که با انکشافات و تحولات جدید در عرصه های زندگی ضرورت مبرم محسوب می شود غیر مجاز می پندارند.

طالبان و ملا ها که قبل از حاکمیت حزب دمکراتیک (ثور ۱۳۵۷) روبه به کاهش نهاده بودند، در دوران جهاد علیه تجاوز قوای شوری بنا بر عواملی چون ویرانی و انسداد مکاتب عصری و افزایش بیکاری و فقر در جامعه مجدداً افزایش یافتند. به خصوص تعداد طالبان در مدارس دینی مهاجرین و احزاب جهادی در پاکستان و مدارس دینی کشور میزبان با گذشت هر سال بیشتر و بیشتر گردید. مشهور ترین مدارس دینی پاکستان که محل درس طلاب و جایگاه ظهور و شکل گیری تحریک اسلامی طالبان افغانستان بودند عبارتند از: دارالعلوم حقانیه در اکوره ختک واقع ایالت سرحد که متعلق به مولانا سمیع الحق رهبر شاخه انشعابی جماعت العلمای اسلام پاکستان است. دارالعلوم شهر کراچی، جامعه‌ی اسلامی بنوری تاون در کراچی، جامعه‌ی فاروقیه کراچی، مدرسه عربی

مطلع العلوم در کویته و جامعه ی اشرفیه در لاهور. تمام این مدارس از سوی جمعیت علمای اسلام پاکستان برهبری مولانا فضل الرحمن تنظیم و اداره میشوند.

- ۲ -

از دیگاه رهبرفراری طالبان ملا محمد عمر، تشکیل تحریک اسلامی طالبان در سال ۱۳۷۳ به عنوان یک گروه سیاسی - نظامی به آسانی و سادگی انجام یافته است. ملا عمر میگوید: « ادامه ی بدامنی، فساد و غارتگری من را به فکر تغییر این وضعیت انداخت. در حالیکه تغییر این حالت و اصلاح آنرا بسیار مشکل و حتی غیرمحمتمل می پنداشتم. فقط با توکل به خداوند وارد میدان مبارزه با فساد گردیدم. نخست از مدرسه سنگسار (واقع ولسوالی میوند قندهار) با شخص دیگری به منطقه ی زنگاوات رفتم و با بدست آوردن اسلحه از فردی بنام سرور وارد " تلوکان " شدم. در حلقه تدریس مدرسه آنجا به جمعی از طلاب که تعداد شان به چهارده نفر میرسید فکر مبارزه با فساد و اصلاح وضع را مطرح کردم . . .

آنها توافق نکردند. بعداً موضوع را با هفت تن طلاب دیگر در میان گذاشتم اما این هفت تن موافقت خود را نشان دادند. و تا پایان روز، ۵۳ تن از طالبان با اراده ی توکل به خداوند آماده قیام شدند. در فردای آنروز همه در سنگسار گرد آمدیم. بعد از ادای نماز فجر یکی از اهالی منطقه گفت که من امشب خواب دیدم که ملائیک وارد سنگسار شده اند . . . روز دیگر از حاجی بشیر یکی از تاجرین سنگسار تقاضای موتر کردیم. او دو موتر در اختیار ما گذاشت که توسط آنها با طالبان به " کشک نخود " رفتیم. سایر مردم با دادن اسلحه و مهمات و امکانات مالی کمک کردند. از کشک نخود به ارغستان و سپین بولدک رفتیم و قیام را آغاز کردیم» (۶۲)

در حالیکه ملا عمر رهبر طالبان بنیانگذاری تحریک طالبان و جنگ آنرا در کشور نتیجه فکر و اراده ی خود تلقی می کند، مولوی احسان الله احسان یکی دیگر از رهبران و فرماندهان طالبان که در جوزای ۱۳۷۶ در شهر مزار شریف به قتل رسید نظر دیگری ارائه می کند: « ما منتظر ماندیم تا رهبران وضعیت کشور را اصلاح کنند. از بزرگان و رؤسای اقوام نیز امید وار بودیم. و به ملل متحد هم چشم دوخته بودیم اما هیچکدام کاری برای بهبود وضع افغانستان انجام ندادند. بعداً با علما و بزرگان قبایل به مشوره پرداختیم و از ضرورت قیام و حرکت طالبان سخن زدیم. در این مورد با تمام اقوام افغانستان و همه مسئولین صحبت کردیم. و بعد از دریافت فتوای علما به قیام متوسل شدیم. در این قیام که یاری و عنایت خداوند با ما بود به پیروزی دست یافتیم و این موفقیت از قندهار آغاز گردید. . . » (۶۳)

اما ادعای فوق الذکر، داستان اصلی و واقعی شکل گیری و تشکیل گروه طالبان نیست. بسیاری از تحلیلگران و محققین امور افغانستان، ظهور و حاکمیت طالبان را در عوامل مختلف به خصوص عوامل خارجی مورد جستجو و ارزیابی قرار میدهند. احمد

رشید نویسنده و محقق پاکستانی معتقد است که: « طالبان بیشتر یک سازمان نظامی است تا یک جنبش سیاسی. در مدت کوتاه دوسال تعداد آنها به سرعت چند برابر شده و از یک نیروی متشکل کمتر از یکصد نفر به یک نیروی چند هزار نفری و نهایتاً در اواخر سال ۱۹۹۶ به نیروی حداقل با سی و پنج هزار سرباز با یک سیستم کار آمد و ساختار نظامی تبدیل شد. این نیرو مجهز بود به زرهپوش، توپخانه ای قوی، یک نیروی هوایی کوچک، یک شبکه ارتباطی قوی و یک سیستم اطلاعاتی . مهارتهای سازمانی و امکان لوژستیک لازم برای گرد آوری ، گسترش و نگهداری یک چنین ماشین جنگی یکپارچه ای در زمان شدت خصومت ها چیزی نیست که از مدرسه های پاکستان یا قریه های افغانستان برخواسته باشد. حمایت آشکار پاکستان تاثیر اساسی در گسترش طالبان و تبدیل آنها به یک نیروی منطقه ای و سپس ملی (!) داشت » (۶۴)

انتونی دیویس محقق و نویسنده استرالیایی در امور افغانستان ظهور و موفقیت طالبان را در صحنه افغانستان زاده عوامل مختلفی میداند که هیچکدام آنها سیاسی تلقی نمیکند: « طالبان با سرعت زیادی که حتی خودشان انتظار آنها نداشتند رشد کردند تا در حقیقت امر خلای سیاسی در جنوب افغانستان را پر نمایند جنوب برای ظهور نیروی متحد که مشروعیت ملی داشته باشد به پختگی کامل رسیده بود و این نیرو بایستی غرور پامال شده ی پشتونها را احیاء نماید. . . . " قامت افراشتگی " پشتونها برای رهبری پذیرفته شده در کشور، با پیشرفت طالبان خواست تا خود را دوباره به رخ بکشند.» (۶۵)

یک نویسنده و تحلیل گرایرانی تحریک طالبان را حرکت قومی از سوی برتری خواهان پشتون در افغانستان و انمود میدارد: « جریان طالبان در اساس با اتکاء به قوم پشتون و به مدد پنهانی پشتونیستها سازماندهی شد. اسلام طالبان به همین سبب اسلام قومی به حساب می آید. پشتونیستها در افغانستان فقط یک چیز می خواهند: زعامت انحصاری پشتونان . این زعامت را به هر وسیله و طریقی که ممکن باشد باید بدست آورد. با حمایت خارجی و با توسل به عقب افتاده ترین گروه های اجتماعی. هر وسیله و ابزاری در راه تحقق این هدف موجه مینماید » (۶۶)

محمود خان اچکزی یکی از رهبران حزب ناسیونالیست پشتونهای پاکستان در سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۵) اظهار داشت که طالبان افغانستان ساخته و پرداخته ی وزیر داخله خود ما نصیرالله بابر هستند و پاکستان طالبان را برای مستعمره ساختن افغانستان ایجاد کرده است. بی نظیر بوتو صدراعظم اسبق پاکستان در ۱۴ اکتوبر ۱۹۹۷ (میزان ۱۳۷۶) در مصاحبه با رادیو بی بی سی اظهار داشت که ایالات متحده امریکا و انگلیس با پول عربستان تأمین کننده ی اسلحه طالبان اند. بی نظیر بوتو توضیح نداد که حکومت او در ایجاد و تقویت طالبان چه نقشی را ایفا کرده است؟ در حالیکه ظهور طالبان در دوره حکومت او بوقوع پیوست. اما احمد رشید نویسنده و محقق پاکستانی در این مورد میگوید: « در سال ۱۹۹۳ (۱۳۷۲) که بی بینظیر بوتو به نخست وزیری

پاکستان رسید، جماعت علمای اسلام برهبری فضل الرحمن با او ائتلاف کرد. دسترسی به قدرت به جماعت مذکور زمینه نزدیکی را به ارتش، آی اس آی و وزارت داخله تحت رهبری نصیرالله بابر مساعد ساخت. درحالیکه درگذشته این موفقیت را جماعت اسلامی پاکستان برهبری قاضی حسین احمد داشت. برای بوتو نیز جالب و قابل توجه بود که در برابر مسلم لیگ و جماعت اسلامی یک متحد اسلامی پیدا کرده بود. مولانا فضل الرحمن بریاست کمیته دائمی مجلس ملی برای امور خارجه منصوب گردید که او را قادر میساخت تا سیاست خارجی را تحت نفوذ خود درآورد. او پس از ۱۹۹۴ از ممالک اروپایی و واشنگتن دیدن کرد تا برای طالبان جذب حمایت نماید فضل الرحمن در ماه های جنوری و فبروری ۱۹۹۵ (قوس و جدی ۱۳۷۴) اولین سفرهای شکار " باز " (نوعی از مرغ وحشی) به قندهار را برای شاهزاده های عرب کشورهای حوزه خلیج فارس تدارک دید و به این وسیله اولین تماس های بین طالبان و حکام عرب را ترتیب داد

پس از دیدار محرمانه ی شاهزاده ترکی الفیصل سعود رئیس سازمان امنیت عربستان از پاکستان در جولای ۱۹۹۶ (سرطان ۱۳۷۵) عربستان سعودی به مهم ترین حامی مالی طالبان تبدیل شد.» (۶۷)

البته در این تردیدی نیست که فضل الرحمن یکی از حامیان سرسخت طالبان بود . او در سالهای جنگ و حاکمیت طالبان هزاران جنگجوی طالب پاکستانی را از مدارس خود برای کشتار و ویرانی افغانستان در کنار طالبان اعزام کرد. اما پروسه ی تشکیل گروه طالبان برای ایجاد یک حکومت تابع و تحت فرمان اسلام آباد با مشارکت و همسویی مستقیم و غیر مستقیم سازمانهای استخبارات ایالات متحده امریکا و عربستان سعودی موضوع بالا تر از اندیشه و برنامه ی فضل الرحمن و سایر ملا های پاکستانی بود. وقتی از " رابرت گیتس " رئیس اسبق سی آی ای و " برژنسکی " مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رئیس جمهور پیشین امریکا پرسیده می شود که از کمک به بنیاد گرایی اسلامی و در واقع کمک به تروریست های آینده هیچ پشیمان نیستید، پاسخ میدهند : « سقوط امپراطوری شوروی مهم تر از قدرت گرفتن طالبان بود. ببینید از دیگاه تاریخ کدام یک مهمتر است؟ طالبان یا سقوط امپراطوری شوروی؟ چند اسلام گرای هیئجان زده یا آزادی اروپای شرقی و پایان گرفتن جنگ سرد » (۶۸)

- ۳ -

تحریک اسلامی طالبان از لحاظ نظم و ساختار، رهبری و شیوه های عملی اجراءات، ویژگیهای ناهمگون و متفاوت از هم داشت. در تحریک طالبان درحالیکه هیچگونه مشخصات یک حزب سیاسی به چشم نمی خورد اما ظاهراً از یکسو دارای رهبری شدیداً متمرکز و یکپارچه بود و از سوی دیگر با شگفتی دیده می شد که طالبان یک مجمع متحد و یکپارچه نیستند. دسته ها و گروه های مختلف آنها به طور جداگانه

وبا افکاروسلیقه های متفاوت عمل میکردند. هر فرد وهر دسته ای از طالبان برداشت و تصورات خود را از شریعت اسلامی به عنوان تطبیق شریعت و اجرای نظم بر مردم تحمیل میداشتند. ملا عمر رهبر طالبان که ظاهراً قدرت و صلاحیت نامحدود در میان طالبان داشت برای مردم افغانستان و جهان خارج فردی مجهول الهویه و بحث بر انگیز محسوب می شد. او در عصر کمپیوتر و انترنیت از دسترسی رسانه های همگانی خود را مخفی نگهداشته بود. به مردم عامه تماس نداشت. در محافل و مجالس عمومی ظاهر نمی شد و به موعظه و سخنرانی نیز نمی پرداخت. در ملاقات و مذاکره با هیئت های داخلی و خارجی به ندرت حاضر میگردد و در صورت حضور ترجیح میداد که یاران و همکارانش به جای او صحبت و گفتگو کنند. در دوران حکومت مجاهدین در کابل هیئت مذاکره کننده دولت که چند بار با زعیم طالبان ملاقات و مذاکره کردند، تصاویری گوناگونی از او ارائه نمودند. بسیاری از آنها رهبر طالبان را آدم ساده و فاقد دانش و فهم سیاسی معرفی کردند. سخیدادفایز وزیر حج و اوقاف که در چند نوبت از سوی کابل با طالبان در قندهار به مذاکره پرداخته بود در مورد رهبر آنها گفت: « او (ملا عمر) همیشه عینک سیاه به چشم خود میگذارد. وقتی در مجلسی برای مذاکره می نشیند به ندرت گپ میزند حتی گاهی تا پایان مجلس حرفی به زبان نمی آورد. هنگام نشستن قدیفه ی (پتو یا چادر) خود را به سرش می کشد و سروسینه اش را در اتکای هردو دست به زانو هایش خم میکند. صحبت هارا به عوض او ملا ربانی و گاهی وکیل احمد متوکل انجام میدهند. این وضعیت حاکی از آن بود که او چیزی را نمی فهمد و خودش بجای اینکه رهبری کند رهبری میشود. » (۶۹)

از میان خبرنگاران خارجی تنها رحیم الله یوسفزی از پشاور، خبرنگار محلی بخش پشتوی رادیو بی بی سی با رهبر طالبان در چند نوبت دیدار و مصاحبه داشت. وگردانندگان بخش پشتوی رادیو بی بی سی از لندن نیز با ملا محمد عمر رهبر طالبان چند بار مصاحبه تلفونی انجام دادند. اگر این مصاحبه ها معیاری برای شناخت رهبر طالبان در فهم و قدرت رهبری مدنظر گرفته شود، میتوان گفت که او فردی بود بدوی، خشن، عصبانی، جاهل، مستبدالرای و فاقد استدلال، معقولیت و تدبیر در سیاست و اداره. او در صحبت و ابراز نظر به زبان مادری خود، زبان پشتو و یگانه زبانی که میتوانست به آن سخن بگوید فاقد بلاغت و فصاحت بود. گفتگو هایش نشان میداد که از دانش دینی نیز بی بهره است. وقتی خبرنگار بخش پشتوی رادیو بی بی سی در مصاحبه تلفونی از او پرسید که در سه سال حکومت طالبان اوضاع اقتصادی مردم به شدت رو به خرابی نهاده است شما در بهبود وضع اقتصادی چه برنامه و تدابیری رویدست دارید، با لحن خشن جواب داد: « دا دخلکو کارندی. دادخدای کار دی (این کار مردم نیست. کار خدا و نداشت. به کسیکه بخواهد زیاد میدهد و به کسیکه بخواهد کم میدهد. در بسیار ملک ها وضع اقتصاد خراب است.) » (۷۰)

اما رهبر طالبان به آیه دهم سوره جمعه درقرآنکریم توجه نداشت که خداوند به مسلمانان امر میکند تا بعد ازادای نماز برای کسب روزی و کار بروی زمین پراکنده شوند. همچنان ملاعمر رهبر طالبان زلزله ی نهم جوزای ۱۳۷۷ (اپریل ۱۹۹۸) تخار و بدخشان را که به مرگ پنج هزار نفر انجامید به عدم اطاعت و تسلیمی آن دوولایت به امارت اسلامی افغانستان یعنی رهبری و حاکمیت خودش ارتباط داد. وگفت که مردم تخار و بدخشان به امارت اسلامی افغانستان تسلیم نشدند وازدستورات آن اطاعت نکردند مورد خشم و غضب خداوند قرار گرفتند . (۷۱)

اما رهبرطالبان ازاین دستور پیغمبر اسلام آگاهی نداشت که مردم را روز وفات فرزند کوچکش ابراهیم ازاین اعتقاد که کسوف به خاطر مرگ او بوقوع پیوسته است منع کردند وفرمودند که آفتاب ومهتاب مخلوق خداوند هستند و برای مرگ کسی گرفته نمی شود.

یکی از شیوه های قابل توجه درمدیریت و اداره طالبان تغییر و تعویض دایمی بسیاری از افراد درپست های بخش نظامی وملکی حاکمیت آنها بود. رهبری طالبان برخلاف رهبران احزاب مجاهدین، درصوفوف افراد واعضای خود نفوذ وسلطه داشت. به قول یکی ازاعضای ارشد تحریک طالبان نفوذ وسلطه رهبری درمیان افراد واعضای تحریک طالبان برمبنای رعب و وحشت، ترس از مجازات و گستردگی شبکه ی استخباراتی درداخل تحریک مذکوراستوار بود: « اکثریت افراد طالبان دروحشت وهراس به سر میبرند. چون معتقد هستند که درداخل تحریک سیستم وشبکه ی بسیار نیرومند جاسوسی واستخباراتی قرار دارد. وهر لحظه ممکن است مورد سوء ظن دستگاه امنیتی واستخباراتی قرار بگیرند ومتهم به خیانت شوند. آنگاه سخت ترین وشدید ترین مجازات درانتظارشان خواهد بود.» (۷۲)

با وجودیکه تحریک اسلامی طالبان خصوصیت قومی بودن تحریک خودرا دروابستگی کامل آن به قوم پشتون رد میکردند، عملکرد وسیاست عملی آنها در ابعاد مختلف، ویژگی قومی بودن آنها را بصورت افراطی وفاشیستی منعکس میساخت. کلیه ویا اکثریت مطلق اعضای شورا های طالبان از لحاظ قومی پشتون بودند. چون: " شورای مرکزی "، " شورای عالی "، " شورای سرپرست درکابل " وبعداً " شورای وزیران "، " شورای ولایات " و " دارالافتای مرکزی " . تمام قوماندانان نظامی طالبان به قبایل مختلف قوم پشتون تعلق داشتند. حضور افراد از قومیت های دیگر درمیان مسئولین نظامی وملکی طالبان درحالیکه بسیار کم وغیر محسوس بود در هر دو بخش ملکی ونظامی حاکمیت طالبان به عنوان سرباز، فرمانبردار وزیر دست مورد استفاده قرار میگرفتند. تحریک طالبان درحالیکه قوماندانان غیر پشتون احزاب اسلامی وجهادی را بنام قوماندان شر و فساد از خود می رانداند و آنها را مورد تعقیب وآزار قرار میدادند، قوماندانان پشتون احزاب اسلامی را درکنار خود میگرفتند وبرایشان تفویض

صلاحیت میکردند. در راستای همین سیاست قوم گرایانه، فاشیستی و غیرشرعی بود که تحریک طالبان در شمال افغانستان قوماندانان پشتون تبار احزاب مجاهدین و حتی قوماندانان ملیشویی دوستم را در کنار خود پذیرفتند و شریک حاکمیت ساختند. قوماندان انور مشهور به انوردنگرد شمال کابل، عارف خان در قندزاز قوماندانان جمعیت اسلامی، ارباب هاشم در قندز، بشیر وسید رحمن در بغلان، مجید پاچا خان در سمنگان، امیر جان قلعه چه ای در بلخ از قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار، ناصر در قندز از قوماندانان محاذ ملی، باقی در تالقان از قوماندانان حزب اسلامی مولوی یونس خالص، حضرت گرگری در بلخ از قوماندانان ملیشویی عبدالرشید دوستم و رسول پهلوان و ده ها تن دیگر از قوماندانان و افراد پشتون تبار در احزاب اسلامی بودند که مجدداً در فرماندهی و مدیریت مناطق و ولایات خود قرار گرفتند. در حالیکه فساد و شرارت بسیاری از قوماندانان مذکور بیشتر از قوماندانان غیر پشتون ولایات شمال بود.

بسیاری از قوماندانان طالبان در سطح کل کشور و تعدادی از وزرای حکومت آنها قوماندانان پشتون احزاب اسلامی و جهادی بودند. بخشی از نیروهای قابل ملاحظه در قوای طالبان، تمام نیروهای فنی در قوای هوایی و زرهی از کمونیستان پشتون متعلق به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق تشکیل یافته بودند. به قول نویسنده و محقق پاکستانی: «... . جناح خلق تحت سلطه پشتونها بود و بسیاری از افسران آن ناسیونالیست های متعصب پشتون بودند. این افسران طالبان را به عنوان یک وسیله مناسب برای حاکمیت مجدد پشتونها می دیدند و لذا مایل بودند به آنها بپیوندند. هنگامیکه طالبان کابل را گرفتند کل نیروی هوایی و بخش اعظم نیروی زرهی و توپخانه ی سنگین آنها توسط خلقی های سابق راه اندازی شد» (۷۳)

این تنها قوماندانان پشتون احزاب جهادی و افسران پشتون خلقی نبودند که تحریک طالبان را به گفته " انتنی دیویس " مظهر قامت برافراشتگی پشتونها " و یا به قول احمد رشید " وسیله مناسب برای حاکمیت مجدد پشتون " بدانند، بلکه عناصر و حلقه های مختلف دیگر قبایل پشتون از جناح های مختلف حزب افغان ملت، روشنفکران چپ و راست، برخی از اخوانیه های تنظیم اتحاد اسلامی و حزب اسلامی حکمتیار، تکنو کرات ها و سکیو لره های مهاجر و مقیم ممالک غربی نیز با همین نگرش به تحریک طالبان دل بستند و در دفاع و حمایت از آن قرار گرفتند. نگارش نوشته ای بنام " دویمه سقاوی " بمثابة " مانیفست طالبان " از سوی متعصب ترین و فاشیست ترین اینگونه افراد و حلقه ها صورت گرفت که در آن پیشنهادات و رهنمود های ظالمانه و فاشیستی جهت ایجاد حاکمیت تک قومی و انحصاری پشتونها به تحریک طالبان ارائه گردید. طالبان با کوچاندن دسته جمعی و اجباری مردم از شمالی در تابستان ۱۳۷۸ (۱۹۹۹)، راندن وقتل عام مناطق مرکزی هزاره جات و ولایات شمال، انحلال کلیه انجمن های ادبی و اجتماعی انکشاف زبان فارسی دری از مرکز و ولایات، اجباری ساختن نامه و مراسلات رسمی در دوایر و دفاتر دولتی پایتخت

وسایر ولایات به زبان پشتو و به رهنمود ها و پیشنهادات " دویمه سقاوی " عمل کردند. پیشنهادات و رهنمود های که در بخشی از آن نگاشته می شود: « دلته پستانه دتولو لژکیود مجموعی له دوه برابرخه هم زیات دی، نوددی ژبی په اساسی مانا رسمی کیدل دافغان ملت یو قانونی حق اوضورت دی دپشتو ژبی عامیدل او دفتری کیدل دافغان ملت جورونی لپاره یو اساسی او سترعامل دی، چی که عملی شی دوخت په تیرویدو سره یو واحد ملت جور شی او دژبنيو او نور وقومی ستونزومخه په ونیسی. د دی په خاطر چی دهیواد په شمال کی دروسانو او په مرکزی آسیا کی دهغوی دنیولاسپوحو حکومتونو اوژده ستراتیژی او هیلې دتل لپاره له ماتی سره مخامخ شی نو دهیواد له ختیج، جنوب ختیج او جنوب لویدیخ خخه د گن شمیر وکری یا په دله بیز او یا هم انفرادی دول دهیواد دشمال ته ولیژدول شی او دهلته دی شاری حمکی ورکرای شی

خرنگه چه دپنجشیر سیمی اوسیدونکوته بهرنیواو دهغو گوداگیانو دافغانستان دنور ولس په وړاندی یوه ناوړه کینه او فکرورکری، نود دی په خاطر چی دوی دبهرنیو توطئه دی سیمی، له جغرافیایی او پوچی موقعیت خخه دتول افغانستان پر ضد گته پورته نه کری، نوباید داسیمه له اوسینوو کړوخه تصفیه شی او اوسیدونکوته یی دهیواد زیاته حمکه ورکرای شی. ملی حکومتنه حق لری دهیواد دملی گتودتضمین اوملی یووالی دتامین لپاره له یوی سیمی خخه حینی خلک بلی سیمی ته یا په موقتی یا په هم دایمی دول ولیردوی) این جا پشتونها بیشتر از دو برابر اقلیت های دیگر قومی هستند. بنا براین رسمی کردن زبان پشتو به تنهایی، حق قانونی ملت افغان است. (از نظر فاشیستان دویمه سقاوی نویس ملت افغان فقط پشتونها میباشند) سرتاسری شدن و دفتری کردن زبان پشتو برای ایجاد ملت افغان یک عامل اصلی و بزرگ محسوب می شود. با تحقق این عامل وبا گذشت زمان، ملت واحد تشکیل میابد وجلو معضلات زبانی وقومی گرفته می شود.

برای ناکام شدن اهداف واستراتیژی طویل المدت روس ها وحکومت های دست نشانده ی شان در آسیای مرکزی، انتقال ساکنین مناطق شرقی، جنوب شرقی وجنوب غربی بصورت دسته جمعی یا انفرادی به شمال کشور باید عملی گردد. ودرشمال برای آنها زمین های لا مزروع داده شود

چون خارجی ها ومزدوران شان برای ساکنان پنجشیر فکر کینه توزی ومخاصمت را در برابر دیگر مردم کشورداده اند وبه منظور آنکه مردم پنجشیر آله دست دسایس بیگانگان قرار نگیرند واز موقعیت جغرافیایی ونظامی پنجشیر علیه تمام کشور استفاده صورت نگیرد، باید پنجشیر از وجود ساکنان فعلی اش تصفیه شود وبرای مردم پنجشیر درشرق ویا درجنوب غرب به اندازه زمین شان یا

بیشتر از آن زمین داده شود. حکومت های ملی حق دارند که به خاطر تضمین منافع ملی و تأمین وحدت ملی بعضی مردم را از یک منطقه به منطقه دیگر به شکل مؤقت یا دایمی انتقال دهند . . . » (۷۴)

تعقیب سیاست راه حل نظامی از سوی تحریک طالبان به قبیله گرای و فاشیزم قومی آنها مربوط می شد. شکست کامل نظامی مخالفان از دیدگاه طالبان زمینه رشد و ظهور هرگونه مقاومت های مسلحانه ی اقوام دیگر را در آینده خنثی میکرد و حاکمیت انحصاری پشتون ها را بصورت دایم بلا مانع میساخت. از همین جهت بود که طالبان با گروه ها و نیروهای مخالف خود که از لحاظ قومی متعلق به اقوام غیر پشتون بودند و حتی با مردم عامه ی اقوام دیگر با خشونت، تشدد و وحشت رفتار میکردند و از هرگونه گذشت و مدارا در برابر آنها خود داری می ورزیدند. و برای تحریک اسلامی طالبان استفاده از هر وسیله غرض سرکوبی اقوام دیگر جایز و مشروع بود. از جمله کشتار، سوزاندن و کوچاندن مردم توسط جنگجویان متجاوز و تروریست خارجی اعم از پاکستانی، کشمیری، عربی و غیره .

- ۴ -

تحریک اسلامی طالبان از لحاظ آیدئولوژیک و برنامه های دینی خود با افکار و عملکرد متفاوت از بسیاری احزاب اسلامی افغانستان و جهان قرار داشت. این تفاوت، طالبان را برای بسا از نویسندگان، محققین و سیاستمداران به نیرو و پدیده ی ناشناخته و مورد بحث در جهان اسلام و جنبش های اسلامی در آورده بود. " اولیویه روا " نویسنده و محقق فرانسوی تحریک طالبان را " بنیاد گرایی نوین " خواند: « جنبش طالبان مورد روشنی از بنیاد گرایی نوین است که بیشتر به قانون شریعت توجه دارد تا به اندیشه ی کشور اسلامی. طالبان به آنچه که معتقد اند عمل می کنند، اما گسترش پیام آنها نا محتمل است. آنها نماینده یک بنیاد گرایی بی هویت هستند که هر کسی نمی تواند به آن عمل کند. . . » (۷۵)

اما " ویلیام میلی " محقق افغانستان شناس استرالیایی میگوید: « رفتار طالبان ممکن است دیدگاه کسانی را که طالبان را بنیاد گرا توصیف میکنند، موجه جلوه دهد. اما اگر فردی چون حکمتیار را نیز میتوان بنیاد گرا نامید، پس ویژگیهای مشترک آنها چیست؟ . . . » (۷۶)

" انتونی دیویس " یکی از تحلیلگران و محققین دیگر غربی به سیاسی نبودن جنبش طالبان باور دارد: « طالبان از قندهار افراطی گری عنعنوی و عمدتاً تاریک را آموخته اند که با محافظه کاری طبیعی ملاها ملون است و نظریات محدود که از زندگی روستایی ناشی میگردد در آنها اثر دارد. این جنبش ماهیتاً غیر سیاسی است؛ با استثنای تطبیق شریعت در جامعه هیچ برنامه سیاسی ندارند. در شرایط جو سیاسی کنونی جهان غرب که از رشد اسلام گرایی انقلابی نگرانی فزاینده یی دارد بعضی از تحلیلگران غربی عنعنه

گرایی و گرایش ضد اسلام گرایان (اخوانی ها) طالبان را به عنوان نقطه ی برگشت به ارزش های " واقعی " افغانی مورد تمجید قرار میدهند. « (۷۷)

زلمی خلیل زاد مشاور سابق وزارت های دفاع و خارجه ایالات متحده امریکا که بعد از سقوط حکومت طالبان نماینده خاص جورج بوش رئیس جمهور امریکا در افغانستان تعیین شد، طالبان را نه ضد غرب بل ضد مدرنیسم خواند. او در روزنامه " نیویارک تایمز " در روزهای آغاز حاکمیت طالبان (میزان ۱۳۷۵) طی مقاله ای نوشت که طالبان ضد غرب نیستند، بلکه ضد مدرنیسم اند. از این رو به نفع امریکا است تا از این گروه که هیچگونه تجربه تروریستی ندارند و به شیوه ی علمای عربستان سعودی ، نه ایران میخواهند کشورشانرا رهبری نمایند حمایت کند. (۷۸)

نه تنها بعضی تحلیلگران غربی، با برداشت غلط خود عنعنه گرایی و گرایش ضد اسلامگرایان طالبان را در آغاز ظهور و حاکمیت آنها مورد تقدیر قرار دادند، بلکه این ویژگی حرکت طالبان مورد توجه و حمایت افراد و حلقه های مختلف داخلی نیز قرار گرفت. تکنو کراتها و سکولرهای افغانی در بیرون از افغانستان به خصوص روشنفکران پشتون طرفدار محمد ظاهر شاه، گروه های مختلف حزب افغان ملت و حتی گروه های کمونیستی و چپ به ویژه جناح خلق حزب دموکراتیک خلق به تحریک اسلامی طالبان با همین برداشت و باور نگاه میکردند و اسلام خواهی طالبان را، اسلام عنعنوی می پنداشتند که با سیاست و حاکمیت سیاسی کاری ندارد. بنا بر همین باور بود که طرفداران محمد ظاهر، پادشاه مخلوع و مستعفی کشور در داخل و خارج، طالبان را حرکت و نیرویی برای حاکمیت شاه مذکور تلقی میکردند.

اما طالبان با گسترش ساحه تحت کنترل خود نشان دادند که یک جریان و حرکتی برای تشکیل و تصاحب حاکمیت هستند. حاکمیتی که آنها حاکمیت شریعت اسلامی خواندند . بنا بر همین اعتقاد و باور بود که تحریک طالبان در حمل ۱۳۷۵ صدها نفر ملاهای طرفدار خود را از نقاط مختلف افغانستان به قندهار گرد آوردند و به رهبر خود لقب " امیر المومنین " دادند و بعداً با تصاحب قدرت در پایتخت نام رسمی دولت افغانستان را به " امارت اسلامی افغانستان " تعویض کردند.

برداشت، پالیسی و سیاست طالبان در مورد حاکمیت شریعت از تلقی، تصور و فهم ملاها و علمای دینی جامعه تسنن افغانستان ریشه میگرفت. تصور و دید طالبان از شریعت و نظام اسلامی با باور و سیاست دوبخش از نهضت اسلامی متفاوت بود. با نهضت اسلامی تشیع که جمهوری اسلامی ایران در رهبری آن قرارداد. و با نهضت اسلامی تحصیل یافتگان عصری تسنن که از کشور مصر با تأسیس " اخوان المسلمین " در ۱۹۲۸ شروع شد. اختلاف و تفاوت در مسایل مختلف مذهبی، سیاسی و اجتماعی میان این ها و تحریک اسلامی طالبان ابعاد وسیع دارد. به خصوص اختلاف تحریک طالبان با نهضت اسلامی تشیع یسار شدید

و غیر قابل حل محسوب می شود. میزان این اختلاف و خصومت در اظهارات رهبر جمهوری اسلامی ایران و رهبر طالبان بعد از قتل دیپلمات‌های ایرانی در تابستان ۱۳۷۷ (۱۹۹۸) در مزار شریف بازتاب یافت. در حالیکه آیت الله خامنه ای طالبان را گروه جاهل و بی خیر از سیاست و اسلام خواند، ملا عمر رهبر طالبان اظهار داشت که شیعه های ایران نه نزد مسلمانان به حیث مسلمان پذیرفته می شوند و نه نزد کفار. (۷۹)

هرچند این اظهارات در موقع خاص و وضعیت متشنج میان هردو طرف صورت گرفت اما در واقع باور همیشگی تحریک طالبان از نهضت و مذهب تشیع چیزی غیر از این نیست.

تفاوت و اختلاف تحریک طالبان با اخوانی ها و اسلام گرایان جامعه ی تسنن شامل مسایل گوناگون و متعدد میشود. تحریک طالبان از لحاظ مذهبی، مقلد و به شدت حنفی مذهب هستند. اجتهاد از دیدگاه آنها در دوره ی حاضر که عصر فتنه خوانده میشود مجاز نیست. به زنان حق تحصیل و اشتغال در جامعه نمیدهند. انتخابات برای تعیین رهبری و حاکمیت را غیر مشروع می پندارند. اما برعکس اخوانی ها به تقلید در مسایل مذهبی پابندی کمتر نشان میدهند و اجتهاد را نه تنها مشروع بلکه ضروری و اجتناب ناپذیر تلقی میدارند. انتخابات، تحصیل و اشتغال زنان را در جامعه ی اسلامی مجاز می شمارند. یک عضو تحریک طالبان، تصور و سیاست تحریک مذکور را در مورد نظام اسلام در دوران حاکمیت شان مبهم، ناروشن و جاهلانه و انمود کرد: « حرکت طالبان که اقامه ی نظام اسلامی را هدف خود اعلان میدارند، تصویر واضح و روشنی از نظام اسلامی ندارند. دید و برداشت آنها از نظام اسلامی در وادار ساختن مردم به گذاشتن ریش، به سر کردن دستار، کوتاه کردن موی سر و اجرای بعضی منکرات خلاصه می شود. . . . اعضای تحریک طالبان افراد متعصب و تنگ نظر هستند. پذیرش افکار مخالف برای شان غیر قابل تحمل است و همیشه نظریات خود را حق و افکار دیگران را باطل می پندارند. . . . تحریک طالبان به تعلیم و تحصیل علوم عصری اهمیت قایل نمی شوند و حتی در قندهار مقرر حکومت طالبان هیچ مکتب ثانوی وجود ندارد. . . . طالبان در جلوگیری از فقر فزاینده مردم طرح و برنامه ای ندارند. مشکل اقتصادی و فقر مردم در حاکمیت آنها آنچنان رو به گسترش است که در کابل جمعی کثیری از مردم به قبرستانها میروند تا با جمع آوری استخوان مرده گان و فروش آن سد و جوع کنند. . . . برخورد طالبان با مردم بسیار آزار دهنده و وحشتناک است. بنام جمع آوری اسلحه و ارتباط با مخالفین مردم را تحت فشار قرار میدهند و گاهی تا سرحد مرگ به لت و کوب آنها می پردازند. . . . » (۸۰)

تحریک اسلامی طالبان در بینش و برداشت از پدیده ها و تحولات اجتماعی و برخورد و روابط با مردم و مخالفین شان بیشتر متأثر از عنعنات و رسوم بدوی و قبیلوی روستایی و زندگی روستایی خود بودند تا از قوانین و ارزش های اسلامی. از این رو آنها

در شهرها با فرهنگ و زندگی شهری به مخالفت می پرداختند. مکاتب دختران را می بستند. تلویزیون، ویدیو کسیت و کامره های عکاسی را می شکستند. سینما و تصویر را قدغن میکردند. زنان را از رفتن به حمام باز میداشتند.

برخورد با دشمن در جوامع بدوی و قبیله وی همیشه شدید، خشن، کینه توزانه و عقده مندانه است. در دشمنی های قبیله وی گذشت و مدارا به ندرت صورت می گیرد و نوعی از ضعف و بی غیرتی تلقی می شود. در حالیکه انتقام جویی، شجاعت و مردانگی را به نمایش میگذارد و از آن توصیف و تمجید بعمل می آید. این عنعنات در میان عشایر و طوایف قبایل پشتون بیشتر از اقوام دیگر مروج و متداول است. از این سبب طالبان زنان و مردانی را که آراسته به شریعت نمی یافتند به شلاق می زدند، اذیت و تحقیر میکردند، به بند و زندان می کشیدند. چون آنها با نقض آنچه که از دیگاه طالبان اوامر شریعت بود، دشمن طالبان یعنی دشمن مجربان و حامیان شریعت پنداشته می شدند. جلوگیری از دفن اجساد مخالفین در معرکه ها و مناطق جنگ و گذاشتن آن اجساد از سوی طالبان به تماشای عامه به همین خصوصیت و ویژگی طالبان برمیگشت که در رفتار با دشمن از معیارها و رواج های بدوی و قبیله وی استفاده میکردند.

در حالیکه دو ویژگی ملایی و قومی، انگیزه و ماهیت داخلی تحریک اسلامی طالبان را تشکیل میداد، خصوصیت سوم و عمده ترین ویژه گی طالبان در وابستگی آنها به حلقه ها و کشورهای خارجی مشخص می شد. از دیدگاه بسا محققین و تحلیلگران تحریک اسلامی طالبان در بررسی نقش و اثر گذاریهای عوامل خارجی، زائیده نیاز استراتژیک پاکستان، امریکا و عربستان سعودی به حساب میرفت. به خصوص نقش و تأثیر پاکستان در ایجاد و تقویت طالبان بسیار اساسی و تعیین کننده بود. البته کار کشورهای مذکور در ایجاد و تقویت طالبان پیش از آنکه نیاز استراتژیک آنها تلقی گردد یک مداخله ی غلط و نادرست در افغانستان بود که بعداً خودمزه ی این دخالت ناجایز را چشیدند. در میان همه کشورها و حلقه های خارجی که در ایجاد و تقویت طالبان نقش داشتند، پاکستان پیشقراول و سردرسته ی این حلقه ها بود. به قول یک محقق و نویسنده غربی: «حمایت پاکستان از طالبان بدون تردید بسیار گسترده و جاه طلبانه تر از حمایت های سایر قدرتهای منطقه ای از گروه مورد حمایت شان بوده است. کمک پاکستان برای شکل گیری طالبان، عامل اساسی بوده است نه فرعی و جانبی. و پاکستان به طور ناخواسته ای تلاش کرده است با کمک به طالبان، خود را از راه نظامی بر یک ملت تحمیل کند...» (۸۱)

هرچند وابستگی تحریک طالبان به پاکستان در تحولات دونیم دهه ی اخیر افغانستان پدیده نو و شگفت آور نبود. قبل از طالبان تنظیم های اسلامی و جهادی نیز در سایه حمایت و وابستگی به پاکستان عرض وجود کردند و رشد یافتند. اما نحوه ی وابستگی تحریک اسلامی طالبان با وابستگی احزاب اسلامی دوره جهاد تفاوت داشت. وابستگی احزاب جهادی به پاکستان حداقل

در ظاهر به خاطر بیرون راندن قوای اشغالگر شوروی و خنثی کردن اهداف شوروی در سلطه به افغانستان بود. اما وابستگی طالبان به پاکستان برای تحقق اهداف و منافع استراتژیک پاکستان در افغانستان بود. احزاب مجاهدین را تجاوز شوروی به خاک افغانستان اجتناباً در وابستگی به پاکستان کشانید. اما تحریک طالبان را پاکستان خود در وابستگی به خویش قرارداد. میزان وابستگی احزاب مجاهدین به پاکستان در میان این احزاب متفاوت بود. عناصر و حلقه های مختلفی در احزاب و گروه های مجاهدین با استقلال اندیشی و استقلال عمل در مخالفت با این وابستگی قرار داشتند. احمد شاه مسعود از عمده ترین فرماندهان مجاهدین زعامت این استقلالیت را تا آخر بدوش کشید. در حالیکه میان تحریک طالبان هیچ عنصر و حلقه ای مستقل وجود نداشت. از این گذشته ریشه ها و پایه های ارتباط و وابستگی طالبان به پاکستان بسیار عمیق تر، محکم تر و گسترده تر از دوران حمایت و وابستگی تنظیم های مجاهدین محسوب می شد. احزاب مجاهدین در گذشته تنها به استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) ارتباط و وابستگی داشتند. اما طالبان با تمام مراکز و گروه های قدرت در ارتباط و وابستگی قرار گرفتند. این مراکز و گروه ها شامل آی اس آی ، حکومت مرکزی، حکومت های ایالتی، احزاب سیاسی - مذهبی ، افراد و حلقه های متنفذ در سیاست، اقتصاد و جامعه پاکستان می شدند. و این روابط و وابستگی طالبان با مراکز و حلقه های مذکور برخلاف ارتباط و وابستگی های احزاب مجاهدین بر منافع و اهداف دوجانبه استوار بود که مسایل متنوع و گوناگونی از مسایل مذهبی، سیاسی، قومی، زبانی تا سود های هنگفت اقتصادی قاچاق و تجارت مواد مخدر را شامل می شد. گروه های متعدد قدرت در پاکستان، احزاب مختلف سیاسی و مذهبی آن کشور که در رقابت و اختلاف ذات البینی به سر میبردند در حمایت از طالبان به عنوان تأمین کننده ی منافع حیاتی و استراتژیک پاکستان در افغانستان وحدت نظر داشتند. بر مبنای همین وحدت نظر بود که قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی، مولوی سمیع الحق رهبر شاخه انشعابی جماعت علمای اسلامی، جنرال نصیر الله بابر از حزب مردم و نمایندگان بسیاری از احزاب متنفذ سیاسی و مذهبی پاکستان در گرد هم آیی مشترک، مخالفت خود را با تحریم اقتصادی شورای امنیت ملل متحد علیه طالبان اعلان کردند و از حکومت نظامی پاکستان خواستار صدور گندم به کابل شدند. این گرد هم آیی بروز ۳۱ عقرب ۱۳۷۸ (۲۱ نومبر ۱۹۹۹) در شهر پشاور تشکیل یافته بود.

گسترده گی و عمق ارتباط و وابستگی تحریک طالبان به پاکستان حکایت از عدم تغییر سیاست پاکستان در حمایت از طالبان میکرد. حاکمیت طالبان نه برای پاکستان و نه برای امریکا و عربستان سعودی علی الرغم تنش های که میان آنها و طالبان ایجاد شد، قابل تغییر و تعویض نبود. آنها خواستار تعویض سیاست طالبان در حاکمیت و تعدیل آن بودند. اما طالبان که در دست شبکه

تروریستی القاعده و جنگجویان خارجی قرارداد شدند و خود بیشتر نیروی بدوی جنگجو و نا عاقبت اندیش بودند راهی جز خفه کردن واز گلو آویختن برای ولی نعمتان و اربابان خویش باقی نگذاشتند.

مآخذ و منابع فصل اول

- ۱ - عظیمی، ستر جنرال محمد نبی، اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، چاپ پشاور سال ۱۳۷۶، ناشر صبا کتا بخانه، ص ۵۱
- ۲ - پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دمکراتیک خلق افغانستان، سال ۱۳۷۷، ص ۲
- ۳ - کشکی، صباح الدین، دهه قانون اساسی، چاپ پشاور ۱۳۷۵، ص ۱۴۴
- ۴ - برادرش، هنری، افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ترجمه بفارسی، شورای ثقافتی جهاد افغانستان، سال ۱۳۷۰ صفحات ۴۱ و ۴۶
- ۵ - نگارنده هنگام اظهار مطلب متذکره توسط بهاء الدین الغارخسر بره ی شرعی جوزجانی به یکی از دوستانش حاضر بودم. نامبرده که در سال ۱۳۵۷ محصل صنف چهارم فاکولته ی تعلیم و تربیه در دانشگاه کابل بود در خوابگاه مرکزی دانشگاه موضوع متذکره را هفته ی دوم کودتای ثور ۱۳۵۷ به دوستش شمس کیوی یکی از محصلین اظهار داشت.
- ۶ - سیدرسول، ببرک درپارالمان ظاهرشاه، چاپ پشاور سال ۱۳۶۶، ص ۵۶
- ۷ - دهه قانون اساسی، ص ۱۶۰
- ۸ - دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، چاپ قم ایرن سال ۱۳۷۱ صفحات ۲۸۹ و ۲۹۱
- ۹ - جریده ی شعله جاوید، چاپ کابل شماره دوم ثور ۱۳۴۷
- ۱۰ - شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، ص ۶۹
- ۱۱ - اردو و سیاست در سه دهه اخیر، ص ۷۲
- ۱۲ - دهه قانون اساسی، ص ۱۵۴
- ۱۳ - روستار تره کی، محمد عثمان، ساختار قدرت از نظر جامعه شناسی در افغانستان، چاپ پشاور سال ۱۹۸۸، ص ۴۴
- ۱۴ - شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، ص ۱۱۵
- ۱۵ - نامه ی خبری حزب وحدت اسلامی افغانستان، نشریه نمایندگی حزب وحدت اسلامی در اروپا، شماره ۴۸، ۱۸ دلو ۱۳۷۴، مصاحبه با گلبدین حکمتیار امیر حزب اسلامی افغانستان

- ۱۶ - توانا، سیدمحمد موسی، حقایق پیرامون نهضت اسلامی افغانستان، هفته نامه مجاهد سال ۱۳۷۰
- ۱۷ - فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ تهران سال ۱۳۷۳، جلد دوم صفحات ۲۲ و ۲۳
- ۱۸ - دهه قانون اساسی، ص ۱۵۱
- ۱۹ - حقشناس، دکتور نصری، دسایس وجنایات روس در افغانستان از امیر عبدالرحمن تا ببرک، چاپ تهران سال ۱۳۶۶، صفحات ۳۳۲ و ۳۳۴
- ۲۰ - الوطن العربی، هفته نامه ی عربی چاپ پاریس شماره ۸۶۸ اکتوبر ۱۹۹۳، مصاحبه با احمد شاه مسعود
- ۲۱ - به این نگارنده در ۲۳ سنبله ۱۳۷۷ در کشورهالند
- ۲۲ - آرنی، جارج، افغانستان گذرگاه کشورگشایان، برگردان به فارسی: پروفیسور علمی وپروفیسور هاله، چاپ پشاور سال ۱۳۷۶، ص ۱۳۴
- ۲۳ - دگروال یوسف، ومارک ادکین، تلک خرس، برگردان به فارسی داکتر نثار احمد صمد، ص ۴۹
- ۲۴ - حکمتیار این مطلب را در عقرب ۱۳۶۸ به تعداد محدودی از اعضای حزب اسلامی و جمعیت اسلامی که بمنظور ایجاد نزدیکی و رفع اختلافات میان دو حزب کارمیکردند در مقرر نظامی خود واقع " سپینه شیگه " اظهار داشت. نگارنده یکی از اعضای جمعیت اسلامی در این جمع واز مستمعین اظهارات رهبر حزب اسلامی بودم.
- ۲۵ - انجنیر عبدالرحیم در سال ۱۳۶۷ که ریاست آژانس خبر رسانی حکومت مؤقت مجاهدین (میدیا) را در پشاور به عهده داشت، اظهارات حکمتیار را به نگارنده گفت.
- ۲۶ - از یاد داشت های نگارنده که در آن جلسه شاهد و شنونده ی سخنرانی رهبران احزاب بودم
- ۲۷ - یوسف، دگروال، مجاهد خاموش، ص ۵
- ۲۸ - افغانستان گذرگاه کشور گشایان، ص ۱۳۴
- ۲۹ - گروموف، جنرال بوریس، ارتش سرخ در افغانستان، برگردان بفارسی، عزیز آریانفر، ص ۱۴۵
- ۳۰ - افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص ۱۳۴
- ۳۱ - اعلامیه جنبش ملی اسلامی افغانستان در مورد ایجاد وچگونگی کار کمیون تسوید اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان
مؤرخ ۴ میزان ۱۳۷۲
- ۳۲ - اردو وسیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص ۶۱۸

۳۳ - تلک خرس، صفحات ۵۲ و ۱۲۰

۳۴ - افغانستان گذرگاه کشور گشایان، ص ۱۳۸

۳۵ - از یاد داشتهای نگارنده، داکتر عبدالله سخنگوی اسبق احمدشاه مسعود و بعداً وزیر خارجه ی دولت انتقالی از قول ارباب خیرمحمد قوماندان حرکت انقلاب اسلامی در ولسوالی اشکمش این اظهار مولوی محمدنبی را در سال ۱۳۷۴ به نگارنده در شهر کابل ابراز داشت.

۳۶ - از یاد داشتهای نگارنده، محتوای نامه ی مولوی محمدنبی را احمد شاه مسعود به نگارنده در قوس ۱۳۷۴ در کابل اظهار داشت. نامه ی مولوی محمدنبی از نزد سید مقبول قوماندان قوای ۴ زرهدار در پلچرخ بعد از دستگیری او توسط مقامات امنیتی دولت بدست آمد. قوماندان مذکور در قوس سال متذکره از سوی اداره ی امنیت و وزارت دفاع دولت وقتی دستگیر و زندانی شد که می خواست قوای ۴ زرهدار را به طالبان تسلیم بدارد.

۳۷ - تلک خرس ، ص ۸۴

۳۸ - ارتش سرخ در افغانستان، ص ۹۸

۳۹ - لیخافسکی، الکساندر، توفان در افغانستان، برگردان بفارسی، عزیز آریانفر، ص ۹۸

۴۰ - همان مأخذ، ص ۹۸

۴۱ - ارتش سرخ در افغانستان ، ص ۱۱۸

۴۲ - مصاحبه احمدشاه مسعود با سندیگال Sandy Gall خبرنگار انگلیسی ، ۲۸ جون ۱۹۹۳

۴۳ - توفان در افغانستان، صفحات ۹۹ و ۱۰۰

۴۴ - پهلوان، داکتر چنگیز، افغانستان عصر مجاهدین و برآمد طالبان، صفحات ۱۷۵ و ۱۷۹

۴۵ - خسرو شاهی، سید هادی، نهضتهای اسلامی افغانستان، چاپ تهران سال ۱۳۷۱ ، ص ۱۲۸

۴۶ - "امروز ما"، نشریه حزب وحدت اسلامی ، چاپ پشاور، شماره سوم ، ۵ حمل ۱۳۷۴

۴۷ - دیتل Dietl ، ویلهلم Wilhelm ، گذرگاه افغانستان، برگردان بفارسی محسن محسنیان، چاپ تهران سال ۱۳۶۵، ص

۲۸۰

۴۸ - دهه قانون اساسی، ص ۱۵۲

۴۹ - هایمن ، انتنی، افغانستان زیر سلطه شوروی، چاپ ایران، ص ۱۵۲

- ۵۰ - مجله " پیام زن " نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان، چاپ کویته ، شماره ۳۷، ص ۸۸
- ۵۱ - به این نگارنده درسرتان ۱۳۷۷، بدلیلی از ذکر نام و معرفی منبع متذکره خود داری میشود.
- ۵۲ - " دگر جنرال عبدالرشید دوستم قهرمان جمهوری افغانستان "، فلم مستند از ریاست نشرات نظامی رادیوتلوویزیون و افغان فلم، خزان ۱۳۶۸
- ۵۳ - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص ۶۳۶
- ۵۴ - همان مأخذ، ص ۵۲۵
- ۵۵ - علمی، حامد، سفرها و خاطره ها، مصاحبه باجنرال مؤمن معاون جنبش ملی، چاپ پشاور سال ۱۳۷۶، ص ۲۲۹
- ۵۶ - ارتش سرخ در افغانستان، ص ۲۲۹
- ۵۷ - رادیو صدای امریکا، بخش دری، مصاحبه جنرال عبدالرشید دوستم با " گیر تامسن " خبر نگار صدای امریکا در شهر شبرغان، عقرب ۱۳۷۲
- ۵۸ - ولوالجی، اسدالله، در صفحات شمال چه میگذشت؟ چاپ پشاور سال ۱۳۷۸، ص ۸۸
- ۵۹ - آندره سریگو و الیو روبه، جنگ افغانستان، دخالت شوروی و نهضت مقاومت، چاپ مشهد سال ۱۳۶۶، ص ۱۲۱
- ۶۰ - مجموعه مقالات، طالبان و بازی قدرت ها در افغانستان ، ص ۱۵۵ به نقل از گزارش اختصاصی از نیوزویک، ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۷
- ۶۱ - ساختار قدرت از نظر جامعه شناسی در افغانستان، ص ۳۴
- ۶۲ - حقانی، مولوی حفیظ الله (طالبان افغانستان (بزبان عربی) ، چاپ اسلام آباد، ناشر، بخش عربی انیستیتوت مطالعات سیاسی اسلام آباد، سال ۱۹۹۷، صفحات ۹۹، ۱۰۰ و ۱۰۱
- ۶۳ - همان مأخذ، ص ۱۰۳
- ۶۴ - میلی، ویلیام، افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، (مجموعه مقالات) برگردان بفارسی، عبدالغفار محقق ، چاپ مشهد سال ۱۳۷۷، ص ۱۰۴
- ۶۵ - دیویس، انتونی، طالبان افغانستان، مترجم بفارسی سلطان احمد بهین، هفته نامه مجاهد، شماره ۴۳، جدی ۱۳۷۴
- ۶۶ - افغانستان عصر مجاهدین و برآمد طالبان، صفحات ۲۵۰ و ۲۵۳
- ۶۷ - افغانستان ، طالبان و سیاست های جهانی، ص ۱۱۶

۶۸ - کیهان، نشریه فارسی چاپ لندن شماره ۶۹۲، ۲۹ جنوری ۱۹۹۹ به نقل از کتاب " از درون سایه ها " نوشته " رابرت

گیتس " رئیس اسبق سی C-I-A

۶۹ - به این نگارنده درجوزای ۱۳۷۴، زمانیکه با نامبرده درسفر به پشاور داخل هواپیمای آریانا بودم از او خواستم تا رهبر طالبان را دقیقاً برایم تعریف کند.

۷۰ - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، برنامه شامگاهی ۶ میزان ۱۳۷۸ (۲۸ سپتمبر ۱۹۹۹) ، مصاحبه با ملا محمد عمر

رهبر طالبان

۷۱ - رادیو صدای شریعت، کابل ، اعلامیه امارت اسلامی افغانستان بمناسبت زلزله اخیر در ولایات تخار و بدخشان، ۱۲ جوزای

۱۳۷۷

۷۲ - طالبان افغانستان، ص ۱۲۷

۷۳ - افغانستان ، طالبان و سیاست های جهانی، ص ۱۳۲

۷۴ - سمسورافغان، دویمه سقاوی، ناشر: دافغانستان دکلتوری ودی تولنه - جرمنی، سال ۱۳۷۷، صفحات ۱۶۸ ، ۱۶۹ و ۱۷۰

۷۵ - افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، ص ۴۳

۷۶ - همان مأخذ، ص ۳۰

۷۷ - هفته نامه مجاهد، طالبان افغانستان، شماره ۴۳ جدی ۱۳۷۴

۷۸ - منصور، عبدالحفیظ، نهضت اسلامی افغانستان، چاپ سال ۱۳۸۰، ص ۹۷

۷۹ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی و پشتو، ۲۷ اسد ۱۳۷۷، آیت الله خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران این اظهارات در

نماز جمعه ی تهران روز ۲۷ اسد ۱۳۷۷ (۱۸ اگست ۱۹۹۸) انجام داد که در بخش فارسی رادیو بی بی سی شام آنروز منعکس

گردید. و اظهارات ملا عمر رهبر طالبان در مصاحبه بخش پشتوی بی بی سی با وی در شام همان روز (۲۷ اسد) انتشار یافت.

۸۰ - حقانی، مولوی حفیظ الله، طا

۸۱ - افغانستان ، طالبان و سیاست د

فصل دوم

حاکمیت حزب دمکراتیک خلق افغانستان و تجاوز شوروی

کودتای سرخ - ۷ ثور ۱۳۵۷ :

شامگاه ششم ثور ۱۳۵۷ در خوابگاه مرکزی دانشگاه کابل به اخبار شب رادیو افغانستان گوش میدادم . مهدی ظفرگوینده ی مشهور رادیو خبر گرفتاری سران دوجناح حزب دمکراتیک خلق افغانستان را قرائت کرد. سران این دو جناح یک هفته قبل در مراسم تدفین جسد میراکبر خیبرعضوارشد شاخه ی پرچم دست به مظاهره و سخنرانی زده بودند که از نظر حکومت تحریک آمیز و غیرقانونی محسوب می شد. خبر برای مخالفین حزب دمکراتیک خلق در خوابگاه مرکزی دانشگاه به خصوص برای دانشجویان مسلمان و اسلام گرا که به اخوانی ها شهرت داشتند، شور و شعف زیادی ایجاد کرد. اما شب بعد که رادیو خبر پیروزی کودتای حزب مذکور را پخش نمود، اندوه و سکوت اتاق های محصلین اخوانی را فراگرفت و بر خلاف شب پیشین فریاد شادی و سرور از اتاق های محصلین عضو حزب دمکراتیک خلق بلند گردید. شب سپری شد. هنوز کودتا چنان که صبح روز پنجشنبه هفتم ثور کودتا را آغاز کرده بودند به قصر ریاست جمهوری و برخی فرقه های نظامی در کابل دست نیافته بودند. مقاومت در داخل قصر، قوماندانی قوای مرکز در دارالامان و فرقه ریشخور ادامه داشت.

ساعت ۹ صبح جمعه هشتم ثور با جمعی از محصلین به کوه علی آباد مقابل خوابگاه مرکزی دانشگاه رفتیم تا بمباران فرقه ریشخور و نواحی آنرا نظاره کنیم. آتش دافع هوای مخالفان کودتا یک فروند میک کودتا چیان را در آسمان دارالامان سرنگون کرد. تا ساعت ۱۱ قبل از ظهر این روز (جمعه ۸ ثور) صدای بمباران و آتش دافع هوا و توپخانه خاموش شد و ما هم بطرف خوابگاه آمدیم. در پارک جلو خوابگاه صدها دانشجو به نشرات رادیو که در کنترل کودتا چیان قرار داشت گوش میدادند. من هم به آنها پیوستم. دقایق بعد، رادیو خبر کشته شدن محمد داود را اعلان کرد. در خبر گفته شد دو برادر محمد داود و محمد نعیم بعد از مقاومت دیوانه وار خود که تسلیم انقلابیون نشدند به قتل رسیدند و آخرین مقاومت در قصر ریاست جمهوری پایان یافت. فریاد "هورا" " هورای " محصلین خلقی و پرچمی بلند شد. و به این ترتیب سردار محمد داود که قبل از کودتای خودش در سرطان ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) روزی در پاسخ به این خواسته ی یکی از استادانش که نزدیکی شما به پرچمی ها به شهرت شما لطمه وارد میکند گفته بود: « در ملک ما عادت شده که در دم هر وطنپرست لته سرخ گره کنند.» (۱) ، توسط همان وطنپرستان ! سرخ لته با همه اعضای خانواده اش به قتل رسید.

فرمان کودتا از سوی حفیظ الله امین مسئول تنظیم افسران ارتش در جناح خلق حزب دمکراتیک خلق صادر گردید. امین برخلاف سایر رهبران حزب مذکور تا صبحگاه هفتم ثور دستگیر و زندانی نشده بود. فرماندهی نیروهای زرهی کودتا چیان را اسلم وطنجار یکی از افسران خلقی قوای ۴ زره دار و فرماندهی قوای هوایی آنها را دگروال عبدالقادر به عهده داشت. قادر در حالیکه به هردو

شاخه پرچم و خلق حزب دمکراتیک خلق وابسته بود، با سازمان جاسوسی شوروی (کی جی بی) در روابط نزدیک بسر میرد. اودر کابینه جدید بعد از کودتا بمقام وزارت دفاع رسید اما تا سه ماه دیگر، به کودتا علیه دولت خلقی متهم شد و به زندان رفت. با تجاوز قوای شوروی در جدی ۱۳۵۸ و نصب بیرک کارمل در رهبری حزب دمکراتیک خلق و دولت آن حزب مجدداً از سوی شوروی بقم وزارت دفاع توظیف گردید.

اشتباهات محمد داود در نزدیک شدن بیش از حد به گروه های کمونیست طرفدار شوروی و دولت شوروی چه در دوره صدارت و چه در دوره ریاست جمهوری اش که تدریجاً به وابستگی کامل افغانستان به شوروی انجامید یکی از عوامل مصایب و حوادث خونین افغانستان در دونیم دهه ی اخیر محسوب می شود. خصوصیت خودخواهی و برتری طلبی او در خانواده شاهی و نظام شاهی و تعقیب سیاست خشن و متشنج با پاکستان، داود خان را اسیر دام شوروی و گروه های طرفدار آن در کشور ساخت. سردار محمد داود که در دهه ی اخیر پادشاهی محمد ظاهر شاه از حاکمیت بدور مانده بود از موفقیت پنج صدراعظم این دوره از طریق حمایت و همکاری با گروه های چپ به خصوص جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق جلوگیری کرد و مانع قرار گرفتن افغانستان در مسیر انکشاف دمکراسی و ثبات سیاسی و اجتماعی گردید که در پرتو قانون اساسی جدید شکل می گرفت. قانون اساسی جدید ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) علی الرغم همه کمبود ها و نواقصی که در خود نهفته داشت، تهداب سیستم و نظام سیاسی را گذاشت که یک حرکت مثبت و بالنده در مسیر ترقی و انکشاف اجتماعی محسوب می شد. نظام سیاسی که بر مبنای انتخابات، پارلمان و تفکیک قوای سه گانه استوار می گردید. مردم می توانستند آراء خود را به صندوق ها بریزند. نمایندگان و وکلای خود را در پارلمان یا شورای ملی انتخاب کنند. و نمایندگان در پارلمان حق داشتند حکومت را برگزینند. اما داود خان با کودتا یش تهداب این سیستم نو بنیاد را تخریب کرد و سپس حزب دمکراتیک خلق با کودتای سرخ خود، کشور را بسوی بی ثباتی، جنگ، ویرانی، کشتار و تجاوز خارجی برد. گفته میشود یکی از دلایل روی آوردن محمد داود به شوروی ها و کمونیستان طرفدارشان در افغانستان پاسخ منفی ایالات متحده امریکا به تقاضای او مبنی بر کمک و همکاری اقتصادی و نظامی به افغانستان بود. اگر چنین چیزی صحت هم داشته باشد، محمد داود حق نداشت که افغانستان را یک جانبه بسوی شوروی بکشاند و توازن را در برقراری ارتباط با ممالک خارجی و جلب همکاری آنها رعایت نکند. داود خان تا سالهای اخیر ریاست جمهوری اش در تعقیب این سیاست با افراط حرکت کرد. اما وقتی در صدد تصحیح نواقص و اشتباهات در سیاست هایش برآمد از سوی کمونیستان همکار و همراهش و دستگاه جاسوسی شوروی (کی جی بی) مجال داده نشد. زیرا او تا این وقت به قول یک عضو جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق: « به حیث پیش آهنگ در انجام مقاصد کمونیستان بکار گرفته شده و زمان آن فرارسیده بود تا از بین برده شود. » (۲)

داود خان همان ترتیبی که در نزدیکی و وابستگی به حزب دمکراتیک خلق و اتحاد شوروی راه نادرست و اشتباه آمیزی پیمود، در بکارگیری شیوه و تاکتیک دوری و رهایی از آن نزدیکی و وابستگی نیز دچار اشتباه شد. او قبل از آنکه ارتش را از تسلط حزب کمونیست دمکراتیک خلق و وابستگی آن به شوروی نجات دهد، به تغییر و چرخش سریع در سیاست خارجی خود پرداخت. به کشورهای مصر، ایران و پاکستان سفر کرد. در صدد پایان دادن به داعیه ی پشتونستان خواهی برآمد و در جهت دوری از مسکو گام های تند و عجولانه برداشت. اما مسکو که همه حرکات محمد داود را توسط وزیر تجارت او محمد خان جلالر زیر نظر داشت، به رئیس جمهور محمد داود این فرصت را نگذاشت که افغانستان را از دایره نفوذ و وابستگی امپراطوری شوروی بیرون کند. نخستین اقدام در تحقق ائتلاف میان دوجناح خلق و پرچم حزب دمکراتیک خلق انجام یافت: « این ائتلاف به اشاره و تشویق مسکو در اسد ۱۳۵۶ (اگست ۱۹۷۷) صورت گرفت که در نتیجه آن نورمحمد تره کی رهبر جناح خلق منشی عمومی و ببرک کارمل رهبر جناح پرچم معاون حزب تعیین گردیدند.» (۳)

۹ ماه بعد از ائتلاف، کودتای حزب دمکراتیک خلق علیه محمد داود پیروز شد و با حاکمیت حزب مذکور یک دوره ی خونین در تاریخ افغانستان آغاز گردید.

حزب دمکراتیک خلق در کرسی حاکمیت:

یازدهم ثور ۱۳۵۷ رهبری و کابینه نو با نام جدید دولت جمهوری دمکراتیک افغانستان اعلان گردید. وزارت خانه ها میان هردو جناح خلق و پرچم تقسیم شد. در این تقسیم قدرت، جناح خلق امتیاز بیشتر بدست آورد. در حالیکه یازده وزارت را این جناح و هفت وزارت را جناح پرچم تصاحب کرد، نورمحمد تره کی رهبر جناح خلق در رأس دولت جمهوری دمکراتیک افغانستان قرار گرفت و ببرک کارمل رهبر شاخه پرچم پست معاونیت را بدست آورد. خطوط اساسی رژیم جدید از سوی تره کی و ببرک به زبان پشتو و فارسی دری از رادیو تلویزیون پخش گردید. این خطوط با مرام حزب دمکراتیک خلق که از حزب کمونیست شوروی کاپی شده بود هماهنگی و مطابقت داشت. در عرصه ی سیاست داخلی بر طرفی کدرها و متخصصین دولتی و توظیف اعضای حزب دمکراتیک خلق به جای آنها، مبارزه با ارزش ها و باورهای دینی و ملی مردم، تعقیب و دستگیری افراد نخبه و سرشناس جامعه بنام های مختلف ضد انقلاب آغاز شد. برای دستگیری، شکنجه و کشتار، سازمان جدید جاسوسی و استخباراتی در تبعیت از کی جی بی بنام " اگسا " بوجود آمد. در عرصه سیاست خارجی قرار گرفتن در بلوک سوسیالیزم و تعقیب سیاست شوروی در مجامع بین المللی و دوری روز افزون از ممالک اسلامی و کشورهای غربی عملی گردید. حاکمان جدید که مست دست یافتن به جامعه سوسیالیستی درزودترین فرصت زمانی بودند در صدد آن شدند تا این رویا را با " هورا " کشیدن ها، سرخ کردن

درودیوار و صدور فرامین تحقق بخشند. فرمانها بدون در نظر داشت شرایط عینی و ذهنی جامعه در تضاد و تناقض با اعتقادات دینی، مذهبی، عنعنات قومی و ملی مردم یکی به تعقیب دیگر صادر می شد. اعضای جوان و احساساتی حزب حاکم دمکراتیک خلق در مرکز و ولایات، در شهر و روستا گرم تر و احساساتی تر از صدور فرمانها به تطبیق آن می پرداختند. در نتیجه، مخالفت و مقاومت علیه رژیم و عمال آن در بسیاری از نقاط کشور بصورت بالقوه ایجاد گردید. و همزمان با آن فرارنخبگان، روشنفکران، علمای دینی، تاجران و منتفدین از وحشت رژیم به بیرون از کشور آغاز یافت. بعداً سازمانها و احزاب اسلامی که تعداد محدودی از اعضای آن به پاکستان و ایران پناه برده بودند مخالفت و مقاومت های بالقوه ی مردم را به مقاومت بالفعل در آوردند.

اولین مقاومت مسلحانه علیه دولت حزب دمکراتیک خلق در اواخر ثور ۱۳۵۷ از ولایت پکتیا، کنرها و بدخشان شروع شد. سپس مقاومت های مسلحانه علیه رژیم تا اواسط سال بعدی به ولایات مختلف کشور کشانیده شد و در ماه جدی ۱۳۵۸ که قشون شوروی دست به اشغال افغانستان زد، قیام و مقاومت مسلحانه سراسری و همگانی گردید. حاکمان انقلابی! بروز مخالفت ها و قیام هارا در روزها و ماه های اول حاکمیت نه با اصلاح عملکرد ها و اشتباهات خود بل با تشدید فشار و توسل به اذیت، حبس و کشتار پاسخ گفتند. آنها هزاران نفر از مردم افغانستان را بنام اخوانی، فیودال، نوکران تجار و امپریالیزم، افراطی چپ و راست و . . . در مرکز و ولایات به زندانها انداختند و بدون محاکمه و اثبات جرم اعدام نمودند و یا زنده بگور کردند.

در حالیکه حاکمان جدید چهره ی ضد خلقی خود را بصورت فزاینده با آزار و کشتار خلق به نمایش می گذاشتند، اتکاء و وابستگی آنها به اجنبی نیز باتسلط روز افزون مشاوران شوروی در ادارات دولتی بر ملا میگردید. با گذشت هر روز از عمر رژیم بر تعداد مشاوران در وزارت خانه ها افزوده می شد. حضور مشاوران نه در حد مشوره بلکه در شکل آمریت و ریاست بود. در واقع حکومت حزب دمکراتیک خلق حتی قبل از تجاوز نظامی شوروی به افغانستان، " حکومت مشاورین " بود. در جوی ۱۳۵۸ من (نگارنده) استعلامیه ای را به امضای رئیس دانشگاه کابل به وزارت زراعت و اصلاحات ارضی بردم تا در مورد مقدار اراضی قابل زرع آبی وللمی ولایت بغلان غرض استفاده در مونو گراف خود معلومات بدست بیاورم. رئیس مربوط استعلام را گرفته من را با خود بدفتر مشاورین شوروی برد و مطلب را از طریق مترجم به مشاور گفت و اجازه ی اجراءت گرفت. مشاور به او اجازه داد. آنگاه بدفترش آمد در استعلام به شعبه مربوط نوشت تا در مورد زمین های زراعتی بغلان معلومات داده شود. با توجه به حاکمیت مشاورین شوروی در یک وزارت غیر مهم (وزارت زراعت) میتوان گفت که کلیه امور وزارت خانه های با اهمیت چون دفاع، داخله، پلان، مالیه، امنیت، معارف و اطلاعات و کلتور در دست شورویها بود و حاکمان حزب دمکراتیک خلق مجری اوامر و هدایات مشاورین بودند. تسلط مشاورین شوروی را به ادارات دولتی از تعداد وسیع آنها نیز میتوان فهمید که تا قبل از تجاوز نظامی شوروی به صدها

و حتی هزاران نفر میرسیدند. به نوشته ی مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر: « دولت حزب دمکراتیک خلق در نشر اطلاعات راجع به تعداد مشاوران شوروی در افغانستان ممسک بود. تنها یکبار حفیظ الله امین پس از احراز مقام نخست وزیری در یک کنفرانس مطبوعاتی در این باره معلوماتی فراهم نموده اظهار داشت که تعداد مشاوران و کارشناسان شوروی در هر دو شق ملکی و نظامی به یک هزار نفر بالغ میشود. که از آن جمله ۷۹۹ تن ملکی و ۲۰۱ تن نظامی میباشد. این ارقام یقیناً بر مبالغه معکوس بنا یافته بود، زیرا ناظران سیاست تعداد مشاوران شوروی را در دوران جمهوریت محمداود خان سه هزار تن و در ماه اپریل سال ۱۹۷۹ (حمل ۱۳۵۷) چهار هزار و پنجمصد تن تخمین کرده اند که یک ثلث آن وابسته به اردو بوده است. بروس امستوتز تعداد مشاوران و کارشناسان شوروی را در روزهای واپسین زمام داری امین بین ۳۵۰ و ۴۰۰۰ نفر شمرده است.» (۴)

منازعه ی قدرت در حزب حاکم :

در نخستین روز اعلان اسامی وزیران حکومت که عکس رئیس و معاون شورای انقلابی و وزیران صفحات اول روزنامه های شهر کابل را به خود اختصاص داده بود، چهره ببرک کارمل گرفته و مضطرب معلوم می شد. همان روز مردم کابل در سرگوشی هامیان هم میگفتند که ببرک کارمل ناراض است و به زودی خلق و پرچم با هم می افتند. اندکی بعد حدس و گمانها واقعیت یافت و نشانه های اختلاف در ائتلاف متزلزل هر دو جناح خلق و پرچم نمودار گردید. حفیظ الله امین مسئول نظامی در جناح خلق که خود را قوماندان و قهرمان انقلاب ثور! می شمرد، ببرک کارمل و جناح پرچم را مستحق مشارکت در قدرت نمیدانست. اما رهبری پرچمیها به ادعای جنرال محمد نبی عظیمی عضو جناح پرچم " امین را ماجراجو، ضد وحدت و یکپارچگی حزب محسوب می نمود و پیروزی کودتای ثور را محصول اشتراک مستقیم هر دو جناح نظامی و بعداً پشتیبانی وسیع پرچمیها در ارتش تلقی میکرد. " هر چند در هفته های اول حکومت، نام ببرک بعد از نام تره کی در انتشارات رسمی تذکر میافت اما در اوایل جوزای ۱۳۵۷ رساله ای " راجع به انقلاب ثور " از طرف کمیته سیاسی حزب حاکم منتشر شد که در آن از نقش ببرک کارمل و پرچمی ها در کودتای ثور چیزی گفته نشد. در این رساله از رهبری خردمندانه ی نور محمد تره کی و قوماندانی قهرمانانه ی قوماندان دلیر انقلاب ثور! حفیظ الله امین ستایش بعمل آمده بود. حفیظ الله امین که سمت وزارت خارجه و معاونیت صدراعظم را در دولت جمهوری دمکراتیک به عهده داشت در مبارزه و کشمکش درونی با جناح پرچم پیروز شد و به تدریج اهداف خود را بدست آورد. او توسط تره کی رهبر دولت و حزب، دوماه بعد از کودتا رهبر و وزیران پرچم را بنام سفیر از کشور بیرون کرد. در اواخر ماه اسد ۱۳۵۷ اعلان شد که کودتای جنرال قادر وزیر دفاع کشف و توطئه گران گرفتار شدند. اندکی بعد ببرک کارمل و پرچمی های سفیر شامل لیست توطئه کودتا گردیدند. اعضای گروه پرچم از ادارات دولتی کنار زده شد و صدها نفر پرچمی روانه زندان پلچرخ گردیدند. تره کی سفیران پرچمی را

برکنار کرد و خواستار بازگشت شان جهت محاکمه به کابل شد. پرچمی های سفیر که ببرک کارمل در چکسلواکیا، نورا احمد نوردرایالات متحده امریکا، اناهیتا راتب زاد در بلگراد، عبدالوکیل در انگلستان، محمود بریالی در پاکستان و داکتر نجیب الله در ایران به حیث سفیر ایفای وظیفه میکردند از بازگشت سرباز زند و با تاراج دارایی سفارت خانه ها در تحت حمایت شوروی در اروپای شرقی اقامت کردند. حفیظ الله امین بعد از مؤفقیقت در طرد پرچمیها از حاکمیت مصروف تحکیم و گسترش سلطه خود به حزب و دولت گردید. او تره کی را با دادن القابی چون: " رهبر نابغه"، " فرزند کبیر خلق"، " رهبر خلاق"، " معلم توانا"، و مصروف ساخت. خودش را شاگرد وفادار تره کی نامید و برای اغفال و تحمیق بیشتر او در خزان ۱۳۵۷ سالگرد تولد رهبر را با شراب خواری و رقص دختران جشن گرفت. و این اولین و آخرین جشن سالگرد نورمحمد تره کی در شصت سالگی بود. امین تره کی را چنان تحت کنترل خود داشت که در محفل شبانه ی جشن سالگرد، کریم میثاق وزیر مالیه به تره کی گفت: « چوکی شما در این جا نبود که نشسته اید. پروگرام این بود که شما در آنجا بنشینید و محفل با سرود و موسیقی آغاز شود. تره کی در پاسخ میثاق اشاره به امین کرده گفت: " به من او گفت که این جا بنشین و من دیگر نمی فهمم که چه گپ است." » (۵)

آغاز دومین سال کودتا با تسلط کامل حفیظ الله امین به حزب و دولت و گسترش قیام های مسلحانه علیه رژیم در نقاط مختلف افغانستان توأم بود. امین ریاست و کنترل حکومت او را بنام لومری وزیر (صدراعظم) و ریاست حزب دمکراتیک خلق را بنام منشی حزب بدست گرفت و هواداران خود را در مناصب حزبی و دولتی توظیف کرد. دولت حزب دمکراتیک خلق عل الرغم نفاق درونی میان دوشاخه حزب حاکم و راندن پرچمی ها از حاکمیت و با وجود تبارز علایم و نشانه های دوپارچگی در داخل جناح خلق میان تره کی و امین، همچنان کمک های روبه تزاید نظامی شوروی را بدست می آورد و اتکای رژیم در ادامه حیاتش به مسکو روز افزون میگردد. به قول جنرال گروموف: « تا این زمان شوروی تسلیحات بزرگی را که شامل ۱۲۰ دستگاه نفر بر زرهی، ۵ فروند هلیکوپتر Mi-25، دوازده فروند هلیکوپتر Mi-8T، پنجاه دستگاه زره پوش 60 PP، چهار و هشت هزار قبضه کلاشینکوف، یک هزار دستگاه نارنجک انداز، ده ها دستگاه دافع هوای نصب شده بر وسایل سیار، ۶۸۰ بم هوایی و ده ها دستگاه راکت ضد هوایی استریلا می شد برای سرکوبی مقاومت ضد انقلاب ثور بلا عوض تحویل رژیم خلقی کرده بود. » (۶)

با تسلط حفیظ الله امین به حزب و دولت، رهبری و قدرت تره کی ضعیف شد و دوپارچگی در داخل جناح خلق نمایان گردید. بصورت آشکار دو گروه امین و تره کی بوجود آمد. تره کی و هوادارانش در فکر آن افتیدند که حزب خلق و دولت خلقی را از انحصار و سلطه ی امین خارج کنند. آنها در این مورد از رهبران شوروی هدایت خواستند. برژنف رهبر حزب کمونیست و زمامدار شوروی

دراواخر تابستان ۱۳۵۸ درمسکو به نورمحمد تره کی هدایت داد تا حفیظ الله امین را از میان بردارد و جناح پرچم را مجدداً درحاکمیت شریک بسازد. تره کی در مسکو باببرک کارمل نیز ملاقات کرد و از برکناری امین به او اطمینان داد. امین که ماه ها قبل تره کی را تحت مراقبت داشت از طریق سید داود ترون یاور تره کی و داکتر شاه ولی وزیر خارجه ی رژیم، پلان تره کی و مسکو را کشف نمود. با بازگشت نورمحمد تره کی به کابل مبارزه میان امین و تره کی و هواداران شان جدی و خونین گردید و برخلاف فیصله مسکو حفیظ الله امین در این کشمکش پیروز شد. اوتره کی را در بیست و چهارم سنبله ۱۳۵۸ بعد از یک برخورد کوتاه مسلحانه در داخل قصر ریاست جمهوری که بعد از حاکمیت حزب دمکراتیک خلق به قصر مذکور خانه خلق نام گذاشته شده بود، دستگیر کرد و خود را به عنوان منشی عمومی حزب دمکراتیک خلق، رئیس شورای انقلابی و رئیس دولت اعلان نمود. شاگرد وفادار (امین) بعداً در هفدهم میزان هدایت داد تا استاد کبیر! رهبر خلاق خلق! و نابغه شرق! را به قتل برساند. هدایت حفیظ الله امین عملی شد و رهبر با بالشتی که از سوی عبدالودود رئیس مخابرات، روزی رئیس ارکان سیاسی و محمد اقبال رئیس اطلاعات گارد ریاست جمهوری سه تن از هواداران خلقی امین به دهنش گذاشته شد، خفه گردید. (۷) و به گفته ی یک خبرنگار غربی: « مرد خاک آلود، شرابخوار و احساساتی که تحقق نظام سوسیالیستی را در خواب می دید و از طریق کودتای نظامی " رهبر بزرگ و نابغه " شده بود در کمال فزیت جان به جان آفرین تسلیم کرد » (۸)

نورمحمد تره کی فرزند نظر محمد از قبيله تره کی قوم پشتون متولد ناوه مفرغزنی بود. او از تعلیمات و تحصیلات عالی، متوسطه و حتی ابتدایی بهره یی نداشت و تنها سه صنف دهاتی را در کوئته پاکستان که با کاکایش امیر الملک زندگی میکرد درس خوانده است. هر چند میگویند که تره کی بعداً مکتب شبانه را تا صنف دهم تعقیب کرد اما هرگاه چنین ادعایی صحت هم داشته باشد مکتب شبانه نمی توانست در بالا بردن سواد و آگاهی تره کی به آن حد مؤثر و کافی باشد که او را در آینده به نویسنده بزرگ و مشهور و مستحق جایزه ادبی در مسکو مبدل کند. تره کی در دوره صدارت محمد داود کتابی را در معرفی فلسفه مارکسیزم - لنینیزم تحت عنوان " دمکراسی نوین " با نام نظرزاده نوشت و از سوی شورویها بمثابه یکی از نویسندگان مهم جامعه شرقی جایزه نقدی دریافت داشت. این کتاب را تره کی به زبان فارسی دری نوشت در حالیکه او به مشکل می توانست به این زبان صحبت کند. برخی از محققین به این باوراند که کتاب " دمکراسی نوین " را نه تره کی بل نویسندگان فارسی زبان شوروی نوشتند و به این نام به تره کی یک مقدار پول دادند تا از آن در جهت تشکیل و تقویت حزب و گروه سیاسی طرفدار شوروی استفاده بعمل بیاورد. رسیدن تره کی به رهبری حزب دمکراتیک خلق که حزب وابسته به مسکو بود و برای تأمین اهداف شوروی در افغانستان تأسیس گردید هنوز به عنوان یک پرسش باقی مانده است که او چه وقت اعتقاد مارکسیستی پیدا کرد و چگونه مورد اعتماد

مسکو قرار گرفت؟ هرچند گفته می شود که نورمحمدتره کی در نمایندگی شرکت پشتون در بمبئی هندوستان به عنوان کاتب مقرر شد و در آنجا از طریق کورس های شبانه، زبان انگلیسی را آموخت و در همانجا به اثر صحبت با مارکسیست های هندی به مارکسیزم - لنینیزم گروید و در دوره های بعدی زندگی اش در کابل حزب مارکسیستی دمکراتیک خلق را تأسیس کرد. هرگاه به این دوره ی حیات تره کی از بمبئی به حیث کاتب شرکت پشتون تا کابل (۱۳۴۳) به حیث بنیانگذار و رهبر حزب دمکراتیک خلق نظر بیفکنیم می بینیم که تره کی در این دوره زیر پر و بال و در حمایت عبدالمجید زابلی تاجر و سرمایه دار معروف و رئیس بانک ملی و وزیر اقتصاد در صدارت محمد هاشم خان رشد کرد. در حالیکه عبدالمجید زابلی راهم قبيله وهم عشيره تره کی گفته اند و توجه و حمایت او را از تره کی به این پیوند قبیلوی ارتباط داده اند اما از دیدگاه برخی صاحب نظران و در میان تعدادی از مجامع و حلقه های روشنفکری و سیاسی افغانستان عبدالمجید زابلی یک آدم مشکوک و بسیار نزدیک به مسکو و روسها پنداشته شده است. و حتی در دوره ی قدرت و حیات او گاهی از مجهول بودن هویت موصوف نامبرده می شد و فردی وابسته به کی جی بی تلقی میگردید. نگاشته شدن نام عبدالمجید زابلی در پاسپورت پسرش با نام خانوادگی " حکیم اوف " که از سفارت افغانستان در مسکو اخذ شده است، بیشتر از همه هویت مجید زابلی و روابطش را با روس ها زیر سوال میبرد. (بخش اسناد - ۱)

تره کی در دوره حاکمیت خود نشان داد که او شخصی است خرافاتی، ساده لوح و نادان. او که از گذشته به نوشیدن مشروبات الکلی عادت داشت در دوره قدرت خود به یک شخص دایم الخمر و معتاد مبدل شد. او در حالیکه رهبری یک حزب مارکسیستی را به عهده داشت و از ایجاد جامعه سوسیالستی و فاقد طبقه سخن میگفت، دارای افکار بدوی و قبيله وی بود. او شراب را با " نسوار " می آمیخت و صحبت های رسمی اش را با زبان کوچه و بازار بگونه سطحی و غیر دقیق با هرزه گوئی و یاوه سرایی ایراد میکرد. از تعریف و تمجید خوشش می آمد و می پنداشت که او مصداق اصلی و واقعی تمام القایست که در وسایل نشرات جمعی دولتی برایش گفته می شد. در حالیکه حفیظ الله امین آن القاب را برای اغفال و تحمیش بکار میبرد. تره کی علی الرغم نادانی و ساده لوحی دراریکه قدرت، زمام داری بود بی رحم، ظالم و خون آشام. وقتی در مورد مخالفین و مخالفت با حزب دمکراتیک خلق و حاکمیت این حزب صحبت میکرد از سرکوبی و نابودی کامل مخالفین و مخالفت ها سخن میگفت. معهذا او با حفیظ الله امین غرض نابودی مخالفت ها با حزب دمکراتیک خلق فرمان قتل دسته جمعی و زنده بگور کردن هزاران نفر از نخبگان وطن را در کشتارگاه پلچرخی و سایر کشتار گاه های ولایات صادر کردند.

حفیظ الله امین؛ برنده ی بد فرجام در جنگ قدرت:

امین که دریشی آبی رنگ پوشیده بود و نکتایی سرخ به گردن داشت شب بیست و پنجم سنبله ۱۳۵۸ با چهره فاتحانه و خندان پشت میزخطابه قرار گرفت. اواز طریق رادیو تلویزیون رهبری خود را به اطلاع مردم رسانید. کیش شخصیت پرستی تره کی را محکوم کرد، در حالیکه او خود مبلغ کیش شخصیت برای تره کی بود. او (امین) بود که درسخرانیهای خود نورمحمد تره کی را بالقاب شگفت انگیز و مضحک می ستود. گاهی تره کی را روح حزب می نامید و حزب را جسم و گاهی او را با لنین مقایسه میکرد. باری دریکی از سخنرا نی هایش گفت: « آن یک (اشاره به لنین) رهبر کبیر پرولتاریای جهان و این دیگری (تره کی) رهبر کبیر خلق زحمتکش افغانستان است. هر دو رهبر کبیر دوانقلاب کارگری را رهبری کردند که در تاریخ بشریت از آغاز خود انقلاب پرولتری بودند و قدرت سیاسی را از آغاز پیروزی خود به طبقه کارگر انتقال دادند. آن یکی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر و این دیگر انقلاب کبیر خلقی ثور بود . . . » (۹)

حفیظ الله امین در نخستین بیانیه، دوره جدید رهبری خود را مصئونیت، قانونیت و عدالت نامید. نام سازمان جاسوسی را از اگسا به کام (کارگری استخباراتی مؤسسه) تبدیل کرد. و لیست ۱۲ هزار زندانی پلچرخی را بنام اینکه در دوران حاکمیت تره کی کشته شده اند به دیوار بیرونی ساختمان وزارت داخله آویخت تا جنایات قتل هزاران نفری را که شبانگاه در کشتار گاه پلچرخی به حکم او (امین) و تره کی زیر خاک شدند به گردن تره کی اندازد و خشم و قیام مردم در برابر رژیم فروکش کند. اما حرکت ها و شعار های امین نه از مخالفت و قیام علیه حکومت حزب دمکراتیک خلق کاست و نه امین و رفقاییش شعار مصئونیت، قانونیت و عدالت را در عمل پیاده کردند. دستگیری و کشتار در طول حکومت صدروزه امین همچنان ادامه یافت. به دشمنی و بی احترامی در برابر دین و ارزش های اعتقادی و اسلامی مردم شدت بیشتر بخشیده شد. حفیظ الله امین اعتقادات دینی مردم را شخصاً بصورت علنی مورد تمسخر و استهزاء قرار میداد. او در یکی از مجالس رسمی اجلاس وزیران که خود در ریاست مجلس قرار داشت پانزده دقیقه را برای ادای نماز عصر اعلان کرد و آنگاه بلا فاصله به وزیرانش گفت: « اما رفقا! ما و شما به جای ادای نماز عصر پیک های شراب را به سلامتی هم بلند میکنیم و می نوشیم. » (۱۰)

امین که نورمحمد تره کی رهبر حزب و دولت را برخلاف نظر و برنامه ی حاکمان مسکو از قدرت برانداخته بود، کوشید تا با فریاد شوروی دوستی اعتماد از دسته رفته ی آنها را جلب کند. تلاش و تمایل شدید او در این مورد در اظهارات و سخنرانی هایش انعکاس میافت. او یک هفته بعد از تصاحب قدرت در جمعی از محصلین افغانی که برای تحصیل عازم شوروی بودند به سخنرانی پرداخت که بیشتر کلمات و جملاتش توصیف و تمجید از شوروی بود. او در این سخنرانی بیش از ده بار محصلین را در آموختن همه چیز از برادران شوروی شان توصیه کرد. « (۱۱)

حفیظ الله امین برای نجات ازخشم وانتقام مسکو راه های دیگری را نیز به آزمایش گرفت. با امریکا وپاکستان در تماس شد. از جنرال ضیاء الحق رئیس دولت نظامی پاکستان خواست تا وزیر خارجه اش را بکابل بفرستد. وبه ادعای سید محمد گلابزوی عضو ارشد جناح خلق با گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان ارتباط برقرار کرد تا قدرت را با هم تقسیم کنند. در حالیکه امین برای استفاده از این راه ها به زمان طولانی نیاز داشت، مسکو اجازه نمیداد تا چنین زمان مورد ضرورت در اختیار او قرار بگیرد.

برژنف زمام دار شوروی از ناکامی پلان خود در برکناری امین و ایجاد دولت مشترک تره کی - کارمل احساس سرخوردگی و توهین میکرد. و از همان آغاز با خون سردی برنامه ی سرنگونی امین و نصب ببرک کارمل را در حاکمیت رویدست گرفت. و از طرف دیگر تشدید و گسترش شورش های مسلحانه در حاکمیت صد روزه امین مسکورا متقاعد ساخت که رژیم خلقی طرفدار مسکو بسوی زوال میرود. و سقوط رژیم به معنی استقرار یک حکومت اسلامی مخالف کمونیسم و شوروی در مرز جنوبی اتحاد شوروی بود. از نظر مسکو وجود حکومت اسلامی در افغانستان تهدید واقعی به امنیت آسیای میانه ی اتحاد شوروی محسوب می شد. تهدید آسیای مرکزی کلیه قلمرو امپراطوری شوروی را به مخاطره روبرو میساخت. معهدا حاکمان کرملین تصمیم گرفتند تا برای بقای حزب دمکراتیک خلق در حاکمیت، سرنگونی حفیظ الله امین، نصب ببرک کارمل و سرکوبی قیام ضد کمونیستی به افغانستان لشکر بکشند. اما امین برای جلب اعتماد مسکو و سرکوبی شورشهای مسلحانه علیه رژیم حاکم به خاطر بقای خود در حاکمیت و قدرت خواستار اعزام قوای نظامی شوروی به افغانستان شد. بی خبر از آنکه او خود اولین قربانی دعوت به تجاوز نظامی و اشغال افغانستان بود. یکی از اعضای ارشد حزب دمکراتیک خلق در مورد دعوت حفیظ الله امین از مسکو برای اعزام قوای نظامی به افغانستان می نویسد: « بعد از کشته شدن نور محمد تره کی، حفیظ الله امین که از ناحیه اختلافات شدید داخل حزبی و عدم اعتماد رهبران شوروی بر خویش تشویش داشت به خاطر جلب اعتماد دوباره آنها تقاضای اعزام " قطعات محدود نظامی " را به افغانستان تجدید نمود و این تقاضا از جانب کرملین با در نظر داشت اهداف خود روسها در قبال اعزام سپاهیان مذکور تأیید گردید.

یک تن از همزمان نزدیک حفیظ الله امین و مامور عالی رتبه زمان حاکمیت او که بعد از سقوط و کشته شدن حفیظ الله امین توسط ارتش سرخ مدت ده سال را به عنوان همکار او زندانی بود به نگارنده گفت: " باید به اساس این پیشنهاد ده هزار تن از منسوبان اردوی شوروی در میدان های هوایی افغانستان جایجا و در مواقع لازم از آنها استفاده میگردید، به همین سبب در بیانیه ها و اسناد هردو جانب فورمول بندی " قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی " بکار میرفت. " « (۱۲)

مقدمات تجاوز ارتش سرخ به افغانستان از اواخر عقرب ۱۳۵۸ در شوروی آغاز شد. در روزهای اول ماه قوس مارشال اوستینوف وزیر دفاع شوروی تصمیم حاکمان شوروی را به ارسال قوا به افغانستان در جلسه ی هیئات رهبری وزارت دفاع و برخی جنرالان

ارشد وباصلاحیت اعلان کرد. قوای مهاجم که بعداً نام ارتش چهلیم شوروی را گرفت به این منظور در ترمزوحوزه ترکمنستان تشکیل شد. امین که در گذشته بارها از مسکو تقاضای اعزام نیروی نظامی را کرده بود، خواسته مسکورا در جابجایی قطعات مسلح شوروی به فرودگاه های بگرام و کابل و ورود قطعات زمینی از بندر حیرتان به شاهراه سالنگ و انتقال دفتر و خانه خود از قصر ریاست جمهوری در مرکز شهر به قصر دارالامان در حومه جنوب شهر پذیرفت. (۱۳)

با تقاضا و توافق حفیظ الله امین به ورود قوای شوروی، انتقال قطعات ارتش سرخ از راه هوا به کابل و بگرام در دوم جدی ۱۳۵۸ آغاز شد. و در همین روز اولین کندک ارتش چهل از فراز رود آمو گذشت و به حیرتان رسید. حفیظ الله امین در این روز میزبان وزیران خود و مشاوران بلند پایه ی شوروی در قصر جدید بود. در این مهمانی دستگیر پنجشیری از خلقی های طرفدار تره کی که از ترس امین به مسکو فرار کرده بود نیز حضور داشت. او به وساطت شورویها از مسکو به کابل آورده شده بود. دستگیر پنجشیری بعد از شوخی در جریان صرف غذا به امین گفت: « . . . در مسکو به وی اطمینان داده اند که اتحاد شوروی در جنگ داخلی افغانستان کمک های عظیمی با دولت جمهوری دمکراتیک خواهد نمود. امین در پاسخ به او با خرسندی گفت که قشون شوروی اکنون در این جا است. من همیشه برایتان میگفتم که همسایه بزرگ ما هیچگاه روز بد ما را تنها نمیگذارند. اکنون همه چیز طور عالی پیش میرود من هر روز از طریق تلیفون با رفیق گرومیکو ارتباط می گیرم و با هم درباره اینکه چطور برای جهانیان کمک های نظامی اتحاد شوروی را در جنگ داخلی افغانستان توجیه نمائیم، صحبت می کنیم.» (۱۴)

شامگاه ششم جدی ۱۳۵۸ حفیظ الله امین در قصر دارالامان به قتل رسید. جالب این بود که امین در آغاز شلیک و آتش باری توسط نیروهای مهاجم شوروی به قصر محل سکونت خود فریاد میکرد که قوای دوست را بگویید، قوای دوست را بگویید (نیروهای شوروی) تا کمک کنند. (۱۵)

حتی حفیظ الله امین اطلاع جاننادر قوماندان قصر خود را که آتشباری از طرف روسها است نپذیرفت. خانم امین بعد ها در مصاحبه با رادیو بی بی سی گفت: « امین صاحب به جاننادر قوماندان گارد گفت ببین که فیر میکند. جاننادر معلومات گرفت و آمد به امین صاحب گفت این طور معلوم میشود که فیراز طرف روسها باشد اما امین صاحب گفت نه . » (۱۶)

قطعات ارتش سرخ در شب ششم جدی همزمان با تصرف قصر دارالامان و قتل امین، نقاط مختلف و مهم شهر کابل چون : رادیو تلویزیون، مخابرات، وزارت خانه های عمده، زندان پلچرخی و برخی فرقه های اطراف شهر را اشغال کردند. در آغاز شب تمام محبوسین پرچمی از زندان پلچرخی و سایر زندان های پایتخت آزاد شدند تا همراه با رفیقان خلقی شان ارتش متجاوز و اشغالگر شوروی را در ادارات دولتی، مراکز نظامی و نقاط حساس پایتخت رهنمایی کنند.

حفیظ الله امین پسر حبیب الله باشندہ پغمان کابل از قبیلہ خروتی قوم پشتون بود. وی فاکولتہ ساینس را در دانشگاه کابل بہ پایان رسانید و دو سال دورہ ماستری را در دارلعلوم کلمبیای ایالات متحدہ امریکا سپری نمود. امین در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) عضو حزب دمکراتیک خلق شد و پلہ های ارتقای مقامات حزبی را تحت حمایت نورمحمدترہ کی پیمود. او با اعضای غیر پشتون حزب روابط ناهنجار و متشنج داشت. انشعاب طاہر بدخشی و ببرک کارمل را از حزب دمکراتیک خلق بہ ہمین خصوصیت امین ارتباط میدہند. امین آدم زیرک، جسور، خودخواہ، سفاک، دیکتاتور، توطئہ گر و بدگمان بود. او یک فاشیست قبیلہ گرا محسوب می شد. در سازمان دہی استعداد عالی داشت و برای دست یافتن بہ قدرت ہر چیز و ہمہ کسی را از مسیر راہ خود بی رحمانہ دور میکرد. او نورمحمدترہ کی را کہ استاد کبیر و رہبر نابغہ نامیدہ بود بسیار مفتضحانہ بہ قتل رساند. در حالیکہ ترہ کی توطئہ امین را بہ آسانی باور نمیکرد و بہ سید محمد گلابزوی گفت: « من تمام عمر او (امین) را بزرگ کردہ ام و او را از دشواریہای زندگی حفظ نمودہ ام. ببینید دستانم آبلہ نمودہ است. »

حفیظ الله امین در حالیکہ مانند خلف خودترہ کی و جانشینان آیندہ خود کارمل و نجیب الله سئوتیست و سر سپردہ مسکو محسوب می شد اما در بی رحمی و کشتار مردم افغانستان خون ریز تر و سفاکتر از آنها بود.

تجاوز نظامی و رہبر دست نشانده (۶ جدی ۱۳۵۸) :

در حالیکہ ساعت ہشت شب ۶ جدی ۱۳۵۸ رادیو تلویزیون دولتی در کابل از حفیظ الله امین بہ عنوان رئیس شورای انقلابی و منشی عمومی حزب دمکراتیک خلق افغانستان نام میبرد، ببرک کارمل از رادیوی تاشکند خبر قتل امین و سرنگونی حکومت او را اعلان کرد. جنرال نبی عظیمی عضو ارشد جناح پرچم واز ہواداران کارمل، بیانہ ی آنروز کارمل را سند مشروعیت تجاوز شوروی بہ افغانستان تلقی میکند: « برای آنها (مردم کابل) آنچه مہم، دلچسپ و قابل تعجب بود، شنیدن آواز پرطنین، گرم و آشنای ببرک کارمل بود کہ اکنون بعد از گذشت تقریباً، دو سال ازورای امواج رادیو می شنیدند. خاصتاً ہنگامیکہ او بہ مردم تبریکی گفت و از نابودی فزیکہ حفیظ الله امین این عوام فریب و جلاد تاریخ و باند جنایتکار او حرف زد اشک های سرور و خوشحالی اکثر باشندگان کشور خاصتاً مردم ستمدیدہ کابل را کہ در دوران قدرت این مرد خون آشام عزیزان شانرا از دست دادہ بودند بی اختیار سرازیر ساخت و گفت قطعات محدود اتحاد شوروی، بنا بر دعوت دولت ها و حکومت قبلی افغانستان بہ افغانستان آمدہ اند تا با مردم افغانستان در حصہ دفاع از تمامیت ارضی، استقلال ملی و دفاع از سرزمین پدر وطن آنها کمک نمایند. او گفت آنها بہ وظیفہ انتر ناسیونالیستی شان عمل کردہ و بعد از تأمین صلح و امنیت در کشور ما، افغانستان را ترک گفتہ و دوبارہ بہ کشورشان برخواہندگشت و در سخنانش بہ آمدن روسہا بہ افغانستان مشروعیت داد. » (۱۷)

اما مردم کابل دوماه بعد از تجاوز قشون شوروی و نصب کارمل در حاکمیت دست به تظاهرات خیابانی زدند و خواستار خروج قوای شوروی و سرنگونی کارمل از کرسی قدرت شدند. مردم در تظاهرات خود ببرک کارمل را شاه شجاع روسی نامیدند. هر چند این تظاهرات با خشونت و آتش سلاح سربازان متجاوز شوروی و حزب دمکراتیک خلق سرکوب گردید.

شوروی مطابق تمام پرنسپ ها و ضوابط بین المللی، قواعد اجتماعی و اخلاقی متجاوز و اشغالگر بود و ببرک کارمل رئیس یک دولت محصول این تجاوز و اشغال و دست نشاندگی قوای اجنبی. اگر آنروز شوروی و دول سوسیالیستی طرفدارش هجوم قشون سرخ را کمک انترناسیونالیستی مینامیدند نه تجاوز، اکنون آنها نیز معترف اند که ورود سربازان شوروی به افغانستان تجاوز بود. همان جنرالان ارتش سرخ که این تجاوز را رهبری و فرماندهی کردند امروز آنرا محکوم میکنند. حتی ببرک کارمل لشکرکشی شوروی را به افغانستان در سالهای اخیر عمر خود تجاوز خواند و خود را قربانی این تجاوز نامید. اوبه خبر نگار رادیو بی بی سی (حامد علمی) در تابستان ۱۳۷۱ در حیرتان گفت: «... توبا مجاهدین افغانستان همکار بوده ای و از رنج و زحمت آنها در جنگ علیه نیروهای شوروی به خوبی آگاه هستی. همان طوریکه شما مخالف تجاوز شوروی به افغانستان بودید به همان اندازه من هم مخالف بودم. من از روز اول مخالف آمدن شوروی ها به کشور بودم ولی ما قربانی جنگ سرد شدیم» (۱۸)

و حتی رهبران شوروی که کارمل را با تجاوز نظامی قوای خود براریکه حاکمیت نصب کردند اعتقاد و باور به پذیرش رهبری و حاکمیت کارمل در جامعه افغانستان نداشتند. اندروپوف رئیس کی جی بی و بعداً زمام دار شوروی که از طراحان اصلی تجاوز نظامی به افغانستان و نصب ببرک کارمل در رهبری دولت محسوب می شد در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) به سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان گفت: « میدانم کارمل یک چهره نفرت انگیز است اما به دساترما خوب گوش فرامیدهد. از او حمایت کن » (۱۹)

صبحگاه روز هفتم جدی ۱۳۵۸ کارمل با هواپیمای نظامی شوروی با بادیگاردان روسی به کابل آورده شد و در ریاست دولت جمهوری دمکراتیک افغانستان قرار گرفت. او توسط سربازان شوروی حفاظت می شد و توسط مشاوران شوروی رهنمایی و هدایت می گردید: « افسران کی جی بی درگارد محافظ ببرک کارمل خدمت میکردند و از او نگرهبانی می نمودند. » (۲۰)

همه چیز کارمل را شورویها ترتیب و تنظیم میکردند. ملاقاتها، بیانیه ها، سفرها و ... به گفته داکتر محمد حسن شرق از دوستان سابقه دار کارمل و حزب دمکراتیک خلق: « در سال ۱۳۵۸ نزد کارمل در ریاست جمهوری رفتم. در اتاق انتظار نشستیم. بعد از برآمدن آقای عبدالرحیم هائف مرا اجازه دادند که داخل اتاق کارمل شوم. متأسفانه من بدون داشتن عصا چوب موازنه خود را نظر به پای دردی نگه داشته نمیتوانستم با عصا چوب خواستم داخل اتاق شوم. محافظ شوروی با داشتن چوب ممانعت و من هم مقاومت کردم. صدا های هردوی ما را کارمل صاحب شنید. خودش بیرون برآمد و از محافظ شوروی خواهش کرد مرا با چوب

دست اجازه بدهد. مثلیکه اوامراورا نشنیده باشد چوب را از دستم بیرون کشید. کارمل به اتاق خود بازگشت ومن لنگیده داخل اتاق شدم وبه آغوش باز وصمیمانه روی مرا بوسید وگفت مرا رفقای شوروی بی نهایت دوست دارند وبرای حفظ جانم اوامر مرا نادیده می گیرند. « (۲۱)

محمد ضیاء مجید از ملاقات با کارمل درسال ۱۳۵۹ میگوید: « . . . هنوز دقیقه ی چند از صحبت ما نگذشته بود که دروازه ی اتاق باز شد وپاسبان شوروی کارمل به انگلیسی شکسته با بی اعتنایی اشاره به ساعت بند دست خود کرده گفت وقت تمام شده. کارمل صاحب دوستانه از وی به انگلیسی خواهش کرد لطفاً اجازه بدهید یک دقیقه بیشتر، اما مورد قبول سرباز روسی واقع نشد.» (۲۲) ببرک کارمل بعد از قرار گرفتن در کرسی حاکمیت ، حفیظ الله امین را در مصاحبه وسخرانی هایش محکوم کرد. کشتار وجنایات گذشته را به گردن او انداخت. برای فرونشاندن مخالفت ها وقیام های مسلحانه علیه رژیم دست به اقداماتی زد. پنج هزار زندانی پلچرخی را آزاد ساخت. عده ای از یاران وهمکاران امین را محبوس واعدام کرد. از احترام به شعایر دین مقدس اسلام سخن گفت. جبهه ی ملی پدر وطن بوجود آورد. و . . .

اما این ها برای کارمل ورژیمش کارگرواقع نشد. چون او را قوای متجاوز واشغالگورشوروی از بیرون کشور همچون شاه شجاع صاحب تخت وتاج کابل کرده بود. ودرازای این تخت وتاج فقط شوروی را می ستود وفریاد می کشید: « اگر کمک به موقع اتحاد شوروی بزرگ نمی بود، دیگرافغانستان در نقشه جهان وجود نمیداشت افغان وافعی و وطنپرست کیست؟ وطنپرست آتشین کیست؟ آنکه در دوستی افغان شوروی صادق باشد. این است ملاک اول . . . این خون های پاک (اشاره به سربازان وافسران شوروی که بادیگاردان ومشاوران کارمل بودند) در سرزمین مقدس افغانستان با خون پاک افغانها یکجا شده حماسه های جاویدانی را ساخته اند . . . « (۲۳)

کارمل را میتوان در تاریخ کشورشاه شجاع روسی نامید. اما شاه شجاع انگلیسی که مانند او با قشون متجاوز بیگانه (انگلیسها) وارد افغانستان شدند وبرتخت شاهی جلوس کرد، بهتر از کارمل بود. چون شاه شجاع در روزهای اخیر پادشاهی اش حاضر شد تا در مبارزه وجهاد علیه انگلیس با مردم بیبوندند. هرچند که دیگر دیر شده بود وچنین وقتی را مردم برایش باقی نگذاشتند. اما کارمل تمام سالهای حاکمیت خودرا در اطاعت از شورویها وسرکوبی جهاد ومقاومت مردم سپری کرد. اواز کشتار هموطنانش و ویرانی وطنش توسط اشغالگران شوروی اظهار سرورو وجد می نمود وبا جنرالان شوروی جام شراب می نوشید. جنرال الکزاندرمایوروف ازعکس العمل کارمل در زمان گزارش عملیات جنگی می نویسد: « . . . آنگاه که حرف برسر تلفات دشمن می آمد اوضاع ببرک دگرگون می شد. . . . اما آثار نگرانی بسیار زود از چهره او زایل می شد وباردگر غرق خوشی ناشی از موفقیت ها

میگردید و میگفت تشکر شورویها، تشکر. سپس گیللاس های پراز شراب " سیمیروف " سر می رسیدند. بیاد دارم که ببرک هنگام نوشیدن شراب گفت: به سلامتی بالا کنید!... » (۲۴)

خوشحالی ببرک کارمل از کشتار مردم وطنش در زمان ارائه گزارش عملیات نظامی حتی برای جنرال شوروی تعجب برانگیز و دردآور بود: « خارج از منطق و یک چهره که قابل تشریح نیست. وطن در آتش میسوزد، صدها و هزارها نفر از هموطنان وی می میرند، اقتصاد کشور رو به ویرانی است ولی وی (کارمل) آرام است و خوشحالی می کند. من به این حیران هستم... » (۲۵)

شورویها از نخستین روز اشغال افغانستان و آغاز حاکمیت کارمل کنترل و رهبری حزب دمکراتیک خلق و کلیه ادارات دولتی را بدست گرفتند. در پهلوی هر مسئول حزبی یک مشاور شوروی توظیف شد. کلیه امور و پلان دولت توسط آنها از طریق حزب ترتیب و برای اجراات به وزارت خانه ها و ارگانهای دولتی تحویل داده می شد. اعضای حزب دمکراتیک خلق از ببرک کارمل رهبر حزب تا آخرین مدیر مسئول حزبی در هر دفتر و اداره مجری احکام و هدایت مشاورین شوروی بودند و بسیاری از آنها برای ارتقای مقام حزبی و دولتی بصورت دایم به مشاورین تملق و جاسوسی میکردند. یکی از مشاورین شوروی در مورد وابستگی رهبران حزب دمکراتیک خلق در دوران زمام داری شان بعداً گفت: « یکی از خصوصیات رهبران افغانی این بود که آنها کمتر خصلت افغانی داشتند. کارمل ما را سایه و ارتعقوب می کرد و همه چیز را از ما مشوره (هدایت) میگرفت. حتی ما در جهت تنظیم امور مذهبی هم به کابل مشاور فرستادیم. » (۲۶)

ببرک کارمل نیز بعد از سقوط امپراطوری شوروی در مصاحبه با یک روزنامه روسی در مسکو

از تسلط کامل مشاورین شوروی سخن گفت و خود را رئیس دولت غیرمستقل و اسیر مشاوران خواند:

« ببرک کارمل تابستان ۱۹۹۱ با خبرنگار روزنامه " ترود " (کار) درباره مشاورین ما چنین گفت: " مشاوران شما همه جا بودند: در ارتش، در خاد، در ادارات دولتی، در رسانه های گروهی، شهربانی، نهاد های آموزش عالی، در همه جا. من رهبر یک کشور مستقل و آزاد نبودم. کشور ما یک کشور اشغال شده بود که در واقع شما به آن فرمان می رانیدید. و حالا ژنرال و راینکیف مرا متهم به تمام گناهان مینماید، آیا این کار عادلانه است؟ آری من نمیتوانستم هیچ گامی بدون مشاوران شما بردارم. » (۲۷)

نام ادارات دولتی به شیوه شوروی تغییر یافت. صدراعظم و صدارت رابه رئیس شورای وزیران و ریاست شورای وزیران تغییر دادند. در بخش تعلیم و تربیه و تحصیلات، روسی سازی مکاتب و دانشگاه آغاز گردید. نصاب درسی و شیوه تدریس همه شوروی گونه شد. زبان روسی در فاکولته ادبیات به زبان مهم خارجی مبدل گردید و جای زبان انگلیسی و عربی را گرفت. تدریس مارکسیزم - لنینیسم تحت نام مضمون علوم اجتماعی و فلسفه در تمام مکاتب و دانشگاه ها اجباری شد. مطبوعات و همه وسایل رسانه های جمعی چون

رادیو و تلویزیون افغانستان همچون رادیو تلویزیون مسکو در مرگ برژنف، چرنینکو و اندروپوف سه روزموزیک غم نواختند. و این روزها، سیاه ترین روزهای تاریخ رادیو تلویزیون افغانستان بود.

شوروی ها نام سازمان استخبارات را از کام (کارگری استخباراتی مؤسسه) به خاد (خدمات اطلاعات دولتی) تغییر دادند و در ریاست آن داکتر نجیب الله رانصب کردند. دستگاه خاد تحت رهبری کی جی بی قرار گرفت. ریاست ها و مدیریت های متعدد ایجاد گردید و شعبات خاد در سراسر کشور تا سطح ولسوالیها و علاقه داریها کشانیده شد. اعضای خاد از امتیازات زیادی بهره مند گردیدند. معاش یا حقوق آنها چند برابر افزون شد. پول بی حساب بنام پول اوپراتیفی که ثبت دفتر و شامل حساب دولتی در وزارت مالیه و افغانستان بانک نمی شد بودجه خاد اختصاص یافت. کورس های آموزشی در داخل افغانستان و در تاشکند برای تربیت اعضاء و کارمندان خاد بوجود آمد. قوای نظامی خاد تقویت شد. پرورشگاه وطن برای تربیه ی اعضای خاد از کودکی ایجاد گردید. محکمه اختصاصی انقلابی و حارنوالی اختصاصی در چوکات خاد بوجود آمد. عملیات جاسوسی و خرابکاری خاد در پاکستان و ایران توسعه یافت.

یک ملیون سربازا جنبی و ۳۳۳۵ روز جنگ:

ارتش چهلیم شوروی در اوایل هجوم به افغانستان از هشتاد هزار سرباز و افسر تشکیل یافته بود. بعداً این رقم به یکصد و بیست هزار نفر رسید که تعداد ثابت و دائمی آنها را تشکیل میداد. اما در طول ۳۳۳۵ روز اشغال، یک ملیون سرباز و افسر شوروی به نوبت در افغانستان و ظایف محاروبی انجام دادند. بعد از قتل حفیظ الله امین، قوماندانی ارتش چهل قرارگاه خود را در قصر تپه تاجبیک گرفت و قصر دارالامان مقر وزارت دفاع دولت کارمل گردید. فرقه ۱۰۵ دیسانت هجومی ارتش چهل شوروی در فرودگاه کابل، خیرخانه، بالاحصار، کلوپ عسکری و قصر ریاست جمهوری جابجا شد. فرقه پنج موتوریزه درشیندند و یک فرقه موتوریزه دیگر در قندزاستقرار یافت. یک لوا در مشرقی، یک لوا در گردیز و یک غند مستقل در قندهار جابجا شد. وقطعات متعدد دیگر در مناطق مختلف که اهمیت استراتژیک داشتند استقرار یافتند. سوق و اداره ارتش چهل اگرچه از کابل انجام میگرفت اما ریاست ستاد مشترک قوای شوروی از مسکو بصورت مداوم با آن در تماس بود و مستقیماً آنرا قومانده میکرد.

ارتش افغانستان توسط سر مستشاریت شوروی که در وزارت دفاع در قصر دارالامان قرار داشت، سوق و اداره میگردد. گروه مستشاریت هشتاد نفر بودند که تمام ادارات وزارت دفاع افغانستان را کنترل و هدایت میکردند: « جنرال عبدالقادر وزیر دفاع هر روز صبح به دفتر لوی مستشار شوروی می رفت و از آنها هدایت میگرفت. بعد از آمدن در دفترش جلسه اوپراتیفی تشکیل میداد و

وظایف داده شده را بدون حذف حتی یک حرفی دیکته میکرد و بعد از دادن این وظایف کارش را ختم شده

تلقى میکرد. « (۲۸)

تمام فرقه ها و قطعات ارتش افغانستان در ولایات نیز توسط مشاورین شوروی سوق و اداره می شد. جنرال نبی عظیمی از مقامات ارشد دولت حزب دمکراتیک خلق در دوره اشغال می نویسد: « سرمشاور فرقه ۱۷ هرات دگروال کتا چوف نام داشت. ازدودمان روس های سفید و پنجاه ساله. دارای خوی و عادت سرکش، اتوریته و انضباط خشن نظامی. به طوریکه بدون اشاره او کسی آب خورده نتوانستی و بدون اجازه او دست به هیچ کاری نیازی. مغرور و بی باک بود و در سفاکی و شرارت شهیر و نام آور. « (۲۹)

تمام عملیات نظامی نیز توسط شوروی ها حتی از مسکو پلان میگردد. بدون اجازه قوماندان شوروی جنرالان حزب دمکراتیک خلق مجاز به عملیات محاروبی نبودند: « قوماندان فرقه پنج موتوریزه اردوی چهل در شیندند جنرال یوری شتالین بود. عملیات ها اکثراً برای او و من (قوماندان فرقه ۱۷ هرات) از کابل و یاز مسکو پلان میگردد. عملیات های پلان شده از طرف ستردرستیز قوای مسلح شوروی در اطراف زون سبز هرات بود که مناطق پشتون زرغون، زیارت جاه، ولسوالی گذره و ولسوالی انجیل را دربر میگرفت. « (۳۰)

لشکر کشی شوروی به افغانستان عکس العمل تند جامعه بین المللی را برانگیخت. به استثنای بلوک " وارثا " این هجوم و اشغالگری از سوی کلیه کشورهای دنیا محکوم شد. این تجاوز برای شورویها یک احماقت بود. آنها با اقتصاد ناتوان و تکنالوژی ضعیف در مقایسه با تکنالوژی غرب، خود را در معرض ضربات دنیای سرماییداری یا به قول خودشان امپریالیزم قرار دادند. برای امریکا زمینه انتقام شکست ویتنام از روس ها فرار سید و برای پاکستان زمینه تحکیم حاکمیت نظامی جنرال ضیاء الحق و بالا رفتن اهمیت و حیثیت آن کشور در بهای مقاومت و مبارزه با پیشروی شوروی و کمونیزم مساعد شد. در داخل افغانستان همه چیز آماده بود. قیام مردم مسلح شور و مسلمان در برابر کمونیزم و اشغال اجنبی و موجودیت انگیزه قوی دینی و ملی در تداوم این مقاومت. دنیای مخالف کمونیزم و شوروی از این همه شرایط مساعد بهره برداری کردند. تحرک گسترده ی سیاسی در مجامع بین المللی علیه شوروی و رژیم دست نشانده آن بوجود آمد. تبلیغات وسیع رسانه های گروهی علیه تجاوز قشون سرخ آغاز یافت. سازمانهای استخباراتی مشهور دست بکار شدند. سی آی ای، انتلیجنت سرویس، آی اس آی، سازمان امنیت عربستان سعودی، وزارت اطلاعات ایران و . . . امریکا و غرب که با حکومت جنرال ضیاء الحق با بی اعتنایی برخورد میکردند، تغییر سیاست دادند.

پاکستان در محراق توجه آنها قرار گرفت و به عنوان سنگرمقدم مبارزه در برابر " امپراطوری شیطان " تلقی گردید. جنرال ضیاء الحق با درک این موقعیت پاکستان با جرئت و بدون هراس گام گذاشت. دروازه های پاکستان را بروی مهاجرین و مجاهدین افغانستان

گشود و خاک پاکستان را پایگاه مجاهدان افغان و محل اکمالات لوژستیکی و تسلیحاتی آنها قرار داد. او به جنرال اختر عبدالرحمن رئیس آی اس آی در اولین ماه اشغال افغانستان توسط قشون شوروی گفت: « افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشید. » جنرال اختر دست بکار شد و با ایجاد دفتر جداگانه در سطح ریاست برای افغانستان در داخل سازمان استخبارات نظامی (آی اس آی) برنامه های سازمان خود را در حمایت و همکاری با جهاد و مقاومت علیه شوروی و حکومت حزب دمکراتیک خلق به منصفه اجرا گذاشت. کمک های نظامی، مالی و لوژستیکی کشورها و سازمانهای استخباراتی از کانال آی اس آی بدسترس احزاب مجاهدین گذاشته می شد. آی اس آی این کمک هارا مطابق تشخیص و برنامه خود توزیع میکرد. رئیس بخش افغانستان در آی اس آی در مورد چگونگی این کمک ها به تنظیم ها می نویسد: « فیصدی تخصیص عمده ایکه در سال ۱۹۷۸ (۱۳۶۶) به احزاب داده می شد از این قرار بود. حکمتیار ۱۸ تا ۲۰ فیصد، ربانی ۱۸ تا ۱۹ فیصد، سیاف ۱۷ تا ۱۸ فیصد، خالص ۱۳ تا ۱۵ فیصد، نبی ۱۳ تا ۱۵ فیصد، گیلانی ۱۰ تا ۱۱ فیصد و مجددی ۳ تا ۵ فیصد را تصاحب می شد. » (۳۲)

در حالیکه مسئولین شعبات مختلف ریاست بخش افغانستان در آی اس آی با احزاب مجاهدین همه روزه در تماس میبود و وظایف خود را در اکمالات و سوق و اداره ی آنها انجام میداد، رهبران احزاب به ادعای رئیس دفتر افغانستان در آی اس آی هر چهار ماه یکبار بصورت منظم به ملاقات جنرال ضیاءالحق در اسلام آباد فراخوانده می شدند: « من مؤظف به آوردن این رهبران در موترها بودم. ایشانرا در حالیکه پرسونل آی اس آی منحیث گارد امنیتی توظیف میبودند، به یک محفل امن در راولپندی جهت تبدیل نمودن موترهایشان هدایت می نمودم. آنها سپس به خانه جنرال اختر رهنمایی و وقتیکه همه می رسید جنرال اختر ایشان را در موتر خویش به مقر رئیس جمهور در فاصله تقریباً نیم کیلو متر میبردند. در جلسه جنرال اختر، وزیر امور خارجه، رئیس بخش افغانستان در آی اس آی و یک ترجمان اشتراک می ورزید. هر رهبر راجع به مساعی حزب خویش در جنگ و یا دشواریها ی مربوط راپور میداد. و وزیر خارجه رهبران را در ارتباط پیشرفت مذاکرات شان با همتای شوروی خویش در ملل متحد آگاه ساخته و در مورد تبادل نظر صورت میگرفت . . . » (۳۳)

باگذشت هر روز از اشغال افغانستان توسط قوای شوروی، قیام مسلحانه گسترده ترمی شد. میزان آوارگی مردم به پاکستان و ایران بالا میرفت. کمک های دنیا به مهاجرین و مجاهدین افغانستان افزایش میافت و آی اس آی فعالتر و تنور جنگ در افغانستان داغ و داغتر میگردد. هر کس در این تنور میخواست نان خود را پخته کند: امریکا انتقام شکست ویتنام را از روس ها مطالبه داشت. در نخستین روزهای هجوم شوروی " زیگنیوبرژینسکی " مشاور امنیت ملی ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا به جیمی کارتر رئیس جمهور نوشت: « اکنون فرصتی است تا شوروی را گرفتار جنگی چون جنگ ویتنام کنیم. » (۳۴)

و "چارلیزویلس" نماینده کنگره امریکا در داغ ترین سالهای جنگ گفت: «در ویتنام ۵۸۰۰۰ آمریکایی کشته شده است و روس ها ممکن است در افغانستان تا حال (۱۹۸۵) ۲۵ هزار نفر از دست داده باشند. آنها هنوز ۳۳ هزار نفر دیگر قرض دار ما میباشند.

من به خاطر ویتنام یک عقده ی روانی گرفته ام و شوروی نیز باید مزه آنرا بچشد. « (۳۵)

پاکستان توقع داشت تا این تنور داغ مانعی باشد برای توقف روس ها در مرزهای شمالی اش. جنرال اختر رئیس آی اس آی درج دی ۱۳۵۸ به رئیس جمهور ضیاءالحق گفت: «مقاومت افغانها باید علیه شورویها خط مقدم دفاع پاکستان در آورده شود. اگر به آنها فرصت داده شود که افغانستان را به آسانی هضم نمایند در آنصورت پاکستان نیز احتمالاً از راه بلوچستان در قدم بعدی آنها خواهد بود. « (۳۶)

و جنرال ضیاءالحق از این مقاومت بیشتر از آنچه که جنرال اختر می اندیشید، توقع داشت: «ضیاء آرزو داشت که با اغتنام از این فرصت طلایی مسئله پشتونستان را برای همیشه و به نفع خود حل کند و در نتیجه به نقشه ی آسیای جنوب غربی شکل نوی بدهد. هدف نهایی او از جنگ با کمونیست ها سقوط رژیم کابل نبود، بلکه او میخواست که از طریق مجاهدین حکومتی را در کابل مستقر سازد که آن حکومت به نوبه خود بر سبیل سپاسگذاری از کمک پاکستان در یک کنفدراسیون اسلامی با آن ملحق گردد. « (۳۷)

عربستان سعودی با دست باز و سخاوتمندانه هیزم به این تنور تهیه میکرد تا هم وجیبه ی اسلامی خویش را ادا کند و هم هدایت و اشنگتن را .

سی آی ای بصورت مداوم با آی اس آی بر سرافغانستان در مشوره و همکاری بود. در سی آی ای نیز دفتر رسمی و مستقل برای افغانستان ایجاد شده بود. رئیس سی آی ای "ویلیم کیسی" بارها به پاکستان می آمد و با جنرال اختر به گفتگو میپرداخت: «طیاره رئیس سی آی ای همیشه در تاریکی مواصلت می ورزید. من (دگروال یوسف رئیس بخش افغانستان در آی اس آی) و جنرال اختر به همراهی پرسونل محلی سی آی ای معمولاً در حدود ۹ بجه شب و یا اندکی قبل از سپیده دم در پایگاه هوایی "چکالاله" منتظر طیاره سیاه غول پیکر (C-119) ستار لیفتر میبودیم تا آنرا به قسمت منزوی ترمینل رهنمایی کنیم. مذاکره در مقر اصلی آی اس آی در اسلام آباد صورت میگرفت. کیسی دارای مغز تند و متفکری بود که به جنگ علیه شورویها بی باکانه و ظالمانه میتاخت. او با کمونیزم کینه و دشمنی داشت. در واقع وی نیز مانند عده کثیری از افسران سی آی ای بر آن بود تا انتقام شکست امریکا در ویتنام را در افغانستان بکشد. . . . عزیمت کیسی از اسلام آباد مانند مراجعت شان همیشه در شب صورت

میگرفت. وی طبق معمول به عربستان سعودی مراجعت میکرد تا با همتای خویش شهزاده ترکی در مورد امداد مالی آن حکومت در سال آینده به جهاد مذاکره نماید. . . .

قسمت عمده و اساسی کمک سی آی ای تمویل پول بطور نقدی بود. اگر یک دالراز طرف ایالات متحده تهیه می شد، دالر دیگر از جانب حکومت عربستان سعودی جمع می شد. این وجوه آمیخته که سالیانه بالغ بر چندین صد میلیون دالرمی شد از طرف سی آی ای به حساب های مخصوص در پاکستان تحت کنترل سی آی اس انتقال داده می شد. . . . « (۳۸)

همسایه غربی افغانستان، جمهوری اسلامی ایران نیز در حمایت از جهاد و مقاومت علیه شوروی و در داغ کردن تنور جنگ سهم گرفت. اما نه سهم مؤثر و حساب شده. ایران که خود با امریکا و هم پیمانانش مشکلات جدی داشت، در بیرون از زدو بند های مثلث استخبارات امریکا، پاکستان و عربستان بصورت منزوی به سر میبرد. و بادر پیش گرفتن سیاست ضعیف و نا منظم نسبت به افغانستان به انزوای خود افزود.

و اما مردم افغانستان و مجاهدان آن که در داخل بار طاقت فرسای جهاد و مقاومت را بدوش می کشیدند و تنور جنگ را با خون و عرق خود داغ نگهمیداشتند از این زدو بند ها و چشمداشتها از فرجام مقاومت شان بی خبر بودند. گرمی رو به تزاید تنور جنگ قشون اشغالگر را از افغانستان بیرون راند اما شعله های آن تا سالهای دگر هست و بود افغانستان را هم چنان سوختاند.

بازگشت ناکام و بی دست آورد - ۲۶ دلو ۱۳۶۷ :

شوروی موفقیت خود را در تداوم و پایان جنگ بر اساس تجارب گذشته از آسیای میانه و مناطق قفقاز محاسبه کرده بود. و این تجارب حتی به دو قرن قبل از حکومت بلشویک ها در دوره های جنگ ارتش تزاری با مسلمانان مناطق مذکور بر میگشت: « روسیه تزاری قیام مسلمانان مناطق قفقاز را در سالهای ۱۷۸۵، ۱۸۲۵، تا ۱۸۵۹ و ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۸ میلادی در چیچین و داغستان هر چند با تلفات بسیار سنگین قوای خود سرکوب کرد. بعداً حکومت شوروی قیام های مشابه را در مناطق مذکور و سایر مناطق قفقاز طی سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲ درهم کوبید. در مناطق مسلمان نشین آسیای مرکزی نیز نخست روس های تزاری و سپس رژیم بلشویکی قیام های مختلف مردم را بعد از سالها جنگ و درگیری شدید خاموش کردند. شوروی علاوه از فشار نظامی و جنگ برای سرکوبی قیام های مناطق قفقاز و آسیای مرکزی، سیاست های دیگری را بکار بست که منتج به شکست قیام ها و تسلط شوروی بر آن مناطق گردید. جلب همکاری افراد متنفذ و اقوام، درگیر ساختن یک قوم با قوم و منطقه دیگر، تبعید دسته جمعی یا مهاجرت اجباری برخی اقوام مسلمان مانند چرکسها، چیچین ها و تارهای جزیره کریمه در سالهای ۱۸۵۶، ۱۸۷۰ و ۱۹۴۳ میلادی از روش

هایی بود که هم روس‌های تزاری و هم روس‌های بلشویک برای آرام‌سازی و اشغال کامل مناطق مسلمان نشین آسیای مرکزی و ماورای قفقاز بکار بستند. « (۳۹)

روس‌ها با داشتن تجارب فوق‌الذکر در سرکوبی مقاومت‌های آزادیخواهانه مطمئن بودند که به مقاومت و جهاد افغانستان هم غالب میشوند. آنها در افغانستان تمام تجارب فوق‌الذکر را بکار گرفتند. برای سرکوبی مقاومت از تمام امکانات نظامی استفاده کردند. جدیدترین سلاح‌های را که تا آن زمان آزمایش نشده بود در افغانستان مورد امتحان قرار دادند. بم افکن‌های سو ۲۵ اولین بار به سرزمین افغانستان بم ریختند: « کارشناسان نظامی، طراحان، انجینران و تکنیسن‌ها پیوسته کارایی این هواپیماها را زیرمراقبت داشتند و در روند نبرد‌ها همواره با در نظر داشتن دستاوردهای عملی می‌کوشیدند کارایی آنها را بهبود بخشیده و توان رزمی آنها را بالا تر ببرند. رئیس اداره نیروهای زرهی ارتش شوروی با گروهی از انجینران طراح تانگ و رئیسان کارخانه‌های عظیم اسلحه‌سازی به افغانستان آمدند تا راه‌های بهبود کارایی تانک‌ها را بررسی کرده و دریابند که چگونه میتوان سرنشینان یک زرهپوش را هنگام برخورد با مین نجات داد. « (۴۰)

عملیات نظامی قوای شوروی بسیار بی‌رحمانه و وحشتبار انجام میافت. قبل از داخل شدن به منطقه‌ی مورد نظر و جب و جب خاک آنها از زمین و هوا آتش می‌گشودند و سپس داخل منطقه شده به قتل و کشتار می‌پرداختند. نیروهای شوروی وقتی در بهار ۱۳۶۳ به ولسوالی خوست و فرنگ توسط ده‌ها فروند چرخبال نیرو پیاده کردند، طی یک هفته اقامت شان در ولسوالی مذکور بیش از یکصد نفر اهالی قریه‌های دره‌ی فرغانبل، دامنه، فارزو چرخ فلک را که اکثراً پیرمردان و پیرزنان بودند به قتل رسانیدند. عساکر شوروی در یکی از قریه‌های کوچک دره‌ی فرغانبل هفده نفر را که از خانه‌های شان دستگیر کردند به آتش کشیدند. شورویها آنها را به زمین خوابانیده بروی بدنشان پتوهای عسکری انداختند بعداً بروی پتوها تیل پاشیدند و آنگاه حریق ساختند. (۴۱)

شورویها از کارهای استخباراتی و جاسوسی برای سرکوبی مقاومت نیز استفاده نمودند. ترور قوماندانان، خریداری آنان، ایجاد نفاق و جنگ‌های داخلی میان مجاهدین و تشکیل قوت‌های اجیرملیشیا از اقوام مختلف و سوق آنها در جنگ با مجاهدین تاکتیک دیگر برای پیروزی در جنگ افغانستان بود. آنها قوت‌های متعدد ملیشیا را در ولایات مختلف بوجود آوردند که معروفترین و نیرومندترین آنها ملیشه‌های عبدالرشید دوستم در شمال افغانستان و ملیشه‌های عصمت مسلم در قندهار و جبار قهرمان در هلمند بود. اما هیچکدام این تاکتیک‌ها و عملکردها، شوروی را در رسیدن به اهدافش در افغانستان نایل نگردانید. نه رژیم کمونیستان در کشور استحکام یافت و نه مقاومت مجاهدین سرکوب و تضعیف گردید. آنگونه که بعدها جنرالان شوروی به این ناکامی اعتراف

کردند: « بسیاری از افسران اعزام شده به افغانستان به زودی دریافته بودند که اجرای عملیات رزمی همانند نفس اعزام نیرو به افغانستان سودی در بر ندارد. چون هیچ چیزی به جز تلفات جانی برای سپاهیان ما و مردم افغانستان به ارمغان نخواهد آورد. » (۴۲)

جنگ افغانستان بصورت فزاینده اقتصاد بحرانی و رژیم توتالیتروشوروی را زیر فشار شدید قرار میداد. به اعتراف شواردناده وزیر خارجه اسبق شوروی و رئیس جمهور بعدی گرجستان مصرف جنگ در افغانستان سالانه به ده میلیارد دالرمی رسید که این بزرگترین ضربه اقتصادی بر پیکرشوروی بود. تلفات قوای شوروی در افغانستان که مسکو آنرا از جامعه شوروی پنهان میکرد سرانجام برای مردم برملا گردید و نا رضایتی های اجتماعی را هر چند به پیمانهای محدود بوجود آورد. با موجودیت چنین فشارها، پایان جنگ نا پیدا بود. احتمال پیروزی شوروی در این جنگ بسیار مبهم و تاریک بنظر میخورد. به قول جنرال گروموف آخرین قوماندان عمومی قوای شوروی در افغانستان سیمای سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) افغانستان را میتوانست تنها یک کلمه بازتاب دهد، " بن بست " .

در شوروی، برژنف که فرمان اشغال افغانستان را صادر کرده بود وجود نداشت. بعد از مرگ او دو جانشین پیرنیز مرده بودند. و کرملین در اختیار شخص جوان تری بنام گورباچف در آمده بود. گورباچف فرسودگی نظام کمونیزم را از داخل به وضوح لمس میکرد و دریافته بود که ادامه ی درگیری شوروی در افغانستان این فرسودگی را تا پرتگاه فروپاشی می کشاند. معهذا او جنگ افغانستان را " زخم خون چکان " نامید. و در ۱۳ نومبر ۱۹۸۶ (قوس ۱۳۶۵) در جلسه اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی گفت: « ما در افغانستان الان شش سال است که می جنگیم و هرگاه رفتار خود را عوض نکنیم بیست سال دیگر خواهیم جنگید. این کاربرشایستگی ما مبنی بر تاثیر گذاری بر انکشاف رخداد ها سایه خواهد افگند. » (۴۳)

اما گورباچف شاید به خوبی میدانست که جنگیدن برای شوروی در افغانستان در بیست تا سی سال به معنی پایان دادن به عمر شوروی و نظام کمونیزم است. هر چند که شوروی و حاکمیت کمونیزم بسیار پیستر از آن سقوط کرد. خارج از کرملین، در معرکه های جنگ، جنرالان و قوماندانان ارتش سرخ بیشتر از رهبران شان ناتوانی و بن بست را در جنگ افغانستان درک میکردند: « . . . افسران و جنرالان خود بیش از هر کسی دیگری به این نتیجه رسیده بودند که لازم است تا سپاه چهلیم را بدون قید و شرط کاملاً از افغانستان بیرون کرد . . . آیا ما میتوانیم در مجموع در جنگ افغانستان پیروز گردیم؟ عقل سلیم پاسخ میدهد که در " جنگ در برابر مردم " پیروزی ممکن نیست. . . به زور اسلحه در افغانستان هیچ چیزی را نمی توانیم بدست بیاوریم. مهم ترین مسئله برای ما این بود که ما در افغانستان کشته میدادیم و بسیاری نمیدانستند برای چه و برای که ؟ » (۴۴)

گورباچف در شوروی سیاست معروف بازسازی یا " پروستریکا " را اعلان کرد. بر مبنای این سیاست بسوی بهبود روابط با امریکا و غرب قدم گذاشت و خروج عساکر شوروی را از افغانستان بمیان کشید. با خروج قوای شوروی از افغانستان تغییر در رهبری جمهوری دمکراتیک افغانستان از سوی کرملین ضروری پنداشته می شد. داکتر نجیب الله رئیس سازمان جاسوسی (خاد) به جای ببرک کارمل انتصاب گردید. بدنبال این تحولات معاهده ژنو میان وزرای خارجه پاکستان، افغانستان، شوروی و امریکا در ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ (ثور ۱۳۶۷) به امضاء رسید و راه نه چندان آبرومندانه ای برای خروج قوای شوروی هموار گردید. خروج ارتش چهل در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ از افغانستان تکمیل شد. آخرین نظامی شوروی که پل حیرتان را عبور کرد، جنرال بوریس گروموف قوماندان عمومی ارتش چهل بود. هشتاد هزار سرباز و افسر ارتش چهل شوروی ۳۳۳۵ روز قبل با مدرن ترین سلاح هوایی وزمینی وارد افغانستان شده بود تا جهاد و مقاومت ضد کمونیستی را خاموش کند و پایه های حاکمیت حزب دمکراتیک خلق را استحکام بخشد. اما آنروز قوای اشغالگر در حالی افغانستان را ترک گفتند که بیش از نیم شان کشته ، مجروح، معلول، مفقود و اسیر شده بودند. سترجنرال محمود قاریف سرمشاور نظامی داکتر نجیب الله تلفات و ضایعات قوای شوروی را با این ارقام بیان می کند: « ۱۴۴۵۳ نفر کشته که ۱۳۸۳۳ نفر از ارتش، ۵۷۲ نفر از کی جی بی، ۲۸ نفر از وزارت داخله و ۶۶۴ نفر مشاورین و مترجمان بودند. تعداد مجروحین به ۴۹۹۸۳ نفر می رسید که ۳۸۶۱۴ نفر آن بهبود یافتند و ۶۶۶۹ نفر معیوب باقی ماندند. و ۳۳۰ نفر مفقود الاثر شدند.

تعداد وسایل و وسایط نظامی تخریب شده که شامل انواع هواپیماها، تانک و وسایل زرهی می شد به این شرح بود: ۱۰۳ فروند هواپیمای بم افغن، شکاری و ترانسپورتی، ۳۱۷ فروند هلیکوپتر، ۱۴۷ دستگاه تانگ، ۱۳۱۴ دستگاه نفربرها و خودروزرهی، ۴۳۳ دستگاه توپ و هاوان، ۱۱۳۰۹ وسایل انجینیری، ۱۱۳۶۹ دستگاه مخابراتی و ۱۱۳۸ دستگاه قوماندانی . « (۴۵)

و برعکس، جهاد و مقاومت مردم نیرومند شده و گسترش یافته بود. آینده حاکمیت حزب دمکراتیک خلق در پرده ابهام و تاریکی قرار داشت. و آیا این شورویها شکست بود؟ جنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان قوای شوروی میگوید: « پایان هر جنگی، تعیین برنده و بازنده را در بستگی از مقاصدی که هر یک از جوانب درگیری کوشیده اند بدست بیاورند، در قبال دارد. . . . مبنایی برای تایید این مطلب که سپاه چهل شکست خورده، وجود ندارد. به همان میزان تظاهر به پیروزی در جنگ افغانستان نیز بی پایه است. « (۴۶)

هرگاه دسترسی به مقاصد مسکو را در جنگ افغانستان آنطوریکه جنرال گروموف اشاره میکند به عنوان شرط پیروزی مورد توجه قرار بدهیم، بلا فاصله به این نتیجه میرسیم که شورویها در افغانستان شکست خوردند. به گونه ای که گروموف از فراز رود آمو به

عنوان آخرین سرباز اشغالگر عبور کرد، میتوان آنرا دلیل شکست یک قوای اشغالگر و متجاوز خواند. جنرال گروموف قوماندان عمومی قوای اشغالگر شوروی با پای پیاده و سری خمیده از پل رودخانه آمو گذشت و به عقب نگاه نکرد. او بعداً احساسش را در آن لحظات چنین بیان داشت: « من آخرین سپاهی شوروی بودم که سرزمین افغانستان را ترک می‌گفتم. در این لحظات واپسین در درونم خلاء بزرگی را احساس میکردم، زیرا در پیش رویم آینده گنگ و تاریک و در پشت سرم گذشته‌ی تهی و برباد رفته را دیدم . » (۴۷)

تغیر مهره در کابل:

وقتی جنرال الکساندر مایوروف سرمشاور نظامی جمهوری دمکراتیک افغانستان چشم دید خود را از شراب نوشی بیرک کارمل در قصر ریاست جمهوری به جنرال " چریومنیخ " بازگومیدارد، " چریومنیخ " به سرمشاور میگوید: « بیجا با این یابو وقت خود را ضایع می‌کنیم. دیر یازود حتی اگر اوضاع بسیار حساس هم باشد باید عوض کنیم. ناحق این علف را به آن می‌خورانیم . . . » (۴۸) اما مسکو چند سال دیگر هم کارمل را در رهبری حزب ورژیم دست نشانده‌ی خود در کابل نگهداشت. زمان تعویض کارمل در کابل با فرارسیدن زمان حاکمیت گورباچف در مسکو فرارسید. به قول گروموف: « در بهار ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) در کابل به این نتیجه رسیدند که بیرک بائیست جای خود را به یک سیاستمدار پراورژی تر بدهد و برای جانشینی وی سردمدار خدمات اطلاعات دولتی افغانستان (خاد) نجیب الله را پیشنهاد کردند. در مسکو با این پیشنهاد موافقه کردند و نجیب الله را در ماه می ۱۹۸۶ (جوزای ۱۳۶۶) به سمت دبیر کل حزب دمکراتیک خلق افغانستان برگزیدند. » (۴۹)

کارمل نخست از رهبری حزب معزول گردید. یک سال بعد ریاست شورای انقلابی را نیز از او گرفتند و او را بلافاصله بنام تداوی به مسکو تبعید کردند. باری کارمل در دوران تبعید به یکی از جنرالان پرچمی هوادار خود گفت: « در اینکه دکتور نجیب الله یک شارلاتان و کلاه بردار بزرگ حزب ما و تاریخ کشور ما است، شک و تردیدی نداشته باشید. گورباچف نیز دست کمی از او ندارد و با این روش خود به زودی سوسیالیزم را در جهان روسیه و امپریالیزم را روسفید خواهد ساخت. با وجود نفرت و بیزاری که از او دارم بشما توصیه می‌کنم تا او را کمک کنید. زیرا اگر او را تنها بگذارید خود را بدامن امپریالیزم خواهد افگند و از انقلاب ثور حتی نامی بیادگار نخواهد ماند. » (۵۰)

تلاش های کارمل برای ماندن به اریکه رهبری حزب و دولت حتی با الحان وزاری در برابر حاکمان مسکو بی نتیجه بود: « . . . چهره کارمل تیره شد او انکار نکرد که در مسکو به توافق هایی رسیده است. اما هوشدار داد که بر کناری اش فوران خشم

ونارضایتی و وارد آمدن ضربه جبران نا پذیر بر اعتبار اتحاد شوروی بدنبال دارد. پس از آن، او ناگهان پریشان حال شده زبانش بند آمد و گریست: مرا بکشید! قربانی ام کنید! من آماده مرگ، زندان و شکنجه ام » (۵۱)

ببرک کارمل پسر ارشد دگر جنرال محمد حسین خان یکی از جنرالان حکومت محمد ظاهر شاه بود. از تعلقات قومی او اطلاع دقیقی در دست نیست. در حالیکه عده ای او را کشمیری الاصل می خوانند و بسیاری از تاجک بودنش صحبت میکنند، کارمل خودش در تذکره تابعیت پشتون نوشته بود. کارمل در قریه کمبری ولسوالی بگرامی ولایت کابل متولد گردیده و تحصیلات خود را در فاکولته حقوق دانشگاه کابل به پایان رسانید . کارمل سالهای اخیر عمر خود را در مسکو، کابل و حیرتان در بیماری به سختی و ذلت سپری کرد. سرانجام در مسکو مرد و جسد او بعد از مرگش در اول دسمبر ۱۹۹۶ (۱۰ قوس ۱۳۷۵) توسط پرچی های هوادارش و جنرال عبدالرشید دوستم به حیرتان انتقال یافت و در آنجا به خاک سپرده شد.

و اما دکتور نجیب الله به قول " گئورگی کورنینکو " « فرزند موطلایی کی جی بی » (۵۲) از قبیله احمدزی پکتیا بود. دوره لیسه را در مکتب حبیبیه کابل سپری کرد و در سال ۱۹۷۵ از دانشکده طب دانشگاه کابل فارغ گردید. او در ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) به جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق پیوست و عروج وی در مقامات حزبی توأم با تجاوز قوای شوروی بود که بریاست خاد توظیف یافت. نجیب الله و دستگاه خاد مستقیماً تحت نظر، مشورت و هدایت کی جی بی قرار داشتند. رسیدن نجیب الله به آخرین پله قدرت در رهبری حزب و دولت به همین پرورش و وابستگی او بدامان کی جی بی بر میگردد. او این وابستگی را در دوران رهبری و حاکمیتش نیز با سرسپردگی حفظ کرد. به آن حدیکه سر مشاور نظامی شوروی از اطاعت و تبعیت نجیب الله از کی جی بی لب به شکایت می گشاید: « نجیب الله درباره یک رشته مسایل نظامی پس از گفتگو با من (محمود قارییف) با نمایندگان کی جی بی گفتگو و آنرا با ایشان به توافق میرسانید. روی هم رفته نجیب الله به عنوان کسیکه پیوند های نزدیکی با نمایندگان کی جی بی داشت به میزان زیادی تابع نمایندگان کی جی بی بود. نجیب الله میتواند برای دیدار با رئیس ستاد کل نیروهای زمینی ارتش شوروی که از کابل بازدید می کند وقت پیدا نکند در حالیکه چندین شبانه روز پیهم با ماموران کی جی بی که از کابل بازدید میکردند، به سر میبرد. . . . » (۵۳)

صدیق الله راهی برادر نجیب الله که در دوره حاکمیت او به امریکا پناهنده شد از برادرش اینگونه تصویر ارائه می کند: « نجیب علاقه فراوانی به موسیقی هندی و فلم های هندی داشت. از همان دوره ی متعلمی در رفتار و لباس از هنرمندان فلم هندی تقلید میکرد و غرق در فساد اخلاقی بود. او در برابر اعضای فامیل با خشونت رفتار میکرد و بارها مادر کلان ، مادر و خواهرش را مورد ضرب و شتم قرار میداد. در میان اعضای فامیل نفاق و تفرقه ایجاد میکرد. مادر را علیه پدر، پدر را علیه مادر، برادر را علیه خواهر و یکی را

علیه دیگری تحریک میکرد و همه را به جان هم می انداخت. یاران وهم نشینان او افراد بد اخلاق و بد معاش بودند و جرایم و فساد اخلاقی را با آنها یکجا مرتکب می شد. . . « (۵۴)

"اخرومیف" عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی نجیب را یک انسان با استعداد و قاطع میدانند و جنرال گروموف در مورد او می نویسد: « نجیب با برخوردار بودن از اوتوریته در میان افغانها، داشتن وسعت دید، نیروی اراده، یک دندگی وهم با حيله گری و نیرنگ بازی از پیشینان خود متمایز بود. مسایل مشی نظامی را با نجیب عمدتاً سرمشاور نظامی شوروی حل و فصل میکرد. در مسایل حزبی و دولتی رئیس گروه مشاورین در کمیته مرکزی حزب " ویکتور پولیانچکو " با او دوشادوش میکرد. « (۵۵)

داکتر نجیب الله در مقایسه با همه سران حزب دمکراتیک خلق توانایی و امتیازاتی را در رهبری حزب مذکور داشت. اوبه پشتو و فارسی دری با فصاحت سخن میگفت و با استدلال و روشن صحبت میکرد. در سازماندهی ابتکار و مهارت داشت. اشتباهات رهبران گذشته حزب خود را به خوبی میدانست. مکار، حيله گر، زیرک، چند چهره و نیرنگ باز بود. امانجیب الله با گذشته کمونیستی، وابستگی به مسکو و خدمت به قوای اجنبی و اشغالگرد دوره ای به حاکمیت نصب شد که این ویژگیها او را به ساحل پیروزی نمی کشانید. اودر طول دوران اشغال افغانستان توسط قشون شوروی ریاست سازمان استخبارات دولت (خاد) را بدوش داشت. اودراین کرسی با بی رحمی عمل میکرد. در شکنجه های زندانیان سیاسی سهم میگرفت و زندانیها را تا سرحد مرگ مورد لت و کوب قرار میداد. اودر کرسی خاد به قصاب مردم تبدیل شده بود. خود به کشتار بدون محاکمه مخالفین رژیم می پرداخت. حتی گاهی کشتار او دل جنرالان اشغالگر شوروی را بدر می آورد. باری جنرال " پترو خالکه " از جنرالان شوروی از کشتار صدها نفر بدست نجیب الله در هرات در سال ۱۳۶۰ به سر مشاور نظامی شوروی در کابل شکایت کرد که نجیب و خاد در هرات دیوانگی را شروع کرده و به اعدام کردن بدون پرسان و محاکمه ادامه میدهد. سرمشاور (جنرال مایوروف) به او گفت: « من خبر بودم که داکتر طب نجیب الله بسیار مرد سنگدل است. ولی با وجود این، تصور هم نمی توانستم که بعد از پخش اوراق تبلیغاتی ما که در آن گفته شده بود: اگر دشمن تسلیم شود عفو میگردد، باز هم امر اعدام آنها داده شود. این مطلق حیوانیت است. . . همه این ها که هستند چوپه های سگ هستند مخصوصاً این نجیب . . . « (۵۶)

رهبری نجیب الله در حزب دمکراتیک خلق و دولت در مسکو فیصله گردید نه در افغانستان. او مانند گذشتگان حزبی خود سئوتیست، وابسته به شوروی ها و تحت فرمان آنها قرار داشت. در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ حین خروج آخرین دسته های قشون شوروی خطاب به سربازان و افسران متجاوز و اشغالگر گفت: « سربازان انترناسیونالیست بعد از اجرای وظیفه انترناسیونالیستی شان به

وطن صلحدوست خود عودت مینمایند. این تصمیم از جانب رفیق میخائیل سرگیویچ گرباچوف ضمن صحبت در ویلادی واستوک با توافق به حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلان شده بود. شما در لحظات تاریک و دشواری برای انقلاب به کمک ما شتافتید. در آن زمان موضوع زندگی و مرگ انقلابی مطرح بود. شما دست کمک را بما دراز نمودید و درازبین بردن نا بسامانیها کمک کردید. دوست در روز بد آزمایش می شود و دیگر هر کس به خوبی درک نموده که دوست ما که است؟ این مسئله در نزد ما برای ابد و همیشه حل شده است. ما در برابر شما فرزندان شجاع کشورلین به خاطر همه آنچه برای مردم افغانستان، برای انقلاب ثور انجام داده اید، به خاطر مردانگی و شجاعت و هم بخاطر مهربانی و انسانیت شما سر تعظیم فرود می آوریم.» (۵۷)

نجیب الله علی الرغم این اظهارات که به قوای اشغالگرومتجاوز اجنبی سر تعظیم فرود می آورد، بعداً روز ۲۶ دلو ۱۳۶۷ آخرین روز خروج قوای شوروی را روز نجات ملی اعلان کرد تا از خود چهره ملی وقابل پذیرش بسازد. اما لفاظی ها و حرکات او در این مورد بیشتر از همه دو رویی و حيله گری او را انعکاس میداد تا صداقت و وجاهت ملی اش را. و حتی دورویی نجیب الله برای اربابان و ولی نعمتان شوروی اش غیر قابل درک و شگفت آور بود. جنرال لیخافیسکی بعداً نوشت: « یک اصل کهن دوباره تمثیل میگردد. هنگامیکه دزد خود بلند تر و رساتراز دیگران صدا میزند " دزد را بگیرید " . معراج دورویی و سالوس. سخنرانی نجیب الله در جنوری ۱۹۹۲ به بهانه پنجمین سالگرد آغاز انفاذ مشی آشتی ملی بود که اعلان کرد " آمدن سپاهیان شوروی علت اصلی قیام مردمی در افغانستان بود که منجر به تراژیدی گردید. . . . » (۵۸)

و نجیب الله در کرسی ریاست جمهوری از مشاور شوروی خود برای سخنرانی و ابراز نظر رهنمود و دستور دریافت میکرد: « من با رئیس جمهور طرح دستورهای او را شامگاهان یا بامداد هر روز پیش از برگزاری نشست بورد قوماندانی اعلی بررسی میکردم. معمولاً من مسایل اصلی را که باید درباره آن دستور صادر میکرد، برایش می نوشتم » (۵۹)

سخنرانی و صحبت های نجیب الله بعد از خروج قوای شوروی بسیار عوام فریبانه ایراد می شد. او در صحبت های خود به آیات قرآن کریم و احداث پیغمبر اسلام (ص) استدلال میکرد. از اعتقاد و باور به اسلام سخن میگفت و جنگ مجاهدین را در برابر حاکمیت خود غیر شرعی تلقی می نمود. اما برای بسیاری از مجاهدین و احزاب اسلامی اینگونه صحبت های موصوف بیشتر به شعبده بازی میماند. نجیب الله نمی توانست به چهره قابل قبول در سطح ملی و بین المللی تبدیل شود. بقای او در حاکمیت به معنی پیروزی شوروی در تجاوز نظامی به افغانستان و شکست مجاهدین و همه حامیان منطوقی و بین المللی شان بود. در حالیکه این امر برای مجاهدین و کلیه کشورهاییکه از آنها حمایت کردند غیر قابل قبول محسوب می شد. از طرف دیگر امپراطوری

شوروی در جریان ادامه ی حاکمیت نجیب الله متلاشی گردید و حاکمیت او با از دست دادن یگانه حامی خارجی و منبع دریافت امکانات نظامی و مالی نمیتوانست دوام بیاورد.

نجیب الله در ۱۴ ثور ۱۳۶۵ که ریاست حزب و دولت را بدست گرفته بود به هدایت ورهنمایی مسکو سیاست مصالحه ملی را اعلان کرد. جنرال گروموف میگوید این سیاست ازسوی مشاورین شوروی طرح و تدوین یافت: « با گزینش نجیب الله به سمت دبیرکل حزب دمکراتیک خلق افغانستان، به یاری و کمک بلا فصل مشاورین حزبی شوروی استراتیژی تازه ای تدوین گردید که هدف آن زدایش رویارویی های داخلی در کشور بود. این استراتیژی در سراسر گیتی به نام مشی آشتی ملی (مصالحه ملی) شهرت دارد. » (۶۰)

همچنان به قول " سلینکین " شرق شناس و نویسنده معرف روسی « برخلاف شایع نه او (نجیب الله)

ونه کسی دیگری از رهبران افغان اندیشه مشی آشتی ملی را بمیان نکشیدند. سناریوی مصالحه ملی بدستورگردانندگان کاخ کرملین در مسکو نوشته شده بود و جانب افغانی تنها مجری عادی این طرح بود. » (۶۱)

نجیب الله برای تحقق سیاست مصالحه ملی از آتش بس یک جانبه ی شش ماهه، تشکیل دولت ملی با مخالفان و بازگشت پنج ملیون مهاجر از پاکستان و ایران سخن گفت. قانون اساسی جدید را در قوس ۱۳۶۷ توسط لویه جرگه انتصابی به تصویب رسانید که در آن نام دمکراتیک را از دولت حذف کرد و خود در لویه جرگه رئیس جمهور انتخاب شد. در قانون جدید آزادی احزاب سیاسی پیش بینی گردید. در رسانه های گروهی رژیم لحن تبلیغات علیه مجاهدین تغیر یافت و واژه اپوزیسیون جای اشرار را گرفت. انتخابات پارلمانی در مناطق تحت کنترل رژیم براه افتید و ربع کرسیهای پارلمان برای مخالفین (مجاهدین) خالی نگه داشته شد.

نجیب الله برای آمادگی جنگ و مقاومت در برابر مجاهدین بعد از تکمیل خروج قوای شوروی، عده ای از جنرالان ارتش را به عضویت کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق منصوب نمود. ارگان جدیدی را بنام قرارگاه قوماندانی اعلی قوای مسلح بوجود آورد تا فعالیت محاروبی وزارت های دفاع، امنیت و داخله را هم آهنگ و انسجام ببخشد. برای جلوگیری از پراگندگی قوت ها اقدام به برچیدن برخی لوا های سرحدی کرد تا آن لواها به تصرف مجاهدین نیفتند. بمنظور بهره گیری سیاسی در یک تبلیغات وسیع آن مناطق را مناطق صلح اعلان نمود و از مهاجرین خواست تا به آن مناطق برگردند. از لواهای سرحدی فراخوانده شده وقوت های ملیشیا، گروپ های اوپراتیوی، فرقه ها و قطعات متعدد نظامی ایجاد شد تا جای عساکر شوروی را پر کند. فرقه ۸۰ کیان، لوی ۷۰ حیرتان، فرقه ۵۳ جوزجان به قوماندانی دوستم، فرقه ۲ پروان در پشته سرخ جبل السراج، فرقه ۴۰ بگرام، فرقه ۶۰

سروبی، فرقه ۵۴ کندز، فرقه ۲۱ فراه و سه گروه اوپراتیفی جدیداً تشکیل شد. برای تأمین امنیت شهر کابل سه زون امنیتی بوجود آمد. فرقه ۸ وزارت دفاع، فرقه ۵ وزارت داخله و فرقه دهم وزارت امنیت و وظایف امنیت این زون هارا به عهده گرفتند. نجیب الله درعقرب ۱۳۶۶ از احزاب مجاهدین دعوت کرد تا با او حکومت ائتلافی تشکیل بدهند و خواستار تأسیس دفاتر آنها به جای جنگ در شهر کابل شد. در ۶ جوزای ۱۳۷۶ داکتر محمد حسن شرق به عنوان شخص غیر حزبی به صفت صدراعظم تعیین گردید. او وزیران غیر حزبی را وارد کابینه ساخت و تغییراتی مانند لغو قیود شب گردی، لغو جلسات سازمانهای حزبی در هنگام وظایف رسمی، لغو اتاق های دوستی افغان - شوروی، لغو اداره های مشاورین شوروی در دوایر رسمی، لغو مقام معاونیت صدارت در شمال، لغو جرگه های کوچی ها و مردم هزاره را اعلان و تطبیق نمود. ولی تمام این اقدامات از سوی احزاب مجاهدین رد گردید. اما نجیب الله بدون توجه به موقف مجاهدین به سیاست خود ادامه داد. تحلیل او بعد از خروج قوای شوروی این بود که با خروج عساکر شوروی از افغانستان و در نتیجه سیاست پروستریکای گورباچف از گرمی جنگ سرد کاسته می شود. آنگاه غرب برهبری امریکا ضرورت این را نمی بیند که با دولت نجیب الله مخالفت و مخاصمت را ادامه بدهد و برعکس آنها درانتخاب حاکمیت او و بنیاد گراهای اسلامی، داکتر نجیب الله را ترجیح خواهند داد. از طرف دیگر نجیب الله از جانب مسکو مطمئن بود که بعد از خروج سربازان شوروی کمک های هنگفت نظامی و مالی آنها را دریافت میدارد. مع هذا داکتر نجیب الله در فکر وقت کمایی کردن بود. او بازرنگی و جسارت به تقویت و تنظیم نیروهای مسلح خود میپرداخت. با انجام ابتکارات پیهم از لحاظ سیاسی مجاهدین را در تنگنا قرار میداد و از طریق شبکه های استخباراتی و امنیتی رژیم، قوماندانان تنظیم ها را در داخل به مذاکره و سازش می کشاند. او معتقد بود که گذشت زمان به نفع او و ضرر مجاهدین است. مرگ جنرال ضیاء الحق و جنرال اختر عبدالرحمن رئیس آی اس آی در حادثه ی هوایی که حامیان سرسخت تشکیل حکومت مجاهدین مورد نظر خودشان به جای حکومت حزب دمکراتیک خلق بود، مایه تشویق نجیب الله در ادامه ی سیاست هایش گردید.

علی الرغم آنچه گفته شد سیاست مصالحه نجیب الله در داخل حزب دمکراتیک خلق بازتاب متفاوت داشت. برخی در داخل حزب حاکم و حاکمیت، با سیاست مصالحه ی وی مخالف بودند و عده ای هم موافق. اختلاف داخلی میان جناح های خلق و پرچم همچنان وجود داشت. سید محمد گلابزوی وزیر داخله رژیم که در پایان خروج قوای شوروی به سفارت کابل در مسکو گماشته شد به رهبر جناح خلق تبدیل شده بود. فراقسیون و شاخه های متعدد دیگر در داخل هر دو جناح اصلی گسترش میافت و اختلافات تا سرحد مخاصمت اوج میگرفت. طرفداران حفیظ الله امین از زندان پلچرخی رها یافته و بوظایف دولتی گماشته شدند. خلقی ها

سه شاخه شده بودند. دوشاخه تره کی وامین وشاخه سوم برهبری وطنجار وپکتین طرفدار نجیب الله بودند. درمیان پرچمی ها نیز سه دسته ی رقیب شکل گرفته بود. طرفداران داکتر نجیب الله، هواداران ببرک کارمل وگروه نجم الدین کاویانی و فرید مزدک. آینده حاکمیت حزب دمکراتیک خلق پس از خروج قوای شوروی مایه نگرانی بسیاری از اعضای حزب بود. این امر با موجودیت اختلاف وگروه بازی های درونی سبب می شد که اعضای ارشد وباصلاحیت حزبی دربخش ملکی ونظامی با مجاهدین ارتباط برقرارکنند وبه آینده خود جای پای دست وپا نمایند. مذاکرات مستقیم شوروی با رهبران مجاهدین در طایف، تهران ومسکو به این نگرانی ها درداخل حزب دمکراتیک خلق یا حزب وطن افزود.

کابل وپیروزی ناپایداردرجلال آباد:

هنوزیازده روزه خروج آخرین سربازان شوروی ازافغانستان مانده بود که دیپلوماتهای اروپایی وامریکایی بیرق ممالک خودرا ازفراز سفارت خانه هایشان درکابل پایین آوردند وبه کشورهای خود رفتند. "چارلز ویلسن" عضو کانگریس امریکا پیشگویی کرد که با تکمیل خروج قوای شوروی، کابل درطول سه هفته سقوط خواهد کرد.

کابل هدف مجاهدین وهمه طرفداران بیرونی مجاهدین بود. چون با سقوط کابل، شکست شوروی ودولت دست نشانده اش درافغانستان تکمیل میگردد. درمیان کشورهای منطقوی وخارجی حامیان مجاهدین، پاکستان بیشترازهمه برای سقوط کابل وتشکیل حکومت اسلامی مورد نظرش برهبری حکمتیارعلاقه واشتیاق داشت. آی اس آی سقوط کابل را بمثابه فتح یزرگ برای خود تلقی میکرد. آنگونه که رئیس دفتر افغانستان درآی اس آی می نویسد: « جنرال اختر با کابل عقده فطری وروانی داشت. وی به این امر که حملات درکابل باید چندین برابر سایر حملات باشد خیلی جدی بود. اگر کدام قوماندان ازوی درارتباط به زدن کابل هرنوع اسلحه ثقیلی طلب می نمود، وی حتی درصورت مخالفت من نیزحاضر به صدوران می شد. فشار برکابل هدف اساسی ستراتیژی مارا تشکیل میداد. سقوط کابل به معنی فاتح آمدن ما تلقی می شد. این بود سرمنزل مقصودما. دراترهمین الویت کابل بود که بیشترین گروپ های مشاورین پاکستانی برعلیه آن شهر گماشته می شدند. » (۶۲)

خروج قوای شوروی، کابل را در دسترس قرار میداد ودر رسیدن به آن بیقراری وجود داشت. پاکستان به احزاب مجاهدین فشارآورد تا قبل ازتکمیل خروج عساکر شوروی حکومت خودرا تشکیل بدهند. پاکستان ازاین تشویش داشت که با گذشت زمان، نجیب الله پایه های حکومت خودرا وسیع ومستحکم سازد وبا خروج قوای شوروی کمک های بین المللی به مهاجرین افغان قطع گردد وانگاه بارسه ملیون مهاجر بدوش پاکستان بماند. واین درحالی خواهد بود که جهاد در پشت دروازه های پیروزی متوقف می شود. وبه همین حد پاکستان ازسقوط کابل بدست مجاهدین درداخل کشورکه ازسلطه ودخالت اسلام آباد درنارضایتی

بسر میبردند، به خصوص بدست احمدشاه مسعود ناخشنود و نگران بود. اما احمد شاه مسعود برخلاف نظر آی اس آی، اعتقاد محافل دیپلماتیک و خارجی و باور رهبران تنظیم های مجاهدین درپشاور سقوط کابل را در هفته ها و ماه های پس از خروج قوای شوروی غیرمحمتمل می خواند. مسعود برای سقوط کابل آمادگی مجاهدین را در رفتن به مرحله تعرض استراتژیک جنگ ضروری میدانست که نه در چند هفته و چند ماه بلکه در طول چند سال میتوانست عملی شود. اما آی اس آی برخلاف نظر احمدشاه مسعود درصدد سقوط حکومت نجیب الله در فردای خروج قوای شوروی برآمد.

در نتیجه ی فشار پاکستان، حکومت مؤقت مجاهدین به عجله تشکیل گردید. بیش از پنجمند نماینده از تنظیم های هفتگانه ی پشاور بنام شورای مشورتی در مدینته الحجاج راولپندی گرد آمدند و طی سیزده روزه تاریخ ۲۰ دلو ۱۳۶۷ حکومتی را بوجود آوردند که در رأس آن صبغت الله مجددی قرار گرفت. ائتلاف هشتگانه تشیع در تهران از شورا و حکومت کنار گذاشته شدند. افغانهای مهاجر در غرب و قوماندانان عمده مجاهدین در شورای مشورتی حضور نداشتند. نارضایتی از نتیجه شورا همگانی بود. به قول خبر نگار بی بی سی: «از این حکومت همه بیزار بودند. ولی برای هیچکس قابل تعجب نبود. حکومت مذکور هیچ چیزی جز اتحاد مجدد رهبران پشاور نبود. رهبران هفت حزب مستقر در پشاور زمام تمام سی و پنج وزارت را در دست خود گرفتند. درست سیزده روز را در بر گرفت که هفت رهبر دوباره انتخاب شدند. و اما آنچه حکومت مؤقت افغان را بی اعتبار و باور نکردنی میساخت، حقیقتی بود که حکومت مذکور در اسلام آباد، مرکز پاکستان ایجاد گردید و استخبارات نظامی (آی اس آی) تحت نظر خود آنرا رهنمایی میکرد.» (۶۳)

حکومت تشکیل شده مجاهدین در راولپندی میباید به کابل انتقال میکرد. اما میزبانان این حکومت درصدد آن شدند که رهبری و کابینه حکومت از راه زمین و از طریق جلال آباد به کابل برود. جلال آباد باید به عنوان اولین منزلگاه حکومت تشکیل شده در راولپندی آماده میگردد.

مقدمات حمله به جلال آباد فراهم شد و سحرگاه شانزدهم حوت ۱۳۶۷ هزاران مجاهد از احزاب مختلف و صدها داو طلب جنگجوی خارجی تعرض خود را برای تصرف جلال آباد آغاز کردند. در کابل که نجیب الله از قبل در جریان حمله به جلال آباد قرارداد داشت برای دفاع آمادگی گرفت. او در روزهای قبل از جنگ جلال آباد هزاران نفر اعضای حزب دمکراتیک خلق را در حالیکه همه مسلح شده بودند با شعار " کفن یا وطن " در چهار راهی آریانا متصل قصر ریاست جمهوری فراخواند و در یک سخنرانی هیجان انگیز روحیه ی مقاومت را میان آنان ایجاد کرد. شاخه های متعدد و متفرق حزب مذکور مؤقتاً اختلاف را کنار گذاشته برای دفاع از حاکمیت خود انگیزه گرفتند و دست بدست هم دادند. ارتش دولت نجیب الله متشکل از یکصد و پنجاه هزار نیروی

مسلح بود که در آن قطعات ملیشیا و واحدهای پولیس و دستگاه خاد شامل می شد. هرچند خود نجیب الله تعداد نیروهای مسلح را پنجصد هزار تن وانمود میکرد. قوای هوایی دولت نجیب الله متشکل از ۳۰۰ هواپیمای نظامی بود که نود فروند آنرا بم افکن های سوخو تشکیل میداد. هفتاد فروند طیاره شکاری میک ۱۷ و میک ۲۱، نود فروند چرخبالهای ترانسپورتی و توپدار و پنجاه فروند انواع هواپیماهای حمل و نقل نظامی شامل نیروهای هوایی میگردید. تعداد تانک در قوت های مسلح دولت به بیش از دوهزارچین می رسید. علاوه بر این همه امکانات نظامی، ارتش چهل شوروی کلیه مهمات و مواد لوژستکی و غذایی خود را حین ترک افغانستان به ارتش دولت کابل گذاشتند. هم چنان در شروع ماه عقرب ۱۳۶۷ شوروی ها با برقراری پل های هوایی میان فرودگاه های شوروی و کابل - قندهار روزانه با انجام ده ها پرواز، به دولت کابل سلاح و تجهیزات انتقال میدادند. کاروانهای زمینی نیز به وقفه ها از شاهراه سالنگ وارد کابل می شد که همه حامل کمک های تسلیحاتی و لوژستیکی از شوروی بودند و این سیل امکانات نظامی و لوژستکی تا فروپاشی شوروی در اسد ۱۳۶۹ ادامه یافت. داکتر محمدحسن شریک که تا قبل از وقوع جنگ جلال آباد در دولت نجیب الله پست صدارت را بدوش داشت بعداً در مورد ارسال کمک های نظامی شوروی به دولت مذکور نوشت: « طیارات سنگین وزن شوروی بعد از خروج عساکر شان روزانه با ۱۵ تا ۸۰ پرواز، جدید ترین اسلحه امروز را که تا آن وقت در هیچ گوشه های جهان استعمال نشده بودند مانند راکت های بزرگ اسکاد، اوراگان و لونا از شوروی به میدانهای هوایی کابل، بگرام و شیندند حمل میکردند. وهم چنان طیارات بلند پرواز بم افکن و بیش از دو هزار تانک جدید را به خدمت اردوی جمهوری برای از بین بردن پایگا های مجاهدین قرارداد داده بودند و به این صورت قدرت آتش اردوی رژیم را با رهنمایی مشاورین متخصص به استعمال سلاح های متذکره چندین مرتبه بیشتر از زمان موجودیت اردوی شوروی تقویه و توسعه داده بودند و نیروی تخریبی عظیمی را به پیروان بی دیانت خویش برای از بین بردن ملتی که آزادی و حکومتی مطابق میل خود ها را می خواستند گذاشته و رفتند. » (۶۴)

به این ترتیب در حالیکه کمک های هنگفت نظامی مسکو به دولت نجیب الله ادامه یافت، ارتش دولت او در نخستین تهاجم مجاهدین برای تصرف جلال آباد پیروز بدرآمد. کابل در شکست مجاهدین از پیشرفته ترین سلاح های که بدست آورده بود استفاده کرد. در اولین روز هجوم نیروهای مجاهدین، بم افکن های سوخوی ۲۲ دوصدبار مواضع آنها را بمباران کردند. اسکاد ها به صدا درآمدند. لونا، اوراگان و انواع توپخانه بارانی از آتش را بر سرمجاهدین فرود آوردند. در جنگ جلال آباد بیش از هفت هزار تن از نیروی مجاهدین سهم گرفته بودند. در این نیرو جنگجویان داو طلب عربی و پاکستانی نیز مشارکت داشتند. آی اس آی بصورت گسترده این نیرو را از لحاظ نظامی و لوژستکی اکمال میکرد. علی الرغم پیشرویهای مجاهدین تا دروازه های شهر

در پایان ماه چهارم جنگ، قوای دولت کابل دوباره تا تورخم پیش آمد. تلفات مجاهدین بسیار سنگین بود. دگروال (سرهنگ) یوسف رئیس دفتر افغانستان در آی اس آی این تلفات را سه هزار کشته وزخمی محاسبه میکند (۶۵) اما دولت نجیب الله تلفات مجاهدین را هشت هزارتن وانمود میکرد که در محاسبه ی آن دولت پانزده هزار مجاهد در حمله به جلال آباد سهم گرفته بودند. شکست در جلال آباد برای حکومت مؤقت مجاهدین مایه شرمساری گردید. به ویژه که رهبران حکومت خاصاً صبغت الله مجددی و گلبدین حکمتیار رئیس دولت و وزیر خارجه در مصاحبه های خود با رادیو بی بی سی و صدای امریکا فتح جلال آباد را در ظرف چند روز وعده میدادند. انعکاس این ناکامی برای میزبانان حکومت مؤقت نیز بسیار منفی بود. به خصوص برای آی اس آی یک شرمندگی آشکار محسوب می شد. رئیس دفتر افغانستان در آی اس آی جنگ جلال آباد را بعداً فاجعه خواند و برکناری حمید گل را از ریاست آی اس آی به ناکامی این جنگ ارتباط داد. (۶۶)

اما این پیروزی برای کابل، پیروزی پایدار و سرنوشت ساز نبود.

خصوصیت های درون حزبی و کودتای ناکام در کابل:

دفاع از جلال آباد روحیه ارتش دولت نجیب الله را تقویت کرد. افزون بر آن اعتماد سیاسی برای رژیم ایجاد شد. مسکو نخستین مقاومت حاکمان کابل را در اولین هجوم مجاهدین بعد از خروج قوای خود با ارسال سیل آسای کمک های بزرگ نظامی و مالی استقبال کرد. نجیب الله بعد از پیروزی در جلال آباد با اعتماد به نفس بیشتر از مصالحه ی ملی و مذاکره با مخالفان و ختم جنگ صحبت میکرد و با حالت تهاجمی و ابتکاری در عرصه ی سیاسی گام برمیداشت. اما در پهلوی این همه پیشرفت های حاکمیت حزب دمکراتیک خلق و مقاومتش در برابر مجاهدین، حوادث و واقعیت های تلخی در داخل آن شکل میگرفت. دفاع از جلال آباد انگیزه حفظ وحدت میان شاخه ها و فراقسیون های حزب حاکم را که در آغاز جنگ ایجاد شده بود تضعیف کرد. سید محمد گلاب زوی وزیر داخله که رهبری جناح خلق را داشت اکنون به حیث سفیر در مسکو به تنظیم و تحریک خلقی ها علیه نجیب الله می پرداخت. اختلاف میان نجیب الله و سید محمد گلابزوی به سابقه ی رقابت میان آنها در وزارت داخله و ریاست خاد بر میگشت که هریک برای تقویت و نیرومندی ارگانهای مربوط خود به شوریها نزدیک می شدند. نجیب الله در ریاست خاد مسکو را قانع ساخت تا اداره استخبارات وزارت داخله را مربوط ریاست خاد بسازند که ریاست آنرا نجیب الله بدوش داشت. این امر بر کینه ی گلابزوی در برابر نجیب افزود. گلابزوی در دوران اشغال، وزارت داخله را تحت هدایت و قیمومیت وزارت داخله شوروی به نیروی مسلح تقریباً همسطح وزارت دفاع تبدیل کرد، در بسا موارد با "خاد" در نزاع و کشمکش به سر میبرد. او که عملاً رهبری جناح خلق حزب دمکراتیک خلق را بدست گرفته بود از رهبری پرچمی ها در حزب و حاکمیت رنج میبرد. او از مسکو تقاضا داشت که

بعدازبیرک کارمل، جناح خلق دوباره درزعامت حاکمیت و حزب قرار بگیرد. گلابزوی و بسیاری ازبلند پایگان جناح خلق، خلقی هارا بنا بر نفوذ و قدرت شان درارتش به این کارمستحق می پنداشتند. اما برخلاف آرزوی آنها، مسکو نجیب الله را به جانشینی کارمل برگزید که ازجناح پرچم بود. صعود داکتر نجیب الله در پله های بالای قدرت از ریاست خاد به رهبری حزب و دولت، گلابزوی را بیش از پیش عقده مند و ناراحت ساخت. گلابزوی درمبارزه قدرت با نجیب الله قرارگرفت. اما او به خوبی درک میکرد که دراین مبارزه و منازعه، شورویها جانب نجیب الله را می گیرند. معهدا درصددآن شد تا نجیب الله و پرچمی هارا درائتلاف با مجاهدین ازحاکمیت براندازد. گلابزوی از میان احزاب مجاهدین حزب اسلامی گلبدین حکمتیار را انتخاب کرد. دراین انتخاب تماس و تشویق مداوم پاچاگل وفادار که از گذشته ها با حکمتیار ارتباط داشت و تمایلات قوم گرای گلابزوی به عنوان پشتون بسوی رهبر پشتون حزب اسلامی نقش اساسی داشت. اولین بار قدیر قوماندان شفاخانه دوصد بسترحارندوی (پولیس) به عنوان نماینده گلابزوی دربهارسال ۱۳۶۷ با مسئول حوزه مرکز حزب اسلامی در کابل ملاقات می کند. انجنیر شکیب مسئول حوزه مرکز حزب اسلامی مدعی است: « بعد از هدایت حکمتیار این ملاقات درخانه جنرال سالم مسعود قوماندان اکادمی حارندوی که عضو مخفی حزب اسلامی بود صورت گرفت. پیام قدیرازسوی گلاب زوی براه انداختن کودتا با مشارکت حزب اسلامی برای تصاحب قدرت در کابل بود. قدیر شرط وقوع کودتا را درتقسیم مساویانه قدرت میان حزب دمکراتیک خلق و حزب اسلامی خاطر نشان ساخت. تقاضای تقسیم قدرت با خلقی ها ازسوی حکمتیارمورد تردید قرار گرفت و حکمتیارخواستار انجام کودتای بدون قید و شرط و تسلیمی قدرت به حزب اسلامی شد. این پیام توسط من (انجنیرشکیب) دراوّلین ملاقات با گلابزوی بازهم درخانه جنرال مسعود واقع کارته مامورین شهرکابل رسانیده شد. هرچند گلابزوی دراول به کودتایی که خلقی هارا شریک قدرت نمی ساخت تن درنداد اما بعداً گفت که مسئله اساسی برانداختن نجیب ازحاکمیت است. او گفت که تحت تعقیب و کنترل روس ها قرار دارد و بایدپلان دقیق و حساب شده اتخاذ گردد. گفتگو ها و ارتباط حزب اسلامی با سید محمد گلابزوی ادامه داشت. درحالیکه برنامه کودتا بعد ازتکمیل خروج قوای شوروی ترتیب یافته بود، گلابزوی قبل ازآن از وزارت داخله بر کناروبه حیث سفیر به مسکو فرستاده شد. اوحین عزیمت درمیدان هوایی کابل به جنرال سالم مسعود گفت که بعد ازاین کلیه برنامه های قبلی با حزب اسلامی توسط جنرال شهنواز تنی لوی درستیز که بعداً وزیردفاع شد و جنرال هاشم رئیس حارنوالی قوای مسلح عملی می شود. آنها به نمایندگی ازمن صلاحیت دارند که کارهارا با حزب اسلامی دنبال نمایند. » (۶۷)

درحالیکه فعالیت های مخفیانه گلابزوی، شهنواز تنی و هواداران خلقی شان از نظر پرچمی ها و نجیب الله پوشیده نمی ماند، اختلافات درداخل جناح پرچم نیز بصورت فزاینده گسترش میافت. به قول جنرال نبی عظیمی، پرچمی های طرفدار کارمل

آرزومند دفاع از کشور بودند و با وصف آنکه نجیب را با دیده حقارت می‌نگیرستند، اما فکر انتقام گرفتن از نجیب و ضربه زدن به او لحظه‌ای آنها را ترک نمی‌کرد. یکی از راه‌های انتقام‌گیری پرچمی‌های کارملی از نجیب‌الله ائتلاف آنها با خلقی‌های گلابزوی و براه انداختن کودتا برای سرنگونی حاکمیت نجیب بود. این اندیشه را گلابزوی در زمستان ۱۳۶۸ با جنرال نبی عظیمی معاون وزارت دفاع از طرفداران قدرتمند کارمل، درمسکو مطرح کرد. اوبه عظیمی گفت: «جنرال تنی وزیردفاع، نیازمحمد مهمند و میرصاحب کاروال از طرف خلقی‌ها و محمود بریالی، جنرال نورالحق علومی و نعمت از طرف پرچمی‌ها در کابل با هم دید و بازدید‌هایی داشته و برای سرنگونی نجیب‌الله در حال حاضر کردن پلان مشترک هستند. هدف ما این است که بار دیگر ببرک کارمل را به قدرت برسانیم و نجیب را سقوط دهیم. خواهش من این است که خودت همراه با رفقاییت با ما همراه شوی و همینکه به کابل رسیدی موضوع را با جنرال تنی طرح کنی و همچنان با کاروال تماس بگیری.» (۶۸)

مسئلاً طرح کودتای مشترک باشاخه کارمل از سوی گلابزوی برای تضعیف نیروی نظامی نجیب بود و تشدید اختلاف درونی جناح پرچم تا سرحد دشمنی و مخاصمت. درحالی‌که برنامه اصلی گلابزوی را کودتای مشترک با حزب اسلامی حکمتیار تشکیل میداد. اظهارات جنرال تنی در یکی از روزهای قدرتش در پست وزارت دفاع برای جنرال نبی عظیمی که از تقسیم قدرت با مجاهدین حرف می‌زند به خوبی این تمایل خلقی‌های مخالف نجیب‌الله و حاکمیت پرچمی‌ها را منعکس می‌سازد: «روزی جنرال تنی بعد از جلسه قرارگاه با برافروختگی و عصبانیت بدفترش آمد و به من که منتظر نشسته بودم گفت: "معاون صاحب همراه این گاو (منظورش نجیب‌الله بود) دیوانه شده ام. در همه کارها دست می‌زند. هرچه دلش می‌خواهد انجام می‌دهد. آخر من وزیردفاع هستم یا او؟ بیا که او را پس کنیم و قدرت را با مجاهدین تقسیم نماییم که هم در تاریخ نام خوبی از ما به یادگار باقی بماند و هم در آینده رفقای خود را تضمین کرده باشیم." اما وقتی دانست چه حرفی زده است، خجل شده گفت رفیق عظیمی مزاح کردم. لطفاً وظایف فردا را یاد داشت بگیر. سخنان تنی مرا تکان داده و دانستم که در پشت پرده علیه دکتورنجیب‌الله ورژیم ما چه دسیسه شوم و هولناکی در حال تکوین است.» (۶۹)

وضعیت در میان احزاب اسلامی و جهادی و در حکومت مؤقت آنها بهتر از حالت درونی حزب دمکراتیک خلق نبود. حزب اسلامی و جمعیت اسلامی که در شورای راولپندی نتوانسته بودند کرسی‌های اول حکومت مؤقت را بدست بیاورند از همان آغاز با حکومت مذکور علاقه نداشتند. آی اس آی که میخواست وزارت دفاع را از حرکت انقلاب مولوی محمد نبی به حزب اسلامی حکمتیار تعویض بدارد و حکمتیار را به جای مولوی محمدی به وزارت دفاع حکومت مؤقت بگمارد در نتیجه مخالفت جدی جمعیت اسلامی به خواستش نرسید. مولوی محمد نبی وزیر دفاع حکومت مؤقت نه از جنگ جلال آباد خبر بود، نه از وضعیت نظامی جبهات

مجاهدین اطلاع داشت، نه ضرورت هماهنگی آنها را در رفتن بسوی مرحله ی جدید تعرض استراتژیک درک میکرد و نه از تاکتیک ها و شیوه های رسیدن به این مرحله سردرمی آورد. ائتلاف هشتگانه ی تشیع که بصورت توهین آمیزی از شرکت درشورا و حکومت راولپندی باز داشته شده بودند با میزبانان خود در تهران سرگرم راه های بودند که بتوانند در آینده به اهداف خود برسند. صبغت الله مجددی رئیس حکومت مؤقت با عبدرب الرسول سیاف صدراعظم حکومت بر سر ریاست مجلس وزراء کشمکش داشتند. دفاتر وزارت خانه ها به دفتر های کار حزبی و تنظیمی تبدیل شده بود. قوماندانان احزاب مجاهدین برخلاف سالهای گذشته سلاح و مهمات نظامی را به جای تنظیم های خود مستقیماً از آی اس آی می گرفتند. به این ترتیب حکومت مؤقت مجاهدین که بعد از شکست جلال آباد اهمیت و اعتبار خود را از دست داده بود، در معرض اختلاف و بیکاری دست و پا میزد. تشدید نفاق و درگیری حزب اسلامی و جمعیت اسلامی در سطح سیاسی و نظامی بعد از حادثه تنگی فرخارد در تابستان ۱۳۶۸ پیکر نجیف و بیمار حکومت مؤقت مجاهدین را از پا در انداخت. در این حادثه سی تن از قوماندانان و افراد شورای نظار و جمعیت اسلامی توسط سید جمال ولید قوماندان حزب اسلامی حکمتیار کشته شدند. سپس قومندان قاتل حزب اسلامی به چند تن از همزمانش در یک تهاجم نیروهای احمد شاه مسعود دستگیر و بعد از محاکمه بدار آویخته شد. گلبدین حکمتیار وزیر خارجه حکومت مؤقت در نتیجه این درگیری ها و ناخشنودی از حضرت صبغت الله مجددی که عمل سید جمال را محکوم کرد، انفصال خود را از حکومت اعلان داشت. کودتای شهناز تنی در حوت ۱۳۶۸ که مورد حمایت حکمتیار واقع شد، پیکرافتیده حکومت مؤقت را به تابوت انداخت و آخرین میخ را بر آن کوبید. پیروزی کودتا به معنی تصاحب قدرت توسط گلبدین حکمتیار بود و باقی ماندن حکومت مؤقت با رهبری و کابینه آن در پشاور. کودتا فاصله بی اعتمادی را میان احزاب اسلامی و جهادی تشدید کرد. حکمتیار منزوی گردید و بسیاری از تنظیم های اسلامی مجاهدین و حتی بیشترین تعداد عضو شورای اجرایی حزب اسلامی در برابر او قرار گرفتند. انجنیر شکیب در مورد وقوع و دلایل ناکامی کودتای مشترک شهناز تنی و حزب اسلامی اظهار داشت: « مطابق توصیه گلابزوی من با شهناز تنی ارتباط گرفتم. او پیهم پیام و نظریات حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان را دریافت میداشت. کار بسیار طولانی شد. برنامه قیام نظامی برای بر انداختن حکومت نجیب الله را جنرال تنی بروی خریطه ترسیم کرد و به حکمتیار فرستاد. پلان این بود که حکمتیار در لوگر بیاید و قوت های حزب اسلامی را در کمر بند کابل در استقامت جنوب و جنوب شرق قرار بدهد و آنگاه با یک قیام هماهنگ از داخل و خارج، کابل را تصرف کنند. اما پلان کودتا افشاء شد. نجیب و طرفدارانش آمادگی همه جانبه برای ناکام ساختن کودتا گرفتند. دستگیری جنرالان اردو توسط وزارت امنیت آغاز شد و جنرال تنی بصورت ناگهانی وبا

عجله قیام را آغاز کرد اما در اثر کشته شدن سه تن از جنرالان عضو حزب اسلامی در مقر فرماندهی در دارالامان، قیام به ناکامی انجامید.» (۷۰)

در ناکام ساختن کودتا کلیه شاخه های جناح پرچم و دسته های طرفدار حفیظ الله امین و طرفداران اسلم و وطنجار و راز محمد پکتین در جناح خلق نقش داشتند. خبر وقوع کودتای شهناز تنی و همراهان او در ارتش یک هفته قبل از کودتا در نشریه " شوری " ارگان نشراتی شورای نظار در تالقان چاپ و منتشر گردیده بود. احمد شاه مسعود به تمام نیروهای هوادار و مرتبط با خود در داخل قوت های مسلح رژیم نجیب الله هدایت داده بود تا از پیروزی کودتای تنی و حزب اسلامی حکمتیار جلوگیری کنند. روی هم رفته کودتای تنی و ناکامی آن اثرات جدی و تعیین کننده ای در تحولات بعدی کشور داشت. هر چند داکتر نجیب الله از این کشمکش خونین درون حزبی پیرو سلامت بیرون شد اما این رویداد توانایی نظامی و سیاسی رژیم او را تضعیف کرد و اختلاف و بی اعتمادی را در داخل حزب حاکم عمیق ساخت. شکست کودتا جناح خلق حزب دمکراتیک خلق را در ارتش که نیرومند تر از جناح پرچم بود تضعیف کرد و موجب افزایش قدرت و صلاحیت پرچمی ها در ارتش، حزب و حکومت گردید. نیرو های ملیشیا به قوماندانی عبدالرشید دوستم که در جناح پرچم قرار داشت و اتکای فزاینده ی نجیب الله به آنها، قوت های ملیشیا را تدریجاً به یک وزنه ی مهم قدرت در تحولات آتیه کشور تبدیل کرد. و شکست کودتا اثر بسیار ناگواری به موقعیت گلبدین حکمتیار گذاشت. حکمتیار در حالیکه از طرف تمام گروه های مجاهدین متهم به خیانت در برابر جهاد و خون شهدا گردید، شانس مجدد او در رسیدن به کرسی قدرت از طریق کودتای جناح خلق به حد اقل تنزیل یافت. چون بسیاری از صاحب منصبان خلقی و طرفداران او در این کودتا کشته و دستگیر شدند. برخی فرار نمودند و عده ای از وظیفه شان سبکدوش و به جاهای غیر مؤثر توظیف گردیدند. اما برعکس، موقعیت احمد شاه مسعود که بخشی از افراد مربوط به جناح پرچم با او ارتباط داشت در داخل ارتش نجیب الله تقویت شد و زمینه برای ضربت او در سرنگونی دولت حزب دمکراتیک خلق مساعد گردید.

علی الرغم اثرات منفی کودتا بر دولت حزب دمکراتیک خلق، نجیب الله رهبر حزب و دولت کما کان به ابتکارات خود در عرصه های مختلف ادامه داد. قوت های دولتی و لسوالی پغمان را بدست آوردند. در عملیات نظامی پغمان علیه نیرو های مجاهدین، ملیشیای جنرال عبدالرشید دوستم به قوماندانی خودش نقش اساسی داشتند. بی رحمی و چپاول ملیشیا در پغمان آنها را نزد مردم بنام " ملیشیای گلم جم " شهرت داد. قوت های مسلح دولت نجیب الله در شمال کابل نیز موفقیت هایی بدست آوردند. نجیب الله در جوای ۱۳۶۹ به تدویر لویه جرگه یی پرداخت که اعضای آن بصورت انتصابی تعیین گردیدند. این لویه جرگه تعدیلاتی در قانون اساسی وارد کرد و فضل الحق خالقیار صدراعظم پیشنهادی وی با کابینه ۳۶ عضوی خود مورد تأیید قرار گرفت. در کابینه تعدادی

زیادی وزرای غیرحزبی طرفدار داکتر نجیب و حکومت وی راه یافتند. از اقدامات دیگر نجیب الله در عرصه سیاسی تدویر دومین کنگره حزب دمکراتیک خلق در سرطان ۱۳۶۹ بود که در نتیجه آن نام حزب دمکراتیک خلق به حزب وطن و بیرق آن از رنگ سرخ به رنگ آبی تغییر یافت. در این کنگره او افشا ساخت که با بعضی رهبران و نمایندگان احزاب اسلامی و جهادی ملاقات کرده است. او گفت که خودش و یاکسانی به نمایندگی از دولت جمهوری افغانستان و حزب دمکراتیک خلق با صبغت الله مجددی، سیداحمد گیلانی و نمایندگان گلبدین حکمتیار و محمد ظاهر، شاه سابق ملاقات و مذاکراتی انجام داده اند. همچنان در کنگره حزب دمکراتیک خلق فیصله گردید که دیگر قدرت سیاسی بصورت انحصاری در دست حزب حاکم قرار نداشته و احزاب سیاسی قانوناً حق تشکیل، فعالیت و مشارکت در قدرت را دارند. بر مبنای این فیصله احزاب چپ طرفدار حاکمیت نجیب الله بوجود آمد. اما در جریان این تغییرات و تحولات حادثه کودتای آگست و شکست کودتا در مسکو بوقوع پیوست که به زودی سرنوشت رژیم دکتور نجیب الله را در کابل دگرگون ساخت.

سقوط اولین و آخرین تکیه گاه:

شکست کودتای ماه اسد ۱۳۶۹ (آگست ۱۹۹۱) در مسکو برای دولت نجیب الله و حزب دمکراتیک خلق یک خبر تلخ، هولناک و مرگبار بود. مسکو و دولت حاکم حزب کمونیست شوروی قبله ی آمال و تکیه گاه اول و آخر حزب دمکراتیک خلق محسوب می شد. مسکو سرچشمه ی آب حیات برای آنها بود. همه چیز سیل و آراز آنجا سرازیر می شد: پول، اسلحه، مهمات، البسه، نان، شراب و به قول جنرال گروموف: « روشن است که رهبران افغانستان در آن زمان به اصطلاح " در شکم مادر " به سر میبردند. با برخورداری از حمایت همسایه ی نیرومند شمالی که هر نوع خواهش ها و هوس های آنان را برآورده میگردانید، آنها به مفهوم تام کلمه سرمست از باده فرمانروایی بودند. » (۷۱)

سقوط حاکمیت کمونیسم در مسکو نه تنها کمونیستان حاکم در کابل را از دسترسی به همه خواهشها و هوس های شان در ادامه فرمانروایی و حاکمیت محروم میکرد، بلکه آنها را از لحاظ اعتقادی و آیدئولوژیک نیز به استهزاء و افتضاح می کشانید. همه تفسیرها و تعبیرهای آیدئولوژیکی و تاریخی در مورد تأسیس حزب دمکراتیک خلق، انقلاب ثور! و کمک انترناسیونالیستی کشورشورا ها غلط ثابت می شد که شد.

شکست کودتای مسکو آژیر مرگ دولت نجیب الله و حاکمیت حزب دمکراتیک خلق را نواخت. مرگ رژیم کابل در حقیقت همان روزی بوقوع پیوست که پیکر بی جان برادر بزرگ (اتحاد شوروی سوسیالیستی) توسط بوریس یلتسن به خاک سپرده شد. و پایداری برادر کوچک به تخت و تاج کابل تا یکسال و هشت ماه دیگر به دست و پا زدن جاندار ذبح شده ای میماند که آخرین نفس های

خود را به سختی از دست میداد. سقوط حاکمیت کمونیزم و فروپاشی شوروی، اعضای حزب دمکراتیک خلق را متقاعد ساخت که دیگرشانسی در بقای حاکمیت ندارند. در حالیکه اعضای حزب مذکور خاصاً در ارتش رژیم بر اساس تعلقات و گرایشات قومی، زبانی، سمتی و سلیقه ای در صدد ارتباط با احزاب اسلامی و قوماندانان مجاهدین شدند و روابط گذشته و پنهانی خود را گسترش دادند،

داکتر نجیب الله با لجاجت

و جرئت در بقای حاکمیت خود تلاش به خرج داد. او قوت های ملیشیا را تقویت کرد. برای عبدالرشید دوستم لواها و قطعات جدید منظور نمود و به تقویت بیشتر نیروهای ملیشیا ی جبار قهرمان در هلمند، رسول بی خدا در جوزجان و ملیشه های هرات پرداخت. او ملیشیا ی ازبک را در مناطق مختلف با مجاهدین پشتون و ملیشه های پشتون را با مجاهدین اقوام دیگر درگیر ساخت. جنرال عبدالرشید دوست از طرف داکتر نجیب الله پیهم رتبه نظامی میگرفت و به عضویت کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق پذیرفته شد. وظایف محاروبی را نجیب الله شخصاً به دوستم محول میکرد و فرقه ۵۳ او به فرقه نجیب معروف گردید. نجیب الله با تشدید جنگ و سرکوبی مجاهدین از طریق نظامی در فکر به ثمر رسانیدن مصالحه ملی بود. مصالحه ملی از نظر او مشارکت مجاهدین در حکومت ائتلافی برهبری خودش و محوریت حزب دمکراتیک خلق محسوب می شد. او در جلسه پنجم حوت ۱۳۶۹ برای جنرالان ارتش گفت: « نتایج عملیات محاروبی در پغمان، شمال کابل، قلات، بادغیس، جلال آباد و هرات مثبت و درخشان بود. ما به امید خداوند بزرگ به پیش میرویم. از مشکلات نمی هراسیم و مصالحه ملی را پیروز میگردانیم. » (۷۲)

نجیب الله به صراحت پیروزی مصالحه ملی را در آتیه مؤفقیتهای نظامی جستجو می نمود. وقتی عملیات محاروبی برای نجیب الله مثبت و درخشان تبارز نمی کرد، مصالحه ملی را نمی شناخت. حتی در اظهارات لفظی مصلحت مصالحه ملی را رعایت نمی کرد و به همان لحن روزهای تجاوز قوای شوروی بر میگشت. واژه ی اپوزیسیون را به " اشرار " تبدیل می نمود و فرمان کشتن و سوختن خشک و تر را میداد. بعد از سقوط خوست به افسران و جنرالان رژیم گفت: « ما باید چنان ضربات قوی بالای خوست وارد کنیم و چنان انتباه بدهیم که در خوست دیگر هیچکس زندگی کرده نتواند. نباید اشرار حکومت مؤقت خویش را از پاکستان به خوست انتقال دهند. آنها نباید مصئونیت احساس نمایند. » (۷۳)

در واقع سیاست مصالحه نجیب الله به منظور بقای حاکمیت حزب دمکراتیک خلق در جریان دگرگونی های فروپاشی شوروی و سقوط حکومت کمونیستی آن چنگ انداختن به خس و خاشاکی بود که منجر به نجات کشتی شکسته ی حزب مذبور نمی گردید. نجیب الله رهبر ملی نبود که تفاهم و مصالحه ملی ایجاد کند. و حاکمیت حزب دمکراتیک خلق، حاکمیت مردم و منتخب مردم محسوب نمی شد. حاکمیت حزب مذبور با کودتا شکل گرفته بود و با تجاوز نظامی نیروی اجنبی و اشغالگر مجال بقاء یافته

بود. حزب دمکراتیک خلق ورهبران آن وابسته به شوروی بودند. آنها چه دردوران حاکمیت شان وچه قبل ازآن در بیگانگی ودر ضدیت ومخاصمت با اعتقادات و ارزش های دینی خلق ومنافع خلق به سرمیبردند. واین بیگانگی آنها را از مردم، حتی شوروی ها هرچند بسیار دیردریافتند و بیان داشتند. آنگونه که یکی از جنرالان روسی بعداً گفت: « رهبران حزب دمکراتیک خلق همواره می کوشیدند به نمایندگی از خلق سخن بگویند ودرحرف تمایل داشتند نشان بدهند که به خاطرمنافع آنها جانفشانی میکنند. مگردرعمل از مردم دوربودند وبه آرمان ونیازهای آن بی تفاوت برخورد میکردند. رهبران حزب دمکراتیک خلق از حزبی های عادی دور بودند وبیشرمانه از میهن پرستی وفداکاری آنها بهره برداری میکردند. با آدم ها به عنوان عامل انسانی مجرد برخورد میکردند واندیشه های خودرا ازراه زوردرعمل پیاده میساختند. دولتی را که بوجود آورده بودند با نیروی سرنیزه واختناق درکشورسریا ایستاده بود. آنها خود ازخلق بیگانه بودند. مردم آنها را برنگزیده بودند. درپیشگاه مردم مسئول وپاسخده نبودند. انتقاد ناپذیر بودند. آنها نمی توانستند تفاهم ملی را درافغانستان تأمین نمایند. » (۷۴)

درحالیکه نجیب الله برای دوام حاکمیت خود ازده جنگ تا به صدها نیرنگ متوسل می شد، کشمکش های داخلی شاخه های مختلف خلق وپرچم را نیز زیرنظر داشت. او میخواست دراین کشمکش ها به هواداران خود بیفزاید ورهبری خویش را درحزب ودولت مستحکم بسازد. او معتقد بودکه با دردست گرفتن جنرال عبدالرشید دوستم وقوتهای ملیشیای او، هواداران ببرک کارمل نمی توانند خطر نظامی برایش ایجاد کنند. خلقی ها که بعد از کودتای شهناز تنی ضعیف شده بودند بصورت طبیعی رهبری نجیب الله را می پذیرند ودربرابراوهرگزه اقدام نظامی دست نمی زنند. اما خلقی ها وپرچمی های طرفدارنجیب الله که نیرومندی روز افزون عبدالرشید دوستم رابرای حاکمیت کابل خطرناک می پنداشتند، نجیب الله را متقاعد کردند تا ازقدرت دوستم وجنرالان پرچمی غیر پشتون درشمال بکاهد. جنرال جمعه احک قوماندان اوپراتیفی شمال بیشترازهمه از خود سری وبی اعتنایی دوستم به نجیب الله شکایت میکرد وخواستار اقدام علیه او می شد. نجیب الله دست به اقدام زد اما اقدام او بیمورد ونابجا بود. زیرا او تنور را به حدی برای دشمنانش داغ کرده بود که خودش ازحرارت آن سوخت. بعداً جنرال عبدالرشید دوستم گفت: « یک روزبه دفتر داکتر نجیب رفتم. همان وقتی بود که قطار را از قندهار به قلات رسانده بودم. نجیب الله عصبی بود وبه من گفت که در فرقه ات چند هزار نفر داری . گفتم چهل هزارنفر. او گفت تو چه میکنی این قدر نفر را . اسلام کریموف درتاشکند غریزند ودوستم درشمال غریزند. ما این را تحمل کرده نمی توانیم نجیب به برطرف کردن کدرهای شمال آغاز کرد. جمعه احک وتاج محمد را وظیفه داد که من را ترور کند اختلاف بمیان آمد. ماهیت خودرا، مردم خودرا وشمال را درخطر دیدیم. ازرفتن درکابل صرف نظر کردیم. کار را شروع کردیم. با مردم دیدیم. با مسعود تماس گرفتیم وقیام را آغاز کردیم . . » (۷۵)

جرقه ی حیرتان:

«... من (جنرال مؤمن قوماندان لوای سرحدی حیرتان) به حیث یک صاحب منصب که در زمان تسلط شوروی ها در افغانستان وظیفه اجرا نموده ام سخت پشیمان هستم. این شرمندگی تاریخی را ما کمایی نموده ایم. نه تنها ما پشیمان هستیم بلکه اولاد و فرزندان ما با داشتن پدرانی چون ما شرمسار خواهند بود. به خداوند قسم است که من در کنار حکومت اسلامی صرف برای این منظور ایستاده ام که اعمال و ارتباطات گذشته ی خویش را بشویم. در غیر آن از همین راه حیرتان صدها نفر خانواده به ازبکستان و روسیه واز آنجا به اروپا و امریکا رفته اند. ولی من میخواهم خدمتگار صلح در کشورم باشم. من میدانم که در این راه کشته خواهم شد ولی میخواهم خدمتی را انجام دهم که فرزندانم از ذکر نام من خجالت نکشند... » (۷۶)

جنرال مؤمن قوماندان لوای سرحدی حیرتان (بعداً فرقه ۷۰) آغازگر مخالفت های شمال با نجیب الله در درون حاکمیت او محسوب می شود. او که با اظهارات فوق الذکر از گذشته ی خود در دفاع از رژیم کمونیستی و همکاری با قوای شوروی ابراز ندامت می کند در جدی ۱۳۷۲ در مزار شریف به قتل رسید. قتل او از سوی نیروهای دوستم که در ائتلاف شورای هماهنگی با حکمتیار علیه دولت مجاهدین وارد جنگ گردیده بود صورت گرفت. چرخبال حامل او بر فراز مزار شریف - حیرتان مورد آتشباری افراد دوستم واقع شد و سرنگون گردید. بعداً گلبدین حکمتیار در مورد قتل جنرال مؤمن نوشت: « جنرال دوستم از ناحیه ی مؤمن خیلی مشوش بود. تسلط او را بر حیرتان تهدید جدی برای خود می شمرد. چندین بار در این رابطه بامن تلفونی صحبت کرده و تشویش جدی خود را اظهار داشته و گفته بود که لازم است چاره ای برای این مشکل جستجو کرد... » (۷۷)

جنرال مؤمن در ۲۵ جدی ۱۳۷۰ با سه تن دیگر از جنرالان پرچمی غیر پشتون شمال مکتوب برکناری خود را از کابل دریافت داشت که به مرکز خواسته شده بود. مؤمن از رفتن به پایتخت خود داری کرد و بیرق مخالفت و مقاومت را در برابر داکتر نجیب الله برافراشت. جرقه در حیرتان تولید شد و احمدشاه مسعود این جرقه را قبل از آنکه دیر شده باشد به آتش بزرگی تبدیل کرد که شعله های آن نجیب الله را با همه زیرکی و نیرنگ بازی هایش فراگرفت و سوختاند. احمدشاه مسعود در مورد اقدام جنرال مؤمن در حیرتان و تحولات بعدی گفت: « جنرال مؤمن ارتباط ضعیفی از گذشته با ما داشت. وقتی در حیرتان علم مخالفت علیه داکتر نجیب بلند کرد به او پیغام دادم که حیرتان را محکم کند و ما باتمام نیرو در عقبش ایستاده ایم. برای اطمینان او ششصد نفر مجاهدین شورای نظر را از تالقان به حیرتان فرستادیم تا در صورت حمله از حیرتان دفاع کنند. به سایر جنرالانی که در اردو با ما ارتباط داشتند پیام دادیم که جنرال مؤمن را از حمایت شان اطمینان دهند. آن عده از اعضای حزب وطن که در داخل به نفع ما کار

میکردند وظایف خود را انجام دادند و در همه جا زمینه را برای ضربه ی کاری به نجیب الله و برانداختن رژیم او آماده کردند. «)

جنرال مؤمن عوامل و جریان مخالفت و مقاومت خود در برابر داکتر نجیب الله و چگونگی تحولات بعدی را اینگونه توضیح میدارد: «
دو عامل عمده باعث شد که قیام علیه حکومت داکتر نجیب الله صورت گیرد. اول موجودیت یک نظام ضد مردمی و دوم تک
روی، انحصار طلبی و خاصیت های فاشیستی داکتر نجیب

داکتر نجیب سیاست محیلانه در خارج و داخل حکومتش داشت. او در خارج از حزب و حکومت میخواست با همه طرف ها کنار بیاید
در صورتیکه بقای خودش و نظامش و مقامش تضمین شود. و پافشاری او برای بقای حکومتش تمام راه های حل و فصل بر مشکلات
کشور را بسته بود. اما در داخل حکومت در صدد بود تا با فریب های گوناگون صفوف اردو و حکومت را از عناصری که دلخواه او
نبودند پاکسازی کند بتاریخ ۲۵ جدی ۱۳۷۰ نجیب میخواست من، جنرال هلال الدین و جنرال عبدالوهاب را از کار
برکنار کند ولی قبل از رسیدن فرمان، آنها را از برنامه ی داکتر نجیب با خبر ساختم و از آنها خواستم که برای نجات کشورشان
آماده بیکار و فداکاری شوند. زمانیکه متوجه شدم که همه افسران و سربازان از من اطاعت کامل مینمایند به صفت قوماندان قوای
حیرتان به داکتر نجیب پیام فرستاده او را هوشدار دادم که دست از چنین اعمال بردارد. در آن زمان با اشخاصی چون جنرال
دوستم، جنرال سید حسام الدین، جنرال هلال، غفار پهلوان و رسول پهلوان در تماس شده از پلان خویش آنها را آگاه ساختم
و حمایت آنها را در زمینه و فرمان نجیب حاصل کردم. از همان جلسه نماینده ای تعیین نموده نزد احمدشاه مسعود فرستاده تا حمایت
او را از قیام حاصل نمایم. نجیب بعداً امر دستگیری من را به جنرال احک صادر کرد. به آنها اخطار دادم. اما طیارات نجیب الله به
حیرتان بم ریختند. زمانیکه نجیب متوجه شد فشار نظامی مؤثر نیست به فرستادن هیئات مصالحه پرداخت. . . .

در بیست و هفت ۱۳۷۰ یک جلسه سری در حیرتان ترتیب دادیم که در آن جنرال دوستم و جنرال حسام الدین اشتراک کردند
و روی استراتژی حمله و دفاع به بحث پرداختیم و نتایج آنرا به قوماندانان مجاهدین در ولایات شمال در میان گذاشتیم. در جلسه
دیگر با قوماندانان جهادی نقشه تهاجم علیه طرفداران نجیب را در مزار شریف و ولایات دیگر شمال طرح کردیم. تقسیم وظایف
صورت گرفت و ۲۳ حوت ۱۳۷۰ مزار را گرفتیم. . . .

بتاریخ ۳۰ حوت جلسه مهم را در داخل شهر مزار شریف دایر کرده و جنبش ملی اسلامی افغانستان را پایه گذاری کردیم. و در آن
جلسه رئیس و معاونین آنرا تعیین نمودیم و فیصله بعمل آمد که هیئات بلند پایه به کاپیسا سفر نموده با احمدشاه مسعود دیدار
و گفتگو نماید. در هیئت من هم شامل بودم. در جبل السراج با احمدشاه مسعود دیدار و گفتگو نمودیم. و در آنجا برای پیشبرد امور

نظامی شورای جهادی را که احزاب جهادی و جنبش ملی اسلامی افغانستان اعضای آن بودند پایه گزاری کرده احمدشاه مسعود را به حیث رئیس و جنرال دوستم را منحهیت معاون شورای جهادی تعیین کردیم. درجلسه درمورد حمله به کابل تصمیم گرفته شد « (۷۹)

مسلماً در توضیحات جنرال مؤمن لاف زنیهای زیادی دیده می شود. اما در این تردیدی نیست که جرقه تولید شده در حیرتان سرآغاز سقوط دولت نجیب الله گردید. جنرال نبی عظیمی معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنیزیون کابل در حکومت داکتر نجیب که برای آشتی دادن عبدالرشید دوستم با کابل در ۲۱ حوت ۱۳۷۰ از سوی نجیب الله به شمال فرستاده شده بود و تا سوم حمل ۱۳۷۱ به تلاش های نافرjami در این ارتباط ادامه داد، معتقد است که حرکات ناشیانه و تصامیم عجولانه داکتر نجیب الله سرانجام عامل نابودی حاکمیت گردید. هر چند که طرفداران نجیب الله، او (جنرال عظیمی) را متهم به توطئه و کودتا علیه حکومت نجیب الله میکنند. اما جنرال نبی عظیمی این اتهام را نمی پذیرد و میگوید که داکتر نجیب در آغاز بروز مشکلات در شمال که از حیرتان شروع شد با درایت و تدبیر عمل نکرد. برای حل مشکل به زور متوسل شد اما بعداً که استعمال قوه را غیر مؤثر پنداشت، خود قوت های جنرال دوستم را اجازه داد که مزار شریف را اشغال نمایند و بعداً این اشتباه را در کابل نیز مرتکب شد. اوزمانی به تمام خواسته های دوستم پاسخ گفت که قبلاً با بمباردمان حیرتان، تاشقرغان و شبرغان و اظهارات توهین آمیز علیه دوستم، سید منصورنادری و جنرال مؤمن هرگونه اعتماد آنها را نسبت به خودش خراب کرده بود. جنرال نبی عظیمی می نویسد:» ساعت یک، روز ۲۳ حوت ۱۳۷۰ رئیس جمهور با من در پلخمری داخل تماس شده گفت من تمام شرایط دوستم را پذیرفته ام. جنرال احک و همراهانش کابل می آیند و خودت مزاررفته سرپرستی گروپ اوپراتیفی شمال را به عهده بگیر. من به جنرال دوستم وظیفه داده ام که با قطعات عملیاتی خویش فردا وارد مزار شریف شود من گفتم اجازه بدهید که یکبار کابل بیایم و تصویر روشنی را به شما ارائه کنم. دکتورنجیب گفت چه تصویری میدهی؟ من از همه چیز خبردارم. آنها دیگر چه میخواهند؟ من تقاضای آنها را انجام داده ام من باردیگراصرار کردم که قضایا سطحی نیست ولی دکتور نجیب باغضب گوشه را گذاشت و مکالمه را قطع کرد. کاملاً روشن بود که نجیب در این معامله فریب خورده است و با وصف زیرکی خویش تمام شرایط را بدون کدام تضمین و گرانتی قبول نموده و شخصاً امر داده که قوت های فرقه ۵۳ بدون کدام مانع به مزار شریف مواصلت کنند و آن شهر بیدفاع را تسلیم شوند. این بزرگترین خبط و اشتباه نظامی و سیاسی دکتور نجیب شمرده می شد. کسی نمی فهمید که چگونه در حالیکه چند ساعت قبل طیارات جنگی رژیم به امر منوکی منگل مواضع جنرال دوستم را بمبارد میکرد

وچگونه و چرا بطور غیر منتظره بی یک تغییر یکصد و هشتاد درجه در افکار وی ظاهر گردید. من دلیل آن کینه ی بزرگ و این اعتماد کبیرا ورا نمیدانستم.»

(۸۰)

جنرال نبی عظیمی زمانی به کابل برگشت که شمال کاملاً از حاکمیت نجیب الله جدا شده بود. تنها دست آورد عظیمی این بود که نگذاشته بود مزار شریف را مجاهدین به خصوص احمدشاه مسعود در کنترل خود بیاورد. آنگونه که بعداً اظهار داشت: « پلان مخالفین مبنی بر تصرف شهر مزار شریف و تقسیم نمودن قوای مسلح افغانستان مستقر در مزار شریف بین تنظیم های جهادی ناکام و نقش بر آب گردید و احمد شاه مسعود نتوانست نفوذ خویش را در مزار شریف بیشتر بسازد. زیرا جنرال دوستم اردوی نیرومندی که شامل میدانهای هوایی، طیارات محاروبی، هلیکوپترها، راکت های اسکاد، راکت های دافع هوا و غیره بود تصاحب نموده بود. »

(۸۱)

در جریان حوادث شمال داکتر نجیب الله طی بیانیه ای رادیو تلویزیونی اعلان کرد که برای تطبیق طرح ملل متحد حاضر به استعفا است. و این در حالی بود که او به خوبی درک میکرد دیگر توانایی ماندن به کرسی قدرت را ندارد. این اعلان انگیزه ی دفاع از حکومت او را در میان قوت های مسلح اش کاملاً از بین برد و جریان ارتباط گرفتن و تسلیم شدن قطعات را به مجاهدین سرعت بخشید. زیرا قوماندانان و افسران حزب دمکراتیک خلق که بیش از یک دهه در کنار اشغالگران شوروی قرار گرفته بودند و علیه مجاهدین و مردم خود جنگیدند در صدد آن شدند تا با تسلیم شدن داو طلبانه در روزهای اخیر حاکمیت خود تضمین و جای پای برای بقا و ادامه حیات بیابند. نجیب الله که در چنین حالتی مرگ حاکمیت خود و حزب دمکراتیک خلق را لحظه به لحظه نظاره میکرد در فکر آن شد تا از " بین سیوان " نماینده سازمان ملل متحد در امور افغانستان به جای انتقال قدرت در انتقال خود استفاده کند. او در نیمه شب ۲۸ حمل ۱۳۷۱ با بین سیوان قرار گذاشت تا وی از پشاور به فرودگاه کابل آمده داکتر نجیب الله را مخفیانه با طیاره سازمان ملل به دهلی جدید انتقال بدهد. اما نجیب الله که آن شب با استفاده از موتور دفتر ملل متحد به فرودگاه میرفت از سوی افراد مسلح فرودگاه که مربوط دوستم و نیروهای مخالف نجیب در داخل دولت و حزب دمکراتیک خلق بودند در مسیر راه توقف داده شد. او بلا فاصله از راه بازگشت و عوض مراجعه به قصر ریاست جمهوری بدفتر سازمان ملل متحد پناه برد. آن شب همه چیز برای نجیب الله پایان یافته بود. و " انقلاب برگشت ناپذیر ثور "، برگشته بود.

مآخذ و منابع فصل دوم

- ۲ - همان مأخذ، ص ۱۷، مؤلف در این مورد می نویسد: «هنگامیکه محمداود خان در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) زمام امور را به
حیث رئیس جمهور بدست گرفت یک پرچمی در جواب این سوال که آیا محمداود واقعاً شخص مطلوب است؟ گفت باکی ندارد.
اورا برای انجام مقاصد خود به حیث پیش آهنگ بکار میبریم وهنگامیکه لازم شود اورا از بین میبریم.»
- ۳ - اندره بریگو و اولیویه روا، جنگ افغانستان، دخالت شوروی ونهضت مقاومت، مترجم بفارسی، ابوالحسن سرو مقدم، چاپ
مشهد سال ۱۳۶۶، ص ۵۹
- ۴ - افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۱۶۹
- ۵ - "دوروز پی درپی"، فلم مستند، تهیه شده در تلویزیون دولتی افغانستان، کابل قوس ۱۳۷۲
- ۶ - ارتش سرخ در افغانستان، صفحات ۴۴ تا ۶۵. در این صفحات کمک های بلاعوض شوروی به تره کی وامین به تفصیل بیان
شده است.
- ۷ - افغانستان در پنج قرن اخیر، صفحات ۱۴۴ و ۱۴۷
- ۸ - افغانستان گذرگاه کشورگشیان، ص ۹۸
- ۹ - سالنامه سال ۱۳۵۷، چاپ کابل، ص ۷۶۱
- ۱۰ - فلم مستند "دوروز پی درپی"
- ۱۱ - از یاد داشتهای نگارنده که سخنرانی امین را از تلویزیون کابل شنیدم.
- ۱۲ - ودان، فقیرمحمد، دشنه های سرخ، چاپ پشاور جنوری ۱۹۹۹، ص ۲۳۰
- ۱۳ - گروموف، ارتش سرخ در افغانستان، برای معلومات بیشتر در این مورد به صفحات ۶۰ و ۶۱ کتاب مذکور مراجعه شود.
- ۱۴ - جنرال گاوریلوف وسینگروف، تجاوز، صفحات ۶ و ۷
- ۱۵ - این مطلب را اسد الله کهزاد خبر نگار محلی بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه از قول دستگیر پنجشیری درمیزان
۱۳۷۹ به نگارنده در شهر پشاور اظهار داشت.
- ۱۶ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، آسیای میانه، افغانستان در قرن بیست، برنامه ای از ظاهرطنین، ۲۱ حوت ۱۳۷۹ (۱۱
مارچ ۲۰۰۱)
- ۱۷ - اردو وسیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص ۲۲۶
- ۱۸ - علمی، حامد، سفرها وخاطره ها، ص ۲۰۹

- ۱۹ - مایو روف، جنرال الکساندر، در افغانستان چه میگذشت، مترجم فارسی دری، ع - صفا، چاپ پشاور اسد ۱۳۷۹، ص ۵
- ۲۰ - ارتش سرخ در افغانستان، ص ۹۲
- ۲۱ - شرق، داکتر محمد حسن، کرباس پوش های برهنه پا، چاپ پشاور، ص ۲۳۹
- ۲۲ - همان مأخذ، ص ۲۴۰
- ۲۳ - دوروز پی در پی، فلم مستند تلویزیون دولتی افغانستان، قوس ۱۳۷۲
- ۲۴ - در افغانستان چه میگذشت، ص ۱۰۶
- ۲۵ - همان مأخذ، ص ۲۰۰
- ۲۶ - پاسیف، ولادیمیر، مصاحبه با رادیو بی بی سی، ۵ سنبله ۱۳۷۷
- ۲۷ - پلاستون واندریانف، افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ترجمه بفارسی: عزیز آریانفر چاپ ایران، سال ۱۹۹۸، ص ۸۲
- ۲۸ - اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص ۲۸۳
- ۲۹ - همان مأخذ، ص ۲۵۳
- ۳۰ - همان مأخذ، ص ۲۵۷
- ۳۱ - تلک خرس، ص ۲۹
- ۳۲ - همان مأخذ، ۱۲۰
- ۳۳ - همان مأخذ، ۱۵۳
- ۳۴ - کیهان، نشریه چاپ لندن شماره ۶۹۲، ۲۹ جنوری ۱۹۹۸
- ۳۵ - افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص ۱۵۵
- ۳۶ - تلک خرس، ص ۳۴
- ۳۷ - افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص ۱۵۶
- ۳۸ - تلک خرس، صفحات ۹۰ و ۹۵
- ۳۹ - جنگ افغانستان، دخالت شوروی و نهضت مقاومت، ص ۶۵
- ۴۰ - ارتش سرخ در افغانستان، ص ۱۰۰

- ۴۱ - از یاد داشتهای نگارنده که شخصاً درحملات کماندویی نیروهای شوروی به ولسوالی خوست و فرنگ ولایت بغلان شاهد بسیاری از این قتل‌ها بودم و برخی از این قتل‌ها را شاهدان عینی به نگارنده بیان داشتند.
- ۴۲ - ارتش سرخ درافغانستان، ص ۱۰۷
- ۴۳ - همان مأخذ، ص ۱۵۷
- ۴۴ - همان مأخذ، صفحات ۱۹۷، ۱۲۱ و ۱۴۸
- ۴۵ - قاریف، محمود، افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، برگردان به فارسی عزیز آریانفر، چاپ ایران سال ۱۹۸۸، صفحه ۲۰۰
- ۴۶ - ارتش سرخ درافغانستان، ص ۲۲۲
- ۴۷ - همان مأخذ، ص ۲۳۰
- ۴۸ - درافغانستان چه میگذشت، ص ۱۲۰
- ۴۹ - ارتش سرخ درافغانستان، ص ۱۵۳
- ۵۰ - ازدو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص ۳۹۵
- ۵۱ - کوردویز و سلیم هرین، پشت پرده افغانستان، ص ۲۱۱
- ۵۲ - همان مأخذ، ص ۲۵۳، به نقل از مصاحبه "گورنیکو" معاون اول وزارت خارجه و مشاور خاص کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در دوران گورباچف.
- ۵۳ - افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص ۱۵۶
- ۵۴ - راهی، صدیق الله، آیا نجیب را می شناسید؟ چاپ پشاور عقرب ۱۳۶۹، صفحات ۴ و ۱۶
- ۵۵ - ارتش سرخ درافغانستان، ص ۱۶۳
- ۵۶ - درافغانستان چه میگذشت، ص ۲۵۸
- ۵۷ - یاد داشت های نگارنده از آرشیف رادیو تلویزیون دولتی افغانستان،
بیانیه داکتر نجیب الله در جمع از آخرین قطعات سربازان شوروی که افغانستان را ترک میگفتند.
- ۵۸ - توفان درافغانستان، ص ۱۶۳
- ۵۹ - افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص ۱۵۳

- ۶۰ - ارتش سرخ در افغانستان، ص ۱۹۲
- ۶۱ - افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک، ص ۳۰
- ۶۲ - تلک خرس، ص ۱۷۲
- ۶۳ - افغانستان گذرگاه کشور گشایان، ص ۲۳۹
- ۶۴ - شرق، داکتر محمدحسن، کربوس پوش های برهنه پا، ص ۲۶۳
- ۶۵ - تلک خرس، ص ۲۵۵
- ۶۶ - همان مأخذ، ص ۲۵۶
- ۶۷ - به نگارنده در تابستان ۱۳۷۷، انجنیر شکیب نام مستعار مسئول حوزه مرکزی حزب اسلامی افغانستان برهبری گلبدین حکمتیار بود که جریان ارتباط گلابزوی را به حزب اسلام و کودتای شهنواز تنی به نگارنده بیان داشت. از ذکر نام اصلی و وظیفه رسمی نامبرده در کابل بنا بردلایلی خود داری میشود.
- ۶۸ - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص ۱۶۵
- ۶۹ - همان مأخذ، ص ۳۹۰
- ۷۰ - به این نگارنده
- ۷۱ - ارتش سرخ در افغانستان، ص ۱۶۵
- ۷۲ - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص ۴۵۶
- ۷۳ - همان مأخذ، ص ۴۶۴
- ۷۴ - جنرال الکساندر لیکخافسکی، توفان در افغانستان، ص ۱۸۲
- ۷۵ - رادیو بی بی سی، برنامه افغانستان در قرن بیست، مصاحبه با جنرال عبدالرشید دوستم، ۱۹ سنبله ۱۳۷۷
- ۷۶ - علمی، سفرها و خاطره ها، از مصاحبه با جنرال مؤمن، ص ۲۱۱
- ۷۷ - حکمتیار، گلبدین، دسایس پنهان و چهره های عریان، ص ۱۶۷
- ۷۸ - از یاد داشتهای نگارنده که سامع اظهارات احمدشاه مسعود به جمعی از اعضای جمعیت اسلامی افغانستان در کابل بودم. موصوف این سخنان را در ۱۴ ثور ۱۳۷۱ در ساختمان وزارت امنیت دولتی اظهار داشت .
- ۷۹ - سفرها و خاطره ها، صفحات ۲۰۱ و ۲۰۶

فصل سوم

حاکمیت مجاهدین و دور جدید جنگ با دخالت از خارج

و مقاومت در داخل

حوادث مزار و خوشحالی قبل از وقت در پشاور:

مزار شریف تا بیست و نهم حوت ۱۳۷۰ در تصرف و کنترل جنرال عبدالرشید دوستم قوماندان فرقه ۵۳ ملیشیا درآمد. در حالیکه دوستم با سایر جنرالان حزب دمکراتیک خلق به رهنمایی و همکاری جنرال محمد نبی عظیمی معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنیزون کابل تسلط خود را به مزار شریف گسترده و مستحکم میساخت، تنظیم های اسلامی در پشاور از فتح شهر مزار مزده دادند. جمعیت اسلامی افغانستان با انتشار ابلاغیه ها و چاپ شماره فوق العاده هفته نامه " مجاهد " فتح مزار شریف را به خود منسوب کرد. حزب وحدت اسلامی ادعای تصرف کامل مزار را سرداد و خود را فاتح مزار خواند. حرکت انقلاب اسلامی و محاذ ملی نیز در مورد فتح مزار شریف مطالبی ارائه داشتند.

گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی در مورد حوادث مزار شریف طی دوهفته موضع متضاد و متناقض گرفت. حکمتیار در کنفرانس مطبوعاتی مؤرخ یازدهم حمل ۱۳۷۱ در شهر پشاور، حوادث مزار را به خبرنگاران چنین توضیح کرد: «... . حقیقت این است که در شمال از مدتی به این سو میان دولت و قوت های ملیشایی رژیم کشمکش در گرفت. حکومت کابل مجبور شد که جمعه احک را کابل بخواهد. زیرا او در یکطرف نیروهای متحارب قرار داشت. برخی ها در دولت کابل اعتراض کردند که این اقدام یکطرفه بود. باید از طرف مقابل برخی افراد تبدیل شود. بناً حکومت کابل بر طرفی جنرال مؤمن را فیصله کرد. او این فیصله را قبول نکرد و بغاوت نمود. قوت های ملیشه در این وقت با ما تماس گرفت شرط ما این بود که آنها اول عملاً به اثبات برسانند که به مجاهدین تسلیم شدند. در این وقت حکومت کابل جمعه احک را دوباره کابل اعزام کرد. این وقت قوت های ملیشایی که بغاوت کرده بود با قوماندانان سایر تنظیم ها یک ائتلاف محلی را ایجاد کردند و در مزار شریف حمله نمودند. نجیب در این زمان نبی عظیمی را با مانوکی منگل و یک هیئت به مزار فرستاد. هیئات فیصله کرد که برای راضی شدن رشید دوستم، جمعه احک دوباره کابل خواسته شود. میدان هوایی و فرقه ۱۸ به دوستم سپاریده شود که حالا فرقه و میدان هوایی بدست دوستم است. به

مجاهدین تنظیم های این ائتلاف ازسوی ملیشه ها اجازه داده میشود که بدون اسلحه وارد شهر مزار شوند. مجاهدین حزب

اسلامی ازاین استفاده کرده ولسوالی های بلخ، خلم، حضرت سلطان سمنگان و آق تپه کندزرا تصرف کردند. « (۱)

اما روزهای بعد که انجنیر نسیم مهدی قوماندان حزب اسلامی درفاریاب به حکمتیارارتباط گرفت وازنقش محوری خود درفتح

مزارشریف سخن گفت وسلام وپیام عبدالرشید دوستم را به رهبر حزب اسلامی تقدیم کرد، حکمتیار به عجله خبرنگاران را

دریک کنفرانس مطبوعاتی فراخواند. آنچه که او دراین کنفرانس خبری گفت، درست برعکس گفته های قبلی اش درکنفرانس

خبری یک هفته پیش بود: « موژدشمال له انکشافاتو ادیته ورته حوادثونه پوره ملاتر کوه. مونژ له هغه نه حمایت کوو. زه باید

دومره اضافه کرم چی بدی پیشو کی دحزب دمجاهدینو دیره ستره محوری برخه ده. د دولت حواکونه مطلق اکثریت دحزب

اسلامی له مجاهدینو سره یوحای شویدی (ما ازجریان حوادث شمال استقبال وحمایت میکنیم. من باید همین قدر

اضافه کنم که دراین حوادث مجاهدین حزب اسلامی نقش محوری دارند. اکثریت کامل قوای دولتی به نیرو های حزب اسلامی

پیوسته اند.) وقتی یک خبرنگار پاکستانی ازرهبر حزب اسلامی پرسید: « تاسو مخکنی پرس کنفرانس کی دسمت شمال له

پیشو سره خپل مخالفت حرگند کری وو. خواوس مو له هغونه خپل پوره حمایت حرگند کر . د دی وجهه ده؟ (شما

درکنفرانس مطبوعاتی قبلی خود مخالفت خودرا با حوادث شمال اعلان کردید وحالا حمایت کامل خودرا ازآن حوادث ابراز

داشتید. دلیل این(تناقض) چیست؟) حکمتیار پاسخ داد: « تاسی خپل ریکارد وگوری چی ما پخپل مخکنی مطبوعاتی کنفرانس

کی دشمال دحوادثو په هکله چه ویلی دی. شاید هلته حواب پیدا کری . (شما نوار خودرا ببینید کا ما در مورد حوادث شمال چه

گفته ایم شاید آنجا جواب پیدا کنید.) « (۲)

گلبدین حکمتیار علاوه ازاعلان همبستگی خود با نیرو های ملیشیا درکنفرانس خبری، نامه ای را به جنرال عبدالرشید دوستم

فرستاد که درآن ازحرکت او حمایت کرد و اقدام اورا، اقدام جرئت مندانه ومدبرانه خواند. (بخش اسناد - ۲)

اما درمورد حوادث مزارشریف نه ادعای گلبدین حکمتیار صحت داشت ونه ادعای احزاب دیگر. قوماندانان تنظیم ها مثل همیشه

به رهبران خود درپشاور، عجولانه وبا مبالغه گزارش دادند. مزار شریف نه ازسوی مجاهدین فتح شده بود ونه درکنترول آنها

قرارداشت. خوشحالی وهیاهوی تنظیم های مجاهدین درپشاور بیجا وقبل ازوقت بود. هرچندکه مجاهدین بخش های کوچک

شهررا بصورت مؤقت متصرف شدند اما شهر با تمام مراکز نظامی وامنیتهی آن بدست نیروهای عبدالرشید دوستم افتیده بود: «

شب(۲۶ حوت ۱۳۷۰) جنرال دوستم وارد شهر(مزارشریف) شد ورأساً به منزال رسول پهلوان رفت. من (جنرال نبی عظیمی)

وپیگیر(سید اکرام پیگیر) به دیدن او رفتیم. دوستم پیراهن تنبان دربرداشت وهمینکه برایش اطلاع دادند به استقبال ما شتافت.

بغل گشود و اظهار صمیمیت و محبت کرد. من بدون مقدمه چینی به وی گفتم: رفیق دوستم! همان چند نفریکه خودت میخواستی به کابل رفتند و من مدت کوتاهی در این جا به حیث سرپرست تعیین شده ام. رئیس جمهوروظیفه داده است که همراه خودت بنشینم و در حصره ی باز شدن راه و تثبیت وضع در ولایت بلخ عمل کنم. ولی اکنون وضع تغییر کرده است. احتمال سقوط شهر وجود دارد. میدان هوایی ملکی به تصرف نیروهای مخالفین افتاده است فرقه ۱۸ ممکن است امشب سقوط کند تصمیم شما چیست؟ جنرال دوستم گفت: " غصه نخورید همه کارها درست می شود. من همراه خود به تعداد پنجهزار نفر و تعداد زیاد تانگ و توپچی آورده ام. هیچ نیرویی قادر نیست تا شهر مزار شریف را سقوط دهد. به جنرال مجید وظیفه داده ام تا هرامری که شما بدهید اجرا کند. خواهش من این است که قلعه جنگی را برای وضع الجیش قطعات ما واگذار کنید و میدان هوایی را نیز که قوت های مخالفین گرفته اند به مجید بسپارید. دیگر مطمئن باشید . . . « (۳)

احمد شاه مسعود باری در مورد حوادث آن روزهای حوت ۱۳۷۰ مزار شریف گفت: « بعد از آنکه بغاوت جنرال مؤمن، جنرال دوستم و سید منصور نادری علیه حکومت نجیب در شمال آغاز شد و ما از آنها حمایت کردیم، پلان و برنامه ی ما این بود که مزار شریف را جمعیت اسلامی تصرف کند. در این باره با حزب وحدت اسلامی که روابط خوب داشتیم صحبت کردیم و به فیصله رسیدیم که جمعیت و حزب وحدت عملیات مشترک انجام بدهند و جمعیت اسلامی در کنترل و اداره مزار حزب اول باشد و حزب وحدت حزب دوم. عملیات آغاز شد و پیشرفت نیروهای جمعیت بسیار خوب صورت گرفت. اما پرچمی ها به زودی متوجه شدند و در همان آغاز، جنرال نبی عظیمی مزار آمد و دوستم را به مزار آورد و به قطعات نظامی رژیم مسلط ساخت. نیروهای جمعیت اسلامی وقتی بداخل مزار شریف پیش رفتند در رویا رویی با دوستم قرار گرفتند. به نیروهای جمعیت گفتیم که از درگیری اجتناب بورزند و پیشروی را متوقف بسازند. دوستم و پرچمی ها با هوشیاری اتحاد با احزاب دیگر را در مزار بمیان آوردند. آنها تجدید سازمان کردند و حزب خود را بنام جنبش ملی ساختند. در این اتحاد و ائتلاف جمعیت اسلامی تنها ماند. وقتی ما وضع را این طور دیدیم در فکر تصرف قندزیا پروان شدیم. از قندز عجلتاً صرف نظر کردیم. چاریکار و بگرام را گرفتیم. این حالت ما را در وضعیت بهتر قرار داد . . . « (۴)

علی الرغم آنکه مزار شریف در تصرف و تسلط مجاهدین قرار نگرفت اما حوادث مزار که با جرعه حیرتان آغاز یافته بود شرایط را به نفع مجاهدین در تمام کشور متحول و دگرگون ساخت. مراکز نظامی در نقاط مختلف کشور و ولایات یکی پی دیگری بدست مجاهدین افتیدند. این فتوحات نه با زور و از طریق عملیات محاروبی بل با کنار آمدن و پیوستن نیرو های دولتی به مجاهدین صورت گرفت. نیروهای مسلح رژیم نجیب الله در ولایات نیز بر اساس اختلافات درونی شاخه های خلق و پرچم با در نظر داشت تمایلات قومی، زبانی و محلی به قوماندانان مورد نظرشان تسلیم می شدند. گاهی در یک ولایت قطعات و بخش های مختلف

قوت های مسلح دولتی به قوماندانهای مختلف احزاب اسلامی و جهادی می پیوستند. و مراکز احزاب مجاهدین در پشاور بر مبنای گزارش قوماندانانشان ادعای تصرف کامل ولایت را به تنهایی سر میدادند.

سقوط پروان و آمادگی کابل به تسلیم:

احمدشاه مسعود بعد از تصرف و کنترل مزار شریف توسط دوستم، توجه خود را به ولایت پروان معطوف ساخت. او در پروان با استفاده از ارتباط و نفوذیکه میان قطعات مسلح دولت نجیب الله داشت به سرعت مراکز مهم نظامی را بدست آورد. جنرالان و قوماندانان جناح پرچم و هواخواهان موصوف در درون دولت راه را برای ورود نیروهای او هموار کردند. سقوط مراکز نظامی پروان یکی پی دیگری آغاز شد. جبل السراج در ۲۳ حمل، چاریکار در ۲۴ حمل و فرودگاه بگرام در ۲۵ حمل ۱۳۷۱ به تصرف نیروهای احمدشاه مسعود درآمد. و سقوط این مناطق موصوف را به قول خودش در وضعیت بهتر قرار داد. او از شمال تا دروازه کابل رسید و حکومت حزب دمکراتیک خلق با قرار گرفتن در آستانه سقوط آماده به تسلیم شد. احمدشاه مسعود در مرکز محور تحولات سیاسی و نظامی افغانستان قرار گرفت. نگاه ها در داخل و خارج از افغانستان به او دوخته شد و مقر او در جبل السراج و چاریکار به مرکز اصلی رفت و آمد ها و تصمیم گیری ها مبدل گردید.

جنرال عبدالرشید دوستم، عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت و تعداد کثیری از قوماندانان احزاب مجاهدین و جنرالان دولتی نخستین کسانی بودند که از شمال کشور به جبل السراج آمدند و برای همکاری و همسویی با او اعلان آمادگی کردند. آنها در مذاکره و گفتگو از مسعود خواستند تا خود رهبری دولت آینده را بدست بگیرد. اما احمدشاه مسعود تشکیل دولت را به رهبران احزاب اسلامی محول کرد و در صورت عدم تسلیمی کابل طرح تشکیل شورای جهادی را ارائه داشت. او بعداً در این مورد گفت: « پس از سقوط چاریکار و بگرام عبدالرشید دوستم و عبدالعلی مزاری با تعداد زیادی قوماندانان احزاب از شمال به جبل السراج آمدند تا در مورد تصرف کابل، تشکیل حکومت و مسایل دیگر صحبت و توافق صورت بگیرد. طرح دوستم و مزاری این بود که با تصرف کابل خود به تشکیل حکومت بپردازیم. در این طرح من به حیث رئیس دولت، مزاری صدراعظم و دوستم وزیر دفاع در نظر گرفته شده بود. سایر پست های دولتی تقسیم می شد. من با این طرح مخالفت کردم. به آنها گفتم که کار تشکیل دولت را باید به رهبران احزاب در پشاور محول کنیم. ما و شما در مورد تصرف کابل و سقوط رژیم نجیب الله برنامه مشترک و هم آهنگ بریزیم. برای این کار لازم است تا شورای جهادی تشکیل شود که همه قوماندانان بتوانند در شورا سهم بگیرند. تشکیل شورای جهادی تصویب شد و از سایر قوماندانان تنظیم ها خواستیم که به این شورا بپیوندند. روی تصرف کابل و سقوط دولت نجیب الله نیز بحث صورت گرفت و تصمیمی اتخاذ شد. » (۵)

هرچند گلبدین حکمتیار در توجیه جنگ های خود علیه کابل که روزهای بعد آغاز کرد، اجلاس و گفتگوی جبل السراج را ائتلافی برای تقسیم قدرت و تشکیل حکومت مشترک میان احمدشاه مسعود، عبدالعلی مزاری، عبدالرشید دوستم و جناح پرچم حزب دمکراتیک خلق خواند اما در مذاکره و اجلاس جبل السراج، ساختار دولت آینده و تقسیم قدرت میان اعضای شرکت کننده و طرف های اصلی اجلاس مشخص نگردید. هیچ نوع سندی در مورد تقسیم قدرت و تعیین پست های دولتی میان آنها به امضاء نرسید. احمدشاه مسعود پافشاری عبدالرشید دوستم و عبدالعلی مزاری را در امضای توافقنامه ی تشکیل حکومت و تقسیم قدرت نپذیرفت. زیرا او معتقد بود که در جهاد همه احزاب و گروه های قومی و مذهبی مشارکت داشته و برای تحقق عدالت و تأمین آرامش و ثبات، دولت مشترک ایجاد شود. از طرف دیگر او به خوبی می فهمید که تشکیل حکومت و تقسیم قدرت با دوستم و مزاری تمام احزاب مجاهدین را در برابرش قرار میدهد و دورجدیدی از جنگ با بهانه ها و انگیزه های مختلف مذهبی، قومی، زبانی، سمتی و غیره آغاز می شود. معهداً او از رهبران احزاب جهادی در پشاور خواست تا برای جلوگیری از هر نوع جنگی اقدام به تشکیل حکومت بدارند. هرچند تقاضای مسعود از رهبران احزاب و تشکیل حکومت آنها نتوانست مانع جنگ های آینده گردد. از همین رو برخی ها بعداً اقدام موصوف را در تقاضا از رهبران احزاب اسلامی برای تشکیل حکومت اشتباه تلقی کردند. به باور و تحلیل آنها جنگ بدون مشارکت رهبران احزاب اسلامی در دولت آینده هیچگاه شدید تر و ویران کننده تر از جنگی نمی بود که با تشکیل حکومت مشترک احزاب اسلامی در کابل بوقوع پیوست.

این تنها دوستم و قوماندانان شمال نبودند که بعد از سقوط پروان به مقر احمدشاه مسعود آمدند، بلکه سیلی از پیام های همبستگی و اطاعت و رفت و آمد مقامات و اعضای بلند پایه نظامی و ملکی دولت نجیب الله و حزب دمکراتیک خلق از پایتخت و سایر ولایات به مقر موصوف سرازیر گردید. عبدالوکیل وزیر خارجه ی حکومت نجیب الله دوبا ربه چاریکار آمد. نخست در تفاهم با دادکتر نجیب که هنوز در مسند قدرت قرارداد داشت به مرکز پروان آمد تا طرح پیشنهادی تشکیل حکومت ائتلافی حزب و وطن را با مجاهدین از سوی نجیب الله و شورای مرکزی آن حزب با احمدشاه مسعود در میان بگذارد. وقتی وزیر خارجه با تردید این طرح از جانب مسعود به کابل برگشت مجدداً با پیام پذیرش حکومت مجاهدین از سوی شورای مرکزی حزب و وطن (حزب دمکراتیک خلق) به چاریکار آمد. اعلان پذیرش حکومت مجاهدین از سوی حزب و وطن هرگونه امیدی را در دوام حاکمیت میان اعضای نظامی و ملکی حزب مذکور از میان برد. جناح های خلق و پرچم حزب، دسته ها و فراقسیونهای مختلف در داخل این جناح ها بصورت گروهی و انفرادی در صدد تأمین ارتباط و تسلیمی به قوماندانان احزاب مجاهدین برآمدند. بخش عمده ی جناح خلق و پرچمی های هوادار نجیب الله با گلبدین حکمتیار ارتباط برقرار کردند و طرح سقوط کابل را بدست نیروهای حزب اسلامی ریختند. دسته کارمل در جناح

پرچم برای ورود بیشتر نیروهای عبدالرشید دوستم تلاش کردند تا موقعیت خود را در تحولات آینده تقویت کنند. شاخه ی نجم الدین کاویانی و فرید مزدک در جناح پرچم و تعداد دیگر از جنرالان و افسران حزبی که بنا بر مستقل اندیشی و یا هر علت دیگری به احمدشاه مسعود تمایل و همسویی داشتند در صدد همکاری و تقویت بیشتر از پیش نیروهای وی گردیدند.

احمد شاه مسعود بعد از تماس و ارتباط مداوم جنرالان و اعضای ارشد حزب وطن و دوبار مذاکره ی مستقیم با عبدالوکیل وزیر خارجه که توافق و پذیرش آنها را در تشکیل بدون قید و شرط دولت مجاهدین کسب کرد با قوماندانان مختلف احزاب جهادی وعده ای از رهبران احزاب در پشاور از طریق مخابره به مذاکره پرداخت و آنها را در جریان اوضاع قرارداد. او در تلاش آن شد تا نظم دولتی در کابل از هم نپاشد و احزاب مجاهدین به جای سرازیر کردن نیروهای مسلح خود به شهر کابل، در تحویل گیری مسالمت آمیز قدرت از حکومت حزب وطن همکاری بدارند. برای جلوگیری از بروز هرگونه بی نظمی، ایجاد سوء تفاهم و وقوع جنگ در کابل با گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی از طریق مخابره وارد گفتگو شد. (بخش اسناد - ۳) مسعود از حکمتیار که کابل را به حمله تهدید کرده بود خواست تا با سایر رهبران احزاب اسلامی و جهادی حکومت مشترک خود را تشکیل بدهند و حاکمیت را از حزب وطن که آماده ی تسلیم دهی قدرت و پذیرش حکومت مجاهدین هستند، تسلیم شوند.

کابل در محاصره و تهدید گلبدین حکمتیار:

وقتی احمدشاه مسعود از حکمتیار پرسید، " زمانیکه این ها (حکومت حزب وطن) کاملاً تسلیم هستند که حکومت جهادی را بپذیرند و خودشان میگویند که حاضراند قدرت را بسپارند در این صورت آیا ضرورت است که ما با سلاح وارد شویم، باز هم بگوییم که ما جنگ می کنیم و باید از طریق زور قدرت را بگیریم و قدرت را از پیش مردمی که تسلیم شده بزور بگیریم؟ " حکمتیار در پاسخ گفت: « جمعیت میتواند این پالیسی را اختیار کند، بگوید عملیات درست نیست دیگر مجاهدین نباید مسلحانه داخل کابل شوند. همین گپ درست است. جمعیت اگر وضع را به مصلحت می بیند همین موقف را اختیار کند. ولی اگر ما به عنوان حزب مستقلی تصمیم دیگری را اختیار کنیم این حق ما ست. و ما این را ترجیح میدهیم که مجاهدین فاتحانه، سربلند با اسلحه ی خود وارد کابل شوند. هدف از وارد شدن به کابل با اسلحه این نیست که خدای نخواستہ در کابل خون ریزی شود. ما هرگز نمی خواهیم یک قطره خون هم در کابل ریخته شود. . . . ولی ما نمی خواهیم که در تاریخ مجاهدین نوشته شود که آنها نتوانستند کابل را فتح کنند. از طریق ملل متحد قضیه ی شان حل شد. از طریق مداخلات بین المللی قضیه شان حل شد. ما می خواهیم در

پایان تاریخ جهاد ما نوشته شود که مجاهدین سربلند، فاتح وبا اسلحه ی خود با شعارهای تکبیر درحالیکه پرچم اسلام را

برافراشته بودند از چهار طرف وارد کابل شدند. ما همین را میخواهیم « (۶)

تلاش احمدشاه مسعود برای قانع کردن حکمتیار بی نتیجه ماند. اوضاع در کابل و در داخل حکومت حزب وطن با گذشت هر روز حتی هر ساعت بسوی تشنج و بی ثباتی میرفت. داکتر نجیب الله رهبر حزب حاکم و رئیس حاکمیت به دفتر ملل متحد پناه برده بود. یعقوبی وزیر امنیت او در دفتر کارش به قتل رسیده بود. در حالیکه مخالفین پرچمی نجیب الله در حزب وطن و ارتش رژیم او را متهم به فرار و خیانت میکردند، هواداران نجیب در هر دو جناح پرچم و خلق مخالفین پرچمی نجیب الله را متهم به توطئه کودتا علیه رهبر حزب و حاکمیت میکردند. در این وضعیت، آخرین زمینه های ارتباط و تفاهم میان جناح خلق و پرچم در داخل حاکمیت کابل قطع گردید. بخش اعظم خلقی ها برهبری اسلم و وطن جوار و راز محمد پکتین وزرای دفاع و داخله و پرچمی های طرفدار نجیب الله ساختمان وزارت داخله را قرارگاه خود ساختند و ارتباط خود را در جنوب کابل با گلبدین حکمتیار تأمین کردند تا کابل را در یک اقدام مشترک به کنترل و تصرف خود بیاورند. سایر شاخه ها و دسته های جناح پرچم ، عده ای از خلقی ها و بقیه افراد و عناصر صاحب مقام در حاکمیت کابل که قبلاً تسلیمی بلا قید و شرط دولت را به دولت مجاهدین اعلان کرده بودند در گارنیزیون شهر کابل قرارگاه گرفتند و راه را برای ورود نیرو های احمدشاه مسعود هموار کردند تا از سقوط کابل بدست نیرو های حکمتیار و جناح خلق جلوگیری شود. مسعود که به حکمتیار در صحبت مخابرویی خود از ترتیبات دفاعی در صورت عملی شدن تهدید حمله ی او به کابل سخن زده بود به سرعت دست بکار شد و هزاران تن از نیروهای خود را با برقراری پل هوایی میان پشته ی سرخ جبل السراج و فرود گاه خواجه رواش به کابل انتقال داد. گلبدین حکمتیار که جلسه ی رهبران احزاب را ترک کرده به جنوب کابل آمده بود روز ۲۹ حمل ۱۳۷۱ با انتشار پیامی موضع خود را بدین گونه اعلان کرد: « عده ای از عناصر فرصت طلب و ماجرا جواز حزب کمونیست وطن باردیگر دست به توطئه زده به منظور تثبیت رول شان در آینده و بقای شان در قدرت به حیث یک گروه با استخدام و تحمیق عده ی از افراد کودن در صفوف مجاهدین به اقداماتی در کابل متوسل شده اند. . . . در رأس این گروه خائن ببرک کارمل و سلطانعلی کشتمند قرار داشته و عده ای از افسران اردو و قوماندانان ملیشه بر اساس این مفکوره در صفوف قطعات مسلح دولت مصروف شرارت و ماجراجویی اند. . . . این گروه که در گذشته توسط ماسکو توجیه و تغذیه میگردد امروز آله ی دست عده از عناصر متعصب و تنگ نظر و توسعه طلب در یک کشور همسایه قرار گرفته اند، کشوری که مصالح خود را در ادامه جنگ در کشور ما و تجزیه آن جستجو می کند. (منظور حکمتیار کشور ایران بود) بر فرد فرد ملت لازم است تا در برابر این توطئه های خائانه به شدت مقابله نموده عزائم شوم دشمنان خارجی و عوامل فرومایه آنرا به خاک برابر کنند. . . .

ما به همه نیروهای مؤمن و مجاهد اعلان می کنیم که:

۱ - در برابر این توطئه ی خائنه متحد شوند و آنرا در نطفه خفه کنند.

۲ - باید عناصر ملوث در این توطئه ، آنانیکه در صف حزب کمونیست وطن اند و یا در لباس مجاهد به شدت سرکوب شوند.

۳ - اگر تغییراتی در کابل توسط ائتلاف این خائنین به ملت رخ میدهد در اسرع وقت کابل را زیر فشار گرفته پیشروی نیروهای مسلح مجاهدین مخلص به سوی کابل تا آنگاه و آنجا ادامه یابد که کابل کاملاً بدست مجاهدین سقوط کند.

۴ - آنعده قطعات مسلح اردو که در این توطئه ملوث نیستند باید با نیروهای حزب اسلامی و سایر مجاهدین همکاری نموده در برابر جبهه مشترک خائنین سرسختانه مقاومت نموده در زمینه ی دستگیری و مجازات انقلابی آنان از هیچ اقدامی دریغ نورزیده و هیچ فرصتی را ضایع نکنند » (۷)

حکمتیاری در پیام دیگری که دوزخ بعد منتشر شد به تشکیل حکومت توسط قوماندانان جبهات اطراف کابل تاکید کرد. او در این پیام گفت: « تا زمانیکه قدرت در کابل بطور کامل به شورای مشتمل بر قوماندانان جبهات مؤثر اطراف کابل انتقال نیافته است فشار نظامی بر شهرها و پیشروی مجاهدین ادامه خواهد یافت. شورای قوماندانان حکومت مؤقتی را تشکیل خواهد داد تا در ظرف کمتر از یکسال انتخابات را برگزار نموده قدرت به حکومت منتخب انتقال یابد. » (۸)

همزمان با پیام حکمتیاری رهبر جمعیت اسلامی نیز پیامی صادر کرد که در آن از مجاهدین خواست تا با جنرالانیکه علیه حکومت نجیب الله قیام کردند همکاری بدارند. جمعیت اسلامی طی اعلامیه ای روز دوم ثور ۱۳۷۱ ادعای حکمتیاری را در مورد تحولات کابل که توطئه از سوی پرچمی ها خوانده شده بود رد کرد: « موج بزرگی از فتوحات امروز که نصیب مجاهدان خفته در سنگرهای جهاد گردیده و رژیم کمونیست کابل را در سراسیمه سقوط قرار داده است به ابتکار جمعیت اسلامی افغانستان تحت فرماندهی فرمانده نستوه جهاد احمد شاه مسعود بمثابه انفجاری نوری بود که از شمال کابل آغاز شد و به سرعت سراسر افغانستان را روشن ساخت. اما در برابر این ابتکار و پیشقدمی جمعیت ، دشمنان جهاد و تشکیل حکومت اسلامی در افغانستان از یکطرف، و رشکستگان سیاسی و نظامی منزوی شده از ملت از طرف دیگر به فغان آمده دیوانه وار و مذبحخانه در تلاش اند تا با فتنه انگیزی هایی چون تبلیغ کردن به اینکه مسایل زبان و قومیت عامل وانگیزه پیروزی های اخیر بوده و یا جمعیت در صدد تشکیل حکومت مشترک و ائتلافی با حزب کمونیست وطن است، اذهان ملت را مغشوش بسازند

جمعیت اسلامی به صراحت و قاطعیت اعلان میدارد:

۱ - تشکیل حکومت ائتلافی با کمونیستها و حزب و وطن مردود میباشد.

۲ - فتوحات اخیریکه به ابتکار جمعیت اسلامی افغانستان از صفحات شمال کشور آغاز شده هیچ ارتباطی به مسایل زبانی، قومی و سمتی ندارد. . . .

۳ - با آنکه جمعیت اسلامی ابتکار فتوحات اخیر و سقوط رژیم کمونیست کابل را در دست دارد، صادقانه خواهان تشکیل حکومت اسلامی از کلیه نیروهای جهادی افغانستان است.

۴ - جمعیت فتنه انگیزی هایی را بنام پشتون، تاجک، شیعه و سنی که از سوی دشمنان اسلام و جهاد و عناصر قدرت طلب و ناعاقبت اندیش صورت میگیرد جداً تقبیح و محکوم می کند. . . . » (۹)

گلبدین حکمتیار روز سوم ثور با جنرال رفیع معاون رئیس جمهور از جناح پرچم که در دسته بندی های درونی حزب دمکراتیک خلق جانب جناح خلق و شاخه پرچمی های نجیب الله را گرفته بود در لوگر ملاقات و مذاکره کرد. در این مذاکرات توافق صورت گرفت که نیروهای حزب اسلامی تحت نام ملیشیای جبار قهرمان وارد شهر کابل شوند. جنرال رفیع سه روز قبل طی فرمانی قوت های جبار قهرمان را که تا آن وقت به وزارت دفاع تعلق داشتند به وزارت داخله مربوط ساخت. این امر جابجایی نیروهای حزب اسلامی را در کلیه مراکز و حوزه های مربوط وزارت داخله در شهر کابل آسان و سریع گردانید. گروه های دیگر از احزاب مختلف مجاهدین نیز به اطراف شهر سرآزیر شده بودند. آنها به قطعات نظامی، دفاتر و ادارات دولتی چشم دوخته بودند و هر از گاهی به قوماندانان پوسته ها و قطعات اولتیماتوم صادر میکردند تا بدون قید و شرط همه امکانات را تسلیم بدارند. نیروهای مسلح دولت حزب دمکراتیک خلق در کابل روحیه ای برای مقاومت نداشتند و نه دلیلی برای مقاومت و پایداری. علاوه بر مرجع و مرکزیت واحدی وجود نداشت. بسیاری از جنرالان، قوماندانان و اعضای بلند پایه حزب دمکراتیک خلق در جستجوی قوماندانانی از مجاهدین بودند که با تسلیم دهی قطعه و محل اداره و دفتر خود تضمینی برای زنده ماندن دریابند. هیچگونه تفاهم و هماهنگی در میان اعضای حزب حاکم برای تسلیم دهی قطعات نظامی و پیوستن افراد دولتی به مجاهدین وجود نداشت. مجاهدین نیز در پذیرفتن و تسلیم گرفتن قطعات نظامی و ارگانهای حاکمیت هیچگونه تفاهم و هماهنگی میان خود ایجاد نکردند. کابل از چهار طرف در محاصره و هجوم گروه های مسلح درآمد بود. همان خواست گلبدین حکمتیار در حال برآورده شدن بود که در گفتگوی مخابرویی به احمد شاه مسعود گفت: " ما ترجیح میدهیم که مجاهدین فاتحانه، سربلند با اسلحه خود وارد کابل شوند ". اما بسیاری از افراد این گروه ها به نسل مسلحی تعلق داشتند که در طول ۱۴ سال با تفنگ، جنگ و خشونت خو گرفته و تربیه شده بودند. آنها به پدیده ای بنام دولت، اموال و دارایی دولت، نظم و قانون دولتی آشنا نبودند. چون مجاهدین یک حزب و گروه سیاسی

وسازمان یافته ی واحد محسوب نمی شدند که تحولات و دگرگونی ها را تحت نظم و کنترل داشته باشند. جنگ بصورت جدی و واقعی کابل را تهدید میکرد و احتمال اشتعال آتش جنگ لحظه به لحظه قوت میگرفت و نزدیک می شد.

تشکیل حکومت مجاهدین در پشاور - ۴ ثور ۱۳۷۱ :

احمد شاه مسعود که از رهبران احزاب خواسته بود تا اقدام به تشکیل حکومت بدانند، در تشکیل و اعلان حکومت از سوی رهبران عجله داشت. چون با اعلان حکومت مجاهدین تبلیغات و ستیزه جویی حکمتیار در مورد آنچه که از سوی رهبر حزب اسلامی ائتلاف احمدشاه مسعود با پرچمی ها و ملیشایی عبدالرشید دوستم خوانده می شد تضعیف و بی تأثیر میگردد و از طرف دیگر جنگ با حکمتیار در روزهای آینده که اجتناب ناپذیر به نظر میخورد، جنگ با حکومت اسلامی احزاب مجاهدین محسوب می شد. از عدم اعلان حکومت مجاهدین در اسرع وقت حکمتیار سود میبرد. او به آسانی میتواند با کسب زمان نیروهای بیشتری را در همکاری و مشارکت با جناح خلق حزب حاکم به کابل سرازیر کند. نظم و آرامش شهر را برهم بزند و از انتقال مسالمت آمیز قدرت جلوگیری بعمل آورد.

برهان الدین ربانی هجر جمعیت اسلامی افغانستان در پشاور تلاش کرد تا وقت را در انتظار توافق همه رهبران بر سر حکومت از دست ندهد و برای تشکیل و اعلان حکومت با دو یا سه تنظیم به موافقه برسد. بناً موصوف با عبدرب الرسول سیاف، مولوی محمدنبی و مولوی محمد یونس خالص در مورد تشکیل حکومت توافق نامه ای را امضاء کرد. متن این توافق نامه که توسط رهبر تنظیم اتحاد اسلامی تهیه و ترتیب شده بود، سخت ترین و غیر عملی ترین شرایط را آن زمان برای تشکیل حکومت در برداشت. (

بخش اسناد - ۴) اما سپس با ادامه مذاکرات رهبران احزاب و نمایندگانشان در "گورنرهاوس" پشاور بر مبنای موافقت نامه ی

مذکور، حکومت انتقالی مجاهدین تشکیل و اعلان گردید. در مذاکرات و توافق نامه گورنرهاوس، قطب الدین هلال رئیس کمیته سیاسی حزب اسلامی از گلبیدین حکمتیار نمیندگی میکرد. آن روز من (نگارنده) در جمله ده ها نفر عضو احزاب اسلامی و خبر نگاران کشورهای مختلف در یکی از سالون های گورنرهاوس پشاور منتظر اعلان تشکیل حکومت مجاهدین بودم. مذاکره در پشت درهای بسته میان رهبران احزاب صبح روز (۴ ثور) آغاز یافته بود. در پایان روز، دروازه ی بسته مذاکرات باز شد و رهبران مجاهدین به سالون اجتماع خبرنگاران و اعضای تنظیم ها آمدند. و آنگاه عبدرب الرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی توافق احزاب هفتگانه را در مورد تشکیل حکومت توضیح داد: «... . بند اول فیصله ی ما این است که حضرت صبغت الله مجددی همراه یک هیئت پنجاه نفری در طول دو روز آینده عازم افغانستان خواهد شد. در این پنجاه نفری قوماندان جهاد، ده نفر از علمای

نامورکشوروده نفرز سیاستمداران که ارکان تنظیم های جهادی هستند شرکت خواهند داشت. این هیئات وظیفه دارد تا قدرت را از نظام در حال سقوط کابل به مجاهدین انتقال بدهد. عملیه انتقال قدرت در خلال دوماه به سر خواهد رسید و حضرت صاحب مجددی علاوه بر اینکه رهبری هیئات را به عهده دارد ممثل ریاست دولت اسلامی افغانستان نیز خواهد بود. البته بعد از ختم دوره انتقال قدرت عین هیئات پنجاه نفری بازهم تحت ریاست حضرت مجددی به حیث شورای اسلامی دولت اسلامی افغانستان در پهلوی حکومت به کار خود ادامه خواهد داد.

بند دوم فیصله ما از این قرار است که استاد برهان الدین ربانی برای مدت چهارماه به حیث رئیس دولت اسلامی افغانستان و رئیس شورای رهبری افغانستان تعیین گردید. البته استاد ربانی کار خود را رسماً بعد از دوره دوماهه ی انتقال قدرت آغاز می کند. بعد از تعیین دولت و رئیس شورای رهبری ما به توافق رسیدیم که یک حکومت داشته باشیم و این حکومت از ارکان تنظیم های جهادی تشکیل شده باشد و رهبران تنظیم های جهادی در آن اشتراک نمیداشته باشند و رئیس این حکومت و یا صدراعظم یکی از ارکان حزب اسلامی انجنیر صاحب حکمتیار خواهد بود. این صدراعظم سه معاون دارد. یک معاون که در عین زمان وزیر امور خارجه نیز میباشد از تنظیم محاذ ملی اسلامی افغانستان به رهبری پیرسید احمد گیلانی میباشد. معاون دیگر صدراعظم که وزیر معارف نیز است از حزب اسلامی به رهبری مولوی محمد یونس خالص خواهد بود و معاون سومی که در عین زمان وزیر داخله میباشد از تنظیم اتحاد اسلامی بوده که ما انجنیر احمد شاه احمد زی را تعیین نمودیم. وزیر دفاع از تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان میباشد (استاد ربانی اعلان کرد که احمد شاه مسعود وزیر دفاع است) و رئیس ستره محکمه از تنظیم حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی صاحب محمد نبی خواهد بود. البته در مورد تعیین و تثبیت وزرای باقی مانده فردا و پس فردا تصمیم گرفته خواهد شد. به خاطر اینکه وزرای یک تعداد از گروه های جهادی تا حال تعیین و تثبیت نشده اند. البته تمام مدت این پروسه از شش ماه اضافه نمی باشد و قبل از پایان رسیدن این مدت ما یک شورای اسلامی یا مجلس اسلامی را که روی فرمول آن قبلاً نیز کار شده و مرکب از چند صد نفر خواهد بود تشکیل داده و شورا در مورد تأسیس یک حکومت انتقالی دیگر که مدت آن یک و نیم الی دو سال میباشد تصمیم خواهد گرفت. . . . « (۱۰)

اصل موافقت نامه به زبان پشتو تهیه شده بود که در آن تعدادی از رهبران احزاب جهادی امضاء کرده بودند. (بخش اسناد -

۵) و کاملاً روشن بنظر میخورد که موافقت نامه مذکور با عجله، بدون دقت لازم، سطحی و به صورت غیر تخصصی تهیه شده

بود. وظایف و صلاحیت حضرت مجددی مبهم و نا مشخص بود. فهمیده نمی شد که " ممثل ریاست دولت اسلامی افغانستان "

طی دوماه حاکمیت خود چه وظایفی را باید انجام دهد؟ و در دولت اسلامی که جز نام هیچگونه اصول و قوانینی نداشت چه صلاحیت هایی را میتواند داشته باشد؟ در بند اول موافقه نامه و وظیفه هیئت پنجاه نفری، انتقال قدرت از نظام در حال سقوط کابل به مجاهدین وانمود و در مورد زمان آن گفته شده بود که عملیه ی انتقال قدرت در خلال دوماه به سر میرسد. در حالیکه عملیه انتقال قدرت در یک مراسم رسمی و تشریفاتی بیش از چند ساعت طول نمی کشید، پس ادامه عملیه انتقال قدرت در خلال دوماه چه مفهومی داشت و پنجاه نفر هیئت همکاب حضرت مجددی چه کاری را در این مدت اصولاً انجام میدادند؟ این موافقت نامه هیچگونه اشاره ای به تهدید گلبدین حکمتیار در حمله به کابل وصف آرای او برای جنگ نداشت و هیچ تذکره و طرحی در جلوگیری از جنگ ارائه نکرده بود. صبغت الله مجددی بدون توجه به همه نارسایی ها و نواقص موافقت نامه پشاور، رهبری هیئت انتقال قدرت را با دو ماه کرسی تمثیل از ریاست دولت اسلامی افغانستان پذیرفت. و آن زمان برای او خطر وقوع جنگ در پایتخت مایه نگرانی نبود. مجددی با خوشباوری و سطحی نگری فکر میکرد که اجازه ی چنین جنگی را نمیدهد: « اگر کسی بخواهد هرج و مرج تولید کند ما اجازه نمیدهیم. حکومت تأسیس شده، قیادت را مردم تأیید کردند و پاکستان این قیادت را به رسمیت شناخته ند. ما هیئت را تعیین کردیم تحت قومانده ی احمدشاه مسعود که امنیت را تأمین کنند. نیروهای حزب اسلامی یا خلقی ها یا کسان دیگر که میخواهند اوضاع را مختل سازند ما قبول نمی کنیم. » (۱۱)

پایتخت در شعله های آتش جنگ:

پشاور در آخرین روزهای حمل و نخستین روزهای ثور ۱۳۷۱ (اپریل ۱۹۹۲) شاهد بحث های داغ رهبران تنظیم ها بر سر تشکیل حکومت انتقالی بود. اما کابل شاهد آمادگی نیروهای مختلف برای آغاز جنگ . تا پایان روز چهارم ثور که در پشاور توافق بر سر تشکیل حکومت انتقالی میان سران احزاب مجاهدین اعلان گردید، کابل با هجوم یا بهتر گفت با ورود بی سروصدای نیروهای مختلف مجاهدین سقوط کرده بود. فرقه ۵ بگرامی و لوای مستقر در تنگی و اغجان لوگر را جناح خلق به نیروهای حزب اسلامی حکمتیار تسلیم کردند. قوت های عبدالرشید دوستم در جنوب کابل با حملات مشترک حزب اسلامی و جناح خلق تار و مار گردیدند. حزب اسلامی و خلقی ها همچنان نیروهای مخالف خود را در ریشخور و نواحی آن درهم کوبیدند. سپیده دم روز چهارم ثور هزاران نفر از نیروی حزب اسلامی تحت پوشش نیروهای وزارت داخله و قوت های جبار قهرمان قوماندان ملیشایی هلمند داخل شهر شدند و در وزارت داخله، مکروریانها، حوزه های امنیتی شهر، شفاخانه چهارصد بسترازش، تپه بی بی مهر، قصر ریاست جمهوری و بسیاری از نقاط جنوبی و جنوب شرقی شهر کابل جابجا گردیدند. در حالیکه نیروهای احمدشاه مسعود با نیروهای دولتی و قوت های دوستم فرودگاه کابل، گارنیزون، رادیو تلویزیون و نواحی شمال شهر را در دست داشتند. علاوه از این

نیروها، افراد مسلح سایر احزاب تا این زمان وارد کابل شده بودند. حزب وحدت اسلامی، اتحاد اسلامی، حرکت اسلامی، حزب اسلامی مولوی خالص، حرکت انقلاب اسلامی، محاذ ملی اسلامی و جبهه نجات ملی مناطقی را در حومه ها و ساحات غربی و شرقی شهربدست آورده بودند. کمر بند های امنیتی اطراف کابل شکسته بود و دیگر مانعی برای ورود گروه های مسلح وجود نداشت. رویهمرفته در واقع شهر کابل پایتخت کشور که قرار بود تا یک روز دیگر حکومت انتقالی احزاب مجاهدین برهبری صبغت الله مجددی قدرت را از حکومت حزب وطن در آن شهر تسلیم شود، به تصرف نیرو های حزب اسلامی حکمتیار و جناح خلق حزب دمکراتیک خلق یا حزب وطن درآمده بود. وقوع جنگ اجتناب ناپذیری نمود. حکمتیار پیروزی کامل را در یک قدمی خود می دید و با تصرف رادیو تلویزیون به آن پیروزی دست میافت. او به منظور طی کردن این یک قدم و دسترسی به آخرین منزل پیروزی، با اشتیاق و حرص به جنگ متوسل می شد. و احمد شاه مسعود جنگ را در برابر گلبدین حکمتیار که در زدو بند با قسمتی از نیرو های حزب دمکراتیک خلق پایتخت را اشغال کرده بود و در برابر تمام احزاب اسلامی قرار گرفته بود، دفاع مشروع و عادلانه و بخشی از مکلفیت خویش تلقی میکرد. آنگونه که در نخستین روز آغاز جنگ، رهبران احزاب مجاهدین با انتشار اولین ابلاغیه ی شورای رهبری جهادی، وظیفه تأمین امنیت و دفاع از کابل را بدوش او گذاشتند.

جنگ در سحرگاه پنجم ثور ۱۳۷۱ در پایتخت آغاز گردید. در حالیکه نبرد خونینی در پایتخت ادامه داشت، گلبدین حکمتیار ظهر آن روز (۵ ثور ۱۳۷۱) از پیروزی انقلاب اسلامی و فتح کابل سخن گفت. وی در یک کنفرانس مطبوعاتی که توسط مخابره از جنوب کابل با خبرنگاران در پشاور صحبت میکرد اظهار داشت: « پیروزی کامل انقلاب اسلامی را به فرد فرد ملت افغان و کافه امت مسلمه تبریک میگویم ما اعلان می کنیم که جنگ پایان یافته است. ما باید همه دست بدست هم داده و در جهت اعاده صلح پایدار، برادروار تلاش نماییم. حکومت های آینده در کشور ما از طریق انتخابات و مراجعه به آرای مردم برگزیده خواهد شد. از نظر ما تشکیل اداره انتقال قدرت از رژیم قبلی به حکومت مجاهدین تا تشکیل انتخابات اخیر منتفی شده است. ما از همه نیروها اعم از آنهاستیکه با احزاب اسلامی متعهد اند و چه آنهاستیکه تا حال در خدمت دولت بوده اند می خواهیم که دست به هم داده امنیت شهر را تأمین نمایند. . . .

باید تذکر داد که تا حال قوت های مسلح ما از اطراف کابل داخل شهر نشده اند. آنها منتظر هدایت نهایی میباشند. تا حال صرف یک قسمت محدود مجاهدین ما وارد شهر گردیده اند و در نقاط حساس جابجا شده اند. همه نیروها مخصوصاً ملیشه های جنرال مؤمن باید از ماجرا جویی در مقابل پیشروی مجاهدین ما خود داری کنند. اگر کوچکترین مزاحمت و ماجراجویی در مقابل پیشروی

مجاهدین صورت گرفت ما ناگزیر خواهیم بود به تمام نیروهای خود هدایت بدهیم تا با قوت هرچه بیشتر وارد کابل شوند. احدی نمیتواند از کشور فرار کند. ورود و خروج از میدان هوایی تا امرثانی معطل میباشد. . . .

در مورد شورای قیادی و حکومت انتقالی که در پشاور ساخته شده باید بگویم که زمان آن شورای قیادی و اداره ی انتقالی سپری شده و فکر نمی کنم که آنها خود در اندیشه ی ورود به کابل باشند . . . » (۱۲)

اما گلبدین حکمتیار در سال ۱۳۷۹ که در تهران از حوادث آن سال واز اظهارات خود در کنفرانس مطبوعاتی روز پنجم ثور ۱۳۷۱ در تألیف خود بنام " دسایس پنهان و چهره های عریان " سخن گفت، برخلاف گفته های آن روز که زمان شورای قیادی و اداره انتقالی را سپری شده خواند، نوشت که من در کنفرانس مطبوعاتی آن روز (۵ ثور ۱۳۷۱) گفتم: « عجالتاً اقتدار به اتفاق تنظیم های جهادی به حکومت مؤقت سپرده می شود و در جریان شش ماه انتخابات برگزار می گردد. توافقاتی که در این رابطه میان رهبران احزاب و نماینده ی حزب اسلامی صورت گرفته، مورد تأیید ما بوده و نسبت به آن التزام می ورزیم . . . » (۱۳)

گلبدین حکمتیار در حالی از پیروزی خود مژده داد و حکومت سایر تنظیم ها را علی الرغم امضای نماینده خود در پای توافقنامه حکومت مذکور رد کرد که هنوز فاصله زیادی در تسلط به پایتخت داشت. حملات مکرر نیروهای مشترک او و خلقی ها برای تصرف رادیو تلویزیون، گارنیزون کابل و فرود گاه در طول روز دفع شد. تلاش آنها برای پیشروی بسوی مرکز شهر از استقامت چهلستون و گذرگاه بی نتیجه ماند. آنها حتی بالا حصار کابل را که از سه طرف در محاصره داشتند بدست نیاوردند و تا پایان روز تپه بی بی مهرو و شفاخانه چهارصد بستر را نیز از دست دادند. هوای ماههای بگرام و مزارقوت های حکمتیار و خلقی ها را بلا وقفه بمباران میکردند. و چرخ بالها از پشته سرخ جبل السراج نیرو های احمد شاه مسعود را پیهم به شمال شهر کابل انتقال میدادند.

حکمتیار علی الرغم این همه مشکلات نظامی، علیه موافقت نامه رهبران احزاب در پشاور موضع گرفت و آنها را بیشتر از پیش در برابر خود قرار داد. خبر جنگ و اعلان فتح کابل از سوی حکمتیار برای تنظیم ها که یک روز قبل بر سر تشکیل حکومت انتقالی به موافقه رسیده بودند غیر قابل قبول بود . آنها با عجله در جلسه ای اضطراری ابلاغیه ی را صادر کردند که شام روز پنجم ثور ۱۳۷۱

از رادیو تلویزیون دولتی افغانستان منتشر گردید. این ابلاغیه بصورت رسمی به حاکمت حزب دمکراتیک خلق افغانستان که

سیزده سال و یازده ماه و ۲۸ روز طول کشید پایان داد. حاکمیتی که در دوره آن پنج میلیون نفر از مردم افغانستان به بیرون

از کشور آواره شدند و یک میلیون تن دیگر کشته، مجروح و معیوب گردیدند. ابلاغیه توسط داکتر عبدالرحمن رئیس کمیته سیاسی

شورای نظار به زبان فارسی و توسط داکتر نجیب الله مجددی پسر صبغت الله مجددی به زبان پشتو در رادیو تلویزیون افغانستان

به خوانش گرفته شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

ابلاغیه شماره یک شورای رهبری جهادی

امروز صبح پنج ثور ۱۳۷۱ شورای رهبری جهادی تشکیل جلسه فوق العاده داده فیصله بعمل آوردند تا غرض تأمین امنیت درشهر کابل و حفظ جان و مال ناموس ساکنان آن به همه مجاهدین و قوای مسلح دستور داده می شود که از اوامرداره کمیسیون امنیتی کابل محترم دکتور نجیب الله مجددی، محترم جنرال عبدالرحیم وردک، محترم قوماندان عبدالحق، محترم قوماندان مولوی صدیق الله، محترم قوماندان حاجی شیرعلم وگروپ های مسلح قوماندان احمد شاه مسعود وزیر دفاع حکومت اسلامی اطاعت نمود ه امنیت را درشهر ومراکز استراتژیکی شهر کابل تأمین واز اوامر آن سرکشی ننماید. تأکید میشود که برادر احمد شاه مسعود فوراً بکار خویش آغاز کند

والسلام

حضرت صبغت الله مجددی

رئیس دولت اسلامی افغانستان

نشراعلامیه بمعنی پیروزی احمدشاه مسعود وشکست گلبدین حکمتیار بود. و به معنی استقرار حکومت انتقالی رهبران تنظیم ها در کابل که حکمتیار ظهران روز عمر حکومت مذبور را پایان یافته تلقی کرد. هرچند بیشترین قسمت پایتخت در تصرف حزب اسلامی و متحدینش قرار داشت اما برای مردم در داخل و بیرون کشور تصرف رادیو تلویزیون و کنترل نشرات آن معیار پیروزی حاکمیت جدید محسوب می شد. همیشه در گذشته خبر تغیر رژیم ها ورهبران حاکمیت نو از طریق رادیو به گوش مردم میرسید: پیروزی کودتای محمد داود، کودتای حزب دمکراتیک خلق و حاکمیت تره کی، کودتای امین وبرکناری تره کی، حاکمیت کارمل، حاکمیت نجیب وبرکناری او.

بعد از نشر اولین ابلاغیه ی حکومت انتقالی مجاهدین آتش جنگ به سردی گرایید. تبلیغات رادیو تلویزیون روحیه جنگجویان حزب اسلامی و متحدین شانرا در حزب دمکراتیک خلق تضعیف کرد. آنها در جنگ های خونین ۶ و ۷ ثور بسیاری از مناطق بدست آورده را در شهر از دست دادند. تا پایان روز هفتم ثور قوت های حکمتیار و خلقیها از شهر کابل خارج گردیده در مناطق ریشخور، سید نور محمد شاه مینه، بنی حصار، تپه های شینه و قسمت های اخیر تپه مرنجان و حومه های جنوبی و جنوب شرقی شهر جابجا شدند. در جنگ های سه روزه میان طرفین از انواع سلاح ثقیل استفاده بعمل آمد. ده ها خانه مسکونی در شهر تخریب شد و صدها غیر نظامی کشته ومجروح گردیدند. علاوه از ویرانی و کشتار در شهر، غارت و چپاول از نخستین روز جنگ در پایتخت آغاز شده بود.

دیپوها و ذخایر نظامی در تمام قطعات و ادارات وزارت های دفاع، داخله و امنیت در معرض دستبرد و چپاول قرار گرفت. سلاح بدست همه افتید. افراد بی بند و بار، دزدان و زندانان جنایی که از زندانهای پایتخت رها شده بودند و گروه های مختلف مردم مسلح گردیدند. هر گروه مسلح اداره و دفتر حکومتی و حتی ساختمانهای مکاتب و مؤسسات تعلیمی و آموزشی را اشغال کردند و با نصب فوتوی رهبر و یا قوماندانی از یک تنظیم بفرار ساختمان اشغال شده فرمانروای بی چون و چرای آن اداره و کوچه ها و ساحات اطراف آن گردیدند. قانون و نظام دولتی از هم گسیسته بود. حضرت صبغت الله مجددی بعداً آن همه وحشت و چپاول را در پایتخت به گردن خلقی ها و حزب اسلامی حکمتیار انداخت: « . . . در حالیکه ما در پاکستان برای ورود به وطن آمادگی میگرفتیم و تمام زمینه ها برای انتقال سالم قدرت بدولت اسلامی افغانستان آماده گردیده بود و مسئولین نظامی و سیاسی گذشته که در سرنگونی رژیم دکتورنجیب الله نقش بزرگی داشتند در انتظار ما بودند از جانب برخی از برادران (حکمتیار و حزب اسلامی او) با همدستی عده ای از خلقی ها در کابل کودتایی صورت گرفت که باعث کشته شدن تعدادی از هموطنان بی گناه ما گردید. هر چند کودتای خائنه مذکور با مقاومت شدید مردم مسلمان ما روبرو گردید و با همکاری مجاهدین و افسران اردو ناکام شد ولی در اثر چور و چپاول و غارت و وحشت آنان نظم و دولتی از هم گسست و خسارات هنگفتی به کشور وارد گردید. . . . » (۱۴)

آتش بس و انتقال قدرت:

با شعله ور شدن آتش جنگ در کابل، تلاش برای آتش بس و مصالحه در پاکستان آغاز شد. ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی که با رهبران احزاب جهادی روابط نزدیک داشت به اسلام آباد آمد تا برای برقراری آتش بس میانجگری کند. نواز شریف صدراعظم پاکستان تماس های مداوم را با رهبران احزاب برقرار ساخت. او با حکمتیار از طریق مخابره گفتگو کرد و از او خواست تا با آتش بس موافقه کند. گلبدین حکمتیار در آغاز جنگ آتش بس را نمی پذیرفت اما در روزهای ششم و هفتم ثور که سرنوشت جنگ به ضرر او تغییر یافت حاضر به قبول آتش بس گردید. و سپس در اعلامیه ی حزب اسلامی انگیزه، اهداف و دست آورد جنگ توضیح یافت: « ما در مرحله ی ابتدایی به تمام اهداف خود دست یافته ایم. آن عده ای که از برنامه ما آگاه نبودند و بر اساس برداشت های خود قضاوت میکردند گمان میکنند که حزب اسلامی در برنامه ی داخلی خود کامیاب نشد. مانه قصد تصرف کابل را کردیم و نه اراده ی اعلان کردن حکومت خود را در آنجا داشتیم و نه طرفدار حمله وسیع و بزرگ بر کابل بودیم . هدف نخست ما این بود که این نیرو های منظم نظامی ملیشه هارا نابود کنیم و تمام کمر بند های امنیتی و نیروهای دشمن را که در اطراف کابل جابجا شده بودند از هم متلاشی سازیم تا در افغانستان هیچ نیروی مجهز و منظمی غیر از مجاهدین باقی نماند.

اکنون همه ولایات فتح گردیده اند. قطعات عسکری به مجاهدین تسلیم شده اند. کمر بند های امنیتی کابل شکسته شده است. به جزا ملیشه ها دیگر نیروی مجهز و منظمی باقی نمانده است « (۱۵)

از تناقص گویبهای اعلامیه هویدا میشود که حکمتیار در جنگ باخته بود. در این اعلامیه گفته می شود که حزب اسلامی قصد تصرف کابل را نداشت اما حکمتیار در کنفرانس مطبوعاتی روز پنجم ثور ۱۳۷۱ تصرف کابل را اعلان کرد. در آغاز اعلامیه، نابودی نیروهای منظم ملیشه ها انگیزه و هدف جنگ ذکر میشود و تأکید میگردد که حزب اسلامی در مرحله ی ابتدایی به تمام اهداف خود دست یافته است اما در پایان اعلامیه می آید که به جزا ملیشه ها دیگر نیروی منظمی باقی نمانده است. موافقت نامه آتش بس با فشار شهزاده ترکی الفیصل و نواز شریف میان مولوی سرفراز و قطب الدین هلال به نمایندگی از حکمتیار و برهان الدین ربانی به امضاء رسید. آتش بس هر چند بصورت درست رعایت نشد اما حداقل زمینه برای ورود صبغت الله مجددی به پایتخت و انتقال قدرت در یک مراسم ظاهری و تشریفاتی مساعد گردید.

صبغت الله مجددی صبحگاه هفتم ثور ۱۳۷۱ با کاروان بزرگی از اعضای شورای انتقال قدرت و ده ها نفر اعضای احزاب اسلامی، پشاور را به مقصد کابل ترک کرد. در منطقه تورخم سرحد افغانستان و پاکستان، جنرال جاوید ناصر رئیس استخبارات نظامی ارتش پاکستان مجددی و همراهانش را بدرقه نمود. در حالیکه کاروان صبغت الله مجددی در چند صد متری مرز تورخم رسیده بود، چرخبال حامل رئیس آی اس آی به آن محل فرود آمد و حضرت مجددی را تا آنطرف دروازه سرحدی تورخم در داخل خاک افغانستان همراهی کرد. شاید هدف جنرال جاوید ناصر آن بود تا دنیا حرکت آن روز او را در تورخم با حرکت جنرال بوریس گروموف قوماندان نیروهای شوروی که در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ در حیرتان انجام داد، به مقایسه بگیرد. و شاید رئیس آی اس آی خواست تا پیروزی سازمان خود را در جنگ افغانستان علیه شوروی و کمونیسم به نمایش بگذارد!

صبغت الله مجددی ظهر هشتم ثور در حالیکه با فیر هزاران مرمی گروه های مسلح استقبال گردید، وارد شهر کابل شد و ساعت پنج عصر آن روز قدرت را رسماً از دولت گذشته تحویل گرفت. انتقال قدرت شکل تشریفاتی و نمایشی داشت. نه عبدالرحیم عاطف معاون رئیس جمهور به عنوان تسلیم کننده ی قدرت صاحب حاکمیت و اقتدار بود و نه صبغت الله مجددی به عنوان تسلیم گیرنده قدرت می توانست صاحب اقتدار و صلاحیت در حاکمیت و دولت جدید گردد. قدرت عملاً روزهای قبل میان گروه ها و نیروهای مختلف در پایتخت تقسیم شده بود.

در محفل انتقال قدرت که در ساختمان وزارت خارجه تدویر یافته بود عبدالرحیم هاتف کفیل ریاست جمهوری، فضل الحق خالقیار صدراعظم و عبدالکریم شادان قاضی القضاة دولت مخلوع با سخنرانی های خود انتقال قدرت و تشکیل حکومت مجاهدین را به

حضرت مجددی تبریک گفتند. شادان در اظهارات خود گفت: با تشریف آوری شما برادران مجاهد یک دهه خون ریزی در کشور پایان یافت. اما در فردای آن روز توسط افراد مسلح در منزلش به قتل رسید.

مجلس رسمی انتقال قدرت با سخنرانی صبغت الله مجددی پایان یافت. او پیروزی جهاد و تشکیل دولت اسلامی را تبریک گفت و برای همه اعضای رژیم اسبق عفو عمومی اعلان کرد.

صبغت الله مجددی و حکومت دوماهه:

ورود صبغت الله مجددی به کابل در وضعیت آن روز عملی بود جرئتمندانه. اوضاع در کابل خطرناک و تاریک بود. جنگ بصورت پراکنده علی الرغم توافق آتش بس دوام داشت. نظام دولتی از هم گسسته بود. مصئونیت و امنیت درست وجود نداشت.

حکمتیارتهدید کرده بود که طیاره حامل مجددی را سرنگون می کند. و راه زمینی از تورخم تا حومه شرقی شهر کابل بیشتر در کنترل حزب اسلامی قرار داشت. احمدشاه مسعود وزیر دفاع دولت مجاهدین هنوز به پایتخت نیامده بود و صبغت الله مجددی علی الرغم آن همه اوضاع پیچیده و دشوار وارد کابل شد. اما سختی ها و مشکلات برای او در پایتخت و در رهبری دولت بیشتر از این دشواریها بود. موانع متعددی در فرا راه او وجود داشت:

وزارت خانه ها و ادارات دولتی در اشغال گروه های مختلف مسلح قرار گرفته بود. شهر به بخش های مختلف حکومت تنظیمی و گروهی تقسیم شده بود. چپاول اموال دولتی با گذشت هر روز افزایش میافت. ادامه جنگ و راکت باران حکمتیارتهدید به شمار قربانیان و مجروحین می افزود. مردم بصورت فزاینده دچار بدامنی می شدند و امکانات زندگی را از دست میدادند. نارسایی و دشواریهای موافقت نامه پشاور برای مجددی کمتر از این ها نبود: حکومت او دوماه وقت داشت. صلاحیت و وظایف او و پنجاه نفر اعضای شورای جهادی همراهِش در موافقت نامه نا مشخص بود. مخالفت رهبران تنظیم های که با امضای موافقت نامه ی پشاور، مجددی را بریاست دولت دوماهه برگزیدند حتی قبل از ورود او به کابل آغاز شد. برخی رهبران احزاب از ذکر نام صبغت الله مجددی در پایان اولین ابلاغیه دولت اسلامی که در پنجم ثور ۱۳۷۱ از رادیو تلویزیون افغانستان نشر گردید ناراض و نا راحت بودند. با آنکه در موافقت نامه پشاور گفته شده بود که شورای رهبری کار خود را رسماً بعد از دوره ی دوماهه انتقال قدرت آغاز کند، رئیس شورای رهبری با جمعی از رهبران تنظیم ها در پانزدهم ثور وارد کابل شدند و بصورت مرجع و مرکز مقتدر تر از شورای جهادی بریاست مجددی و حکومت او قرار گرفتند. صبغت الله مجددی به عنوان ممثل ریاست دولت اسلامی و رئیس شورای جهادی فیصله و اجراءات خود را داشت و شورای رهبری اجراءات و فیصله های خود را. در بسا موارد فیصله ها مخالف و متناقض هم بودند. در حالیکه صبغت الله مجددی در مجلس انتقال قدرت عفو عمومی اعلان کرده بود، شورای رهبری در اولین نشست خود

روز شانزدهم ثور ۱۳۷۱ فرمان تشکیل محکمه اختصاصی را صادر کرد تا مجرمین رژیم اسبق محاکمه و مجازات شوند. انحلال حزب وطن، مصادره دارایی آن برای دولت اسلامی، محاکمه ی رهبران پیشین حزب مذکور (ببرک کارمل و نجیب الله) ، لغو کلیه قوانین مخالف شریعت و ممنوعیت خرید و فروش مشروبات الکلی و از فیصله هایی بود که توسط شورای رهبری صادر گردید.

ناتوانی وضعف نظامی تنظیم صبغت الله مجددی (جبهه ملی نجات اسلامی افغانستان) بیشتر از پیش به مشکلات اوافزوده بود. جبهه مذکور نیرو و قوت نظامی در کابل و ولایات نداشت تا موقعیت رهبران در کرسی حاکمیت تقویت و تثبیت می شد. وبه این ترتیب مجددی در محاصره انبوهی از مشکلات و موانع کار خود را در کرسی ریاست دولت آغاز کرد. او در دومین روز حاکمیت خود برای چند ساعت از نواز شریف صدراعظم پاکستان و شهزاده ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی میزبانی نمود. نواز شریف با اعطای چک ده میلیون دالری به ممثل دولت اسلامی حمایت خود را از حاکمیت جدید در حالی ابراز داشت که آی اس آی همچنان در عقب حکمتیار ایستاده بود تا کابل از راه نظامی و جنگ بدست او سقوط کند و دولت مورد نظر آی اس آی برهبری حکمتیار تشکیل شود.

صبغت الله مجددی از شورای پنجاه نفره برای وزارت خانه ها سر پرست برگزید و با این اقدام کابینه دولت خود را بوجود آورد. او وزارت زراعت را به برادر خود حشمت الله مجددی و وزارت صحت عامه را به پسر خود داکتر نجیب الله مجددی سپرد. ممثل دولت از نخستین روز تحویل گیری قدرت در فکر آن بود تا برخلاف توافق نامه پشاور در کرسی حاکمیت باقی بماند. و در رسیدن به این هدف نیاز مند حمایت یک نیروی نظامی بود. او به جنبش ملی عبدالرشید دوستم و حزب وحدت اسلامی روی آورد تا در پناه حمایت نظامی و سیاسی آنها کرسی حاکمیت را بدست داشته باشد. مجددی در جلب رضایت و حمایت جنبش ملی و حزب وحدت به اقداماتی دست زد که بسیاری از رهبران احزاب اسلامی به آن مخالف بودند. او به جنبش ملی دوستم حق داد تا در شورای جهادی پنج عضو داشته باشد. برای حزب وحدت اسلامی وزارت امنیت را با دو وزارت خانه دیگر وهشت کرسی در شورای جهادی بخشید. (بخش اسناد - ۶) وبه ده ها نفر از قوماندانان ملیشیا، حزب وحدت و تنظیم های دیگر رتبه ی جنرالی اعطا کرد. در حالیکه این اجراء بدون توافق همه رهبران احزاب نمی توانست عملی شود. و از طرف دیگر برای ممثل دولت اسلامی چنین صلاحیتی در توافقنامه ی پشاور وجود نداشت. شورای رهبری در واکنش به فیصله صبغت الله مجددی وزارت امنیت را منحل کرد و آنرا بریاست عموی امنیت دولتی تنزیل داد.

مجددی دراول جوزای ۱۳۷۱ به مزار شریف رفت تا از نزدیک توجه و حمایت جنرال عبدالرشید دوستم را جلب کند. اودرسخترانی خود دوستم را مجاهد کبیرخواند. به او رتبه سترجنرالی اعطا کرد وگفت: « این قدرت وشوکت را به جنرال عبدالرشید خان دوستم نه وهابیت بین المللی ونه اخوانیت بین المللی داده است. » (۱۶)

صبغت الله مجددی با اظهارفوق خواست تا حمایت نظامی وسیاسی عبدالرشید دوستم را به طرف خود معطوف بدارد. ممثل دولت اسلامی می پنداشت که جنبش ملی دوستم از کمونیستان حزب دمکراتیک خلق عمدتاً جناح پرچم تشکیل یافته با برهان الدین ربانی واحمد شاه مسعود که به گمان او به اخوانیت بین المللی تعلق دارند نمی تواند در درآمدت اعتماد ومعامله نماید. اما اجراءت وسیاست صبغت الله مجددی به مخالفت شورای رهبری و مخالفت احمد شاه مسعود در داخل حاکمیت انجامید. تلاش مجددی برای ماندن در حاکمیت بیشتر از پیش روابط او را با وزیر دفاع دولتش متشنج ساخت.

مجددی در پنجم جوزای ۱۳۷۱ سفر رسمی به پاکستان انجام داد وهوا پیمای حاملش حین بازگشت در کابل مورد اصابت راکت قرار گرفت اما از این حادثه جان به سلامت برد. او زمانیکه از هواپیما فرود آمد گلبدین حکمتیار را مسئول این حمله خواند. ولی بعد از ختم دوره ی حاکمیتش که از احمدشاه مسعود ناراض رفت، شورای نظار را متهم به حمله راکتی کرد.

موافقت نامه ی " شینه " :

احمد شاه مسعود دوروز پس از ورود ممثل دولت اسلامی وارد پایتخت شد. اوقلاً هزاران نفر از نیروی خود را به کابل اعزام کرده بود تا از کودتای مشترک حکمتیار وبخشی از جناح حزب دمکراتیک خلق جلوگیری کند. هر چند مسعود مؤفق شد تا حکمتیار را از پشت دروازه حاکمیت دور براند وآرزوی آی اس آی را در افغانستان به خاک بزند اما شکل گیری حوادث و وقایع در کابل برخلاف خواست ها وبرنامه های او بود. احمدشاه مسعود در گام نخست میخواست تا قدرت از حزب وطن به حکومت احزاب مجاهدین درآرامش وبدون فروپاشی نظم وثبات سیاسی ونظامی در پایتخت انتقال یابد. از ورود افراد و گروه های مسلح به شهر جلوگیری شود ودولت نوتشکیل مجاهدین، اداره ونظام ثابت را در کابل تحویل بگیرند. وقتی حکمتیار درهماهنگی با جناح خلق حزب حاکم روند شکل گیری انتقال آرام قدرت را برهم زد و وقوع جنگ اجتناب ناپذیر گردید، شکست کامل حکمتیار واعاده ثبات وتأمین حاکمیت دولتی در پایتخت از لویت های کار وبرنامه احمدشاه مسعود قرار گرفت. مسعود می خواست پایتخت را بصورت کامل ویکپارچه دردست داشته باشد ونیروهای دوستم وبقایای ارتش که عمدتاً از جناح پرچم بودند تحت کنترل ودراطاعتش باشند. اما او در دسترسی به این اهداف به موانع ومحدودیت های جدی مواجه بود. عقب زدن و بیرون راندن کامل حکمتیار از کابل بدون یک جنگ گسترده وتامام عیار با مشارکت ملیشیای دوستم و حزب وحدت و نیروهای باقی مانده از حزب دمکراتیک خلق در دولت که

عمدتاً شامل جناح پرچم می شدند، میسر نمی گردید. که در این صورت مرز بندی و تنش های قومی به سرعت عمیق و گسترده می شد. بسیاری از احزاب جهادی در کنار حکمتیار قرار می گرفتند. میانجگران بیرونی برای تأمین آتش بس بارلامتی و دوام جنگ را متوجه احمدشاه مسعود می کردند. و مشکل اصلی بعد از غلبه بر حکمتیار آغاز می شد: پذیرفتن خواسته های رو به تزاید عبدالرشید دوستم که در عقب آن پرچمیها و به خصوص شاخه ی کارمل قراردادش و همچنان قبول مطالبات حزب وحدت برهبری عبدالعلی مزاری و یا جنگیدن با آنها در داخل حاکمیت.

پرچمی ها خاصتاً شاخه کارمل که همیشه های دوستم را با خود داشتند در صدد حفظ قدرت نظامی و کنترل وزارت دفاع و ارتش بودند. محمود بریالی بدستور ببرک کارمل رهبری پرچم و جنبش ملی را در کابل بدست داشت و برای بسیاری از جنرالان مقتدر و برحال پرچمی در ارتش فرمان و هدایت میداد. جنرال نبی عظیمی که در آن ایام فرماندهی جناح پرچم را در نیروی مسلح بدست داشت می نویسد: «... برای ما این امر مهم بود که در وزارت دفاع تغییرات عمده ای رخ ندهد و از همان کادرهای قبلی یک اردوی ملی بوجود بیاید...» (۱۷)

پرچمی ها در ارتش به ادامه جنگ و بیرون راندن حکمتیار و خلقی ها از کابل پافشاری داشتند. آنها به بهانه ضرورت نیروی جنگی در صدد انتقال بیشتر نیرو های عبدالرشید دوستم از شمال به کابل بودند تا به تقویت نیروهای خود بپردازند. احمدشاه مسعود با توجه این همه واقعیت ها و دشواریها با حکمتیار به مذاکره نشست و به امضای توافقنامه آتش بس پرداخت. این موافقت نامه جهت راضی نگهداشتن میانجگران ممالک اسلامی، جلوگیری از تبدیل شدن جنگ به جنگ قومی بنام پشتون و غیر پشتون، در کنار داشتن تنظیم های جهادی، عقیم ساختن پلان پرچمی ها ی کارملی در حفظ قدرت نظامی و کنترل شان به پایتخت و گرفتن بهانه ی جنگ از دست حکمتیار بود. مذاکره بعد از روزها وساطت و میانجگری شهزاده نیف از شاهزادگان عربستان سعودی، جنرال حمید گل رئیس اسبق آی اس آی و اعجاز الحق پسر جنرال ضیاء الحق بتاريخ چهارم جوزای ۱۳۷۱ در منطقه " شینه " واقع حومه جنوب شرقی کابل صورت گرفت. این مذاکره به امضای موافقت نامه ای غرض آتش بس و تأمین صلح میان طرفین انجامید. (بخش اسناد - ۷)

در حالیکه گلبدین حکمتیار در مذاکره ی خصوصی با احمدشاه مسعود خواستار تشکیل حکومت مشترک میان هم شدند اما این تقاضا مورد پذیرش مسعود قرار نگرفت. احمد شاه مسعود در این مورد بعداً گفت: « حکمتیار در مذاکرات خاص و دونفری از من تقاضای تشکیل حکومت مشترک را نمود. استدلال او این بود که تنظیم ها و گروه های دیگر نقش و نیرویی در افغانستان ندارند. ما با تشکیل یک حکومت مشترک قوی میتوانیم به ثبات دایمی دست بیابیم. اما من تقاضای او را رد کردم و گفتم که در افغانستان

تمام تنظیم ها در جهاد و مبارزه سهیم بوده اند و دولت را نمیتوان از یک یا دو گروه تشکیل داد و دولت باید ممثل خواست تمام مردم و گروه های مختلف باشد. البته حکمتیار در این خواسته اش نیز صداقت نداشت و فقط در صدد بهره برداری به نفع خود بود.

« (۱۸)

روی هم رفته توافقات " شینه " جامه عمل نپوشید. برخورد های پراکنده در خطوط اول جنگ ادامه یافت و مناطق مسکونی شهر از حملات راکتی و توپخانه ی حکمتیار در امان نماند. گلبدین حکمتیار به خروج افراد دوستم از کابل پافشاری داشت. او در تمام مصاحبه ها و بیانات خود و در همه ملاقات ها و مذاکرات با میانجی صلح، با نویسنده و خبرنگار، با قوماندان و مجاهد، با عالم و عامی، با داخلی و خارجی از خروج قوت های دوستم سخن میگفت. جنگ خود را در کابل به حضور ملیشه های دوستم ارتباط میداد و موجودیت آنها را در کابل عامل بدامنی و مانع صلح می پنداشت: « . . . حکمران اصلی کابل در حال حاضر رشید دوستم است. تا وقتی که ملیشه های گلم جم در کابل موجود باشند امن و صلح در آنجا استحکام نخواهد یافت . . . » (۱۹)

« . . . مور غواروچی گلم جم ملیشیا چی دا ۱۴ کاله ز مور دمؤمن ملت په وړاندی جنگیدلی، له کابل حخه وباسو. . . (ما میخوایم ملیشیا ی گلم جم را که در این ۱۴ سال در مقابل ملت مؤمن ما جنگیده اند از کابل اخراج کنیم.) « (۲۰)

در پایتخت علاوه از جنگ با حکمتیار، جنگ بین حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی در مناطق مرکزی و غرب شهر کابل در اوایل جوزای ۱۳۷۱ در گرفت. هر چند این جنگ با میانجگری رئیس شورای رهبری و امضای موافقت نامه آتش بس میان طرفین متوقف شد، اما در اوایل سرطان باردیگر هر دو طرف به جان هم افتادند و تا پایان سال ۱۳۷۳ در اوقات مختلف چند بار با هم جنگیدند.

اوضاع عمومی کشور در دوره ی انتقال:

با سقوط دولت نجیب الله آخرین نشانه هایی از دولت مرکزی که در بسیاری از شهرهای افغانستان وجود داشت از میان رفت. نخستین روزهای حاکمیت مجاهدین در کشور که با دوره دوماهه ی انتقال قدرت بریاست صبغت الله مجددی آغاز یافت با ایجاد حکومت های متعدد احزاب جهادی و قوماندانهای مختلف توأم بود. ادارات و ملکیت های دولتی اعم از بخش نظامی و ملکی آن در پایتخت و ولایات میان احزاب و قوماندانان تقسیم گردید. ارتش دولت نجیب الله که توسط شوروی بسیار مسلح و مجهز گردیده بود از هم پاشید و هر بخش و پارچه آن در دست گروه ها و قوماندانان مختلف قرار گرفت. در پایتخت کشور کلیه قطعات نظامی وزارت دفاع، امنیت و داخله که در جنوب و جنوب شرق و حومه های آن مستقر بود به تصرف حزب اسلامی حکمتیار و خلقی ها

درآمد. حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی برهبری محمد آصف محسنی مکتب حربی، عند ۶۱ ضربتی، غند اسکاد، لوای ۳ گارد درتپه های تاج بیک و بسیاری از قطعات نظامی و ادارات دولتی را در ساحات غرب شهر کابل متصرف شدند. شورای نظر و جمعیت اسلامی فرقه ۸ قرغه، فرقه دهم امنیت درباغ داود، لوای ۹۹ راکت درقرغه، بخش نظامی فرودگاه خواجه رواش، فرقه ۱۶، قطعات مستقر در شمال شهر، وزارت امنیت دولتی و بسیاری از ریاست های "خاد" را در مرکز و شمال بدست آوردند. حرکت انقلاب اسلامی قوای ۴ و ۱۵ زره دار، حزب اسلامی مولوی خالص قطعات نظامی مستقر درلته بند، ماهیپر و سروبی و اتحاد اسلامی قطعات نظامی پغمان و قسمتی از پوسته ها و قطعات غرب کابل را متصرف شدند. قطعات مستقر در ولسوالیهای شمال کابل نیز به تصرف قوماندانهای مختلف احزاب جهادی قرار گرفت. فرقه بالا حصار، قسمت های ملکی فرودگاه خواجه رواش، گارنیزیون کابل و برخی پوسته های نظامی در مجتمع مکروریانها و تپه مرنجان در کنترل نیروهای عبدالرشید دوستم و جناح پرچم درآمد. هم چنان گروه های مختلف مسلح تنظیم ها، افراد و نیروهایی از قطعات دولت نجیب الله اعم از قطعات ارتش، استخبارات، پولیس، ملیشه های قومی و دسته های مسلحی که به هیچ گروه و جناح مربوط نبودند تمام ادارات و ساختمانهای دولتی را در شهر متصرف شده به مقر بودو باش و پایگاه های نظامی خود تبدیل کردند.

مکاتب، مؤسسات آموزشی و دانشگاه ها در پایتخت تعطیل گردید. چون بسیاری از ساختمانهای آن قرارگاه افراد مسلح و سنگر جنگ بود. مطبوعات نیز از فعالیت بازماند. جریان آب و برق مختل شد. فابریکات و مؤسسات تولیدی نیز از فعالیت ماندند. شهرک صنعتی در منطقه پلچرخی که ده ها فابریکه کوچک را در خود جای داده بود در جریان جنگ قسماً تخریب گردید و اموال و امکانات آن به غارت رفت. فابریکه جنگلک در جنوب شهر و فابریکه نساجی بگرامی و تمام فابریکات و مؤسسات تولیدی دیگر در ساحات جنوب و جنوب شرقی با تمام ماشین و آلات آن چپاول گردیده در بازارهای پاکستان به فروش رسانیده شد. مهاجرت و آوارگی مردم کابل از نخستین روز جنگ آغاز یافت و میزان آوارگی مردم بصورت فزاینده در طول جنگ بالا رفت.

آنچه در دوره ی انتقال قدرت و بعد از آن خاصاً در پایتخت کشور قابل توجه و شگفت برانگیزی نمود، بوقوع نیوستن قتل ها و ترورهای سیاسی بود. علی الرغم حضور هزاران مجاهد مسلح از احزاب مختلف اسلامی که چهارده سال با حزب دمکراتیک خلق افغانستان در دشمنی و جنگ به سر میبردند و با وجود از بین رفتن نظم و امنیت در شهر و از هم پاشیدن نظام دولتی به استثنای عبدالکریم شادان قاضی القضاة حکومت نجیب الله، منصور هاشمی وزیر آب و برق حکومت تره کی و جنرال عبد الحق علمی کسی دیگر از اعضای حزب مذکور ترور نگردید. در حالیکه حزب دمکراتیک خلق در طول ده سال تجاوز نظامی شوروی در کنار متجاوزین و اشغالگران علیه مجاهدین جنگیدند و هزاران نفر از مردم خود را خاصاً در سالهای اول حاکمیت بدون محاکمه

قتل عام ویا زنده بگور کردند. در میان اعضای حزب مذکور در کابل صدها نفر از قاتلان پدر، برادر، خواهر، فرزند و خویشاوند هزاران مجاهدی بود که پایتخت و سایر شهرها را در تصرف داشتند و آنها را به چشم سر می دیدند. چنین پدیده ای در هر گونه انقلاب و تغییر و تحول سیاسی که از طریق شورش، جنگ و مقاومت مسلحانه بوجود آمده کمتر بوقوع پیوسته است. در تمام انقلابات جهان هزاران نفر بعد از پیروزی انقلاب از دم تیغ انتقام گذشتند و جان دادند.

سقوط ولایات برخلاف پایتخت بدون خون ریزی و جنگ صورت گرفت. در برخی ولایات قوماندانان احزاب اسلامی و جهادی به جای جنگ، شورا و اداره مشترک تشکیل دادند. رویهمرفته شیوه حاکمیت و اداره ولایات از هم فرق داشت. گروه ها و قوماندانان حاکم در ولایات مطابق ذوق و سلیقه خود نظام های متفاوت و جدا از مرکز ایجاد کردند. امکانات نظامی و غیر نظامی دولت در بسیاری از ولایات نسبتاً حفظ شد و در برخی ولایات به تاراج رفت. در ولایات شمالی ولایات بلخ، جوزجان، فاریاب، سمنگان و شهر پلخمیری بغلان جنبش ملی برهبری عبدالرشید دوستم حاکم گردید. این ولایات با اندکی تغییر به شیوه گذشته اداره می شد. و در بسیاری از ادارات آن کمونیستان سابق حاکم بود. حکومت دوستم در این ولایات حتی در یک سال ونیم اول که متحد دولت اسلامی بود، بصورت مستقل از پایتخت به سر میبرد. امکانات نظامی رژیم در ولایات مذکور به خصوص اسلحه سنگین از انواع توپخانه تا انواع راکت، هواپیما و تانک در کنترل جنبش ملی قرار گرفت. فرقه ۱۸ دهادی، فرقه ۷۰ حیرتان، فرقه ۸۰ کیان، فرقه ۲۰ پوزه ایشان در بغلان، فرقه ۵۴ سمنگان، فرقه ۵۳ جوزجان، لوی راکت دافع هوا، فرودگاه مزار شریف و دهادی و کلیه قطعات وزارت دفاع، داخله و امنیت دولتی در ولایات مذکور بتصرف دوستم در آمد. از آنجاییکه ولایات تحت کنترل دوستم بصورت یکدست و یکپارچه اداره می شد و از ساحه جنگ فاصله زیادی داشت، در آرامش و امنیت نسبی باقی ماند. شهر مزار و شبرغان توسعه یافت. هزاران خانواده از کابل به این شهر خصوصاً مزار شریف مهاجر شدند. قونسلگری های ممالک خارجی در مزار شریف فعال باقی ماندند. دوستم به کمک ازبکستان و ترکیه در شبرغان فرودگاه اعمار کرد که بیشتر پروازهای نظامی از آن فرودگاه به انجام می رسید.

در ولایات شمال شرقی (بدخشان، قندز، تخار و بغلان) احزاب مجاهدین حاکم گردیدند. بدخشان و تخار در کنترل جمعیت اسلامی و شورای نظار قرار گرفت. قندز توسط شورای مشترک احزاب اداره می شد و مرکز بغلان در کنترل قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار قرار داشت. حکومت های این ولایات به استثنای مرکز بغلان در اطاعت و وابستگی مرکز (کابل) به سر میبردند. بامیان و مناطق مرکزی هزاره جات در کنترل و حاکمیت حزب وحدت اسلامی قرار داشت. ولایات پروان و کاپیسا در اطاعت از مرکز و در کنترل احمدشاه مسعود قرار داشتند. هر چند حزب اسلامی حکمتیار نفوذ قابل ملاحظه ای در این ولایات داشت اما تدریجاً به

حضور آن حزب خاتمه داده شد. احمدشاه مسعود کلیه امکانات نظامی این ولایات به شمول فرودگاه بگرام را در تصرف خود درآورده بود. نظم و امنیت در ولایات مذکور بهتر بود. ادارات دولتی، مکاتب و مؤسسات آموزشی فعال باقی ماندند. فابریکه های نساجی گلپهار و سمند جیل السراج از دستبرد و تخریب مصئون ماند.

ولایات غربی و جنوب غربی هرات، فراه، نیمروز، بادغیس و غور به تدریج و خیلی زود در کنترل محمد اسماعیل خان قوماندان معروف جمعیت اسلامی قرار گرفت. اسماعیل خان تا خزان اولین سالی دولت اسلامی به ولایات مذکور مسلط شد. فرودگاه شیندند را که در کنترل خلقی ها و حزب اسلامی قرار داشت به کمک قوای هوایی دوستم تصرف کرد. او به خلع سلاح عمومی در این ولایات پرداخت و به موجودیت سایر تنظیم ها در ولایات مذکور خاتمه داد. اسماعیل خان خود را به عنوان امیر عمومی حوزه جنوب غرب افغانستان به نیرو و حکومت مستقلی تبدیل ساخت که بدولت مرکزی به رهبری حزب خودش در کابل هماهنگی و وابستگی کمتری نشان میداد.

وی با تصرف قول اردوی نمبر ۴ هرات، فرودگاه هرات و شیندند، دیپوها، قطعات و تأسیسات نظامی بندر تورغوندی، لوا های سرحدی و کلیه قطعات نظامی رژیم گذشته در ولایات مذکور صاحب بخش عمده ای از بخش های پارچه شده ی ارتش دولت نجیب الله گردید. او در مناطق تحت کنترل خود امنیت خوبی ایجاد کرد. مکاتب و موسسات تعلیمی را بازگذاشت و جلوراه گیری ها و چپاول را گرفت.

در ولایات شرقی ننگرهار، لغمان و کنرها قوماندانان احزاب مختلف جهادی به تشکیل شورا و حکومت مشترک پرداختند. رهبری شورا بدست حاجی عبدالقدیر قوماندان حزب اسلامی مولوی خالص بود. وی کرسی ولایت ننگرهار را نیز در دست داشت. قول اردوی ۱ در شهر جلال آباد به تصرف حزب اسلامی حکمتیار درآمد که قوماندانی آن در دست فضل الحق مجاهد بود. قطعات نظامی در ولایات مذکور بدست قوماندانان مختلف قرار گرفت که بسیاری از سلاح و مهمات آن به غارت رفت. شورای ننگرهار، حکومت مستقل و جدا از کابل را بوجود آورد. عواید گمرکی بندر تورخم را میان هم تقسیم میکردند و در جنگ های کابل حالت بیطرفی را داشتند. هر چند که بخشی از مصارف و بودجه ی ولایات خود را از کابل میگرفتند. در ادارات حکومتی آنها زنان حق کار نداشتند و موسیقی در نشرات رادیوی جلال آباد ممنوع بود. مکاتب و مؤسسات آموزشی فعال بودند. در حالیکه اوضاع امنیتی در داخل شهر بهتر بود اما در مسیر شاهراه تورخم - کابل افراد و دسته های مسلح تنظیم ها از رانندگان و وسایل نقلیه پول میگرفتند و با عث آزار و اذیت مسافری می شدند.

ولایات جنوبی پکتیا، پکتیکا، خوست ولوگر درحاکمیت تنظیم های مختلف قرار داشت. قول اردوی ۳ در گردیزبه تصرف مولوی جلال الدین حقانی ازقوماندانان مولوی خالص قرارگرفت. اما بسیاری از امکانات این قول اردو به غارت رفت ودربازارهای پاکستان به فروش رسید. این ولایات ازآرامش برخوردار بود. جنگ های تنظیمی وجود نداشت وجرگه های قومی نسبت به ادارات حکومتی فعالتر ومؤثرترعمل میکردند.

قندهار یکی ازمهم ترین ولایت وشهر کشور که یکی ازقول اردو های ارتش افغانستان را در خود جای داده بود دردوره ی انتقال وبعد ازآن وضع بسیار بد داشت. ادارات دولتی وقطعات نظامی درمیان احزاب تقسیم یافته بود. ملا نقیب الله قوماندان جمعیت اسلامی که قول اردو را تصرف کرده بود با سرکاتب قوماندان حزب اسلامی حکمتیارهمیشه درجنگ وکشمکش بسر میبرد. کرسی ولایت در دست گل آغا شیرزی قوماندان محاذ ملی قرار داشت. مکاتب ومؤسسات بسته شده بودند. امنیت درشهر وراه ها وجود نداشت.

وضع ولایات هلمند، زابل وارزگان بهتراز قندهار بود. اما ولایات مذکور به ویژه هلمند که درکنترول غفار آحمد زاده قوماندان حرکت انقلاب اسلامی قرار داشت مرکز کشت وتولید تریاک وچرس محسوب می شد. درولایات غزنی قاری بابا قوماندان حرکت انقلاب اسلامی در رأس حکومت تنظیم ها قراردادداشت ودرولایت وردک نیز احزاب مختلف فرمان می راندند. تمام حاکمان محلی احزاب وقوماندانان درولایات شرقی، جنوبی وجنوب شرقی مستقل از دولت مرکزی عمل میکردند. آنها گاه گاهی فقط به خاطر گرفتن پول فزیکتی با کابل سلام وکلامی داشتند واکثراً در جنگ های پایتخت به استثنای برخی قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار بی طرف بودند.

اعمال فشار وانتقال قدرت:

صبغت الله مجددی دردوماه دوره ی انتقال راه های تداوم حاکمیتش را به جستجو گرفت. او کوشید تا حمایت جنبش ملی عبدالرشید دوستم وحزب وحدت اسلامی را بدست بیاورد. اما تلاش های او سوء ظن ومخالفت احمدشاه مسعود وسایراحزاب جهادی واعضای شورای رهبری را برانگیخت. آنها مصمم بودند که مجددی را یک روز بیشترازمعاد تعیین شده براریکه ی قدرت نگذارند. ازنظر بسیاری رهبران احزاب اسلامی ادامه ی حاکمیت مجددی برای دولت اسلامی وحکومت مجاهدین خطرناک ومضرتمام می شد. زیرا مجددی که خود نیرو وقدرتی برای حکومت نداشت، جنبش ملی وحزب وحدت را با اعطای امتیازات مستمر وپیهم برقدرت سیاسی ونظامی کشورحاکم میساخت. صبغت الله مجددی در روزهای نزدیک به پایان دوره انتقال به آخرین تلاش هایی درماندن به کرسی حاکمیت دست زد. او پسرخود داکتر نجیب الله مجددی را با پیامی نزد جنرال دوستم به

مزار شریف فرستاد. یکی از همراهان نامبرده در این سفر از محتوای پیام و پاسخ دوستم اظهار داشت: « حضرت صاحب به دوستم پیام فرستاد که به اساس تقاضا و خواست بسیاری از قوماندانان و مردم کشور، من می‌خواهم به کارم در ریاست دولت ادامه بدهم. اکثر مردم انتقال قدرت به استاد ربانی را نمی‌پذیرند و مصرانه از من می‌خواهند که در ریاست دولت باقی باشم. از شما می‌خواهم تا از این تصمیم حمایت سیاسی و نظامی خود را اعلان بدارید. اما جنرال دوستم در پاسخ به این پیام و خواست جناب حضرت صاحب گفت که من نمی‌توانم بدون موافقت احمدشاه مسعود در مورد تقاضای حضرت اعلان موافقت بدارم. هر چه نباشه ما با مسعود قول وقراری داریم. به مجددی صاحب بگویید که با وزیر دفاع تماس بگیرند اگر آنها موافقه کرد من صد درصد با جناب حضرت صاحب موافقه دارم. » (۲۱)

مسلم بود که احمدشاه مسعود تقاضای صبغت الله مجددی را در ادامه حاکمیتش نمی‌پذیرفت و نه مجددی نظر دوستم را با وزیر دفاع در میان می‌گذاشت. برای ممثل ریاست دولت راهی جز این باقی نماند که در پایان دوماه دوره کار خود قدرت را به برهان الدین ربانی انتقال بدهد. اما اودریک اقدام دیگر خواست با انتشار اعلامیه ای از طریق رادیو تلویزیون افرادی را از ولایات برای تشکیل همایشی در کابل فرا بخواند. مجددی هدف از تدویر این اجلاس را حضور نمایندگان ولایات در مراسم انتقال قدرت وانمود میکرد. اما وزارت دفاع از نشر اعلامیه در رادیو تلویزیون جلوگیری نمود. سرانجام صبغت الله مجددی تحت فشار شدید وزیر دفاع و رهبران احزاب حاضر شد تا مطابق توافقنامه ی پشاور قدرت را به برهان الدین ربانی رئیس شورای رهبری انتقال بدهد. وی در هشتم سرطان ۱۳۷۱ طی محفلی در هتل بین المللی کابل کناره گیری خود را از حاکمیت اعلان کرد. مجددی که از تسلیم کردن قدرت به رئیس شورای رهبری ناراض بود در محفل انتقال قدرت بجای تذکر نام او به عنوان جانشین خود از شورای رهبری و شورای جهادی خواست تا فرد و هیئتی را برای بدست گرفتن قدرت انتخاب نمایند: « چون مدت دوماهی که بر اساس فیصله ی تنظیمات هفتگانه جهادی در پشاور برای اینجانب تعیین گردیده بود رو به اختتام است با در نظر داشت عدم همکاری، کارشکنی ها و عدم رعایت، مخالفت و نقض مصوبه مذکور از جانب برخی از رهبران و تنظیم های جهادی و با توجه به مسئولیت خطیر و بزرگی که در برابر ملت مسلمان افغانستان دارم همانطوریکه قدرت را از رژیم گذشته تسلیم گردیده ام طی این جلسه خجسته آنرا به شورای محترم رهبری و جهادی میسپارم تا رهبران محترم جهادی مشترکاً با شورای محترم جهادی که طی دوماه گذشته رسماً مسئولیت امور وزارت خانه هارا به عهده داشته اند، به هر شخص و یا هیئتی که آنان پس از غور و تعمق لازم انتخاب نمایند تسلیم دهند » (۲۲)

صبغت الله مجددی که به حیث اولین رئیس دولت اسلامی در دوره انتقال بدون ارائه خط مشی آغاز بکار کرده بود، برعکس در پایان این دوره از خط مشی و برنامه کار خود سخن گفت: «... در نخستین گام، تأمین امنیت کامل در کشور و تهیه مواد اولیه مورد ضرورت مردم و توسعه ی روابط بین المللی و جلب کمک ها، طرح پلان بازسازی کشور و اسکان دوباره مهاجرین شامل برنامه ی کارما بود...» (۲۳)

مجددی مسئولیت ناکامی های خود را در دوماه دوره انتقال به گردن برخی تنظیم های شریک دولت انداخت: « اما با تأسف باید گفت که عدم همکاری، کارشکنی و تخلفات برخی از تنظیم ها و برادران باعث گردید تا طوریکه آرزو داشتیم نتوانیم به اهداف خویش نایل گردیم...»

شورای رهبری بریاست استاد برهان الدین ربانی برخلاف فیصله پشاور در شروع دوره انتقال قدرت به جلسات خود آغاز کرد و بسیاری از فیصله هایش در تضاد با تصاویر شورای جهادی بود. استاد ربانی بدون اطلاع و استیذان دولت اسلامی افغانستان و شورای جهادی به خارج سفر کرد... .

وزارت دفاع در جریان سفرهای داخلی و خارجی این جانب هیچگونه تدابیر امنیتی اتخاذ نکرد و برای دریافت عاملین فیراکت بالای طیاره اینجانب کاری انجام نداد... .

با آنکه محترم استاد سیاف خود طراح و بنیان گزار فیصله نامه پشاور بود اما بعد از ورود به کشور به جای همکاری با دولت در اطراف شهر کابل مرکز گرفته به تبلیغات و تخریبات علیه دولت اسلامی آغاز نمود و از آن هنگام تا حال یکبار حاضر نشد برای ابراز نظریات و خواسته های خویش با این جانب ملاقات نماید...» (۲۴)

جانشین صبغت الله مجددی و همه کسانی که مورد حملات شدید لفظی او قرار گرفته بودند در مراسم حضور داشتند. آنها سخنان ممثل دولت اسلامی را با خون سردی و سکوت شنیدند و برهان الدین ربانی در سخنان کوتاه ای که آمادگی خود را در پذیرش زمام داری اعلان کرد به انتقادات و حملات مجددی پاسخی نداد. رویهمرفته این انتقال قدرت که هر چند با اعمال فشار و تهدید صورت گرفت در تاریخ سیاسی افغانستان از محدود رویدادی در تعویض حاکمیت ها محسوب می شد که بدون جنگ و خون ریزی به وقوع پیوست.

صبغت الله مجددی؛ شخصیت و عملکرد:

حضرات در افغانستان خود را منسوب به عمر فاروق (رض) خلیفه دوم مسلمانها میدانند که در میان اهل تسنن مظهر اقتدار و عظمت حاکمیت و عدالت اسلامی محسوب می شود. نام حضرات و نفوذ آنها در جامعه سنتی افغانستان از اخلاص و احترام علمای اهل

سنت به حضرت عمر فاروق(رض) ریشه میگیرد. خانواده ی حضرات حدوداً چهارقرن قبل از هندوستان وارد افغانستان شدند. شیخ احمد سرهندی فاروقی خلیفه طریقه نقشبندیه که در زمان پادشاهی جهانگیراکبر لقب " مجدد الف ثانی " دریافت داشت از اجداد صبغت الله مجددی میباشد. خانواده حضرات بعد از ورود شان در زندگی سیاسی و مذهبی کشور اثرات قابل ملاحظه ای داشته اند. به ویژه افراد مشهور خانواده مذکور در درگونیها و تحولات سیاسی یکصد سال اخیر کشور بسیار فعال بودند. حضرت محمد صادق مجددی در قیام مردم پکتیا علیه شاه امان الله دست داشت که بعد از سرکوبی قیام توسط دولت به هند فرار کرد. برادرانش فضل الرحیم و گل آقا مجددی به فعالیت علیه رژیم امانی ادامه دادند. آنها در سپتمبر ۱۹۲۸ میلادی فتوای تکفیر شاه را صادر نموده خواستار قیام مردم شدند. شمس المشایخ فضل محمد خان مجددی پدر کلان صبغت الله مجددی از شرکت کننده گان جنگ استقلال علیه انگلیس ها بود. فرزند او محمد معصوم مجددی نیز از شخصیت های معروف این خاندان به شمار میرود که با محمد نادر شاه و خانواده او روابط نزدیک داشت. سپس پسر او صبغت الله مجددی فعال تر و مشهور تر از پدر و پدر کلان خود در صحنه سیاسی کشور ظاهر گردید و دوره های مختلفی را در حیات سیاسی خویش از زندان و آوارگی تا رهبری حزب و ریاست دولت سپری کرد.

صبغت الله مجددی در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) تحصیلات عالی خود را در دانشگاه اسلامی از هر مصر به پایان رسانید. بعد از ختم تحصیلات نخست در دانشگاه کابل و سپس در لیسه حبیبیه شهر کابل به تدریس مضامین دینی پرداخت. فعالیت سیاسی او در ایام تحصیل آغاز گردید. وی مدعی تأسیس و تشکیل حلقه وهسته نهضت اسلامی در کشور است. هر چند که این ادعا از سوی رهبران احزاب اسلامی چون گلبدین حکمتیار پذیرفته نمی شود. آنها معتقد اند که فعالیت و مبارزات سیاسی مجددی در دوران شاهی، قلابی و فریبنده بود چون مجددی روابط نزدیک با دربار شاه داشت. علی الرغم این باور فعالیت سیاسی مجددی و مبارزات اسلامی او در دوران محمد ظاهر شاه آغاز میابد. صبغت الله مجددی در سال ۱۳۳۹ هجری خورشیدی حین بازدید خروسچف از کابل توسط استخبارات حکومت محمد داود دستگیر و زندانی شد. او به اتهام سوء قصد به جان خروسچف زمام دار وقت شوروی که طی سفر رسمی به کابل آمده بود، چهار سال را بدون محاکمه در زندان بسربرد. هر چند مجددی با شاه روابط نزدیک داشت اما سردار محمد داود همیشه بسوی او با دیده شک و تردید می نگریست: « . . . داودخان بر اساس احساس ملی اش همواره این سوال را مطرح میساخت که آیا کدام کشور دیگر هست که در آنجا روحانیون تازه وارد از این همه نفوذ سیاسی و اجتماعی برخوردار باشند و با خانواده های بزرگ کشور خویشاوندی و پیوند داشته باشند. وی آمدن این خانواده هارا به افغانستان در قرن نهم و مصادف با ورود انگلیسان به منطقه تصادفی میدانست. . . » (۲۵)

صبغت الله مجددی تا قبل از کودتای ۱۳۵۷ در اروپا به سر میبرد و در کشور دینمارک ریاست یک مرکز اسلامی را بدوش داشت. اوبعد از کودتا وارد پشاور شد و در ریاست "جبهه ملی نجات اسلامی افغانستان" قرار گرفت. مجددی علی الرغم وابستگی اش به خانواده ی مشهور حضرات و با وجود تحصیلات عالی و تسلط به زبان های مشهور بین المللی نتوانست به حیث یک رهبر مؤثر در یک حزب نیرومند و با نفوذ تبارز کند. تنظیم جبهه نجات ملی برهبری صبغت الله مجددی ضعیف ترین تنظیم های هفتگانه در دوران جنگ با قوای شوروی بود. هرچند او ناتوانی و ضعف تنظیم خود را به سیاست استخبارات نظامی پاکستان ارتباط میداد که آی اس آی از روی عمد کمترین سهمیه ی پول و اسلحه را به جبهه نجات ملی میداد تا از دیگران مخصوصاً حزب اسلامی حکمتیار قوی نشود. یکی دیگر از دلایل ضعف تنظیم مجددی و ناکامی او در رهبری به مشکل "قومیت" نامبرده مربوط می شد. اجداد صبغت الله مجددی هر چند که قرن ها قبل از بیرون افغانستان آمده اند اما هنوز هویت مشخص قومی ندارند. آنها از لحاظ قومی نه پشتون شناخته می شوند، نه تاجک و نه هزاره . بنابراین پایگاه اجتماعی آنها در جامعه ی شدیداً عنعنوی و سستی افغانستان که باید از ساختار پیچیده قومی ریشه و قوت بگیرد بسیار ضعیف باقی مانده است.

صبغت الله مجددی از میان رهبران احزاب اسلامی و جهادی دوباره ریاست حکومت مجاهدین انتخاب گردید. اما در هیچ دوری از رهبری به دشواریها و موانع غالب نشد. شخصیت و عملکرد او از ویژگیهای منحصر به خودش که گاهی مضحک و شگفت آور به نظر می خورد تشکیل شده است. او به ریاست و قدرت علاقه ی مفرطی دارد. اما شخصی است متلون مزاج، سطحی نگر و غیر قابل پیش بینی . جارج آرنی خبر نگار بی بی سی در سالهای جهاد که حضرت صبغت الله مجددی را دیده و با او به گفتگو پرداخته است ، وی را مردی می خواند که به مشکل میتوان تعریف کرد. (۲۶)

حضرت مجددی به زودی عصبی و برافروخته می شود. ساده دل و خوشباور است. از تعریف و تمجید خوشش می آید و از خواب دیدن دیگران در مورد شخصیت و فوق العادگی خودش احساس وجد و غرور میکند. افراد چالاک و استفاده جو دایم از این خصوصیت او در بدست آوردن منفعت مادی استفاده کرده اند. از خوشبآوری و علاقه مجددی به قدرت گروه های سیاسی و نظامی کشور و محافل خارجی در مواقع مختلف بهره برداری نموده اند. او در دوره جهاد و حاکمیت مجاهدین گاهی به نفع یک گروه و گاهی به نفع گروه دیگر لب به اعتراض و انتقاد کشوده است. در سالهای جهاد و دوره زمام داری اش در کابل، همیشه به جانبداری از جمعیت اسلامی و احمدشاه مسعود در مقابل حکمتیار قرار میگرفت. بعد از انتقال قدرت علیه احمدشاه مسعود و به نفع حکمتیار تغییر موضع داد. او در دوره ای از جنگ حکمتیار علیه کابل ریاست ائتلاف حکمتیار و دوستم (شورای هماهنگی) را به عهده گرفت و بعداً در آغاز ظهور طالبان به امید کسب مجدد قدرت تقاضای استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) را در سفر به

قندهار پذیرفت. اودر بهار ۱۳۷۴ از سوی آی اس آی ماموریت سفر به قندهار یافت تا با تبلیغ و موعظه طالبان را متقاعد به ائتلاف با عبد الرشید دوستم بدارد. از دیگاه مجددی تحقق ائتلاف مذکور به سقوط دولت در کابل می انجامید و خود را یگانه فرد مناسب در رهبری ائتلاف و دولت آینده می پنداشت. صبغت الله مجددی بعد از حاکمیت طالبان که جنگ میان آنها و جبهه متحد ادامه یافت همچنان در هوای کسب قدرت به سر برد. او معتقد بود که رهبری اش در هر نوع راه حل داخلی و بین المللی برای تشکیل دولت جدید مورد پذیرش همه طرف های درگیر قرار می گیرد. و با این امید واری از انتقاد و اعتراض در برابر طرفین جنگ پرهیز می نمود و از ضرورت صلح و آشتی میان آنها صحبت میکرد. اما پس از تصرف شمالی توسط طالبان و خاصاً بعد از سقوط کوتاه مدت ولایات پروان و کاپیسا در اسد ۱۳۷۸ که شانس و احتمال رهبری او در یک دولت ائتلافی یا بیطرف از میان رفت با عصبانیت علیه پاکستان و طالبان موضع گرفت: « . . . این پیشرفت طالبان تا گلپهار و جبل السراج به زور عساکر و افسران پاکستانی است. اگر کمک و مداخله پاکستان نمی بود آنها این مناطق را گرفته نمیتوانستند. اخضر ابراهیمی نماینده سازمان ملل متحد در امور افغانستان بمن تیلیفون کرد که خودم عساکر و افسران پاکستانی را در کابل دیدم. من این موضوع را به نواز شریف صدراعظم پاکستان گفتم که شما مداخله نظامی دارید. عساکر خود را باید از افغانستان بیرون کنید. . . . » (۲۷)

علی الرغم کثرت ضعف ها در شخصیت سیاسی مجددی، جنبه های مثبت نیز در او به چشم میخورد. جرئت و صراحت عمده ترین ویژگی شخصیت او را تشکیل میدهند که در وجود سایر رهبران احزاب کمتر مشاهده شده است. هر چند جرئت و صراحت او در حیات سیاسی اش توأم با تدبیر و بخشی از عملکرد ثابت و منظم را تشکیل نمیداد. با وجود آن این ویژگی در بسا مواقع از صبغت الله مجددی یک شخصیت ناسیونالیست، وطن دوست و آزاده ترسیم میکند. باری او در یک محفل رسمی قنسلگری ایران در پشاور مداخلات ایران و پاکستان را در امور افغانستان تقبیح کرد و افغانستان را سرزمین آزاده و بیگانه ستیز خواند. مجددی زمانی به ابراز سخنان تند علیه سیاست جمهوری اسلامی ایران پرداخت که جمعی از اطفال افغانی با تصاویر رهبران ایران در محفل تجلیل از سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران ظاهر شدند. در این محفل موصوف و برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی با جمعی دیگر از رهبران احزاب مجاهدین حضور داشتند. مجددی که هر چند سخنرانی خود را به پایان رسانیده بود با مشاهده عکس رهبران جمهوری اسلامی ایران بدست اطفال افغانی که به خواندن ترانه ای پرداختند دوباره به میز خطابه رفت و با احساسات و عصبانیت اظهار داشت: « من از شما برادران ایرانی می پرسم اگر بدست اطفال شما در ایران یا بیرون از ایران فوتوی من، استاد ربانی و رهبران دیگر افغانستان باشد آنرا می پذیرید؟ آیا آنرا یک کار و عمل درست و پسندیده تلقی می کنید؟ من یقین دارم که شما نه می گوئید و آنرا تحمل نمی کنید. پس شما چگونه به خود چنین حقی را می دهید که اطفال افغانستان در سینه های خود عکس

رهبران ایران را بیابویزند و یا بدست بگیرند. شما باید متوجه باشید که افغانستان سرزمین آزاد و بیگانه ستیزاست. مداخله شما و پاکستان درامور افغانستان یک کار نابجا میباشد. من چند روز قبل به مقامات پاکستان شکایت کردم که افسران پاکستانی به قوماندانان ماهدایت میدهند تا بند های برق نغلو و سروبی را تخریب بدارند. این یک مداخله است. یک مداخله غلط که به تخریب منافع و سرمایه ی ملی ما تمام میشود. به آنها گفتم که جلو این مداخلات را بگیرید. من حالا به ایرانیها هم میگویم که در افغانستان مداخله نکنند. بگذارند که افغانها رهبر خود را خودشان انتخاب بدارند. در افغانستان رهبر کم نیست. . . . « (۲۸)

برهان الدین ربانی در رهبری دولت

خط مشی آرمانگرایانه:

برهان الدین ربانی رئیس شورای رهبری دوازده روز بعد از احراز قدرت در دهم سرطان ۱۳۷۱ خط مشی دولت خود را از طریق رادیو تلویزیون اعلان کرد. موصوف بادقت زیاد این خط مشی را تهیه کرده بود. خط مشی که با بلند پروازی و آرمانگرایی ارائه شد. آنچه که در خط مشی گفته شد به سالهای طولانی نیاز داشت. سالهای که کشور در مسیر صلح و ثبات قرار می گرفت. برای بازسازی و نوسازی آن، مردم در داخل دست بدست هم میدادند. بی نظمی و بی قانونی جانشین نظم و قانون می شد. کشورهای همسایه و منطقه و مجامع بین المللی به جای دخالت در بی ثباتی و جنگ به تحقق صلح و ثبات همکاری میکردند و در اعمار مجدد افغانستان سهم میگرفتند. اما از همان آغاز پیدا بود که حوادث در جهت معکوس این نیازها و خواستها شکل می گیرد. رئیس دولت اسلامی در شروع خط مشی خود پیروزی جهاد و تشکیل دولت اسلامی را نتیجه ی مبارزات طولانی خواند که قبل از کودتای ثور ۱۳۵۷ آغاز یافته بود. او عمر آن دوره هارا پایان یافته تلقی کرد اما پیامدهای تلخ و ناگوار به میراث مانده از آن دوره هارا باقی مانده خواند: « . . . اکنون دیگر آن دوره های سیاه و اختناق پایان یافته و دولت اسلامی به همت برهنه پایان مؤمن و انقلابی کشور به پیروزی رسید. اما میراث ننگین و ترکه ی سنگین آن دوره های سیاه و خونین روان ملت ما را تا مدت زمانی دیگری شکنجه و آزار میدهد. ما از آن دوره های سیاه و ذلت بار فقر، مرض، جهل، محرومیت، ویرانی و آواره گی را به میراث برده ایم . . . » (۲۹)

رئیس دولت اسلامی دست آورد جهاد را تنها به تشکیل دولت اسلامی در افغانستان خلاصه نکرد بلکه از اثرات آن دردگرگونی های جهانی سخن گفت: « . . . آنگاه که یغما گران روسی بر حریم کشور ما پا گذاشتند رستاخیز جهادی همراه با امواج سرکش خون شهدا تند و خروشان شد، گرچه در دوران تجاوز اردوی سرخ ملت ما متحمل خسارات سنگینی گردید اما ره آورد این قیام خونین تغییرات عمده ای به سطح جهانی بمیان آورد. طلسم ابر قدرت ها را درهم شکست. سرطان کمونیزم از ریشه نابود شد.

اتحادشوروی اردوگاه الحاد واستبداد فروپاشید. جغرافیای جهان عوض شد. دیواربرلین فروریخت و ملیونها تن انسانهای دربند

اسارت ازبندبردگی اسارت کمونیزم آزاد گشتند. . . . « (۳۰)

برهان الدین ربانی بعد از مقدمه خط مشی خود خطوط اساسی سیاست و پالیسی دولت را توضیح کرد. او این خطوط را در عناوین

مختلف که همه ابعاد زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی کشور و سیاست خارجی و دولتش را در میگرفت به

تفصیل بیان داشت: « دفاع و حمایت از دست آورد جهاد و انقلاب شکوهمند اسلامی، پخش و نشر دعوت اسلامی و تعمیق

مفاهیم اعتقادی و عملی اسلام در همه ابعاد زندگی جامعه، استقرار و استحکام دولت اسلامی، تحکیم حاکمیت ملی، حفظ استقلال

و تمامیت ارضی، وحدت و یکپارچگی ملی بر مبنای تعالیم والای اسلامی در صدر وظایف دولت اسلامی ما قرار دارد. . . .

زیربنای اهداف درازمدت اقتصادی ما را تأمین استقلال اقتصادی، خودکفایی، رفع عقب ماندگی دیرینه و رفاه عمومی مردم زجر

کشیده و بکار بردن منابع داخلی و تشویق تولیدات داخلی و بهتر شدن سطح کمی و کیفی آن تشکیل میدهد. . . .

تعلیم و تربیت از نهاد های عمده ی وجایب اساسی دولت اسلامی را تشکیل میدهد. دولت اسلامی قویاً سعی و تلاش می ورزد

تا برای همه نوباوگان و جوانان کشور زمینه تحصیل را بصورت رایگان فراهم سازد. . . .

حمایت از متعلمین بی بضاعت، مامورین، متقاعدین، اجیران، مستخدمین، کارگران و دهقانان و در رأس همه ی این ها حمایت

از معلولین و خانواده های شهیدان عزیز. . . . تهیه مسکن و سرپناه جهت حل و مشکلات مهاجرینی که دوباره به وطن عودت

مینمایند و برای مردم محروم و بی سرپناه کشور، جزء عمده از برنامه کار قصیرالمدت و درازمدت دولت اسلامی را تشکیل میدهد .

. . . .

دولت اسلامی توجه جدی خود را معطوف این امر خواهد نمود تا مردم ما در همه جا و مخصوصاً اهالی ایثارگر کابل از بی امنیتی

و انارشیزم نجات یابند و مال و جان و ناموس، عزت و کرامت هر فرد در امان بماند

بازسازی اردوی کشور بر مبنای تعالیم اسلامی و تشکیل اردوی جهادی از سنگر نشینان قهرمان و افسران متدین، کارکشته، آگاه و با

تجربه مطابق به نیازهای کنونی دولت اسلامی به منظور حفظ و حراست انقلاب اسلامی، دفاع از تمامیت ارضی، تاریخ و فرهنگ،

وحدت و یکپارچگی ملت و سهمگیری در تأمین امنیت منطقه و جهان یکی از وجایب دیگر ماست. دولت اسلامی مخالف تجزیه ی

قوای مسلح بنام های مختلف بوده و به این منظور قطعات اوپراتیفی، امنیت دولتی و حارندوی را در چوکات اردوی اسلامی تنظیم

و مدغم ساخته و تشکیلات ملیشه و قطعات قومی را ملغی اعلان مینماید تا اردو پاسبان جان، مال، عزت و آبروی مردم باشد نه قاتل

و غارتگر آن

دولت اسلامی به منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه ی جهانی حقوق بشروسایر اصول وموازین قبول شده ی عرصه حقوق بین الدول که با مبانی اسلامی در تضاد نباشد ارزش واحترام میگذارد

دولت اسلامی در راه برقراری تحکیم وبهبود مناسبات دوستانه با همه دول جهان به خصوص با کشور های اسلامی وهمجوار بر بنیاد تساوی حقوق، احترام متقابل به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، عدم توسل به زور وتهدید به استخدام قوت حمایت نموده همه اشکال ومظاهر مداخله وتجاوز را تقبیح می کند. . . .

دولت اسلامی از مبارزه ملل مستضعف در راه صلح، آزادی، استقلال ملی، حقوق اجتماعی وتعیین سرنوشت شان جانبداری نموده برضد استعمارواشکال وشبوه های گوناگون آن صهیونیزم، فاشیسم و کمونیسم مبارزه می کند» (۳۱)

اما رهبری جدید دولت در عملی ساختن این همه برنامه ها واهدافیکه در خط مشی دولت خود ترسیم کرده بود، مشکلات بزرگ وموانع متعدد داشت. در حالیکه دسترسی به این اهداف بدون تأمین ثبات وامنیت ناممکن محسوب میگردید با گذشت هرروز، ثبات وامنیت ازدسترس زمام دار جدید فاصله میگرفت. محدودیت های او در ایجاد دولت با ثبات وحاکم درسراسر کشور بیش از حد به نظرمی خورد. محدودیت ها وموانعی که ریشه های آن به عوامل متعددی در خارج وداخل کشور بر میگشت. اوبرای رهبری در جامعه ی کثیرالاقوام، عقب مانده وقبيله ای افغانستان به چالش های جدی وگوناگونی روبرو بود. رهبری موصوف در حاکمیت کشور ازسوی پشتونها به ویژه حلقه های قوم گرا وعناصر فاشیست، غصب زعامت انحصاری قوم پشتون توسط تاجکها خوانده می شد وبرای آنها غیر قابل قبول تلقی میگردید. خط مشی اعلان شده ازسوی رئیس دولت اسلامی، خط مشی یک دولت مقتدر مرکزی محسوب می شد؛ در حالیکه قدرت دولتی قبلاً در میان احزاب مسلح ویاغی تقسیم یافته بود. حزب اسلامی حکمتیار بمثابه قوی ترین حزب جهادی که بخشی قابل ملاحظه ی ارتش رژیم را صاحب شده بود با حمایت استخبارات نظامی پاکستان (آی اس اس) درسنگر جنگ با دلت قرار داشت. گلبدین حکمتیار علی الرغم آنکه توافقنامه ی پشاور را پذیرفته بود وانتقال قدرت از صبغت الله مجددی مطابق این معاهده صورت گرفت روزانتقال قدرت از پایگاه خود در چهارآسیاب صحبت از ادامه جنگ کرد: « یکاش امروز قدرت به استاد ربانی انتقال میافت که ما در این باره حرفی نداشتیم. ولی قدرت بدست چند تن از ملیشه های مزدور جنرال دوستم وجنرالان کمونیست قرارداد وتازمانی که جنرالان کمونیست در مقام های دولتی ونیروهای وحشی دوستم در کابل وجود دارند جنگ ادامه خواهد یافت ومسئولیت بدوش کسانی است که به یک ائتلاف نامقدس دست زده اند. . . .» (

دشواری های رئیس دولت اسلامی در برابر خواست ها و مطالبات تنظیمهای شریک دولت او کمتر از دشواریهای جنگ با حکمتیار نبود. در حالیکه هر یک از احزاب و تنظیمها هوا و هوس جداگانه در دولت داشتند ولی حاضر نبودند در دفاع از دولت با حکمتیار بجنگند و نه حاضر بودند تا از منافع شخصی و تنظیمی خود برای ایجاد دولت قوی و مقتدر مرکزی صرف نظر کنند. آنها رهبری برهان الدین ربانی را بصورت صادقانه نمی پذیرفتند. اما رهبر دولت مجبوره کسب رضایت و خشنودی احزاب بود تا ظاهراً تصویری از مشروعیت دولت ارائه شود.

موانع و محدودیت های خارجی در فراروی رئیس دولت اسلامی بیشتر از موانع داخلی بود. برای پاکستان حاکمیت استاد ربانی و احمدشاه مسعود، حاکمیت نا مطلوب و برخلاف استراتژی آن کشور محسوب می شد. جمهوری اسلامی ایران از تشکیل و استحکام یک دولت سنی مذهب اسلامی راضی نبود. برای روسیه و ممالک آسیای میانه شکل گیری دولت قوی و باثبات مجاهدین نا خوش آیند و حتی خطرناک تلقی میشد. ایالات متحده امریکا که تا خروج قوای شوروی و فروپاشی امپراطوری شوروی از مجاهدین حمایت میکرد به استحکام دولت اسلامی برهبری برهان الدین ربانی علاقه و رضایت نداشت. چون این دولت را پاکستان، متحد منطقوی اش نمی خواست قدرت بگیرد و استحکام یابد.

حزب اسلامی در کرسی صدارت و سنگر بغاوت:

گلبدین حکمتیار مطابق توافقنامه ی پشاور عبدالصبور فرید یکی از قوماندانان تاجک و فارسی زبان خود را به کرسی صدارت معرفی کرد. در حالیکه افراد بالا تر و قابل اعتمادتر از فرید برای معرفی به پست صدارت داشت اما او عمداً به معرفی موصوف در پست صدارت پرداخت تا در مخاصمت و جنگ با کابل احساسات قومی پشتونها را تحریک کند و با این انتخاب به پشتونها نشان بدهد که در رهبری حاکمیت دیگر جایی به آنها نیست. هم چنان او با تداوم راکت باران و جنگ علیه کابل علی الرغم اعزام صدراعظم و حضورش در قصر صدارت برای پشتونها نشان میداد که دیگر با حاکمیت کابل برهبری برهان الدین ربانی به عنوان تاجک صلح و آشتی ندارد و باید پشتونها برای جنگیدن با کابل در عقب او (حکمتیار) قرار بگیرند. هر چند که حکمتیار در سال ۱۳۷۹ از انگیزه و استدلال خود در مورد تعیین موصوف به پست صدارت نوشت: « حزب اسلامی به این دلیل استاد فرید را به صفت صدراعظم معرفی کرد که با این کارتوطئه ی خطرناک کمونیست ها مبنی بردامن زدن تعصبات قومی و زبانی در میان پشتون و غیر پشتون و بدنبال آن اشتعال جنگ های داخلی را خنثی سازد. . . . » (۳۳)

اما اگر حکمتیار در ارائه این استدلال صادق میبود میبایست یکی از اعضای پشتون حزب خود را به کرسی صدارت معرفی میکرد و به جای ادامه ی راکت پراگنی و بغاوت در برابر حکومتیکه صدراعظمش را خود معرفی و اعزام کرده بود زمینه ی صلح و ثبات را مساعد

میساخت تا صدراعظم او در فضای صلح و امنیت وظایف خود را انجام میداد. رهبر حزب اسلامی در حالیکه قوماندان خود را در مقام صدارت اعزام کرد خود کماکان درسنگر بغاوت باقی ماند و ورود صدراعظم خود را با راکت باران شهر کابل استقبال کرد. عبدالصبور فرید در سالهای جهاد فرماندهی جبهات حزب اسلامی را در کاپیسا و پروان بدوش داشت و از قوماندانان نیک نام مجاهدین در ولایات مذکور محسوب می شد. او قبل از کودتای حزب دمکراتیک خلق در سال ۱۳۵۷ وظیفه معلمی داشت و یکی از فعالین نهضت اسلامی یا اخوانیها در منطقه خود بود.

فرید بتاريخ پانزدهم سرطان ۱۳۷۱ از ولایت کاپیسا به شهر کابل آمد و بلا فاصله در قصر صدارت رحل اقامت افگند. او کار خود را در قصر صدارت با ابلاغ خط مشی که بیشترین بخش آنرا ابراز احساسات و شعارهای غیر عملی تشکیل میداد، آغاز کرد: «... آزادی سنگرداران حق در پیشا پیش آزادگان تاریخ با فریاد رساء و بزرگ که همه را چون اسوه ی زمان در پی خود میخواند پیغام نمونه است و پیروانش نیز نمونه. و به همه فرزندان آدم که در زندان زمین نعره میزنند که ترس و وحشت از زمین رخت بر بسته و آن با سکوت زمانه طلسم هیبتناک سرخ و سیاه دستگاهی را به ثبوت زمان و عظمت زمین شکسته است...»

مابادشمن درجه یک و بزرگ رویارویی جنگیدیم و او را شکست دادیم. دشمنان مکار دیگر باقیست. ما جمره های دیگر و روزهای نبرد دیگر با شیطان در قبال داریم. صحنه پیکار و بقایای دشمن غدار هنوز باقیست... . مانحست از همه برای حاکمیت اسلام حیات بخش و برپایی نظام کامل الهی که آرمان شهدای ماست تأکید می کنیم. زیرا اعمار یک جامعه ی آباد و نوین و آبادی کشور و ایران جز در پرتو این نظام ممکن نیست... . ما می خواهیم فضای را ایجاد کنیم که آبرو، حیثیت و عزت مردم درامن بوده، صلح و سلم در جامعه حکمفرما باشد. فضایی که در آن مؤمن برادر مؤمن باشد...» (۳۴)

عبدالصبور فرید با اعلان خط مشی خود تا هفدهم اسد ۱۳۷۱ در چهار دیواری قصر صدارت باقی ماند. او در کرسی صدارت نتوانست مانع راکت باران حکمتیار به شهر کابل شود و موفق نشد تا موضع گیری و سیاست رهبر حزب خود را در برابر دولتی که از سوی او به صدارت آن دولت گماشته شده بود، تغییر بدهد. حکمتیار دولت اسلامی را علی الرغم اعزام فرمانده خود در پست صدارت، اداره ائتلافی تشکیل شده از کمونیستان پرچمی و ملیشیای دوستم میخواند. او در طول اقامت صدراعظم حزب خود در قصر صدارت کماکان کابل را به راکت بست و به صدراعظم خود وقت نداد تا مبرم ترین وظیفه و مسئولیت خویش را که تأمین امنیت و اعاده ی آرامش به پایتخت بود انجام بدهد. فرید بعد از ۳۲ روز صدارت برای هیچ با تشدید راکت باران حکمتیار روز هفدهم اسد ۱۳۷۱ شهر کابل را ترک گفت و به بهانه ی سفر به خارج از راه جلال آباد پشاور رفت و از آنجا سری به اسلام آباد و تهران زد و دیگر برنگشت.

تابستان خونین:

سحرگاه نوزدهم اسد ۱۳۷۱ شهربان کابل را انفجارات مهیبی از خواب بیدار کرد. هرچند برای ساکنان شهر بوی باروت و صدای انفجار یک رویداد عادی محسوب می شد، اما انفجارات وسیع و بلا وقفه ای که در نخستین لحظات سپیده دم آنروز سراسر شهر و حومه های آنرا فراگرفته بود از شروع یک جنگ خونین و آغاز دور جدید کشتار و ویرانی در کابل حکایت میکرد. آنروز حکمتیار باردیگر فرمان اشغال پایتخت را صادر کرده بود تا حکومت ناب اسلامی بسازد. و به قول خودش کابل را از وجود ملیشه های دوستم و کمونیستان تصفیه کند. سه روز پیش حزب اسلامی با انتشار اعلامیه ای در پانزدهم اسد حمله و تهاجم نوزدهم اسد را توجیه کرده بود: « ما راه مسالمت آمیز حل پرابلم ها و معضلات موجود را اتخاذ نموده و صادقانه تلاش ورزیدیم تا احتمالات جنگ بطور کامل منتفی گردد. امنیت در کابل و سراسر کشور تأمین شود و حکومت اسلامی بر اوضاع مسلط گردیده ثبات و استقرار به کشور بر گردد. ولی حوادث اخیر در کابل و احضارات نمبریک قطعات اردوی سابقه و آمادگی آنها برای تعرض آغاز گردید و برخورد های خونین در دوروز اخیر ثابت ساخت که طرف مقابل و در رأس آن جنرال های کمونیست رژیم ملحد قبلی راه جنگ را اختیار کرده اند. به مجرد ورود ملیشه های تازه نفس و احضارات نمبریک قطعات اردو بما اطلاع رسید که پلان تصفیه شهر از مجاهدین و تعرض بر مواضع آنان در اطراف شهر روی دست است . . . » (۳۵)

گلبدین حکمتیار بعد از انتشار اعلامیه حزب خود در کنفرانس مطبوعاتی اعلان داشت که تمام مسئولیت خون ریزی کابل بدوش جمعیت اسلامی است. موصوف روز هژدهم اسد در ولسوالی چهار آسیاب کابل به خبرنگاران توضیح داد که دولت برهان الدین ربانی به تعهدات خود در اخراج ملیشه ها از کابل و طرد کمونیستان از ادارات عمل نکرده است. حملات راکتی حزب اسلامی قبل از کنفرانس خبری رهبری حزب به شهر و مواضع نیروهای دولت آغاز یافته بود. روز هفدهم اسد ۱۳۷۱ فرستنده تلویزیون دولتی و ترمینل فرودگاه کابل در نتیجه این راکت بارانها به آتش کشیده شد. روز نوزدهم اسد قوت های حزب اسلامی در حالیکه شهر را با بارانی از راکت و توپخانه مورد حمله قرار دادند، تعرض خود را برای تصرف پایتخت از سوی جنوب و جنوب شرق آغاز کردند. آنها در اولین ساعات هجوم از سوی جنوب تا منطقه گذرگاه پیش آمدند اما پیشروی شان به زودی از طرف نیروهای دولت جلوگیری شد. رئیس دولت روز نوزدهم اسد را روز خون و شهادت، روز قتل عام مردم مسلمان و مظلوم کابل خواند و دریامی گفت: « من این روز را روز خون و شهادت، روز قتل عام مردم مسلمان و مظلوم کابل که توسط گلبدین حکمتیار براه انداخته شده است اعلان میدارم. با بروز تسلیم عمیق به خانواده ی شهداء و اظهار همدردی به مصدومین این حادثه جانسوز اطمینان میدهم که دولت

اسلامی افغانستان ضامن تأمین امنیت و حفظ جان و مال مردم بوده به قوای مسلح اردوی اسلامی دستور داده است تا با دفع و طرد قطعی عوامل فتنه و فساد نظم و آرامش را در کشور بطور جدی و عاجل تأمین نمایند. . . . » (۳۶)

اما نیروهای حکمتیار در این جنگ و جنگهای بعدی که تا سالهای دیگر بخش اعظم پایتخت را به ویرانه مبدل ساختند رانده و نابود نشدند و برعکس نام گلبدین حکمتیار در اعلامیه ها و بیانات دولتی از گلبدین قاتل و جنایتکار تا برادر و محترم حکمتیار در تغییر و نوسان بود.

برای گلبدین حکمتیار این جنگ، نبرد علیه مردم کابل و جنگ نامشروع محسوب نمی شد: « . . . حقیقت امر این است که تا این عناصر وحشی و چپاولگران جانی و سفاک (ملیشه های دوستم) سرکوب نشوند نه در کشور امنیت تأمین خواهد شد و نه صلح، استقرار و ثبات در کشور خواهد گشت. حوادث خونین چارماه گذشته ثابت کرد که با موجودیت بقایای مسلح رژیم کمونیست مجاهدین نمی توانند بر اوضاع مسلط شوند و کشور را اداره نمایند و نظام عدل الهی را پیاده کنند. اگرما این نیروهای وحشی را از سر راه خود بر نداریم، آرمان شهدای به خون خفته ما تحقق نخواهد یافت » (۳۷)

« تأکید بر خروج ملیشه ها از این خاطر نیست که ملیشه ها فرزندان افغانستان نیستند. بلکه از این خاطر است که دستان آنان به خون ملت افغان تا به بازو سرخ است. از این سبب هیچ افغان با وجدان به مشروعیت وجود آنها اصرار نورزیده و هیچ گروه و قوت مجاهدین و مردمان کابل که ننگ و ناموس شان در خطر است موجودیت خادیسست های دوستم را در کابل تحمل کرده نمی توانند. » (۳۸)

وقایع و حقایق ماه ها و سالهای واپسین نشان داد که ادعا و استدلال حکمتیار در اشتعال جنگ آنروز فریبنده و دروغین بود. گلبدین حکمتیار که بنام جهاد علیه دوستم و ملیشه های گلم جم یکسال کابل را به خاک و خون کشید بعداً در ائتلاف و هماهنگی با آنها بازهم کابل را در کام کشتار و ویرانی فروبرد.

رویهمرفته جنگ آنروز و روزهای بعدی که تا ششم سنبله ادامه یافت به یک جنگ ویرانگر و خونین تبدیل شد. آن روزها، روزهای سوختن پایتخت کشور بود. از همه جای شهرستون های دود و غبار به چشم میخورد و شعله های آتش زبانه می کشید. در آن روزها گلبدین حکمتیار آرزوی جنرال اختر عبدالرحمن رئیس مقتول آی اس آی را که سالها پیش در هوس رسیدن به آن بی صبری نشان میداد، برآورده ساخته بود. آن روزها " کابل به آتش کشانیده شده بود ". آن روزها منظره سوختن کابل از هر نقطه ی مرتفع شهر به خوبی دیده می شد. مردم کابل وحشت زده و سراسیمه از شهر فرار میکردند و در مناطق نزدیک به خطوط اول جنگ خانه و همه دار و ندار خود را که محصول یک عمر دسترنج و زحمت کشی شان بود بی صاحب میگذاشتند. این خانه ها در ظرف چند

روزگارت می شد و تنها چهار دیواری خانه باقی میماند. برای بسیاری از کشته شدگان جنگ خانه ها قبرستان بود. بازماندگان را جنگ امان نمیداد که اجساد بستگان خود را به مقبره ببرند و مراسم تشییع و تدفین برپا بدارند. بسیاری از امکانات و تسهیلات زندگی در پایتخت تخریب شده و یا تاراج گردیده بود. موترامبولانس در شفاخانه یافت نمی شد. برای خاموش کردن آتش سوزیهای که از اصابت گلوله های توپ و راکت کورنیروهای حکمتیارمیان می آمد موتر اطفائی وجود نداشت. بنا بر این مطبوعه ی دولتی تا آخرین ماشین و امکانات خود در آتش سوخت و از سوختن ذخیره تیل مرکزی گرمی مکروریانها چند شبی از شب های تاریک و هولناک کابل روشن بود. در این روزهای دشوار و خونین و روزهای مصیبت بار جنگ بسیاری از رهبران، وزراء و رؤسای تنظیمی کابل را ترک میگفتند و در روزهای آتش بس و آرامی باز میگشتند و از تطبیق قوانین شرعی و حاکمیت اسلامی حرف میزدند. خانواده های رهبران احزاب اسلامی و جهادی در پشاور و اسلام آباد زندگی میکردند و یکبار هم صدای انفجاری را نشنیدند و به خاک و خون غلطیدن اطفال مردم را ندیدند. وقتی خبرنگار رادیو بی بی سی از مولوی محمد نبی محمدی رهبر حرکت انقلاب اسلامی پرسید که چرا کابل نمیروید تا از نزدیک برای آتش بس و صلح میانگیری کند گفت: « من مریضی دارم که آب و هوای کابل به آن سازگار نیست. از این سبب من نمیتوانم کابل بروم و آنجا باشم. » (۳۹)

جنگ نوزدهم اسد ۱۳۷۱ در کابل بعد از ۱۹ روز حوادث خونین و غم انگیز با وساطت و پادرمیانی شورای ننگرهار در ششم سنبله ۱۳۷۱ به آتش بس انجامید. هیئت شورای مذکور فیصله ای را به توافق طرفین صادر کرد که نکات اساسی آن عبارت بود از: آتش بس، تبادل ی اسراء، گشایش راه های منتهی به کابل، خروج قطعات ملیشه از کابل، رعایت و تطبیق معاهده ی پشاور مبنی بر تشکیل شورای حل و عقد و تأمین امنیت شهر کابل با خروج نیروهای مسلح و انتقال سلاح ثقیل به بیرون از پایتخت. پس از توافقات آتش بس قدم های عملی با انفاذ آتش بس، تبادل ی تعدادی از اسراء و خروج اولین دسته ی ملیشیا از کابل که به تقاضای رئیس دولت اسلامی از دوستم صورت گرفت، آغاز گردید. نخستین گروه نیروهای دوستم در حالیکه هیئت شورای ننگرهار از آن نظارت میکرد کابل را ترک گفتند. اما وقتی هیئت مذکور به تقاضای دولت از حکمتیار خواست که در گشودن راه ها و عقب بردن اسلحه ثقیل و نیروهای خود از اطراف شهر گام دومی را بردارد اودر پاسخ گفت: « که شورای نظار قوتونه له کابل حخه پنحه کیلومتره و وتل، مونر په لس کیلو متره خپل حواکونه شاته کرو. (اگر شورای نظار نیروهای خود را از کابل پنج کیلو متر عقب برد ما قوت های خود را ده کیلومتر عقب میبریم.) » (۴۰)

خصوصت و جنگ در جبهه ی دولت:

نیروهای عبدالرشید دوستم در پایتخت که ظاهراً قوت های مربوط وزارت دفاع دولت اسلامی بودند در جنگ های تابستان ۱۳۷۱ با حکمتیار در دفاع از دولت سهم مؤثر نگرفتند. آنها از یک طرف شرکت فعال و مؤثر خود را در جنگ علیه حکمتیار به تعیین و تثبیت سهم جنبش ملی در دولت ارتباط میدادند و از طرف دیگر تعداد نیروهای خود را در کابل برای مشارکت در یک جنگ تعرضی، کم و نا کافی تلقی میکردند. دوستم برای وارد شدن در یک جنگ فیصله کن علیه حکمتیار خواستار ورود هزاران تن نیروهایش به کابل بود. اما احمدشاه مسعود با ورود قوت های او به کابل مخالفت میکرد و صدها تن از افراد مسلح دوستم را که از سالنگ عبور کرده بودند در فرقه ی دوم جبل السراج توقف داد و تعداد دیگر نیروهای دوستم در دشت کیلگی بغلان در حالت انتظار نگهداشته شدند. وزیر دفاع استدلال میکرد که: ورود نیروهای بیشتر دوستم به کابل موضوع کشور را بسیار پیچیده ساخته و جنگ را وارد مرحله ی خطرناکی میسازد. علاوه بر این موصوف معتقد بود که هدف از ورود قوت های دوستم به کابل تقویت پرچمی های کارملی و قوت های ملیشیا غرض انجام توطئه علیه دولت است. احمدشاه مسعود در صحبت های اختصاصی خود اظهار میداشت که محمود بریالی و جنرالان پرچمی هوادار کارمل میخواستند با ورود هزاران تن ملیشه های دوستم به کابل در تباری با برخی دسته ها و گروه های دیگر دست به کودتا بزنند و حاکمیت را در پایتخت بدست بگیرند و یا با افزایش توان نظامی همه خواسته های خود را به دولت بقبولانند. (۴۱)

جنرال عبدالرشید دوستم از ممانعت ورود نیروهایش به کابل توسط وزیر دفاع دولت بسیار ناراض و عقده مند شده بود. او و جنرالانش که عمدتاً از جناح پرچم بودند نیز عقده مندی و خشم خود را در برابر احمدشاه مسعود در محافل و مجالس اختصاصی اظهار میکردند. خبرنگار محلی رادیوی بی بی سی که در روزهای آغاز آتش بس (سنبله ۱۳۷۱) با عبدالرشید دوستم ملاقات و مصاحبه داشته است میگوید: « جنرال دوستم بعد از مصاحبه از احمدشاه مسعود شدیداً انتقاد نموده چنین وانمود ساخت که گویا مسعود خواهان از بین بردن حکمتیار و حزب اسلامی نیست. زیرا به نیروهای جنبش اجازه نداد تا به کابل بروند و او تمام قوایش را که تعداد آن به یازده هزار سرباز میرسید و با تانک و وسایل حربی و لوژیستیکی مجهز بودند در دشت کیلگی ولایت بغلان امرتوقف داده و تا حال اجازه ورود به کابل را نگرفته اند. یکی از جنرالان جنبش به آواز بلند گفت مگر نشنیده اید که همه اخوانی ها با هم برادر اند و چند جنرال دیگر آنرا تصدیق کرده و به علامت تأسف سرهای شانرا تکان دادند. . . . » (۴۲)

در حالیکه با جلوگیری از ورود نیروهای دوستم به کابل توسط وزیر دفاع دولت در تابستان ۱۳۷۱ ، سوء ظن و بی اعتمادی طرفین بسوی خصومت و جنگ می لغزید، اما این حادثه نقطه ی آغاز اختلاف و خصومت های بعدی میان آنها محسوب نمی شد. صرف نظر از اینکه عبدالرشید دوستم به عنوان قوماندان قوت های ملیشیا ی دولت حزب دمکراتیک خلق سالهای طولانی با مجاهدین

واحمدشاه مسعود جنگیده بود و با دیدگاه ارزشی و اعتقادی دوستم نمی توانست شخصیت مطلوب و قابل اعتماد برای موصوف باشد، شروع سوء ظن و بی باوری روبه تزیاید احمدشاه مسعود در برابر دوستم در مرحله ی جدید سقوط حکومت نجیب الله و تشکیل حکومت مجاهدین به زمانی برمیگشت که دوستم در مزار شریف به تشکیل جنبش ملی پرداخت و خود را قوماندان عمومی نظامی صفحات شمال کشور خواند. دوستم بمنظور دسترسی به این رهبری و قوماندانی به جلب و جذب و تأسیس پایگاه های جنبش ملی خود حتی در قلمرو مجاهدین و احمدشاه مسعود دست زد. این حرکت و عملکرد عبدالرشید دوستم که بصورت واضح مغایر و متناقض صداقت او در همکاری و همراهی با مجاهدین و تقویت دولت اسلامی من حیث دولت مرکزی کشور بود، موجبات بی اعتمادی و نا باوری احمدشاه مسعود در برابر او گردید. و این بی اعتمادی بگونه ی فزاینده تشدید یافت. باری احمد شاه مسعود در میزبان ۱۳۷۱ در شهر تالقان به چند تن از جنرالان دوستم که از مزار شریف آمده بودند گفت: « به دوستم بگوئید که از این همه تخریب کاری و جذب و جلب دست بردارد. به او بگوئید که من هنوز کالای جهاد را از تن خود نکشیده ام مگر درس خواجه غار فراموشی شده است؟» (۴۳)

حضور و عملکرد نیروهای عبدالرشید دوستم بعد از تشکیل و استقرار دولت مجاهدین در کابل نیز موجب تشدید بی اعتمادی و مخاصمت وزیر دفاع دولت اسلامی با نامبرده گردید. در حالیکه نیروهای دوستم ظاهراً یکی از فرقه های مربوط وزارت دفاع بود اما در کابل، دولت و وزارت دفاع هیچگونه محدودیتی برفساد، غارتگری و فعالیت آن نیروها نمیتوانست اعمال کند. بخشی از فرودگاه کابل در تصرف و تسلط قوت های دوستم قرار داشت. هواپیماهای آنها بدون نظارت و ممانعتی بین کابل و مزار در رفت و آمد بودند. کلیه اعضای ارشد جناح پرچم که در کابل باقی مانده بودند در مکرور یانها ساحه ی تحت کنترل دوستم به سر میبردند. فعالیت حزبی، سیاسی و نظامی آنها بر هبری محمود بریالی ادامه داشت. و دوستم به مشوره و هدایت آنها از دولت تقاضا داشت تا جنبش ملی اسلامی را به عنوان یک حزب در کشور برسمیت بشناسد. دوستم علاوه بر ادعای قوماندانی عمومی نظامی صفحات شمال و رهبری در جنبش ملی، گاهی هوس دسترسی به پست وزارت دفاع را در سر می پرورانید و آنرا در زمره ی مطالبات خود می گنجانید. انتقاد و اعتراض دوستم و اطرافیان از عدم پابندی احمدشاه مسعود به فیصله ها و توافقات جبل السراج که پیوسته آنرا مطرح میکردند به همین هوس دوستم بر میگردید. چون در گفتگوهای جبل السراج در حمل ۱۳۷۱ دوستم خواستار وزارت دفاع بود. عامل خارجی نیز در جهت دهی و تقویت جنرال عبدالرشید دوستم علیه احمدشاه مسعود و دولت اسلامی نقش و تأثیر عمده داشت. در حالیکه دوستم از قبل مورد حمایت از بکستان روسیه قرار داشت، همدردی و همکاری احمدشاه مسعود با نهضت اسلامی تاجکستان در آن دوره، دوستم و جنبش ملی او را در محراق توجه و حمایت آنها قرار داد. در راستای این حمایت،

دولت ازبکستان به مشورت روسیه چندبار سلاح ومهمات نظامی بدسترس دوستم گذاشت. جنرال عبدالروف بیگی معاون جنبش ملی درمورد دریافت کمکهای نظامی از تاشکند با توافق مسکو می نویسد: « ازبکستان با توافق قبلی مسکو بیست چین تانک، مقدار زیاد سلاح خفیفه در بدل پول به جنرال دوستم تسلیم داد. از جمله ی بیست چین تانک ۹ چین آن توسط کشتی از آنطرف دریای کندزبه طرف تپه سورتیل که پرسونل جنبش

جابجا بود گذشتمده شد . « (۴۴)

اسلام کریموف رئیس جمهور ازبکستان که دولتش را قدرت حاکم منطقوی در آسیای میانه می پنداشت خواستار گسترش وتقویت حکومت دوستم در شمال افغانستان برای تحکیم پایه های این قدرت بود. ازبکستان علاقمندی مفرط داشت تا با تسلط کامل دوستم در سرحدات افغانستان وتاجکستان مؤثریت خود را بر تحولات داخلی تاجکستان تثبیت بدارد وجانشین روسیه در آسیای میانه شود. در راستای این هدف بود که دوستم به تصرف شیرخان بندرتوجه خاص داشت ودر سالهای حکومت مجاهدین در کابل شهرک بندری مذکور چند بار میان دوستم ومجاهدین ولایت کندزدست بدست گردید. به این ترتیب عبدالرشید دوستم از همان آغاز تشکیل دولت مجاهدین در دست عوامل خارجی در مسیر مخالفت ومخاصمت با آن دولت قرار گرفت.

در حالیکه برخوردارهای پراکنده ومقطعی میان نیروهای دوستم ونیروهای احمدشاه مسعود در کابل از نخستین روزهای انتقال قدرت به حکومت مجاهدین هراز چند گاهی واقع می شد اما جنگ شدید میان طرفین در پایتخت برای نخستین بار شب بیستم قوس ۱۳۷۱ بوقوع پیوست. این جنگ شبانه بعد از ۹ ساعت آتشیباری سهمگین توپ وتانک هر دو طرف خاموش شد. و در فردای آنروز نیروهای دوستم که از تپه مرنجان ومکروریانها تا چهارراهی وزارت صحت عامه پیش آمده بودند به مواضع قبلی خود برگشتند. در جریان این جنگ شبانه احمدشاه مسعود که در اطراق رادیوتلوویزیون در منطقه وزیراکبر خان مصروف تحکیم خطوط دفاعی نیروهای خود بود از سوی ملیشیای دوستم شناسایی شده هدف شلیک آنها قرار گرفت. اما او از این آتشیباری جان به سلامت برد و یکی از محافظینش به شدت مجروح گردید. این جنگ در اثر تماس ومذاکره تلیفونی رئیس دولت اسلامی با عبدالرشید دوستم توقف یافت و در مصاحبه و اظهارات رسمی به آن سوء تفاهم گفته شد. بعد از این جنرال عبدالرشید دوستم در جبهه دولت یک نیروی مزاحم ومخالف محسوب می شد که دیگر نه تنها در جنگ علیه گلبدین حکمتیار به جانبداری از دولت سهم نگرفت و حکمتیار نیز دیگر خواستار خروج نیروهای او از کابل نشد، بلکه بصورت معکوس تا یکسال دیگر از موضع حکمتیار علیه دولت وارد جنگ ویرانگرو خونین گردید. حزب وحدت اسلامی برهبری عبدالعلی مزاری گروه دیگری در داخل جبهه ی دولت بود که موضع وموقفش از همسویی به اختلاف وخصومت وجنگ تغیر یافت. جنگ این حزب مدت ها پیشتر از جنبش ملی دوستم با نیروهای

احمدشاه مسعود در پایتخت آغاز گردید. عبدالعلی مزاری و طرفدارانش در اختلاف و خصومت فزاینده که به جنگ های ویرانگر و خونینی میان آنها و دولت انجامید، جانب دولت به خصوص احمدشاه مسعود وزیر دفاع را ملامت و مسئول قلمداد میکردند. آنها مدعی بودند که مسعود به تعهداتش در توافقات جبل السراج که قبل از سقوط دولت نجیب الله صورت گرفته بود، عمل نکرد. گفته می شد این توافقات تقسیم پست های دولتی بود که مطابق آن پست صدارت به عبدالعلی مزاری و وزارت دفاع به عبدالرشید دوستم تعلق میگرفت. هرچند نه آنها و نه حکمتیار که از چنین معاهده ای بارها سخن گفت و جنگ علیه دولت مجاهدین را با عقد این معاهده که از نظر او (حکمتیار) در آن زمان غیراسلامی و غیر شرعی محسوب می شد توجیه نمود، هیچگونه سندی را از توافقات جبل السراج در هیچ دوره ای از خصومت و جنگ ارائه نکردند. واقعیت این بود که چنین معاهده ای هیچگاه به امضاء نرسید و پیشنهاد مزاری و دوستم را احمدشاه مسعود در نشست جبل السراج مبنی بر تشکیل دولت و تقسیم پست ها از همان آغاز مورد تردید قرار داده بود و از رهبران احزاب در پشاور خواسته بود که به تشکیل دولت بپردازند.

اختلاف و خصومت رهبر حزب وحدت و هوادارانش در داخل این حزب علیه دولت و احمدشاه مسعود زمانی افزایش یافت که صبغت الله مجددی در دوره ی دوم ماه انتقال قدرت وزارت امنیت را به حزب وحدت متعلق ساخت. این امر به مخالفت جدی شورای رهبری مواجه شد و وزارت امنیت در فیصله شورای رهبری به ریاست عمومی امنیت تغییر یافت. اما مزاری عدم دسترسی حزب وحدت را به وزارت امنیت مربوط به مخالفت احمدشاه مسعود تلقی میکرد. همچنان احمدشاه مسعود از سوی عبدالعلی مزاری به جانبداری از اتحاد اسلامی عبدرب الرسول سیاف متهم می شد و ادعا میگردد که مسعود سیاست انحصارگرایانه را تعقیب میکند و خواستار حذف حزب وحدت و دیگر گروه ها از صحنه ی نظامی و سیاسی کشور میباشد. نشریه حزب وحدت بعداً نوشت: « احمدشاه مسعود و شورای نظارش در فکر انحصار قدرت و حذف تمامی نیروهای مطرح از صحنه بود. او که پس از ورود به کابل توانسته بود با سوء استفاده از اعتماد حزب وحدت و جنبش ملی رقیب اصلی خود حزب حکمتیار را از مرکز قدرت یعنی شهر کابل اخراج نماید در فکر اخراج سایر نیروها از کابل برآمد و در همین راستا و برای دستیابی به این هدف جنگهای خانمانسوز را میان حزب وحدت و نیروهای اتحاد سیاف مشتعل نمود تا حزب وحدت را توسط وهابیهها از کابل اخراج نماید ... » (۴۵)

اما احمدشاه مسعود عوامل اصلی جنگ را در ویژگی و عملکرد رهبری حزب وحدت و همفکران او در این حزب سراغ میکرد. باری اظهار داشت: « آقای مزاری در حزب وحدت خواست ها و مطالبات غیر عملی را در شرایط جنگی مطرح میکند. او خود را نماینده قوم هزاره و اهل تشیع می پندارد و معتقد است که هزاره ها حتی تا ۳۵ فیصد نفوس افغانستان را تشکیل میدهند. او خواستار ۳۵ فیصد سهم در قدرت سیاسی کشور است و در رسمی شدن فقه جعفری نیز پافشاری میکند. بسیار ما تلاش کردیم که آقای مزاری را قانع

بسازیم تا همه مطالبات و خواست های خود را بعد از دوره مؤقت در موجودیت قانون اساسی، پارلمان و حکومت منتخب مطرح و پیگیری کند اما اوقان نگرید و خواست که همه تقاضاهای خود را از طریق جنگ و فشار نظامی بدست بیاورد. در حالیکه همین سهم داده شده به حزب وحدت و اهل تشیع مورد قبول احزاب نیست و همیشه ما به جانب داری از حزب وحدت و تشیع تحت فشار دایمی آنها قرار داریم . « (۴۶)

علی الرغم تلاش های میانجگرانه و مذاکرات میان دولت و حزب وحدت در دوره انتقال، روابط میان آنها در مسیر اختلاف و خصومت قرار گرفت. برخورد های متعدد افراد مسلح طرفین که گاه گاهی در نقاط مختلف رخ میداد، بی اعتمادی و خصومت میان آنها را تشدید میکرد. و از طرف دیگر جنگ حزب وحدت و تنظیم اتحاد اسلامی که در واقع جنگ در داخل جبهه ی دولت و میان دو گروه متحد دولت بود به گسترش اختلاف و خصومت میان حزب وحدت و دولت انجامید. حزب وحدت برهبری عبدالعلی مزاری بعد از همان نخستین روزهای دوره انتقال دیگر متحد دولت محسوب نمی شد. در حالیکه نیروهای دولتی به فرماندهی احمد شاه مسعود درگیر جنگ با نیروهای گلبدین حکمتیار بود، قوتهای مسلح حزب وحدت در عقب خط جنگ نیروی مزاحم و اخلاکگر برای دولت محسوب می شدند. آنها در عقب جبهه و در داخل شهر دست به بی نظمی و هرج و مرج میزدند. مردم غیر نظامی را بنام تعلقات قومی و گروهی گروگان میگرفتند. با افراد مسلح دولت درگیری شدند. به سنگر بندی میپرداختند و برای تصرف ارتفاعات در داخل شهر غرض استفاده نظامی تلاش میکردند. ادامه این وضع بوقوع جنگ میان دولت و حزب وحدت انجامید. نخستین جنگ طرفین در قوس ۱۳۷۱ در چنداول واقع شد و در ماه بعد جنگ خونین افشار و باغ بالا بوقوع پیوست. جنگ در افشار زمانی آغاز گردید که نیروهای دولتی در استقامت شرق و جنوب شهر بعد از برگزاری مجلس شورای حل و عقد درگیر جنگهای شدید با حزب اسلامی حکمتیار بود. اما نیروهای حزب وحدت در آن روزها برای تصرف هتل بین المللی کابل و ارتفاعات غرب کوتل خیرخانه و کوه رادار تلاش میکردند. در جنگ افشار و باغ بالا عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت از مقر اصلی اش در علوم اجتماعی بسوی غرب کابل در کارته ۳ رانده شد. موصوف پس از آن در غرب کابل به جنگ علیه دولت ادامه داد. مردم افشار که بیشتر از اهل تشیع و متعلق به قوم هزاره بودند در این جنگ صدمات زیادی دیدند. آنها به ترک دسته جمعی افشار پرداختند و خانه های شان در جریان جنگ و بعد از آن غارت گردید.

در حالیکه عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت عامل جنگ خود و حزب وحدت را با دولت اسلامی به انحصار گرایی احمد شاه مسعود و زیردفاع دولت مذکور ارتباط میداد، محمد اکبری که در سنبله ۱۳۷۳ مزاری را ترک گفت و خود را رهبر حزب وحدت اعلان کرد معتقد بود که مسئول جنگ با دولت و احمد شاه مسعود، عبدالعلی مزاری است. اکبری اظهار داشت: « من بارها به مزاری

گفتم که جنگ حزب وحدت و جنگ هزاره ها با احمدشاه مسعود و دولت استاد ربانی نامعقول و غیر منطقی است. ما که به این جنگ دهن باز می کنیم، دهن خود را پر خون مینماییم. مردم خود را مجروح میسازیم. منفعت و مصلحت ما و مردم ما این است که با مسعود همکاری کنیم. اگر حکمتیاری جنگ مدعی تاج و تخت از دست رفته ی اجدادش است ولی ما برای چه می جنگیم؟ اگر برای تأمین حقوق است ما حق خود را با ایستاد شدن در کنار مسعود میتوانیم بدست بیاوریم نه در جنگ علیه او. ما با جنگ خود مسعود را تضعیف می کنیم. وقتی اوضاع شد سقوط میکند. و آنگاه حکمتیاری یا عموزاده های حکمتیاری به حاکمیت می رسد و در حاکمیت آنها اجازه ی طلب حق نخواهیم داشت چه رسد به آنکه صاحب حق شویم « (۴۷)

شورای حل و عقد - ۱۸ جدی ۱۳۷۱ :

در حالیکه اختلاف شدید ی در مورد تطبیق مرحله سوم توافقنامه پشاور بر سر تشکیل و عدم تشکیل شورای حل و عقد میان احزاب اسلامی و جهادی وجود داشت، فضای سیاسی - نظامی در این مرحله نسبت به مراحل قبلی معاهده مذکور بسیار متشنج و نا مساعد بنظر میخورد. دامنه ی خصومت و جنگ در اثر درگیری های متعدد حزب وحدت با اتحاد اسلامی و برخورد های حزب وحدت و جنبش ملی با نیروهای دولت گسترش یافته بود. برخی از رهبران احزاب که هوای جلوس بر تخت و تاج کابل را در سر داشتند با تدویر شورا مخالفت میکردند. آنها تشکیل شورا را به معنی بقاء و تداوم حاکمیت برهان الدین ربانی تلقی می نمودند. برای گلبدین حکمتیاری شرایط بهتری ایجاد شده بود تا گروه ها و نیروهای جدید را علیه دولت در همسویی با خود قرار بدهد.

نخستین واکنش هماهنگ برخی احزاب با حزب اسلامی در مخالفت به تشکیل شورای حل و عقد با امضاء و انتشار فیصله نامه ای انعکاس یافت. در فیصله نامه که توسط نمایندگان پنج گروه امضاء یافته بود تشکیل شورای حل و عقد و نتایج آن غیر قانونی اعلان گردید. در حالیکه گلبدین حکمتیاری رهبر حزب اسلامی هشت ماه جنگ خود را در کابل به موجودیت ملیشه های دوستم ارتباط میداد، نماینده او در مذاکره و نشست مشترک با نماینده دوستم فیصله نامه ی مذکور را امضاء کرد. (بخش اسناد - ۸)

رهبران دولت در کابل به خصوص احمدشاه مسعود روی تدویر شورای حل و عقد پافشاری داشتند . چون آنها می خواستند به رهبری و حاکمیت آینده مشروعیت ببخشند و از اعضای شورا به ایجاد پارلمان مبادرت ورزند. احزاب شامل در دولت (جمعیت اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی، اتحاد اسلامی و حرکت اسلامی) در مساعی مشترک مؤفق شدند تا بیش از یک هزار نفر را از سراسر افغانستان برای تدویر شورا به کابل بیاورند. هر چند که حزب اسلامی حکمتیاری، حزب وحدت اسلامی، محاذ ملی و جبهه نجات ملی صبغت الله مجددی شورا را تحریم کردند اما تعداد گردآمده در کابل از لحاظ ترکیب قومی قابل توجه بود. با وجودیکه

حکمتیار و سایر مخالفین دولت شورای مذبوررا قلابی و اعضای آنرا افراد خریده شده توسط پول خواندند، تشکیل شورای حل و عقد با کمیت بیش از یک هزار نفر با ترکیب وسیع قومی در آن شرایط جنگ و بی ثباتی برای دولت یک پیروزی سیاسی محسوب می شد. اما نحوه ی تدویرشورا و موجودیت یک صندوق اخذ رأی با یک نفر کاندیدای ریاست جمهوری بیشتر از تبلیغات مخالفین از اهمیت آن میکاست.

شورای حل و عقد در محافظت شدید امنیتی بروز هشتم جدی ۱۳۷۱ در تالار وزارت داخله تشکیل گردید. و در پایان سخنرانیها، اکثریت کامل اعضای آن در رأی گیری شرکت کردند و برای برهان الدین ربانی که یگانه کاندید مقام ریاست جمهوری بود رأی دادند. در پایان جلسات شورا پنج فیصد اعضای آن به عنوان شورای اسلامی یا ممثل پارلمان تعیین شدند تا در پایتخت باقی بمانند. رئیس دولت اسلامی در جلسه ی پایانی شورا که برای احراز دور جدید رهبری دولت تا یک و نیم سال دیگر سوگند وفاداری ادا کرد از مخالفین دولت بویژه از حکمتیار خواست تا جنگ را کنار بگذارد و به مذاکره و صلح روی بیاورد.

عکس العمل در برابر شورای حل و عقد و انتخاب آن از سوی مخالفین شورای مذکور متفاوت بود. در حالیکه حزب اسلامی با تشدید راکت باران کابل تدویرشورا و فیصله های آنرا نادرست و غیر قابل قبول اعلان کرد، جنرال عبدالرشید دوستم علی الرغم امضای نمایندگی خود در فیصله نامه پنج گروه که تشکیل شورا را غیرقانونی اعلان کرده بودند به رئیس دولت اسلامی پیام تبریکی فرستاد. (بخش اسناد - ۹) ارسال پیام با آن نبرد سهمگین شبانه ی بیست روز قبل و مخالفت جنبش ملی به انعقاد شورای حل و عقد نشان میداد که هنوز همسویی و همراهی عبدالرشید دوستم و گلبدین حکمتیار به پختگی نرسیده است. و از طرف دیگر دوستم در برابر رئیس دولت اسلامی و وزیر دفاع دولت، دید و سیاست متفاوت داشت. برای او و جنبش ملی اش، رئیس دولت اسلامی حرف شنو، اهل مدارا و معامله بود اما احمدشاه مسعود، نیرومند، سازش ناپذیر و مخالف سرسخت جنبش ملی محسوب می شد.

آغاز زمستان و تشدید جنگ:

حزب وحدت اسلامی بر رهبری عبدالعلی مزاری پس از شورای حل و عقد جنگ و راکت باران را تشدید کرد. تلاش های مداوم رئیس دولت و وزیر دفاع در مصالحه با رهبر حزب وحدت نتیجه نداد. گلبدین حکمتیار میکوشید تا دامنه جنگ میان حزب وحدت و دولت عمیق تر و گسترده تر شود. حزب اسلامی روزهای بعد از پایان شورای حل و عقد با انتشار اعلامیه ای از جنگ و هجوم نیروهای دولتی به مواضع و مناطق حزب وحدت خبر داد: « اداره ی ائتلافی به یک جنگ دیگر در برابر حزب وحدت آمادگی می

گیرد. شاید در هفته جاری این جنگ شروع شود که این یک جنگ خونین دیگر خواهد بود که توسط نیروهای اداره ائتلافی به مردم مظلوم کابل تحمیل میشود. از آنرویکه در نتیجه ائتلاف نامقدس برخی از عناصر جاه طلب به قدرت رسیده اند تا کنون طی هشت ماه جنگ خونین در کابل بوقوع پیوسته است. هر روز کابل مورد اصابت سلاح ثقیل قرار می گیرد. . . . این عناصر هستند که با مشوره کمونیستان همراه خود به نقاط مسکونی راکت پرتاب می کنند ولی مسئولیت آنرا بدوش حزب اسلامی می اندازند. در حالیکه حزب اسلامی بارها از جنگی که به مردم عامه صدمه برساند خود داری نموده است . . . ما میخواهیم قدرت به تمام گروه های جهادی انتقال یابد و بعداً طی شش ماه انتخابات انجام یابد و آنگاه اداره کشور به یک حکومت منتخب سپرده شود. اگر این خواست ما پذیرفته شود ما خواهان هیچ امتیاز دیگر نیستیم . « (۴۸)

حزب اسلامی در این اعلامیه دیگر از خروج ملیشه های دوستم به عنوان خواست اصلی خود سخن نمی زند. البته خواست ها و مواضع گلبدین حکمتیار در طول جنگ پیوسته در تغییر بود . شگفت آور اینکه تغییر در مواضع و مواقف حکمتیار بصورت متناقض و متضاد نمایان میگردد.

شهر کابل در طول ماه جدی ۱۳۷۱ که آغاز زمستان سرد و یخبندان پایتخت بود مورد اصابت باران راکت و گلوله های تانگ و توپ قوت های حکمتیار قرار گرفت. احمد شاه مسعود برای کاهش راکت باران حکمتیار و راندن نیروهای او از اطراف شهر مواضع حزب اسلامی را در مناطق جنوب شرقی کابل مورد هجوم قرارداد. نیروهای دولتی در آغاز تعرض خود مؤفق شدند تا قوت های حکمتیار را بیست کیلومتر از حومه جنوب شرقی عقب برانند اما به زودی با ضد حمله قوت حزب اسلامی به مواضع اول باز گشتند. جنگ در غرب کابل با تشدید حملات پیهم حزب وحدت برای تصرف هتل بین المللی کابل و ارتفاعات باغ بالا و تهاجم متقابل نیروهای دولتی به مواضع آن حزب همزمان با جنگ و راکت باران حکمتیار وارد مرحله خطرناک و خونینی گردید. در این جنگ حزب وحدت از مواضع و مناطق دست داشته اش در افشار و اطراف آن بسوی کارته ۳ رانده شد. حملات قوای دولتی که غرض دور ساختن حزب اسلامی و حزب وحدت از شهر و حومه های آن براه انداخته شده بود تا پایتخت از تیر رس راکت و توپخانه آنها در امان بماند، برعکس به تشدید راکت باران شهر انجامید. نیروهای متخاصم دولت همچنان در مواضع خود ماندند و با خصومت بیشتر از گذشته به جنگ و راکت باران شهر ادامه دادند.

یافت. صدای انفجار و تبادل آتش اسلحه ی سنگین در همه شبها و روزهای سرد زمستان کابل گوش هارا می خراشید و از مردم بیدفاع شهر قربانی میگرفت. جنگ برای هر دو طرف به بن بست رسیده بود. نه نیروهای دولتی مؤفق شد که حزب اسلامی را به پشت کمر بندهای امنیتی کابل براند و پایتخت را از شر راکت باران حکمتیار نجات بدهد و نه گلبدین حکمتیار علی الرغم اکمال

مستمر نظامی در پشت جبهه که عمدتاً از پاکستان دریافت می‌داشت مؤفق به سقوط حاکمیت در کابل گردید. تلاش‌های وسیع و گسترده حکمتیار برای تحریک و بسیج پشتون‌های مشرقی و جنوبی در جنگ علیه دولت نامؤفق بود. رهبر حزب اسلامی در طول سال ۱۳۷۱ به سفرها و سخنرانی‌هایی در ولایات پکتیا، خوست، ننگرهار و لغمان دست زد تا احساسات قومی را در جنگ علیه کابل تحریک کند اما قبایل و عشایر مختلف پشتون بدور حکمتیار بمثابة ی یک زعیم قومی گرد نیامدند. نیروهای حکمتیار در جنگ متشکل از گروه‌ها و دسته‌های پراکنده و متعدد قومی و منطوقی بود. عمده‌ترین گروه جنگی اوقوماندان زرداد و افراد اوبه کوچی‌های قبیله احمدزی تعلق داشت که حتی در گذشته متعهد به حزب اسلامی حکمتیار نبودند. زرداد که با نیروهایش در سروبی و چهارآسیاب به راهزنی و غارتگری می‌پرداخت توسط حکمتیار برای راکت باران شهر کابل و ادامه جنگ استخدام شده بود. علاوه از زرداد و نیروهای پراکنده‌ی دیگر، افراد و دسته‌هایی از داوطلبان ممالک عربی، پاکستانی و کشمیری در جبهه حزب اسلامی قرار داشتند که بیشتر و سرسخت‌تر از افراد حزب مذکور در برابر کابل می‌جنگیدند. صاحب‌منصبان و قوماندانان جناح خلق که در روزهای اول سقوط رژیم حزب دمکراتیک خلق در سنگر حزب اسلامی قرار داشتند به تدریج جبهات حزب را ترک گفتند. در دولت اسلامی، احمدشاه مسعود به تنهایی می‌جنگید. علی‌الرغم آنکه تنظیم‌های حرکت انقلاب اسلامی، محاذ ملی، اتحاد اسلامی، جبهه نجات ملی، حزب وحدت (دراویل حکومت) و حرکت اسلامی در حکومت شامل بودند اما در جنگ با احمدشاه مسعود همکاری و همراهی نداشتند.

تنها گروه‌های کوچکی از اتحاد اسلامی بعد از شورای حل و عقد و حرکت اسلامی محمد آصف محسنی پس از سنبه ۱۳۷۲ شامل جنگ گردیدند. نیروهای دوستم در روزهای سقوط حکومت نجیب‌الله با نیروهای دولت همراهی کردند و بعداً از حالت بیطرفی تا خصومت و جنگ با دولت تغییر موضع دادند.

نیروهای احمدشاه مسعود را عمدتاً مردم پنجشیر، شمالی، ولایت بدخشان و تخار و ولسوالی‌های خوست و فرنگ و اندراب ولایت بغلان تشکیل می‌دادند. تعداد قابل ملاحظه‌ای از افراد مسلکی رژیم اسبق در وزارت دفاع بسر می‌بردند و وسایط حربی دولت را در جنگ بکار می‌انداختند. مصارف نظامی و غیر نظامی دولت از بانکوت‌های افغانی که در بیرون چاپ می‌شد تأمین می‌گردید. احمدشاه مسعود وسایل یدکی، اسلحه و وسایط جنگی خود را تا سقوط کابل با بخشی از مهمات مورد نیاز از کشورهای اروپای شرقی خریداری و وارد می‌کرد. یک مقام مسئول در وزارت دفاع دولت اسلامی اظهار داشت: «عمدتاً سلاح و مهمات مورد نیاز که بیشتر شامل وسایل یدکی و پرزه جات اسلحه‌ی سنگین و سایر وسایط نظامی می‌شد از کشورهای سلواک و بلغاریا بدست می‌آمد. وزارت دفاع بصورت رسمی این ضروریات نظامی خود را از آن کشورها خریداری می‌کرد و از طریق هوایی وارد کشور می‌ساخت. در

سالهای حکومت مجاهدین نه تنها دولت فدراتیف روسیه حاضر به کمک نظامی و حتی فروش پرده جات اسلحه و وسایط نظامی به وزارت دفاع افغانستان نبود بلکه از هرگونه معامله تجارتي شرکتها با دولت اسلامی چه در داخل روسیه و چه در آسیای میانه جلوگیری میکرد. آنگونه که در سال ۱۳۷۲ مانع انتقال تیل خریداری شده توسط وزارت دفاع افغانستان از طریق تاجکستان گردید.

« (۴۹) بعد از سقوط کابل بدست طالبان جمهوری اسلامی ایران بخشی از نیازمندیهای نظامی دولت را تأمین مینمود. و روسیه نیز حاضر به فروش سلاح و مهمات نظامی به وزارت دفاع دولت اسلامی گردید.

گلبدين حکمتيار مصارف جنگ خود را عمدتاً از منابع بیرونی تأمین میکرد. یکی از این منابع دولت آذربایجان بود. حکمتیار با فرستادن افراد خود بصورت اجیران جنگی به آذربایجان که علیه ارمنستان در کنار ارتش آذری می جنگیدند پول هنگفتی دریافت میکرد. او ماهانه یک میلیون دالرامریکایی جدا از حقوق افراد خود بدست می آورد و هفتاد فیصد معاش افراد خود را که از سوی دولت آذربایجان پرداخت می شد نیز اخذ می نمود. ۲۵۰۰ نفر نیروی حزب اسلامی بنام فرقه میوند در زمستان ۱۳۷۲ به آذربایجان اعزام شدند. این فرقه به قوماندانی وحید الله سباون رئیس استخبارات حزب اسلامی در آذربایجان قرار داشت. برای هر سرباز فرقه ی مذکور پنجمصد دالرامریکایی و برای هر صاحب منصب آن از ۷۵۰ تا ۱۰۰۰ دالر حقوق پرداخته می شد. (بخش اسناد - ۱۰)

منبع دیگر تمویل جنگ حکمتیار پاکستان بود. کمک های پاکستان شامل مهمات نظامی و مواد لوژستیکی می گردید که بصورت غیرعلنی و با دقت از سوی استخبارات نظامی آن کشور در اختیار حکمتیار قرار داده می شد: « پس از فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ ، روابط سیاسی افغانستان و پاکستان رو به سردی گرایید. حاکمان پاکستان بی صبرانه مشتاق باز گشایی مسیرهای تجارت با جمهوری های آسیای مرکزی بودند. اما مانع عمده، ادامه ی جنگ داخلی در افغانستان بود که در مسیر تجارت قرار دارد. بنابراین سیاستگزاران پاکستانی با یک بن بست استراتژیک روبرو بودند؛ آیا به حمایت از حکمتیار که روابط دوستانه ای با پاکستان داشت، ادامه دهند و یا دید گاه شانرا به نفع یک حکومت فراگیر که حاضر به تقسیم قدرت بین جناح های مختلف باشد تغییر دهند ولو اینکه برای پشتونها بهای آن سنگین باشد؟ البته چنین حکومت با ثباتی می توانست راه ها را بسوی آسیای مرکزی بازنگهدارد. ارتش پاکستان به این نتیجه رسیده بود که دیگر گروههای قومی، خواست آنانرا برآورده نخواهند کرد و بنا براین به حمایت از حکمتیار ادامه داد

در جنوری ۱۹۹۵ (جدی ۱۳۷۲) همه گروه های اپوزیسیون دست بدست هم داده و حمله مشترکی را علیه ربانی تدارک دیدند. حکمتیار، جنرال عبدالرشید دوستم و هزاره های مرکزی افغانستان که بخشی از کابل را نیز در اختیار داشتند با هم متحد شدند. پاکستان به اتحاد جدید کمک کرد؛ زیرا حکمتیار هنوز دوست پاکستان به شمار میرفت. در آغاز همان سال حکمتیار مقدار زیادی راکت برای گلوله باران شهر کابل از پاکستان دریافت نمود. « (۵۰)

علاوه بر این، حکمتیار مقدار نامعین دلار از حکومت های قذافی و صدام حسین و هم چنان از برخی افراد و سازمانهای افراطی و تندرو اسلامی ممالک عربی بدست می آورد که توسط آن ماشین جنگی خود را فعال نگه میداشت. روابط گلبدین حکمتیار با رژیم صدام حسین در عراق زمانی برقرار شد که حکمتیار از اشغال نظامی کویت توسط رئیس جمهور عراق حمایت کرد. او حمایت خود را در جلسه ی احزاب و سازمانهای اسلامی خط اخوان المسلمین که توسط جماعت اسلامی پاکستان در شهر لاهور تدویر یافته بود اظهار داشت. این اجلاس با اشتراک بسیاری از رهبران و یا نمایندگان احزاب اسلامی ممالک عرب و غیر عرب در سنبله ۱۳۶۹ تدویر یافت. یکی از شرکت کنندگان اجلاس گفت: « در بحث ها و ابراز نظرها ی اعضای جلسه، گلبدین حکمتیار حاکمان کویت را دست نشاندهای قدرت های خارجی خواند و از ادغام کویت و کشورهای کوچک عربی در خلیج فارس در یک کشور بزرگی چون عراق پشتیبانی کرد. اظهارات حکمتیار نمایندگان تنظیمهای اسلامی کویت و کشورهای دیگر خلیج فارس را بر آشفته ساخت و مجلس را تهدید به مقاطعه کردند. اما در اثر پادرمیانی قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان و معذرت خواهی او آنها به حضور در جلسه ادامه دادند.» (۵۱)

سال نو و معاهده ی نو:

با آغاز سال جدید ۱۳۷۲ رهبران احزاب مجاهدین با وساطت و پادرمیانی پاکستان در اسلام آباد گرد آمدند تا در مورد تأمین صلح، مذاکرات و توافقاتی بعمل بیاورند. در نتیجه مذاکرات آنها که پشت درهای بسته و با حضور میزبانان شان به شمول رئیس استخبارات عربستان سعودی صورت گرفت موافقت نامه ای را در هفدهم حمل ۱۳۷۲ به امضاء رسانیدند که به موافقت نامه ی اسلام آباد معروف گردید. متن موافقت نامه به زبان انگلیسی تهیه شده بود و رهبران احزاب که برخی از آنها زبان انگلیسی را نمی فهمیدند در پای همان متن انگلیسی امضاء کردند. (بخش اسناد - ۱۱)

متن انگلیسی موافقت نامه حاکی از تهیه و ترتیب آن توسط میزبانان پاکستانی بود که اراده و استقلال رهبران احزاب را در سر نوشت و تحولات آتیه ی کشور مورد تردید و پرسش قرار میداد. عدم تذکر و توجه به تدویر و انتخاب شورای حل و عقد

در توافقنامه، موضع گیری و خواست حکمتیار را در مورد شورای مذکور برآورده میساخت. دولت مردان پاکستانی افزونتر از حکمتیار از موافقت نامه خوشنود و راضی بودند. چون با موافقت نامه اسلام آباد، اهمیت و نقش اسلام آباد در حوادث و تحولات افغانستان تثبیت می شد. بویژه موافقت نامه مذکور به شورای حل و عقد و فیصله ی آن که در پایتخت افغانستان صورت گرفته بود خط بطلان می کشید. و شکستن فیصله ی شورای حل و عقد توسط فیصله اسلام آباد در واقع بیان این مطلب بود که بعد از این اسلام آباد قرارگاه اصدار فرمان و فیصله در مورد افغانستان است نه کابل.

و اما احمد شاه مسعود از موافقت نامه اسلام آباد ناراض و خشمگین بود. او این موافقت نامه را غیر عادلانه و فیصله ای توسط آی اس آی تلقی میکرد: « با تأسف در پاکستان جماعت اسلامی و آی اس آی حین مذاکره ی رهبران تنظیم ها شرایطی را آماده ساختند که فیصله به نفع حکمتیار صورت گرفت. در آنجا فیصله و معاهده ی غیر عادلانه انجام یافت. آن فیصله برای ختم جنگ و استقرار صلح نبود. فقط آی اس آی با استفاده از نفوذ و رسوخ خود حقوق مردم و تنظیم ها را به حکمتیار بخشید. . . » (۵۲)

احمد شاه مسعود همیشه در محافل غیر رسمی اظهار میداشت که پاکستان از طریق جنگ نتوانست حکمتیار را به قدرت برساند اما از راه دیپلوماسی و توسط رهبران تنظیم ها خواست به هدفش نایل گردد. موصوف از رهبران احزاب انتقاد میکرد که چرا دریای موافقت نامه ی ترتیب شده توسط آی اس آی امضاء کردند؟ او معتقد بود که موافقت نامه اسلام آباد مشروعیت ملی و قانونی دولت اسلامی و رهبری آنرا که از طریق شورای حل و عقد ایجاد شده بود باطل ساخت. دولت از وجود یک شورای قانونی که از پنج فیصد اعضای شورای حل و عقد تشکیل شده بود و حیثیت پارلمان کشور را داشت محروم گردید و موافقت نامه اسلام آباد با وجود این همه عقب نشینی ها نتوانست صلح و ثبات را به ارمان بیاورد. (۵۳)

امضای موافقت نامه اسلام آباد علی الرغم همه ضعف ها و کمبود های آن برای بسیاری از رهبرانی که در داخل حاکمیت به سر میبردند ضرورت اجتناب ناپذیر بود. امتناع از امضای موافقت نامه از یکسو جنگ طلبی آنها را در ذهن میانجگران صلح به تصویر می کشید و از سوی دیگر آنها در شرایط برتر نظامی که نیروهای حکمتیار را تا آنسوی کمر بندهای امنیتی کابل رانده باشند قرار نداشتند. آنها ختم جنگ و باز گشت آرامش و امنیت را به خصوص در پایتخت، خواست و نیاز مردم و وظایف والوایت های دولت محسوب میکردند و می پنداشتند که موافقت نامه اسلام آباد میتواند این خواست و این وظیفه را بر آورده سازد. امضاء کنندگان موافقت نامه اسلام آباد بعد از پایان جلسات و امضای موافقت نامه راهی عربستان سعودی شدند. و سپس رهبران احزاب اسلامی در دهم ثور ۱۳۷۲ در شهر جلال آباد گرد آمدند تا کابینه جدید حکومت حکمتیار را تعیین و اعلان بدارند. احمد شاه مسعود در کابینه جدید از وزارت دفاع برکنار گردید. این برکناری که با پافشاری شدید گلبدین حکمتیار عملی شد از سوی رهبران تنظیم ها که

موافقت نامه اسلام آباد را امضاء کرده بودند با مخالفت های نه چندان جدی مورد تأیید قرار گرفت. و این در حالی بود که احمدشاه مسعود یکسال قبل از این رهبران خواست تا برای تحویل گیری قدرت از حزب دمکراتیک خلق، حکومت خود را تشکیل بدهند و به کابل بیایند.

حکمتیاری و صدارت در چهار آسیاب:

موافقت نامه اسلام آباد با هدیه ی مقام صدارت به گلبدین حکمتیار او را به این فکر واداشته بود که زمینه برای غلبه به احمدشاه مسعود مساعد گردیده است. رهبر حزب اسلامی استفاده از صلاحیت های صدارت را در کنار زدن وزیر دفاع از قدرت راه قانونی و آسان تشخیص داده بود. او با این تشخیص و تصمیم کابینه خود را با برکناری احمدشاه مسعود از وزارت دفاع اعلان کرد و برای اداره وزارت های دفاع، خارجه و مالیه شوراهایی را تعیین نمود که از احزاب شامل در حکومت تشکیل شده بود. صدراعظم دولت اسلامی مراسم تحلیف خود و اعضای کابینه را در قلعه حیدرخان و لسوالی پغمان انجام داد و برای شروع کار در قصر صدارت از رئیس دولت خواست تا به پنجهزار نیروی مسلح او اجازه ورود به شهر کابل داده شود. حکمتیار جابجایی این تعداد نیرو را در نقاط مختلف شهر و قصر صدارت برای تأمین امنیت خود ضروری می پنداشت. دیگر حکمتیار از لزوم خروج ملیشه های دوستم صحبت نمیکرد و وجود آنها را در کابل حتی مانعی برای ورود خود به قصر صدارت نمیدانست. او موفق شد تا با معاهده اسلام آباد، فیصله شورای حل و عقد را که در پایتخت کشور بدور از حضور و نفوذ خارجی ها و مشاورین خارجی دایر شده بود باطل بسازد. و در فیصله جلال آباد احمدشاه مسعود را از وزارت دفاع کنار بزند. اکنون میخواست کابل را از لحاظ نظامی نیز آرام و بی سروصدا به تصرف خود بیاورد و احمدشاه مسعود را هم از صحنه سیاسی و هم از صحنه نظامی حذف کند. و این نشان میداد که توافقنامه اسلام آباد نه بمنظور تأمین صلح و ختم جنگ بلکه برای حذف احمدشاه مسعود و حاکمیت گلبدین حکمتیار تنظیم یافته بود. در حالیکه معنی و مفهوم و هدف هر توافقنامه در حالت جنگ میان طرفین درگیر، کنار آمدن و توافق طرف ها به صلح و سازش است نه به معنی و بمنظور کنار زدن و حذف یکطرف به قیمت غلبه و بقای طرف دیگر. و این واقعیت را تمام میانجگران و میزبانان موافقت نامه ی اسلام آباد با امضاء کنندگان توافقنامه مذکور می فهمیدند که فرمانده نیروهای مدافع دولت و کابل در برابر حملات و جنگ حکمتیار، احمدشاه مسعود است. و این چگونه موافقت نامه ای برای صلح بود که طرف متعرض و مهاجم جنگ بمقام صدارت می رسد و طرف مدافع آن برکنار و سبکدوش میگردد؟ در حالیکه احمدشاه مسعود بعد از برکناری اش از وزارت دفاع کابل را ترک گفته و بیشتر در جبل السراج به سرمیبرد، گلبدین حکمتیار حاضر نشد تا بدون جایجایی هزاران نیروی حزب خود در شهر کابل به قصر صدارت وارد شود. او جلسات کابینه را در مقر نظامی خود در لسوالی چهار آسیاب دایر میکرد و وزیران حکومت مجبور بودند تا

علی الرغم موانع و دشواریهای امنیتی غرض شرکت در جلسات کابینه از خطوط اول جنگ عبور کنند. و حکمتیار جلسات کابینه را در حالی دایر میکرد که کابل همچنان توسط قوت های اوراکت باران می شد و در خطوط اول جنگ برخورد میان نیروهای او و دولت ادامه می یافت.

جنگ میان حکمتیار و نیروهای دولت به فرماندهی احمدشاه مسعود که تا قبل از توافقنامه اسلام آباد تنها محدود به پایتخت بود، پس از آن به خارج از پایتخت گسترش یافت. مناطقی در ولایات پروان، کاپیسا و لوگر صحنه جنگ های طرفین شد. در حالیکه احمدشاه مسعود موفق گردید تا مناطق وسیعی را در ولایات پروان و کاپیسا بدون درگیری های جدی از نیروهای حزب اسلامی بدست بیاورد، نیروهای صدراعظم در جنگ های شدید و کوتاه، ولایت لوگر و ولسوالی سروبی را در شرق کابل از وجود کلیه نیروهای مربوط به احزاب اسلامی و جهادی تصفیه کردند. قوت های حکمتیار با تصرف بند نغلو جنگ را به ولسوالی تگاب کشانیدند تا از آن طرق بتوانند مناطق از دست رفته را در پروان و کاپیسا بدست بیاورند. بسیاری از افراد مسلح و متعهدین حزب اسلامی حکمتیار در پروان و کاپیسا بصورت داوطلبانه به احمدشاه مسعود پیوسته بودند که این وضعیت حضور دوباره حزب حکمتیار را به آن ولایات مشکل و حتی غیر عملی می ساخت. جلو پیشروی نیروهای حکمتیار در ولسوالی تگاب با حملات متقابل نیروهای احمدشاه مسعود گرفته شد. و ولسوالی تگاب چند بار میان طرفین دست بدست گردید. جنگ های تگاب هزاران نفر ساکنین آنرا آواره و بی خانمان ساخت و تگاب همچنان تا سقوط حکومت طالبان میدان جنگ و درگیری های نظامی باقی ماند.

در حالیکه جنگ های شدید در خزان ۱۳۷۲ در ولسوالی تگاب ادامه داشت، آتش جنگ در کابل میان نیروهای دولت و حزب وحدت اسلامی در طول سال مذکور که آغاز آن به جدی سال پاربرمیگشت کماکان شعله ور بود. راکت باران شهر کابل توسط نیروهای حزب وحدت و برخی قوماندانان حرکت اسلامی برهبری محمد آصف محسنی در میزبان و عقرب ۱۳۷۲، روزهای اجلاس کمیسیون تسوید قانون اساسی بسیار شدید گردید. این کمیسیون با ۴۴ عضو تحت ریاست مولوی محمد نبی محمدی از سوی رئیس دولت اسلامی توظیف یافته بود تا بر مسوده قانون اساسی بحث کنند. در مسوده قانون اساسی تنها مذهب و فقه حنفی به عنوان یگانه مذهب کشور به رسمیت شناخته شده بود در حالیکه احزاب تشیع خواستار رسمیت یافتن مذهب و فقه جعفری بودند. این احزاب قبل از همه کمیسیون و مسوده قانون مذکور را غیر قابل قبول خواندند و با تشدید راکت باران مناطق مختلف شهر رد العمل خود را به نمایش گذاشتند. جنبش ملی دوستم، جبهه نجات ملی، محاذ ملی و حزب اسلامی حکمتیار نیز با انتشار اعلامیه ها و اظهارات خود کمیسیون تسوید قانون اساسی و مسوده آنرا غیر قانونی اعلان کردند. و در نتیجه این مخالفت ها رئیس دولت اسلامی از توشیح مسوده قانون اساسی که از تصویب کمیسیون گذشته بود خود داری ورزید.

با تشدید راکت باران کابل از سوی حزب وحدت و تشدید جنگ در تگاب جلسات کابینه حکمتیار که تا آن زمان گاه گاهی بصورت نمایشی در چهار آسیاب دایر می شد کاملاً برهم خورد. حزب اسلامی در رادیو تلویزیون خود دولت را اداره ائتلافی با کمونیستان می خواند و حکمتیار را نه صدراعظم دولت بل صدراعظم کشور مینامید. حکمتیار از لزوم استعفای خود و رئیس دولت سخن گفت: « اگر استاد ربانی استعفا بدهد من نیز از صدارت استعفا میدهم. اداره ائتلافی در تعهدات خود صادق نبوده است. آنها مانع تأمین صلح شدند. در حالیکه مسعود وزیر دفاع نیست، وزارت دفاع از جبل السراج توسط او اداره میشود. شما برسید که آیا بمباردهای سروبی، تگاب و لغمان به قومانده معاون وزیر دفاع صورت گرفته، به قومانده کمیون وزارت دفاع شده یا از ریاست جمهوری فرمان داده شده یا از جبل السراج. فعلاً وضع طوری است که از مسکو پول چاپ می شود می آید در اختیار شورای نظار در ائتلاف کمونیستها قرار می گیرد. . . . » (۵۴)

اما سخنگوی ریاست دولت خواست حکمتیار را مبنی بر استعفای رئیس دولت رد نمود و گفت: « استعفای آقای حکمتیار به ریاست جمهوری استاد ربانی ارتباطی ندارد. اگر آنها احساس کرده باشند که موفق نیستند در کارهای خود همانطوریکه مردم افغانستان حالا به این نتیجه رسیده اند میتواند استعفا بدهد و یا درباره آنها میشود که هفت هشت رهبری که تصمیم گرفته اند که او صدراعظم افغانستان باشد تصمیم بگیرند. یا رئیس جمهور در مورد صدراعظم تصمیم بگیرند. اما در رابطه با رئیس جمهور فقط همان شورای منتخب میتواند که تصمیم بگیرد. همان شورای که رئیس جمهور را انتخاب کرده است » (۵۵)

دیگر واضح شده بود که موافقت نامه اسلام آباد نتوانست نقشی در استقرار صلح ایفا کند. اما در فرجام ناکامی موافقت نامه مذکور تلاش تازه ای نه در جهت تأمین صلح بل در جهت اشتعال یک جنگ ویرانگر و خونین دیگر بر راه افتید. گلبدین حکمتیار ظاهراً به وساطت عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت در اسد ۱۳۷۲ با عبدالرشید دوستم در بنی حصار کابل به دیدار و مذاکره پرداخت و این دیدار زمینه ساز ائتلاف سیاسی - نظامی او با دوستم گردید.

عبدالرشید دوستم به تقاضای مکرر رئیس دولت اسلامی در تابستان ۱۳۷۲ به کابل آمد تا همبستگی و حمایت او از دولت که بصورت فزاینده سست و خدشه دار می گردید، جلب شود. به خصوص روابط او با احمدشاه مسعود که بسوی خصومت پیش میرفت بهبود یابد. دوستم در پایتخت مورد استقبال گرم رئیس دولت قرار گرفت. او را در قصر ریاست جمهوری اقامت داد و خود در روزهای اقامت دوستم به ترکیه رفت تا به او بفهماند که مورد اعتماد کامل رهبری دولت اسلامی قرار دارد. و متقابلاً دوستم متقاعد به وفاداری بدولت اسلامی و حمایت از آن دولت گردد. در روزهای اقامت دوستم بیشترین بخش خبری رادیو تلویزیون دولت اسلامی را اخبار مربوط به اوتشکیل میداد. اما سفر دوستم به کابل و این همه استقبال به جای کسب اعتماد و حمایت از دولت، زمینه ساز

نزدیکی وائتلافش با حکمتیار گردید. درحالیکه رئیس دولت اسلامی به بسیاری از خواسته های عبدالرشید دوستم به ویژه دربرسمیت شناختن جنیش ملی پاسخ مثبت گفت و او را به صفت معاون وزارت

دفاع دولت توظیف کرد. (بخش اسناد - ۱۲)

هرچند درظاهر، وساطت عبدالعلی مزاری رهبرحزب وحدت زمینه سازهمسویی واتحاد حکمتیار ودوستم درائتلاف شورای همآهنگی وجنگ علیه کابل شد اما این ائتلاف با تلاش ودخالت کشورهای خارجی صورت گرفت که هرکدام منافع مورد نظر خودرا درگروه های شامل ائتلاف سراغ میکردند. بعد از ائتلاف شورای همآهنگی یک منبع امنیتی دولت درمورد دست های خارجی ائتلاف مذکور اظهارداشت: « مذاکرات برای ایجاد چنین ائتلاف میان نمایندگان دوستم، حکمتیار ومزاری درتاشکند درخزان ۱۳۷۲ صورت گرفت. درمذاکرات همیشه ازحکمتیار، همایون جریرداماد وی واز دوستم ملک برادررسول پهلوان قوماندان ملیشیای فاریاب نمایندگی میکردند. آخرین دورمذاکرات آنها که به ایجاد ائتلاف منجر شد درباکو پایتخت آذربایجان برگزارگردید. صاحب منصبان استخبارات نظامی پاکستان(آی اس آی) به حکمتیار توصیه کردند که حمله علیه کابل را تا ۸ سرطان ۱۳۷۳ که زمان حکومت استاد ربانی مطابق توافقنامه اسلام آباد به سر میرسد به تعویق اندازد. به او گفتند که جنگ درسردی زمستان باعث اذیت بیشتر مردم غیر نظامی میشود وبه بدنامی شما می انجامد. اما حکمتیار از توانایی خود ونیروهای دوستم ومزاری درتصرف سریع کابل وپایان یافتن جنگ درظرف چند ساعت به افسران آی اس آی اطمینان داد. نماینده عبدالعلی مزاری نیز درتمام مذاکرات با نمایندگان دوستم وحکمتیار سهم داشت. « (۵۶)

" شورای همآهنگی " ومرحله ی جدید جنگ - ۱۱ جدی ۱۳۷۲ :

شهر را کابوس وحشتناکی فرا گرفته بود. آن شهروندانیکه قدرت پیشبینی اوضاع وتوانایی بیرون رفتن ازشهررا داشتند تا قبل ازسحرگاه یازدهم جدی رخت سفر بسته وراهی دیار غربت ودربدیری شده بودند. سردی زمستان، فقر وناتوانی اقتصادی به این همه ترس ودلهرگی مردم افزوده بود. دگر شروع جنگ دریکی دوروزآینده رازپوشیده وسربسته محسوب نمی شد. جنرالان دوستم که به قوت وپیروزی خود دراین جنگ اطمینان داشتند ازحمله وتصرف پایتخت آشکارا وبی پرده سخن میگفتند. نیروهای دوستم درتپه مرنجان، بالا حصار ومکروریان کهنه ظهرروزجمعه دهم جدی ۱۳۷۲ ترتیب وتدارک جنگ را آغاز کردند. خبرآمدگی قوت های دوستم و وقوع جنگ در شب آینده تا غروب آنروز درسراسرپایتخت پیچید. درحالیکه تا شام آنروز آثاری از ترتیبات دفاعی قوت های دولتی به چشم نمی خورد، درنیمه های شب جابجایی نیروها درمواضع مختلف شهرتوسط احمدشاه

مسعود آغاز گردید. بسیاری از این نیروها افراد تازه وارد از شمالی و پنجشیر و افراد اتحاد اسلامی از پغمان بودند. احمدشاه مسعود به اداره امنیت وظیفه داد تا پرچمی های مظنون به همکاری با پلان دوستم و حکمتیار را در وزارت دفاع و امنیت دستگیر کنند. برخی از آنها دستگیر اما تعداد بیشترشان فرار کردند.

درمزار شریف جنرال عبدالرشید دوستم کلیه جنرالان و قوماندانان نیروهای خود را شام دهم جدی به قلعه جنگی دعوت کرده بود. او در این جلسه که تا نیمه های شب ادامه یافت آنها را از ائتلاف با حکمتیار و حمله مشترک برای سقوط دولت آگاه ساخت. او گفت که این ائتلاف برای وحدت ملی افغانستان با حکمتیار صاحب ضروری بود. ریاست این ائتلاف را حضرت صاحب صبغت الله مجددی بدوش دارد و در دولت آینده وزارت دفاع از جنبش ملی است. دوستم به قوماندانان خود هدایت داد که ظهر فردا تعدادی از نیروهای خود را آماده کنند تا توسط طیارات انتونوف به خواجه رواش انتقال یابند. او توضیح کرد تا قبل از ظهر فردا، پایتخت در کنترل نیروهای " شورای عالی همآهنگی انقلاب اسلامی افغانستان " قرار می گیرد.

جنگ در کابل، سپیده دم یازدهم جدی ۱۳۷۲ که هنوز روشنایی صبح بر تاریکی شب چیره نشده بود با هجوم قوت های مشترک دوستم و حکمتیار به مواضع دولتی آغاز یافت. مکروریان اول، پل محمودخان، اطراف قصر ریاست جمهوری، جاده میوند و فرودگاه کابل صحنه اصلی جنگ بود. تعرض پی در پی تانک های دوستم در رسیدن به رادیو تلویزیون با مقاومت سرسختانه ی نیروهای دولت در پل مکروریان اول به ناکامی انجامید. وساعت ۸ صبح ۱۱ جدی ابلاغیه وزارت دفاع از جنگ اینگونه خبر داد: « همشهریان مسلمان کابل! یکبار دیگر خداوند توطئه دشمنان ملت مسلمان افغانستان را به شکست مواجه ساخت. جنرال روفی و فوزی در رأس گروه خابین دوستم همراه با ملیشه های گلبدین توطئه ای را که قبلاً طرح شده بود می خواستند آنرا عملی نمایند به فضل و مرحمت خداوند خنثی گردید . . . » (۵۷)

شامگاه آنروز در اولین اعلامیه شورای همآهنگی انقلاب اسلامی افغانستان گفته شد: « هموطنان مسلمان! شورای عالی همآهنگی انقلاب اسلامی افغانستان برای اسقاط اداره غیرقانونی ربانی - مسعود که عامل جنگ و بدبختی در کشور ما میباشد ناچار شد تا به قیام مسلحانه متوسل شود. در نخستین روز قیام بخش وسیعی از پایتخت کشور آزاد گردید و به شما هموطنان متدین اطمینان داده می شود که به زودترین فرصت بساط ننگین اداره ربانی - مسعود برچیده می شود. . . » (۵۸)

ائتلاف شورای همآهنگی برخلاف برنامه و توقع رهبران آن در اولین روز جنگ موفقیتی بدست نیاورد. با ادامه ی جنگ تا چهار روز دیگر تمام قرارگاه های نیروهای دوستم در فرودگاه کابل، تپه بی بی مهر و دهمزنگ، وزیر اکبرخان و مکروریان سوم به تصرف نیروهای دولت درآمد و خط اول جنگ در دوطرف دریای کابل تثبیت گردید که تا سقوط بالا حصار و تپه مرنجان تا شش ماه دیگر

بدون تغییر باقی ماند. بهای این ائتلاف برای گلبدین حکمتیار سنگین و جبران ناپذیر بود. رهبر حزب اسلامی آخرین جاذبه‌ها و مقبولیت خود را در هر دو عرصه‌ی قومی و اعتقادی از دست داد و در میان احزاب مجاهدین و احزاب اسلامی کشورهای دیگر نیز بدنام و منزوی گردید. زیرا او بروی همه گفته‌ها و ادعای قبلی خود در مورد جنگ خط بطلان کشید. در داخل حزب اسلامی نیز انتقاد و اعتراض در برابر او بالا گرفت. قاضی محمد امین و قادی با گروه خود که در عقرب ۱۳۷۱ به حزب اسلامی حکمتیار پیوسته بود، ائتلاف رهبر حزب اسلامی را با ملیشه‌های دوستم تقبیح کرد. عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت که از بنیانگذاران ائتلاف شورای هماهنگی بود بنا بر مخالفت بسیاری از اعضای شورای مرکزی حزب مذبور نتوانست کلیه امکانات و نیروهای حزب وحدت را به نفع دوستم و حکمتیار وارد جنگ سازد. مولوی محمدنبی محمدی و مولوی محمد یونس خالص با انتشار اعلامیه‌ای، احزاب مجاهدین را به "جهاد علیه عناصر مخرب و مفسد ملیشه" فراخواندند. هر چند که خودشان به این فتوا یا اعلامیه عمل نکردند و نیروهای شان را در جنگ سهیم نساختند. عبدرب الرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی با صراحت در برابر "ملیشه‌ها و کمونیستان" اعلان جهاد کرد و نیروهای خود را در اولین شب جنگ وارد کارزار ساخت. رئیس دولت اسلامی از ضرورت جهاد در برابر عناصریکه مفسد و مخرب خواند سخن گفت. شورای جلال آباد با ارسال مواد غذایی، البسه و مهمات جنگی به کابل مخالفت خود را با ائتلاف دوستم و حکمتیار نشان دادند. اسماعیل خان والی هرات و امیرحوزه جنوب غرب جمعیت اسلامی در دوره جهاد اظهار داشت که برای مشارکت در جهاد علیه ملیشه لشکری را بنام "کاروان نور" تشکیل میدهد و با این کاروان بسوی مزارشریف میرود. به این ترتیب با ائتلاف جدید سیاسی - نظامی وصف بندی‌های تازه در میان احزاب مجاهدین جنگ وارد مرحله‌ی نوینی گردید که گسترش جنگ به بیرون از پایتخت، تلفات و ویرانی به مراتب بیشتر از گذشته ویژه‌گی این مرحله بود.

در مرحله جدید جنگ، کابل توسط هواپیماهای سوخو و میک بمباران می گردید. تلفات و ویرانی در شهر چنان گسترده بود که فکرمی شد جنگ اصلی تازه آغاز یافته است. هواپیماهای بم افکن دوستم در پنجمین روز جنگ با پرواز از مزارشریف و شبرغان وارد آسمان کابل شدند و در هر ساعت یکبار نقاط مختلف شهر و فرودگاه بگرام را بمباران میکردند. نیروهای هوایی دوستم بعد از ده روز برتری هوایی که میک‌های شکاری در بگرام فعال گردیدند از شدت بمباران پایتخت کاستند. در حالیکه راه زمینی میان مزارشریف و کابل بسته بود، خط سرک قیر در دشت سقاوه‌ی لوگر به عنوان محل فرود هواپیماهای انتونوف دوستم در طول جنگ مورد استفاده قرار داشت. حمل و نقل سلاح و مهمات جنگی، افراد نظامی، زخمی‌ها و مقتولین جنگ از طریق این پروازهای شبانه به مزار و شبرغان و از آنجا به کابل صورت میگرفت.

دور جدید جنگ هزاران خانواده پایتخت را در فصل سرد و یخبندان زمستان بی خانمان و آواره ساخت و هزاران تن دیگر را به خاک و خون کشانید. جنگ در این دور تازه بیشتر از یکسال (۱۱ جدی ۱۳۷۲ تا ۲۹ حوت ۱۳۷۳) در پایتخت ادامه یافت و میزان شدت جنگ در مواقع و ایام مختلف این دوره متفاوت بود. جنگ پایتخت زمانی بسیار ترسناک و هولناک گردید که با ایجاد اختلاف در داخل حزب وحدت، غرب کابل به صحنه اصلی نبرد تبدیل شد. عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت در ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ به تصفیه مخالفین خود در داخل حزب پرداخت و بعد از برخورد های کوتاه و پراکنده میان طرفداران او و جناح محمد اکبری و حرکت اسلامی برهبری محمد آصف محسنی مغلوب گردیده به احمدشاه مسعود پناه آوردند. اکبری با ایجاد قرارگاه در منطقه تایمنی به تسلیح و تجهیز طرفداران خود پرداخت و در اعلامیه مشترکی با حرکت اسلامی عبدالعلی مزاری را خائن و جنایتکار خواند: « مزاری و باندش در شب ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ کودتای خونین و ناجوانمردانه را علیه حرکت اسلامی و حزب وحدت اسلامی افغانستان برآوردند و ده ها نفر از جوانان، پیران، زنان و کودکان شیعه و بویژه شیعیان مظلوم هزاره را در همان شب کودتا به خاک و خون کشیدند. . . . غرب کابل را که از امنیت و آرامش برخوردار بود به میدان جنگ تبدیل ساختند که در اثر آن تا کنون هزاران نفر از مردم بیدفاع شیعه غرب کابل کشته و زخمی گردیده است. . . . مزاری و باندش به عنوان خائن ملی از پیکره ی مقدس مردم شیعه و حزب وحدت اسلامی مطرود هستند. » (۵۹)

طرفداران عبدالعلی مزاری نیز در اعلامیه مشابه محمد اکبری و رهبران حرکت اسلامی را خائن و طرد شده از جامعه هزاره و شیعه خواندند. بعد از این اختلاف در حزب وحدت جناح عبدالعلی مزاری در کنار نیروهای حکمتیار و دوستم مستقیماً وارد جنگ با نیروهای دولت گردید. بدترین روزهای کابل در این دوره ی جنگ، روزهای اسد و سنبله ۱۳۷۳ بود که نیروهای حزب اسلامی در انتقام از بمباران محل اقامت حکمتیار گلوله های توپ و راکت را در سراسر مرکز و شمال شهر می ریختند. رهبر حزب اسلامی از این بمباران هوایی که در اواخر ماه اسد صورت گرفته بود جان سالم بدر برد. بعداً نیروهای حکمتیار تا دوماه دیگر چنان با خشم و بیدادگری شهر را هدف سلاحهای ثقیل قرار دادند که در نتیجه آن صدها نفر در خانه ها و خیابانها به خاک و خون افتیدند. طرفین جنگ در یکسال و دوماه نبرد خونین و ویرانگر از لحاظ نظامی دست آورد مهمی نداشتند. نیروهای دولت در اوایل سرطان ۱۳۷۳ در یک عملیات سهمگین هوایی و زمینی، بالا حصار و تپه مرنجان را از نیروهای دوستم متصرف شدند و هم چنان در جنگ های ماه سنبله کارته سخی و دانشگاه کابل را از تصرف نیروهای حزب وحدت برهبری مزاری بیرون آوردند. اما این پیروزیها در سرنوشت جنگ پایتخت اثر نداشت و زمینه را برای غلبه و مغلوبیت یکی از طرف ها مساعد نکرد.

واما شعله های آتش دورجدید جنگ برخی ازولایات دیگررا نیز فراگرفت. شهرمزارشریف درولایات بلخ همزمان با آغاز جنگ شورای همآهنگی درکابل صحنه ی درگیری های خونین میان نیروهای جمعیت اسلامی ونیروهای جنبش ملی عبدالرشیددوستم گردید. نیروهای دوستم بعد از یک هفته نبرد سنگین، نیروهای جمعیت اسلامی را ازشهر بیرون کردند. هرچند نیروهای جمعیت به فرماندهی عظامحمد ازقوماندانان مشهوردوره جهاد درمزارشریف تا پنج ماه دیگردرولسوالی های شادیان ومارمول به مقاومت علیه ملیشیای دوستم ادامه دادند اما دراثر حملات پی درپی ملیشیا دراویل سرطان ۱۳۷۳ مناطق متذکره را ترک نموده بسوی ولایات تخار وقندزمتواری گردیدند.

جنگ شورای همآهنگی ولایات سمنگان، فاریاب وسرپل را نیز به میدان درگیری های مسلحانه کشاند. جنگ میان دوستم ونیروهای احمدشاه مسعود درولایات قندز وبغلان شدید تروخونین تریوقوع پیوست. نیروهای دولت دریک حمله ی غافلگیرانه شمال سالنگ و ولسوالی های خنجان ودوشی را ازتصرف جنبش ملی درزمستان ۱۳۷۲ بیرون ساختند. اما جلو پیشروی آنها بسوی پلخمیری توسط قوت های دوستم وحکمتیار گرفته شد وتا تابستان ۱۳۷۳ نیروهای ائتلاف شورای همآهنگی مجدداً تا سالنگ شمالی پیش آمدند. همچنان نیروهای دوستم وحکمتیار دراواخر جدی ۱۳۷۲ ولایت قندز را دریک جنگ شدید ازنیروهای طرفدار دولت گرفتند، اما بعد از دوهفته ولایت مذکور را با تلفات سنگین ازدست دادند. دوستم درتابستان ۱۳۷۳ یکبار دیگر قندز را درتصرف خود درآورد ولی مجدداً درحوت سال مذکورازقندزرانده شد.

ولسوالی های بالا مرغاب وغورماچ ولایت بادغیس نیز درمرحله ی جدید جنگ میدان نبرد گردید. اسماعیل خان که با علاقه مندی علیه دوستم جبهه ی جنگ را گشود به موفقیتی دست نیافت. ولسوالی های غورماچ وبالا مرغاب چند بار میان طرفین دست بدست شد. کاروان نورامیرحوزه جنوب غرب که برای رسیدن به شهرمزارشریف رخت سفر بسته بود ازدریای مرغاب پیشتر رفت. ومحمد اسماعیل خان بعداً بمنظور حفظ شهرت وقدرت خویش از ضرورت صلح سخن گفت ودرصدد تشکیل شورای بزرگی ازتمام طرف های درگیر وافغانهای بیرون ازکشور درهرات گردید. اوبه این منظور نخست جلسه ای را درغزنی دایر کرد وبرای مذاکره با رهبران دولت ورهبران حزب اسلامی وحزب وحدت اسلامی به کابل آمد.

رویهمرفته دورجدید جنگ میان شورای همآهنگی حکمتیار - دوستم ودولت اسلامی ازخونین ترین مراحل جنگ به خصوص درپایتخت کشوربود. این جنگ بیش ازنیم پایتخت را ویران کرد ودربرخی مناطق شهراین ویرانی چنان گسترده بود که ازصدها خانه وساختمانهای شخصی ودولتی تل هایی ازخاک باقی ماند. هرچند آمار دقیقی ازتلفات انسانی دراین جنگ منتشر نگردید اما منابع مختلف مؤسسات خیریه تلفات تخمینی جنگ مذکور را درپایتخت (شامل کشته ومجروح) بین بیست تا سی هزارنفروانمود

کردند. تلفات نظامی طرف ها در جنگ نیز سنگین بود. نیروهای جنرال عبدالرشید دوستم بیشتر از همه تلفات داشت. به قول دوستم ششش هزار نفر از افراد مسلح اودر جنگ با نیروهای دولت اسلامی در پایتخت و ولایات شمال به قتل رسیدند. (۶۰)

ائتلاف شورای هماهنگی که هر چند موفق به سقوط دولت اسلامی نگردید اما ضربات سختی را به پیکر ضعیف این دولت وارد کرد. ناتوانی دولت در تأمین امنیت پایتخت و گسترش حاکمیت دولتی در ولایات، مشروعیت ملی و بین المللی دولت را زیر سوال برد. روابط دولت اسلامی با پاکستان که در عقب توطئه ها و جنگ های مستمر علیه کابل دست اسلام آباد و آی اس آی را می دید در مسیر تشنج و مخاصمت قرار گرفت. نخستین مرحله تشنج و مخاصمت دولت اسلامی با پاکستان زمانی آغاز شد که هنوز سه ماه از شروع جنگ شورای هماهنگی نگذشته بود. در پنجم حوت ۱۳۷۲ تظاهرات مردم در کابل علیه پاکستان به حمله بالای سفارت پاکستان انجامید. تظاهرات در اعتراض به قتل سه تن از اتباع افغانی که متعلمین پاکستان را به گروگان گرفته بودند صورت گرفت. گروگان گیرها متعلمین پاکستانی را از مکتبی در پشاور به سفارت افغانستان در اسلام آباد نقل دادند و خواستار آزادی محبوسین افغانی از زندانهای پاکستان و قطع مداخله ی آن کشور در افغانستان شدند. آنها در سفارت افغانستان مورد حمله کماندوهای پاکستان قرار گرفته به قتل رسیدند. تظاهرات مذکور مصادف با روز ورود آصف علی شاه وزیر خارجه پاکستان به کابل بود که سفارت خود را در پایتخت افغانستان شکسته و ویران یافت. وزیر مذکور بعداً در ۸ سرطان ۱۳۷۳ اظهار داشت که با ختم میعاد موافقت نامه اسلام آباد دولت اسلامی افغانستان مشروعیت ندارد.

با ختم و اعتبار توافقنامه ی اسلام آباد در روزهای آغاز سرطان ۱۳۷۳ دوره کار برهان الدین ربانی در ریاست دولت از سوی محکمه عالی افغانستان (ستره محکمه) برای شش ماه دیگر تمدید شد. سپس فیصله محکمه در اواخر سرطان سال مذکور مورد تأیید شورای هرات نیز قرار گرفت. شورای هرات به ابتکار محمد اسماعیل خان والی هرات در ۲۸ سرطان ۱۳۷۳ با شرکت بیش از یک هزار نفر از بسیاری ولایات کشور و پناهندگان افغان مقیم اروپا، امریکا و ممالک عربی در شهر هرات تشکیل گردید. تلاش اسماعیل خان در بهار ۱۳۷۳ برای جلب حمایت و مشارکت عبدالعلی مزاری و گلبدین حکمتیار به شورای هرات بی نتیجه ماند و بعداً جلسات مقدماتی شورا ارسوی هوا پیما های دوستم چند بار مورد بمباران قرار گرفت. هر چند شورای هرات در اوضاع جنگ و بحران در کشوریک ابتکار ارزنده و گام مهم محسوب می شد اما اثر و پیامد عملی آن برای ختم جنگ و تأمین صلح نامشهود و غیر عملی بود. احمد شاه مسعود در روزهای پایان جلسات شورا استعفای رئیس دولت اسلامی و ایجاد یک دوره کوتاه انتقالی را به عنوان ابتکار سیاسی به شورای هرات در مجالس اختصاصی و محدود رهبری دولت مطرح کرد. او این اقدام را در سطح ملی و بین المللی با اهمیت تلقی می نمود و استعفای رئیس دولت را نه بر اساس فشار خارجی و نه در یک توافق بیرون مرزی میان گروه ها

بلکه بصورت داوطلبانه به شورا و مجمعی که از مردم افغانستان تشکیل یافته بود ارزیابی میکرد. این طرح نیز در شورای هرات تحقق نیافت و شورای هرات بدون دست آوردی در عرصه سیاسی و نظامی به کار خود پایان داد.

طالبان از سپین بولدک قندهار تا دو کیلومتری قصر ریاست جمهوری:

در آخرین روزهای میزان ۱۳۷۳ (اکتوبر ۱۹۹۴) گروه تازه ظهور طالبان با تصرف ولسوالی سرحدی سپین بولدک قندهار وارد صحنه ی سیاسی و نظامی کشور شدند. سپین بولدک از سوی نیروهای حزب اسلامی حکمتیار به قوماندانی ملا اختر جان کنترل می شد. تصرف سپین بولدک بعد از دو ساعت جنگ میان طرفین صورت گرفت و این اولین نبرد طالبان در مسیر رسیدن به کرسی قدرت بود. به نوشته یک محقق غربی طالبان در این نخستین نبرد با پشتیبانی از آتش توپخانه سرحدی پاکستان به پیروزی دست یافتند: « منابع دیپلماتیک بعدها گزارش دادند که مهاجمین با آتش توپخانه از آنسوی مرز حمایت می شدند. » (۶۱)

طالبان بعد از تسلط بر سپین بولدک از سوی نظامیان پاکستانی اجازه یافتند تا دیپوی بزرگ سلاح و مهمات انبار شده حزب اسلامی حکمتیار را در سپین بولدک متصرف شوند. طالبان از این دیپوهزاران میل کلاشینکوف و ده ها عراده توپ و انواع سلاح دیگر با مقادیر هنگفت مهمات بدست آوردند. دومین درگیری طالبان بعد از جنگ سپین بولدک برای رهایی کاروان موترهای پاکستانی رخداد که حامل مواد امدادی در ورود به افغانستان بود. این کاروان با سی عراده موتر مواد امدادی شامل ادویه و مواد غذایی می شد که از سوی جنرال نصیرا لله بابر وزیر داخله پاکستان سازمان داده شده بود. هدف از حرکت کاروان آزمودن مسیر تجارتي پاکستان با آسیای میانه بود که از راه قندهار - هرات میگذشت و کوئته را با عشق آباد وصل میکرد. پاکستان مدت ها قبل از دسترسی به این مسیر سخن میگفت و تلاش خود را در گشودن این راه از طریق دیپلماتیک دنبال می نمود. ملاقات بی نظیر بوتو صدراعظم وقت پاکستان در عشق آباد با عبدالرشید دوستم و محمد اسماعیل خان والی هرات در ۱۳۷۳ بخشی از تلاش های پاکستان در این راستا محسوب می شد. بی نظیر بوتو از هردو فرمانروای محلی نامبرده در گشودن راه قول همکاری گرفت.

دوروز بعد از ورود این کاروان به قندهار، جنرال نصیرا لله بابر وزیر داخله پاکستان با تعدادی سفیران خارجی از این مسیر بسوی ترکمنستان رفت. در این سفر زمینی وزیر پاکستانی را سفیران چین، جاپان، ایتالیا، اسپانیا، ایالات متحده امریکا و کوریای جنوبی همراهی میکردند. مسیر سفر جنرال را با مهمانانش مسیر راه ابریشم تشکیل میداد. و جنرال مذکور یکماه قبل (اول میزان ۱۳۷۳) در چمن (منطقه مرزی بین افغانستان و پاکستان) از ضرورت دسترسی پاکستان به یک خط مواصلاتی زمینی با آسیای میانه سخن گفت. او توضیح کرد که امروز در برابر ما بهترین فرصت برای احداث و اعمار این خط مواصلاتی و دستیابی به بازارهای آسیای میانه مساعد گردیده است. (۶۲)

اما علی الرغم این تلاش ها و قتیکه نخستین کاروان پاکستانی کویته را در رسیدن به عشق آباد از مسیر قندهار - هرات پشت سر گذاشت در فاصله میان سپین بولدک و قندهار توسط قوماندانان قندهار توقف داده شد. این درست زمانی بود که کمتر از یک هفته قبل سپین بولدک بدست طالبان سقوط کرده بود. وقتی مذاکره با قوماندانانیکه جلو کاروان را گرفته بودند به نتیجه نرسید، طالبان از راه نظامی راه را بروی کاروان کشودند. آنها در این دومین نبرد نیز پیروز بدر شدند و این نبرد دروازه شهر قندهار را بروی آنان گشود. برخی از محققین و تحلیلگران خارجی باز هم پیروزی طالبان را محصول حمایت همه جانبه پاکستان تلقی کرده اند: « پس از تصرف سپین بولدک حضور افسران آی اس آی و فرماندهان ارشد طالبان در کاروانهای پاکستانی به وضوح منعکس کننده درجه هماهنگی بین دوطرف بود.» (۶۳)

طالبان بعد از ۲۴ ساعت بازگشایی راه بروی کاروان پاکستانی، به شهر قندهار دومین شهر افغانستان حمله بردند و به سرعت شهر را بدست آوردند. گروه اصلی درگیر را با طالبان در قندهار حزب اسلامی حکمتیار تشکیل میداد. ملا نقیب الله آخندزاده قوماندان جمعیت اسلامی و قوماندان قول اردوی قندهار با آنها همراهی و همکاری داشت. او در سالهای جهاد و حکومت مجاهدین در کابل با سرکاتب قوماندان حزب اسلامی حکمتیار در خصومت و جنگ مداوم بسر میبرد. ملا نقیب الله که توسط آی اس آی قبلاً با طالبان در یک زدوبند سری هم پیمان گردیده بود در مورد طالبان به رهبران دولت در کابل اطلاعات نادرست و اغوا کننده ارائه میکرد. او به کابل اطمینان میداد که طالبان از دولت اسلامی حمایت میکنند و تنها به خلع سلاح حزب اسلامی حکمتیار میپردازند. روی هم رفته دولت تنها به اطلاعات قوماندانان خود در قندهار اکتفا نکرد. کابل در چند نوبت هیئاتی را به قندهار فرستاد تا از نیروی تازه ظهور، اطلاعات و شناسایی دقیق تری بدست بیاورد و با آنها به توافقاتی برسد. اما برخورد طالبان با این هیئات نیز گمراه کننده بود و ارزیابی هیئات از آنها نادرست و غیر واقعی. هیئات اعزامی کابل در گزارش خود طالبان را متحد دولت اسلامی معرفی میکردند و خواستار حمایت از حرکت طالبان می شدند. و دولت در کابل به توصیه ملا نقیب الله و هیئات اعزامی خود از حرکت طالبان استقبال کرد و آنها را در آغاز با کمک های مالی و نظامی مورد حمایت قرارداد.

طالبان در تصرف قندهار با خشونت عمل کردند. اجساد چند تن از قوماندانان گروه های مسلح مجاهدین را به تماشای عامه در شهر قندهار گذاشتند. پس از تسلط به قندهار به سرعت ولایات ارزگان، زابل و هلمند را به تصرف خود در آوردند. آنها با تصرف هلمند قول اردوی قندهار را از ملا نقیب الله قوماندان جمعیت اسلامی متصرف شدند و افراد او را خلع سلاح کردند. تصرف هلمند از یکطرف به سقوط عبدالغفار آخند زاده والی هلمند که متحد دولت در کابل بود انجامید و از طرف دیگر با قرار گرفتن طالبان در مرز ولایت نیمروز و فراه، مناطق اسماعیل خان در معرض تهدید واقع شد. اسماعیل خان که این تهدید را در آینده ی نه چندان

دور احساس کرده بود از کابل خواست تا دستور بمباران مراکز طالبان را در قندهار و هلمند برای او صادر کند. اما رهبران دولت در کابل این اجازه را به اسماعیل خان ندادند. کابل نمیخواست با بمباران هوایی طالبان توسط اسماعیل خان چهارمین جبهه و گروه دشمن را برای خود ایجاد کند. اما دولت در کابل علی الرغم امتناع از دشمنی و درگیری با طالبان، چهارمین قوی ترین جبهه دشمن را در مقابل خود می دید. رهبران سیاسی و نظامی دولت در اجلاسی، طالبان را به عنوان دشمن جدید مورد ارزیابی قرار دادند و راه های مقابله و معامله با آنها را به بحث و جستجو گرفتند. در این جلسه که در پنجم دلو ۱۳۷۳ با شرکت رئیس دولت اسلامی و احمدشاه مسعود صورت گرفت، طالبان نیروی ایجاد شده از سوی پاکستان و قدرت های خارجی خوانده شد که برای سقوط حکومت مجاهدین و ایجاد یک رژیم دست نشانده و مزدور بمیان آورده شده اند. فیصله بعمل آمد تا طالبان در ولایت غزنی نگهداشته شوند و یک اداره مشترک میان آنها و قاری بابا والی غزنی بمیان بیاید. و بعداً در مذاکرات جدی با طالبان موضع و موقف آینده دولت مشخص و تثبیت گردد. (۶۴)

طالبان ولایت غزنی را در اواسط دلو ۱۳۷۳ به کمک بمباران هوایی دولت بعد از برخوردهای خونین با حزب اسلامی متصرف شدند. اما شکل گیری حوادث در غزنی برخلاف برنامه و اهداف رهبران دولت اسلامی بود. طالبان رهبری حاکمیت در غزنی را خود بدست گرفتند و بتدریج قاری با و کلیه گروه های مسلح آن ولایت را به استثنای احزاب تشیع در وهله نخست خلع سلاح کردند.

طالبان بعد از تصرف غزنی بلا فاصله بسوی کابل پیش آمدند. آنها با تسخیر ولسوالی های سید آباد جبهه حزب اسلامی را در میدان شهر بعد از یک هفته نبرد شدید درهم کوبیدند. با سقوط میدان شهر دیگر مانعی در سر راه طالبان تا دروازه های کابل وجود نداشت. و طالبان همزمان با عقب نشینی حکمتیار از جنوب کابل در توافقی با عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت تا هفدهم حوت ۱۳۷۳ در سراسر خطوط اول جنگ در غرب شهر کابل جابجا شدند. از چوک دهمزنگ در دو کیلو متری قصر ریاست جمهوری تا منطقه یوسف بنگی در دشت برچی .

سقوط شورای هماهنگی در پایتخت:

گلبدین حکمتیار بعد از سقوط میدان شهر، لوگر را بدون مقاومت از دست داد و تا ۲۶ دلو چهار آسیاب را نیز تخلیه کرد و به سروبی ولغمان عقب نشست. حکمتیار با این عقب نشینی از یک طرف خواست تا طالبان و نیروهای دولت در مقابل هم قرار گرفته به جنگ بپردازند و از طرف دیگر قوت های خود را از محاصره ی دو جانبه طالبان و دولت نجات بدهد. او بعداً عقب نشینی خود را یک عمل تاکتیکی خواند و اظهار داشت که حزب اسلامی همچنان در صحنه نظامی و سیاسی کشور نیرومند تر از گذشته باقی خواهند ماند.

نیروهای دولتی تا قبل از رسیدن طالبان به مناطق تخلیه شده حزب اسلامی وارد چهار آسیاب وریشخور گردیدند. اما بعداً

دراثر پافشاری طالبان وبمنظور پرهیز از جنگ با آنها مناطق مذکور را تخلیه کرده به مواضع اول خود برگشتند.

عقب نشینی حزب اسلامی از جنوب کابل، رهبر حزب وحدت (عبدالعلی مزاری) متحد حزب مذکور را در غرب پایتخت در شرایط ناگوار و خطرناکی قرارداد. هر چند مزاری این خطر را کتمان میکرد و از توافق خود با طالبان حرف میزد: « فکر نمیکنم جنگ شود.

مذاکرات (باطالبان) منجر به یک راه حل اساسی میشود. چون همه خواهان این هستند که یک صلح در افغانستان بیاید و یک

حکومتی با پایه های وسیع که همه در آن شریک باشند. از این جهت طالبان هم از طرح سازمان ملل حمایت کرده ما هم

مکرر حمایت کردیم. فکر نمی کنم جنجالی پیش بیاید. همین طرح سازمان ملل یک راه حلی است که به آن توافق دارند. » (۶۵)

(

نیروهای حزب وحدت با سیصد تن از بقایای نیروی دوستم به قوماندانی جنرال همایون فوزی که از چهار آسیاب به غرب کابل

آمده بودند در محاصره کامل طالبان و نیروهای دولت قرار گرفتند. رهبر حزب وحدت با ایجاد خط دفاعی در غرب کابل با دولت

و طالبان به مذاکره پرداخت. اما مذاکره او با دولت به نتیجه ای نرسید و نیروهای دولتی روز پانزدهم حوت حملات سنگینی را از

زمین وهوا برای تصرف مناطق ومواضع حزب وحدت براه انداختند. عبدالعلی مزاری که در این جنگ به کمک عبدالرشید دوستم

چشم دوخته بود از او خواست تا مناطقی را در کابل و پروان هدف فیرموشک اسکاد قرار بدهد: « از جنرال دوستم خواستیم که

چون مسعود زیاد شرارت می کند، جبل السراج، چاریکار و خیرخانه را به اسکاد بزند. و جنرال دوستم آمادگی خود را نشان داد. اگر

شرارت مسعود کم نشد میگوئیم که اسکاد ها را شلیک کند. » (۶۶)

رهبر حزب وحدت بعد از آنکه دوستم نتوانست در جنگ با او همکاری کند و از سوی دیگر که شدت حملات نیروهای دولتی افزایش

میافت از طالبان خواست تا در خطوط مقدم جنگ جابجا شوند. طالبان در روزهای قبل از حزب وحدت خواستار تحویلدهی اسلحه

شده بودند. ولی مزاری خلع سلاح را نپذیرفته خواهان دفاع مشترک با طالبان در برابر دولت گردید. اوبه طالبان گفت زمانی اسلحه

خود را تحویل می کند که نیروهای دولت خلع سلاح شوند: « امروز (اول حوت ۱۳۷۳) سومین بار است که ما با گروه طلبه ها

صحبت کردیم و تا حال نتیجه به جایی نرسیده است. آنها حرفشان پافشاری سرمسئله خلع سلاح عمومی است و در این رابطه

طبق شرایطی که در غرب کابل حاکم است تا حالا به توافق نرسیدیم. اما مذاکره ادامه دارد. آنها بما میگویند که همه را خلع

سلاح می کنیم چون طرف سیاف و طرف مسعود با ما سیزده بار جنگ کردند تا آنها را خلع سلاح نکنند مشکل است که ما سلاح

خود را بدهیم. » (۶۷)

طالبان مطالبه و تقاضای مزاری را در دفاع مشترک رد کردند و مزاری که توان مقاومت در برابر حملات نیروهای دولتی را از دست داده بود شرایط طالبان را در تحویلدهی سلاح پذیرفت. اوتوافق کرد که طالبان سلاح و مواضع حزب وحدت را تحویل بگیرند تا از تصرف غرب کابل توسط نیروهای دولتی جلوگیری شود. طالبان از هفدهم تا بیستم و یکم حوت تمام خطوط مقدم جبهه در غرب کابل را متصرف گردیدند. آنها نخست افراد مسلح دوستم را خلع سلاح کرده به قندهار انتقال دادند و سپس به خلع سلاح حزب وحدت پرداختند. نیروهای دولت در جریان جابجایی طالبان به مواضع حزب وحدت، با طالبان نیز درگیر شدند. طالبان در اولین درگیری تلفات سنگینی را متحمل شدند و با ادامه جنگ از مواضع خود عقب نشستند. با عقب نشینی طالبان، عبدالعلی مزاری در نامه ای از ملا بورجان قوماندان عمومی طالبان در اطراف کابل خواست که سلاح حزب وحدت را دوباره به آنها مسترد نماید تا بدفاع از مواضع و مناطق خود بپردازند. (بخش اسناد - ۱۳)

طالبان خواهش رهبر حزب وحدت را در تسلیم دهی مجدد سلاح به آن حزب نپذیرفتند و عبدالعلی مزاری خواست سفیر ایران در آمدن خود به سفارت ایران و قلمرو حاکمیت دولت را رد کرد. احمدشاه مسعود به سفیر ایران اطمینان داده بود که مزاری می تواند به ساحه حاکمیت دولت بیاید. اما رهبر حزب وحدت به استقامت جنوب کابل رفت تا از آن طریق خود را به هزاره جات برساند. وی در ساحه گل باغ حومه ی جنوبی شهر کابل توسط طالبان دستگیر گردید و با همراهانش به شکل اسیر به چهار آسیاب انتقال داده شد. رهبر حزب وحدت در چهار آسیاب مورد شکنجه و اذیت طالبان قرار گرفت. شکنجه ی او توأم با تحقیر و توهین بود. یک خبرنگار غربی عکس هایی از رهبر اسیر حزب وحدت گرفته بود که او را با دست و پای بسته نشان میداد که طالبان برشانه هایش سوار شده و از گوش ها و ریشش گرفته اند.

تلاش برای رهایی عبدالعلی مزاری بی نتیجه ماند. ملا عمر رهبر طالبان به نامه مولوی تره خیل که خواستار آزادی رهبر اسیر حزب وحدت شده بود پاسخی نداد. (بخش اسناد - ۱۴) هر چند که مولوی تره خیل در نامه، رهبران دولت را دجال نامید و علیه آنها فتوای جهاد صادر کرد. مولوی تره خیل از علمای مشهور دینی و عضو حزب اسلامی حکمتیار بود که از طریق ائتلاف شورای هماهنگی با حزب وحدت و رهبران خویشاوندی سیاسی پیدا کرده بود.

طالبان رهبر حزب وحدت را با پانزده تن از همراهانش که با چرخبال به قندهار انتقال میدادند در نزدیکی غزنی دسته جمعی به قتل رسانیدند. طالبان در توجیه قتل موصوف گفتند که او در داخل هواپیما با افراد مسلح طالبان درگیری کرد و در جریان درگیری کشته شد. اما جسد رهبر حزب وحدت که بعداً به شهر مزار شریف انتقال یافت و دفن گردید نشان میداد که دست و پای او در جریان

شکنجه شکسته شده و به صورت وسینه اش ده ها مرمی شلیک گردیده است. ۹ نفر از کشته شده گان با مزاری اعضای ارشد حزب وحدت بودند و شش تن دیگر بادیگاردان قبلی او را تشکیل میدادند. علاوه بر مزاری و همراهانش ۲۳ تن دیگر از افراد حزب وحدت در چهار آسیاب توسط طالبان تیرباران گردیدند. اجساد آنها که دسته جمعی زیر خاک شده بودند بعد از عقب نشینی طالبان از چهار آسیاب بدست آمد. آنها با دستان از عقب بسته شده در ناحیه سر مورد اصابت مرمی کلاشینکوف قرار گرفته بودند.

شکست طالبان در نخستین نبرد با کابل:

احمدشاه مسعود در بیست و دوم دلو ۱۳۷۳، یک روز بعد از سقوط میدان شهر بدست طالبان بصورت ناگهانی وارد شهر ک مذكور گردید. سفراونزد بسیاری از هواداران و همسنگران در کابل یک کار خطرناک و متهورانه بود. او با چند تن از محافظینش در حالی به منطقه تحت کنترل طالبان رفت که هیچگونه تضمینی در امنیتش دیده نمی شد. اما از دیدگاه مسعود این سفر و مذاکره ی رودر روی و مستقیم با طالبان یک ضرورت اجتناب ناپذیر بود. موصوف تا آن زمان از طریق هیئات اعزامی کابل که در مذاکره و گفتگو با طالبان در رفت و آمد بودند با طالبان و اهداف شان شناخت حاصل کرده بود در حالیکه او این شناخت را ناقص و غیر دقیق تلقی میکرد. برای احمدشاه مسعود دسترسی به صلح و پایان بخشیدن به جنگ یکی از اولویت های بود که پای او را در مذاکره با طالبان کشاند. او میخواست مستقیماً با طالبان که با شعار تأمین صلح و ختم جنگ پا به میدان گذاشته بودند وارد گفتگو شود و به توافق کلی و همه جانبه دست یابد. اما طالبان در این مذاکره به هیچ توافقی با احمد شاه مسعود نرسیدند. ملا ربانی بعداً رئیس الوزراء حکومت طالبان و شخص شماره دوم در تحریک طالبان که از جانب طالبان مذاکره میکرد ناتوانی های دولت را در تطبیق شرعیت اسلامی و تأمین امنیت برشمرد. او به احمدشاه مسعود توضیح داد که طالبان از هیچ تنظیمی حمایت نمیکند و با تنظیم و گروه های خاصی هم دشمنی ندارند. بلکه آنها خواهان ختم جنگ در کشور و تأمین صلح هستند. طالبان معتقد اند که یگانه راه رسیدن به صلح و تطبیق شریعت جمع آوری اسلحه از تنظیم ها و گروه های مختلف است. احمدشاه مسعود از مذاکره با ملا ربانی درک کرد که طالبان تصمیم خلع سلاح او و سرنگونی دولت را نیز در سردارند. معهداً او در پایگاه طالبان با توضیحات و نظریات ملا ربانی به مخالفت جدی نپرداخت و اظهار داشت که با برنامه و اهداف تحریک طالبان در خلع سلاح عمومی و تأمین صلح موافقت دارد؛ اما برای تحقق این مرام و برنامه های بعدی به گفتگو های گسترده و مستمر ضرورت است. احمدشاه مسعود در واقع از میدان شهر دست خالی برگشت اما دروازه مذاکره و تماس با طالبان را کماکان باز گذاشت. اوتا آخر سعی ورزید که از جنگ با طالبان بپرهیزد. وی جهت جلوگیری از جنگ، نیروهای خود را از چهار آسیاب و ریشخور که با عقب نشینی حزب اسلامی متصرف شده بود بیرون کرد. اما وقتی طالبان در توافق با عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت به غرب کابل آمدند، جنگجویان طالبان را

در سراسر خطوط مقدم جبهه غرب کابل مقابل خود دید. طالبان در خطوط جنگ پیهم به نیروهای دولتی اخطار میدادند تا سلاح خود را به زمین بگذارند. در حالیکه قوماندانان دولت در خطوط جبهه خواهان صدور دستور حمله به طالبان می شدند، احمدشاه مسعود آنها را به تحمل و پرهیز از درگیری توصیه میکرد. او مصرا نه تلاش نمود تا طالبان را متقاعد به پذیرش راه حل سیاسی برای بحران کشور کند و از هر گونه جنگی میان نیروهای خود و طالبان جلوگیری نماید. اما احمدشاه مسعود به نتیجه نرسید و طالبان به چیزی کمتر از خلع سلاح دولت و نیروهای مسعود و تصرف شهر کابل قانع نشدند. سرانجام جنگ میان نیروهای دولتی و طالبان بعد از ظهر بیست و یکم حوت ۱۳۷۳ در مناطق غربی و جنوبی شهر کابل آغاز گردید. و این اولین جنگ طالبان با نیروهای احمدشاه مسعود در پایتخت بود. طالبان تلفات سنگینی را متحمل گردیدند. نیروهای دولتی بسیاری از مناطق غرب شهر را طی دوروز نبرد شدید بدست آوردند. طالبان در فرقه ریشخورتپه های اطراف آن عقب نشستند و شهر کابل را بصورت بی رحمانه بی راکت باران کردند که موجب جراحت و قتل ده ها نفر مردم غیر نظامی شهر گردید. آنها تا بیست و هشتم حوت ۱۳۷۳ به مقاومت در ساحه ریشخور و چهار آسیاب ادامه دادند و تا پایان آنروز در نتیجه عملیات مداوم و گسترده نیروهای دولتی شکست خوردند و به ولسوالی محمد آغه ولایت لوگر عقب نشستند. طالبان در ولسوالی محمد آغه با کشیدن خط دفاعی از پیشروی نیروهای کابل جلوگیری کردند آنها روزهای بعد، از استقامت میدان شهر در پیشروی بسوی پایتخت دست به تعرض زدند اما جلو پیشروی شان در کوتل ارغندی و مناطق اطراف با عملیات متقابل قوای دولتی گرفته شد. طالبان به میدان شهر عقب نشستند و شهر کابل از هر دو استقامت غرب و جنوب از تیررأس گلوله های توپ و راکت آنها در مصئونیت قرار گرفت. هر چند در جنگهای میدان شهر قوت های دولتی تلفاتی سنگینی دادند و قوماندان پناه یکی از قوماندانان مشهور احمدشاه مسعود به قتل رسید. پناه از قوماندانان نامدار دوران جهاد در پنجشیر محسوب می شد. او عملیات متعددی را در شاهراه سالنگ علیه قوای اشغالگر شوروی با موفقیت انجام داده بود. او در جمله شش تن از فرماندهان مجاهدین کشور محسوب می شد که از سوی حکومت حزب دمکراتیک خلق در دوران اشغال نظامی قوای شوروی در سرطان ۱۳۶۵ مورد محکمه غیابی قرار گرفت و به اعدام محکوم گردید.

پایتخت در آرامش زودگذر:

نوروز ۱۳۷۴ در کابل با بازگشت آرامش آغاز یافت. در حالیکه تا یک روز قبل مردم شاهد شدید ترین جنگ در مرکز و حومه های پایتخت بودند. در اولین روز بهار و روزهای واپسین نوروز مردم برای نخستین بار پس از سه بهار جنگ و بدامنی، دسته دسته در شهر به گردش پرداختند. ولی نه برای جشن و تفریح نوروزی. مردم در روزهای نوروز ویرانه های شهر را به تماشا گرفتند. مردمی که در سه سال گذشته خانه های خود را در خطوط اول جنگ و مناطق جنوب و غرب شهر با همه دار و ندارشان ترک گفته بودند به

تماشای محل زندگی خود آمدند. اما از هست و بود خانه چیزی نمی دیدند و بسیاری از خانه هارا تل های از خاک و چهاردیواری ویران میافتند. رو بهمرفته سال ۱۳۷۴، نخستین روز خود را در انبوهی از ویرانیهای کابل و در میان غم ها و دردهای بی پایان شهروندان کابلی بدور از آتش انفجار و دود باروت آغاز کرد. تحول جدیدی در عرصه نبرد ایجاد شده بود. در این تحول تازه جنبش ملی عبدالرشید دوستم دیگر نیرویی در اطراف کابل نداشت. از چهار هزار نیروی دوستم در طول سه سال جنگ پایتخت سیصد نفر باقی مانده بود. این افراد هر چند توسط طالبان به شکل اسیر به قندهار برده شدند اما بعداً آزاد گردیدند. جنرال همایون فوزی قوماندان این نیروها بدون مزاحمتی از سوی طالبان، به پاکستان رفت و از آنجا وارد مزار شریف شد. طالبان توصیه و هدایت پاکستانیها را در برقراری روابط خوب با دوستم رعایت میکردند. چون تشنج و برخورد با دوستم در آن مرحله و تا مراحل بعدی که طالبان کابل را متصرف شدند و به شمال نفوذ کردند از طرف اسلام آباد به ضرر آنها تشخیص داده شده بود.

حزب وحدت اسلامی برهبری عبدالعلی مزاری با از دست دادن رهبر خود شکست سختی را در پایتخت متحمل شد. تعداد کمی از نیروهای متلاشی شده این حزب در حالیکه همه امکانات نظامی خود را از دست دادند به بامیان و هزاره جات رفتند. و حزب اسلامی حکمتیار که به شدت تضعیف شده بود در سروبی و لغمان جابجا گردید. حکمتیار که در چهار آسیاب از ادامه ی ۲۵ سال جنگ علیه کابل حرف میزد دیگر آن توانایی و امکانات را نداشت. او (حکمتیار) در ثور ۱۳۷۴ پایگاه اتحاد اسلامی را در جاجی پکتیا به تصرف خود در آورد تا پایگاه سرحدی خود را در سپینه شیگه با سروبی وصل کند. هر چند او در سروبی تحت فشار شدید نیروهای احمدشاه مسعود قرار گرفت اما در آنجا به مقاومت ادامه داد. علی الرغم آن، نیروهای حزب اسلامی نمی توانست از سروبی شهر کابل را با توپ و راکت مورد هدف قرار بدهد. شهر از وحشت و شرارت راکت و توپخانه امیر حزب اسلامی افغانستان نجات یافته بود. هر چند که هواپیماهای عبدالرشید دوستم در چند نوبت حملات و بمباران شبانه آرامش پایتخت را تهدید کردند.

شهر کابل تا میزان ۱۳۷۴ که طالبان دوباره چهار آسیاب و ریشخور را متصرف شدند در آرامش قرار گرفت. دفاتر و ادارات دولتی بخش مرکز شهر در جاهای اصلی شان فعال شدند. دروازه های مکاتب و مؤسسات آموزشی که در جریان جنگ تخریب نیافته بود باز گردید. مطبوعات دولتی با انتشار برخی از روزنامه هایی چون انیس و هیواد مجدداً به فعالیت آغاز کردند. نشریه های برخی احزاب و نشریه های آزاد نیز کار خود را از سر گرفتند. هفته نامه کابل نشریه آزادیکه در قوس ۱۳۷۱ بمیان آمده بود منظم تر از گذشته در عرصه مطبوعات ظاهر گردید. از مهم ترین کار دولت در دوره آرامش شش ماهه ی پایتخت بازسازی ساختمانهای دانشگاه کابل بود. دروس دانشگاه در جریان این بازسازی آغاز گردید. با وجودیکه کلیه امکانات درسی از میز و چوکی تا کتاب

ولایت‌اتوار در دانشگاه به تاراج رفته بود و بسیاری از استادان کشور را رترک گفته بودند. نظم در ادارات دولتی روبه بهبودی گذاشت. پولیس با لباس رسمی ویژه خود در شهر ظاهر گردید و نخستین نشانه‌هایی از نظام دولتی پدیدار شد.

دولت اسلامی در فضای آرام پایتخت سومین سالروز پیروزی مجاهدین را جشن گرفت. این جشن روز پنجم ثور ۱۳۷۴ با نمایش راه پیمایی قطعات و وسایل نظامی و با سخنرانی رئیس دولت در روز هشتم ثور برگزار گردید. در این راه پیمایی، موشک‌های لونا و اسکاد و سایر دستگاه‌های پرتاب راکت، تانک و توپخانه سنگین با دسته‌های منظم ارتش و پرواز سوخوهای بم افکن، میک‌های شکاری، چرخ‌بالها و بالگردهای توپدار به نمایش گذاشته شد. در حالیکه ریزه نظامی مذکور ظاهراً از وجود ارتش منظم و نیرومند دولتی حکایت میکرد اما در واقع دولت فاقد چنین ارتش بود.

هرچند دولت اسلامی در عرصه خارجی و روابط دیپلماتیک طی آرامش مؤقت پایتخت دست آورد و موفقیت مهمی نداشت، اما سفر امام علی رحمانف رئیس جمهور تاجکستان به کابل و مذاکرات او با سید عبدالله نوری رهبر نهضت اسلامی مخالفان دولت تاجکستان بوساطت رهبران دولت اسلامی یک نقطه و نوید مثبت برای کابل بود. مسافرت رحمانف به کابل اولین سفر یک رئیس جمهور کشور خارجی به پایتخت جنگ زده و ویران افغانستان محسوب می‌شد و میانجگری کابل در منازعه داخلی تاجکستان برای دولت و دولت‌مردان کشور که روابطش با همسایه‌های غربی و جنوبی به خصوص پاکستان بسوی خصومت فزاینده می‌لغزید اهمیت زیاد داشت. علی‌الرغم این یگانه نقطه مثبت، رهبران حاکمیت نتوانستند پیروزی‌های نظامی نیمه اول سال ۱۳۷۴ را در جهت سیاسی مورد استفاده قرار بدهند. با شکست شورای هماهنگی و طالبان در پایتخت آنها در این پیروزی نظامی دچار توهمی شدند که به

ارزیابی بردو باخت در مسابقات سپورتی شباهت داشت. پیروزی بر طالبان در جنگ پایتخت غلبه بر آخرین گروه تلقی می‌شد که بمثابه قهرمان وارد فاینل مسابقه شده بود. در جو چنین تلقی و برداشت بود که بهره‌گیری سیاسی از پیروزی‌های نظامی تحقق نیافت. مذاکرات با گروه‌های در حال جنگ به توافقاتی نینجامید و ابتکار براننده‌ای در عرصه سیاسی و دیپلماتیک غرض‌تغیر موضع و موقف سایر همسایگان و جامعه بین‌المللی ایجاد نشد.

رویه‌مرفته در بیرون از پایتخت اوضاع سیاسی و نظامی به نفع دولت اسلامی شکل نمی‌گرفت. طالبان که حضور نظامی خود را در میدان شهر ولوگر در مرزهای جنوب و غرب پایتخت حفظ کردند همچنان به جنگ علیه نیروهای کابل ادامه دادند. تنظیم‌های حرکت انقلاب اسلامی بر رهبری مولوی محمد نبی محمدی و حزب اسلامی مولوی خالص که تا قبل از جنگ کابل با طالبان از متحدین دولت محسوب می‌شدند، انفصال خود را از دولت و همبستگی خود را با طالبان اعلان کردند. طالبان با اعلان حمایت

این دو گروه ولایات جنوبی پکتیا، پکتیکا و خوست را بدون درگیری و جنگ بدست آوردند و موضع سیاسی و نظامی خود را در اطراف کابل تقویت کردند.

جنگ میان دولت و اعضای شورای هماهنگی در بیرون از پایتخت و در برخی مناطق مرکزی و شمال کشور ادامه یافت. بعد از قتل عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت توسط طالبان لبه ی تبغ تبلیغات هواداران و طرفداران موصوف بیشتر بسوی دولت در کابل بود تا بسوی طالبان. همچنان طرفداران مزاری، جناح دیگر حزب وحدت بر رهبری محمد اکبری و حرکت اسلامی محسنی را در شکست حزب وحدت در پایتخت و قتل رهبر حزب بدست طالبان مسئول محسوب میکردند. آنها بعد از دفن جسد رهبر حزب وحدت در شهر مزار شریف، خشم و خونخواهی خود را به جای طالبان بر سر مخالفان شیعه و هزاره (جناح اکبری حزب وحدت و حرکت اسلامی) ریختند. رهبری جدید حزب وحدت به عهده عبدالکریم خلیلی گذاشته شد. موصوف و لسوالی یکا و لنگ را در بامیان مرکز و مقر حزب تعیین کرد و حملات نیروهای حزب وحدت به رهبری خلیلی غرض راندن مخالفان از هزاره جات آغاز یافت. این جناح حزب وحدت که کابل را از دست داده بود تسلط به بامیان و مناطق شیعه نشین مرکزی را در احیای اهمیت و قدرت خود ضروری می پنداشت. تسلط به مناطق مذکور جناح اکبری و حرکت اسلامی را از رهبریت سیاسی و نظامی مردم شیعه در هزاره جات بر مبنای خط مشی رهبر جدید حزب وحدت دور میساخت. حزب وحدت با پیوست شدن به مناطق دوستم از طریق ولسوالیهای دره صوف و بلخ آب از محاصره نجات پیدا میکرد. گسترش سلطه ی آن به سمت شرق (غوربند) قلمرو حاکمیت دولت را در ولایت پروان مورد تهدید قرار میداد. و این تهدید برای دولت که در شمال سالنگ با دوستم در نبرد بود و در اطراف پایتخت با طالبان و حکمتیاری جنگید بسیار خطرناک محسوب می شد. احمدشاه مسعود نه تنها در صدد جلوگیری از سقوط بامیان و هزاره جات بود بلکه میخواست تا حاکمیت دولت را در این مناطق از طریق جناح اکبری و حرکت اسلامی گسترش و استحکام بخشد. او با در دست داشتن بامیان و دره شکاری می توانست به جبهات جنگ علیه دوستم در ولایات سمنگان و جوزجان ارتباط زمینی برقرار کند.

جنگ در بهار ۱۳۷۴ با پیشروی نیروهای حزب وحدت از یکا و لنگ بسوی شهر بامیان آغاز یافت. اما جناح اکبری و حرکت اسلامی در حمایت کابل مانع سقوط شهر گردیدند. نیروهای جناح خلیلی بعد از نبردهای سنگین اطراف بامیان را ترک کرده بسوی یکا و لنگ عقب نشستند. همچنان آنها در ولسوالی های بلخ آب، سرپل و شیخ علی شکست خورده کنترل دره شکاری و کوتل شیبیرا از دست دادند. این شکست، راه زمینی را بروی احمدشاه مسعود تا مناطق کوهستانی ولایات سمنگان و سرپل باز کرد. او در اولین فرصت عطا محمد فرمانده مشهور جمعیت اسلامی در مزار شریف را که سال گذشته توسط نیروهای دوستم رانده شده

بود از طریق دره شکاری به سمگان فرستاد. فرمانده عظامحمد با کشتن جبهه ی جنگ در برابر دوستم ولسوالیه‌های روئی، دره صوف وخرم و سارباغ ولایات مذکور را متصرف شد و به مقاومت تا پائیز سال بعدی ادامه داد.

حزب وحدت برهبری عبدالکریم خلیلی با مقاومت دریکاولنگ ازسوی عبدالرشید دوستم تقویت گردید و تا میزان ۱۳۷۴ بامیان و کلیه مناطق ازدست رفته را بدست آورد. در جریان جنگها تعدادی از طرفداران اکبری و حرکت اسلامی با تغییر وفاداری جانب خلیلی را گرفتند که این تغییر، سقوط مناطق را بدست نیروهای خلیلی آسانتر ساخت. جنگ میان طرفین علی الرغم تحولات مذکور هرچند نه به شدت گذشته تا سال بعدی (۱۳۷۵) ادامه یافت.

حزب وحدت برهبری خلیلی بعد از تصرف بامیان با طالبان وارد مذاکره گردید. طالبان با اعلان این مذاکره از توافق با حزب وحدت سخن گفتند: « مذاکراتیکه با نمایندگان آنها (حزب وحدت) از جمله صادق مدبر در میدان شهر بود صورت گرفت روی سه موضوع توافق شد: تشکیل کمیسیون مشترک برای تحقیق درباره قتل آقای استاد مزاری، تمام راه ها بین طرفین باز شود و رفت و آمد در بین طلبه ها و برادران اهل تشیع در بامیان صورت بگیرد و به همکاری هر دو طرف مراکز اداره ربانی که در آن مناطق موجود است برچیده شود. . . . » (۶۸)

در حالیکه توافقات حزب وحدت با طالبان عملی نشد، همچنان این حزب مذاکراتی را با طرف درمیانی جمهوری اسلامی ایران با کابل و جناح اکبری و حرکت اسلامی براه انداخت. این مذاکرات با اعزام هیئتی بریاست محمد ابراهیم ورسجی شهردار کابل به بامیان در معیت سفیر ایران آغاز شد. نتیجه مذاکرات توافق بر سر آتش بس بود که میان طرفین تا سقوط کابل بدست طالبان در میزان ۱۳۷۵ ادامه یافت.

سقوط هرات:

شکست در جنگهای کابل، اراده و تصمیم طالبان را در ادامه ی تلاش و فعالیت نظامی شان تضعیف نکرد و نه پاکستان را در حمایت و کمک نظامی و مالی به طالبان متردد ساخت. در حالیکه طالبان حملات متعدد نیروهای دولت را در مرزهای لوگرو میدان شهر عقب زدند، فعالیت محاروبی خود را به ولایات غربی متمرکز کردند. طالبان در آغاز بهار ۱۳۷۴ ولایت نیمروز و فراه را در مسیر رسیدن به شیندند و هرات متصرف شدند. نخستین نبرد طالبان با نیروهای اسماعیل خان در حوت ۱۳۷۳ در ولایت هلمند بوقوع پیوست که به شکست قوت های اسماعیل خان انجامید. نیروهای هرات را در این نبرد علاءالدین خان قوماندان فرقه ۱۷ و از فرماندهان معروف دوره جهاد علیه شوروی فرماندهی میکرد. این نیروها متشکل از هزاران نفر افراد هراتی و ولایات همجوار به شمول غفار آخند زاده و قوماندانان رانده شده قندهار بودند. تجهیزات نظامی آنها شامل انواع توپخانه، دستگاه های پرتاب راکت و تانک می

شد. همچنان قوای کوچک هوایی شیندند متشکل از جنگنده بم افکن های سوخو ومیک از این نیروها حمایت میکرد. علاءالدین خان دریک برخورد شبانه با طالبان مجروح گردید و صدها نفر از نیروهایش به اسارت طالبان درآمد. اسماعیل خان بعد از این نخستین شکست فرودگاه شیندند را در معرض سقوط دید و از کابل قوای کمکی خواست. احمدشاه مسعود با اعزام صدها تن از نیروهای خود به فرودگاه شیندند، مواضع اسماعیل خان را تقویت کرد و مانع سقوط شیندند گردید. جنگ های که در اطراف شیندند (دره شوز، خوست و ژیزه) در بهار ۱۳۷۴ رخداد، خونین ترین و سنگین ترین جنگ ها در غرب کشور میان طالبان و نیروهای مشترک احمدشاه مسعود و اسماعیل خان بود. طالبان با حملات لاینقطع شبانه ی خود که بصورت منظم در حدود دوماه ادامه داشت به شیندند دست نیافتند. تلفات هر دو طرف در این نبردها سنگین بود. ولی طالبان بیشتر از افراد دولتی در مرکه های جنگ کشته بجا می گذاشتند.

اسماعیل خان در اواخر ثور ۱۳۷۴ ولایات از دست رفته فراه و نیمروز را مجدداً بدست آورد و در جنگ با طالبان سیصد تن از نیروهای آنها را اسیر گرفت. اما از ادامه پیشروی و تعقیب طالبان علی الرغم تقاضای احمدشاه مسعود همزمان با تصرف ولایات متذکره خودداری کرد. در حالیکه زمینه و شرایط برای موفقیت اودران موقع بهتر از دوره بعدی بود. او نیروها را تا پایان تابستان در دشتهای فراه نگهداشت که در نتیجه قوت ها دچار فرسودگی روحی، اختلاف وبی انگیزه گی شدند. شور و شعف پیروزی های آغازین در میان آنها فرونشست. امکانات اولیه که در شروع جنگ بدسترس آنها قرار میگرفت تضعیف گردید. حقوق در نظر گرفته شده برای سربازان و مجاهدین که در آغاز یکصد هزار افغانی بود پرداخته نشد.

طالبان در طول تابستان به تجدید قوا پرداختند. پاکستان آنها را در حمله ی مجدد به شیندند و هرات تسلیح و تجهیز کرد: « هنگامیکه طالبان اقدام به دومین حمله خود به هرات کردند، آی اس آی کمک نظامی محدودی به آنها رسانید. این کمک مشتمل بود بر مهمات برای مسلسل های سنگین و گلوله های توپ که طالبان با کمبود آن مواجه بودند و کمک به نیروی هوایی بی تجربه آنها که پس از تسخیر هرات حجم آن دو برابر شد. همچنان آی اس آی با قرارداد دادن صدها افسر و تکنسین افغانی الاصل ارتش که از سال ۱۹۹۲ به پاکستان پناه آورده بودند در اختیار طالبان، کمک مؤثر به آنها نمود. برخی آنها به جنرال شهناز تنی وابسته بودند. . . . » (۶۹)

طالبان در حالی از سوی پاکستان اکمال شدند که شکست های بهار آنها را به مقاومت و انتقام تحریک کرد. آنها اسیران خود را با براه انداختن مذاکرات با جانب دولت و اسماعیل خان آزاد ساختند و اسماعیل خان که در آغاز خزان ۱۳۷۴ به حمله علیه طالبان موفقه کرد و به جنگ پرداخت در ابعاد مختلف دچار ضعف بود.

کابل با اعزام هشتصد تن از نیروهای خود جبهه ی اسماعیل خان را تقویت کرد. آواره گان مسلح طرفدار دولت درولایات قندهار، هلمند و زابل نیز در جبهات غرب قرار گرفتند. جنگ در منطقه دلارام خط مقدم جبهه در اول سنبله ۱۳۷۴ با تعرض نیروهای مشترک کابل، اسماعیل خان و قوماندانان قندهاری وهلمندی مخالف طالبان از سه استقامت آغاز گردید. نیروهای دولتی به سرعت مقاومت طالبان را در خط مقدم جنگ درهم شکستند. ولسوالی گلستان در فراه و ولسوالی های موسی قلعه و نادعلی در هلمند طی چهار روز نبرد های نه چندان سنگین سقوط کرد. روز پنجم ولسوالی گرشک نیز به تصرف نیروهای دولتی درآمد و قندهار مقر اصلی طالبان در معرض تهدید قرار گرفت. در پایان روز وضعیت نظامی در جهت معکوس تغییر یافت. نیروهای قندهار به قوماندانی عبدالحلیم مشهور به استاد حلیم از قوماندانان اتحاد اسلامی با اسماعیل خان اختلاف پیدا کردند و از اطاعت او سرباز زدند. در حالیکه تلاش برای رفع این اختلاف ادامه داشت، طالبان به ضد حمله متوسل شدند. طالبان در حمله ی شبانه گرشک را پس گرفتند و صدها نفر از نیروهای دولت را به قتل رسانیده ویا اسیر کردند. داکتر نصیر احمد از نزدیکان اسماعیل خان قوماندان اصلی ومهم در جبهه ی دولت در میان کشته شده گان بود. این شکست هم نظام وهم مورال نیروهای دولت را فروپاشاند. تلاش های داکتر عبدالله نماینده ی کابل و چند تن دیگر از هیئت که برای سازماندهی مجدد نیروها به فرودگاه شیندند رفته بودند بی نتیجه ماند. در همین ایام فرودگاه شیندند ومراکز قطعات اسماعیل خان و کابل در خط اول وعقب جبهه طی دوروز متوالی توسط طیارات عبدالرشید دوستم مورد بمباران قرار گرفت که بیشتر از پیش به تضعیف مورال آنها انجامید. طالبان طی هشت روز جنگ (۵ سنبله تا ۱۴ سنبله ۱۳۷۴) نیروهای اسماعیل خان و کابل را از گرشک تا اسلام قلعه عقب راندند. در این نبرد صدها تن از افراد دولتی کشته شدند و صدها نفر به اسارت درآمدند. طالبان اجساد ده ها تن از سربازان دولتی را در مسیر شاهراه قندهار- هرات به تماشای عامه گذاشتند. از هزاران نفر نیروی که در آغاز هفته اول برای تصرف هلمند وقندهار تا گرشک آمده بودند در اواخر هفته دوم تنها چند صد نفر به آن سوی مرز اسلام قلعه پناه بردند. طالبان با تصرف شیندند و هرات به بزرگترین پیروزی دست یافتند. به استثنای سه فرزند سوخوی ۲۲ که از پایگاه هوایی شیندند و هرات به بگرام آمده بود، کلیه هوا پیمای نظامی و صدها عرادۀ توپ وتانگ با همه امکانات وتأسیسات نظامی بدست طالبان افتید. سقوط هرات برای دولت یک فاجعه بود. داکتر عبدالله سخنگوی احمدشاه مسعود روزهای بعد در کابل بخشی از مسؤلیت این سقوط را بدوش اسماعیل خان انداخت و پاکستان را متهم کرد که در تصرف هرات بصورت مستقیم دست داشت. (۷۰)

اما اسماعیل خان که بعداً از جنگ با طالبان وسقوط هرات سخن گفت دلایل شکست خود را به گونه ی دیگر توضیح کرد: « اشتباهات ودست کشیدن شماری از نیروهای دولتی از جنگ باعث شکست آنها در هرات شد. برادران قندهاری با کمال بی همتی

که درجهه ی وسطی بودند عقب نشستند و این عقب نشینی باعث عقب نشینی در دو جبهه دیگر شد. نیروها از گرشک به دلارام و از دلارام به چک آب و به شیندند و ادرسکن عقب نشستند. از ۴۲۰۰ نیرو ۱۷۰۰ نفر باقی ماندند بقیه تا شیندند کشته و اسیر شدند. اوعلت دیگر شکست خود در عدم همکاری برخی اعضای شورای هرات از جمله علاءالدین خان، افضلی و جنرال عظیمی میداند. او برخی ادعاها در مورد تماس با پاکستان و احتمال سازش با آن کشور را رد کرده و آنرا بی اساس میخواند. « (۷۱)

طالبان پیروزی خود را به آموزش و تجارب حربی ارتباط دادند که در جریان جنگ ها کمایی کردند. یکی از سخنگویان طالبان گفت:

« طلبه های کرام حالا تاکتیک های جنگی را خوب آموخته اند. وقتی قوای تورن اسماعیل و مسعود به طرف گرشک آمدند، نیروهای ما از عقب آنها را محاصره کرده و مورد حمله قرار دادند. در نتیجه آنها شکست خوردند و ما شیندند و هرات را آزاد کردیم. »

(۷۲)

البته ادعای آموختن تاکتیک های جنگی عامل مؤفقیته طالبان در این جنگ نبود. در حالیکه پیروزی طالبان را عوامل متعددی فراهم کرد، بمباران فرودگاه شیندند توسط هواپیماهای عبدالرشید دوستم در پنجمین روز نبرد، یکی از عوامل مؤثر و قابل محاسبه در این پیروزی محسوب می شد. در اثر این بمباران یک فروند میک ۲۱ و دو فروند سوخوی ۲۲ تخریب گردید. ضرورت و اهمیت بمباران مذکور را برای طالبان میتوان از تقاضای آنها به این بمباران دریافت. بعداً صبغت الله مجددی که در سرطان ۱۳۷۵ به تقاضای آی اس آی به قندهار رفت تا طالبان را تشویق به اتحاد با عبدالرشید دوستم کند گفت: « . . . به همین اندازه که شما نفر دارید دوستم تانک و طیاره دارد. او یک قوت است. همین جنبش ملی جنرال دوستم بود که با شما در جنگ باربانی همکاری کرد. وقتی قوای ربانی به طرف هلمند پیشروی نمود مولوی احمدجان نماینده شما در پشاور نزد من آمد که به دوستم هدایت بدهید تا با طیاره های خود قوای ربانی را بمباران کند من به دوستم گفتم و دوستم بگرام و شیندند را بمباران کرد که در نتیجه قوای ربانی شکست خورد و شما به پانزده ولایت مسلط شدید. حالا شما چطور با دوستم و جنبش با این همه قوتی که دارد دشمنی می کنید؟ » (۷۳)

عبدالرشید دوستم پس از سقوط شیندند و هرات به همکاری خود با طالبان ادامه داد: « بعد از آنکه طالبان در سپتمبر ۱۹۹۵ (سنبله ۱۳۷۴) هرات را گرفتند، جنرال دوستم تکنیسنهای ازبک را فرستاد تا برای ترمیم ده ها هوا پیمای میک و هلیکوپتر که بدست طالبان افتاده بود به آنها کمک کنند. » (۷۴)

شیوه حاکمیت امیر حوزة جنوب غرب و والی هرات از عوامل مهم دیگر در سقوط هرات و حوزة جنوب غرب بود. او در قلمرو خود با یکه تازی و خود بزرگ بینی حکومت میکرد. با بسیاری از اعضای ارشد اداره هرات در ائتلاف بسر میبرد. اداره و ساختار حاکمیت

موصوف دربخش نظامی مؤثریت و کارایی لازم برای جنگ نداشت. وقتی نیروهای او درگرشک شکست خوردند در عقب جبهه خط مدافعه نبود تا مانع پیشروی طالبان گردد. از نیروی ذخیره درهرات و ولایات تحت سلطه امیر حوزه جنوب غرب چیزی وجود نداشت تا به میدان نبرد انتقال یابند. واسماعیل خان درروزهای شکست بی روحیه تراز قوماندانان و سربازان خود به چشم میخورد. اودر حالی و درنیمه های شب هرات را ترک گفت که هنوز بقایایی از نیروهای مشترک او و کابل در ولسوالی ادرسکن قرار داشتند.

مقامات دولت و مطبوعات در کابل بعد از سقوط هرات موجی از انتقاد و اعتراض خود را متوجه پاکستان ساختند. احمدشاه مسعود بیشتر از همه در برابر پاکستان خشمگین و معترض بود. عبدالرحیم غفورزی معین سیاسی وزارت خارجه در اجلاس وزرای خارجه گروه تماس سازمان کنفرانس اسلامی در قاضیه افغانستان پاکستان را متهم بدخالت نظامی در جنگ هرات کرد. روز هفدهم سنبله ۱۳۷۴ (سپتامبر ۱۹۹۵)

سفارت پاکستان در کابل با تظاهرات هزاران نفریکه دخالت پاکستان را در جنگ هرات محکوم میکردند به آتش کشیده شد. یکی از کارمندان سفارت در اثر توت و کوب مظاهره چیان به قتل رسید و بسیاری از اعضای سفارت به شمول سفیر مجروح گردیدند. مجروحین سفارت با مداخله قطعات مسلح وزارت دفاع از هلاکت نجات یافتند.

آتش زدن سفارت پاکستان در کابل به حریق کردن سفارت انگلستان در دوران امارت محمد یعقوب خان قابل مقایسه محسوب می شد که در سوم سپتامبر ۱۸۷۹ میلادی بوقوع پیوست. عکس العمل پاکستان در برابر حادثه ی سفارتش هر چند در ظاهر با واکنش انگلیسها که ۱۱۶ سال قبل نشان دادند تفاوت عمده داشت اما در ماهیت و محتوا با آن هم مانند بود. انگلیسها با لشکرکشی فوری و اشغال کابل امیر افغانستان را با توهین و تحقیر مجبور به استعفا کردند؛ اما پاکستان بصورت تدریجی و آرام به سقوط دولت اسلامی برهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود در کابل دست یافت. اسلام آباد در عکس العمل رسمی خود به اخراج سفیر وعده ای از دیپلماتهای افغانی پرداخت و هم چنان از کابل خواست تا رسماً از پاکستان معذرت بخواهد و برای اعمار مجدد سفارت غرامت بپردازد.

حادثه ی سفارت پاکستان در درون دولت اسلامی بادید و برداشت متفاوت بررسی می شد. عبد رب الرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی از این واقعه بسیار ناراحت بود. اودستگاه امنیتی دولت را مسئول می پنداشت و حمله بر سفارت را یک عمل غیر منطقی و ناجوانمردانه تلقی میکرد. وی در شورای عالی دولت طرفدار معذرت خواهی رسمی از پاکستان بود. رئیس دولت نیز از این واقعه ناخشنود و ناراض بنظر میخورد. اودر تماس تیلیفونی به رئیس جمهور پاکستان تأثر خود را اعلان کرد. و احمدشاه مسعود حادثه

سفارت را انعکاسی از خشم مردم در برابر دخالت پاکستان می پنداشت و به معذرت خواهی دولت مخالفت میکرد. علی الرغم این اختلاف نظرها، کابل در نامه ی رسمی مراتب تأثر و تأسف خود را از حادثه سفارت اظهار داشت و ترمیم و بازسازی سفارت را بدوش گرفت. نامه مذکور هر چند تقاضای پاکستان را در معذرت خواهی برآورده نمی ساخت اما اسلام آباد دگر بدریافت چنان نامه ای اصرار نورزید. و برعکس توجه و تلاش خود را در سرنگونی دولت اسلامی افغانستان با افزایش و گسترش میزان دخالت در عرصه های سیاسی و نظامی متمرکز کرد.

طالبان بعد از تسلط به هرات در اوایل میزان ۱۳۷۴ مناطق مسکونی شهر کابل را با بی رحمی مورد بمباران هوایی قرار دادند. این بمبارانها در تایمینی، قلعه فتح الله، شیرپور، بی بی مهرو، مکروریان دوم و کارته پروان بیش از دوصد نفر مردم غیر نظامی را به هلاکت رسانید. و سپس با یک تهاجم سریع و سنگین شبانه خطوط اول جنگ را در دشت سقاه در هم شکستند و تا پایان شب مناطق چهار آسیاب و ریشخور را در جنوب شهر کابل تا سنگ نوشته و گل باغ به تصرف خود در آوردند. تسلط طالبان به ریشخور و چهار آسیاب آرامش شش ماهه ی پایتخت را برهم زد و شهر کابل بار دیگر در تیررس راکت و توپخانه قرار گرفت. در حالیکه هواپیماهای طالبان بمباران شهر را قبلاً آغاز کرده بودند با آتش راکت و توپخانه به شدت این حملات افزودند. حملات مکرر نیروهای دولت برای عقب راندن طالبان از ریشخور و چهار آسیاب نتیجه نداد. هجوم متعدد طالبان در تصرف شهر که در طول زمستان، بهار و تابستان سال بعد ادامه یافت نیز ناموفق بود. در ادامه این جنگها ملا مشرقوماندان طالبان در جنگ کابل به قتل رسید. در حالیکه بن بست نظامی میان طرفین جنگ تا خزان سال ۱۳۷۵ ادامه یافت؛ شهر کابل در طول این مدت بصورت مداوم از سوی طالبان راکت باران شد و طالبان همچنان راه ورود مواد غذایی و مورد نیاز را بروی شهروندان کابل بسته نگهداشتند.

همسایه ها و مرحله ی جدید رقابت در افغانستان:

سقوط هرات بدست طالبان دید و تحولات نوی را برای طرف های جنگ در داخل و همسایگان افغانستان به خصوص پاکستان و ایران در بیرون ایجاد کرد. سقوط هرات به همان حدیکه پایه های دولت را در عرصه سیاسی و نظامی لرزان و بی ثبات گردانید، جمهوری اسلامی ایران را به شدت شگفت زده و نگران ساخت و پاکستان را در ذوق و خوشحالی فروبرد. بعد از آن پاکستان و ایران با ناهمسویی بیشتر از گذشته وارد میدان بازی و رقابت بر سر افغانستان شدند. پاکستان در این رقابت استراتژیی تعرضی و تهاجمی داشت. به قول "انتنی دیویس": « چیزیکه شاید تعجب انگیز باشد، آن است که تشکیلات نظامی پاکستان بواسطه ی کمکی که به پیروزی مجاهدین بر رژیم دست نشانده مسکو کرده، این حق را برای خود قایل است که در مورد حکام کابل تصمیم گیری کند. به نظرمی رسد که از نظر پاکستان، افغانستان مهمتر از آن است که بدست افغانها سپرده شود. پاکستان هیچگونه حق دخالت

درامور افغانستان رانداشته است. در سالهای اخیر، ایران، ازبکستان، روسیه و (در حد بسیار پایین تری) هند از جناح های متخاصم افغانستان حمایت کرده و به خاطر منافع خود به نابودی یک ملت کمک کرده اند. اما حمایت پاکستان از طالبان بدون تردید بسیار گسترده تر و جاه طلبانه تر از حمایت های سایر قدرت های منطقه ای از گروههای مورد حمایت شان بوده است. « (۷۵)

اما ایران در بازی ورق با پاکستان بر سر افغانستان سیاست دفاعی و عکس العملی داشت. ایران بعد از تشکیل دولت اسلامی مجاهدین به جای حمایت از این دولت که منافع و مصالح ملی اش در آن نهفته بود با اتخاذ سیاستهای آیدئولوژیک، موسمی و مقطعی در عقب حزب وحدت قرار گرفت و خود را درگیر بحرانها و بن بست های حزب مذکور ساخت. و ایران با این سیاست به جای تقویت دولت اسلامی افغانستان بر هبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود در تضعیف دولت مذکور گام برداشت. تبلیغات رسانه های جمهوری اسلامی ایران در دوران مخاصمت و جنگ حزب وحدت با دولت در کابل همچون تبلیغات حزب مذکور بود. رادیوی دولتی ایران از تهران در فردای نخستین برخورد مسلحانه میان نیروهای دولت و عبدالرشید دوستم در شب بیستم قوس ۱۳۷۱ از بمباران قصر ریاست جمهوری و دستگیری احمدشاه مسعود وزیر دفاع دولت خبر داد. و ایران در سخت ترین روزهای جنگ مشترک دوستم و حکمتیار علیه دولت در زمستان ۱۳۷۲ اجازه نداد که هواپیمای حامل بانکوت های افغانی به جای عبور از فضای شمال افغانستان که بوسیله طیارات جنگی دوستم تهدید می شد از آسمان ایران وارد هرات شود. در حالیکه پاکستان از آغاز تشکیل دولت اسلامی برای سرنگونی این دولت و ایجاد دولت دست نشانده و تابع خود در عقب حکمتیار قرار گرفت و جنگ را بر دولت و مردم افغانستان به خصوص در کابل پایتخت کشور تحمیل کرد، این جنگها را باری هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت ایران جنگ میان رهبران بی خرد افغانستان خواند و روزنامه تهران تایمز نوشت: «

جمهوری اسلامی ایران نمی تواند پول مالیه ی اتباع خود را به کسانی دهد که یکدیگر خود را می کشند. « (۷۶)

جمهوری اسلامی ایران که با سیاست های ناسنجیده و نداشتن استراتژی دقیق و درست در مورد افغانستان به جای تقویت دولتی که برخلاف استراتژی آی اس آی و اسلام آباد تشکیل یافته بود، در جهت تضعیف آن عمل کرد و با سقوط هرات خود را در برابر ظهور قدرت و حاکمیتی یافت که برخلاف منافع و مصالح ملی اش در مرزهای شرقی شکل میگیرد. آنگاه دولت مردان ایران با یک حرکت عکس العملی که حالت دفاعی داشت نه ابتکاری با سرعت و عجله در صدد میانجگری میان کابل و مخالفانش برآمدند. ایران در این دیپلوماسی میانجگرانه نتوانست در زمان فرصت مناسب به مؤفقیت دست یابد و برعکس، اسلام آباد در این عرصه نیز میدان را از تهران تصاحب کرد و تلاش های تهران را در همسویی شورای هماهنگی با کابل به ناکامی کشانید.

رویهمرفته جمهوری اسلامی ایران تلاش مستمر و پیگیر را غرض نزدیکی و همسویی ائتلاف شورای هماهنگی با کابل، پیوست با سقوط هرات آغاز کرد. این در حالی بود که کابل نیز در موقعیت دشوار بدریافت متحد جدیدی احساس نیازمندی و ضرورت می نمود. و با این نیاز به کمک دیپلوماسی فعال اما ناکام ایران وارد مذاکره و گفتگو با مخالفان خود شد. اولین دور مذاکرات میان همایون جریر نماینده گلبدین حکمتیار و دکتر عبدالرحمن نماینده کابل در میزان ۱۳۷۴ در تهران آغاز یافت. مذاکرات با عبدالکریم خلیلی رهبر حزب وحدت با پای درمیانی سفیر ایران در بامیان صورت گرفت. مذاکره با عبدالرشید دوستم نیز به وساطت ایران و رفت و آمد علاء الدین بروجردی معاون وزیر خارجه آنکشور بین کابل و مزار شریف آغاز گردید. کابل همچنان مذاکراتی را در اوایل عقرب ۱۳۷۴ با شورای جلال آباد و رهبران تنظیم های حرکت انقلاب اسلامی، حزب اسلامی مولوی خالص و محاذ ملی براه انداخت. در این مذاکرات که عبدرب الرسول سیاف از کابل نمایندگی میکرد کوشید تا حمایت شورای جلال آباد و رهبران تنظیمهای مذکور را بدست بیاورد. اما این تلاش ها به جایی نرسید. مولوی محمد نبی خواستار تحویل بلا قید و شرط قدرت به طالبان شد. مولوی خالص از تشکیل حکومت غیر تنظیمی سخن گفت. پیرسید احمد گیلانی تشکیل حکومت مؤقت و تدویر لویه جرگه را مطرح کرد. وحاجی قدیر رئیس شورای ننگرهار به هیئت گفت: « ما مجبور هستیم در پلان عمومی پاکستان سهم بگیریم. هرات که آنطرف پاکستان بود آنرا به دست طالبان سقوط دادند. جلال آباد نزدیک و در جوار آنها است. » (۷۷)

مذاکرات دولت با جنرال عبدالرشید دوستم علی الرغم تلاش های ایران نیز به نتیجه نرسید. دوستم توافق با کابل را مشروط به سفر رئیس دولت اسلامی به مزار شریف و واگذاری پست وزارت دفاع به خود ساخت. از دیدگاه دوستم سفر رئیس دولت به مزار شریف ندامت و پوزش خواهی از اعلان جهاد بر ضد جنبش ملی بود. دوستم استدلال میکرد که برای قانع ساختن نیروها و طرفداران خود در هر گونه ائتلاف و همسویی با دولت، سفر مذکور ضروری شمرده می شود. در حالیکه رئیس دولت خواهان کنار آمدن و توافق با عبدالرشید دوستم بود، احمد شاه مسعود این توافق و اتحاد را غیر عملی میدانست. او در این رابطه اظهار داشت: « ما باید راه های بیرون رفت از بحران کنونی را با دقت ارزیابی کنیم. در یک موقعیت ضعیف هر نوع راه حل و توافق با جناح های مخالف مخصوصاً با دوستم به ضرر ما است. بهتر آن است که از این حالت خود را بیرون نماییم. در شمال کشور کار منظم برای آمادگی و بسیج شروع شود. در غرب با آزاد سازی هرات تحولی ایجاد گردد. مقاومت در جنوب و شرق علیه طالبان و دخالت پاکستان احیا و تقویت یابد. دوستم با انگیزه ها و دلایل قومی و ستمی که بعضی از برادران فکر میکنند با ما متحد نمی شود. مخالفت و جنگ او با دولت اسلامی ریشه در دو تقاضای دوستم دارد که از همان آغاز همیشه آنرا مطرح میکرد. تسلط به شمال و رهبری در اردو. اکنون نیز او خواهان همین دو موضوع است که پذیرفتن آن برای ما چه در گذشته و چه حالا خطرناک و غیر عملی است. » (۷۸)

هرچند رئیس دولت تصمیم رفتن به مزار شریف را اتخاذ کرد اما سفر صورت نگرفت. عبدالرشید دوستم به هیئت دولت که درنهم جدی ۱۳۷۴ از کابل به مزار شریف رفته بودند تا تا مقدمات ورود رئیس دولت را به روزدهم جدی فراهم کنند گفت: « سفر رئیس دولت در فردا و روزهای نزدیک به مزار شریف نامساعد است. من باید در قدم اول ذهنیت جنبش ملی و مردم خود را برای انجام سفر استاد ربانی به مزار شریف آماده کنم. چون در نتیجه ی اعلان جهاد استاد ربانی و جنگ با ما شش هزار نفر از نیروهای جنبش تا حال کشته شده اند. » (۷۹)

برخورد دوستم با هیئت دولت متشکل از دکتر عبدالرحمن وزیر هوانوردی، عبدالعزیز مراد رئیس دفتر مطبوعاتی ریاست جمهوری و محمد اکبری رهبر جناح انشعابی حزب وحدت و تعداد دیگر بسیار توهین آمیز صورت گرفت. هیئت بعد از ساعت ها انتظاری در داخل هواپیما به شبرغان برده شدند. استدلال دوستم در مورد تعویق سفر رئیس دولت به مزار شریف بهانه جویی و شانه خالی کردن از همسویی و اتحاد با کابل بود. اونها خود را در دوام خصومت و عدم آشتی با دولت می دید. او فکر میکرد که با سقوط دولت بدست طالبان، شمال افغانستان بصورت طبیعی و یکپارچه در حاکمیت جنبش ملی قرار می گیرد. و در افغانستان تنها دنیروی جنبش ملی و تحریک طالبان باقی میمانند. به گمان دوستم در حالیکه جنبش ملی بانیروی نظامی خود هرگونه حملات طالبان را غرض نفوذ به شمال دفع میکند، حاکمیت جنبش در شمال بمنظور جلوگیری از خطر بنیاد گرایی طالبان مورد پذیرش بسیاری از همسایگان افغانستان، کشورهای منطقه و ممالک غربی واقع می شود. دوستم با چنین رویایی که از مشورت کمونیستان همراهش و وعده های آی اس آی و مقامات پاکستان ناشی شده بود نه تنها شمال افغانستان را قلمرو بلامنازعه ی حاکمیت خود می دید بلکه تصاحب سهم دلخواه را در حاکمیت پایتخت با طالبان نیز مشاهده میکرد.

در حالیکه تلاش ایران غرض ایجاد آشتی و همسویی میان دوستم و کابل به ناکامی انجامید، تلاش پاکستان در جهت معکوس با موفقیت توأم بود. اسلام آباد در اواخر دلو ۱۳۷۴ از اجلاس رهبران شورای هماهنگی میزبانی بعمل آورد. پاکستان در صدد آن بود تا رهبران شورای مذکور را در ائتلاف واحد نظامی با طالبان قرار بدهد و برای اسقاط دولت در کابل به جنگ مشترک بپردازند. عبدالرشید دوستم در این سفر مورد پذیرایی بسیار رسمی و تشریفاتی دولت پاکستان و آی اس آی قرار گرفت. او این پذیرایی را چراغ سبزی در پذیرش حاکمیت جنبش ملی به شمال و مشارکت با طالبان در حکومت مرکزی از سوی پاکستان تلقی کرد. وی در اسلام آباد جهت اطمینان و رضایت بیشتر آی اس آی در جانبنداری از طالبان گفت: « هرگاه دولت کابل به هریک از گروه های مخالف از جمله طالبان حمله کند، شورای هماهنگی و جنبش ملی اسلامی افغانستان بدفاع از آن پرداخته در مقابل آن دست به حمله خواهند زد. » (۸۰)

دوستان و سایر سران شورای هماهنگی طی جلسه ای در اسلام آباد با هیئت طالبان به وساطت و نظارت آی اس آی که از سوی عربستان سعودی و امریکا حمایت گردید به مذاکرات و توافقاتی پرداختند. گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی که در این مذاکرات و توافقات سهم داشت بعداً نوشت: « به وساطت پاکستانیها مذاکراتی میان چهار گروه حزب اسلامی، حزب وحدت، جنبش ملی و طالبان در اسلام آباد آغاز گردید. سعودی و امریکا نیز به این مذاکرات ابراز علاقمندی میکردند. سفیر سعودی برای اظهار حسن نیت دعوتی به هیئت های مذاکره کننده تدارک دید و به آنان گفت: از تصمیم مشترک شما حمایت می کنیم، اگر بر سر تشکیل حکومت به توافق برسید آنرا بر رسمیت می شناسیم. امریکایی ها نیز چراغ سبز نشان میدادند و اشاره های از اینگونه داشتند. » (۸۱)

عبدالرشید دوستان در اواخر حمل ۱۳۷۵ به انگلستان و امریکا سفر کرد و در مصاحبه ای از نیویارک بازهم از عدم آشتی با کابل سخن گفت: « مادر افغانستان با هیچ گروه مشکلات نداریم. نه با محاذ ملی مشکلات داریم. نه با حاجی قدیر. و با حزب وحدت، حزب اسلامی و با نجات ملی شورای هماهنگی را تشکیل داده ایم. یگانه مشکل ما با جمعیت و با اتحاد اسلامی آقای سیاف است. جنگ در افغانستان توسط جمعیت و آقای مسعود برآه انداخته می شود. اطلاعاتیکه ما داریم دوهزار نفر از نیروهای اسماعیل خان و مسعود به کمک دوستان ایرانی ما آماده حمله به هرات اند. » (۸۲)

دوستان بعد از این سفرها، مذاکرات خود را با کابل به حالت تعلیق درآورد و جنگ را در مناطق کوهستانی سمنگان علیه فرمانده عطا محمد و در سالنگ شمالی علیه نیروهای احمدشاه مسعود تشدید کرد.

مؤفقیت دیپلوماسی پاکستان تنها به ناکام ساختن تلاش های تهران در جلب حمایت دوستان از کابل محدود نمی شد. با شروع سال جدید ۱۳۷۵ سایر رهبران تنظیم های اسلامی افغانستان به تشویق و تقاضای آی اس آی از پاکستان به قندهار سرآزیر شدند. و بعد از آن قندهار به عنوان مرکز توجه و تحولات آینده در افغانستان قرار گرفت.

طالبان در پانزدهم حمل ۱۳۷۵ با تدویر جلسه ای از علمای دینی نخستین گام سیاسی را در راستای مشروعیت خود برداشتند. در این اجلاس به ملا عمر رهبر طالبان لقب امیر المؤمنین داده شد و جنگ طالبان تا تسلط به سراسر افغانستان از سوی علمای دینی این اجلاس مورد تأیید قرار گرفت. این جلسه پشت درهای بسته و با مشورت و نظارت پاکستان به خصوص آی اس آی صورت گرفت: « جلسات پشت درهای بسته برگزار شد. و در طول مدت برگزاری آن هیچ خارجی اجازه ی ورود به

قندهار نداشت. البته مقامات پاکستانی به شمول قاضی همایون سفیر پاکستان در کابل و چند افسر آی اس آی مثل کلینل امام سرکنسل پاکستان در هرات، برای نظارت و مشورت حضور داشتند. . . .

برای بسیاری از افغانها و حتی مسلمانان دیگر کشورها، چنین جسارتی که یک ملای ده بدون نسبت خانوادگی با پیامبر و هیچ درجه علمی خود را امیر المؤمنین بخواند توهین آشکار به سنت های متداول به شمار میرود. از سال ۱۸۳۴ به بعد هیچ فرد افغان چنین عنوانی را به خود منسوب نکرده است. فقط در آن سال بود که دوست محمد خان قبل از آنکه علیه دولت "سک" پشاور اعلان جهاد کند، عنوان مذکور را قبول کرد. با این تفاوت که دوست محمد خان در حال جنگ با بیگانگان بود، در حالی که ملا عمر علیه مردم خودش اعلان جهاد کرده بود. « (۸۳)

صدارت حکمتیار و سقوط ولایات شرقی:

عدم توافق عبدالرشید دوستم با دولت، پای کابل را بسوی توافق با حکمتیار کشانید. آنطوریکه بی تفاوتی دوستم در دفاع از حزب اسلامی در برابر طالبان که هم پیمان اودرائتلاف شورای همآهنگی بود، حکمتیار را بدامن کابل انداخت. مذاکرات دولت و حزب اسلامی که نخست از تهران آغاز یافته بود بعد از قوس ۱۳۷۴ در داخل کشور ادامه یافت. نمایندگان حکمتیار در آغاز مذاکره بیش از نیمی قدرت حاکمیت را به عنوان سهم شورای همآهنگی تقاضا داشتند. آنها مدعی بودند که با مشارکت حزب اسلامی در دولت اعضای شورای همآهنگی وارد دولت می شوند. با این طرح و تقاضا حکمتیار میخواست خود توزیع گر قدرت به گروه های مخالف دولت باشد و در صورت عدم مشارکت آنها در دولت، همه امتیازات به حزبش تعلق بگیرد. و در حالی که این امتیازات دسترسی پیدا کند که علی الرغم چهار سال جنگ نتوانسته بود آنرا بدست بیاورد.

مذاکرات کابل و حزب اسلامی بعد از رفت و آمد هیئات و گفتگو های طولانی منجر به توافقنامه ماهیپر گردید. توافقنامه

مذکور روز چهارم جوزای ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) توسط برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار در مهمانخانه بند برق ماهیپر امضاء شد. (

بخش اسناد - ۱۵) در این توافقنامه حکمتیار در کرسی صدارت قرار گرفت و وزارت دفاع نیز به حزب او داده شد. وی در هفتم

سرطان ۱۳۷۵ به پایتخت آمد. طالبان با راکت باران شدید شهر در آنروز که ۱۵۰ نفر کشته و زخمی بجا گذاشت به ورود

حکمتیار عکس العمل نشان دادند.

گلبدین حکمتیار در زمانی که کرسی صدارت تکیه زد که بسیاری از نیرو و امکانات خود را از دست داده بود. و از لحاظ سیاسی

در بدنامی و انزوا به سر میبرد. طالبان هیچگونه ائتلاف و اتحادی را با او نپذیرفته بودند. از هیچ نوع همکاری و حمایت عبدالرشید

دوستم در جنگ با طالبان برخوردار نگردیده بود. پاکستان که گروه طالبان را به جانشینی او ایجاد کرده بود دیگر به حکمتیار علاقه

و دلچسپی پیشین را نداشت و مردم افغانستان در داخل به خصوص مردم پایتخت از او خاطره ی نیک و دل خوش نداشتند. احمدشاه

مسعود نیز بعد از ورود حکمتیار به کابل و مشارکتش در قدرت بر مبنای موافقت نامه ی ماهیپ ناراض بود. حکمتیار را عامل اصلی جنگ و ویرانی پایتخت در حاکمیت مجاهدین میدانست و حضور او را در کابل و مسند صدارت بعد از سه سال راکت باران شهر و ادامه جنگ ناوقت و غیر ضروری تلقی میکرد. مسعود ناخشنودی خود را با ابراز مخالفت به تصامیم حکمتیار در مورد لغو برخی از تشکیلات ادارات دولتی، وضع محدودیت به آزادی زنان، نشر موسیقی در رادیو تلویزیون و فعالیت سینما های شهر کابل آشکار ساخت و آنرا افکار شخصی حکمتیار خواند.

گلبدین حکمتیار روزهای بعد از احراز پست صدارت خط مشی حکومت خود را از طریق رادیو تلویزیون بیان نمود. او مثل همیشه در خط مشی خود به ارائه نظریات و طرح های غیر عملی و شعاری پرداخت. رهبر حزب اسلامی جنگ را عامل مصیبت ها معرفی کرد اما از عامل اصلی چهار سال جنگ خونین و ویرانگر گذشته که خودش بود سخنی به لب نیاورد: «... . اگر مجاهدین نتوانستند که ادراه ی سالم بسازند. نظام اسلامی را اقامه نمایند. عناصر مفسد را سر جایشان بنشانند. بر زخم های مردم مرهم بگذارند و دردهای آنانرا مداوا کنند، عامل تمام این مصایب جنگ است. . . .» (۸۴)

حکمتیار کابینه خود را روز سیزدهم سرطان ۱۳۷۵ معرفی کرد. اعضای کابینه او عبارت بودند از: وحیدالله سباون وزیر دفاع و عبدالهادی ارغندیوال وزیر مالیه از حزب اسلامی، محمد یونس قانونی وزیر داخله و سید نورالله عماد وزیر زراعت از جمعیت اسلامی، احمد شاه احمدزی وزیر معارف و قیام الدین کشف وزیر اطلاعات و فرهنگ از اتحاد اسلامی، سید محمد علی جاوید وزیر پلان و سید حسین انوری وزیر کار و امور اجتماعی از حرکت اسلامی و مولوی سمیع الله وزیر شهداء و معلولین از جمعیت اهل حدیث. حکمتیار نتوانست توافق دوستم و خلیلی دو عضو ائتلاف شورای هماهنگی را در پیوستن به دولت کسب کند. او تنها توانست توافق عبدالرشید دوستم را در بازگشایی شاهراه سالنگ بدست بیاورد. و از اجراءات دیگر او منحیث صدراعظم در دوره کوتاه صدارتش ایجاد محدودیت در نمایش فلم های سینما و نشر موسیقی از رادیو و تلویزیون و وضع محدودیت در لباس زنان بود. اجراءاتیکه " بارنت. آر. روبین " مدیر عملیات پیشگیری در شورای روابط بین المللی نیویارک آنرا غم انگیز و خنده دار میخواند: « مسئله ی بسیار غم انگیز و خنده دار برای رهبران نهاد یک کشور که پایتختش توسط راکت منهدم گردیده (عمدتاً راکت های خودش) از پایین ترین سطح سواد و بلند ترین نرخ مرگ و میر نوزادان و مادران برخوردار است، این میباشد که همه ی انرژی خود را در لباس زنان متمرکز گرداند. » (۸۵)

حکمتیار در خط مشی خود از تلاش کشمیری های آزادیخواه حمایت کرد و به جانبداری از موقف پاکستان در قضیه کشمیر سخن گفت. او در دوره کوتاه صدارتش کوشید میان دولتین پاکستان و افغانستان روابط گرم و دوستانه برقرار کند. در این دوره قانونی به

حیث وزیر داخله به پاکستان سفر کرد و اسلام آباد از او پذیرایی گرم بعمل آورد. این درحالی بود که پاکستان عملاً استراتژی سرنگونی دولت اسلامی افغانستان را توسط طالبان دنبال میکرد. رویهمرفته توافقنامه ی ماهیپرو ورود حکمتیار به شهر کابل در مقام وقصر صدارت نه تنها عامل بقای دولت در کابل و مانع سقوط این شهر بدست طالبان نشد بلکه جریان سقوط دولت و پایتخت را تسریع کرد.

پس از توافقنامه ماهیپرو و ورود حکمتیار به کابل، طالبان حملات شدید خود را غرض تصفیه کامل ولایات پکتیا و پکتیکا از نیروی های مسلح حزب اسلامی آغاز کردند. این حملات که در اواخر سرطان ۱۳۷۵ از منطقه " اورگون " و " گومل " شروع شد بعد از سه هفته جنگ های پراکنده منجر به سقوط آخرین پایگاه کوهستانی حزب اسلامی در منطقه مرزی " سپینه شیگه " گردید. این منطقه، پایگاه کوهستانی حزب اسلامی در سرحد با پاکستان واقع در شمالشرق ولایت پکتیا بود که در طول سالهای جنگ با شوروی در کنترل حزب مذکور قرار داشت. در این پایگاه زیرزمینی های متعددی توسط آی اس آی و حزب اسلامی ساخته شده بود که در آنها ذخایر عظیم سلاح و مهمات نظامی و لوژیستیکی نگهداری می شد. تصرف سپینه شیگه راه را برای پیشروی طالبان بسوی جلال آباد هموار ساخت. آنها تا سه هفته دیگر ولسوالیهای " ازره " و " حصارک " را در سر راه جلال آباد تصرف کردند. خط دفاعی شورای جلال آباد که در حصارک ایجاد شده بود به آسانی از سوی طالبان درهم شکست. در حالیکه حاجی قدیر والی و رئیس شورای ننگرهار و تعدادی از اعضای شورا بعد از تفاهم با کابل آماده ی دفاع از جلال آباد گردیده بودند و با اعزام چند صد نفر مسلح و تعدادی تانک و توپ در حصارک به ایجاد خط دفاعی پرداختند. کابل با ارسال چهار میلیارد افغانی پول نقد به جبهه حصارک و اعزام ششصد نفر نیروی مسلح به استقامت شهر جلال آباد به کمک مدافعین جلال آباد شتافت. اما این تدابیر مانع سقوط جلال آباد و سایر ولایات شرقی نگردید. حاجی قدیر رئیس شورای ننگرهار یک روز قبل از سقوط حصارک و جلال آباد به پشاور رفت. انجنیر محمود و ساز نور از قومندانان و اعضای مقتدر شورای جلال آباد حین فرار بسوی پشاور توسط منجی به خونخواهی برادرش شمالی خان به قتل رسید. شمالی قومندان محاذ ملی در شورای ننگرهار بود که در میزان ۱۳۷۴ توسط شورای مذکور ترور گردید.

طالبان شهر جلال آباد را در ۲۹ سنبله ۱۳۷۵ بدون مقاومت متصرف شدند. از میان قوماندانان جلال آباد تنها حضرت علی که با احمد شاه مسعود روابط نزدیک داشت بعد از برخورد مختصر با طالبان به زادگاه خود " دره نور " عقب نشست. او تا سقوط حاکمیت طالبان که هر چند در شهر دویی امارات متحده عربی اقامت داشت به مقاومت علیه طالبان ادامه داد. حاجی قدیر رئیس شورای ننگرهار بعد از چند ماه اقامت در پاکستان از سوی حکومت آن کشور متهم به فعالیت علیه طالبان شد و از پاکستان اخراج

گردید. اوبعد از آن دردوبی و آلمان اقامت گزید. به پنجشیر و تالقان دررفت و آمد شد و با عضویت در جبهه متحد اسلامی در صف مخالفین و نیروهای مقاومت ضد طالبان قرار گرفت. موصوف در خزان ۱۳۸۱ که معاون ریاست شورای دولت انتقالی و وزیر فواید عامه در دولت مذکور بود در شهر کابل ترور گردید.

با سقوط آسان و سریع جلال آباد بدون درگیری و مقاومت از سوی نیروهای شورای ننگرهار از یکطرف شایعه ای یک معامله پولی برای تسلیمی جلال آباد با توزیع دومیون دالر توسط آی اس آی و طالبان برای برخی فرماندهان و مسئولین شورای جلال آباد بالا گرفت که بعداً گفته شد آی اس آی دالر های جعلی را تحویل داده است و از طرف دیگر خبر بازگشت محمد ظاهر شاه در قدرت با پیشروی طالبان بسوی پایتخت مطرح گردید. هر چند خبر بازگشت شاه سابق قبل از ورود طالبان به شهر جلال آباد در کابل شایع شد اما بعد از سقوط جلال آباد این شایعه هنگامی قوت گرفت که دفتر شاه پیشین از شهر روم ایتالیا اطلاعیه ای را در مورد بازگشت قریب الوقوع شاه ب داخل افغانستان منتشر کرد. وزیر ی سخنگوی محمد ظاهر شاه گفت: « اعلی حضرت آماده است در ظرف یکی دوهفته ای آینده به افغانستان بروند . . . » (۸۶)

اطلاعیه ای دفتر شاه و اظهارات سخنگوی او این ذهنیت را ایجاد کرد که گروه طالبان لشکری برای حاکمیت مجدد شاه مخلوع و مستعفی میباشد. و از دید گاه برخی افراد و حلقات داخلی و خارجی دیدخل در بحران افغانستان دسترسی آسان طالبان به جلال آباد و حتی سپس سقوط کابل بدست آنها در همین راستا ارزیابی گردید. عبدالروف باجوری باشنده ولایت کنرها که در روزهای ورود طالبان در شهر جلال آباد بود اظهار داشت: « چهارروز پیش از ورود طالبان به شهر جلال آباد تورن جنرال باجوری آخرین قوماندان قول اردوی ننگرهار در حکومت نجیب الله و دیگر جنرال معراج الدین عمران که یک دوره قوماندان قول اردوی ننگرهار در حکومت حزب دمکراتیک خلق بود از پشاور به جلال آباد آمدند. امنیت آنها از طرف انجنیر محمود یکی از قوماندانان مشهور جلال آباد گرفته شده بود. آنها مخفیانه به حصارک رفتند و با طالبان مذاکره کردند. سردار باجوری که پسر کاکای من میباشد در بازگشت از حصارک گفت: چهار روز بعد طالبان وارد جلال آباد میشوند. قوماندانی آنها بدوش ملا بورجان است. فیصله بعمل آمده که در حکومت آینده ظاهر شاه رئیس جمهور باشد. ملا بورجان وزیر دفاع و جنرال شهنواز تنی لوی درستیز. وقتی طالبان داخل جلال آباد شدند ملا بورجان را از نزدیک دیدم. با او دونفر امریکایی همراه بود. یکی از آنها هنگام حمله طالبان به لغمان کشته شد. ملا بورجان از قتل او ناراحت بود و میگفت که لغمانی ها خوب مردم نیستند مهمان ما را کشتند. روزهای بعد ملا بورجان نیز کشته شد. بعد از کشته شدن ملا بورجان سردار باجوری و معراج الدین عمران دیگر جلال آباد نیامدند. وقتی سردار را در پشاور دیدم برایم گفت آن پلان را پاکستان برهم زد و ما جلال آباد رفته نمی توانیم . » (۸۷)

طالبان بعد از تصرف کابل ضرورت بازگشت شاه سابق را در رهبری افغانستان منتفی اعلان کردند. عبدالمنان نیازی یکی از سخنگویان آنها در مصاحبه با رادیوی بی سی گفت که با انتخاب امیرالمؤمنین قیادت در افغانستان معین شده است و ظاهر شاه نمیتواند نقشی در رهبری کشور داشته باشد.

ورود طالبان به پایتخت:

احمدشاه مسعود را من (نگارنده) یک روز بعد از سقوط سروبی شامگاه چهارشنبه چهارم میزان ۱۳۷۵ در جبل السراج دیدم. او به اتاق مخابره در ساختمانی که از آن به عنوان محل کار و ملاقات های خود حین اقامت در جبل السراج استفاده میکرد آمده بود. در سیمایش گرفتگی و خستگی دیده می شد. پیهم فاجه می کشید. به نظر میرسید بی خوابی طولانی کشیده است. به کارمندان مخابره هدایت داد تا به تالقان ارتباط برقرار کنند. وقتی این ارتباط برقرار شد به آنطرف دستگاه به تالقان گفت که فرود گاه قندز را برای نشست هواپیما های شکاری وبم افگن میک وسو آماده کنند تا در سپیده دم فردا پنجشنبه (۵ میزان) هواپیما های مذکور با پرواز از بگرام به آنجا فرود بیایند. اوسپس به فرودگاه بگرام دستور داد تا چرخ بالها (هلیکوپترها) را از آنجا به جبل السراج بیاورند. احمدشاه مسعود دقایقی طولانی در عقب دستگاه های مخابره خاموش و آرام به گفتگوهای قوماندانان خود که از کابل و مناطق مختلف شنیده می شد گوش داد. سپس اتاق مخابره را با بلند شدن صدای چرخبالهای که از بگرام به جبل السراج می آمدند ترک گفت. هر چند انتقال هواپیما های جنگنده وبم افگن در سحرگاه پنجشنبه پنجم میزان ۱۳۷۵ از قندز به بگرام عملی نشد اما این دستور نشان میداد که سقوط پایتخت و فرودگاه نظامی بگرام برای احمدشاه مسعود قطعی شده بود. او بعد از سقوط جلال آباد و سقوط لغمان و کنرها به سختی تلاش کرد تا مانع پیشروی طالبان در تنگی ابریشم شود. اما طالبان تمام مقاومت هارا در این مناطق درهم شکستند. محمدقسیم فهیم رئیس عمومی امنیت ملی در دولت اسلامی و بعداً معاون رئیس جمهور و وزیر دفاع در دولت انتقالی که در روزهای ورود طالبان به کابل فرماندهی نیروهای دولتی را در جبهه ی شرق بدوش داشت از جنگ با طالبان در جبهه شرق میگوید: « نیروهای دولت از سرخکان تا سروبی قدم به قدم جنگیدند. ما در تنگی ابریشم بودیم که طالبان از سمت راست به جگدک دست یافتند. وقتی در سروبی خط دفاعی ایجاد کردیم، طالبان از لته بند به منطقه پلچرخ نفوذ کردند. نیروهای ما در تنگی ابریشم تا سروبی ششصد نفر کشته و اسیر دادند و طالبان در نتیجه جنگ به کابل آمدند. » (۸۸)

احمدشاه مسعود در اوایل صبح روز پنجشنبه پنجم میزان ۱۳۷۵ به تمام قوماندانان جبهات پایتخت دستور عقب نشینی را در آخرین روز حاکمیت بسوی شمال صادر کرد. این آخرین روز برای نیروهای او اهمیت حیاتی داشت. چون یکروز تاخیر در خروج از کابل، نیروهای مسعود را بدام طالبان می انداخت. طالبان که از مسیر کابل - جلال آباد وارد شهر شدند به آسانی میتوانستند راه بیرون

رفت قوت های او را از عقب در هر دو سرک نو و کهنه در مسیر شمالی ببندند. و آنگاه برای نیروهای دولت راهی جز جنگ ویا تسلیمی به طالبان باقی نماند که این هر دو حالت برای احمدشاه مسعود و نیروهایش حالت بسیار دشوار، غیرقابل پیش بینی، خطرناک و مهلک بود. جنگ در شهر کابل کوچه به کوچه و خانه به خانه صورت میگرفت و در چنین جنگی جان هزاران نفر شهریان بی گناه و مظلوم کابل قربانی می شد. و این جنگ برای نیروهای مدافع کابل هم انتحاری بیش محسوب نمی گردید. نیروهای احمدشاه مسعود در این مدافعه علی الرغم هرگونه سرسختی در مقاومت تار و مار می شدند و تا دوام بعدی مقاومت در بیرون از پایتخت آنگونه که در سالهای واپسین به فرماندهی موصوف ادامه یافت ناممکن و حد اقل در ضعیف ترین حالت تنزیل میکرد. معهداً صدور فرمان عقب نشینی نیروها از سوی احمدشاه مسعود در آن آخرین روز حاکمیت که متضمن دوام و بقای مقاومت در کشور علیه طالبان، تروریزم و دخالت پاکستان گردید قدرت و نبوغ نظامی و توانایی او را در آینده نگری، اراده و تدبیر به نمایش گذاشت. هر چند که این عقب نشینی یک شکست نظامی بود. نیروهای دولتی که برای خروج از کابل فقط یک روز وقت داشتند با عجله و سرعت و با مقدار ناچیزی از اسلحه و مهمات دست داشته ی خود پایتخت را ترک گفتند. در حالیکه قسمت اعظم امکانات نظامی آنها از اسلحه سنگین و سبک تا مقدار هنگفت مهمات و مواد اعاشه در قطعات و خطوط اول جنگ باقی ماند.

طالبان تا ظهر پنجشنبه میزان ۱۳۷۵ تنگی ماهیپر را بدون مقاومت نیروهای دولت علی الرغم بمباران هوایی که غرض جلوگیری از ورود سریع شان به شهر کابل صورت میگرفت، پشت سر گذاشتند. آنها تا عصر آنروز با قوت های دیگرشان که از لته بند به زندان پلچرخی آمده بودند یکجا شدند. تا آن ساعات بگرامی، بنی حصار، قسمت های شرق و جنوب تپه ی مرغان را به تصرف خود در آوردند. با آنکه نیروهای دولت با سراسیمگی و سرعت مواضع خود را در تمام خطوط جنگ ترک میکردند و بسوی شمال عقب می نشستند، طالبان تا نیمه های شب وارد شهر نگردیدند. یک شاهد عینی چشم دید خود را از شب سقوط کابل بدست طالبان اینگونه بیان داشت: « با غروب آفتاب و چیره شدن تاریکی شب جاده ها و کوچه های کابل لحظه به لحظه در سکوت فرو میرفتند. آخرین سربازان و افراد مسلح دولت در نیمه ی شب آنروز پای پیاده از کوتل خیرخانه عبور کردند. بسیاری از فرماندهان ارشد، اراکین عالی رتبه ی دولتی و رؤسای دوایر قبل از غروب شهر را ترک کرده بودند. ساکنان کابل قبل از غروب آفتاب در خانه های خود آرام گرفتند. در آن شب کمتر کسی به خواب رفته بود. بسیاری از فامیل ها بر پشت بام خانه ها و در بالکن منازل شان انفجار دیوهای اسلحه و مهمات را نظاره میکردند. این انفجارها گاه گاهی از گوشه و کنار شهر بلند می شد و روشنی آن در آسمان کابل به چشم میخورد. به نظرمی رسید که نیروهای دولتی حین ترک قطعات و مواضع خود عمداً اسلحه و مهمات را منفجر ساخته اند. بعد از نیمه های شب صدای انفجارها هم خاموش شد و جریان خروج نیروهای دولتی بسوی شمال قطع گردید.

تا ساعت ۲ بعد از نیمه ی شب نوعی از سکوت کابل را فرا گرفت. این سکوت توأم با خواب مردم نبود. شهریان کابل با دیده گان بیدار و نفس های حبس کرده در سینه منتظر حوادث و تحولات بعدی بودند. در حوالی ساعت ۲ شب، خاموشی شهر با غرش تانک ها و آواز ترانه های طالبان برهم خورد. ترانه های که بدون موزیک به زبان پشتو خوانده شده بود و از بلند گوی های داتسونها بگوش می رسید. نخستین ستون داتسون و تانک طالبان از سرک کابل - جلا آباد وارد شهر شدند و به سرعت در فرودگاه خواجه رواش، وزارت خانه ها و قصر ریاست جمهوری جایجا گردیدند. . . . « (۸۹)

تصویری از اوضاع عمومی کشور در سالهای حاکمیت مجاهدین:

انتقال حاکمیت از حزب دمکراتیک خلق به حکومت احزاب مجاهدین همراه با فروپاشی حکومت نیم بند مرکزی، ایجاد بی ثباتی و شروع دور جدید جنگ و دخالت خارجی بود. این بی ثباتی و جنگ بعد از دوره انتقال تشدید یافت و سالهای حکومت برهان الدین ربانی در نا امنی و جنگ گروه های سرکش و افزون طلب داخلی و با مداخلات خارجی که توسط سازمانهای استخبارات منطقه و جهان بصورت بغرنج و پیچیده سازمان داده می شد، سپری گردید. استمرار جنگ تاثیر بسیار منفی و ناگوار به ابعاد مختلف زندگی مردم وارد کرد. این اثرات منفی و مصیبت بار در پایتخت کشوری بیش از هر نقطه دیگر عمیق و وحشتناک بود. هر چند آمار دقیقی از تلفات مردم پایتخت و خسارات ناشی از جنگ های حاکمیت احزاب اسلامی بوقوع پیوست وجود ندارد اما این جنگ ها چهل تا هفتاد درصد آبادی شهر را ویران کرد و ده ها هزار نفر را به خاک و خون کشانید. کابل تا قبل از حاکمیت مجاهدین دویست میلیون جمعیت را در خود جای داده بود. جنگ بیش از نیم جمعیت مذکور را آواره ساخت و تعداد اعظم آنرا بسوی بیکاری و فقر کشانید. تنها اصابت گلوله های بی امان توپ و راکت نبود که زندگی مردم را تهدید میکرد و ساکنان بیدفاع شهر را به خاک و خون میکشاند. مصیبت فزاینده ی فقر و گرسنگی در برابر مردم بی رحمانه تر از مصیبت کشتار و ویرانی عمل میکرد. راه های منتهی به پایتخت مسدود بود و از ورود مواد غذایی توسط گلبندین حکمتیار و عبدالرشید دوستم و بعداً طالبان جلوگیری می شد. فابریکات و مؤسسات تولیدی ویران گردیده بودند. پول افغانی با گذشت هر روز ارزش خود را از دست میداد. قیمت اجناس و مواد مورد ضرورت بالا میرفت. مردم پیوسته قدرت خرید را از دست می دادند و هزاران خانواده ی پایتخت با فروش آخرین وسایل دست داشته خود به صف گدایان می پیوستند و یا مهاجر و آواره میگرددند. یک دالرامریکایی در شروع حکومت مجاهدین به چهار صد افغانی تبادل میگردد، اما چهار سال و شش ماه بعد در آخرین روز سقوط دولت اسلامی در پایتخت یک دالرمعادل ۲۲ هزار افغانی بود. البته در حکومت طالبان اوضاع اقتصادی چنان رقت بار و غم انگیز گردید که قیمت یک دالراز پنجاه هزار افغانی بالا رفت. ادامه جنگ علاوه بر فقر، مصیبت امراض را به مردم در پایتخت و ولایات نیز تحمیل کرد. مرض سالدانه، مالاریا و توبرکلوز در کابل و ولایات

گسترش یافت. در حالیکه مرض سالدانه تا سال ۱۳۷۵ در پایتخت ۸ تا ۱۵ درصد افزایش داشت، شیوع ملاریا در ولایات شمال شرقی تخار، قندز و بغلان بسیار گسترده و فاجعه بار بود.

پایتخت علی الرغم تحمل جنگهای ویرانگر و خونین تا آخرین روز ۱۳۷۳ در حاکمیت دولت اسلامی قرار نگرفت. تا قبل از این روز بخش مرکز، شمال و شمال غرب شهر توسط نیروهای دولتی کنترل میگردید. در بخش های جنوب، جنوب شرق، غرب و جنوب غرب شهر نیروهای حکمتیار، حزب وحدت و دوستم حکومت میکردند. همچنان در ولایات حاکمیت متعدد گروهی و تنظیمی وجود داشت. بسیاری از قوماندانان حاکم با سلیقه و میل خود فرمان می راندند نه به هدایت و دستور رهبران و احزابشان. علاوه بر آنکه قوماندانان طرفدار دولت در ولایات عواید قلمرو حاکمیت خود را بدولت نمی فرستادند، مقادیر هنگفت پول فزیکه بنام بودجه ولایت از مرکز دریافت میکردند. عواید گمرکی بندر حیرتان را عبدالرشید دوستم، بنادر اسلام قلعه و تورغوندی را اسماعیل خان، بندر تورخم را شورای جلال آباد و بندر سپین بولدک را قوماندانان محلی قندهار اخذ میداشتند. محصولات فابریکه ها و مؤسسات تولیدی فعال در ولایت نیز در اختیار حاکمان محلی قرار میگرفت. دولت در کابل کلیه مصارف خود را از طریق چاپ بانکنوت تأمین میکرد. و بانکنوت ها صد درصد به چاپ می رسید. سقوط ارزش روز افزون پول افغانی حتی هزینه چاپ و حمل و نقل آنرا بالا برد و دولت را واداشت تا به چاپ بانکنوت های پنج هزار افغانیگی پردازد. این بانکنوت ها از تیرماه ۱۳۷۲ وارد چلند گردید. بانکنوت های جدید هنوز به تورم پولی و نزول ارزش آن افزود و بعداً چاپ بانکنوت های مشابه ده هزار افغانیگی بصورت جعلی و تقلبی از سوی عبدالرشید دوستم بیش از پیش به سقوط ارزش پول افغانی انجامید.

معارف و تعلیم و تربیه وضع بدی داشت. دروازه مکاتب و دانشگاه کابل در بسیاری از روزهای سال بروی متعلمین و محصلین بسته ماندند. علی الرغم اوضاع ناامن و راکت باران شهر بسا از روزها شاگردان به مکاتبی که در قلمرو دولت قرار داشت رفت و آمد میکردند. اما نبود امکانات و وسایل درسی در کنار بدامنی و بی ثباتی زمینه مساعد تعلیم و آموزش را از بین برده بود. مشکل دیگر مکاتب و مؤسسات آموزشی را مشکل نصاب تعلیمی و مضامین درسی تشکیل میداد. با حاکمیت مجاهدین به تدریس مضامین دینی مکاتب افزوده شد. این افزایش چنان گسترده بود که فکرمی شد مکاتب متوسطه و عالی کشور به مدارس دینی تبدیل گردیده اند. تدریس مضامین حدیث، تفسیر، عقاید، فقه، بینش اسلامی، تجوید، صرف و نحو شامل مضامین درسی هر سه دوره ابتدایه، متوسطه و لیسه گردید. افزایش این همه مضامین دینی در نصاب درسی بالاتر از ظرفیت زمانی درس و قدرت فراگیری شاگردان بود. و فارغان مکاتب در این نصاب از فراگیری هر دو علوم دینی و عصری محروم میماندند. در مکاتب، نصاب تدوین شده ی " مرکز تعلیمی افغانستان " به عنوان نصاب درسی تعیین شد. مرکز تعلیمی به کمک مالی ایالات متحده امریکا در سال ۱۳۶۵)

۱۹۸۶) درپشاور برای مکاتب داخل افغانستان ایجاد شده بود. کلیه کارمندان مرکز از سوی تنظیم ها معرفی میگردیدند. بسیاری از این کارمندان که در مدیریت نصاب تعلیمی مرکز، نصاب درسی دوره های مختلف مکاتب را ترتیب کردند اکثراً افراد غیر مسلکی و فاقد دانش و تخصص در تعلیم و تربیه بودند. آن نصاب که در دوران جهاد تدوین و تنظیم گردیده بود، بیشتر نصاب جنگی بود. اما بعداً نصاب مذکور با همه نواقص و کمبود هایش و با همان روحیه ی جنگی اش در دولت اسلامی به عنوان نصاب درسی مکاتب در شرایطی قرار گرفت که جامعه و کشور به صلح و ختم جنگ ضرورت داشت. مشکل دیگر مکاتب را کمبود معلم به خصوص معلمین مضامین دینی تشکیل میداد.

وضع مکاتب و دانشگاه در برخی ولایات اندکی بهتر از مرکز بود. مکاتب و دانشگاه در هرات، جلال آباد و ولایات شمال کشور فعال بودند. هر چند کمبود امکانات و وسایل درسی و فقر اقتصادی ادامه فعالیت مکاتب و مؤسسات آموزشی ولایت مذکور را همیشه به مشکل روبرو میکرد. حکمروایی متعدد و جداگانه ی قوماندانان عامل دیگر بحران در تعلیم و تربیه ی ولایات محسوب می شد. در بیشتر ولایات قوماندانان که مفهوم و اهمیت تعلیم و تربیه را برای کشور درک نمیکردند هیچ توجه و اعتنایی به مکاتب نداشتند. بسیاری از قوماندانان بودجه ی تعلیم و تربیه را که از مرکز و برخی مؤسسات امدادی بدست می آوردند خود تصاحب میکردند. فرهنگ و مطبوعات همچو معارف در کشور از جنگ و بی ثباتی به شدت صدمه دیده بود. بخش اعظم امکانات و وسایل فرهنگی شامل دستگاه های طباعتی، فرستنده های رادیو و تلویزیون، آثار موزیم و ساختمانهای مربوط به دفاتیر و ادارات فرهنگی در سالهای جنگ با راکت باران حکمتیار تخریب گردیدند. رادیو تلویزیون دولتی علی الرغم شرایط ناگوار در تمام سالهای جنگ هر چند با تغییرات کمی و کیفی در برنامه ها به نشرات خود ادامه دادند. رادیو تلویزیون محلی در ولایت نیز تحت حاکمیت قوماندانان محلی فعال بودند و برای حاکمان محلی خودشان برنامه پخش میکردند. روزنامه های دولتی انیس و هیواد در کابل بصورت مقطعی در سالهای جنگ به چاپ می رسید که چاپ آنها بعد از زمستان ۱۳۷۲ در مطبعه پروان در شهر چاریکار صورت میگرفت. علاوه به روزنامه های دولتی برخی احزاب در کابل نشریات خود را داشتند و در قلمرو حاکمیت خود آنرا چاپ و توزیع میکردند. جنگ و پیامد های مصیبت بار آن اثرات خود را روی آثار نویسندگان و شاعران نیز گذاشته بود. شعرونوشته ها در قالب مقاله، داستان و هنرنوع دیگر اوضاع غم انگیز جامعه و کشور را به تصویر می کشید. نوشته ها و اشعار نویسندگان و شاعران عضو احزاب اسلامی و جهادی مملو از مذمت گروه متخاصم بود که در نشرات احزاب به چاپ می رسید. به نوشته و اشعار نویسندگان و شاعران مخالف احزاب مجاهدین مجال چاپ و نشر داده نمی شد. اینگونه اشعار در کابل و سایر شهرها دست بدست میگشت و در مجالس خصوصی به

خوانش گرفته می شد. در اشعار ذیل بخش هایی از قطعه شعر دسته ی اخیر الذکر را میخوانیم که اوضاع مصیبت بار و پیامد غم انگیز روزها و سالهای جنگ و بی ثباتی پایتخت را ترسیم میکند. هر چند در شعر به عوامل جنگ پرداخته نمی شود.

الا ای ملت آزاده هوشیار زمکرو حيله ی دشمن خبردار
که دستی از جفا بگرفته شمشیر بدست دیگری قرآن و تذویر
به ظاهر دوست و باطن دشمنانند پی فرصت به قتل این و آنند

دریغا آسمائی بی هوا شد *** دگر خواجه صفایش بی صفا شد
گذر گاهش نمی آرد هوایی *** ندارد جوی شیر او صفایی
گسسته حلقه ی رندان کابل *** شکسته چهچه ی مستان کابل
خراباتش دیگر سازی ندارد *** کبوتر های دلبازی ندارد
خزان کرده چوریشه در بهارش *** فسرده رنگ و بوی از زرنگارش
شکسته جلوه های کهسارش *** خمیده قامت بالا حصارش
سلامت رفته از کوه و کرانش *** امانت نیست در دارالامان
کجا شد عاشقان با وقارش *** کجاشد عارفان نامدارش
دریغا کابل این زیبای خاور *** عروس نازنین لیلای خاور
ز این ناآشنایان دلفگارا است *** به مرگ عاشقانش سوگوار است
الا ای هموطن فریاد سر کن *** جهان را زین مصیبت ها خبر کن
به سازمان ملل وقع بشر نیست *** ز قتل عام کابل کس خبر نیست
به شهر ما که جوی خون روان است *** سیاست بازیگاه کودکان است
در این جا حاکم مطلق تفنگ است *** نفس در سینه آزادی تنگ است
در این دریا که ناپیدا کنار است *** وطن بر زورق خونین سوار است
در این جا جنگ قدرت در تلافیست *** جهادشان دیگر حرف اضافیست
چوبیرون تیغ نفرت از نیام است *** جهاد آویز دست انتقام است
ولایت در ولایت پادشاهیست *** امیر بی کلاهی باج خواهیست

زجهل خویش این تقصیر کردند*** که دین را واژگون تعبیر کردند
کجاشد آن وطن یاران دیرین *** کجاشد آن جوان مردان پیشین
که دست مادر میهن بگیرد*** فراخوان وطن ازجان پذیرد
که این جا زورق هستی شکسته*** که این جا ملتی درخون نشسته
با بائی حمل ۱۳۷۳

برهان الدین ربانی؛ سجایا و شخصیت:

برهان الدین ربانی در سال ۱۳۱۹ (۱۹۴۰) در دهکده یفتل از توابع فیض آباد مرکز ولایت بدخشان دیده به جهان گشود. پدرش ملا محمد یوسف از خانواده بی بضاعت و کشاورز محل بود. برهان الدین ربانی بعد از اتمام دوره لیسه در ۱۳۳۸ وارد دانشگاه کابل گردید و تحصیلات خود را از فاکولته شرعیات آغاز کرد. موصوف با اخذ نمرات عالی در ختم تحصیل وارد کدراستادان فاکولته مذکور گردید. سپس برای تحصیلات عالی تریه دانشگاه ازهر مصر راه یافت و ماستری خود را در سال ۱۳۴۵ در فلسفه الهیات از دانشگاه مذکور بدست آورد. ربانی در محیط ازهر و قاهره به افکار و نظریات جنبش اخوان المسلمین آشنا گردید. و بر مبنای این آشنایی فعالیت های سیاسی او در دوره های بعدی زنده گی اش شکل گرفت. وی در فاکولته شرعیات با جمعی دیگر از استادان فاکولته مذکور در اوایل دهه ی چهل هجری شمسی تلاش های را در اسلامی ساختن نظام سیاسی کشور برعه انداخت. این تلاش ها که سرآغاز تاریخ نهضت اسلامی در افغانستان خوانده میشود توسط غلام محمد نیازی یکی دیگر از استادان فاکولته شرعیات رهبری میگردید. بر اساس نوشته های رسمی جمعیت اسلامی، رهبری نهضت در سال ۱۳۵۱ که جمعیت اسلامی افغانستان نام گرفت به عهده ی برهان الدین ربانی گذاشته شد. موصوف بعد از کودتای محمد داود در سال ۱۳۵۳ که مورد تعقیب دولت قرار گرفت به پاکستان پناه برد.

هجرت و آواره گی برهان الدین ربانی آغاز فصل جدید در زندگی سیاسی او بود. وی در پایان این فصل تازه و مرحله جدید زندگی سیاسی خویش که بیشتر از یک ونیم دهه را دربر گرفت به زمام داری کشور رسید. در حالیکه او مرحله ی مذکور را باروزهای دشوار، پر مشقت و ناامیدی ها آغاز کرد. باری موصوف در ایام زمامداری اش از خاطرات و حوادث آنروزهای زندگی خود سخن گفت. او در هفدهم جوزای ۱۳۷۴ غرض افتتاح فرستنده جدید رادیو تلویزیون به تپه تلویزیون آمد و وقتی روی تپه در هوای آزاد با جمعی از همراهان خود و کارمندان رادیو تلویزیون نشست نگاه طولانی به دانشگاه کابل و کارته سخی در دامنه جنوب غربی تپه انداخت. آنگاه به حاضرین رو بر گردانیده گفت: «اینجا دوره های گذشته را بیادم آورد. روزهای سخت و ناامیدی را. روزی که من از چنگال

پولیس داودخان فرار کردم، با شش نفر از محصلین شرعیات از کارته سخی تانیمه های تپه بالا برآمدیم. دقایق طولانی آنجا منتظر بودم تا یکجوره پیراهن تنبان برایم آوردند. در این دقایق به شهر زیبای کابل می دیدم. به آینده ی تاریک و مبهم می اندیشیدم که وطن را کمونیستان و روسها تصرف خواهند کرد. محمد داود در اواخر سال ۱۳۵۲ به تحریک چپی ها به تعقیب و دستگیری رهبری و اعضای ارشد نهضت اسلامی افغانستان پرداخت. پولیس به خانه من و مرحوم نیازی حمله کرده بود. استاد نیازی اسیر پولیس شدند و من خانه نبودم. با خبر دستگیری استاد نیازی من به خانه نیامدم و سه روز در خانه دوستان مخفی شدم. در مخفیگاه با خود فکر کردم که راه دیگری وجود ندارد. سرانجام پولیس دستگیرم می کند. اگر من در جاهای دیگر بدست پولیس اسیر شوم کاربدی خواهد بود. از مخفی گاه بیرون شده به خانه آمدم. خانواده ام گمان میکردند که من دستگیر شده ام. در خانه وصیت نامه نوشتم و نام چند نفری را که از آنها قرض دار بودم یاد داشت کردم تا پول هایشان را بدهند. سپس به پوهنتون (دانشگاه) آمدم به این فکر که دستگیری ام در پوهنتون بهتر و آبرومندانه تر است. وقتی داخل پوهنتون شدم بدون توقف به صنف دوم شرعیات رفتم و به تدریس پرداختم. هنوز ساعت درس تمام نشده بود که چند افسر پولیس با لباس پولیسی و شخصی داخل صنف شد و برایم گفتند که با شما کار داریم. از آنها اجازه خواستم تا دقایقی برایم وقت بدهند. به اداره فاکولته رفتم تا مونوگراف های محصلین صنف چهارم را برایشان مسترد کنم. بعداً بدستور پولیس وارد دهلیز فاکولته تعلیم و تربیه شدم. در ختم دهلیز موتر جیب پولیس برای انتقالم به زندان آمده بود. هنوز در چند متری ختم دهلیز قرار داشتیم که محصلین در پشت سرم صدا کردند استاد برگرد به پولیس تسلیم نشوی. رویم را برگردانیدم جمع کثیری از محصلین در عقب من قرار داشتند. به پولیس گفتم صاحب منصب خود را بگو که یکبار این جا بیاید. پولیس بطرف موتر جیب رفت و من با محصلین از دروازه دیگر فاکولته حقوق خارج شدم. با عجله سوار تاکسی شده به کارته سخی آمدم و از آنجا تانیمه تپه بالا شدم. وقتی پیراهن تنبان را برایم آوردند، نمیدانستم که کجا بروم و چه کنم. یکتن از محصلین همراهم که از جلال آباد بود پیشنهاد کرد خانه آنها بروم و گفت از آنجا کنرمیرویم. به سرعت حرکت کردیم. بعد از آن تعقیب و دستگیری محصلین در پوهنتون تشدید یافت. ما از کنرها به مناطق قبایلی پاکستان رفتیم و از آن طریق به شهر پشاور رسیدیم. « (۹۰)

زندگی و فعالیت سیاسی برهان الدین ربانی در تبعید و هجرت نیز توأم بادشواریها و فرازونشیب بود. در نخستین سال هجرت گلبدین حکمتیار با اوبرسر رهبری نهضت اسلامی در اختلاف و منازعه قرار گرفت. برخورد و روابط با حکومت محمد داود موضوع دیگر اختلاف آنها را تشکیل میداد. در حالیکه حکمتیار از مبارزه ی قهرآمیز و مسلحانه برای برانداختن حکومت داودخان و تشکیل حکومت اسلامی حمایت میکرد، رهبر جمعیت اسلامی طرفدار مفاهمه و مذاکره با محمد داود بود. اودربهار ۱۳۵۶ به داودخان نامه

ای نوشت که در آن خواستار مذاکره و تفاهم با حکومت موصوف گردیده بود. وی در سال نامبرده تحت فشار حکمتیار و طرفدارانش مجبور به ترک پاکستان گردید و مدتی را در عربستان سعودی به سربرد. ولی بعداً به پاکستان برگشت و در حلقه ای از اعضای نهضت اسلامی به رهبری جمعیت اسلامی افغانستان ادامه داد.

برهان الدین ربانی بعد از ۱۹ سال زندگی در بیرون از کشور و رهبری جمعیت اسلامی افغانستان به زمامداری رسید. سختی ها و مشکلات او در دوره زمامداری بیش از هر دوره حیات سیاسی اش بود. وی در این دوره روزهای تلخ و دشواری را تحمل کرد. هیچ زمامداری در تاریخ افغانستان همچو او در قریب ریاست جمهوری زیر باران گلوله و مرمی قرار نگرفت. وزمینه ی حاکمیت هیچ زمامداری در کشور چون زمینه حاکمیت وی نامساعد و مملو از دشواریها نبود.

شخصیت سیاسی برهان الدین ربانی مانند هر سیاستمدار جامعه انسانی از جنبه های مختلف و ابعاد متفاوت ساخته شده است. در شخصیت و عملکرد او نقطه های قوت و ضعف، برآزندگی ها و کمبودها به چشم میخورد. هر چند موصوف در شرایط خاصی که کشورش مورد هجوم و تجاوز قشون شوروی قرار گرفت و جنگ به سرزمین افغانستان تحمیل گردید، جمعیت اسلامی عمده ترین گروه اسلامی و جهادی را رهبری نمود اما جمعیت اسلامی تحت رهبری وی بمتابه ی یک حزب سیاسی با داشتن تشکیلات منظم و سازمان یافته تبارز نکرد. او طی چهارده سال رهبری جمعیت به تربیه و ایجاد گروه فنی و متخصص که مدیران ادارات دوره حاکمیتش را تشکیل بدهند هیچگونه توجه جدی و کار اساسی انجام نداد. در حالیکه تسهیلات و زمینه های مساعدی در این مورد در مقرر رهبری جمعیت بدو را زمین های جنگ وجود داشت. ابهام، بی نظمی، سردرگمی و عدم صراحت در دوره زعامت رهبر جمعیت اسلامی چه در زمان قبل از حاکمیت و چه در دوره حاکمیت از کمبودهایی محسوب می شدند که در بسا مواقع اثر ناگواری روی پیشرفت ها و یا زمینه های مؤفقیته می گذاشتند. از این ها که بگذریم رهبر جمعیت اسلامی افغانستان در شخصیت و سجایای حیات سیاسی خود دارای نقطه های قوت و برآزندگی های ارزشمند و مهمی میباشد. تواضع، برده باری، میانه روی و اعتدال از برآزندگیهای شخصیت سیاسی او محسوب میشوند. او در حالات مختلف با خون سردی، دوراندیشی و اعتدال سخن میگوید و از احساساتی شدن و افراط می پرهیزد. اوسیمای نیکو و ظاهر آرام دارد. خوش برخورد، متواضع و مؤدب است. در پذیرش مردم و مهمان نوازی با حوصله مندی و سخاوت عمل می کند. در حالیکه یک عالم دینی محسوب می شود و با نظریات علمای سنتی جامعه ی خود هماهنگی نشان میدهد از خصوصیات و گرایشات مدرن و روشنفکرانه ی اسلامی نیز برخوردار است. این ویژه گیها برای او نسبت به همه رهبران احزاب جهادی مقبولیت و جذابیت بیشتر بخشیده است. معهداً بسیاری از خبرنگاران، نویسندگان و تحلیلگران خارجی در امور افغانستان در مورد رهبر جمعیت نظریات مثبت ابراز داشته اند. " الیوروا " نویسنده و محقق فرانسوی

برهان الدین ربانی را شخصیت معتدل و نادر در جامعه اسلامی معرفی می کند: « برهان الدین ربانی در محل تقاطع سه جریان فکری قرار دارد که از ویژگی‌های جمعیت اسلامی است. فرهنگ کلاسیک، اسلام معنوی و اسلامیزم سیاسی. تلفیق یک چنین تفکری در جهان اسلام نادر است. »

" ویلهلم دیتل " Wilhelm Dietl نویسنده آلمانی که رهبر جمعیت اسلامی را در دوره جهاد و مقاومت ضد شوروی دیده است می نویسد: « در برخورد با ربانی نوار قرمزی که نشانه‌ی پیوند تمامی مجاهدین افغانی است در نزد وی مشاهده می شود. ربانی آرام صحبت میکند و تا حد ممکن عصبانی نمی شود. حالت متینی دارد. سخنانش پرمغز است. » (۹۱)

دکتر چنگیز پهلوان محقق و نویسنده ایرانی و استاد دانشگاه برهان الدین ربانی را رهبر شایسته میخواند: « استاد ربانی مردی است دیندار و بسیار متقی و پرهیزگار. او یک انسان و ارسته و رهبر شایسته است. در برابر مخالفان خود همواره سیاست مسالمت آمیز در پیش گرفته است و هرگز در صدد انتقام جویی بر نیامده است. . . . بنظر من در تاریخ دو صد ساله اخیر افغانستان هیچ رهبری در این کشور دارای چنین صفات برجسته و بارزی نبوده است. هرگاه رخداد های اخیر کابل (جنگ های دوران حکومت مجاهدین) بوقوع نمی پیوست، ربانی میتوانست چهره تازه ای از اسلام مدرن را به نمایش بگذارد و جذبه های نوینی پدید آورد. » (۹۲)

ریشه یابی سقوط دولت اسلامی مجاهدین

دولت اسلامی افغانستان برهبری و ریاست برهان الدین ربانی که ائتلافی از بیشترین احزاب اسلامی و جهادی بود در اثر عوامل خارجی و داخلی سقوط کرد. در این جا هر یک از این دو عامل را به اختصار و اجمال به بحث و بررسی می گیریم.

الف - عوامل خارجی:

فشار و مداخله ی خارجی عامل بسیار مهم و اثر گذار در سقوط دولت اسلامی مجاهدین محسوب می شود. نخستین عامل در دخالت خارجی برای تضعیف و سرانجام سقوط دولت اسلامی، تشکیل دولت مذکور با تحولی از داخل و دور از دسترسی و آگاهی همسایگان و کشورهای ذی علاقه و دارای منافع بود. همسایگان و کشورهای مختلف، شکل گیری و ظهور حاکمیت جدید را با شیوه های جداگانه و در راستای اهداف و استراتژی خود مورد توجه قرار میدادند. از دیدگاه امریکا و غرب رسالت و دوران حضور و قدرت مجاهدین با خروج قوای شوروی پایان میافت. به ویژه که شوروی طی دوسه سال بعد از این هزیمت متلاشی شد و از میدان رقابت و مسابقه به نفع امریکا بیرون رفت. آنها علایق و منافع آینده خود را در افغانستان در عدم حاکمیت مجاهدین و نظام اسلام گرا جستجو میکردند.

روسیه و کشورهای تازه به استقلال رسیده ی آسیای میانه بصورت طبیعی مخالف ایجاد حاکمیت مجاهدین و حکومت اسلامی در افغانستان بودند. چون آنها استقرارچنین حکومتی را در ثبات و آرامش آینده خود مضروخطرناک می پنداشتند. هندوستان نیز باتوجه به سیاست گذشته اش در حمایت از دولت کمونیستی افغانستان و مشکلاتش در کشمیر، استقرار حکومت اسلامی مجاهدین را مخالف منافع خود تلقی میکرد. جمهوری اسلامی ایران علی الرغم اختلاف و تضاد هایش با امریکا و غرب وبا وجود حمایت وهمبستگی گذشته اش با جهاد و مجاهدین افغانستان آرزوی تشکیل یک حکومت غیرجهادی، مختلط و ائتلافی و بیطرف را در سر می پروراند تا از یکطرف زمینه برای مشارکت و نقش بیشتر تشیع با نبود یک حکومت بنیاد گرای سنی مذهب مساعد گردد و از طرف دیگر از تبارز و تشکیل یک حاکمیت جدید اسلامی برهبری اهل تسنن در همسایگی آن جلوگیری شود. به خصوص که این حکومت با درهم شکستن تجاوز قوای شوروی بعد از ده سال جنگ نابرابر با قوای مذکور بمیان می آمد و در انظار جهان اسلام و نهضت های اسلامی از اعتبار و منزلت بیشتر از انقلاب اسلامی ایران و حکومت اسلامی آنکشور برخوردار میبود.

پاکستان همسایه ی بسیار پراهمیت و بازیگر اساسی در قضیه افغانستان بدنبال تحقق استراتیژی خود بود. پاکستان بنا بر حمایت و نقش فعال و گسترده اش در جهاد مسلحانه ی افغانستان علیه شوروی و کمونیزم نه تنها تأمین اهداف و خواسته هایش را حق مسلم و ثمره ی تلاش و سرمایه گذاری اش می پنداشت بلکه در فرجام پیروزی جهاد افغانستان و خروج قوای شوری خود را قهرمان و میداندار اصلی محسوب میکرد. استراتیژی پاکستان ایجاد یک حاکمیت متحد و مطیع در کابل متشکل از افراد و گروههای خاص مجاهدین بود. و پاکستان زمانی در تحقق این استراتیژی مطمئن می گردید که تحولات سیاسی و نظامی آینده ی افغانستان در کنترل و نظارتش شکل میگرفت. تشکیل حکومت مؤقت مجاهدین در راولپندی (۱۳۶۷)، جنگ جلال آباد در حمل ۱۳۶۸ و بعداً جنگ خوست و سقوط آن در ۱۳۶۹ وقایع سیاسی و نظامی در چهارچوب استراتیژی پاکستان محسوب می شد.

سقوط حکومت داکتر نجیب الله توسط احمدشاه مسعود در بهار ۱۳۷۱ در واقع تحول غیرمنتظره برای کشورهای فوق الذکر خاصاً برای پاکستان بود. عدم آگاهی و نظارت آنها در تحول مذکور به تشویش و نگرانی شان افزود. چون هر کدام آن کشورها از تأمین علایق و منافع شان در حاکمیت جدید اسلامی افغانستان تصویر تاریک و نا مشخص داشتند. و از طرف دیگر برخی از آنکشورها به ویژه پاکستان از نا آگاهی و ناکامی خود در این تحول احساس ناراحتی و سرخوردگی میکردند. معهداً همسایگان و کشورهای دارای اهداف و منافع در افغانستان با تردید و احتیاط وبا حفظ و در نظر داشت همه امکانات و زمینه های مداخله در برابر حاکمیت جدید اسلامی افغانستان قرار گرفتند. این مداخلات در نتیجه ی خبط ها و اشتباهات حاکمان جدید در سیاست خارجی روبه گسترش گذاشت.

روسیه، دولت های آسیای میانه، جمهوری اسلامی ایران و پاکستان از همان آغاز به شیوه ها و میزبان متفاوت در کمیت و کیفیت مداخله بدخالت در افغانستان پرداختند. روسیه و حاکمان آسیای میانه از عبدالرشید دوستم حمایت کردند تا مانع نفوذ جریان اسلامگرایی دولت مجاهدین به آسیای میانه شود. به ویژه برنامه و توانایی احمدشاه مسعود در همکاری با مجاهدین تاجکستان تضعیف گردد. هر چند دوستم بعدها در دست پاکستان قرار گرفت و احمدشاه مسعود سیاست حمایت از مجاهدین تاجک را به میانگیری میان آنها و دولت تاجکستان تبدیل ساخت، اما تا آنوقت جنگ با دوستم امکانات و توانایی حاکمیت او را در عرصه های مختلف تضعیف کرده بود.

جمهوری اسلامی ایران که بعد از تصرف هرات و خاصاً بعد از سقوط کابل بدست طالبان به حمایت از دولت اسلامی افغانستان و جبهه متحد مخالف طالبان پرداخت در سالهای پیشین با حمایت از حزب وحدت موجب بی ثباتی دولت مذکور گردید. نقش پاکستان در سقوط دولت اسلامی امریست بدیهی و آشکار. پاکستان که در آغاز تشکیل دولت اسلامی علی الرغم شناسایی دولت مذکور در عقب جنگهای حکمتیار قرار گرفت تا کابل را از راه جنگ بدست بیاورد و دولت مورد نظر خود را مستقر بسازد، با ظهور طالبان دوستان امریکایی و سعودی خود را در سقوط حاکمیت مجاهدین برهبری برهان الدین ربانی قانع کرد: « شاهزاده ترکی الفیصل رئیس آژانس اطلاعاتی عربستان در ژوئیه ۱۹۹۶ (سرطان ۱۳۷۵) از اسلام آباد و قندهار دیدار کرد تا طرح جدید فتح کابل را با آی اس آی مورد بحث قرار بدهد. هر دو کشور کمکهای شانرا به طالبان افزودند. در طول دوماه پس از ملاقات ترکی الفیصل، طالبان پیشروی شانرا نه به سمت کابل بلکه به سمت جلال آباد شروع کردند. . . . » (۹۳)

طالبان بعد از تصرف جلال آباد که کابل را در چند روز کوتاه بدست آوردند، بیشتر از پیش مورد حمایت کامل و همه جانبه ی پاکستان قرار گرفتند. و این حمایت به پیمانهای بود که حقوق یا معاش کارمندان دولت طالبان و کابل از سوی پاکستان پرداخته شد: « در ۲۸ جون (۱۹۹۸) بخش اعتبارات پولی وزارت دارایی سیصد میلیون روپیه (شش میلیون دالر) برای پرداخت حقوق کارمندان اداری طالبان در کابل اختصاص داد. این اعتبار به وزارت امور خارجه اختیار میداد که در طول شش ماه بعدی پرداخت حقوق زمامداران ماهانه پنجاه میلیون تخصیص دهد. وزارت امور خارجه ملزم بود این مبلغ را در بودجه خود و سایر وزارتخانه ها طوری پنهان کند که در ثبت رسمی بودجه ۹ - ۱۹۹۸ آشکار نشود و از چشمان کنجکاو کمک کننده گان بین المللی پاکستان که برای نجات اقتصاد بحران زده کشور خواهان قطع کامل کمک های دولتی بودند به دور بماند.

در سال مالی ۸ - ۱۹۹۷ پاکستان حدود سی میلیون دالر کمک در اختیار طالبان قرارداد. این کمک شامل اقلام زیر بود:

ششصد هزار تن گندم، گازوئیل، بنزین و نفت سفید که قیمت بخشی آنرا عربستان سعودی پرداخت نمود. همچنین تهیه اسلحه و مهمات، تعمیر و تهیه قطعات یدکی برای تجهیزات نظامی باقی مانده از زمان حضور نظامی شوروی مثل تانک ها و توپ های سنگین، تجهیز نیروی هوایی و ترمیم فرودگاه، جاده سازی، تأمین برق قندهار و پرداخت حقوق کارمندان از جمله ی همین کمکها بود. پاکستان برای خود طالبان نیز زمینه خرید سلاح و مهمات را از اوکراین و اروپای شرقی فراهم کرد. « (۹۴)

ب - عوامل داخلی:

۱ - جنگ احزاب و مشکل مشروعیت:

جنگ گروها علیه دولت اسلامی و مشکل مشروعیت کامل و گسترده دو عامل در تضعیف و زوال دولت مذکور بود. در حالیکه معضل گسترش و استحکام مشروعیت، به جنگ احزاب و گروه ها در برابر دولت میانجامید و بهانه ی سرکشی و بغاوت آنها میگردد، حل این معضل به زمان طولانی و زمینه های مشخص و مساعد نیاز داشت و چنین زمان و زمینه ای را موانع گوناگون از مداخله ی خارجی تا جنگ داخلی برای رهبران دولت اسلامی غیر قابل دسترس میساخت.

مشروعیت در حاکمیت و نظام سیاسی کشورها، سلطه و قدرت پنهانی و علنی است که دولت و حاکمیت موجود را برای مردم و باشندگان جامعه قابل قبول میسازد و جامعه بدون اکراه و فشار از آن اطاعت و فرمانبری میکند. وظیفه و مکلفیت اساسی یک دولت و حاکمیت حمایت همه جانبه از زندگی فردی، اجتماعی، مادی و معنوی کلیه اتباع به خصوص پاسداری از امنیت فرد فرد آنان در جامعه و کشور است. مشروعیت دولت بستگی به انجام این وظایف دارد. ناتوانی وضعف دولت در تأمین وظایف مذکور مشروعیت دولت را زیر سوال میبرد. مبنای و ریشه ی مشروعیت را در حاکمیت ها همیشه هنجارها و ضوابطی تشکیل میدهند که ساختار سیاسی و اجتماعی کشور در پرتو آن شکل می گیرد. در جوامع پیشرفته، رشد قوانین، شکل گیری ساختار سیاسی و اجتماعی و مشروعیت دولت ها وارد مرحله ی ثبات و پختگی گردیده است. با نهادینه شدن این جوامع مشکل و بحران مشروعیت برای دولت ها ایجاد نمی شود. تغییر و تعویض حکومت ها بر مبنای ضوابط و معیارهای نسبتاً ثابت عملی میگردد که در این صورت حاکمیت جدید با داشتن مشروعیت زمام اداره و رهبری کشور را بدست میگیرد. اما برعکس در جوامع عقب مانده به خصوص در کشورهایی که انتساب و وابستگی به اقوام، قبایل و طوایف جای خود را به هویت ملی واحد نداده مشکل مشروعیت، مشکل همیشگی دولت ها است. افغانستان مصداق عملی کشوری است که هنوز از مرحله ی اقوام و قبایل به مرحله ی ملت و هویت واحد ملی نرسیده است. در اینگونه کشورها، دولت بیشتر از طریق کودتای نظامی و یا تغلب و جنگ و حتی تجاوز نظامی قوت خارجی بوجود می آیند که

طبیعتاً با بحران مشروعیت دست و گریبان میباشند. تفوق و قدرت نظامی حاکمیت جدید در کوتاه مدت می تواند به مهار ساختن بحران بیانجامد. اما ضعف و ناتوانی در اعمال سلطه، بحران مشروعیت را بیکی از عوامل سقوط و فروپاشی حاکمیت تبدیل میکند. مشکل مشروعیت برای رهبران دولت اسلامی به خصوص برای برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود بیش از حد معمول و طبیعی آن بود. زیرا آنها منحنی حاکمان جدید در زمان و شرایطی نیاز به مشروعیت حاکمیت خود داشتند که تمام ساختارهای دولتی در کشور از هم پاشیده بود. در مملکت عملاً گروه ها و قوماندانان با سلیقه های ناهمگون بصورت جدا از مرکز فرمان میراندند. ارتش متلاشی گردیده بود و سلاح در دست عام مردم قرار داشت. یک و نیم دهه جنگ و اشغال خارجی ساختار سیاسی و اجتماعی گذشته را برهم زده بود. شرکت اقوام، قبایل، طوایف و گروه های مختلف سیاسی و مذهبی در این یک و نیم دهه جنگ دید و باورهای تازه ای به آنها داده بود. هر یکی از گروه های قومی، سیاسی و مذهبی کشور مطالبات جداگانه در ساختار جدید سیاسی داشتند. این مطالبات و خواست ها بدور از منطق و عدالت و در تضاد و عناد با منافع همدیگر مطرح می شد. مشروعیت دولت برهبری برهان الدین ربانی از دیدگاه های مختلف قومی و گروهی مورد تردید قرار می گرفت. برای بسیاری از گروه های قوم پشتون، حاکمیت تاجک ها و غیر قابل قبول پنداشته می شد. عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت به عنوان حقوق هزاره خواستار تصاحب بخشی معین و مهم در قدرت دولتی بود. حزب او و سایر احزاب تشیع از لزوم رسمیت یافتن فقه جعفری صحبت میکردند. عبدالرشید دوستم بنام حقوق شمال، حاکمیت انحصاری در شمال و رهبری وزارت دفاع را میخواست. گلبدین حکمتیار با هر دو چهره ی گروهی و قومی با بهانه های گوناگون در فکر رسیدن به رهبری کشور بود. و همچنان گروهها و تنظیمهای مختلف دیگر با خواست های متعدد آوازی کشیدند و دسترسی به آنرا حق مسلم خود می پنداشتند. مطالبات احزاب و گروه ها توأم با اعمال خشونت و جنگ مطرح میگردد و در عقب آنها کشورهای خارجی و سازمان استخبارات آنکشورها قرارداد داشت که منافع و اهداف خود را در وجود گروه های مذکور و تحقق خواسته هایشان سراغ میکردند.

دولت اسلامی افغانستان علی الرغم دشواریها و موانع فوق الذکر میبایست مشروعیت خود را با ایجاد ساختار جدید سیاسی و با گسترش و استحکام آن تثبیت میکرد. برای دولت مذکور در راه دسترسی به مشروعیت و عبور از این بحران وجود داشت: راه تغلب و راه تفاهم. اصل تغلب از طریق جنگ و با غلبه بر همه گروه های جنگجو و باغی میتوانست تحقق یابد. و آنگاه زمینه برای ایجاد ساختار جدید سیاسی و اجتماعی میسر میگردد. مشروعیت دولت در پرتو این ساختار شکل میگرفت و تثبیت می شد.

اصل تفاهم و مذاکره با احزاب و گروههای مختلف سیاسی، قومی و مذهبی در توافق به تشکیل ساختار جدید سیاسی میتوانست عملی شود. این راه در صورت توافق و تعهد همه افراد و گروه ها به ساختار جدید سیاسی به مشروعیت حاکمیت می انجامید

ومرحله ی بحران مشروعیت بصورت آرام وتدریجی بدون جنگ، کشتارو ویرانی کشور وحق تلفی و بی عدالتی در برابر گروه های مختلف قومی ومذهبی جای خود را به ثبات وآرامش میداد. در حالیکه رهبران دولت از هردوره در کسب مشروعیت و گذر از این مرحله استفاده کردند اما به مؤفقت دست نیافتند. برخی اشتباهات در شکل وچگونگی استفاده از هردو راه مذکور، جنگ وبغاوت مستمر گروهها به خصوص مخاصمت گلبدین حکمتیار، فشار ودخالت خارجی بویژه دخالت مداوم وروبه گسترش پاکستان، مشکل مشروعیت را برای دولتمداران دولت اسلامی لاینحل گردانید وآنرا بیکی از عوامل سقوط حاکمیت تبدیل کرد.

۲- اختلاف وناهماهنگی در داخل حاکمیت:

اختلاف وناهماهنگی در شکل های گوناگون میان احزاب مؤتلف حاکم ورهبران دست اول حاکمیت وجود داشت که به تضعیف وزوال آن انجامید. درگام نخست ناهماهنگی میان نخستین گروه های که دولت نجیب الله را سرنگون کردند به خصومت وجنگ میان آنها تبدیل شد. بروز اختلافات میان رهبر حزب وحدت و عبدالرشید دوستم با احمد شاه مسعود که تدریجاً به جنگ خونین مبدل گردید، در داخل حاکمیت بود. احزاب وتنظیم های شریک در دولت در مورد مسایل گوناگون از تقسیم قدرت وتوزیع پست های دولتی تا موضوعات متعدد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی وروابط خارجی آراء متفاوت وسلیقه های ناهمگون داشتند. حرکت انقلاب اسلامی برهبری مولوی محمد نبی محمدی وحزب اسلامی مولوی خالص با بسیاری از سیاست وعملکرد رئیس دولت اسلامی واحمدشاه مسعود مخالفت میکردند. آنها حضور وموجودیت زنان را در ادارات دولتی مغایر با شریعت اسلامی تلقی میکردند. از ظاهر شدن زنان در تلویزیون وگویندگی شان در ادیو ناراض بودند. سیاست وعملکرد رهبران جمعیت اسلامی را در نزدیکی با احزاب تشیع نادرست می پنداشتند. به حضور نیروهای دوستم در کابل وادامه کار اعضای حزب دمکراتیک خلق در ادارات دولتی به خصوص در قطعات مسلح اعتراض داشتند. ودر باطن بنا بر ملاحظات وانگیزه های قومی وسیاسی طرفدار بقای حاکمیت با رهبری برهان الدین ربانی واحمدشاه مسعود نبودند. معهذاً آنها علی الرغم مشارکت در دولت، در جهت تقویت واستحکام آن کاری انجام ندادند. ودر جنگ های دولت با مخالفینش حتی در جنگ با دوستم که همیشه از جهاد با ملیشه های دوستم صحبت میکردند، سهم نگرفتند.

جناح محمد اکبری در حزب وحدت وحزب اسلامی برهبری آیت الله محسنی با آنکه از متحدین حاکمیت بودند نارضایتی هایی از رهبران دولت داشتند. عبدرب الرسول سیاف رهبر تنظیم اتحاد اسلامی واز متحدین اصلی دولت نیز با سیاست وعملکردهای رئیس دولت اختلاف وناهماهنگی داشت. اوروش وسیاست دولت را در اسلامی کردن ادارات دولتی غیر مؤثر وناکافی می شمرد. باری به رئیس دولت هر چند با شوخی ومطایبه گفت: «استاد(استاد ربانی) از دولت شما هم خدا خفه است وهم شیطان. خداوند

به این سبب خفه است که نام دولت اسلامی است اما کارش غیر اسلامی. شیطان از این خاطر که چرا دولتی مطابق خواسته ی او نام اسلامی دارد. « (۹۵)

رهبر اتحاد اسلامی در مورد تفاهم و نزدیکی با عبدالرشید دوستم و جنبش ملی اومخالف بود. نظریه ی حکومت تکنوکرات ها را که گاهی از سوی احمدشاه مسعود مطرح می شد نمی پذیرفت. طرح سازمان ملل را در ایجاد حکومت بیطرف که هر چند عملی نگردید در تناقض با اهداف و آرمان جهاد تلقی میکرد. با موضع گیریهای دولت علیه پاکستان به خصوص با سیاست احمدشاه مسعود در این مورد ناسازگاری داشت.

برای بسیاری از سران احزاب اسلامی و جهادی حتی آنهاییکه در داخل دولت قرار داشتند و یا در حالت بیطرفی به سر میبردند، جمعیت اسلامی و شورای نظار گروه ها و نیروهای انحصار گری محسوب می شدند که مناصب و مراکز اصلی قدرت را در اختیار خود نگهداشته بودند. از دیدگاه آنها مفهوم قدرت و حاکمیت دولت اسلامی در سه محور تصاحب و توزیع پول ، امور نظامی و امنیتی، توظيف و تقرر کارمندان عالی رتبه ی دولتی خلاصه می گردید که تمام آنرا در انحصار جمعیت اسلامی و شورای نظار می پنداشتند. در حالیکه این ذهنیت، کینه و خصومت گروههای مخالف دولت را تشدید میکرد، در داخل دولت به ناخشنودی و عقده مندی گروههای متحد دولت می افزود. گروه هاییکه همزمان با مشارکت در قدرت و بهره مندی از امتیازات دولت احساس بیگانگی میکردند و عملاً خود را از دسترسی مستقیم به منابع و مراکز اصلی قدرت محروم میافتند.

تفاوت برداشت ها و دیدگاه ها در پاره ای از مسایل میان رئیس دولت اسلامی و احمدشاه مسعود فرمانده کل نیروهای دولت بخش دیگر از ناهمسویی و ناهمآهنگی در هسته ی رهبری دولت بود. احمدشاه مسعود از امضای معاهده اسلام آباد در بهار ۱۳۷۲ توسط رئیس دولت ناراض بود و از توافقنامه ماهیپر با گلبدین حکمتیار که پای او را به حیث صدراعظم بداخل شهر کابل کشانید دل خوش نداشت. از عدم استعفای رئیس دولت اسلامی در شورای هرات ناراحت بود. در حالیکه رئیس دولت طرفدار آرام ساختن و مهار کردن عبدالرشید دوستم با دادن امتیازاتی به او بود، اما احمدشاه مسعود مطالبات دوستم را نادرست و پذیرش آنرا خطرناک تلقی میکرد. دیدگاه های آنها در مورد برخورد و روابط با پاکستان همسویی و همآهنگی نداشت.

۳ - اشتباه و تناقض در سیاست خارجی:

سیاست خارجی دولتمداران در دولت اسلامی همراه با اشتباهاتی بود که روند مداخلات خارجی را در افغانستان و علیه دولت اسلامی تسریع و گسترش بخشید. افزون بر آن، برخورد و عملکرد متناقض در سیاست خارجی راه را برای عمل مؤثر، به موقع و موفقیت آمیز در عرصه ی سیاست و مناسبات خارجی بروی دولت اسلامی مسدود میکرد. باری احمدشاه مسعود وزیر دفاع

و شخصیت محوری در دولت اسلامی مجاهدین که پیروزی مجاهدین در تشکیل دولت مدیون نقش او محسوب میشود گفت: « یکی از اشتباهات عمده ما این بود که قبل از دستیابی به پایتخت و تشکیل دولت با هیچ یک از کشورهای خارجی و جامعه بین المللی به تفاهم و مذاکره ای نپرداخته بودیم تا حمایت آنها را از دولت نو تشکیل مجاهدین جلب میکردیم. باور ما این بود که جامعه ی بین المللی به خصوص کشورهای اسلامی و جهان غرب که در دوران جهاد و مقاومت علیه تجاوز شوری از مجاهدین حمایت کردند و آنها را مبارزین راه آزادی می خواندند هم چنان در دوران پیروزی و تشکیل دولت مجاهدین به حمایت خود ادامه خواهند داد. به خصوص من در مورد پاکستان فکرنمیکردم که آن کشور بعد از تشکیل دولت اسلامی متشکل از احزاب مجاهدین در عقب حکمتیاری قرار بگیرد و جنگ را به دولت افغانستان تحمیل کند. » (۹۶)

بسیاری از رهبران دولتی به خصوص احمدشاه مسعود که بعد از یک و نیم دهه جهاد و مقاومت، تجاوز بزرگترین ارتش نظامی دنیا (ارتش شوروی) را درهم شکسته بودند و رژیم محصول تجاوز را از پا در آورده بودند توقع داشتند که همسایگان افغانستان و جامعه ی بین المللی بصورت طبیعی پیروزی و حاکمیت جدید را بپذیرند و به آن احترام بگذارند. آنها با این توقع، به نیات و اهداف همسایگان به خصوص پاکستان و میزان اثر گذاری آن در آتیه ی شکل گیری حوادث و تحولات سیاسی و نظامی افغانستان با بی اعتنایی برخورد کردند و یا آنرا دست کم گرفتند. این امر خشم و حرص پاکستان را در دخالت مداوم و گسترده مضاعف کرد و به تدریج، این دخالت با ایجاد طالبان و لشکر خون ریزوزمین سوز طالبی متشکل از هزاران جنگجوی پاکستانی و ده ها کشور خارجی دیگر به یک تجاوز آشکار، اعلان نشده و غیر رسمی مبدل گردید. علی الرغم آنکه سقوط حاکمیت حزب دمکراتیک خلق بریاست نجیب الله توسط احمدشاه مسعود و تشکیل دولت مجاهدین برهبری برهان الدین ربانی برخلاف استراتژی پاکستان به خصوص آی اس آی بود اما دولت اسلامی افغانستان و رهبران آن به ویژه احمدشاه مسعود از فرصت های مساعد ماه های نخستین عمر دولت اسلامی در مفاهمه و مذاکره ی جدی با اسلام آباد استفاده نکردند. هر چند برداشت ها و تحلیل هایی در داخل و بیرون دولت وجود داشت که هر گونه تماس و مفاهمه با اسلام آباد نمیتوانست استراتژی و اراده ی پاکستان را در اسقاط دولت استاد ربانی و تشکیل دولتی به رهبری حکمتیاری تغییر دهد. با وجود آن، یک گفتگوی دوجانبه، صریح و جدی با اسلام آباد و خاصاً ارتش پاکستان در ماه های نخستین حکومت مجاهدین مورد امتحان قرار نگرفت. احمدشاه مسعود وزیر دفاع دولت اسلامی و شخصیت اصلی حاکمیت در اسد ۱۳۷۱ (جولای ۱۹۹۲) در پاسخ بدعوت وزارت دفاع پاکستان غرض سفر رسمی به آن کشور، جنرال عبدالرحیم وردک رئیس ستاد مشترک ارتش یا لوی درستیز را فرستاد. این دعوت فرصت مساعد برای مذاکرات اساسی و گسترده از سوی موصوف با مقامات نظامی پاکستان محسوب می شد که گرداننده ی اصلی سیاست کشورشان در مورد افغانستان

بودند. مسلم بود که جنرال رحیم وردک نه صلاحیت چنین مذاکراتی را با اسلام آباد داشت و نه مسئولیت آنرا. و نه تمایل واراده
بی که علاقه واطمینان پاکستان را برای پذیرش دولت اسلامی برهبری برهان الدین ربانی واحمدشاه مسعود جلب بدارد.
احمدشاه مسعود درصدد آن بود تا تا جلو مداخلات پاکستان از طریق کشورهای غربی به خصوص ایالات متحده امریکا گرفته
شود. اما امریکا کماکان به سیاست خود درمورد افغانستان که نگاه ازعینک پاکستان به افغانستان وبازگذاشتن دست اسلام آباد به
مداخله بود، ادامه داد. امریکایی ها هیچگاه حاضر نشدند تا اعتراض ومطالبات احمدشاه مسعود را درمورد مداخله ی پاکستان
واعمل فشار به آن کشوردرقطع این مداخله بشنوند وبپذیرند.

اشتباه دیگردرسیاست خارجی دولتمردان دولت اسلامی حمایت آنها ازنهضت اسلامی تاجکستان بود. آنها با این حمایت روسیه
وکشورهای آسیای میانه را دربرابر حاکمیت خود قراردادند. روس ها درحالیکه مناطق مختلفی را در ولایات تخار وبدخشان
بصورت مکررمورد بمباران هوایی قراردادند، همراه با ازبکستان به تقویت عبدالرشید دوستم پرداختند وازسرکشی وبغاوت او
بمنظور تضعیف دولت مجاهدین حمایت بعمل آوردند. هرچند که بعداً دولت اسلامی درکابل با میزبانی ازرئیس جمهور تاجکستان
وسیدعبدالله نوری رهبرمخالفان اسلامی آن، سیاست معقول و واقع گرایانه ای درپیش گرفت. اما تا آن زمان جنگ وخصومت
دوستم، توان نظامی دولت را ضعیف کرده بود. درحالیکه حمایت ازنهضت اسلامی تاجکستان وانعطاف ناپذیری دربرابرهمسایگان
ازروحیه ی جهاد، بیگانه ستیزی، عدالت طلبی واستقلال خواهی دولت اسلامی مجاهدین ناشی می شد ودولتمردان مجاهد
درصدد حفظ واستحکام دولت مستقل وغیر وابسته درکشور خود بودند اما به این واقعیت کمتر توجه کردند که تحقق چنین امری
به عوامل وزمینه های مختلف نیاز داشت. این عوامل، مسایل متعددی را ازوجودیت دولت مرکزی ومسلط تا نیرومندی آن
درابعاد مختلف نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، موقعیت مناسب جغرافیایی کشوروغیره دربرمیگرفت. ودولت
اسلامی ازچنین عوامل وزمینه هایی بهره مند نبود. البته دسترسی به این عوامل وزمینه ها برای دولت های آینده افغانستان نیزبا
توجه به دخالت واهداف همسایگان وکشورهای دیگر خارجی آسان نخواهد بود.

برداشت وسلیقه های متفاوت، ناهمسویی ونا هماهنگی وحتى تناقض وتضاد درسیاست خارجی میان رهبران دولت واحزاب متحد
دولت بخشی دیگرازضعف وکمبودی بود که به دوام اشتباهات دراین عرصه می انجامید. رهبران دولت ورهبران احزاب متحد
دولت که افکاروسلیقه های متفاوت درمسایل مختلف داشتند درمورد سیاست ومناسبات خارجی دولت نیزبا دیدگاه های متعدد،
ناهماهنگ وگاهی متضاد ظاهری شدند.

برخی از دیپلوماتهای دولت اسلامی با کارنامه های شان در بیرون، بخشی دیگر از نارسایی وضع سیاست خارجی دولت را بازتاب میداد. سفیران و کارمندان سفارتخانه ها هر کدام ممثل سیاست و سلیقه ی رهبران و گروه های مربوط به خود بودند. وبسا مواقع در رقابت و منازعه میان هم بسر میبردند. آنها برخلاف تعامل و قانون تغییر و تعویض در هر دوره ی معین دو یا سه سال طی یک دهه عمر دولت اسلامی به وظایف خود ادامه دادند. تعدادی از این دیپلماتها سالها قبل تابعیت کشورهای را داشتند که در آنجا منحصراً دیپلمات تعیین شده بودند و یا در طول دوران جهاد در همان کشورها بسر برده بودند. با چنین ویژه گی و حالت در امور سیاست خارجی و در میان دیپلوماتهای دولت اسلامی تعدادی از این دیپلماتها تعهد و وفاداری به دولت متبوع شان نداشتند. علاءالدین اثیر سفیر افغانستان در تاشکند بعد از اولین ورود طالبان در جوزای ۱۳۷۶ به مزار شریف، پیروزی طالبان را تبریک گفت. یکی از دیپلوماتهای دولت اسلامی در ریاض سفارت را به طالبان تسلیم کرد. دیپلمات دیگر در واشنگتن به نفع طالبان با اعضای سفارت وارد نزاع و کشمکش گردید و این کشمکش ظاهراً بهانه ای برای انسداد سفارت افغانستان در واشنگتن شد. وعده ای از دیپلوماتهای دولت در کشورهای مختلف بعد از سقوط کابل و مزار بدست طالبان وظایف خود را ترک کرده به ممالک غربی پناهند شدند.

۴ - نا آمدگی احزاب اسلامی و جهادی برای دولرداری:

یکی از عوامل سقوط دولت اسلامی را میتوان در نا آمدگی احزاب اسلامی و جهادی برای حاکمیت و دولرداری مورد بحث و ارزیابی قرار داد. در قدم نخست خروج کامل قوای شوروی در سال ۱۳۶۷ از افغانستان، هم جهان و هم احزاب مجاهدین را غافلگیر کرد. سه سال بعد سقوط سریع رژیم دست نشانده شورویها بر هبری نجیب الله بصورت ناگهانی موضوع تشکیل دولت و شروع اداره کشور و دولرداری را در برابر احزاب اسلامی و جهادی قرار داد. این در حالی بود که احزاب مجاهدین عملاً برای اداره مملکت و دولرداری آمادگی نداشتند. و در واقع احزاب مجاهدین، احزاب سیاسی با معیارهای معین و مشخص محسوب نمی شدند. منظم ترین جبهه جنگ و جهاد در داخل کشور جبهات احمد شاه مسعود بود که دولت حزب دمکراتیک خلق یا ضربت و ابتکار اوسرنگونی یافت. اما نظم و سازماندهی مؤفقانه ی احمد شاه مسعود برای مناطق محدودی از کشور و در شرایط ویژه ای دوران جهاد، مؤثریت و کارایی داشت. در حالیکه برای تشکیل دولت در کابل و اداره ی کشور به ایجاد ساختار و نظام دولتی با موجودیت گروه کثیری مدیران متخصص در عرصه های مختلف حاکمیت و اداره ضرورت بود.

احزاب و تنظیم های مجاهدین در بیرون کشور عمدتاً در پشاور پاکستان که دولت اسلامی متشکل از اعضای آنها در ثور ۱۳۷۱ قدرت را در کابل تحویل گرفتند نیز برای اداره ی کشور و دولرداری شرایط و ابزار مورد نیاز را با خود نداشتند. از یکطرف آن احزاب برای

اداره کشور و ایجاد ساختار و نظام دولتی فاقد برنامه‌ی مشخص و منظم تدوین شده بودند و از طرف دیگر نیروی فنی و متخصص نداشتند تا آنها را در ادارات دولتی و بمنظور مدیریت و رهبری بگمارند. احزاب اسلامی و جهادی در طول بیشتر از یک دهه موجودیت و فعالیت خود در محیط آرام و پراز تسهیلات عقب جبهه و جنگ در پاکستان هیچ کاراساسی و متمرکزی برای تربیه و ایجاد یک نیروی فنی و متخصص انجام ندادند. حتی این احزاب متناسب به هویت ظاهری و ادعای بلند بالای تعهد و وفاداری به اسلام و جهاد در ایجاد و تربیه‌ی نیروی متعهد و عامل به احکام و قوانین اسلامی نیز ناموفق بودند. بسیاری از افراد و عناصری که کدرها و فعالین احزاب خود در هر دو عرصه‌ی نظامی و ملکی بودند و بعداً در کرسی‌های دولتی قرار گرفتند دست به سوء استفاده و خیانت مالی زدند. اگر بخشی از عوامل و زمینه‌های سوء استفاده و فساد مالی (رشوت ستانی، اختلاس، دزدی) در ادارات دولت اسلامی ریشه در فقر فزاینده، جنگ و بی ثباتی جامعه و کشور داشت، بخش دیگر آن از فقدان تعهد و مسئولیت اسلامی و وطنی آن افراد و عناصر ناشی می شد. و در بررسی عوامل درونی سقوط دولت اسلامی نمی توان از اثر منفی و مخرب گسترش فساد مالی در ارگانها و ادارات دولتی چشم پوشید. به قول ابن خلدون مؤرخ مشهور مسلمان، قدرت "عصبیه" که نیرو و انگیزه‌ی دفاع از حاکمیت محسوب می شود در نتیجه‌ی فساد مالی به انحطاط و اضمحلال رفت.

مآخذ و منابع فصل سوم

- ۱ - " شهادت " ، ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان، شماره ۴۶۳ مؤرخ ۱۳ حمل ۱۳۷۱، کنفرانس مطبوعاتی گلبدین حکمتیار امیر حزب اسلامی افغانستان
- ۲ - برگرفته از نوار ضبط شده کنفرانس مطبوعاتی حکمتیار توسط نگارنده . این کنفرانس مطبوعاتی بتاریخ ۲۱ حمل ۱۳۷۱ در پشاور دایر گردید. نگارنده که مسئولیت رادیو صدای افغانستان را در وزارت دعوت و ارشاد حکومت مؤقت مجاهدین بدوش داشتم به این کنفرانس رفته بودم. متن کامل کنفرانس مذکور در شماره ۴۷۰ نشریه شهادت نیز به چاپ رسیده است.
- ۳ - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص ۵۲۴
- ۴ - از یاد داشتهای نگارنده، احمد شاه مسعود این مطالب را روز هفدهم ثور ۱۳۷۱ در ساختمان وزارت امنیت در کابل به جمعی از اعضای انجمن سخنوران و نویسندگان جمعیت اسلامی افغانستان اظهار داشت که نگارنده در میان آنان قرار داشتم.
- ۵ - از یاد داشتهای نگارنده، احمد شاه مسعود این اظهارات را در جمعی از اعضای جمعیت اسلامی در میزان ۱۳۷۱ در جبل السراج اظهار داشت که نگارنده در آن جمع بودم.

- ۶ - برگرفته از نوار گفتگوی مخابراتی احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار توسط نگارنده که جریان گفتگوی آنها را از طریق دستگاه مخابرات کمیته نظامی جمعیت اسلامی افغانستان در منطقه " چمکنی " شهر پشاور شنیدم. این گفتگوی مخابراتی بروزیست و هشتم حمل ۱۳۷۱ صورت گرفت. در زمان گفتگو احمدشاه مسعود در جیل السراج و گلبدین حکمتیار در لوگر قرار داشت.
- ۷ - شهادت، ارگان مرکزی حزب اسلامی افغانستان، چاپ مطبوعه حزب اسلامی، شهر پشاور، شماره ۴۶۵، مؤرخ ۳۰ حمل ۱۳۷۱
- ۸ - همان مأخذ، شماره ۴۶۷
- ۹ - اعلامیه جمعیت اسلامی افغانستان، منتشره انجمن سخنوران و نویسندگان جمعیت اسلامی، مؤرخ ۲ ثور ۱۳۷۱، شهر پشاور
- ۱۰ - از یاد داشتهای نگارنده، رونوشت از نوار ضبط شده صحبت عبدرب الرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی افغانستان توسط نگارنده در ثور ۱۳۷۱
- ۱۱ - رادیو بی بی سی، برنامه فارسی شام ۴ ثور ۱۳۷۱ مصاحبه با حضرت صبغت الله مجددی
- ۱۲ - شهادت، ارگان مرکزی حزب اسلامی افغانستان، شماره ۴۷۰ ثور ۱۳۷۱
- ۱۳ - حکمتیار، گلبدین، دسایس پنهان و چهره های عریان، چاپ تهران سال ۱۳۷۹، ص ۸۸
- ۱۴ - بیانیه حضرت صبغت الله مجددی رئیس شورای جهادی و ممثل دولت اسلامی افغانستان در مجلس انتقال قدرت، نشر و تکثیر: دارالانشاء دولت اسلامی افغانستان، ۷ سرطان ۱۳۷۱، صفحات ۳ و ۴
- ۱۵ - شهادت، شماره ۴۷۵، ۱۳ ثور ۱۳۷۱، اعلامیه حزب اسلامی افغانستان
- ۱۶ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، شامگاه اول جوزای ۱۳۷۱، گزارش از سفر صبغت الله مجددی به شهر مزار شریف و سخنرانی او در مسجد روضه مزار
- ۱۷ - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص ۶۰۱
- ۱۸ - به این نگارنده در شهر کابل، ۷ جوزای ۱۳۷۱
- ۱۹ - مصاحبه گلبدین حکمتیار با روزنامه انگلیسی زبان " فرنترپست " چاپ پشاور ۱۴ ثور ۱۳۷۱
- ۲۰ - شهادت، شماره ۴۷۶، ۱۳ ثور ۱۳۷۱، سخنرانی حکمتیار در جلال آباد
- ۲۱ - به این نگارنده، در ثور ۱۳۷۳ در شهر کابل، از ذکر نامش به دلایلی خود داری میشود
- ۲۲ - بیانیه حضرت صبغت الله مجددی رئیس شورای جهادی و ممثل دولت اسلامی افغانستان در مجلس انتقال قدرت، ۷ سرطان ۱۳۷۱، صفحات ۱۵ و ۱۶

۲۳ - همان مأخذ

۲۴ - همان مأخذ

۲۵ - هارون، الف، داود خان در چنگال کی جی بی ۳۷*

۲۶ - افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص ۱۴۰

۲۷ - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، شامگاه دهم اسد ۱۳۷۸، مصاحبه با صبغت الله مجددی رئیس دولت پیشین افغانستان

۲۸ - از یاد داشته‌های نگارنده، محفل مذکور که نگارنده نیز در آن شرکت داشتم در ۲۲ دلو ۱۳۶۸ سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران تدویر یافته بود. در این محفل سفیر ایران در اسلام آباد، برخی از مقامات ایالت سرحد پاکستان وعده ای از رهبران و اعضای احزاب مجاهدین اشتراک کرده بودند. سخنان مجددی به استقبال گرم افغانها روبرو شد.

۲۹ - خط مشی دولت اسلامی افغانستان، ناشر: روزنامه ملی انیس، چاپ مطبعه دولتی کابل، اسد ۱۳۷۱، ص ۴

۳۰ - همان مأخذ

۳۱ - همان مأخذ

۳۲ - علمی، حامد، سفرها و خاطره ها، ص ۱۷

۳۳ - دسایس پنهان و چهره های عریان، ص ۱۲۳

۳۴ - انیس، روزنامه ملی چاپ کابل، ۲۰ سرطان ۱۳۷۱

۳۵ - شهادت، شماره ۵۰۴، ۲۳ اسد ۱۳۷۱

۳۶ - رادیو افغانستان، کابل، ۱۹ اسد ۱۳۷۱

۳۷ - شهادت، شماره ۵۲۴ اول سنبله ۱۳۷۱، اعلامیه فرماندهی کل قوای حزب اسلامی افغانستان

۳۸ - رادیو پیام آزادی، رادیوی حزب اسلامی حکمتیار، شامگاه ۲۱ اسد ۱۳۷۱

۳۹ - رادیو بی بی سی، شامگاه ۲ سنبله ۱۳۷۱، مصاحبه با مولوی محمد نبی محمدی

۴۰ - نشریه شهادت، شماره ۵۴۰

۴۱ - از یاد داشت های نگارنده، حین اظهارات احمدشاه مسعود در مورد متذکره در میزبان ۱۳۷۱ به جمعی از یاران و همزمانش

در کابل، نگارنده حاضر بودم

۴۲ - سفرها و خاطره ها، ص ۸۹

۴۳ - عده ای از مسئولین ولایت بغلان که سامع وشاهد اظهارات احمدشاه مسعود به جنرالان دوستم بودند اظهارات او را به نگارنده باز گو کردند. نیرو های دوستم در دوران حکومت نجیب الله با مجاهدین احمدشاه مسعود در ولسوالی خواجه غار جنگیده بودند. در این جنگها قوت های دوستم شکست خورده بودند.

۴۴ - بیگی، دگر جنرال ارکان حرب عبدالروف، افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان، چاپ پشاور سال ۱۳۷۹، ص ۱۱۶

۴۵ - هفته نامه وحدت، نشریه ی حزب وحدت اسلامی افغانستان (برهبری عبدالعلی مزاری)، شماره ۱۷۷، دهم عقرب ۱۳۷۵
۴۶ - از یاد داشتهای نگارنده، این مطالب را احمدشاه مسعود در جدی ۱۳۷۲ به جمعی از مسئولین وزارت اطلاعات و فرهنگ اظهار داشت که نگارنده در آن میان بودم .

۴۷ - از یاد داشت های نگارنده، محمد اکبری این مطالب را به جمعی از اعضای دفتر فرهنگی جمعیت اسلامی در منطقه تایمی شهر کابل اظهار داشت که نگارنده یکی از مستمعین نظریات او بودم. او را در اواخر سنبله ۱۳۷۳ در منطقه مذکور زمانی ملاقات کردیم که با طرفدارانش از سوی نیروهای عبدالعلی مزاری از غرب کابل رانده شد. اکبری ادعا داشت که بر اساس انتخابات شورای مرکزی حزب وحدت که اکثریت به او رای داده اند رهبر قانونی حزب وحدت میباشد. بعد از آن حزب وحدت بدو جناح مزاری و اکبری تقسیم شد.

۴۸ - شهادت، شماره ۵۸۶، ۲۷ جدی ۱۳۷۱

۴۹ - به این نگارنده، جنرال لطیف که در حکومت مجاهدین معنیت تخنیک و وزارت دفاع را بدوش داشت و ضروریات نظامی توسط او از کشورهای اروپای شرقی خریداری می شد این مطلب را به نگارنده در کشورهالند اظهار داشت .

۵۰ - احمد رشید، طالبان ، نفت و بازی بزرگ جدید، صفحات ۵۳ و ۶۳

۵۱ - این مطلب را دکتور عبدالحی الهی رئیس کمیته تعلیم و تربیه جمعیت اسلامی افغانستان در آن زمان به نگارنده در شهر پشاور اظهار داشت. وی با رهبر جمعیت اسلامی افغانستان در اجلاس لاهور شرکت کرده بود.

۵۲ - تصویر، هفته نامه چاپ پاکستان، ۱۱ جون ۱۹۹۳، مصاحبه با احمد شاه مسعود

۵۳ - نگارنده شاهد اینگونه اظهارات احمدشاه مسعود بعد از امضای توافقنامه اسلام آباد بودم.

۵۴ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، ۷ قوس ۱۳۷۲ مصاحبه با گلبدین حکمتیار

- ۵۵ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، شامگاه ۸ قوس ۱۳۷۱، مصاحبه با عبدالعزیزمراد رئیس دفتر مطبوعاتی و سخنگوی ریاست دولت اسلامی افغانستان
- ۵۶ - به این نگارنده، در ۱۸ جدی ۱۳۷۲ یکی از رؤسای اداره امنیت دولتی مطالب متذکره را بیان داشت.
- ۵۷ - رادیو افغانستان، ۱۱ جدب ۱۳۷۲، ابلاغیه اردوی دولت اسلامی افغانستان
- ۵۸ - رادیو پیام آزادی، ۱۱ جدی ۱۳۷۲، اعلامیه شماره اول شورای عالی هم‌آهنگی انقلاب اسلامی افغانستان
- ۵۹ - ریاست فرهنگی شورای اداری ولایت کابل حرکت اسلامی افغانستان، اعلامیه مشترک حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی افغانستان، ۲۵ سنبله ۱۳۷۳
- ۶۰ - جنرال عبدالرشید دوستم به هیئت اعزامی کابل درجدی ۱۳۷۴ گفته بود که شش هزار نفر از نیروهای جنبش ملی درجنگ با دولت اسلامی جان خود را از دست دادند. عبدالعزیزمراد عضو هیئت این مطلب را از قول دوستم به نگارنده اظهار داشت.
- ۶۱ - میلی، افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، ص ۷۱
- ۶۲ - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، گزارش خبری درمورد سخنرانی جنرال نصیرالله بابروزی داخله پاکستان در منطقه سرحدی چمن، اول میزان ۱۳۷۳
- ۶۳ - افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، ص ۷۶
- ۶۴ - از یاد داشته‌های نگارنده، این مطلب را عبدالعزیز مراد سخنگوی رئیس دولت اسلامی که در جلسه حاضر بود به نگارنده بیان داشت.
- ۶۵ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، مصاحبه با عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان، شامگاه ۲۶ دلو ۱۳۷۳
- ۶۶ - رادیو بی بی سی، مصاحبه با عبدالعلی مزاری، ۲۸ دلو ۱۳۶۳
- ۶۷ - عبدالعلی مزاری در مصاحبه با کسری ناجی خیر نگار رادیو بی بی سی، اول حوت ۱۳۷۳
- ۶۸ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، مصاحبه با عبدالمنان نیازی سخنگوی تحریک اسلامی طالبان افغانستان ۶ حمل ۱۳۷۵
- ۶۹ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص ۱۳۱
- ۷۰ - یاد داشت نگارنده از اظهارات داکتر عبدالله که درمورد شکست نیروهای دولتی درهرات به جمعی از اعضای جمعیت اسلامی افغانستان و شورای نظار درواخرمیزان ۱۳۷۴ درتالار رادیو افغانستان درکابل ارائه کرد. موصوف ضعف اداره ی اسماعیل خان، نقص جدی کار اودرعرصه نظامی، تک محوری، انحصارگری وهمه کاره بودن او را یکی از عوامل سقوط هرات معرفی کرد.

۷۱ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی ۱۸ سنبله ۱۳۷۴، به نقل از مصاحبه اسماعیل خان دریک نشریه افغانی چاپ اروپا

۷۲ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، مصاحبه با عبدالمنان نیازی سخنگوی طالبان، ۱۳ سنبله ۱۳۷۴

۷۳ - صبغت الله مجددی این اظهارات را در جمعی از قوماندانان و مسئولین تحریک طالبان که ملا عمر رهبر آنها نیز موجود بود

در سرطان ۱۳۷۵ در قندهار بیان داشت. محتوای سخنرانی مجددی را یکی از همراهان سفراو به این نگارنده بیان داشت که بدلالی از ذکر نامش خودداری می شود. او گفت که حضرت مجددی به درخواست آی اس آی به قندهار رفت تا طالبان را متقاعد به اتحاد با دوستم کند. حضرت مجددی این تقاضای آی اس آی را به این دلیل پذیرفت که فکرمیکرد در صورت ائتلاف طالبان با دوستم دولت استاد ربانی سرنگون می شود و زمینه برای ریاست وی آماده خواهد شد که هم طالبان و هم دوستم به رهبری وی در دولت توافق میدارند.

۷۴ - افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، ص ۱۲۴

۷۵ - همان مأخذ، ص ۱۰۶

۷۶ - منصور، عبدالحفیظ، نهضت اسلامی افغانستان، ص ۹۰

۷۷ - محمد صدیق چکری سرپرست وزارت سرحدات که عضو هیئت دولت در مذاکره بود نظریات رهبران تنظیمها و رئیس شورای ننگرهار را به نگارنده در کابل اظهار داشت.

۷۸ - از یاد داشت های نگارنده، احمد شاه مسعود توضیحات مذکور را حین بحث و ارزیابی سفر رئیس دولت به مزار شریف طی

جلسه یی در پنجم جدی ۱۳۷۴ در کابل اظهار داشت که نگارنده حاضر بودم

۷۹ - اظهارات عبدالرشید دوستم را عبدالعزیز مراد سخنگوی رئیس دولت اسلامی که عضو هیئت دولت بود به نگارنده در کابل بیان داشت.

۸۰ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، مصاحبه با جنرال عبدالرشید دوستم، ۲۶ دلو ۱۳۷۴

۸۱ - دسایس پنهان و چهره های عریان، ص ۲۰۸

۸۲ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، مصاحبه با عبدالرشید دوستم، ۲۷ حمل ۱۳۷۵

۸۳ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، صفحات ۷۶ و ۷۸

۸۴ - انیس، روزنامه ملی چاپ کابل، متن دری خط مشی حکومت اسلامی افغانستان، ۲۴ اسد ۱۳۷۵

۸۵ - فریاد، ماهنامه چاپ آلمان، سال پنجم، شماره ۳۰ جوزای ۱۳۷۶

۸۶ - رادیو صدای امریکا، بخش دری، مصاحبه با وزیرری سخنگوی محمدظاهر، شاه سابق افغانستان، ۲۳ سنبله ۱۳۷۵

۸۷ - به این نگارنده در اسد ۱۳۷۷ در هالند

۸۸ - به این نگارنده، محمد قسیم فهیم مطالب مذکوررا در ۲۶ حوت ۱۳۷۶ درشهر پلخمری به این نگارنده اظهار داشت. وی

دربرابر این پرسش نگارنده که شایعه ی نجنگیدن نیروهای دولت در جبهه ی شرق وجبهات دیگر اطراف کابل حین ورود طالبان درمیزان ۱۳۷۵ به پایتخت تا چه حد به واقعیت نزدیک است مطالب مذکور را بیان کرد. آن زمان در برخی حلقه ها گفته می شد که طالبان در یک توافق بدون جنگ با نیروهای دولتی به کابل وارد شدند.

۸۹ - معلم حمید الله باشنده ولایت بغلان که در شب تصرف پایتخت توسط طالبان درشهر کابل به سر میبرد، چشمدید خودرا ازحوادث آن شب به نگارنده بیان داشت.

۹۰ - ازیادداشت های نگارنده، هنگام صحبت استاد ربانی درمیان کارمندان رادیوتلوویزیون قرارداداشتم

۹۱ - گذرگاه افغانستان، ص ۲۷۶

۹۲ - افغانستان عصر مجاهدین وبرآمدن طالبان، صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵

۹۳ - طالبان، اسلام، نفت وبازی بزرگ، ص ۸۳

۹۴ - همان مأخذ، صفحات ۲۸۵ و ۲۸۶

۹۵ - مطلب متذکره را از قول استاد سیاف، عبدالعلی دانشیار به نگارنده درشهر مزارشریف درحمل ۱۳۷۶ بیان داشت.

دانشیارمعاون کمیته ی تشکیلات جمعیت اسلامی افغانستان واستاد فاکولته حقوق دانشگاه کابل بود که درساحه ی سقوط هواپیما دراواخر تابستان ۱۳۷۶ دربامیان جان داد.

۹۶ - ازیاد داشت های نگارنده، احمدشا

درجبل السراج بیان داشت.

فصل چهارم

حاکمیت طالبان، دخالت پاکستان وسلطه ی تروریزم

سقوط یکشبه ی پایتخت:

طالبان تا سحرگاه جمعه ششم میزان ۱۳۵۷ (۲۷ سپتمبر ۱۹۹۶) به شهر کابل پایتخت کشورمسلط شدند. تسلط به پایتخت برای

طالبان آسان وبا بهای اندک میسرنگردید. هرچند که آنها دریک شب ازغروب روزقبل تا سحرگاه روزبعد بدون مانع وبرخوردی

از سه طرف (شرق، جنوب و غرب) به شهر کابل سرازیر شدند. اما این پیروزی نتیجه ۱۸ ماه و سیزده روز جنگ و پایداری سرسختانه و مداوم آنها با نیروهای دولت به فرماندهی احمدشاه مسعود در اطراف پایتخت بود. طالبان با جنگجویان خارجی و حمایت مستقیم پاکستان بارها به کابل هجوم آوردند و بخت خود را در تسلط به پایتخت آزمودند اما علی‌الرغم پیشرفت‌های خود نتوانستند شهر را بدست بیاورند. حملات تمام عیار، گسترده و متعدد دولت نیز نتوانست آنها را از حومه‌های پایتخت دور براند و شهر را از تیررس سلاح‌های سنگین و موشک‌ها مصئون بسازد. طالبان با سرسختی در برابر این حملات مقاومت کردند. علی‌الرغم این جنگ طولانی هژده ماهه، سقوط کابل برای بسیاری از ناظران خارجی یک حادثه‌ی غیرمنتظره و باورنکردنی می‌نمود. آنها بیکه به حوادث از بیرون نگاه میکردند و مقاومت احمدشاه مسعود را در پنج سال گذشته در برابر احزاب و گروه‌های متعدد جنگجو و سرکش مشاهده مینمودند، سقوط سریع و یکشبه‌ی پایتخت بدست طالبان معمای غیرقابل حل بنظر می‌خورد. اما در واقع توان مدافعه‌ی نیروهای مدافع کابل در اثر عوامل مختلف داخلی و خارجی که قسماً در مباحث گذشته به آن اشاره شد رو به ضعف و سستی نهاده بود. این در حالی بود که طالبان از لحاظ نظامی به خصوص شیوه و تاکتیک جنگ برتری‌های مشخص و چشمگیری داشتند. سرعت عمل نیروهای طالبان در کلیه حرکات محاربه‌ی چه در عملیات دفاعی و چه در جنگ‌های تعرضی بسیار تعیین‌کننده بود. آنها با استفاده از موثرهای داتسون (توتیای یکدروازه و دو دروازه‌ی جاپانی که در افغانستان به داتسون شهرت دارد) در هر نوع حرکات نظامی به سرعت عمل میکردند. آنها با داتسون، جنگ حتی جنگ با سلاح سنگین را متحرک می‌ساختند و ابتکار هر نوع عمل نظامی را از مخالفان خود در جریان جنگ سلب میکردند. داتسون وسیله‌ی بسیار مؤثر برای اکمالات سریع لوژیستیکی و نظامی آنها تا خط اول جبهات جنگ بود. سادگی در سیستم و اداره‌ی تشکیلات نظامی آنها و پایین بودن میزان فساد مالی در میان جنگجویان و فرماندهانشان این اکمالات را بسیار سریع و آسان می‌ساخت و به موفقیت عملیات جنگی می‌انجامید. روغنیات و وسایل زرهی و عراده جات با انواع مهمات مورد نیاز در سراسر خطوط جبهه در دسترس کلیه نیروهای جنگی طالبان قرار داشت. در دسترسی به نیاز لوژیستیکی و نظامی خود در عقب جبهه به کدام دفتر و دیوانی مراجعه نمیکردند. حمایت گسترده‌ی خارجی از طالبان، پشتوانه و دلگرمی تعیین‌کننده در موفقیت‌های نظامی آنها محسوب می‌شد. پاکستان در این تصمیم و برنامه از حمایت سرشار و گسترده‌ی مالی عربستان سعودی، شیخ نشینان نفت خیز خلیج فارس به خصوص امارات متحده عربی و سازمان استخبارات ایالات متحده آمریکا (سی‌آی‌ای) برخوردار بود. صدها عراده داتسونیکه نقش تعیین‌کننده در موفقیت‌های نظامی طالبان داشت با پول عربستان سعودی و امارات متحده عربی خریداری شده بود. این کشورها هیچگاه بدون اجازه و هدایت ایالات متحده آمریکا به چنین عملی نمی‌توانستند مبادرت بورزند. افزون به خریداری صدها داتسون توسط سعودی و امارات، استخبارات نظامی پاکستان (آی‌اس‌آی) صدها عراده

داتسونی را که از احزاب مجاهدین در دوران جنگ با شوروی ذخیره کرده بود بدسترس طالبان قرار داد. درحالیکه اراده و کمک همکاران خارجی مخالفین طالبان درمقایسه با حامیان خارجی طالبان بسیار ضعیف، ناچیز و غیر مؤثر بود. ایران که در رأس کشورهای حامی مخالف طالبان قرارگرفت نه اراده ی مشابه اراده ی پاکستان را داشت، نه دارای سیاست متوازن ومدبرانه بود و نه کمک وحمایت نظامی ومالی آن به پیمانہ ی کمک وحمایت پاکستان ومتحدین عرب وغربی اش گسترده وسخاوتمندانه ارائه می شد.

کابل درسحرگاه حاکمیت طالبان:

سحرگاه ششم میزان ۱۳۷۵ (۲۷ سپتمبر ۱۹۹۶) حاکمیت طالبان با به دارآویختن نجیب الله آخرین رئیس حاکمیت حزب دمکراتیک خلق آغازیافت. مشاهده ی جسد آویزان شده داکترنجیب الله وبرادرش که برای مردم کابل شگفت آوروباور نکردنی بود میزان شدت وخشونت حاکمیت جدید را دراعمال سلطه وقدرت شان به نمایش میگذاشت. حتی داکتر نجیب الله آخرین رهبرازگلو آویخته شده ی حزب دمکراتیک خلق چنین سرنوشتی را برای خود درفردای حاکمیت طالبان تصورنمیکرد. خان آقا راننده ی دفتر سازمان ملل متحد درکابل که نجیب الله را همیشه دردفترمذکورمی دید وشاهد ورود طالبان بدفتروانتقال او بود درمورد زندگی موصوف وحادثه ی اعدامش میگوید: « داکتر نجیب الله معمولاً روزها می خوابید وشب ها به تماشای کانال تلویزیون های خارجی می نشست که ازطریق آنتن ماهواره ی دفتر بدسترسش بود. با بیرون ازدفتر نیزروابط داشت. نامه های زیادی برایش می رسید. بسیاری ازنامه ها توسط شخصی بنام ستار که گفته می شد مامای داکترنجیب است وخویشاوندان دیگر او که پنجشنبه ها وجمعه ها به ملاقاتش می آمدند آورده می شد. آنها مخصوصاً ستارازسوی وزارت امنیت کارت ویژه ای داشتند که درروزهای تعطیل به آسانی نزد نجیب الله رفت وآمد میکردند. برادراو احمدزی قربانی همین احوال گیری و رفت وآمد شد. او که چند بارازدهلی به دیداربرادرش آمد درآخرین سفر بدام مرگ گرفتار گردید. داکتر صاحب نجیب بعد ازظهر پنجشنبه (۵ میزان ۱۳۷۵) ازمن خواست که به مکروریان بروم وستارمامایش را بگویم تا بادگراقارب ودوستانش نزد او بیایند. داکتر به من گفت که به ستار بگو که فقط همین شب را وقت داریم تا با هم صحبت کنیم. فردا به احتمال زیاد دهلی خواهم رفت. من پیغام را به ستاررساندم. دقایق بعد او با چند تن از خویشاوندان ودوستانش به دفترسازمان ملل آمدند. وقتی ستارآمد داکتر صاحب (نجیب الله) به اوگفت که احمدشاه مسعود امروزازطریق فهیم وزیرامنیتش به من پیغام داد تا به پنجشیر بروم. من برایش جواب دادم که همین جا میمانم من پناهنده ی سازمان ملل هستم. اودلش است که پنجسال را دردفتر سازمان ملل درکابل زندانی شدم حال چند سال دیگررا درپنجشیر زندانی باشم. داکترخوش به نظر می رسید. ستار بیشترازاومسرورومطمئن بود. درحالیکه بسیاری

ازافراد همراه او تا نیمه های شب به خانه های خود رفتند، ستاران شب را در دفتر ملل متحد با داکترنجیب الله ماند. ازمن خواستند با آنها باشم. ستاردساعات اول شب با ناقراری میگفت که ببین آنها (طالبان) چه شدند چرا دیرکردند؟ سرانجام بعد از ساعت دو شب یک عراده داتسون طالبان داخل حویلی دفتر شد. همه ازاتاق بیرون شدیم. سه نفر از موترداتسون بیرون شدند. یکی از آنها ریشش تراشیده بود. به زبان پشتوپرسید که داکتر صاحب کجا است؟ داکتر خودش جواب داد که من هستم. به او گفتند که داخل موترداتسون بیاید که رئیس صاحب دولت درارگ منتظرش است. داکتر صاحب از آنها خواست که فردا روزروشن به ارگ برود آنها نپذیرفتند. پافشاری واصرارداکتروستارثمری نداد وهردقیقه برخورد طالبان شدید وخن می شد. داکترداخل موترشد ودوطالب مسلح به دوطرفش قرارگرفتند. داکتر صاحب نجیب الله به احمد زی برادرش گفت که توهم بیا. احمد زی درعقب (بادی) داتسون نشست. جفسر یاورداکترا نیز با خود گرفت. ستار ازمن خواهش کرد که عقب داکتر برویم. من با موتردفتر حرکت کردم وقتی به چهارراهی آریانا رسیدیم داتسون طالبان توقف کرد. یکی از طالبان مسلح بیرون شد وبه احمدزی وجفسربه پشتو گفتند که بچه های حرامی شما کجا میروید؟ اوازموی جفسرگرفت وازبادی داتسون پایین انداخت. احمدزی نیزپایین شد وهردوبه موترم آمدند. من به سرعت موترا برگردانیدم دوباره به دفترآمدیم. صبح آغاز یافته بود. بیرون کاملاً روشن به نظرمی خورد. ما گاهی گاهی صدای حرکت پاهای مردم را می شنیدیم که درسرک از پهلوی دفترعبورمیکردند. دراین لحظات بدروازه دفتر تک تک شدو من بیرون رفتم دیدم تعدادی از مردم عقب دفترایستاده اند ازمن پرسیدند که طالبان جسد داکتر نجیب را در کجا آویزان کرده اند که ما به دیدن آن آمدیم. من با تعجب گفتم که خبر ندارم داکترا شب به ارگ بردند. خبر را به ستار واحمدزی دادم. دست وپای آنها می لرزید. ازمن خواستند که بیرون بروم ومعلومات بیاورم. من با استفاده از بایسکل به طرف چهارراهی آریانا رفتم. دیدم که جسد داکتر نجیب آویزان است ومردم دسته دسته به مشاهده جسد می آیند. آدم جریان را به ستارواحمد زی گفتم. ستارسراسیمه شده بود ومی لرزید. دراین لحظات یک عراده داتسون طالبان دوباره به دفترآمد واحمدزی را با خود برد که اندکی بعد او را نیزبه دارآویختند. آنگاه ستاربه سرعت خودرا از دفتر ناپدید کرد. توخی (رئیس دفتر مطبوعاتی داکتر نجیب الله) وجفسررا که ترس و وحشت گرفته بود ازمن خواستند هرچه عاجل مسؤل خارجی دفتر را که خانه اش در نزدیکی قرارداداشت بیاورم. آن خارجی را آوردم. حادثه را برایش گفتم. هنوز سه چهار دقیقه ازورودموصوف به دفتر نگذشته بود که دوعراده داتسون طالبان با تعداد زیادی ازافراد مسلح برای بردن جفسر وتوخی وارد دفتر شدند. مسؤل خارجی دفتر به قوماندان طالبان به مذاکره پرداخت وکوشش کرد که او را از بردن دونفرمذکورمنصرف بسازد اما قوماندان طالبان نپذیرفت. جریان این گفتگو پانرده تا بیست دقیقه طول کشید. جفسروتوخی با استفاده ازاین وقت ازعقب حویلی به طرف وزارت خارجه وازآنجا

خود را به ده افغانان رسانیدند. بعداً از طریق کارمندان دفتر با استفاده از تاکسی به خیرخانه رفتند و فردا صبح از راه جلال آباد به پشاور و از آنجا به دفتر ملل متحد در اسلام آباد پناه بردند. گفته می شود که آنها بعداً به غرب پناهنده شدند. طالبان بعد از جستجوی اتاق های حویلی و ساختمان دفتر آنها را نیافتند

و دفتر را ترک کردند. « (۱)

طالبان در نخستین معرفی هویت و هیئت جدید حاکمیت، شورایی را متشکل از شش نفر بنام شورای سرپرست در اداره ی پایتخت تعیین کردند. این شورا با فرمان ملا عمر رهبر تحریک طالبان بریاست ملا ربانی معرفی گردید. سایر اعضای شورا عبارت بودند از: ملا حسن نایب شورا، ملا محمد غوث، ملا عبدالرزاق، ملا محمد فاضل و مولوی سید غیاث الدین.

شورای حاکم کار خود را در پایتخت با " ممنوع ها " آغاز کردند: زنان روی لچ نباشند. دختران مکتب نروند. زنان به ادارات و دفاتر کار نکنند. مردان ریش های خود را تراشند. سرهایشان برهنه نباشد. کسی حق شنیدن موسیقی را ندارد. تلویزیون و سینماها به نشرات و نمایش فلم پرداخته نمی توانند. کسی حق استفاده از آنتن های ماهواره ای را ندارد. هیچ کس در مغازه ها و رستوران ها ی خود حق آویزان کردن عکس زنان یا مردان و حتی عکس زنده های جانها را ندارد. زنان بدون مرد محرم خود بیرون نروند. و

مردم کابل که در نخستین روز حاکمیت طالبان از حضور و اذیت گروه ها و دسته های مختلف احزاب مجاهدین و به خصوص از راکت پراگنی گلبدین حکمتیار خود را آزاد یافتند به زودی متوجه شدند که در زنجیر دیگری از رنج و اذیت اسیر گردیده اند.

واکنش های بین المللی:

واکنش و عکس العمل جامعه جهانی در برابر حاکمیت و عملکرد طالبان علی الرغم تفاوت موقف ها و برداشت ها بصورت منفی انعکاس یافت. خشونت و شدت عمل طالبان در مقابل مردم پایتخت و بی اعتنایی شان در برابر قوانین بین المللی پیروزی آنها را در عرصه ی دیپلماتیک و سیاسی به ناکامی کشانید. حتی پاکستان که طالبان را سایه وار تا رسیدن به تخت و تاج کابل همراهی کرد در جونا مساعد بین المللی نتوانست بصورت علنی و رسمی حاکمیت آنها را بپذیرد. در حالیکه تصرف پایتخت زمینه ی مساعدی را در شناسایی حاکمیت طالبان حداقل از سوی بخشی از جامعه بین المللی فراهم کرده بود.

سازمان ملل متحد هجوم طالبان به دفتر نمایندگی خود در کابل و اعدام نجیب الله را محکوم کرد. در بیانیه ی سازمان ملل گفته شد که قتل بدون محاکمه ی رئیس جمهور پیشین افغانستان علاوه بر اینکه بیانگر نقض اصول مصونیت بین المللی است، عاملی در به مخاطره افتیدن کلیه تلاشها در تأمین صلح برای افغانستان محسوب می شود. سازمان عفو بین المللی اعدام نجیب الله را نقض حقوق بشر خواند و " یونیسیف " بخش تعلیم و تربیه ی سازمان ملل متحد اعلان کرد که در مناطقی از افغانستان که

دختران از آموزش محروم شده اند کمک برنامه های آموزشی را به حالت تعلیق درمی آورد. سازمانها و مؤسسات مختلف بین المللی عملکرد حاکمیت طالبان مبنی بر انسداد مکاتب دختران، تحریم کارزنان در ادارات و دفاتر و سختگیری های آنها را در برابر مردم پایتخت تقبیح کردند و آنرا متناقض با ابتدایی ترین حقوق بشری خواندند.

عکس العمل ایالات متحده امریکا در برابر حاکمیت طالبان علی الرغم انتقاد از عملکرد آنها با دلگرمی و کشاده رویی بود. عکس العمل کشورهای اروپایی به خصوص اتحادیه ی اروپا در برابر عملکرد و حاکمیت طالبان شدیدتر و منفی تر از واکنش امریکایی ها بود. اروپایی ها طالبان را در مواقع مختلف متهم به نقض قوانین بین المللی و نقض حقوق بشری نمودند اما روابط خود را با طالبان از طریق تماس و مذاکرات دوجانبه و ارائه ی کمک های بشردوستانه توسط سازمانهای خیریه ی خود حفظ کردند. آنها برای انصراف طالبان از آنچه که نقض حقوق بشر و نقض قوانین بین المللی خوانده می شد قدم عملی برنداشتند.

عکس العمل کشورهای همسایه ی افغانستان در مورد حاکمیت طالبان متفاوت بود. پاکستان هر چند که حکومت طالبان را به رسمیت نشناخت اما از تسلط طالبان به کابل در موضع گیری علنی و رسمی استقبال کرد و حاکمیت طالبان را گامی در جهت ایجاد صلح و امنیت خواند. تسلط طالبان به کابل و سقوط دولت اسلامی افغانستان برهبری برهان الدین ربانی برای پاکستان یک پیروزی عمده محسوب می شد. گسترش قلمرو حاکمیت طالبان به سراسر کشور برای کامل ساختن این پیروزی از الویت های کار اسلام آباد در رابطه با افغانستان بود. جنرال نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان همراه با معاون آی اس آی این ماموریت را بدوش گرفت. پاکستان تنها نیروهای عبدالرشید دوستم را قابل ملاحظه و مانع تحقق حاکمیت طالبان به سراسر کشوری پنداشت. در حالیکه جنرال بابر تصرف پنجشیر و شکست قطعی احمدشاه مسعود را تا سه روز آینده پیش بینی کرد کار خود را در جهت هماهنگی میان طالبان و دوستم متمرکز ساخت. او با سفرهای متعدد میان کابل، مزار شریف و قندهار به میانجگیری میان طالبان و دوستم پرداخت. بابر در سفرهای خود به مزار شریف ملا غوث سرپرست وزارت خارجه ی طالبان را همراه داشت. اما در مذاکرات با دوستم، خود به جای ملا غوث صحبت میکرد و وعده ی کرسی و منصب به عبدالرشید دوستم و جنبش ملی او در حکومت طالبان میداد. حتی او سند توافق میان طالبان و دوستم را از قبل به زبان انگلیسی تهیه کرده بود. در یکی از سفرها و مذاکرات جنرال بابر که خبرنگار رادیو بی بی سی شاهد برخورد و عملکرد وزیر داخله پاکستان در مزار شریف بود، گفت: « من با تعدادی از خبرنگاران در عقب دوازه ی مذاکرات منتظر نتیجه ی آن بودیم. جنرال بابر به امضای جنرال دوستم در پای سندی پافشاری داشت که به زبان انگلیسی تهیه شده بود. وقتی دوستم سند را امضاء نکرد، بابر خشم آگین از اتاق بیرون شد و با نگاه های آمرانه به سوی

جنرالان و افراد دوستم که همه در عقب دروازه و دهلیز ایستاده بودند گفت: " دلته شه نیت نشته " (این جا نیت خوب نیست) «)

(۲)

هرچند تلاش نصیرالله بابر در توافق میان طالبان و عبدالرشید دوستم بی نتیجه ماند اما پاکستان اراده وسیعی خود را در رسانیدن طالبان به مرزهای آسیای میانه متوقف نساخت.

جمهوری اسلامی ایران حاکمیت طالبان را در کابل به معنی ادامه ی جنگ و شروع دور جدید خون ریزی خواند و اعلان کرد که تنها دولت برهان الدین ربانی را به حیث دولت قانونی و مشروع افغانستان به رسمیت می شناسد.

وزیر خارجه هندوستان " اندرکمار گجرال " در نخستین موقف رسمی دولت هند خواستار قطع مداخله خارجی در افغانستان شد و ادامه ی بی ثباتی را در افغانستان مایه بی ثباتی در آسیای مرکزی و شبه قاره هند خواند.

روسیه و کشورهای آسیای میانه که بعد از فروپاشی شوروی اتحادیه ای را بنام کشورهای مستقل مشترک المنافع ساخته بودند حاکمیت طالبان را مایه ی نگرانی و عامل بی ثباتی در منطقه خواندند. آنها در نخستین واکنش جلسه ای را به سطح سران

در آلماتا پایتخت قبلی قزاقستان بتاريخ ۴ اکتوبر ۱۹۹۶ برگزار کردند و در اعلامیه مشترک گفتند: « نزدیکی آتش جنگ به مرزهای ممالک مستقل مشترک المنافع تهدید به منافع ملی و امنیت اسن کشورها است. هر نوع تهدید و بی ثبات سازی در مرزها غیر قابل قبول است به آن پاسخ مناسب داده خواهد شد. در اعلامیه به شورای امنیت کشورهای مشترک المنافع وظیفه داده شد تا وضعیت و شرایط جدید در آنطرف مرزهای جنوبی را مورد بررسی قرار بدهند و برای تقویت مرزها اقدام ضروری بداند. » (۳)

کشورهای آسیای میانه و روسیه علی الرغم اعلامیه ی مشترک نه سیاست هماهنگ در مورد افغانستان اتخاذ کردند و نه درک همسان از تحولات افغانستان داشتند. در حالیکه روسیه حاکمیت طالبان را برای نفوذ خود در آسیای میانه بسیار جدی و خطرناک تلقی میکرد، بسیاری از حاکمان آسیای میانه طالبان را خطر جدی در بی ثباتی کشورهای خود نمی پنداشتند. حتی برخی از زمام داران آسیای میانه در مورد بزرگنمایی خطر طالبان از سوی مسکو به دیده شک و تردید می نگریستند. ترکمنستان از اجلاس آلماتا و جلسات بعدی کناره گرفت و با طالبان روابط نزدیک و غیر رسمی برقرار کرد. وزیر خارجه ترکمنستان در اواخر ثور ۱۳۷۸ (می ۱۹۹۹) با پیامی از سفر مراد نیا زوف رئیس جمهور ترکمنستان به قندهار نزد ملا عمر رفت. ازبکستان با خروج از شورای امنیت کشورهای مشترک المنافع سیاست مستقل در پیش گرفت و حتی بعد از تسلط طالبان در تابستان ۱۳۷۷ در مزار شریف با طالبان وارد مذاکرات رسمی گردید. وزیر خارجه ازبکستان با پیامی از اسلام کریموف رئیس جمهور ازبکستان در یازدهم جوزای ۱۳۷۸ (اول جنوری ۱۹۹۹) نزد ملا عمر رهبر طالبان به قندهار رفت. سفیر ازبکستان در اسلام آباد چند با ربا سفیر طالبان در آن شهر به مذاکره نشست

واسلام کریموف درمیزان ۱۳۷۹ طالبان را یگانه نیروی عمده درافغانستان خواند وهمکاری با آنها را گام اصلی برای تأمین ثبات اعلان کرد.

دبیر شورای امنیت قزاقستان " بولتاش تورسومبایف " دربرابراظهارات الکزندار لیید مشاورامنیتی یلتسین رئیس جمهوروقت روسیه که نقشه های طالبان عبارت است ازالحاق بخشی ازخاک ازبکستان به شمول بخارا وسپس تجاوز به مرزهای ما، گفت این ها سخنان عجولانه وبی اساس است. طالبان دسته های رهنز اند ودسته جات رهنز مشکلی را برای ارتش های منظم ایجادکرده نمی توانند.

استقراررهبران دولت اسلامی درشمال کشور:

عبدرب الرسول سیاف ازرهبران احزاب جهادی متحد دولت آخرین رهبری بود که تا نیمه های شب پنجم میزان ۱۳۷۵ به جبل السراج آمد. رئیس دولت وصدراعظم با تعدادی ازاعضای کابینه اش تا عصرآن روزبه جبل السراج آمده بودند. احمدشاه مسعود که تا نیمه های شب مصروف هدایت ونظارت عقب نشینی قطعات نظامی از کابل بود نیز به جبل السراج آمد تا با سایر رهبران برای تصامیم وبرنامه های بعدی به شورومشورت بنشیند. درحالیکه درنشست رهبران وسایراعضای ارشد دولت نظریات متفاوتی ازترک وطن تا مذاکره وجنگ علیه طالبان ارائه شد، احمدشاه مسعود ازلرزم وادامه ی مقاومت علیه طالبان سخن گفت وپاکستان را کشورمتجاوزخواند که درپوشش طالبان، افغانستان را مورد هجوم وتجاوزقرار داده است. درجلسه فیصله بعمل آمد که شهریان تالقان به مرکز جدید سیاسی واداری دولت مبدل گردد. رئیس دولت با اعضای کابینه درتالقان جابجا شوند واستاد سیاف باحکمتیار درقندز وبغلان مرکزبگیرند. هریک ازرهبران متذکره درولایت مربوط به خود که مقر اقامت شان است ۳۵۰۰ نفرمجاهد را درقطعه ی واحد تنظیم بدارند تا از آنها که ۱۱۵۰۰ تن بالغ میگردد به حیث نیروی منظم رزمی درجنگ علیه طالبان استفاده شود. احمدشاه مسعود مسئولیت ورهبری جنگ ومقاومت را دراطراف کابل علیه طالبان بدوش گرفت.

صبحگاه جمعه ششم میزان ۱۳۷۵ رهبران دولت از جبل السراج راهی تالقان شدند. احمدشاه مسعود آنها را تا محل پروازچرخبالها همراهی کرد وبه خصوص با گلبدین حکمتیارکه درچهارسال گذشته علیه کابل به سختی وبابی رحمی جنگیده بود وبعد ازمعاهده اسلام آباد به عضویت موصوف درکابینه ی خود به حیث وزیردفاع شدیداً مخالفت ورزید با احترام وادب وداع کرد. درحالیکه حکمتیارحین اقامت خود دربغلان صنعتی ازترورش توسط احمدشاه مسعود سخن گفت وادعا کرد که فردی ازساکنین ولایت پروان را با چنین نقشه وبرنامه ای دستگیر کرده است. حکمتیارکه بعد ازسقوط کابل تا دوماه دیگر درشهرهای قندز وبغلان اقامت گزید مطابق فیصله جبل السراج مؤفق به تشکیل وتنظیم ۳۵۰۰ تن افراد رزمی برای مقابله با طالبان نشد. با آنکه اوجمه

شب ششم میزان ۱۳۷۵ در مصاحبه با بخش فارسی رادیویی بی سی از جنگ و مقاومت علیه دخالت و تجاوز خارجی سخن گفت و افغانستان را مدفن متجاوزین و مهاجمان خارجی خواند. صدراعظم دولت اسلامی بعد از دوسه ماه اقامت در قندز و بغلان راهی تهران گردید و در آنجا مقیم شد. هر چند او یکبار در تابستان ۱۳۷۷ به تشویق ایرانیها به مزار شریف برگشت تا در مقاومت بر ضد طالبان نقشی ایفا کند اما روزهای اقامت او در بلخ روزهای کوتاه و بی ثمر و همزمان با سقوط مجدد مزار شریف بدست طالبان بود. او بعداً دوباره به تهران رفت و در حالیکه گاه گاهی از مخالفت خود با جبهه ی متحد مخالف طالبان سخن میگفت در صدد مذاکره و مفاهمه با طالبان شد اما طالبان به هرگونه درخواست و تقاضای او تا سقوط رژیم خود در حمل ۱۳۸۱ پاسخ رد دادند.

شهرتالقان با اقامت رئیس دولت اسلامی به مرکز سیاسی و اداری دولت مذکور مبدل گردید. روزهای بعد جمهوری اسلامی ایران سفارت خود را در تالقان کشود. سپس دولت تاجکستان نیز به ایجاد یک نمایندگی سیاسی در این شهر پرداخت. یک فرستنده کوچک رادیو با نام رادیو افغانستان به نشرات آغاز کرد. برخی از وزارت خانه های دولت با حضور عده ی محدودی از وزیران فعال گردید. برهان الدین ربانی رئیس دولت در همان نخستین روزهای اقامت خود در مرکز جدید رهبری دولت به پلخمیری و مزار شریف رفت تا با آشتی و مذاکره با عبدالرشید دوستم و سید منصور نادری موضع دولت خود را از لحاظ سیاسی و نظامی تقویت کند.

رویه مرفته مرکز جدید دولت اسلامی در تالقان کار مؤثری در عرصه ی سیاسی و نظامی نداشت. بی نظمی و سوء استفاده ی مالی در ادارات محدود و فعال دولت ادامه یافت. و نیروی منظم ۳۵۰۰ نفری بر مبنای فیصله جیل السراج نیز در تالقان تشکیل نگردید. همچنان رهبر اتحاد اسلامی که در خان آباد ولایت قندز اقامت داشت قادر نشد تا چنین نیرویی را بر مبنای آن فیصله بوجود بیاورد.

طالبان در دهانه ی پنجشیر با پیروزی سریع و شکست سنگین:

طالبان یک روز بعد از تصرف کابل به سرعت از دو استقامت سرک نو و کهنه به شمال پایتخت هجوم بردند. آنها نخست با همکاری محمد انور شکر دره مشهور به انوردنگراز قوماندانان پشتون تبار جمعیت اسلامی به ولسوالی های شمال کابل دست یافتند و بعداً کلیه مناطق هموار شمالی را تا ولسوالی گلپهار در مدخل وادی پنجشیر و ولسوالی سالنگ در دهانه ی دره سالنگ به تصرف خود در آوردند. طالبان در این پیشروی که کمترین هفت روز را دربر گرفت با هیچ گونه مقاومت جدی مردم شمالی و نیروی های مجاهدین روبرو نشدند. حتی در برخی محلات مردم از آنها به این امید که نیروی آورنده ی صلح و ثبات هستند استقبال کردند.

طالبان با تصرف فرودگاه بگرام ۱۲ فروردین طیاره بم افکن سو ۲۲ و میکهای شکاری را بدست آوردند که همه را بلا فاصله به فرودگاه قندهار و شیندند انتقال دادند. طالبان با عبور از گلپهار در مدخل وادی پنجشیر از یکسو به مقاومت نیروهای احمدشاه مسعود

که در ارتفاعات دوسوی دریای پنجشیر موضع گرفته بودند مواجه شدند و از سوی دیگر به راه بندانیکه در دهانه ی وادی با تخریب سرک ایجاد شده بود برخوردند. قبل از آنکه طالبان به مدخل وادی برسند باریکترین قسمت سرک در " دالان سنگ " واقع در مدخل وادی پنجشیر توسط نیروهای احمدشاه مسعود انفجار داده شد تا مانع عبور عراده جات و وسایل زرهی طالبان بداخل پنجشیر شود. احمدشاه مسعود بعداً در این مورد گفت: « تخریب سرک در دالان سنگ غرض جلوگیری از عبور عراده جات طالبان در آن شرایط خاص گام عمده در تحکیم خطوط دفاعی بود. در آن حالت نیروهای ما در وضع پراکنده ای قرار داشتند و از روحیه خوب نیز برخوردار نبودند. هزاران نفر از نیروهای دولت از کابل و شمالی با صدها وسایل نقلیه وارد پنجشیر شده بودند. جابجایی و تنظیم این نیروها و آماده سازی آنها برای هر نوع جنگ دفاعی یا تعرضی به زمان نیاز داشت. اگر طالبان با داتسونها و وسایل زرهی خود وارد پنجشیر می شدند حالت بسیار خطرناکی ایجاد می شد. تخریب سرک از یکسو مانع عبور عراده جات طالبان شد و از سوی دیگر فرصت خوبی را برای مدافعان ما در ارتفاعات اطراف آماده ساخت. . . . » (۴)

طالبان که از روحیه ی پیروزی خود در تصرف کابل و شمالی مغرور شده بودند، راه بندان دالان سنگ و مقاومت در مدخل وادی پنجشیر را جدی محاسبه نمی کردند. پاکستانیها نیز از نفوذ و پیشروی طالبان بداخل پنجشیر مطمئن بنظر می خوردند. هواپیماهای طالبان پیهم ارتفاعات مدخل دره را بمباران میکردند و آتش توپ و تانک آنها روی مواضع مدافعان بلا وقفه آتش میگشود تا راه برای اعمار قسمت تخریب شده سرک و ورود وسایل زرهی و عراده جات شان آماده شود. جنگ در مدخل وادی و ارتفاعات اطراف آن بیش از یک هفته دوام کرد. تعرض نیروهای پیاده در نفوذ بداخل دره بار بار عقب زده شد. طالبان بعد از تصرف کابل برای نخستین بار به مقاومت شدیدی روبرو گردیدند. تلفات طالبان سنگین بود. ملا بهشتی یکی از قوماندانان عمده طالبان در دالان سنگ کشته شد. طالبان در عقب جبهه ی جنگ با مردم شمالی برخورد بسیار خشونت آمیز و معاندانه میکردند. مردم که روزهای قبل با ورود آنها به استقرار صلح و ثبات دل بسته بودند، اکنون خود را در برابر یک نیروی ظالم و سفاک یافتند.

در حالیکه طالبان در مدخل وادی پنجشیر مصروف نبرد سنگین غرض پیشروی بداخل وادی و در عقب خطوط جنگ مشغول اذیت و تحقیر مردم بودند، احمدشاه مسعود سرگرم طرح و تحقق برنامه عملیات محاربوی برای تصرف مجدد مناطق از دست رفته در ولایات پروان و کاپیسا بود. طالبان بصورت ناگهانی در سراسر شمالی و در نقاط مختلف خطوط عقب جبهه مورد حمله ی نیروهای مسعود قرار گرفتند. حملات نیروهای احمدشاه مسعود در شمالی به قیام عمومی مردم علیه طالبان نیز منجر گردید. طالبان در یک محاصره و دام واقعی افتیدند. هزاران نفر نیروهای آنها در این جنگ کشته ، زخمی و اسیر شدند. برای اولین بار ده ها نفر پاکستانی به اسارت درآمدند و طالبان کلیه مناطق شمالی را تا دامنه های شمال کوتل خیرخانه در شمال کابل از دست دادند.

جلسه ی خنجان و تشکیل " شورای عالی دفاع از وطن " :

روز نوزدهم میزان ۱۳۷۵ (۱۱ اکتوبر ۱۹۹۶) احمدشاه مسعود با عبدالرشید دوستم و عبدالکریم خلیلی در مرکز ولسوالی خنجان ولایت بغلان در شمال سالنگ به بحث و مذاکره پرداخت. این نشست که محمد اسماعیل خان فرمانده جمعیت اسلامی جبهات حوزه جنوب غرب در دوره جهاد و والی اسبق هرات نیز در آن شرکت داشت به ایجاد ائتلاف جدید نظامی تحت عنوان " شورای عالی دفاع از وطن " منجر شد. آنها در پای سندی به این نام امضاء کردند و متعهد شدند تا در برابر هجوم طالبان و دخالت خارجی که از طالبان حمایت می کند بمقابله مشترک و هماهنگ بپردازند. اجلاس خنجان و اعلان شورای عالی دفاع از وطن برای احمدشاه مسعود یک دست آورد قابل ملاحظه در عرصه ی سیاسی و نظامی علیه طالبان و پاکستان محسوب می شد. در حالیکه پاکستان به شدت تلاش میکرد تا از چنین جلسه و ایجاد همسویی میان او و جنرال عبدالرشید دوستم در جنگ علیه طالبان جلوگیری کند. طالبان حتی از نخستین روز پیدایش و حضور خود در قندهار تا تصرف کابل و شمالی به مشوره و هدایت اسلام آباد از عبدالرشید دوستم به نیکویی یاد می نمودند. امیر خان متقی وزیر اطلاعات و فرهنگ حکومت طالبان بعد از تصرف کابل روابط طالبان را با دوستم روابط خوب و بدون مشکل خواند. این اظهارات نشان میداد که آنها به شریعت اسلامی که از آن سخن میزدند چندان ایمان و دلبستگی نداشتند. در حالیکه میبایست مشکل اصلی آنها با توجه به سروصدای اسلام خواهی و شریعت محوری شان با عبدالرشید دوستم و ملیشه های او میبود نه با احمدشاه مسعود و مجاهدین. علی الرغم اینگونه اظهارات که در آن مانند شریعت خواهی طالبان صدقاتی دیده نمی شد، دوستم حاضر نگردید با طالبان به توافق برسد. رفت و آمد های جنرال نصیر الله بابر میان قندهار، کابل و مزار شریف غرض حصول این توافق به ناکامی انجامید. در حالیکه نصیر الله بابر آن روزها از حصول توافق میان آنها و احتمال تصرف کامل دره ی پنجشیر خبر داد. هر چند عبدالرشید دوستم در دو سال گذشته بوساطت استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) با طالبان مفاهمه و ارتباط داشت و هنگام سقوط شیندند و هرات نیروی هوایی خود را در حمایت از طالبان وارد جنگ ساخت، اما بعداً دریافت که پاکستان و طالبان او را فریب میدهند. و از او بمثابه ی ابزاری در شرایط محدود استفاده میکنند. اعدام سریع نجیب الله توسط طالبان در کابل بیشتر از پیش به بی اعتمادی و بی باوری او افزوده بود. دوستم علی الرغم آنکه به تشویق و ترغیب آی اس آی در همکاری با طالبان کشانیده شد اما هیچگونه پاداش قابل ملاحظه و عملی را از سوی پاکستان دریافت نکرد. از همین جهت او بی اعتمادی و بی باوری خود را در برابر پاکستان حین مذاکراتش با نصیر الله بابر در مزار شریف به صورت گلایه ای ابراز داشت: « جنرال دوستم به بابر گفت شما هیچ وقت از کمک های ما قدر دانی نکردید. به خاطر اشغال هرات و شیندند ما به

طالبان کمک هوایی کردیم. به خاطر ترمیم طیارات به قندهار تخنیکران را فرستادیم. از هیچ کدام شما یاد آور نشدید » (۵)

نیروهای دوستم بعد از توافق خنجان از شمال سالنگ که تا آن زمان در برابر نیروهای احمدشاه مسعود می جنگیدند به جنوب سالنگ آمدند و در خطوط اول جبهه در برابر طالبان قرار گرفتند. تعدادی از نیروهای حزب وحدت نیز از بامیان به شمال کابل آمدند تا بر مبنای توافق جدید علیه طالبان داخل جنگ شوند.

طالبان که در جنگهای شمالی تلفات سنگینی را متحمل شده بودند به تجدید قوا پرداختند. افراد تازه دم را از ولایات تحت کنترل خود با توپ خانه و وسایل زرهی به کابل و خطوط اول جنگ انتقال دادند. و صدها نفر از داوطلبان پاکستانی، کشمیری و افراد اسامه بن لادن نیز از پاکستان وارد کابل گردیدند. هتل آریانا در داخل شهر و در چند صدمتری قصر ریاست جمهوری و همچنان محل قطعات نظامی درمانه های جنوبی کوتل خیرخانه به مقر سکونت و بودوباش پاکستانیها و عرب ها درآمد. طالبان توانستند با تقویت جبهات شمال کابل، حملات مشترک نیروهای احمدشاه مسعود، دوستم و حزب وحدت را دفع کنند و علاوه بر آن جبهه ی جدیدی را علیه نیروهای دوستم در بادغیس ایجاد کردند تا از فشار حملات بر کابل بکاهند.

در حالیکه نیروهای طالبان با ورود داوطلبان تازه وارد از پاکستان و اکمالات بلا وقفه به حمله و تعرض مجدد در شمال کابل آماده می شدند، نیروهای مخالفین آنها در شمالی در اثر عوامل مختلف رو به سستی وضع می نهادند. کمبود امکانات نظامی و مالی، نا هماهنگی و نبود نظم حربی در اثر اختلاط نیروهای مختلف و عدم برنامه و نظام مؤثر و کارآمد سیاسی در مرکز سیاسی و اداری دولت و گروه های متحد آن بخشی از این عوامل بودند. در نتیجه طالبان با حملات تعرضی دیگر در روزهای اول دلو ۱۳۷۵ دوباره به شمالی دست یافتند و خط اول جنگ را از دامنه های کوتل خیرخانه تا دامنه های سالنگ و مدخل وادی پنجشیر پیش آوردند. در این جنگ نیروهای دوستم برای نخستین بار نبرد با طالبان را تجربه می کردند. آنها بسیاری از وسایل و سلاح سنگین خود را در خط اول جبهه بجا گذاشتند و به سرعت بسوی سالنگ عقب نشستند.

نفاق در جنبش ملی و سقوط جبهه ی بادغیس:

بعد از اجلاس خنجان و مشارکت نیروهای دوستم در جنگهای شمال کابل، طالبان از بادغیس بسوی ولایت فاریاب دست به پیشروی زدند. اما جلو پیشروی آنها از سوی نیروهای دوستم با ایجاد خط دفاعی در مرزهای ولایات فاریاب و بادغیس گرفته شد. جبهه ی بادغیس بعداً با استقرار محمد اسماعیل خان که بعد از سقوط هرات در ۱۴ سنبله ۱۳۷۴ به ایران پناه برده بود تقویت یافت. وی با هشتصد تن از نیروهایش توسط هواپیماهای انتونوف که در اختیار احمدشاه مسعود بود از مشهد به میمنه منتقل گردید

و در بخشی از جبهه ی بادغیس مستقر شد. هر چند اسماعیل خان تلاش کرد تا جبهه ی جدیدی را از استقامت ایران دریکی از ولسوالیهای هرات بگشاید اما جمهوری اسلامی ایران حاضر نشد تا در کشودن چنین جبهه توافق کند. با آنکه دولت ایران امکانات محدود تسلیحاتی و نظامی در اختیار اسماعیل خان و سایر مخالفین طالبان می گذاشت، ترجیح داد که والی اسبق هرات جنگ را با طالبان نه در مرز ایران بل از داخل خاک افغانستان در فاریاب و بادغیس آغاز کند. با استقرار اسماعیل خان در جبهه ی بادغیس توازن در خطوط جبهه به ضرر طالبان تغییر یافت و نیروهای مخالفین طالبان ولسوالی های غورماچ و بالا مرغاب را در ولایت بادغیس دوباره متصرف شدند. آنها در جنگ های پراکنده ای که تا اواخر ثور ۱۳۷۶ ادامه یافت موفق به عقب راندن طالبان تا نزدیکی قلعه نو مرکز بادغیس گردیدند.

نیروهای دوستم در جبهه ی بادغیس عمدتاً افراد فاریابی مربوط به رسول پهلوان از سران مشهور ملیشایی فاریاب در زمان حکومت حزب دمکراتیک خلق بود. هر چند او (رسول پهلوان) و عبدالرشید دوستم از قوماندانان نیروهای ملیشایی حکومت کارمل و نجیب در ولایات جوزجان و فاریاب محسوب می شدند که علیه مجاهدین می جنگیدند اما از همان آغاز نوعی از رقابت بر سر کسب قدرت در رهبری قوای ملیشیا و حاکمیت محلی میان آنها وجود داشت. دامنه ی این رقابت بعداً با سقوط حکومت نجیب الله که به قدرت بیشتر آنها در ولایات شمال انجامید گسترش یافت. عبدالرشید دوستم با آنکه در قوماندانی قوت های ملیشیا و رهبری حزب جدیدالتاسیس جنبش ملی بعد از سقوط حکومت نجیب الله قرار گرفت، رسول پهلوان را درد سرورقیب عمده خود در میان نیروهای ملیشیا و جنبش ملی می شمرد که قوماندانی و رهبری او را از داخل مورد تهدید قرار میدهد. از این رو دوستم پیوسته می کوشید تا قوماندان نیرومند ملیشایی فاریاب را مهار و تضعیف بدارد. اما رسول پهلوان با سرکشی و بی اعتنایی بیشتر در برابر دوستم واکنش نشان میداد. سرانجام دامنه ی رقابت میان آنها به مخاصمت و دشمنی کشانیده شد و رسول پهلوان در جوزای ۱۳۷۵ از سوی محافظ خود به قتل رسید. برادران رسول، جنرال ملک و گل محمد که دست دوستم را در قتل برادر خود می دیدند، کینه انتقام از دوستم را بدل گرفتند و در صدد فرصت مساعد برآمدند. یکسال بعد که طالبان به مرز فاریاب رسیدند جنرال ملک این فرصت را آماده یافت. او در استفاده از این فرصت از یکطرف آرزوی انتقام از دوستم را تحقق یافته می دید و از طرف دیگر به آسانی رهبری جنبش ملی و حاکمیت شمال را بدست می آورد. اما برای آی اس آی و طالبان این فرصت مساعد در تصرف شمال و در هم کوبیدن مقاومت علیه طالبان بود. نماینده آی اس آی و طالبان بصورت مشترک ارتباط و مذاکره را در طول زمستان ۱۳۷۵ با ملک تأمین کردند و ادامه دادند. آخرین مذاکره در بیست و چهارم ثور ۱۳۷۶ در خط اول جبهه واقع بالا مرغاب بوقوع پیوست که منجر به توافق میان طرفین گردید. در پای این توافق نامه ملا غوث و ملا عبدالرزاق از طالبان، ملک، گل محمد پهلوان، قاری علم والی

فاریاب و جنرال همایون فوزی از نیروهای جنبش ملی امضاء کردند. براساس موافقت نامه، ملک متعهد شد تا یکجا با طالبان عملیات مشترک را علیه دوستم و نیروهای مخالف طالبان غرض تصرف تمام ولایات شمال کشور انجام بدهد. و در مقابل طالبان تعهد کردند که ساختار سیاسی و نظامی شمال را مطابق خواست ملک به حال خود بگذارند.

جنرال ملک اسماعیل خان را با قوماندانانش در ۲۸ ثور ۱۳۷۶ بصورت ناجوانمردانه دستگیر و با هشتصد تن از نیروهایش به طالبان تسلیم کرد. در فردای آن روز نیروهای ملک و طالبان مشترکاً ولایت فاریاب را پشت سر گذاشته بسوی جوزجان پیش آمدند. تلاش های دوستم برای تأمین ارتباط با ملک و مذاکره با او به ثمر نرسید. ملک در مصاحبه با رادیو بی بی سی دوستم را کمونیست و اجیر کی جی بی خواند و از جهاد علیه او صحبت کرد. دوستم به ایجاد خط دفاعی در ولسوالی اندخوی دست زد و از احمدشاه مسعود خواستار کمک فوری گردید. مسعود به اعزام صدها نفر مسلح از طریق پروازهای مسلسل آن ۱۲ وان ۳۲ از تالقان به مزار شریف پرداخت تا یکجا با نیروهای دوستم از شبرغان و مزار دفاع کنند. اما هنوز این پروازها قطع نشده بود که شبرغان و مزار شریف در معرض سقوط قرار گرفت و دوستم پا به فرار نهاد. مجله " تایم " چاپ امریکا به گزارش خبرنگار خود از چگونگی شکست و فرار جنرال عبدالرشید دوستم نوشت: « هنگامیکه سرنوشت جنگ تغییر خورد، جنرال دوستم سوار بر هلیکوپتر شده و بسوی قلعه جنگی، حصار جنگی ۱۲۰ ساله در بیرون شهر مزار شریف، جاییکه گفته می شود نقدینه و اشیای اضافی اش را جمع آوری کرد، پرواز نمود. از آنجا با ۱۳۵ جنرال فراری دیگر در کاروانی بسوی مرز ازبکستان شتافت. در پوسته های بازرسی طول راه، مردانی که روزگاری دوستم بر آنها اعتماد داشت، پول و موترهای دوستم را گرفتند. دوستم مجبور ساخته شد تا پای پیاده از پلی بر فراز دریای آمو که توسط افراد روسی اداره میگردد بگذرد. » (۶)

طالبان در شهرهای شمال:

در صبحگاه ششم جوزای ۱۳۷۶ عبدالرشید دوستم با جمعی از قوماندانان و برخی از مسئولین حزبی در عقب دروازه پل مرزبا ازبکستان منتظر اجازه ی ورود به آنسوی دریا بود. اوسید کامل رئیس امنیت و عبدالقادر برادر خود را به آنطرف پل فرستاده بود تا اجازه ی عبور او و همراهانش را از مقامات مرزی ازبکستان بگیرند. بازگشت آنها بدرازا کشید و دوستم با روشن کردن مخابره ی خود به احمدشاه مسعود تماس گرفت. صدای فرمانده مسعود که به خوبی شنیده می شد از دوستم جویای وضعیت جنگ و موقعیت نیروهای او و طالبان گردید. دوستم بدون آنکه از موقعیت خود در حیرتان و انتظارش در ورود به ازبکستان حرفی بزند با گپ های گنگ و مبهم از تغییر وضعیت جبهه سخن گفت. احمدشاه مسعود که از طرز صحبت او فهمیده بود که خطوط جنگ را طالبان شکسته اند و اوصحنه را ترک گفته است، برایش دلداری داد. به او گفت که جنگ چنین حالت هارا دارد و هنوز فرصت زیادی برای

مقاومت است. از او خواست که موقعیتش را تثبیت کند تا برایش هلیکوپتر بفریستد و آنگاه از نزدیک در مورد تصمیم و برنامه های بعدی مقاومت صحبت صورت بگیرد. دوستم با ابراز موافقت، تعیین موقعیت خود را به تماس بعدی موکول کرد و مخابره را خاموش ساخت. دقایق بعد که فرستادگان دوستم با یک افسرانیت از پاکستان از آنسوی پل به این طرف آمدند و تنها دوستم را با سه نفر دیگر با خود بردند دیگر این تماس صورت نگرفت. ده ها نفر از همراهان دوستم که در عقب دروازه پل حیرتان باقی مانده بودند به هر طرف پراکنده شدند. (۷)

هنوز مزار شریف تا ساعت ۲ بعد از ظهر بدست طالبان و نیروهای ملک قرار نگرفته بود که اوضاع در بسیاری از شهرها و ولایات شمال کشور متشنج گردید. در تالقان مرکز و محل اقامت رئیس دولت اسلامی و مقر ادارات و وزارتخانه های دولت اضطراب و بی نظمی از ظهر آنروز آغاز یافت. در قندز قوماندانان پشتون تبار طرفدار طالبان چون عارف خان قوماندان جمعیت اسلامی، میرزا ناصری قوماندان محاذ ملی، ارباب هاشم قوماندان حزب اسلامی حکمتیار و غلام قوماندان اتحاد اسلامی پرچم طالبان را برافراشتند. در بغلان و سمنگان قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار با طالبان اعلان همبستگی کردند و در جبل السراج و سالنگ جنوبی بسیاری از قوماندانان به طالبان پیوستند و راه را برای عبور طالبان از سالنگ باز گذاشتند.

تا پایان روز ششم جوزای ۱۳۷۵ شهر مزار شریف بدست طالبان افتید. در فردای آنروز صدها نیروی تازه دم طالب که بسیاری از آنها پاکستانیها و افراد اسامه بن لادن بودند با پروازهای هوایی از قندهار، کابل و جلال آباد به مزار شریف انتقال داده شدند. پاکستان در این روز حکومت طالبان را به رسمیت شناخت و یک روز بعد عربستان سعودی و امارات متحده عربی در تبعیت از پاکستان به شناسایی حکومت طالبان پرداختند. عزیز احمد سفیر پاکستان با جمعی از مامورین آی اس آی و وزارت خارجه به مزار شریف آمد تا از نزدیک شاهد پیروزی و تسلط طالبان به شهر مزار شریف و شمال افغانستان باشد. ملا عمر رهبر طالبان در فرمانی ملک را به حیث معین وزارت خارجه تعیین کرد و اقدام او در پیوستن با طالبان تمجید بعمل آورد.

در شهر تالقان رئیس دولت با جمعی از اراکین و مسئولین دولتی بروزهفتم جوزا با استفاده از هواپیمای ان ۳۲ به کولاب تا جکستان رفتند. در شهر قندز جنگ میان قوماندانان طرفدار طالبان و مخالفان طالبان در گرفت که در نتیجه عارف خان با سایر قوماندانان طرفدار طالبان در این جنگ شکست خورد و به طرف بغلان فرار کردند. شهر پلخمیری که بدست نیروهای سید منصور نادری رهبر اسماعلیه ها قرار داشت قبل از رسیدن نیروی طالبان از راه سالنگ بدست بشیر قوماندان حزب اسلامی حکمتیار افتید. همزمان با سقوط پلخمیری هزاران نفر از نیروهای طالبان با صدها عراده داتسون به قوماندانی ملا داد الله و همراهی امیر خان متقی وزیر اطلاعات و کلتور طالبان با عبور از سالنگ وارد پلخمیری شدند. طالبان علی الرغم موانع که با تخریب پل ها در جنوب سالنگ

و آتش سلاح ثقیل از ارتفاعات توسط نیروهای احمدشاه مسعود ایجاد شده بود تونل سالنگ را پشت سر گذاشته به پلخمیری رسیدند.

تغیر اوضاع و شکست طالبان در شمال پایتخت و شمال کشور:

مزار شریف سومین روز خود را در زیر سلطه طالبان آغاز کرده بود. رهبران و اراکین دولت، تالقان و عبدالرشید دوستم مزار شریف را قبلاً ترک گفته به بیرون از کشور رفته بودند. بسیاری از قوماندانان در ولایات شمال و اطراف وادی پنجشیر به خصوص در سالنگ و جبل السراج به طالبان پیوسته بودند و با قوماندانان طالبان پیوسته از طریق مخابره به احمدشاه مسعود پیام میدادند تا تسلیم شود. حتی در مناطق دوردست که اثری از سپاه طالب و جنگجویان پاکستانی و عرب نبود، طالبان و ملاحای محلی سرشورش و بغاوت برداشتند و بیرق سفید طالبان را برافراشتند. لشکر طالب با عبور از سالنگ راه شمال را در پیش گرفته بود و به نظر می رسید که حکومت طالبی به سرعت در سراسر کشور گسترش میابد.

احمدشاه مسعود به تنهایی در پنجشیر باقی مانده بود و به راه های تداوم مقاومت می اندیشید. تلاش ها و تقاضاهای ظاهراً دلسوزانه بعمل آمد تا او را متقاعد به ترک کشور سازند. چون مقاومت بی ثمر مینمود. یکی از تقاضا کنند ه گان سفیر ایران بود که از تاجکستان برایش پیام فرستاد تا به ایران بیاید. اما او در پاسخ به پیام سفیر گفت من در وطنم میمانم. اگر شما میتوانید به جای این تقاضا غذاهای کنسرو شده بما بفرستید که برای یکی دوهفته و یا بیشتر قابل استفاده باشد. همچنان او به احمد ولی مسعود برادرش در لندن که پیام و تقاضای تعداد زیادی از افغانهای مقیم خارج را برایش رسانید تا با توجه به مصلحت مقاومت و وطن مؤقلاً کشور را ترک کند گفت: من ترجیح میدهم که میان مردم و در سرزمینم باشم. از هموطنانم در بیرون تشکرمی نمایم. اما من هیچگاه وطن و مردم وطن را در حالات ناگوار و دشوار ترک نمی کنم.

احمدشاه مسعود با ارسال نامه و پیام به قوماندانان، روشنفکران و متنفذین و لسوالی های مختلف بغلان، تخار، قندز و بدخشان خواستار مقاومت و پایداری علیه طالبان و تجاوز پاکستان شد. به خبرگزاریهای بین المللی از تداوم مقاومت و مبارزه خود سخن گفت. چگونگی مقاومت را در جلسه ای با قوماندانان مجاهدین و مردم پنجشیر به بحث و مشوره گذاشت. تصمیم خود را به مقاومت تا آخرین نفس اعلان کرد و تمام مردم از این تصمیم اوبه حمایت پرداختند. بسیاری از قوماندانان و مجاهدین ولایات شمال شرق کشور در دره های شمال و شمال شرق هندوکش نیز به فراخوان احمدشاه مسعود در ادامه ی مقاومت لبیک گفتند. حاجی محمد محقق فرمانده حزب وحدت در شمال افغانستان در مصاحبه با رادیو بی بی سی به ایستادگی و مبارزه در برابر طالبان تاکید کرد و همسویی خود را در مقاومت با احمدشاه مسعود اعلان داشت. مسعود در آن روزهای دشوار بیشترین ساعات شب و روز را در پای

مخبره و تلیفون ستلايت سپري ميکورد تا به قوماندانان وجبهات مناطق مختلف در تماس و ارتباط مداوم باشد. اوبسيار کوشيد تا از طريق تيلفون ومخبره از همان نخستين روزهاي ائتلاف ملک و طالبان با جنرال ملک صحبت کند و او را زعواقب کارش آگاه سازد. اما چنين ارتباط وصحبتی تا نيمه های سومين روز اشغال وسلطه ی طالبان در شهر مزار تامين نگريد. هر بار از آنسوی خط دستگاہ یا صدایی بر نميخواست و یا به اين سو گفته می شد که ملک خان تشریف ندارند. روز هشتم جوزای ۱۳۷۶ بود. یکبار زنگ تيلفون احمد شاه مسعود به صدا درآمد. وقتی گوشی تيلفون بلند شد از آنطرف صدایی با اضطراب ميگفت ملک خان با أمير صاحب کار عاجل دارد. ملک از احمد شاه مسعود تقاضای کمک کرد. او گفت که جنگ ما با طالبان در شهر مزار آغاز شده است شما لطفاً به ما کنید. احمد شاه مسعود به او اطمینان داد و ملک را تشويق به مقاومت و پایداری کرد. به او گفت که همین اکنون ما در سالنگ و جبل السراج با طالبان داخل جنگ هستيم و عملیات را به سرعت گسترش ميدهيم.

طالبان که تا سه روز قبل خود را در یک قدمی تسلط به سراسر افغانستان می دیدند اکنون در نابودی ومرگ گرفتار شده بودند. جنگ در سراسر ولایات شمال با حملات نیروهای مختلف و قیام مردم برای سرکوبی طالبان آغاز یافته بود. احمد شاه مسعود با تصرف سالنگ جنوبی، جبل السرج و گلبهار راه زمینی را از عقب بروی طالبان مسدود کرد. ولایات بلخ، سمنگان، جوزجان، سرپل، فاریاب و شهر پلخمری در شمال و ولایات پروان و کاپیسا در جنوب هندوکش در جنگ های شدید و خونین از تصرف طالبان خارج ساخته شد. بیش از ۱۵۰۰ تن از نیروهای طالبان در شمالی کشته، زخمی و اسیر شدند و هزاران تن دیگر از لشکر طالبان در ولایات شمال نیز به چنين سرنوشتی دچار گردیدند. قوماندانان و وزیران طالبان در ولایات شمال کشور در میان اسراء بودند که از آن جمله مولوی احسان الله احسان رئیس بانک مرکزی ویکی از رهبران طالبان به قتل رسید. تعداد دیگر از اسیران بلندرتبه ی طالبان چون ملا غوث وزیر خارجه، مولوی منصور وزیر هوانوردی، ملا عبدالرزاق والی مزار و . . . مؤفق به فرار از اسارت شدند. در این جنگ ها تعداد قربانیان طالب که در میان شان ده ها نفر پاکستانی، کشمیری و افراد اسامه از کشورهای عرب و غیر عرب بود به هزاران نفر می رسید در حالیکه تعدادی از لشکریان طالب در جریان برخورد و جنگ از سوی نیروهای مسلح و مردم شهر مزار شریف و سایر مناطق به قتل رسیدند، صدها نفر دیگر آن بعداً از سوی قوتهای دوستم و ملک در شبرغان و میمنه قتل عام گردیدند. جنرال ملک بعداً در یک کنفرانس خبری عامل برهم خوردن ائتلاف خود با طالبان را به نقض تعهد از سوی طالبان وانمود کرد: « ائتلاف بدون مشوره با متحدین ما با طالبان صورت گرفته بود و چنين فکرمی شد که یک قدم مثبت به خاطر پیاده کردن صلح و ختم جنگ در افغانستان گردد. ولی این ائتلاف از طرف طالبان نقض شد. طالبان به تعهداتی که امضاء نموده بودند وفا نکردند. در این تعهدات گفته شده بود که تشکیلات جنبش ملی به حال خود باقی مانده و سلاح جمع آوری نشود و اسلام معتدل پیاده گردیده، حکومت مؤقت

ساخته شود واردوی ملی تشکیل گردد. بعداً سلاح جمع آوری گردد. اما طالبان ۲۱ نفر پیلوتان را با خود آوردند که طیارات موجود درشمال را با خود به قندهار ببرند. « (۸)

جنرال ملک بعد از شکست طالبان در دهم جوزای ۱۳۷۶ (۳۰ می ۱۹۹۷) در جلسه ای متشکل از قوماندانان و جنرالان جنبش ملی و متنفذین ولایات فاریاب و جوزجان به رهبری جنبش ملی رسید. و سپس در اجلاس دیگر منعقدی شهر مزار شریف در ۲۲ جوزای ۱۳۷۶ (۱۲ جون ۱۹۹۷) که در آن ملک و جمعی از قوماندانان و مسئولین سایر احزاب و گروه های مخالف طالبان و نماینده احمدشاه مسعود شرکت داشتند، نام شورای عالی دفاع از وطن به " جبهه ی متحد ملی و اسلامی نجات افغانستان " تغییر یافت. جبهه ی متحد در نخستین اعلامیه ی خود خواستار مذاکره با طالبان شد و از پاکستان تقاضا کرد به جای دشمنی و مداخله راه مذاکره و تفاهم را با دولت و مردم افغانستان پیش بگیرد.

پاکستان در حالیکه چند بار هیئات خود را برای مذاکره به مزار شریف فرستاد و از حل سیاسی مشکل افغانستان ابراز حمایت کرد اما عملاً به سیاست جانبداری از طالبان ادامه داد. حتی برای پاکستانیها توصیه ی " پریماکوف " وزیر خارجه روسیه به افتخار مرشد معاون وزیر خارجه پاکستان قابل پذیرش و تأمل نگردید که گفت: « امید داریم پاکستان همان اشتباه را که ما مرتکب شده بودیم تکرار نکنند. اشتباه ما این بود که می خواستیم یک نیرو را در افغانستان براریکه ی قدرت نصب کنیم. » (۹)

بعد از شکست طالبان در مزار شریف سخنگوی وزارت خارجه پاکستان ایران را متهم کرد که به مخالفان طالبان امکانات نظامی میدهد. و طالبان در کابل سفارت ایران را خشمگینانه بستند و کارمندان آنرا در ظرف ۴۸ ساعت از افغانستان اخراج کردند.

طالبان در قندز و ادامه ی جنگ در شمال کشور:

بیش از دوهزار نفر نیروهای طالبان که با عبور از سالنگ وارد پلخمیری شده بودند بعد از شکست در جنگ با نیروهای مخالفان شان، به شهر بغلان نزد قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار رفتند. تعدادی از نیروهای طالبان که از شهر مزار و ابیک جان به سلامت بردند نیز به آنها پیوستند. بشیرخان قوماندان پشتون تبار حزب اسلامی حکمتیار در بغلان که با جنبش ملی دوستم و ملک روابط داشت به مهارت توانست جلوا دامه ی حملات نیروهای جبهه ی متحد را در تعقیب و سرکوبی طالبان بگیرد. او در حالیکه به ملک و جنرالانش وعده ی تسلیمی قوت های محاصره شده ی طالبان را در بغلان از طریق مذاکره سپرد و آنها را در انتظار نگهداشت، خود با طالبان برنامه ی حمله به قندز را چید. قندز برای طالبان با اهمیت تر از بغلان محسوب می شد چون آنها با دسترسی به فرودگاه قندز از محاصره در شمال نجات پیدا میکردند. طالبان به همکاری نیروهای قوماندان بشیر و قوماندانانیکه از قندز قبلاً فرار کرده بودند در یک حمله ی سنگین شبانه شهر قندز را متصرف شدند. تصرف قندز در واقع به محاصره ی نیروهای طالبان پایان داد و به زودی

روابط آنها با کابل از طریق پروازهای شبانه میان فرودگاه کابل و قندز تأمین گردید. طالبان که نخست در قندز از لحاظ نظامی حالت دفاعی داشتند به تدریج با سرازیر شدن هزاران تن از نیروهای جنگجوی پاکستانی، افراد اسامه بن لادن و افسران مشاور وفنی آی اس آی موضع تعرضی گرفتند. آنها قندز را به پایگاه مستحکم و غیرقابل تسخیر تبدیل کردند. تمام تلاش های که برای تصرف قندز توسط نیروهای مخالفان طالبان به خصوص از سوی احمدشاه مسعود صورت گرفت بی نتیجه ماند. هر چند طالبان چند بار با از دست دادن بیشترین بخش هایی از ولسوالی خان آباد در نزدیکی شهر قندز در معرض سقوط قرار گرفتند اما هر بار با سرسختی از مواضع خود دفاع کردند. بقای طالبان در قندز از یک طرف به همکاری و حمایت شدید قوماندانان پشتون تبار آن ولایت و ولایات همجوار آن بغلان، برمیگردد و از سوی دیگر بیشترین نیروی جنگی آنها را در خطوط اول قندز افراد پاکستانی، کشمیری و نیروهای اسامه بن لادن تشکیل میداد. آنها در دفاع از فرودگاه و شهر قندز در آن مواضع مستحکمی جایجا شده بودند که در دوران تجاوز و اشغال شورویها از سوی قوای روسی و حکومت کمونیستان ساخته شده بود.

بعد از برهم خوردن ائتلاف میان طالبان و ملک که منجر به شکست و تلفات سنگین طالبان در ولایات شمال گردید، هزاران نفر داوطلب جنگی از پاکستان به جبهات طالبان سرازیر شدند. در روزهای بعد از شکست، ملا عمر رهبر طالبان برای اولین بار به کابل آمد تا روحیه ی شکست خورده جنگجویان طالب را تقویت کند. او از رهبران احزاب اسلامی پاکستان به خصوص از مولانا فضل الرحمن و مولانا سمیع الحق درخواست کمک کرد. این هردو ملای پاکستانی در پاسخ به درخواست ملا عمر، مدارس خود را در ایالات سرحد و بلوچستان بستند و هزاران نفر داوطلب جنگی به افغانستان فرستادند. احمد رشید روزنامه نگار پاکستانی از سرازیر شدن سیلی از جنگجویان مدارس پاکستانی به افغانستان بعد از شکست طالبان در مزار شریف می نویسد: « بعد از حمله ی طالبان به مزار شریف در سال ۱۹۹۸ نشستی بین رهبران آنان (جماعت علمای پاکستان) و مسئولین ۱۲ مدرسه در شمال غرب پاکستان برگزار گردید تا برای تقویت ارتش طالبان تدبیری سنجیده شود. در این نشست مشترک، مسئولین مدارس پذیرفتند که مدرسه ها را به مدت یکماه تعطیل کنند. آنان پس از تعطیلی مدارس حدود هشت هزار طالب را به افغانستان اعزام کردند. کمک های که طالبان از مدارس دیوبندی پاکستان دریافت می کنند به حدی است که جدای از حمایت های دولت و آژانس های اطلاعاتی پاکستان آنان می توانند به طور کامل به این کمک ها متکی باشند. » (۱۰)

این تنها مدارس سمیع الحق و فضل الرحمن نبود که برای طالبان غرض کشتار و ویرانی افغانستان داوطلبان جنگ فرستادند. استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی)، سازمان القاعده اسامه بن لادن و گروه های مختلف کشمیری نیز در احیای مجدد لشکر جنگی طالب بعد از شکست شمال سهم گرفتند. برای اسامه بن لادن و جنگجویان او قندز از جاذبه ی خاصی برخوردار بود.

آنها از قندز میتوانستند با آسیای میانه وسین کیانگ چین درارتباط باشند وقندز پایگاه مناسب برای استقرار رزمندگان سین کیانگی، چیچینی واتباع مملک آسیای مرکزی محسوب می شد. آنگونه که بعداً هزاران داوطلب جنگی از طریق سازمان اسامه درقندز وسپس درتالقان جابجا شدند وبیشترین جنگ وجنایت را درشمال افغانستان آنها انجام دادند.

طالبان بعد از تقویت نیروهای خود درقندز واکمالات پیهم از طریق هوایی درعرصه ی نظامی حالت تعرضی گرفتند. بزرگترین عملیات جنگی آنها برای تصرف شهر مزارشریف دراواخر سنبله ۱۳۷۶ (سپتمبر ۱۹۹۷) بوقوع پیوست. طالبان دراین عملیات به همکاری مجید پاچا خان قوماندان پشتونتبار حزب اسلامی حکمتیاردرتاشقرغان با عبوراز کوتل ایرگنک درغرب قندز نخست ولسوالی تاشقرغان را متصرف شدند وسپس با تصرف فرودگاه مزارشریف وبندر حیرتان وتصرف ولسوالیهای بلخ، چمتال وچاربولک به حمایت وهمراهی قوماندانان پشتونتبارآن ولسوالیها که عمدتاً مربوط حزب اسلامی حکمتیار بودند، ساحات کود و برق، دهدادی وقلعه ی جنگی را درحومه های شمالی وغربی شهر مزاربدست آوردند وشهر مزاررا ازسه طرف درمحاصره گرفتند. هرچند درنخستین روزهجوم طالبان بسوی مزار که تا فرودگاه پیش رفتند کلیه نیروهای مخالف طالبان شهررا ترک وبه کوه های جنوب فرار کرده بودند اما طالبان از ترس تکرار حوادث قبلی شکست شان ازورود به شهر خودداری کردند. جنرال ملک بارئیس دولت اسلامی که در مزارشریف بسر میبرد توسط چرخبال به شبرغان ومیمنه رفتند. نیروهای جبهه ی متحد بعد از یک روز ترک شهر دوباره برگشتند وبه جنگ با طالبان ادامه دادند. درجنگهای این بار مزارعلیه طالبان نیروهای حزب وحدت که از بامیان آمدند نقش بیشتر ایفا کردند درحالیکه نیروهای جنبش ملی دراتراختلاف دوستم وملک درمسیرضعف وفروپاشی قرارگرفته بودند. ملک از لحاظ نظامی آدم ضعیف وفاقد توانایی سوق واداره ی قوت های جنگی محسوب می شد واز رهبری او در جنبش ملی نارضایتی گسترده ای میان قوماندانان وجنرالان ایجاد شده بود. عبدالرشید دوستم با استفاده ازاین نارضایتی که به ترکیه فرار کرده بود دوباره به شمال برگشت ودررأس تعدادی ازنیروهای وفادارش درشبرغان قرار گرفت. درحالیکه ملک خودرا رهبر قانونی جنبش ملی تلقی میکرد وحضور دوستم را غیرقانونی وخطر جدی برای رهبری خود می پنداشت.

محاصره مزارشریف وجنگ طرفین بیش ازیکماه به درازا کشید. احمدشاه مسعود غرض جلوگیری از سقوط مزاردست به جنگ های شدید درشمال کابل و ولایات قندززد. همچنان او نیروهایی را از مسیر اصلی سرک بسوی ایبک وتاشقرغان فرستاد تا با سایر نیروهای سمنگان درتصرف مجدد تاشقرغان همکاری کنند. اما طالبان با انفجار قسمتی از کوه درتنگی تاشقرغان مانع هرگونه پیشروی مخالفانشان ازاین مسیر گردیدند. طالبان که در اثر مقاومت نتوانستند مزارشریف را بدست بیاورند، از ترس سقوط

قندز دوباره به قندز برگشتند. آنها حین بازگشت اهالی منطقه ی قزل آباد را در شرق شهر مزار که ساکنانشان اهل تشیع بودند قتل عام کردند.

طالبان بعد از تلاش نافرجام برای تصرف مزار شریف همچنان در قندز به جنگ ادامه دادند. آنها نه تنها شهر قندز و بسیاری از ولسوالیهای اطراف آنرا در کنترل داشتند بلکه شهر بغلان نیز تحت کنترل و سلطه ی طالبان بود. قوماندان بشیر از قوماندانان حکمتیار در بغلان به رغم آنکه ظاهراً روابطی با جبهه ی مخالف طالبان و با گلبدین حکمتیار داشت و از تمام طرف ها پول و امکانات دریافت میکرد اما عملاً در پهلوی طالبان می جنگید. از میان قوماندانان پشتون قندز تنها قوماندان غلام از تنظیم اتحاد اسلامی به نیروهای احمد شاه مسعود پیوست در حالیکه سایر قوماندانان تا آخر در کنار طالبان باقی ماندند. عارف خان قوماندان اسبق جمعیت اسلامی که از سوی طالبان والی قندز بود در سال ۱۳۷۸ در شهر پشاور به قتل رسید.

بحران در جبهه ی متحد:

اولین جلسه ی رهبران جبهه ی متحد بعد از ایجاد این جبهه در اسد ۱۳۷۶ در پنجشیر دایر گردید. در این جلسه که جنرال ملک باراندن دوستم در هبری جنبش ملی قرار گرفته بود به ایجاد کابینه ی جدید در دولت اسلامی توافق کرد. در کابینه ی جدید با صدارت عبدالرحیم غفورزی، ملک پست وزارت خارجه را متقبل شد در حالیکه تا پیش از آن پست وزارت دفاع برای جنبش ملی و در دسترس جنرال عبدالرشید دوستم قرار داشت. مسئولیت وزارت دفاع در اجلاس به عهده ی احمد شاه مسعود گذاشته شد. طرح نامزدی وانتصاب غفورزی به حیث صدراعظم از مطالبات و تصامیم احمد شاه مسعود بود. او میخواست تا با صدارت غفورزی مشروعیت بیشتر و بهتری برای دولت اسلامی و مقاومت ضد طالبان در سطح داخل و خارج ایجاد شود. غفورزی از روشنفکران پشتون تبار و منسوب به قبیله ی محمدزایی از دیپلماتهای سابقه دار وزارت خارجه افغانستان بود. او در دوران حکومت کارمل به حیث نماینده افغانستان در مجمع عمومی سالانه ی ملل متحد تجاوز شوروی را محکوم کرد و رژیم کارمل را دست نشانده و غیر قانونی خواند و بعداً به ایالات متحده امریکا پناهنده شد. عبدالرحیم غفورزی شخصیت مسلمان، وطن دوست، دموکرات و شدیداً مخالف مداخلات پاکستان بود. در دوران حکومت مجاهدین در کابل که سمت معاونیت سیاسی وزارت خارجه را به عهده داشت در مجمع بین المللی با صراحت و استدلال به زبان انگلیسی مداخلات پاکستان را محکوم میکرد. دیپلماتهای پاکستانی او را بعد از سردار داود خان یکی از سیاستمداران خطرناک و مخالف پاکستان می خواندند. احمد شاه مسعود امیدوار بود که با صدارت غفورزی تعداد بیشتری از روشنفکران و تکنوکرات های افغان مقیم خارج وارد کابینه و حکومت جدید شوند. غفورزی بعد از اجلاس پنجشیر به مزار شریف که مقروپایتخت مؤقت دولت اسلامی تعیین شده بود رفت تا باقی اعضای کابینه اش را معرفی کند. اما او یک هفته

بعد از انتصابش به پست صدارت در سانحه ی سقوط هواپیمای حاملش در بامیان به قتل رسید. غفورزی در این سفر با جمعی از هیئت دولت و گروه هاغرض مذاکره با عبدالکریم خلیلی رهبر حزب وحدت راهی بامیان بود. مرگ غفورزی برای جبهه ی متحد مخالف طالبان یک ضربه شدید محسوب میشد. در حالیکه دولت اسلامی از این جبهه تشکیل یافته بود بعد از مرگ غفورزی مؤفق به معرفی صدراعظم دیگر نگرديد، بحران وبی ثباتی در درون جبهه با ورود مجدد دوستم در شمال افزایش یافت. دوستم بعد از بازگشت به مزار شریف به رقابت و مخالفت با ملک ادامه داد. تلاش ها و میانجگریهای سران دیگر این جبهه به خصوص میانجگری و فیصله های رئیس دولت اسلامی در مزار شریف در آشتی و توافق میان آنها به نتیجه نرسید. دوستم در این رقابت مؤفق شد که ملک را نخست از بلخ و جوزجان و بعداً از فاریاب بیرون کند و خود دوباره رهبری جنبش ملی را بدست بگیرد. ملک و برادرش گل محمد مشهور به گلی پهلوان بعد از جنگ های نه چندان شدید با طرفداران دوستم از میمنه به ترکمنستان گریختند و از آنجا به مشهد ایران رفتند. عبدالرشید دوستم که از پست وزارت خارجه به جنبش ملی ناراض بود در صدد مذاکره و معامله ی جداگانه با طالبان برآمد. او تعدادی از اسیران طالبان را بصورت یکجانبه آزاد ساخت. ملک را متهم به قتل عام اسیران طالبان کرد و از نماینده ملل متحد خواست تا برای تحقیقات در مورد گورهای دسته جمعی که اجساد طالبان در آن دفن شده است به مزار شریف و شبرغان بیاید. در حالیکه روابط میان دوستم و حزب وحدت به فرماندهی حاجی محمد محقق در مزار شریف بسیار گرم و نزدیک بود، جنگ های شدیدی در شهر مزار شریف و حیرتان میان طرفین بوقوع پیوست که به شکست نیروهای دوستم در شهر مزارانجامید. دوستم بعد از این جنگ کنترل خود را در مزار شریف که قبلاً ضعیف شده بود کاملاً از دست داد. در جریان کشمکش و منازعات داخلی جبهه ی متحد در مزار شریف، احمدشاه مسعود تلاش کرد تا دوستم را از مذاکره و معامله ی جداگانه با طالبان صرف نظر سازد. او چند بار با دوستم و عبدالکریم خلیلی به بحث و گفتگو نشست تا در ادامه ی مقاومت علیه طالبان استراتژیی واحدی در پیش بگیرند. اما با وجود همه ی این تلاش ها جبهه ی متحد نتوانست اتحاد و هماهنگی لازم را در برابر طالبان ایجاد و مانع مجدد سقوط شهرهای شمال بدست طالبان شود.

سقوط مجدد شمال و کشتار در مزاروبامیان:

تلفات سنگین طالبان در مزار شریف، سایر ولایات شمال و شمال کابل در جوزای ۱۳۷۶ نه تنها اراده ی طالبان و پاکستان را در دسترسی مجدد به شمال ضعیف نگردانید، بلکه آنها را به تجدید قوا، ادامه جنگ و حمله ی دوباره برای تصرف شمال واداشت. گوهر ایوب وزیر خارجه پاکستان در جریان سفرها و مذاکراتش به ایران و کشورهای آسیای میانه از سیاست پاکستان در حمایت از طالبان دفاع کرد و با لحن زورگویانه اظهار داشت که طالبان علی الرغم شکست در شمال دوباره مسلط می شوند و به زودی تمام

افغانستان را در کنترل خود می آورند. او طالبان را نماینده اکثریت پشتونها در افغانستان خواند و سایر گروه ها را مؤلف به اطاعت و پیوستن از طالبان کرد. اوبه سایر همسایگان افغانستان و کشورهای منطقه هوشدارگونه گفت که پاکستان بهتر از هر کشور دیگری افغانستان را می شناسد. (۱۱)

جنگ در طول تابستان، خزان و زمستان سال ۱۳۷۶ در تمام جبهات ادامه یافت. طالبان علی الرغم ادامه جنگ در طول این مدت با پادرمیانی ملل متحد به مذاکرات با مخالفان خود پرداختند. این مذاکرات نه برای رسیدن به صلح بلکه بیشتر غرض آزادی اسیران آنها بود. آزادی اسیران که در میان شان صدها پاکستانی وجود داشت طالبان را قادر میساخت تا کمبود خود را در عرصه ی نیروی بشری جنگ برای حملات بعدی جبران کنند. یکی از دوره های این مذاکرات میان طالبان و جبهه ی متحد تحت نظر ملل متحد در ثور ۱۳۷۷ (اپریل ۱۹۹۸) در اسلام آباد پاکستان صورت گرفت طالبان این مذاکرات را با این استدلال که هیئت مخالفین فاقد صلاحیت هستند، قطع کردند. سپس جنگ را در شمال کابل و جبهات شمال کشور با دریافت کمک های جدید تسلیحاتی و مالی از پاکستان و عربستان سعودی تشدید کردند و راه خود را برای تصرف مجدد شمال گشودند: « . . . در همین زمان (بهار ۱۳۷۷) طالبان از عربستان سعودی و پاکستان درخواست کمک کردند تا آنرا در حمله ی دیگر برای تسخیر شمال یاری رسانند. شاهزاده ترکی الفیصل رئیس سازمان اطلاعات عربستان سعودی در اواسط ژوئن (اوایل سرطان) از قندهار دیدن کرد. پس از این دیدار سعودیها چهار صد عراده توپوتای دو کابینیت و نیز کمک های نقدی در اختیار طالبان قرار دادند. آی اس آی پاکستان یک بودجه ی دو میلیارد روپیه ای (پنج میلیون دلاری) برای تأمین نیازهای لجستیکی طالبان اختصاص داد. مقامات آی اس آی مرتب به قندهار سفر می کردند تا طالبان را در تدارک حمله ی شان یاری رسانند. در عین حال هزاران داوطلب افغان و پاکستانی از اردوگاههای مهاجرین و مدارس پاکستانی به صفوف طالبان پیوستند. » (۱۲)

طالبان در نیمه ی دوم بهار ۱۳۷۷ حملات تهاجمی خود را در تمام جبهات جنگ آغاز کردند. تعرض مکرر آنها در جبهات شمال کابل و ولسوالی تگاب و نجراب همیشه با مقاومت شدید دفع میگردید. آنها در جبهه ی قندز چند بار به استقامت ولسوالی " اشکمش " و " بورکه " تا ولسوالی " نهرین " پیش رفتند اما بعد از جنگ های شدید عقب نشستند. تلاش آنها برای پیشروی به سوی تالقان نیز بی نتیجه بود. پیشروی نیروهای مشترک طالبان و قوماندان بشیر مربوط حزب اسلامی حکمتیار از شهر بغلان بسوی پلخمري در منطقه ی بند دوم گرفته شد. هر چند آنها موفق شدند قرارگاه فرقه بیست را در پوزه ی ایشان به تصرف خود در آورند. بشیر بغلانی و قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار در این ولایت در حالی یکجا با طالبان مشغول عملیات تعرضی بودند که گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی در روزهای پایانی جوزای ۱۳۷۷ از تهران به مزار شریف برگشته بود. اوبه میزبانان ایرانی خود

تعهد سپرده بود که توسط نیروهای حزب خود دربغلان، قندزرا از طالبان بدست می آورد. حکمتیار غرض عملی کردن این تعهد و وعده با امکانات وافر پولی و تسلیحاتی از ایران در حالی به مزارشریف آمد که دو سال قبل حین ترک شمال واقامت در تهران احمدشاه مسعود را متهم کرد که قصد ترور او را داشته است. بازگشت حکمتیار به شهر مزارشریف مصادف با سقوط جبهه ی بادغیس گردید. طالبان بعد از جنگ های یک ماهه موفق شدند که خط اول جنگ را در غورماچ بشکنانند و در ظرف چند روز خود را به شهر میمنه برسانند. طالبان در روزهای تصرف فاریاب صدها نفر مردم غیر نظامی در قریه های مربوط ولسوالی قیصار را که اهالی آن از یک بودند قتل عام کردند. این قتل عام از سوی مؤسسات کمک رسانی غربی نیز تأیید گردید. علاوه بر آن آنها با شکستن خط جنگ در جبهه ی بادغیس صدها نفر از نیروی عبدالرشید دوستم را کشتند. تلاش جبهه ی متحد برای جلوگیری از پیشروی طالبان بسوی شبرغان نتیجه نداد. قوماندانان و نیروهای حزب اسلامی حکمتیار که با حضور خودش در شهر مزار از ولسوالی های مختلف ولایت بلخ در همکاری با سایر نیروها برای دفاع از شبرغان و باز پس گیری میمنه به جبهات جنگ رفتند به طالبان پیوستند. ضابط خنجریکی از قوماندانان حکمتیار در اندخوی، نیروهای طالبان را از عقب جبهه وارد ولسوالی دولت آباد و مناطق اطراف شبرغان ساخت و تلاش دوستم برای آرایش نیروهای شکست خورده اش در دفاع از شبرغان بی ثمر ماند. نیروهای او قبل از ورود طالبان شبرغان را ترک کردند و دوستم نیز بسوی حیرتان رفت و از آنجا به بامیان و سپس بوسیله هواپیمای انتنوف راهی تهران گردید و بعداً به ترکیه پناه برد.

طالبان تا یازدهم اسد ۱۳۷۷ ولایت جوزجان و سرپل را متصرف شده بروز دوازدهم اسد به همکاری قوماندانان پشتون حزب اسلامی حکمتیار چون امیرجان قلعه چه ای از ولسوالی بلخ، چاربولک و چمتال وارد شهر مزارشریف شدند. گلبدین حکمتیار که یکبار دیگر همچون روز سقوط کابل در پنجم میزان ۱۳۷۵ در معرض اسارت از سوی طالبان قرار گرفت بوسیله چرخبالی که از سوی احمدشاه مسعود فرستاده شد با رئیس دولت اسلامی به تالقان رفت و سپس به فیض آباد بدخشان و از آنجا راهی تهران گردید. طالبان با ورود شهر مزارشریف دست به قتل عام زدند. آنها این قتل عام هارا نه بصورت مخفی و دور از انظار بلکه آشکارا و حتی در برابر چشمان خبرنگاران و کارمندان مؤسسات خارجی انجام دادند و آنرا دستور صادر شده از سوی ملا عمر رهبر خود خواندند: «... طی ساعات بعد (روز سقوط مزارشریف ۱۳ اسد ۱۳۷۷) آنچه روی داد یک نسل کشی وحشیانه بود که طالبان به تلافی شکست های سال گذشته ی شان به آن دست زدند. یکی از فرماندهان طالبان بعدها اظهار داشت که ملا عمر به ما اجازه داده بود دو ساعت کشتار کنیم ولی ما دوروز مشغول این کار بودیم. طالبان دیوانه واردست به کشتار زدند. آنان سوار بر تویوتاهای شان (موتورهای داتسون) در خیابان های مزارجولان می دادند، به چپ و راست شلیک میکردند و هر چیزی را که در حرکت می دیدند می کشتند.

آنها بسوی زنان، مردان، مغازه داران، گادی داران و کودکان وحتى الاغ ها و بزغاله ها تیراندازی میکردند. علی الرغم تمام دستورات اسلامی که دفن فوری اجساد را مورد تأکید قرار می دهد، جسد های کشته شدگان در خیابانها به حال خود رها شده بودند. . . . طالبان سه سال گذشته بدون رهنما وارد شهر مزارشده بودند برای اینکه امسال اشتباه سال پیش تکرار نشود آنان رهنمایانی از میان پشتونهای محلی وابسته به حزب اسلامی حکمتیار انتخاب کردند که با شهرآشنایی کامل داشتند. . . . هزاران نفر از مردم هزاره به زندانهای مزارانتقال یافتند. طالبان هنگامیکه این زندانها پر شد، دستگیرشدگان را در کانتینرها جاداده ودهای آنها قفل میکردند تا زندانیان خفه شوند. . . . « (۱۳)

طالبان هنگام تصرف مزارشریف دیپلماتهای ایرانی را بصورت فجیعانه ای قتل عام کردند. آنها باورود به کنسولگری ایران ۹ نفر از اعضای یازده نفری کنسولگری را در داخل ساختمان تیرباران کردند. " شاهشون " مسئول امور دبیرخانه و امور مهاجرین کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزارشریف که از این کشتار جان به سلامت برد میگوید: « سپس ما را به زیرزمینی کنسولگری منتقل کردند. در زیرزمینی کنسولگری که فضای کوچکی بود و یک میز هم در آنجا قرار داشت پس از آخرین بازرسی از کنسولگری ۳ نفر از سردسته هایشان وارد اتاق شدند. . . . بلا فاصله اقدام به تیراندازی در همان زیرزمینی کردند. « (۱۴)

احمد رشید محقق و نویسنده پاکستانی از قتل دیپلماتهای ایران با فرمان ملا عمر رهبر طالبان سخن میگوید: « شواهد معتبر حاکی از آن است که ملا دوست محمد (یکی از قوماندانان طالبان) درباره سرنوشت دیپلماتها با ملا عمر از طریق بیسیم صحبت نموده و وی دستور قتل آنها را صادر کرده است اگر چه ممکن است این روایت درست نباشد اما بدون شک ایرانیان به آن باور دارند. بعدها وقتی همسر دوست محمد در قندهار از وی نزد ملا عمر شکایت برد که او دوزن هزاره را به عنوان کنیز همراه خود آورده است وی بگونه نمایشی در قندهار به زندان افتاد. طالبان حدود چهارصد زن هزاره را به کنیزی گرفته بودند. . . . « (۱۵)

جمهوری اسلامی ایران که از قتل دیپلماتهای خود سرخورده و خشمگین شده بود کاری بیشتر از تمرکز مؤقت هزاران نیرو در مرز با افغانستان و اجرای مانور نظامی و تهدیدات لفظی در برابر طالبان انجام نداد. ایالات متحده امریکا در حالیکه در روزهای اوج تشنج میان طالبان و جمهوری اسلامی ایران، پایگاه اسامه بن لادن را درخوست به موشک بست، به ایران هوشدار داد که تمامیت ارضی افغانستان را محترم بشمارد و از هرگونه حمله و تجاوزی بپرهیزد. نشریه امریکایی " وال استریت ژورنال " نوشت: « دولت کلنتون به این حقیقت واقف است که به اصطلاح دیپلماتهای ایرانی در افغانستان از سوی هیچ دولتی اعتبار دریافت نکرده بودند و به عنوان مامورین ایران، در منطقه ی جنگی مشغول به فعالیت بودند که خود ایران با کمک به گروه های نایب خود در جنگ

داخلی افغانستان مسئول ایجاد آن بود. با اینکه تمام قربانیان اینگونه برخوردها و خانواده های آنها شایسته ی ترحم و همدردی هستند، ایران شایستگی همدردی و تفاهم در این زمینه را ندارد. . . . »

طالبان بعد از تصرف و گشتار مزار از طریق بغلان در مشارکت با بشیروسایر قوماندانان حزب اسلامی حکمتیار به شهر پلخمري و ولسوالی های دوشی، خنجان، دره ی کیان، نهرین، بورکه و شهر اییک دست یافتند. آنها بعد از تسلط به ولسوالیهای اطراف بامیان در همکاری با افراد محلی که عمدتاً از مردم و گروههای مجاهدین اهل تسنن بودند تا یازدهم سنبله ۱۳۷۷ به بامیان نیز مسلط شدند و همزمان با آن شهر تالقان را هم به تصرف خود درآوردند.

احمدشاه مسعود در محور ورهبری مقاومت:

سقوط مجدد شمال و بامیان بدست طالبان در فاصله ی بیشتر از یکسال، پیروزی بزرگ نظامی برای آنها محسوب می شد. طالبان این بار برخلاف سال قبل توانایی جنگ و مقاومت مخالفان خود را در ولایات شمال و بامیان درهم کوبیدند. آنها از غورماچ تا میمنه و شبرغان نیروهای عبدالرشید دوستم را متلاشی کردند و در مزار شریف هزارن تن از نیروهای حزب وحدت را که برای دفاع از شهر بامیان و هزاره جات آمده بودند به قتل رسانیدند. در حالیکه نیروهای جنبش ملی و حزب وحدت با پیشروی طالبان به سرعت متلاشی گردیدند، خروج رهبران و قوماندانان اصلی آنها در پیشاپیش شکست نیروهای شان زمینه ی هرگونه آرایش مجدد و ادامه ی مقاومت را از میان برده بود. تحقق رویای حاکمیت سرتاسری طالبان به تمام کشورنه تنها برای پاکستان و طالبان قریب الوقوع و قطعی به نظر میخورد بلکه محافل بین المللی و ناظران اوضاع افغانستان در بیرون، حاکمیت سرتاسری طالبان را امر حتمی و اجتناب ناپذیر تلقی میکردند. در رسانه های گروهی پیوسته خبر پیروزی طالبان و شکست مخالفان طالب انعکاس میافت و کشورهای غربی به خصوص ایالات متحده امریکا و اروپای غربی رهبران و پرچمداران دموکراسی و حقوق بشر به جای تقبیح و جلوگیری از اعمال ضدبشری طالبان که در شمال و مرکز افغانستان بوقوع پیوست خود را برای پذیرش حاکمیت طالبان آماده میکردند. مقامات مختلف کشورهای غربی تا سطح وزیر به کابل میرفتند و برای طالبان مایه ی دلگرمی و امیدواری درنآیدید گرفتن جنایات آنها علیه ابتدایی ترین حقوق انسانی می شدند. حتی وقتی معاون وزیر خارجه ی ایتالیا در ۱۳ میزان ۱۳۷۹ (۳ اکتوبر ۲۰۰۰) از کابل بازدید کرد و با وزارت خارجه طالبان مذاکره نمود اظهار داشت که لویه جرگه ی اضطراری برای حل مشکل افغانستان مؤثریتی ندارد. (۱۶) قبل از آن مجله معروف و معتبر "اکنونمیست" چاپ لندن در مقاله ای به همه کشورهای غربی توصیه کرد که حکومت طالبان را به رسمیت بشناسند و سپس غرب باید با چنین کاری در مسایل چون حقوق زنان، تروریزم و مواد مخدر با طالبان به مذاکره بنشینند و به راه حلی برسند. (۱۷)

درداخل کشور نیز سخن از پیروزی و تسلط حتمی طالبان بود. و طالبان از تسخیر سریع و قریب الوقوع بدخشان و پنجشیر آخرین سنگرهای پایداری و مقاومت در برابر خود سخن می گفتند. آنها به احمدشاه مسعود پیوسته هوشدارمی دادند تا از مقاومت دست بکشد و به آنها تسلیم شود. اما احمدشاه مسعود که همچون سال گذشته در شرایط بسیار سخت و دشواری قرار گرفت باردیگر اعلان کرد که به تنهایی هم به مقاومت ادامه میدهد. در حالیکه او نیروهای خود را از شهر تالقان بسوی فرخار و ماورای کوچه عقب کشید، در پنجشیر دست به بسیج عمومی مردم زد. مسعود در مساجد جامع پنجشیر به سخنرانیهای متعددی پرداخت و از مردم خواست تا علیه طالبان و تجاوز پاکستان به مقاومت ادامه بدهند. اودریکی از سخنرانی هایش به جمعی از مجاهدین و مردم پنجشیر و شمالی در اسد ۱۳۷۷ گفت: « یک نفر هم که به توفیق پروردگار باشد نه از افغانستان می برآیم، نه از وطن و نه مبارزه را ضد دشمن اسلام، دشمن دین، دشمن عقیده و مردم خود ترک می کنم. و نه خدای نخواسته ، خدا او روز را نیورد که مرگ هزار دفعه بهتر است از اینکه نام تسلیمی را آدم بگیرد. او چه است که آدم به او تسلیم شود. یک مردم پلید بی فرهنگ مزدور. به مزدور کسی تابع می شود. خورد و کلان کمر خود را بسته کند. بچه های جوان کمر خود را بسته کند. موی سفید کمر خود را بسته کند. اوطرف دردست پروردگار است من که این قسم نیرو را نمی بینم . . . » (۱۸)

همچنان احمدشاه مسعود در نامه ها و پیامهای متعدد خود به کشورها و مجامع مختلف بین المللی از دخالت و تجاوز پاکستان سخن گفت و به حقانیت و ادامه ی مقاومت خود در مقابله با آن تأیید کرد. اودریپامی که عنوان دولت و ملت امریکا در میزان ۱۳۷۷ (اکتوبر ۱۹۹۸) فرستاد اظهار داشت: « ما در لحظات حساس تاریخ افغانستان و جهان قرار داریم. افغانستان به مرحله ی جدید مبارزه و مقاومت برای بقای خود به حیث یک ملت آزاد پا گذاشته است. . . . دست آوردهای زشت طالبان بدون کمک و دخالت مستقیم حلقه های حکومتی و غیر حکومتی پاکستان بدست آمده نمی توانست. بیست و هشت هزار تبعه ی پاکستان به شمول شبه نظامیان و مشاوران نظامی پاکستان، طالبان را در بخش های مختلف همکاری می کنند. . . . در حال حاضر ما بیش از پنجصد اسیر پاکستانی را در اسارت خود داریم. مردم افغانستان سلطه اختناق آمیز طالبان را نخواهند پذیرفت و مقاومت در افغانستان خاتمه نخواهد یافت. » (۱۹)

احمدشاه مسعود بمنظور تشکیل مجدد مراکز مقاومت در ولایات شمال برنامه ی ارتباط و تنظیم قوماندانان و نیروهای باقی مانده را در مناطق کوهستانی آن ولایات رویدست گرفت. و غرض بالا بردن روحیه عمومی مقاومت در کشور به نخستین حمله ی متقابل علیه طالبان در ۲۵ میزان ۱۳۷۷ در شهر تالقان دست زد. اودراین عملیات موفق به تصرف مجدد تالقان شد و اولین ضربه را بروی نیروهای غالب و پیروز طالبان وارد آورد. طالبان در این شکست سیصد تن از نیروهای خود را اسیر دادند و ده ها عراده و وسایل و

وسایط نظامی به شمول دوفروند چرخبال خود را در تالقان به جا گذاشتند. طالبان که از شکست غیرمنتظره‌ی خود در تالقان سرخورده و خشمگین شده بودند، تصمیم به تصرف پنجشیر مرکز و پایگاه اصلی مقاومت و مقر احمدشاه مسعود گرفتند. آنها در حالیکه فشار نظامی را با حملات مداوم هوایی و زمینی غرض تصرف مجدد تالقان ادامه دادند، هزاران نفر از نیروهای خود را از مسیر ولسوالی های نهرین و اندراب بسوی پنجشیر اعزام کردند. همزمان با آن عملیات وسیع را در تمام جبهات شمالی از کلکان تا تگاب و نجراب غرض پیشروی بسوی پنجشیر براه انداختند. نیروهای طالبان که از طریق اندراب تا کوتل خاواک در انتهای ارتفاعات شمال وادی پنجشیر پیش رفتند به زودی از عقب مورد ضد حمله نیروهای مقاومت قرار گرفتند و با تلفات سنگینی عقب نشستند. طالبان صدها تن از نیروهای خود را با اسلحه و وسایط نظامی در اندراب از دست دادند و تا اواخر عقرب همان سال (۱۳۷۷) از ولسوالی های نهرین و بوروب که مربوط ولایت بغلان و از ولسوالی اشکمش تخارو و ولسوالی نجراب در کاپیسا نیز رانده شدند. احمدشاه مسعود با ادامه ی مقاومت و عملیات متقابل محاروبی در شرایطی که حاکمیت سرتاسری طالبان قطعی و قریب الوقوع بنظر میخورد، روحیه ی پایداری و تدوام مبارزه را در داخل و خارج کشور ایجاد کرد. او مراکز و پایگاه های مقاومت را در مناطق مختلف کشور از شمال تا شرق و تا مناطق مرکزی بوجود آورد. حاجی عبدالقدیروالی اسبق ننگرهار که دو سال قبل توسط حکومت پاکستان از آن کشور اخراج شده بود دوباره به کشور برگشت و در کنار احمدشاه مسعود قرار گرفت. و با برگشت مجدد قوماندانانی چون: حاجی محمد محقق، عظامحمد، سید حسین انوری، فضل الکریم ایماق، داکتر ابراهیم، احمدخان و . . . از قوماندانان ولایات شمال و ولایات بامیان و غور از گروه ها و احزاب مختلف در مناطق مختلف کوهستانی و ولایات مذکور مراکز مقاومت ایجاد شد. این در حالی بود که کلیه قوماندانان دره ها و مناطق شمال و شمال شرقی هندوکش در ولایات بغلان و تخارو و ولایت بدخشان همچنان در سنگر مقاومت ایستاده بودند. برهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی در فیض آباد مرکز ولایت بدخشان و عبدرب الرسول سیاف رهبر تنظیم اتحاد اسلامی در جبل السراج قرار داشتند.

احمدشاه مسعود جهت ایجاد هماهنگی و اتخاذ استراتژی واحد در عرصه نظامی و سیاسی مقاومت نخستین اجلاس قوماندانان و رهبران احزاب مخالف طالبان را در یازدهم قوس ۱۳۷۷ (۲ دسمبر ۱۹۹۸) در پنجشیر دایر کرد. در این اجلاس سیصد تن از قوماندانان مناطق و ولایات کشور متعلق به احزاب و قومیت های مختلف شرکت کردند. آنها با توافق و تعهد در ادامه ی پایداری علیه طالبان و دخالت پاکستان احمدشاه مسعود را به فرماندهی کل مقاومت کشور برگزیدند. او تا پایان سال ۱۳۷۷ جبهات وسیع مقاومت علیه طالبان را در ولایات شمال، مرکز و شرق کشور گسترش داد، در حالیکه طالبان و پاکستان این سال را سال پایان مقاومت ها

و آغاز سلطه و حاکمیت سرتاسری طالبی محاسبه کرده بودند. و در روزهای آخرین سال هفته نامه فرانسوی " ایکس پریس " نوشت:

« احمدشاه مسعود رایکی از شخصیت های اسطوره ایی قرنی باید دانست که به پایان می رسد. »

شکست طالبان در تالقان، اندراب و جبهات شمالی و ایجاد دوباره ی مراکز مقاومت در ولایات شمال ، طالبان را بسوی مذاکره با احمدشاه مسعود کشانید. فشار فزاینده ی خارجی برای تسلیم کردن اسامه بن لادن که با قطع روابط دیپلماتیک توسط عربستان سعودی تشدید یافت، عامل دیگری در تمایل طالبان به مذاکره بود. مذاکرات عشق آباد در ترکمنستان میان هیئت طالبان بریاست وکیل احمد متوکل وزیر خارجه طالبان و هیئت جبهه ی متحد بریاست محمد یونس قانونی در ۲۲ حوت ۱۳۷۷ (۱۳ مارچ ۱۹۹۹) از مهم ترین مذاکرات میان دوطرف محسوب می شد. رؤسای هیئت بعد از دوروز مذاکره توافق خود را بر سر تشکیل حکومت مشترک و آزادی اسیران طرفین اعلان کردند. اما بعد از بازگشت هیئت، ملا عمر رهبر طالبان توافقات را مورد تردید قرار داد و خواستار تسلیمی مخالفان شد. ملا عمر در مشوره با بن لادن و آی اس آی در صدد تسخیر سرتاسر افغانستان از طریق نظامی بود اوبه پیروزی نظامی طالبان بوسیله هزاران نیروی جنگجوی اسامه بن لادن و جنگجویان پاکستانی در سرکوبی مقاومت ضد طالبان اطمینان داشت. و برای اوتنها آزادی اسیران طالبان و تسلیمی بلا قید و شرط نیروهای مقاومت قابل مذاکره بود. از این رو تقاضای اخضر ابراهیمی نماینده سازمان ملل را دراز سر گیری مذاکرات نیمه تمام عشق آباد با این اظهار که چون مخالفان، امارت اسلامی را نمی پذیرند، رد کرد. و پاسخ سازمان ملل در تردید رهبر طالبان برای مذاکرات صلح فقط این بود که: " ما نا امید و شگفت زده شدیم."

طالبان و سیاست " زمین سوخته " در شمالی:

با شروع سال ۱۳۷۸ طالبان خود را برای آخرین جنگی آماده میساختند که به تمام مقاومت های مخالفان پایان بدهند و سلطه ی خود را در سراسر کشور گسترش بخشند. آنها در طول زمستان سال گذشته و بهار سال نو به تجدید قوا پرداختند. باز هزاران نفر جنگجو از پاکستان به صفوف طالبان پیوستند و صدها تن از افراد عرب و غیر عرب از طریق شبکه ی بن لادن به افغانستان سرازیر شدند. استخبارات نظامی پاکستان مقادیر بیشتر سلاح و مهمات نظامی و صدها عراده داتسون را در اختیار طالبان گذاشت. احمدشاه مسعود یکبار دیگر به کشورها و مجامع بین لمللی از دخالت پاکستان در تجهیز و اکمالات نظامی طالبان سخن گفت و با انتشار پیامی خواست که برای جلوگیری از تشدید جنگ و حملات تازه طالبان مانع ارسال اسلحه و نیروی جنگی از پاکستان به طالبان شوند. در حالیکه ملا عمر رهبر طالبان مشارکت پاکستانیها را در جنگ با انتشار اعلامیه ای از قندهار رد کرد اما عبدالحی مطمئن سخنگوی او اظهار نمود که تعدادی از عرب ها در دوران جهاد افغانستان مشارکت داشتند که اکنون با ما نیز همکاری میکنند.

جبهه ی متحد برای جلوگیری از تهاجم و پیشروی طالبان در سال جدید در صدد عملیات پیشگیرانه ی نظامی گردید. نخستین عملیات جنگی این جبهه در اول ثور ۱۳۷۸ در بامیان صورت گرفت که به بیرون راندن مؤقت طالبان از مرکز ولایت انجامید. اما طالبان دوهفته بعد باردیگر بامیان را متصرف شدند. آنها بعد از تصرف مجدد به کشتار مردم و آتش زدن خانه ها پرداختند. این کشتار از سوی سازمان عفو بین الملل تأیید گردید و در حالیکه امیرخان متقی وزیر اطلاعات و کلتور طالبان گزارش عفو بین الملل را تکذیب کرد، ملا عمر رهبر طالبان گفت که هم طالبان وهم مخالفان به کشتار متقابل یکدیگر و آتش زدن خانه ها دست زده اند. اوبا نشر اطلاعیه ای طالبان ومخالفان را به پرهیز از این عمل دعوت کرد. (۲۰)

طالبان بعد از تصرف مجدد بامیان به تهاجم وسیع و گسترده در جبهات شمال کابل وجبهات تالقان وقندز آماده شدند. آنها در ششم اسد ۱۳۷۸ (۲۸ جولای ۱۹۹۹) از استقامت های سرک نو ، سرک کهنه، کوه صافی، نجراب وغوربند دست به تعرض زدند. طالبان تا روز دوازدهم اسد بعد از جنگ های شدید وخونین بدهانه ی پنجشیر رسیدند. و در جنگهای قندز وتالقان موفق به تصرف ولسوالی امام صاحب، بنگی، شیرخان بندرودشت ارچی شدند. هجوم طالبان که با بمباران شدید هوایی و آتش سنگین توپخانه و راکت توأم بود به آواره گی تمام مردم شمالی انجامید. ده ها هزار نفر از اهالی پروان و کاپیسا به وادی پنجشیر پناهنده شدند وهزاران تن دیگر بسوی شهر کابل فرار کردند. مهاجرت وآواره گی مردم شمالی از غم انگیزترین رویدادهای دودهه ی جنگ در افغانستان محسوب می شد. در طول دوران اشغال شوروی علی الرغم جنگ های شدید وخونین ارتش سرخ در شمالی، مردم کمتر به چنین فاجعه ومصیبتی گرفتار شده بودند. تنها ترس از بمباران هوایی و آتش سلاح سنگین طالبان ونیروهای خارجی همراه شان موجب کوچ وفرار اهالی نگردید. نیروهای طالب به خصوص جنگجویان پاکستانی واسامه بن لادن با زور و وحشت مردم را می کوچاندند. خانه هارا ویران میکردند. مزارع وتاکستانها را به آتش می کشیدند. مردان جوان را می کشتند. زنان را به اسارت می گرفتند. یکتن از اهالی میربچه کوت با خشم و گریه به خبرنگار رادیویی بی سی گفت: « طالبان زن های مارا می برند. مارا از خانه به زور خارج می کنند. » (۲۱)

در حالیکه امیرخان متقی وزیر اطلاعات و کلتور طالبان آزار واذیت مردم را در شمالی توسط نیروهای طالبان تکذیب کرد اما اخراج و کوچاندن دسته جمعی آنان را با ادعای انتقال مردم به نقاط امن وتا آماده شدن امنیت مجدد مورد تایید قرارداد. طالبان به روز دوازدهم اسد ۱۳۷۸ بمنظور انعکاس پیروزی خود در تصرف شمالی در رسانه های جمعی جهان، خبرنگاران خارجی را به جبل السراج و گلپهار آوردند و از تصرف قریب الوقوع پنجشیر به آنان اطمینان دادند.

اما در پنجشیر، احمدشاه مسعود شامگاه سیزدهم اسد ۱۳۷۸ در جلسه ی اضطراری با قوماندانان پروان و کاپیسا دستور حمله را برای تصرف مجدد شمالی و راندن نیروهای طالبان صادر کرد: « گپ من همین است که لحظه ای تال ندهیم (لحظه ای منتظر نباشیم) ده رقم به توفیق خدا می توانیم دشمن را در یک روز تار و مار کنیم. روز دوم، سوم و چهارم کار ندارد. حالا که جمع شدیم بیاییم ما و شما به طرف دشمن مثل یک مشت برویم » (۲۲)

طالبان در صبحگاه روز چهاردهم اسد ۱۳۷۸ (۵ آگست ۱۹۹۹) در سراسر شمالی از دهانه ی پنجشیر و سالنگ تا میربچه کوت و کلکان به حملات غیر منتظره ای مواجه شدند. شبیخون نیروهای احمدشاه مسعود با چنان سرعت و قاطعیتی انجام یافت که حتی تصور آن برای جنرالان آی اس آی مشکل می نمود. طالبان که یک روز قبل خبرنگاران خارجی را برای تماشای پیروزی خود تا دهانه ی پنجشیر و سالنگ برده بودند و به " ویلهم رید " خبرنگار رادیو بی بی سی تانک های سوخته و اجساد مردم شمالی و نیروهای مخالف خود را در کنار سرک و میان تاکستانها نشان دادند، روز بعد در دام تباهی و مرگ اسیر گردیدند. هزاران تن از نیروهای طالبان که در میان شان صدها عرب و پاکستانی بود در سرزمین شمالی تار و مار گردیدند. و بقیه نیروهای شان تا دروازه های کابل عقب رفتند. این عملیات محاروبی سریع و پیروزمندانه در کمتر از ۲۴ ساعت علیه هزاران تن نیروی مهاجم که در یک برتری کامل نظامی قرار داشتند، یک پدیده ی کم نظیر در تاریخ جنگ و محاربات معاصر محسوب می شد. فرماندهی و تحقق این عملیات بازهم ویژه گی منحصر به فرد احمدشاه مسعود را در علم جنگ و اراده ی آهنین مقاومت و پایداری منعکس میساخت.

شکست و تلفات سنگین طالبان در شمالی هم آنها وهم پاکستانیها را به شدت خشمگین و عصبانی ساخت. مولانا فضل الرحمن و مولانا سمیع الحق رهبران جماعت علمای پاکستان با صدور به اصطلاح فتوای شرعی، جنگ علیه احمدشاه مسعود را که گویا از کافران کمک دریافت می کند جهاد خواندند و از طالبان پاکستانی خواستند تا در کنار حکومت طالبان در این جنگ سهم بگیرند.

مطبوعات پاکستان به روز بیست و دوم اسد ۱۳۷۸ (۱۳ آگست ۱۹۹۹) نوشتند که پنج هزار طالب، مدارس پاکستان را در سه روز گذشته غرض شرکت در جنگ علیه مسعود ترک کردند. این طالب بر اساس تقاضای مولانا فضل الرحمن عازم جبهات جنگ در افغانستان شدند. (۲۳) هر چند علمای دینی در شهر تالقان با صدور فتوای شرعی، اعلان جهاد علیه مسلمانان را غیر شرعی خواندند و فضل الرحمن و سمیع الحق را خائن به شریعت و مفسد نامیدند اما فتوای آنها هیچگونه اثری در توقف تبلیغات ملا های پاکستان و ورود سیل آسای طالبان از مدارس پاکستانی به جبهات جنگ در افغانستان نداشت. در میان این طالبان مدارس پاکستان صدها نفر از نیروهای ارتش و ملیشوی پاکستانی توسط آی اس آی برای جنگ به افغانستان اعزام می شدند.

طالبان با نیروهای تازه دم پاکستانی دوباره به شمالی هجوم آوردند. اما این بار آنها در جنگ و پیشروی با شیوه ی " چنگیز و لشکر چنگیزی " عمل کردند. طالبان با هرگامی که در یک تعرض جنگی پیش می نهادند، در عقب خود خانه ها را ویران میکردند، ساکنانش را می کشتند و کوچ میدادند، تاکستانهای شان را آتش میزدند و کاریزها یشان را خشک میکردند. بیداد و جنایات طالبان در شمالی آنچنان علنی و گسترده بود که سازمان ملل متحد کوچ اجباری و آتش زدن مزارع مردم را در شمالی مورد تایید قرار داد و کوفی عنان سرمنشی ملل متحد این عمل طالبان را محکوم کرد. و حتی مولوی عبدالطیف منصور وزیرزراعت طالبان تایید کرد که کاریزها و محصولات زراعتی در شمالی تخریب شده و به آتش کشیده شده اند . (۲۴)

طالبان در حملات مجدد خود به شمالی تنها موفق شدند که ولسوالی های گلدره، کلکان ، میرپچه کوت، استالیف و بخش های از قره باغ را به تصرف خود بیاورند. آنها تمام ساکنان این ولسوالی ها به خصوص غیر پشتونها را کوچ دادند و خانه های شانرا با تمام مزارع و تاکستانها به آتش کشیدند. طالبان تا آخرین روز حکومت شان از بازگشت مردم مناطق مذکور به خانه و کاشانه ی شان که به زمین سوخته و سیاه تبدیل شده بود جلوگیری کردند: « طالبان هنگام عقب نشینی از دره ی شمالی با رختن زهر در چاه های آب و تخریب سدها و جوی های آب می خواستند مانع بازگشت سریع ساکنان تاجک منطقه شوند. . . » (۲۵)

جنگ در طول سال ۱۳۷۸ در تمام جبهات میان طالبان و جبهه ی متحد مخالف آنها ادامه یافت. طالبان سیاست زمین سوخته را به پیمانہ ی محدود تر در برخی ولسوالی های ولایت قندز و تخار نیز اعمال کردند. آنها با تصرف ولسوالی امام صاحب و دشت ارچی در قندز و ولسوالی خواجه ی غار در تخار در میزان سال مذکور صدها خانه را با محصولات زراعتی مردم به آتش کشیدند و ساکنان قریه هارا جبراً کوچانیدند. هواپیما های بم افکن طالبان در طول این سال بصورت مکرر شهر تالقان را مورد بمباران قرار دادند که در نتیجه ی آن بیش از پنجمصد نفر ساکنان شهر کشته و مجروح گردیدند. جنگ در مناطق مختلف ولایات کنرها، لغمان، بامیان، سرپل، جوزجان، سمنگان، غور و بلخ نیز ادامه یافت و ولسوالیهایی در این ولایات چند بار میان طالبان و نیروهای مقاومت دست بدست شد.

نقش پاکستان و اسامه بن لادن در جنگ و نیروی جنگی طالبان:

در شامگاه دوازدهم اسد ۱۳۷۸، روز تسلط طالبان به شمالی یکی از وزیران ایالت بلوچستان پاکستان در برابر این پرسش خبرنگار بی بی سی که آیا ادعای مخالفان طالبان از دخالت ارتش و نظامیان پاکستان در جنگ های شمالی صحت دارد گفت: « در این شکی نیست که از فرقه ها و گروه های مختلف مذهبی پاکستان داوطلبانی زیاد در جنگ اند. ماهرروز می شنویم که در شهرهای مختلف پاکستان از طریق مساجد اعلان می شود که فلان ولد فلان در جنگ مزاریا کابل یا شمالی شهید شده است و فاتحه ی آن در فلان

روز وساعت گرفته می شود. اما از حکومت وفوج (ارتش) پاکستانی کسی درجنگ نیست ودراین کار حکومت پاکستان مشارکت ندارد. « (۲۶) اما تا شامگاه روز بعد که لشکر طالب درتاکستانهای شمالی تارومار گردید واجسادافسران پاکستانی های که درمیدانهای جنگ باقی مانده بود، برخلاف تکذیب وزیر پاکستانی، مشارکت نظامیان پاکستان را به اثبات می رساند: کرنیل ثناءالله ازسوات صوبه سرحد، کپتان ظفرالحق ازمندی بهالپور پنجاب، بریگیدیر کفایت الله ازلکی مروت سرحد، کرنیل سلیم ازکوهات، کرنیل علیم شاه ازملتان پنجاب، میجرعلیم ومیجر اکبرعلی ازایالت سند، میجر اعجازالله ازپشاور، کرنیل حیدرازسوات وکرنیل سجاد از مزار بلوچستان از نظامیان مقتول ارتش پاکستان بودند. درحالیکه تعداد کشته شدگان داو طلب پاکستانی تنها درجنگ های شش روزه ی شمالی درتابستان ۱۳۷۸ به یکصد نفر می رسید وبیش ازششصد نفر جنگجویان تبعه ی پاکستان درزندانیهای پنجشیر، مزار وشبرغان به سرمیبردند که ازمیدانهای جنگ اسیرگرفته شده بودند. پاکستان دراویل ظهورطالبان وتا سقوط کابل بدست آنها کمتر به اعزام نیروی نظامی وداوطلب جنگی می پرداخت. چون طالبان نیروهای جنگی خود را ازولایت جنوب وازمیان قبایل وعشایر پشتون تکمیل میکردند. اما تلفات شدید طالبان درجنگ های شمالی وشمال افغانستان آنها را دچار کمبود نیروی بشری ساخت. مردم درولایات جنوب افغانستان کمتر حاضر می شدند تا داوطلبانه به صفوف طالبان بپیوندند. ازاین رو پاکستان کاراعزام نیروی بشری جنگ طالبان را بدوش گرفت واستخبارات نظامی آن کشور با اعزام نظامیان محدود خود برای فرماندهی، انجام کارفنی ومشوره ، اعزام هزاران داوطلب جنگی توسط احزاب اسلامی به خصوص جماعت علمای فضل الرحمن وسمیع الحق وگروه های افراطی کشمیر وآماده سازی زمینه ورود صدها داوطلب جنگی مربوط به اسامه بن لادن وشبکه ی اوازمالک مختلف دنیا، کمبود لشکر ونیروی رزمی طالب را درتمام جبهات جنگ جبران میکرد. پاکستان درسه سال اخیر حکومت طالبان بصورت پادگانها وقشله های لشکر جنگی طالبان درآمد بود. هر وقت که طالبان بسوی شمالی وشمال افغانستان لشکر کشی میکردند ویا درخطوط جنگ دچار کمبود نیروی بشری میگرددند، ملا های پاکستانی فتوای جهاد صادر میکردند ودروازه های مدارس خود را می بستند وهزاران داوطلب جنگ را بسوی افغانستان سرازیری ساختند. دولت پاکستان دراطهارات وگفتگوهای دیپلماتیک ازبیطرفی درجنگ افغانستان صحبت میکرد وجنگجویان پاکستانی را درلشکر طالبان افرادی میخواند که بصورت خود سر ومخفیانه وارد افغانستان شده اند. واستدلال میکرد که جلوگیری ازرفتن چنین افرادی بداخل افغانستان با توجه به سرحدات طولانی وکوهستانی دوکشور غیرعملی به نظر می خورد. اما زمامداران پاکستان زمانیکه بعد ازحادثه ی یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ تحت فشار وهدایت ایالت متحده امریکا قرارگرفتند حتی تظاهرات احزاب اسلامی طرفدارطالبان را درپاکستان با گازاشک آور وشلیک مرمی سرکوب کردند ودرچندماه صدها نفر ازافراد شبکه القاعده بن لادن را

از پاکستان دستگیر و به واشنگتن تحویل دادند. تا قبل از آن این افراد از سفارت خانه های پاکستان در ممالک مختلف دنیا ویزا دریافت میکردند و با ورود به پاکستان توسط آی اس آی به شبکه ی بن لادن فرستاده می شدند و در جبهات جنگ کنار طالبان قرار میگرفتند. بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ ملاً فضل الرحمن و ملا سمیع الحق نیز دیگر فتوای شرعی ندادند تا طالبان پاکستانی برای جنگ با قوای امریکا و انگلیس داخل افغانستان بروند. در حالیکه آنها در گذشته بارها چنین فتوایی را علیه احمدشاه مسعود به این دلیل صادر کردند که مسعود از کافران کمک می گیرد و جهاد علیه او توسط ملاهای پاکستانی فرض است.

طی دو سال اخیر حکومت طالبان لشکر خارجی طالب که از پاکستان و از طریق پاکستان سرازیر شده بودند بیشتر از نیروی داخلی آنها شد. این حقیقت بعداً هنگام سقوط حاکمیت طالبان و تسلیمی آخرین نیروی آنها در ولایت قندزبرملا گردید. و آن وقت آشکار شد که احمدشاه مسعود با چه نیروی عظیم خارجی که همه جنگجویان حرفه ای و تروریستان از خود گذشته بودند، می جنگید.

نیروی خارجی لشکر طالب در دوران حاکمیت طالبان با صلاحیت تر و قدرتمند تر از طالبان داخلی بودند. بار اصلی جنگ را در جبهات نیز آنها بدوش می کشیدند. و من حیث یک نیروی اشغالگر بیگانه با بی رحمی و سرسختی می جنگیدند.

در میان لشکریان خارجی طالبان علی الرغم آنکه بخش عظیم آنها پاکستانیها تشکیل میدادند، نقش اسامه بن لادن و افراد او از کشورهای مختلف عرب و غیر عرب بیشتر و برجسته تر بود. اسامه با ثروت و امکانات مالی که داشت شبکه ی بسیار منظم و پیچیده ای از جنگجویان حرفه ای را با انگیزه و احساسات دینی در افغانستان گردآورده بود. برای پاکستان و I-S-I لشکر اسامه بن لادن و جنگجویان پاکستانی که در سرزمین افغانستان جنگ، کشتار و ویرانی را تمرین میکردند، لشکر تسلط به افغانستان و لشکر آزاد سازی جمو و کشمیر غرض الحاق به پاکستان بود. رویای که جنرالان آی اس آی و حاکمان اسلام آباد همیشه به آن می اندیشیدند. و بسوی آن به عنوان بخشی از منافع راهبردی و حیاتی پاکستان نگاه میکردند. اما دریافت پاسخ در مورد اینکه این لشکر برای اسامه و سازمان القاعده ای که رهبری آنها در دست داشت چه محسوب می شد، مشکل به نظر می خورد. و عدم دریافت پاسخ، این پرسش را بمیان می آورد که آیا اسامه بن لادن و سازمان او ساخته و پرداخته ی سازمانهای استخباراتی قدرتمند ی نیستند که برای بدنامی و سرکوبی اسلام و مسلمانان ایجاد شده است؟

لشکر و سازمان القاعده اسامه بن لادن و جنگ او در افغانستان علیه احمدشاه مسعود و جبهه ی مخالف طالبان، لشکر مجاهد و جنگ برای اسلام و مسلمانان به حساب نمی رفت. چون اسامه و یاران او در افغانستان نه علیه نامسلمانان و نیروی اشغالگر بلکه علیه مردم مسلمان افغانستان می جنگیدند. اسامه و یاران او به خوبی میدانستند که احمدشاه مسعود و مجاهدان او مسلمان تر و مجاهدتر از آنها هستند. نیروی متجاوز و بیگانه در افغانستان اسامه بن لادن و جنگجویان او و پاکستانیها بودند. زیرا آنها از خارج

وازش کشورهای دیگر بصورت غیرقانونی آنهم برای جنگ و تمرینات جنگی وارد افغانستان گردیده بودند. حتی اسامه بن لادن در دوران جهاد واشغال شوروی بصورت داوطلبانه وبا انگیزه ی دینی برای پیوستن به مجاهدین وارد افغانستان نشده بود. او) اسامه) از سوی سازمان جاسوسی عربستان سعودی به تقاضای آی اس آی وبدون تردید به هدایت " سی آی آی " دردهه ی هشتاد میلادی به افغانستان آمد ودران مراکز مجاهدین که از سوی آی اس آی کنترل ورهبری می شد جابجا گردید. آنچه را که اسامه بن لادن، خود به آن معترف است: « سعودیها برای مقابله با روسهای کافرما به عنوان نماینده ی خود در افغانستان برگزیدند. من در پاکستان در ناحیه ی مرزی با افغانستان مستقر شدم. در آنجا از داوطلبانی استقبال میکردم که از سعودی ودیگر کشورهای عربی ومسلمان می آمدند. اولین پایگاه آموزشی خودرا در نقطه ای ایجاد کردم که در آن افسران پاکستانی وامریکایی داوطلبان را آموزش میدادند. تسلیحات مورد نیاز را امریکا وپول آنرا سعودیها تأمین میکردند. . . . » (۲۷)

اسامه بن لادن فرزند محمد بن لادن تبعه ی عربستان سعودی مربوط خانواده ثروتمندی بود که پدرش با خانواده ی شاهی سعودی روابط نزدیک داشت. بن لادن تحصیلات خودرا در رشته انجنر ساختمانی به پایان رسانید ودر شرکت ساختمانی پدرش که از شرکت های مشهور ساختمانی در عربستان محسوب می شد کار میکرد. زمانیکه استخبارات نظامی پاکستان(آی اس آی) در سال های اول جهاد افغانستان علیه تجاوز واشغال شوروی از ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی مصرانه تقاضا کرد تا یک مقام سلطنتی را به عنوان نماینده ی کشورش درجهاد تعیین بدارد وبه پاکستان بفرستد، او (فیصل) بن لادن را به چنین وظیفه ای برگزید. ومسلم بود که رئیس سازمان جاسوسی عربستان سعودی هیچگاه نمی توانست اسامه بن لادن را بدون آگاهی ومشوره با سازمان جاسوسی ایالات متحده امریکا(سی آی آی) به وظیفه ی مذکور بگمارد. اسامه بن لادن با این وظیفه، سالهای طولانی در پاکستان ودر مرزهای پاکستان وافغانستان نماینده ی سازمان استخبارات سعودی وهماهنگ کننده ی کارسه سازمان جاسوسی امریکا، عربستان سعودی وپاکستان در رابطه با جنگ افغانستان علیه شوروی وکمونیزم بود. بعد از خروج ارتش سرخ شوروی از افغانستان وفروپاشی امپراطوری شوروی که افغانستان اهمیت خودرا برای امریکا وغرب ازدست داد، اسامه بن لادن هم افغانستان وپاکستان را ترک گفت وبه سرزمین خود در عربستان سعودی برگشت. اما چند سال بعد دردوران ظهور طالبان دوباره سروکله ی اسامه در افغانستان پیدا شد واسامه بار دیگر در کنار پدیده وجریانی قرار گرفت که با حمایت وهمکاری پاکستان وعربستان سعودی که بصورت طبیعی تایید وهدایت امریکا را با خود داشت، ایجاد گردید. واین جریان(طالبان) درسایه ی این حمایت به نیروی مسلط در جنگ وحاکمیت بخش اعظم افغانستان مبدل شد. هرچند که بعداً حوادث وتحولات به گونه

ای دیگر شکل گرفت و طالبان واسامه بروی ولی نعمتان خود چنان بی باکانه و گستاخانه پریدند که جز خفه کردن واز گلو آویختن راه دیگری باقی نماند.

یکماه جنگ خونین وسقوط تالقان:

طالبان بعد از شکست تابستان ۱۳۷۸ در شمالی در حالیکه با پیش گرفتن سیاست زمین سوخته و پیشروی گام به گام همچنان حالت تعرضی و تهاجمی را در جبهات شمالی حفظ نمودند، توجه اصلی خود را در پیشروی بسوی جبهات شمال شرق کشور و تسخیر تالقان و بدخشان متمرکز کردند. تسلط به ولایات تخار و بدخشان و دره های شمال و شمالشرق هندوکش به محاصره کامل شمالی و پنجشیر می انجامید و راه را برای تصرف آن مناطق هموار میکرد که سنگر آخر و اصلی مقاومت محسوب می شد. تصرف پنجشیر یکی از آرزوهای همیشگی طالبان و جنرالان پاکستانی بود که پیوسته در اندیشه ی آن به سر میبردند. با آنکه طالبان نیروی بزرگی در جبهات قندز، تخار و بغلان از قبل جابجا کرده بودند، برای انجام تعرض فیصله کن نظامی غرض اشغال تالقان و بدخشان در بهار ۱۳۷۹ دست به لشکر کشی وسیع و گسترده زدند. لشکر کشی جدیدیکه عمدتاً از طریق پروازهای هوایی صورت میگرفت و نیروهای پاکستانی و جنگجویان اسامه بن لادن بیشترین نیروهای جابجا شونده در جبهات قندز و تالقان بودند. این نیروها مستقیماً بوسیله ی هواپیماهای نظامی و مسافربری شرکت هوایی آریانا از فرودگاه های هوایی کابل، جلال آباد، پشاور و قندهار به میدان هوایی مزار شریف و قندز انتقال میافتند. با انتقال جنگجویان پاکستان و اسامه به جبهات شمال و تخلیه ی پادگانهای نظامی کابل (فرقه های عسکری)، طالبان از خبرنگاران خواستند تا برای اثبات اینکه هیچ جنگجوی خارجی در نیروی طالبان نیست به فرقه ها و پادگانها بروند و گزارش تهیه کنند.

طالبان بعد از انتقال جنگجویان تازه نفس داخلی و خارجی حملات مقدماتی خود را برای پیشروی بسوی تالقان و بدخشان در شروع تابستان ۱۳۷۹ از ولسوالی های نهرین و اشکمش و خطوط مختلف جبهه در اطراف قندز آغاز کردند. آنها در حالیکه فشار جنگ را در سایر جبهات حفظ داشتند تا نیمه اسد این سال به ولسوالی های نهرین، بورکه، اشکمش، چال، و بنگی در اطراف تالقان دست یافتند و حملات اصلی خود را به منظور تصرف شهر تالقان بروز شانزدهم اسد براه انداختند. بیشترین نیروی جنگی طالبان در هجوم به شهر تالقان نیروهای خارجی متشکل از پاکستانیها، کشمیریها و افراد اسامه بن لادن بودند. نیروهای اسامه به بیش از سه هزار نفر بالغ میگردد که اتباع کشورهای مختلف چون: عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، الجزایر، یمن، مراکش، سودان، سیکیانگ چین، چیچین (روسیه)، ازبکستان، تاجکستان، قیرغیزستان، مالیزیا، فلیپین و حتی ایالات متحده امریکا و انگلستان محسوب می شدند. در حالیکه منابع جبهه ی متحد مخالف طالبان تعداد نیروهای خارجی شرکت کننده در جنگ

تالقان را به ده هزار نفر تخمین میزدند، محقق استرالیایی " انتنی دیویس " تعداد نیروهای خارجی را در حدود شش هزار نفر وانمود می کند. همچنان اومعتقد است که چهار تا پنجصد نفر افسران و نظامیان ارتش پاکستان نیز در این جنگ سهم داشتند

و در بکار انداختن تانک و توپخانه ی طالبان نقش تعیین کننده ای را در تصرف تالقان ایفا کردند. (۲۸)

یکی از مسئولین نیروهای مقاومت ضد طالبان قوت های شرکت کننده ی ارتش پاکستان را در جنگ تالقان مربوط به فرقه یا لشکر G9 یا فرقه " چرات " متشکل از دو کوندک وانمود کرد. فرقه G9 یک فرقه ی محاربات کوهی پاکستان محسوب می شود که در منطقه ی چرات واقع در ایالت صوبه سرحد مستقر است. (۲۹)

جنگ برای تالقان تا شانزدهم سنبله، مدت یکماه طول کشید. در این مدت طالبان ده ها بار به تجدید قوا پرداختند و دست به تعرض زدند. آنها با هوا پیمای های بم افکن و توپخانه ی سنگین شهر را پیوسته بمباران و گلوله باران میکردند. در حالیکه مدافعین تالقان با سرسختی در برابر آنها جنگیدند اما بعد از یکماه نبرد خونین شهر را تخلیه کردند. نیروهای طالبان صبحگاه شانزدهم سنبله ۱۳۷۹ وارد شهر تالقان شدند. تلفات برای هردو طرف سنگین بود. اما طالبان با بجا گذاشتن بیش از چهار هزار نفر کشته و زخمی در طول یکماه جنگ بیشترین تلفات را متحمل شدند.

طالبان بعد از تصرف شهر تالقان، ولسوالیهای امام صاحب، دشت ارچی و شیرخان بندر را در قندزو ولسوالی های خوجه غار و هزارباغ ولایت تخار را نیز بعد از جنگهای شدید بدست آوردند. آنها بعد از استحکام مواضع خود در اطراف شهر تالقان در صدد پیشروی بسوی بدخشان و دره های عقب پنجشیر در شمال هندوکش شدند. طالبان در روزهای اول و دوم میزان ۱۳۷۹ حملات سنگینی را برای تصرف بدخشان از استقامت تالقان بسوی تنگی فرخار و کلفگان و از استقامت چترال پاکستان بسوی شاه سلیم و توپخانه براه انداختند. در حالیکه تعرض آنها بسوی تنگی فرخار دست آوردی نداشت از راه چترال با عبور از مرز پاکستان به مناطقی در ولایت بدخشان دست یافتند. اما به زودی با ضد حمله ی مجاهدین بدخشان دوباره به آنسوی مرز رانده شدند. با سرد شدن آب و هوا، طالبان دیگر حمله ای را از مسیر چترال بسوی بدخشان انجام ندادند. ولی حملات آنها در سایر استقامت ها از مدخل تنگی فرخار در جنوب شهر تالقان تا سراسر خطوط جبهه در ماورای کوچه کماکان ادامه یافت. آنها در تمام این حملات تا یکسال دیگر که حاکمیت را از دست دادند به هیچگونه پیشروی بسوی دره های شمال شرق هندوکش و پامیر قادر نگردیدند. هر چند احمد شاه مسعود در حملات متقابل نتوانست شهر تالقان را بدست بیاورد، اما مقاومت را با اراده و روحیه ی نیرومند در برابر طالبان و نیروهای خارجی ادامه داد و موفق به گسترش جبهات جدید مقاومت در نقاط مختلف کشور گردید. جنگ در جبهات شرق در کنرها، لغمان و برخی نقاط نگرهار شدت و وسعت بیشتر یافت. با نجات محمد اسماعیل خان فرمانده حوزه جنوب غرب و والی اسبق

هرات از زندان طالبان در قندهار، جبهات بیشتر در ولایات مرکزی و غربی غور، بادغیس، نیمروز، فراه و هرات گشوده شد. اسماعیل خان در هفتم حمل ۱۳۷۹ (۲۶ مارچ ۲۰۰) از زندان طالبان مؤفق به فرار گردید و دوباره به جبهه ی مقاومت پیوست. عبدالکریم خلیلی رهبر حزب وحدت که با سقوط شمال و بامیان در تابستان ۱۳۷۷ کشور را ترک گفته بود نیز در سال ۱۳۷۹ بدخل برگشت. و سال بعد عبدالرشید دوستم نیز به داخل افغانستان آمد و در صف مقاومت علیه طالبان قرار گرفت.

مقاومت و جنگ علیه طالبان در اوضاع و شرایطی تداوم و گسترش یافت که هم طالبان و هم پاکستانیها به پایان مقاومت می اندیشیدند و تسلط حاکمیت طالبان را از طریق نظامی به سراسر کشور قطعی واجتناب ناپذیرمی پنداشتند. این در واقع به گونه ای ناکامی طالبان را در عرصه ی نظامی به نمایش میگذاشت. در حالیکه طالبان در عرصه ی سیاسی نسبت به هروقت دیگر تحت فشار فزاینده قرار گرفتند. و جبهه ی مقاومت و مخالف طالبان از این فشاریکه عمدتاً توسط افکار عمومی جهان علیه عملکرد طالبان شکل گرفته بود، سود میبرد.

احمدشاه مسعود در پارلمان اروپا:

احمدشاه مسعود که تا سقوط کابل بدست طالبان در میزان ۱۳۷۵ فرماندهی نیروهای حاکمیت مجاهدین را به عهده داشت کمتر به فعالیت های سیاسی و دیپلماتیک می پرداخت و از سفر به بیرون کشور خودداری می ورزید. حتی در دوران یک و نیم دهه جهاد صرف یکبار در سال ۱۳۶۹ به پاکستان سفر کرد و تمام سالهای دشواری این دوره را در داخل افغانستان به سربرد. اما بعد از حاکمیت طالبان در کابل تغییراتی در روش و طرز کار او رونما گردید. مسعود در دوره ی جدید مبارزه و مقاومت خود به فعالیت و کار سیاسی علاقه بیشتر گرفت و به سفرهای متعددی به بیرون از کشور دست زد. هر چند مسافرت او به کشورهای همسایه ی افغانستان در آسیای میانه و کشورهای ایران محدود می شد. احمدشاه مسعود که در دوره مقاومت علیه طالبان و دخالت خارجی این مرحله به عنوان یگانه زعیم و رهبر مقاومت در عرصه ی نظامی تبارز کرد تلاش به خرج داد تا در عرصه ی سیاسی نیز جایگاه مناسبی را بدست بیاورد. یکی از اهداف سفر و مذاکرات او با رهبران و مقامات رسمی کشورها و سازمانهای بین المللی تثبیت حقانیت مقاومت و ارائه ی یک تصویر روشن و معتدل از اندیشه و برنامه سیاسی اش بود تا توجه جامعه ی بین المللی را در حمایت از مقاومت جلب کند. احمدشاه مسعود در راستای این اهداف در دوران مقاومت علیه طالبان و دخالت علنی و مستقیم پاکستان بارها به تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان و ایران سفر کرد و بارهبران و مقامات رسمی این کشورها به مذاکره و گفتگو نشست. همچنان او در پایتخت این کشورها با مقامات رسمی و نمایندگان سیاسی ممالک دیگر و سازمانهای بین المللی ملاقات و مذاکره بعمل آورد. سفر احمدشاه مسعود به مقر پارلمان اروپا در فرانسه یکی از مهم ترین این نوع سفرها و مذاکرات رسمی او در دوران مقاومت علیه

طالبان ، پاکستان والقاعده محسوب می شد. او که درهژدهم جوزای ۱۳۷۹ دعوت نامه ای را از سوی پارلمان اروپا دریافت کرده بود، در سیزدهم حمل ۱۳۸۰ راهی شهر استراسبورگ فرانسه مقر پارلمان مذکور گردید. موصوف در پانزدهم حمل (۴ اپریل ۲۰۰۱) با استقبال زاید الوصف و کف زندهای ممتد اعضای پارلمان اروپا در مقر پارلمان مذکور به سخنرانی پرداخت و در سخنرانی خود پاکستان را به عنوان کشور مداخله گر محکوم کرد و گفت: دنیا آگاه باشد که پاکستان مسئول جنگ و بی ثباتی در افغانستان است. او اظهار داشت که از طالبان واسامه بن لادن که افغانستان را به پایگاه تروریسم و منبع تولید و قاچاق مواد مخدر مبدل کرده اند، پاکستان به خصوص آی اس آی حمایت می کند. احمدشاه مسعود از اروپا و تمام جامعه بین المللی خواست به پاکستان فشار بیاورند که از مداخله در افغانستان خودداری ورزد تا صلح و ثبات در کشور تأمین شود. او در کنفرانس مطبوعاتی در برابر پرسش خبرنگاران که پیام شما به رئیس جمهور امریکا چیست گفت: « پیام من به آقای بوش این است که جنگ افغانستان و وجود پایگاه های تروریستی تنها به افغانستان محدود نمانده بلکه دیر یا زود این خطرات گریبانگیر امریکا و تعداد بیشتر از کشورها در منطقه و جهان خواهد شد. » (۳۰)

خانم " نیکول دینتن " رئیس پارلمان اروپا در یک کنفرانس خبری مشترک با احمدشاه مسعود اعلان کرد که دوران تصویب قطع نامه سپری شده باید از کسانی که برای آزادی مبارزه می کنند حمایت بعمل آورد. سفر احمدشاه مسعود به فرانسه و سخنرانی او در مقر پارلمان اروپا ضربه ی شدید دیپلماتیک برای طالبان و پاکستان بود. این سفر چند روز بعد از انفجار تندیس بودا در بامیان صورت گرفت. طالبان علی الرغم مخالفت وسیع و گسترده ی جامعه بین المللی درهژدهم حوت ۱۳۸۰ (۸ مارچ ۲۰۰۱) مجسمه ۱۵۰ متری بودا را در بامیان که ۱۷۰۰ سال قدامت تاریخی داشت بوسیله ی باروت منفجر کردند. تخریب تندیس بودا طالبان را در جامعه جهانی بیشتر از هر وقت دیگر منزوی ساخت و سفر احمدشاه مسعود به انزوای طالبان افزود.

جایگاه و موقعیت احمدشاه مسعود در این سفر و با حضور در پارلمان اروپا و مذاکره با مقامات رسمی اروپایی به حیث رهبر اصلی مقاومت برجسته و تثبیت گردید. استقبال گرم و گسترده در پارلمان اروپا از او نه تنها طالبان را عصبانی و ناراحت ساخت بلکه موجب واکنش شدید پاکستان نیز شد. وزارت خارجه پاکستان در نامه ای با لحن تند از پارلمان اروپا خواست تا در منازعه افغانستان بیطرفی خود را حفظ کند و در رابط با افغانستان حقایق را مدنظر داشته باشد. خصومت و عقده ی طالبان، آی اس آی و واسامه بن لادن در برابر احمدشاه مسعود بعد از سفر به اروپا تا آن حد شدید و عمیق گردید که برنامه ی ترور او را از طریق حمله انتحاری رویدست گرفتند.

حمله ی انتحاری و شهادت احمدشاه مسعود:

زمانیکه طالبان در اواخر میزان ۱۳۷۵ تاکستانهای شمالی را پشت سر گذاشتند و در مدخل وادی پنجشیر سنگر گرفتند، جنرال نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان در مصاحبه با بخش پشتوی رادیوبی بی سی از سقوط پنجشیر تا دویا سه روز دیگر خبر داد. آن زمان از دیدگاه بابر که از طراحان پروژه ی طالبان شناخته شده است احمدشاه مسعود دیگرمانعی در پیروزی نهایی و حاکمیت سرتاسری طالبان محسوب نمی شد. برای او و جنرالان آی اس آی در اسلام آباد، تنها عبدالرشید دوستم قوت قابل ملاحظه ای بود که میتواندست جنین مانعی را در فرار راه طالبان ایجاد کند. نصیرالله بابر در سایه ی همین باور و گمان بود که همراه با معاون آی اس آی دست به میان جیگری میان طالبان و دوستم زد. سخنگویان طالبان نیز در مصاحبه ها و اظهارات خود تصور برداشت وزیر داخله پاکستان را انعکاس میدادند و احمدشاه مسعود را مانعی در حاکمیت سرتاسری خود تلقی نمیکردند و دسترسی به پنجشیر پایگاه اصلی مسعود را بسیار آسان و قریب الوقوع می پنداشتند. اما رفته رفته جریان وقایع و حوادث در سالهای حاکمیت طالبان نشان داد که هم نصیرالله بابر و هم طالبان در تصور برداشت خود به اشتباه و بیراهه رفته اند. آنها بعداً مشاهده کردند که فقط احمدشاه مسعود برخوردار از اراده ی آهنین مقاومت و مانع اصلی گسترش سلطه ی طالب و تحقق آرزوهای بابر و جنرالان آی اس آی در افغانستان است. در دوسال اخیر حکومت طالبان که قدرت اصلی و رزمی لشکر طالب بدست اسامه بن لادن و سازمان القاعده قرار گرفت، اسامه نیز متوجه شد که مسعود عزم و اراده ی غیر قابل تسخیر دارد. از این رو باری به همراهانش گفت: « مسعود باید از سر راه برداشته شود، در غیر آن پیروزی ممکن نیست. » (۳۱)

مسلمان بن لادن و تعداد انگشت شماری از رهبران و قوماندانان طالبان، افراد و حلقه هایی از استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) برای ترور مسعود برنامه ریزی کردند. تجمع بیست هزار نیروی طالب در خطوط جبهات اطراف تالقان از ولسوالی های چال و اشکمش تا هزارباغ و آی خانم که نیم آن نیروی های خارجی و متشکل از افراد اسامه و پاکستانیها بودند، بیانگر تصمیم و نقشه ی مشترک آنها در ترور احمدشاه مسعود بود. آنها به منظور یک هجوم و تعرض فیصله کن که تنگی فرخار و دریای کوچک را در رسیدن به فیض آباد و دره های شمال شرق هندوکش پشت سر بگذارند هزاران نیرو را در خطوط مقدم جبهات تالقان جابجا کردند تا همزمان با وقوع عمل تروریستی به جان احمدشاه مسعود به آخرین سنگر های مقاومت در دامنه ها و دره های شمال شرق هندوکش و پامیر چیره شوند. بسیاری از نیروهای خارجی این لشکر مهاجم بصورت مخفیانه و شب هنگام حتی پنهان از دید جنگجویان داخلی طالبان در نقاط مختلف خطوط اول جبهه جابجا گردیدند تا وضعیت جبهات جنگ بصورت عادی وانمود شود و پلان حمله ی تروریستی به جان احمدشاه مسعود سری و پوشیده باقی بماند. وقتی احمدشاه مسعود سه روز قبل از حیاتش در پانزدهم سنبله ۱۳۸۰ یک عملیات تعرضی را در جبهه ی خواجه غار برآورد، برخلاف معمول نیروهای او در این عملیات

دست آوردی نداشتند و در جریان عملیات صدای چهل شبکه ی پاکستانی و عرب از دستگاه های مخابرات طالبان شنیده شد که تا آن زمان سابقه نداشت. کثرت شبکه های خارجی در خطوط اول جنگ چنان گسترده بود که به نظری رسید تمام نیروهای طالبان در سنگرهای مقدم جنگ، جنگجویان عرب و پاکستانی اند. تجمع و آمادگی این همه نیروهای خارجی در خطوط اول جنگ در حالی صورت گرفته بود که رهبران آنها و رهبران طالبان، مامورین خود را برای حذف فیزیکی احمدشاه مسعود در عقب جبهه ی دشمن فرستاده بودند. دوتن از افراد اسامه بن لادن بنام های محمد کریم توزانی و محمد قاسم بقالی با پاسپورت بلژیکی بنام خبرنگار سازمان اسلامی "المرصد الا علامی الا سلامی" مستقر در لندن در اواخر اسد ۱۳۸۰ وارد این سوی خط جبهه در شمال کابل گردیدند. پاسپورت آنها ویزای یکساله ی "ملتی پل" پاکستان را داشت که توسط خلیل الرحمن سکرتر اول سفارت پاکستان در لندن صادر شده بود. ظاهراً آنها وقتی به کابل آمدند توسط نامه ی رسمی وزارت خارجه ی طالبان به وزارت دفاع معرفی شدند تا با همکاری آن وزارت جهت انجام امور خبرنگاری به ولایت پروان و کاپیسا بروند. هر دو خبرنگار حامل نامه ای از "یاسر التوفیق السری" مدیر المرصد الا علامی الا سلامی عنوانی عبد رب الرسول سیاف رهبر تنظیم اتحاد اسلامی بودند که در گلپهار مرکزیت داشت. (بخش اسناد - ۱۶) خبرنگار موصوف علاوه بر معرفی نامه ی مذکور در صحبت تلفونی یک تبعه ی مصر بنام داکتر حانی نیز به رهبر اتحاد اسلامی معرفی گردیدند. داکتر حانی که در دوران جهاد با رهبر اتحاد اسلامی شناخت و دوستی داشت خواستار همکاری موصوف با خبرنگاران مراکشی گردید. او ادعا کرد که از بوسنیا صحبت می کند در حالیکه بعداً در بازجویی ها شماره ی تلفون از منطقه ی طالبان در قندهار ردیابی شد. نام اصلی هر دو خبرنگار مراکشی نه همان نام های بود که در پاسپورت های شان درج یافته بود و نه آنها پیشینه ی خبرنگاری داشتند. محمد کریم توزانی از اعضای سازمان القاعده اسامه بود که عبدالستار دهمن نام داشت. همسر او بنام ملکه با سایر فامیل های اعضای القاعده در حومه جلال آباد زندگی میکرد. و محمد قاسم بقالی عضو دیدگر شبکه القاعده همان آدم کم حرف بنام "السویر" کارگر ساختمانی شهر بروکس بود. (۳۲)

"یاسر التوفیق السری" مدیر سازمان المرصد الا علامی الا سلامی "از اهالی مصر است که سالها قبل در کشورش به جرم توطئه ی ترور حسنی مبارک رئیس جمهور مصر متهم و به مرگ محکوم شد. اما قبل از آنکه دستگیر شود به انگلستان فرار کرد و درخواست پناهندگی داد. یاسر به صفت پناهنده ی سیاسی پذیرفته شد و پاسپورت تابعیت انگلیسی را بدست آورد.

خبرنگاران مراکشی به شمال کابل آمدند و بیشتر از بیست روز را در انتظار مصاحبه با احمدشاه مسعود در پنجشیر و تخار سپری کردند. در این جریان تلاش و تقاضای آنها برای مصاحبه با مسعود بی نتیجه بود. سرانجام بتاريخ هژدهم سنبله ۱۳۸۰ (۹ سپتمبر ۲۰۰۱) آنها موفق شدند که درخواجه بهاء الدین ولایت تخار مقرر فرماندهی احمدشاه مسعود به بهانه مصاحبه حمله ی تروریستی را بصورت

انتحاری عملی سازند. درنخستین لحظات شروع مصاحبه بمی را که "السویر" یا محمدقاسم بقالی در کمر خود بداخل بطری های کامره جاسازی کرده بود انفجار داد. بم بگونه ی جابجا گردیده بود که موج اصلی انفجار آن قلب مسعود را نشانه بگیرد. احمدشاه مسعود در لحظات آغاز انفجار به شهادت رسید. بدن "السویر" حامل بم کاملاً متلاشی گردید و انجنیر عاصم سهیل از کارمندان وزارت خارجه که در پهلوی چپ احمدشاه مسعود نشسته بود نیز جابجا کشته شد. مسعود خلیلی سفیر افغانستان در دهلی که مصاحبه را ترجمه میکرد و فهمید دشتی یکی از نویسندگان و خبرنگاران کشور که مشغول عکسبرداری بود مجروح گردیدند. عبدالستار دهمن یا محمد کریم توزانی که جراحات خفیفی برداشته بود اندکی بعد حین فرار از چنگ محافظین به قتل رسید. پیکر خونین مسعود به سرعت ذریعه ی چرخبال به آنسوی آمو به فرخار تاجکستان انتقال یافت و در سردخانه ای دور از انظار قرار داده شد. سخنگویان جبهه ی متحد در مصاحبه ها و اظهارات خود مرگ او را پوشیده نگه داشتند تا از شکست نیروهای مقاومت در برابر هجوم طالبان و نیروهای خارجی همراه شان جلوگیری کرده باشند. به جای او در فرماندهی جبهات مقاومت محمد قاسم فهمید را برگزیدند. خبر شهادت احمدشاه مسعود روز بیست و چهارم سنبله ۱۳۸۰ (۱۵ سپتمبر ۲۰۰۱) از سوی جبهه ی متحد و دولت اسلامی اعلان گردید. پیکر او از سردخانه ای که هشت روز در آن مخفی نگه داشته شده بود به زادگاهش وادی پنجشیر انتقال یافت و بروز یکشنبه بیست و پنجم سنبله در میان اشک و ماتم هزاران مرد وزن هموطنش به خاک سپرده شد. پسر سیزده ساله اش احمد هنگام دفن جسد خسته و خون آلود پدر مرگ او را زود هنگام خواند و گفت: «هنوز خیلی زود بود که اوبمیرد. اوبایستی وقتی که افغانستان استقلال میافت میمرد.» (۳۳) و برهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی بر سر قبر مسعود، مرگ او را مصیبت عظیم خواند و اظهار داشت: «قرنها باید در انتظار بود تا مادر زمانه فرزندی چون مسعود بدنیا آورد.»

احمدشاه مسعود در تاریخ معاصر افغانستان شخصیتی منحصر به فرد بود. او با قد متوسط و مایل به بلندی و پوست گندمی صاف و روشنش در دونیم دهه مبارزه و مقاومت خود علیه بیداد و تجاوز به نماد آزادی و پایداری در کشور تبدیل شد. چشمان سیاه تیزبین، نافذ و کنجکاوش نظر هر بیننده ای را جلب میکرد. و در جریان کار و عمل مبارزه با یاران و همزمانش آدم هارا بیشتر از آنچه که بودند میساخت. مسعود مثل هر شخصیت پیشرو و تحول ساز جامعه ی انسانی از اشتباه و خطاء در مسیر مبارزه و عمل خالی نبود؛ اما شجاعت، پشتکار و پایداری عجیب و شگفت انگیزی داشت. هیچگاه بی روحیه و نا امید نمی شد. با اراده و مصمم بود. در برابر بسیاری از مسایل و موضوعات با عقلانیت برخورد میکرد. از پذیرش و عمل بر مبنای عاطفه و احساسات دوری می جست. اسلام، آزادی، مردم و وطنش را به شدت دوست داشت. هیچگاه استقلالیت خود، مردم و میهنش را با هیچ بیگانه ای به سازش و معامله نگذاشت. آدم سخت متدین، مؤمن، عفیف و پرهیزگار بود. دین را عامل رهبری و کمال شخصیت انسان تلقی میکرد.

اسلام را دین معتدل می پنداشت و به توانایی و نقش اسلام در کمال و سعادت جامعه از راه حفظ و گسترش ارزش های اخلاقی تأکید میکرد. با تعبیر های افراط گرایانه و متحجرانه از اسلام مخالف بود. به تشکیل حکومت معتدل اسلامی و ملی در افغانستان و همزیستی مسالمت آمیز با جامعه ی بین المللی، هم معتقد و هم متعهد بود. ثبات سیاسی را در کشور به ایجاد یک دولت ملی ممثل اراده و خواسته های برحق و عادلانه ی مردم در پیوند میدانست. جداً خواهان یک افغانستان با ثبات و مقتدر از لحاظ سیاسی و کشور پیشرفته و شکوفا از لحاظ اقتصادی بود. تحقق صلح و ثبات در وطن، تأمین عدالت اجتماعی، رفاه مردم و پیشرفت کشور و ایجاد یک افغانستان مقتدر و مستقل آرزوهای دیرین و همیشگی اش را میساختند.

سقوط حاکمیت طالبان:

طالبان و نیروی اسامه بن لادن و جنگجویان پاکستانی بلا فاصله بعد از انتشار خبر حمله ی تروریستی به جان احمدشاه مسعود، در سراسر جبهات جنگ در شمال کابل و شمال شرق کشور دست به تعرض زدند. هجوم آنها در دروزاول (۱۹ و ۲۰ سنبله ۱۳۸۰) بسیار شدید، گسترده و بی امان بود. نیروهای جبهه ی متحد که تنها از خبر جراحت احمدشاه مسعود خشم و اضطراب داشتند با سرسختی و پایداری موجی از حملات پی در پی طالبان و جنگجویان خارجی رادفع کردند. شبکه های مخابرات طالبان پیوسته مخالفان خود را به تسلیمی فرا می خواندند و از تسخیر قریب الوقوع مناطق آنها دم میزدند و به آنها هوشدار میدادند که دیگر احمدشاه مسعود زنده نیست. اما بعد از بیستم سنبله (۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱) دوزخ بعد که ساختمانهای دوقلوی بلند بانک تجارت جهانی در نیویارک با حملات انتحاری هواپیما ربایان بن لادن فروریخت و به پنتاگون مقر فرماندهی قدرت نظامی امریکا حمله ی مشابه و همزمان صورت گرفت، موج حملات طالبان در جبهات جنگ به سستی گرایید. حالت تعرضی آنها وضعیت دفاعی گرفت. و هوشدارهای تسلیمی مخالفان به تقاضای همکاری و برادری علیه " دشمن مشترک کافر و بیگانه " تغییر یافت.

روز بیستم سنبله ۱۳۸۰ (یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱) چهار فروند هواپیمای مسافربری توسط ۱۹ نفر از تروریستان اسامه بن لادن حین پرواز داخلی در امریکا بصورت همزمان ر بوده شد. دو هواپیما یکی به تعقیب دیگر به ساختمان دوقلوی بانک تجارت جهانی در نیویارک اصابت کرد که موجب فروریختن آنها گردید. یک هواپیما به یکی از برج های پنتاگون برخورد و هواپیمای چهارمی که گفته شد قصر سفید را زیر نظر داشت به جنگلی سقوط کرد. این حملات بیش از سه هزار نفر را به کام مرگ فروبرد. میلیاردها دلار به اقتصاد امریکا خسارت وارد کرد و مهم تر از آن نیرو و توانایی عظیم نظامی و امنیتی امریکا یگانه ابر قدرت حاکم جهان را در جلوگیری از هرگونه حمله و ضربتی به خود مورد شک و تردید قرار داد. این امر امریکا را سرخورده و خشمگین ساخت و به خصوص که واشنگتن در همان ساعات اولیه ی وقوع حادثه دست بن لادن و سازمان القاعده او را در این حمله می دید. در حالیکه

هم بن لادن وهم طالبان در آغاز شکل گیری و قدرت شان ساخته و پرداخته ی مشترک سازمان جاسوسی امریکا (سی آی ای) و استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) و استخبارات عربستان سعودی از دوستان وهم پیمانان استراتژیک امریکا در منطقه بودند.

سیاست واشنگتن در مورد طالبان علی الرغم حضور نیرومند بن لادن والقاعده در میان آنها مبتنی بر بقا و استحکام رژیم طالبان بود. در حالیکه امریکا دست پاکستان و عربستان سعودی را در حمایت و تقویت طالبان باز گذاشته بود و استخبارات هر دو کشور مذکور از مشورت های سی آی ای در مورد این حمایت و همراهی پیوسته بهره مند می شد، وزارت خارجه امریکا و برخی مقامات امریکایی گاه گاهی از طالبان انتقاد میکردند و تنها در گفتار، عملکرد آنها را در رابطه به نقض حقوق بشرو حقوق زنان محکوم می نمودند. و این گونه انتقادات را با همان لحن و عبارت متوجه مخالفان طالبان (جبهه ی متحد) نیز میساختند تا گویا بیطرفی خود را در جنگ افغانستان نشان داده باشند. انتقادات و مخالفت های لفظی امریکا علیه طالبان در واقع فشاری بود برای تسلیم دادن اسامه بن لادن به امریکایی ها. نقض حقوق بشر، وحشت طالبان بنام تطبیق شریعت اسلامی، تبعیض و جنایات آنها در کشتار و تصفیه ی قومی و مذهبی برای واشنگتن قابل اغماض محسوب می شد. آنگونه که " گلین دیویس " Glyndavies سحنگوی وزارت خارجه امریکا در آغاز حاکمیت طالبان به کابل اظهار داشت که ایالات متحده امریکا در اقدامات طالبان برای تطبیق قوانین اسلامی چیزی قابل اعتراض مشاهده نکرده اند.

ایالات متحده امریکا تا قبل از حادثه یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ گوش شنوایی برای شنیدن حرف ها و خواسته های دولت اسلامی و قانونی افغانستان و جبهه ی مخالف طالبان مبنی بر خطر ناک بودن طالبان نداشت. واشنگتن در سطح رسمی با طالبان و دولت افغانستان بریاست برهان الدین ربانی که از سوی سازمان ملل متحد و اکثریت مطلق کشورها و مجامع بین المللی به حیث دولت قانونی پذیرفته شده بود برخورد یکسان و مساوی میکرد. در حالیکه سفارت دولت افغانستان در واشنگتن از سوی مقامات امریکایی بسته شد، وزارت خارجه ی امریکا به یک نفر از طالبان و یک نفر از جبهه ی متحد ویزا صادر کرد تا نمایندگان دو گروه در گیر در پایتخت امریکا بصورت یکسان نمایندگی داشته باشند. باری یک مامور بلند رتبه ی امریکایی در وزارت خارجه ی آن کشور به نماینده جبهه متحد گفت: « جنگ میان طالبان و شما جنگ میان ملا عمر و مسعود است و به مردم افغانستان ارتباطی ندارد. » (۳۴) اما آن کارمند بلند پایه ی وزارت خارجه ی امریکا دست های حامی و مداخله گر عقب طالبان را در این جنگ بدرستی می شناخت و از وجود هزاران جنگجوی خارجی در لشکر طالب به خوبی آگاه بود.

امریکا بعد از یازدهم سپتمبر که دخالت بن لادن را قطعی خواند و برای دستگیری و سرکوبی او کمر بست باز هم به گونه ای رفتار کرد که طالبان با اندک تغییر رهبری شان، کما کان در حاکمیت و اقتدار باقی بمانند. جورج بوش رئیس جمهور امریکا در ۲۶ سپتمبر ۲۰۰۱ به صراحت گفت که قصد مجازات طالبان را دارد نه تعویض رژیم طالبان را. و وزیر خارجه امریکا نیز اظهار داشت که موضوع تغییر رژیم در افغانستان مطرح نیست. واشنگتن از یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ تا هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ (۱۸ سنبه تا ۱۵ میزان ۱۳۸۰) اولین روز بمباران افغانستان توسط موشک و هواپیمای امریکایی و تا دوهفته دیگر مشورت و تقاضای پاکستان را پذیرفت. امریکایی ها نخست سه هفته منتظر ماندند تا طالبان اسامه را به آنها تسلیم کنند و بعداً بر مبنای تقاضا و خواست پاکستان از بمباران خطوط مقدم جبهات خود داری کردند. طالبان همزمان با شروع حملات هوایی و موشکی امریکا به اشاره و هدایت آی اس آی نیروهای خود را به خطوط اول جبهات جنگ انتقال دادند. خطوط اول جنگ در دوهفته ی اول و دوم حملات امریکا از بمباران مصئون بود و هواپیما های امریکایی روزهای متوالی مراکز تخلیه شده طالبان را در فرقه ها و فرود گاه ها بمباران میکردند. پاکستان میخواست تا از یکطرف نیروهای طالبان در خطوط اول جبهات محفوظ باقی بماند و مانع دسترسی جبهه ی متحد به مناطق بیشتر گردد و از طرف دیگر فرصت کافی برای تغییر رهبری و سیاست طالبان در عقب جبهه و از داخل حاکمیت طالبان مساعد شود. اسلام آباد در این مقطع از طالبان معتدل و میانه رو سخن بمیان آورد. وکیل احمد متوکل وزیر خارجه و مولوی جلال الدین حقانی قوماندان و وزیر سرحدات طالبان به اسلام آباد آمدند و با آی اس آی به مذاکره پرداختند. اما آنها نتوانستند تغییرات مورد نظر اسلام آباد را در رهبری و حاکمیت طالبان ایجاد کنند. بعداً اسلام آباد و واشنگتن در تبانی مشترک با هم قوماندان عبد الحق و جمعی دیگر از قوماندانان پشتون احزاب مجاهدین را وارد افغانستان کردند تا در همکاری با قوت هایی از داخل طالبان قادر به تغییر رهبری در حاکمیت گردند. این برنامه با دستگیری و اعدام عبدالحق توسط طالبان و نیروهای اسامه برهم خورد. عبدالحق در حالی از سوی طالبان در ولایت لوگر در جنوب کابل دستگیر گردید که نیروهای امریکا تلاش کردند تا او را از چنگ طالبان نجات بدهند. بعداً رامز فلد وزیر دفاع امریکا گفت که نیروهای امریکا سعی کردند تا به عبدالحق کمک نمایند اما دیگر دیر شده بود. (۳۵)

امریکایی ها بعد از دستگیری و اعدام قوماندان عبدالحق به بمباران مواضع طالبان در خطوط اول جنگ پرداختند و روابط بیشتر و گسترده تری با جبهه ی متحد برقرار ساختند. هر چند آنها بعد از یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ با اعزام مامورین نظامی، استخباراتی و سیاسی خود به مراکز و مناطق جبهه ی متحد به خصوص در پنجشیر در صدد تماس و مذاکره با جبهه ی مذکور گردیدند اما این تماس ها بیشتر شکل نمایشی و ظاهری داشت. با شروع بمباران مواضع طالبان در خطوط اول جبهات ، مرحله ی فروپاشی طالبان آغاز یافت. با وجودیکه پاکستان و شخص جنرال پرویز مشرف حاکم نظامی آن کشور پیوسته هوشدار میداد که نباید ائتلاف شمال)

جبهه ی متحد) از بمباران امریکا استفاده کنند وساحه تحت کنترل خودرا گسترش دهند، اما نیروهای جبهه ی متحد با استفاده از حملات هوایی امریکا مواضع ومناطق تحت کنترل طالبان را به سرعت متصرف شدند. نخست شهر مزار شریف در ۱۸ عقرب ۱۳۸۰ (۹ نومبر ۲۰۰۱) بدست نیروهای جبهه ی متحد متشکل از افراد عبدالرشید دوستم، عظامحمد، حزب وحدت وحركت اسلامی افتید وسپس کلیه ولایات شمال به استثنای ولایت قندزوههمزمان با آن ولایت مرکزی، شرقی وجنوب غربی بامیان، غور، ننگرهار، کنرہا، لغمان، بادغیس، فراه ونیمروزو روزهای بعد هرات سقوط کرد. نیروهای جبهه ی متحد که عمدتاً متشکل از نیروهای احمد شاه مسعود بودند بروز بیست ویکم عقرب ۱۳۸۰ (۱۲ نومبر ۲۰۰۱) به مواضع طالبان در شمال کابل حمله کردند وعلی الرغم هوشدارهای پرویز مشرف که خواستار عدم ورود آنها به شهر کابل بود تا سحرگاه روز بعد کابل را به تصرف خود درآوردند. طالبان بعد از یک مقاومت ضعیف در خطوط اول، شهر را به سرعت ترک گفتند وبا صدها عراده موتر راه جنوب وجنوب غرب را بسوی قندهار و گردیز در پیش گرفتند. تصرف کابل بدست نیروهای احمد شاه مسعود با آنکه او دیگر در میان آنها قرار نداشت هیچگونه بدامنی وبی ثباتی را با خود نیاورد. این بار برخلاف سال ۱۳۷۱ که پایتخت در کنترل یکدست این نیروها قرار گرفت مواردی از غارت وچپاول در شهر بوقوع نیوست.

طالبان بعد از سقوط پایتخت وبسیاری از ولایات کشور به مقاومت در قندز و قندهار ادامه دادند. نیروهای طالبان در قندز به بیست هزار جنگجوی مسلح بالغ میگرددید که نصف آنرا جنگجویان اسامه وپاکستانیها تشکیل میدادند. این لشکر از خطرناکترین افراد جنگی طالبان بودند که برای تصرف بدخشان ودره های شمال وشمال شرق هندوکش به خصوص تسخیر پنجشیر در خطوط تالقان وسالنگ شمالی جابجا گردیده بودند. تمام این نیروها به شمول جنگجویانیکه از سایر ولایات شمال جان به سلامت بردند در قندز تجمع کردند. قندز از چهار طرف در محاصره نیروهای مخالف طالبان قرار گرفت وبمباران هوایی امریکا بلا وقفه در مواضع طالبان ادامه داشت. در حالیکه بسیاری از نیروهای بومی ومحلی طالبان ونیروهای داخلی آنها دسته دسته به جبهه ی متحد مخالف طالبان تسلیم می شدند، نیروهای خارجی طالبان با سرسختی به جنگ ادامه میدادند. اما علی الرغم سرسختی وتسلیم ناپذیری جنگجویان خارجی، ادامه ی جنگ ودوام نیروی طالبان در قندز غیر محتمل می نمود. آنها در محاصره ی کامل قرار داشتند ورهبران طالبان با اسامه بن لادن وجمعی از نیروهای شان در قندهار به سر میبردند که هیچگونه روابطی را نمی توانستند با نیروهای محصور خود در قندز تأمین بدارند.

در حالیکه وزیر دفاع امریکا در اظهاراتش بروز بیست وهشتم عقرب ۱۳۸۰ (۱۹ نومبر ۲۰۰۱) از اسارت ویا نابودی کامل نیروهای محصور طالبان در قندز صحبت کرد ورفتن آنها را به هر کشور دیگر خطرناک ومایه بی ثباتی خواند، پاکستان در صدد آن بود تا زمینه برای خروج مصئون طالبان از قندز مساعد شود واز سرکوبی نیروهای طالبان جلوگیری بعمل آید. تلاش پاکستان برای نجات

هزاران نفر از جنگجویان داو طلب پاکستانی به خصوص صدها نفر از اعضای ارتش پاکستان بود که در قندز قرار داشتند. جنرال مشرف در اول قوس (۲۲ نومبر) طی صحبتی تیلیفونی از تونی بیلر صدراعظم انگلستان و کالن پاول وزیر خارجه امریکا درخواست کمک کرد تا از قتل عام افراد خارجی در قندز بدست جبهه ی متحد جلوگیری شود. اسلام آباد تا دوروز آینده که مذاکرات بر سر تسلیمی طالبان در مزار شریف صورت گرفت و از حملات هوایی وزمینی امریکا وجبهه متحد بر قندز کاسته شد، موفق به انتقال صدها نفر از نظامیان پاکستانی در پروازهای شبانه از فرودگاه قندز به پاکستان گردید. هر چند امریکا وقوع پروازهای و انتقال پاکستانیها را از قندز با این گفته که فضای افغانستان را تحت کنترل دارد تکذیب کرد، اما جنرال محمد داود قوماندان جبهه ی متحد در قندز که بعداً قوماندان قول اردوی قندز در حکومت مؤقت و دولت انتقالی تعیین شد، انتقال پاکستانیها را در پروازهای شبانه مورد تأیید قرار داد. علاوه بر آن، در قندز شاهدان عینی نیز ادعای جنرال داود را تصدیق کردند. مسلماً این پروازهای شبانه و انتقال صدها صاحب منصب نظامی پاکستان به همکاری ایالات متحده امریکا صورت گرفت.

طالبان محاصره شده در قندز مذاکره برای تسلیمی خود را با جنرال عبدالرشید دوستم در مزار شریف انجام دادند. این مذاکرات با پادرمیانی امیر جان قلعه چه ای از قوماندانان پشتون تبار حزب اسلامی حکمتیار در بلخ که در تابستان ۱۳۷۷ با پیوستن به طالبان راه را برای تصرف مزار شریف توسط آنها هموار کرد، صورت گرفت. قوماندان نام برده سه ماه قبل (۴ سنبله ۱۳۸۰) از طالبان روی گردانید و با جنرال عبدالرشید دوستم یکجا شد. دوستم با وساطت قوماندان مذکور از مذاکره و توافق با طالبان توقع داشت تا قندز را با تمام امکانات نظامی نیروهای طالبان بدست بیاورد و طالبان در بدل این تسلیمی امید وار بودند تا از طریق دوستم به راه امنی جهت خروج از قندز و رسیدن به قندهار دسترسی پیدا کنند. اما هیچکدام آنها به آنچه که میخواستند دست نیافتند. قندز از سوی نیروهای احمد شاه مسعود به فرماندهی جنرال محمد داود تصرف گردید و نیمی بیش از هشت تا ده هزار نیروی خارجی طالبان که از مسیر کوتل ایرگنک به مزار شریف رفتند و به دوستم تسلیم شدند از سوی نیروهای دوستم به قتل رسیدند. سه

هزار نفر از جنگجویان خارجی طالبان که عمدتاً از افراد اسامه، چیچینی ها، کشمیریها و پاکستانیها بودند در پنجم قوس ۱۳۸۰ (۲۶ نومبر ۲۰۰۱) در پادگان نظامی حومه شهر مزار شریف موسوم به قلعه جنگی قتل عام گردیدند. هر چند بصورت رسمی تعداد مقتولین طالبان خارجی را ششصد نفر ذکر کردند، اما در محافل غیر رسمی و خصوصی جبهه ی مخالف طالبان شمار کشته شده گان سه هزار نفر خوانده می شد. این جنگجویان که در قلعه جنگی زندانی شده بودند موفق به تصرف ذخیره اسلحه و مهمات قلعه گردیدند و سربه شورش برداشتند. آنها در داخل قلعه از سوی هوا پیما های امریکایی بمباران شدند و برای سرکوبی شان نیروهای زمینی امریکا وانگلیس نیز وارد جنگ گردیدند. در جریان این جنگ یکی از افسران A - I - C به قتل

رسید. علاوه بر این هزاران نفر نیروی طالبان حین انتقال از قندزومزار به زندانهای شبرغان و میمنه در مسیر راه به هلاکت رسیدند. یکسال بعد (سنبله ۱۳۸۱ - سپتامبر ۲۰۰۲) جنرال عبدالرشید دوستم و قوماندانان او متهم شدند که هزاران نفر نیروی طالبان را حین انتقال به زندانهای شبرغان و میمنه عمداً به قتل رسانیده اند. امیرجان قلعه چه ای قوماندان فوق الذکر که زمینه تسلیمی طالبان را به عبدالرشید دوستم آماده کرده بود یکسال بعد به خبرنگاران در مزار شریف گفت من بدست خود ۸۶۰۰ (هشت هزار و ششصد) نفر نیروی طالبان را که از قندز به مزار آورده شدند شماریدم اما از آن تعداد اکنون کمتر از سه هزار نفر باقی مانده است و بقیه به هلاکت رسیده اند. (۳۶)

ولایت قندهار آخرین ولایتی بود که طالبان کنترل آنرا در ۱۶ قوس ۱۳۸۱ (۷ دسامبر ۲۰۰۱) از دست دادند. در حالیکه ملا عمر و بسیاری از رهبران و فرماندهان ارشد طالبان با تعدادی از نیروهای آنها بسوی مناطق کوهستانی و مرز میان پاکستان و افغانستان فرار کردند، هزاران نفر از نیروهای بومی و محلی طالبان به گل آغا شیر زوی والی اسبق قندهار پیوستند و یا سلاح خود را تحویل دادند. سه هزار از نیروهای امریکایی که تا قبل از سقوط شهر در پایگاه صحرایی خود در قندهار به سر میبردند در فردای سقوط شهرواد فرودگاه و دروازه های شهر گردیدند. بعد از سقوط قندهار بقایای طالبان و القاعده که در منطقه توره بوره نگرهار تجمع کرده بودند مورد حملات شدید هوایی و زمینی امریکایی ها و نیروهای مخالف طالبان قرار گرفتند. جنگ در توره بوره بیش از دو هفته طول کشید. هر چند امریکاییان و نیروهای مخالف طالبان توره بوره را متصرف شدند اما اسامه بن لادن و رهبران شبکه القاعده و سران طالبان موفق به فرار گردیدند و خود را در مناطق قبایلی و کوهستانی مرزهای جنوب و جنوب شرق افغانستان مخفی کردند و کماکان به جنگ و گریز ادامه دادند. نیروهای امریکا تنها موفق شدند تا بیش از چهارصد نفر افراد القاعده و طالبان را دستگیر و به زندان " گوانتیناما " در جزیره کیوبا انتقال دهند. در میان این زندانیان هیچکسی از رهبران و قوماندانان مشهور القاعده و طالبان شامل نبود.

طالبان؛ مردم و حاکمیت:

اسلوب و شیوه ی حاکمیت و اجراءات طالبان در اداره و رهبری جامعه از کوچه و بازار تا اداره و دفتر و دربرخورد با مخالفان و دشمنانشان بسیار خشن، مستبدانه، وحشتناک و عاری از هرگونه گذشت و مدارا بود. اگر زندگی در جامعه ی انسانی را به قول دانشمندی زمانی قابل دوام بدانیم که راهی برای فرار از آن وجود داشته باشد، طالبان با روش و اسلوب حاکمیت و طرز حکومت داری خود در افغانستان آن راه را بروی مردم بسته بودند. از همین سبب مردم در کابل حکومت آنها را " حکومت رنج و عذاب " نامیدند. هر چند که طالبان حکومت قبلی احزاب مجاهدین را " حکومت شر و فساد " می خواندند.

طالبان حکومت خود را نه با احیای اسلوب گذشته‌ی مملکت داری و نه با ارائه‌ی سیما و شکل جدیدی از حکومت و دولتی‌داری آغاز کردند. درحالی‌که زمینه برای پذیرش و دوام حاکمیت آنها درکشور بسیار مساعد و آماده بود. بازگشت و تأمین آرامش و امنیت نیازعاجل و مبرم جامعه محسوب می‌شد و مردم که از جنگ خونین و ویرانگر دوده‌ی گذشته به شدت احساس ناراحتی و خستگی میکردند، مشتاقانه تشنه صلح، ثبات و آرامش بودند. به ویژه که این ثبات و آرامش توأم با تأمین عدالت اجتماعی و تحقق حقوق اتباع کشور در تشکیل یک حکومت فراگیر، افغانستان شمول و قانونمدار متبلور می‌گردید. اما طالبان بمثابه‌ی یک گروه ظالم و بی‌خبر از رسم و آیین حکومت داری در جهت مخالف این زمینه‌ها و نیازهای مردم و جامعه گام برداشتند. آنها به جای مدارا و گذشت و مرهم‌گذاری به رخمهای مردم به فشار و خشونت روی آوردند و به جای تأمین عدالت اجتماعی از تعصب، تبعیض، ظلم و وحشت کار گرفتند و مردم را در زیر شلاق این ظلم و تبعیض که بر مبنای قوم، زبان، مذهب، تعلقات گروهی، سمتی و منطقی و اعمال می‌شد در شکنجه و اذیت قرار دادند. ارتباط و وابستگی گروهی، قومی، زبانی، سمتی، و مذهبی و حتی برخورداری از تعلیم و تحصیل عصری و داشتن مظاهری از زندگی عصری و مدرن دلیل و بهانه‌ی اعمال خشونت و بیداد محسوب می‌شد. این ویژه گیها مردم را در انتظار لشکریان طالب، گنهکار و مجرم می‌نمایاند. دستگاه حاکمیت طالبان برای مجازات مجرمین و تطبیق اوامر و نواهی خود با خشونت و وحشت وارد عمل می‌شدند. اما طرز و شیوه‌ی عمل و اجراءات افراد و گروه‌های آنها در این دستگاه فاقد نظم و یکپارچگی بود. افراد و دسته‌های مسلح طالبان در ادارات و مراکز متعدد ملکی و نظامی از یکسو با شیوه‌ها و سلیقه‌های مختلف و متفاوت و از سوی دیگر با ناهماهنگی و ناهم‌سویی نموداری شدند. نه برای تشخیص مجرم و دشمن معیاروسندی در کار بود و نه برای محکومیت و مجازات آن قانون و ضابطه‌ای وجود داشت. سیستم و نظامی را که طالبان برای اداره مناطق تحت کنترل خود به خصوص برای اداره‌ی شهرها و پایتخت مملکت ایجاد کرده بودند، سیستم و نظام جاهلانه و بدوی بود. طالبان در این سیستم نظارتی به افراد، دسته‌جات و فرماندهان خود نداشتند. مردم در جریان امرونی طالبان به تکرار از سوی افراد و دسته‌های مختلف مسلح آنها به انجام کاری واداشته می‌شدند و یا چند بار مورد مجازات افراد و گروههای متعدد طالبان قرار میگرفتند. از همین رو یک خبرنگار غربی با مشاهده‌ی عملکرد طالبان در پایتخت نوشت: «نظام طالبان نظام قبیله‌ای است. رفتار طالبان یکسان نیست. بعضی‌هایشان ملایم‌تر هستند. رفتارشان از امروزه فردا فرق میکند. بین رفتار یکی از معاونان وزراء که زن روزنامه‌نگاری را به نان چاشت دعوت می‌کند و دیگری که فقط از پشت پرده با او حرف می‌زند طیفی از انواع رفتارها وجود دارد. . . . کارهای طالبان درهم‌ریخته و ناهماهنگ است. دست راست شان از دست چپ شان خبر ندارد. . . . هر وزارت خانه مخصوص

اهالی یک ولایت شده است. برسر توزیع قدرت میان قبیله های مختلف مشکلات زیاد وجود دارد. اغلب نیز به یکدیگر اطمینان ندارند. « (۳۷)

یک محقق و نویسنده ایرانی سلطه ی طالبان را به کابل مشابه عملکرد قبایل بیابانگرد و وحشی میدانند: « سلطه ی طالبان به کابل نه سنت پیشین کشورداری را تداوم بخشید و نه سیمای تازه از شیوه های حکمرانی را به نمایش گذاشت. حضور طالبان به کابل فقط بیانگر شکلی از قدرت نمایی هایی است که دستجات عشیره ای یا صحرانورد به هنگام غلبه بر تمدن برتر به اجرا میگذارند. . . . فرق طالبان با دستجات خشن صحرا نورد و عشیرتی (قبیله ای) در قرون گذشته فقط در این نکته نهفته است که اینان باید برای حملات و یورش های نظامی خود از خارج، از نیروی بیرونی دستور بگیرند در حالیکه دستجات عشیرتی از این بابت نسبت به طالبان مستقل و آزاد به حساب می آیند. « (۳۸)

واحد رشید خبرنگار و محقق پاکستانی از عملکرد و اخلاق کاری طالبان در ادارت دولتی می نویسد: « طالبان با تصفیه ی کارمندان اداری مشغول به خدمت از سال ۱۹۹۲ به آشفتگی بیشتری دامن زده اند. آنان کلیه کارمندان ارشد تا جک، از بک و هزاره را با پشتونها جایگزین کردند که برخی از آنها صلاحیت هم نداشتند. . . . ادارات دولتی در کابل و قندهار فقط چهار ساعت در روز از ۸ صبح تا ظهر باز است و اهمیتی هم ندارد که بحران سیاسی و نظامی تا چه اندازه جدی است. . . . در وزارت خانه ها فایل وجود ندارد و تعداد کارمندان بسیار کم است. در حالیکه صدها طالب در گروه های امر به معروف مردان را به گذاشتن ریش های بلند مجبور میسازند در وزارت خانه ها کسی نیست که پاسخگوی مشکلات مردم باشد. اکنون مردم از وزارت خانه ها انتظاری چندانی ندارند و عدم حضور نمایندگان بومی در ادارات شهری باعث شده است که طالبان چون یک نیروی اشغالگر جلوه کنند و نه مدیرانی که سعی در جلب اذهان و دل های مردم دارند. « (۳۹)

در حالیکه طالبان حاکمیت خود را در پایتخت با اعمال فشار و خشونت ادامه دادند، نبود سیستم و نظام مشخص و نا هماهنگی در عملکرد آنها شدت بیداد و خشونت طالبان را مضاعف میکرد و جامعه را در ترس و فشار فزاینده قرار میداد. طالبان رسم و رواج قبیله ای خویش و حتی تصورات خود از آن رواج ها را بنام دین و شریعت اسلامی به مردم تحمیل میکردند. طالبان در هر منطقه و ولایتی که مسلط می شدند در نخستین گام، دروازه مکتب و مدرسه را بروی دختران و زنان می بستند و آنچه را که بنام مکتب بروی پسران باز می گذاشتند، شباهتی به مکتب عصری نداشت. طالبان و حاکمیت طالبی نه تنها بی بهره از علم و دانش و بیگانه از تمدن و فرهنگ بودند بلکه با علم، مدنیت و فرهنگ به شدت عناد و خصومت می ورزیدند. آنها در جریان حاکمیت شان کلیه آثار فرهنگی و تمدن تاریخی کشور را در پایتخت و ولایات تخریب کردند. پدیده ها و آثاریکه در طول صدهای متوالی توسط حکومت های مختلف کشور و علمای دینی این صدها تخریب نگردید. طالبان در شروع نیمه دوم ماه دلو ۱۳۷۹ نخست به تخریب آثار

گرانیهای تاریخی موزیم ملی درپایتخت آغاز کردند و سپس درسیزدهم حوت این سال (۳ مارچ ۲۰۰۲) به تخریب دوتندیس بودا دربامیان و مجسمه های خوابیده ی بودا درغزنی دست زدند. هیئت طالبان بریاست قدرت الله جمال وزیراطلاعات و کلتور و آغا جان معتصم وزیرمالیه و نماینده خاص ملا عمر رهبرطالبان ۲۸۵۰ مجسمه را درموزیم کابل که به حوزه های مختلف کشورتعلق داشت درزمستان ۱۳۷۹ با ضربات تبر، چکش و سنگ درهم شکستند و متلاشی کردند. برخی ازاین آثار تاریخی و فرهنگی متعلق به دوران قبل ازمیلاد بود و مجسمه ی نیم تنه ی کنشکا به قرن دوم میلادی برمیگشت که درنوع خود بی نظیر و نایاب محسوب می شد. آرشیف افغان فلم که نوارهای آن ازحوادث و تحولات مهم نیم قرن اخیرکشور ساخته شده بود همراه با کلیه نوارهای موسیقی خارجی آرشیف رادیوافغانستان توسط هیئت نامبرده طالبان حریق گردید.

اعمال ظلم و تبعیض درجامعه و میان مردم، راهکار طالبان درحکومت و مشخصه ی دوران حکومت آنها بود. طالبان لشکر تبعیض، بدویت، تعصب و بیداد درکشوربودند. آنها حاکمیت خود را برمبنای تبعیض و تعصب قومیت، زبان و مذهب بصورت بسیار بدوی و قبیله ای ایجاد کردند. درحکومت طالبی معیاراصلی برای کسب مقام، فرمانروایی و تفویض صلاحیت قبل ازهرچیز تعلقات و وابستگی قومی به قوم پشتون بود. درحالیکه طالبان حرکت خود را با شعار تأمین امنیت و نجات کشورازقوماندان سالاری آغاز کردند و حکومت مجاهدین را با قوماندان هایشان نیروی شروفساد خواندند، اما قوماندانان پشتونتبار تنظیم های مختلف مجاهدین تمام ولایات به خصوص ولایات شمال و غرب کشور را درکنار خود گرفتند و آنها را کما کان درقدرت نگهداشتند. هرچند که شرارت و فساد برخی ازآنها بیشترازفساد قوماندانان غیر پشتون آن مناطق و ولایات بود. حاکمان طالب درادارات دولتی درپایتخت و ولایات شمال و غرب کشور با مردم و کارمندان دولت تنها به زبان پشتو گپ میزدند. علی الرغم آنکه خود به زبان فارسی قادر به صحبت میبودند و درک میکردند که مخاطبین شان سخنان آنها را نمی توانند بفهمند. حتی درمواقع بسیار حساس و ضروری که درک اظهارات و تذکرات آنها به مردم مهم محسوب می شد از مترجم زبان فارسی استفاده میکردند. و طالبان با این عملکرد بیشتر در چهره ی لشکر اجنبی و اشغالگر آشکاری شدند تا به جای حاکمان و نیروی حاکمیت در مملکت.

اعمال تبعیض مذهبی بخشی دیگر از عملکرد حاکمیت طالبان در دوران حکومت آنها بود. طالبان مذهب شیعه و پیروان این مذهب را گمراه می پنداشتند و بیشترین تعداد مردم هزاره در کشور که شیعه و غیر پشتون بودند در انظار طالبان و حکومت طالبی دوبار در چهره ی مجرم و گنهکار نموداری شدند. از همین جهت بود که ملا عمر رهبر طالبان بعد از سقوط مزار شریف بدست طالبان در ۱۳ اسد ۱۳۷۷ نیروهایش را اجازه داد تا به قتل عام هزاره ها بپردازند. (۴۰) و عبدالمنان نیازی نماینده اوو والی بلخ در مسجد

جامع روضه ی شهر مزار شریف خطاب به هزاره ها گفت که هزاره ها تنها می توانند یکی از این سه راه را برگزینند: مرگ، ترک افغانستان و پذیرفتن مذهب حنفی اهل سنت و جماعت.

ملا عمر رهبر اصلی طالبان بیشتر از رهبران دیگر آنها، آلوده در تعصب قومی و مذهبی بود. او در حالیکه بصورت منزوی و بریده از دنیای بیرون و مدرن زندگی میکرد و به روشنفکران و تعلیم یافتگان خارج از کشور بدیده ی نفرت و انزجار می دید اما به افراد و گروه های قبیله گرا و برتری خواه قومی پشتون در بیرون از مملکت روابط نزدیک داشت و از افکار و اندیشه های قوم گرایانه و پرازد تعصب و تبعیض آنها در اعمال تبعیض و نفاق قومی و زبانی بهره میگرفت و با سایر اعضای ارشد تحریک خود به مشورت های آنان در تصفیه و کشتار قومی عمل میکرد. بر مبنای همین اندیشه و افکار قبیله گرایانه بود که ملا عمر رهبر طالبان شخصی را بنام جنرال رحمت الله صافی که در لندن بسر میبرد به حیث نماینده خود در اروپا تعیین کرد. جنرال مذکور که در دوران جهاد در تنظیم محاذ ملی برهبری سید احمد گیلانی ریاست کمیته نظامی را به عهده داشت یکی از متعصب ترین چهره ی قبیله گرا و برتری خواه پشتون بود که حاکمیت انحصاری قوم پشتون را در طرد و نفی کامل اقوام دیگر جستجو میکرد. باری او در خزان سال ۱۳۶۹ در پشاور گفت: « دلته افغانستان دی. دافغانانو کور او وطن. دلته تاجکان، ازبکان او هزاره گان حه کوی؟ کله چی یو ملی حکومت جورشی . . . (این جا افغانستان است. خانه و وطن افغانها. (پشتونها) این جا تاجک ها، ازبک ها و هزاره ها چه می کنند؟ اگر یک حکومت ملی در آینده ساخته شود تاجک ها باید به تاجکستان، ازبک ها به ازبکستان و هزاره ها به ایران یا مغولستان بروند.) « (۴۱)

طالبان در چهار سال حاکمیت خود با اعمال سیاست تبعیض و تعصب قومی، موجب ایجاد و گسترش خصومت و کینه ی عمیق میان اقوام کشور گردیدند. کینه و خصومت قومی که علی الرغم بی عدالتی و تبعیض در تاریخ معاصر افغانستان به این حد عمیق و گسترده نگردیده بود. آنگونه که بعد از سقوط حکوت طالبان در کشور زبانه کشید و نشان داد که طالبان چگونه شیرازه ی همگرایی و وحدت اجتماعی و ملی را در افغانستان آسیب پذیر و متزلزل کرده اند.

گسترش فقر و بیکاری یکی دیگر از علایم دوران حاکمیت طالبان در کشور بود. در هر جاییکه سلطه ی حاکمیت طالبان پهن میگردد، بازار کسب و کار کساد می شد و میزان فقر و نیازمندی مردم بصورت فزاینده بالا میرفت. طالبان برای بهبود زندگی مردم، رشد و انکشاف اقتصادی نه تنها هیچگونه برنامه ای نداشتند بلکه در این مورد بمثابه ی یک دولت و گروه حاکم خود را مسئول و مکلف نیز احساس نمیکردند. ماه های طولانی به کارمندان دولت حقوق نمی پرداختند و به جای ایجاد اشتغال، ده ها هزار

کارمند و مامور دولت را بدون پرداخت حقوق شان از ادارات و وزارت خانه های مختلف سبکدوش کردند. آنها در نخستین سال حکومت شان در پایتخت تمام زنان ادارات و بعداً تعداد کثیری از کارمندان مرد را از وظایف شان برکنار ساختند.

دوره حاکمیت طالبان برخلاف تصوراتیکه از امنیت و ثبات در آن دوره سخن میرفت، دوره ی بدامنی و بی ثباتی بود. هر چند آنها در مناطق تحت سلطه ی خود باراندن تنظیم ها و گروه های دیگر، حاکمیت انحصاری و تک گروهی ایجاد کردند اما به جای امنیت و ثبات، بدامنی و بی ثباتی را گسترش دادند. طالبان در پایتخت کشور دو بار در سال ۱۳۷۸ و یکبار در سال ۱۳۸۱ در آخرین روزهای حاکمیت خود تمام دکانهای تبادله ی اسعار را دسرهای شاهزاده شب هنگام غارت کردند. نیروهای طالبان بارها به دفاتر سازمان ملل و مؤسسات خارجی در مرکز و ولایات هجوم بردند و تمام دارایی آن دفاتر را تاراج نمودند. کارمندان ملل متحد و مؤسسات خیریه خارجی بارها مورد ضرب و شتم طالبان قرار گرفتند. در ۲۴ فیبروری ۱۹۹۸ ملا محمد حسن والی قندهار یک مامور ملل متحد را با چوکی بر بدنش کوبید و خفه اش کرد به این دلیل که او سرک قریه ی والی را ترمیم نکرده است. بعد از حمله موشکی امریکا به خوست، "کارمین چارلو" کارمند ایتالوی سازمان ملل متحد توسط طالبان در روز روشن به قتل رسید.

حوادث دزدی و قتل اطفال به خصوص در پایتخت کشور در چهار سال حاکمیت طالبان سیر صعودی پیمود. طالبان در آخرین روزیکه پایتخت را از دست دادند تمام ذخایر پول در بانک مرکزی کشور را چپاول کردند. خبرگزاری رویتر به نقل از سید محمد شریف معاون بانک ملی در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۲ (۲۱ عقرب ۱۳۸۱) گزارش داد که حاجی ملا محمد والی طالبان در کابل شب ۱۲ نومبر با افراد مسلح داخل بانک مرکزی گردید مبلغ ۳،۵ میلیون دالر امریکایی، ۲۲ میلیون کددار پاکستانی و ۱۸ میلیارد افغانی را بعد از شکستن قفل های بانک با خود برد. (۴۲) همچنان آنها پول های بانک ملی را در شعبات جلال آباد و غزنی بانک مذکور غارت کردند.

طالبان در دوران حاکمیت خود افغانستان را به مرکز و منبع بدامنی و بی ثباتی در منطقه و جهان تبدیل کردند. افغانستان در دوره حکومت طالبان مرکز تولید و قاچاق مواد مخدر در جهان گردید. زرع، قاچاق و تجارت مواد مخدر و اخذ مالیات بر صدور مواد مخدر بخشی عمده ای از درآمد طالبان بود که توسط آن قسمتی از هزینه های نظامی و غیر نظامی خود را در حاکمیت تأمین میکردند.

زارعین و تاجران مواد مخدر با همدستی، حمایت و نظارت طالبان صدها دستگاه ماشین تولید تریاک به هیروئین را از پاکستان به مناطق تحت کنترل خود در ولایات شرقی و جنوبی افغانستان وارد نموده بودند. یکی از ساکنان شرق کشور اظهار داشت: « تا بهار سال ۱۳۷۷ تنها در ولسوالی غنی خیل شینوار ولایت ننگرهار ۱۵۴ دستگاه تبدیل تریاک به هیروئین نصب شده بود. طالبان در پهلوی هر دستگاه یکنفر مسلح خود را گماشته بودند تا از هر کیلو هیروئین تولید شده سه هزار و پنجاه کددار پاکستانی محصول گمرکی اخذ بدارند. یکی از افراد مسلح طالب در غنی خیل به من گفت: هیروئین بم اتم اسلامی در برابر کافران است. امریکا هیئت

روان می کند که ما تریاک و هیروئین را بند کنیم آیا آنها تولید و نوشیدن شراب را متوقف می کنند ویم های اتومی خود را از بین میبرند؟» (۴۳)

طالبان علاوه بر گسترش زرع و قاچاق مواد مخدر، قاچاق کالا و اجناس تجارتي وارد شده را به بیرون از افغانستان نیز توسعه و گسترش دادند. در حالیکه تجارت در دوبي امارات متحده عربي با تسهیلات زیاد گمرکی بسیار آسان و پرمفعت است و هم چنان توريد کالا و اجناس برای افغانستان به حیث کشور محاط به خشکه از طریق بندر کراچی مطابق قرارداد ۱۹۶۵ معاف محسوب می شود، طالبان غرض دریافت بخشی از هزینه و مصارف خود از طریق تحصیل حقوق گمرکی کالا و اجناس متذکره یک شبکه و جریان گسترده ی قاچاق کالا و اجناس را به ممالک همسایه و منطقه ایجاد کرده بودند. کالا و اجناس وارد شده بعد از اخذ حقوق گمرکی دوباره بصورت غیرقانونی از افغانستان به کشورهای همسایه و منطقه قاچاق میگردید. و در سود و منفعت هنگفت قاچاق کالا و مواد مخدر افراد و حلقه های مختلف پاکستان از تاجران و افراد متنفذ احزاب اسلامی تا مقامات حکومت های ایالتی و افسران آی اس آی مشارکت داشتند. در واقع حاکمیت و نظام حکومتی طالبان اگر آنرا نظام و حکومت بنامیم بر بنیاد جنگ و شبکه ی گسترده ی قاچاق کالا و مواد مخدر استوار بود و طالبان در طول حضور و حاکمیت خود فقط در گسترش جنگ و توسعه ی تجارت غیرمجاز و مضر (قاچاق کالا و مواد مخدر) تلاش و عمل کردند. اگر آنها از بازسازی و خدمات اجتماعی حرف زدند فقط به اقداماتی متوسل شدند که به سرعت و گسترش جریان قاچاق کالا و مواد مخدر بیانجامد. به قول احمد رشید نویسنده پاکستانی: «بازسازی محدودی که طالبان تا کنون روی دست گرفته اند (بودند) مربوط به بالا بردن کیفیت قاچاق و حمل و نقل مواد مخدر بوده است. برنامه بازسازی به مواد زیر محدود میشود:

بازسازی جاده ها، ایجاد پم بنزین و دعوت از بازرگانان امریکایی برای ایجاد شبکه ی تلفونی موبایل. کلیه این موارد به بالا بردن سرعت انتقال مواد مخدر و کالا های غیرمجاز کمک خواهد کرد. سود این بازی به طور کامل عاید شبکه ی مافیای حمل و نقل و مافیای مواد مخدر میشود. هیچ یک از جنگ سالاران مدرسه، بیمارستان، سیستم آب رسانی یا هر چیزی که به توسعه مدنی مربوط می شود، ایجاد نکرده اند. « (۴۴)

و جنگ طالبان نیز محدود به سرزمین افغانستان نماند. آنها افغانستان را به پایگاه و میدان مشق و تمرین جنگجویان خارجی و تروریستان بین المللی برهبری شبکه ی تروریستی اسامه بن لادن تبدیل کردند. بزرگترین گروه تروریستی جهان که وحشتناکترین عملیات تروریستی را در تاریخ معاصر جهان انجام دادند در دوره حاکمیت طالبان از افغانستان سرکشید.

دخالت خارجی و حاکمیت طالبان:

بعد از خروج نیروهای شوروی در دلو ۱۳۶۷ و به ویژه پس از فروپاشی امپراطوری شوروی طی سه سال آینده، عامل خارجی جنگ و بحران افغانستان از رقابت جهانی میان دو قطب شرق و غرب (امریکا و شوروی) به رقابت منطقوی مبدل گردید. دولت پاکستان به خصوص استخبارات نظامی آن (آی اس آی) که گرداننده ی اصلی این رقابت و دخالت شد در واقع استراتیژی خود را در این مورد از قبل مشخص و تعیین کرده بود. این استراتیژی در نامه ای از سوی حمید گل رئیس وقت آی اس آی به جنرال ضیاءالحق زمامدار پاکستان فرستاده شده بود به صراحت توزیع گردید. (بخش اسناد - ۱۷)

جنرال ضیاءالحق نیز در مصاحبه ای از استراتیژی و اهداف آینده در افغانستان سخن گفت که ماهیت و محتوای همسان با نامه ی مذکور داشت: « ضیاء در یک مصاحبه ی قبل از مرگ خود به من گفت که هدف او از آغاز جنگ تخریب ساختار کمونیستی، تشکیل یک رژیم تابع و ایجاد صف بندی جدید استراتیژیک در جنوب آسیا بود. . . . » (۴۵)

برای پاکستان تشکیل دولت متحد و دست نشانده در کابل، دسترسی به اهداف و منافع درازمدت و استراتیژیک نظامی، اقتصادی و سیاسی محسوب می شد که حاکمان آن در طول موجودیت کشور خود دستیابی به آن منافع و اهداف را تنها در تخیل و رویا مشاهده میکردند. خروج قوای شوروی از افغانستان، فروپاشی شوروی و قرار گرفتن مجاهدین در آستانه ی پیروزی، این رویا را برای اسلام آباد به یک واقعیت عملی و قابل دسترس مبدل ساخت.

منافع نظامی پاکستان از تسلط به افغانستان در دستیابی آن کشور به عمق استراتیژیک نهفته است. پاکستان از لحاظ جغرافیایی و موقعیت طبیعی در برابر کشورهای دشمن سنتی خود کمبود وضع جدی دارد. قوت های هوایی و راکتی هندوستان به آسانی می تواند به تمام اهداف مورد نظر در سراسر سرزمین پاکستان که بصورت قطعه ی طولانی و کم عرض موقعیت یافته است، ضربه وارد کند. دسترسی به افغانستان می تواند این خطر را از پاکستان دفع نماید و به پاکستان از لحاظ نظامی عمق و عقبگاه استراتیژیک بخشد. در این صورت پاکستان می تواند که در جریان جنگ با هند تعدادی از قوت های هوایی و راکتی خود را به این عقبگاه (افغانستان) بکشد و از نابودی محفوظ بدارد.

مهم ترین منافع سیاسی پاکستان در موجودیت رژیم تحت فرمان و دست نشانده در کابل، دفن دائمی پرونده ی " دیورند " به سود پاکستان است. به ویژه که یکصدسال مدت اعتبار معاهده ی دیورند در سال ۱۹۹۳ میلادی پایان یافت و پاکستان به شدت احساس می کند تا تعهد تازه ای از سوی افغانستان برای تأیید دائمی خط سرحدی دیورند بدست بیاورد. پاکستان از هر فرصتی در مذاکرات خود با تمام دولت های افغانستان در نیم قرن اخیر استفاده کرده است تا به این مأمول دست یابد. حتی دولت پاکستان در مذاکرات غیرمستقیم ژنو با حکومت کمونیست کابل موضوع " خط دیورند " را در حالی مطرح کرد که حکومت مذکور را به رسمیت نمی

شناخت. چیزیکه برای وزیر خارجه ی شوروی و مشاور حقوقی اش شگفت انگیز بود. مشاور حقوقی او به "کوردوویز" گفت: « نتوانسته است بفهمد چرا پاکستانیها شناسایی " خط دیورند" به عنوان مرز بین المللی را از حکومتی تقاضا می کنند که خود آنرا به رسمیت نشناختند. « (۴۶)

معاهده دیورند سرحدات شرقی و جنوبی افغانستان را با پاکستان تعیین میدارد که در سال ۱۸۹۲ میلادی توسط هیئت انگلیسی بریاست " ماریتمیردیورند" تثبیت شد و در حاکمیت امیر عبدالرحمن خان با پاکستان به امضاء رسید. این معاهده که به جدایی و تقسیم پشتونها به دو طرف خط انجامید همواره مورد اعتراض و تردید دولت های افغانستان قرار گرفته و نقطه تشنج تاریخی میان افغانستان و پاکستان بوده است. منفعت پاکستان در بعد سیاسی با موجودیت رژیم متحد و مطیع در کابل تنها به حل موضوع دیورند خلاصه نمی شود. یک حاکمیت تابع و مطیع در افغانستان در سطح منطقه و بین المللی دنباله رو و حامی کلیه سیاست های اسلام آباد میباشد. و با چنین رژیمی در کابل، پاکستان می تواند طرح کنفدراسیون پاکستان - افغانستان را عملی سازد. کنفدراسیونیکه در آن پاکستان رهبر و برادر بزرگتر باشد و عملاً افغانستان به " صوبه پنجم" مبدل شود .

دسترسی به افغانستان از طریق یک رژیم وابسته سودهای بیشمار اقتصادی را نیز نصیب پاکستان میکند. پاکستان از طریق افغانستان به بازارهای آسیای میانه راه میابد. نفت و گاز و سایر اموال و امتعه ی آسیای میانه را از این طریق به خاک خود می آورد و در مقابل متاع و کالای خود را به آسیای میانه صادر می کند. افزون بر آن، افغانستان خود به بازار فروش محصولات زراعتی و صنعتی پاکستان و منابع طبیعی آن به مواد خام و کارآمد کارخانه های پاکستان مبدل میگردد.

پاکستان که در سالهای اشغال قوای شوروی از جهاد و مقاومت افغانستان حمایت به عمل آورد، بصورت طبیعی امید وار بود که در دوران پیروزی مجاهدین ثمره ی حمایت خود را با تشکیل یک دولت دوست، متحد و در واقع تحت فرمان و دست نشانده بدست بیاورد تا با موجودیت چنین دولتی در کابل به اهداف و منافع استراتژیک فوق الذکر دسترسی حاصل کند. دولت پاکستان به خصوص استخبارات نظامی آن کشور که همیشه گرداننده ی اصلی سیاست افغانی پاکستان بود در دسترسی به اهداف مورد نظر، حاکمیت مجاهدین برهبری گلبدین حکمتیار را مورد توجه و تصویب قرارداد. اما دولت تشکیل شده برهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود برای اسلام آباد بمثابة ی ثمر تلخ حمایت از جهاد افغانستان عرض وجود کرد. و آی اس آی که از عدم مؤفقیتش در ایجاد حکومت دست نشانده سرخورده و خشمگین گردید، همچنان در عقب حکمتیار قرار گرفت و او را در جنگی که برای تصاحب قدرت براه انداخت یاری و همراهی کرد. پاکستان در این مرحله ی ازدخالت در امور افغانستان بصورت قدرت اصلی منطوقی ظاهر گردید. دیگر چیزی بنام اتحاد شوروی وجود نداشت که مانعی برای اسلام آباد باشد. روسیه وارث اتحاد شوروی در درماندگی

ودریوزگی به سر میبرد. جمهوری اسلامی ایران که در این رقابت مقابل پاکستان قرار گرفت با حرکت‌ها و عملکردهای خام و نادرست، با برنامه‌های متغیر و عکس‌العملی همیشه سیاست ناکام را تعقیب کرد. جمهوری اسلامی ایران با حمایت غیرمؤثر و غیرمنسجم از اهل تشیع افغانستان، نخست در دوره‌ی حکومت مجاهدین عرصه‌ی حرکت و مانور را در افغانستان برای خود تنگ کرد اما زمانیکه متوجه شد منافع خود را در افغانستان از دست میدهد و رژیم ضد شیعه و ضد ایرانی طالبان در سرحدات شرقی اش مستقر و مستحکم می‌شود با دست‌پاچی و سرعت و با اراده‌ی ضعیف و متزلزل در حمایت از جریان مقاومت علیه طالبان قرار گرفت. لیکن وقایع به گونه‌ای انکشاف کرد که سیاست افغانی ایران قدم به قدم به ناکامی انجامید. قتل دیپلماتهای ایران در مزار شریف توسط طالبان تلخ‌ترین ثمره‌ی این ناکامی بود. هندوستان که بصورت طبیعی بر سر افغانستان در رقابت با پاکستان قرار گرفت نمی‌توانست در این رقابت به پاکستان چیره شود. جهان غرب به خصوص ایالات متحده آمریکا به افغانستان پشت کرده بود و به پاکستان علاقه پیشین را نداشت. چون ابر قدرت رقیبش (شوروی) در صحنه نبود که پاکستان خط مقدم دفاعی باشد و افغانستان معرکه نبرد با ارتش سرخ کمونیزم. امریکایی‌ها علی‌الرغم این بی‌علاقگی به پاکستان در برابردخالت و تاخت و تاز اسلام‌آباد به افغانستان سکوت رضایت‌آمیز داشتند. امریکا در واقع به همان سیاست گذشته که به افغانستان از عینک پاکستان نگاه میکرد ادامه داد و دست پاکستان را در دخالت به افغانستان باز گذاشت. از همین رو پاکستان بمثابه‌ی یگانه قدرت منطوقی حاکم بر قضیه افغانستان یک تازمیدان دخالت و تاخت و تاز بود. اسلام‌آباد هم در عقب جنگ قرار می‌گرفت و هم در کنار صلح می‌ایستاد. از یکطرف گلبدین حکمتیار را تجهیز و تسلیح میکرد تا حاکمیت را از راه قهر و غلبه بدست بیاورد و از سوی دیگر به میزبانی معاهدات صلح می‌نشست. گاهی در راو لپندی، زمانی در پشاور و گاهی در اسلام‌آباد با گرد آوردن رهبران تنظیم‌ها و گروه‌ها برای افغانستان حکومت می‌ساخت. با وجود این اوضاع مساعد، پاکستان نتوانست به ایجاد دولت دست‌نشانده و به قول جنرال ضیاءالحق "رژیم تابع" در کابل نایل آید. ادامه‌ی جنگ با حمایت از حکمتیار که مانع استقرار و تأمین صلح و ثبات در افغانستان گردید، پاکستان را بسوی انزوا کشانید. آشکار شدن این امر که تروریستان مرکز تجارت جهانی در نیویارک در پایگاه حزب اسلامی حکمتیار تربیت نظامی دیده‌اند امریکایی‌ها را نگران ساخت. سکوت رضایت‌آمیز امریکا از دخالت ویکه تازی پاکستان و همچنان بی‌تفاوتی و بی‌میلی امریکایی‌ها در برابر سیاست افغانی اسلام‌آباد جای خود را به تبارز علایمی از ناراضی و شکایت داد. برخی از وسایل اطلاعات جمعی و محافل دیپلماتیک امریکا زبان به انتقاد از سیاست افغانی پاکستان گشودند. سفیر سابق امریکا در کابل گفت: «مقاومت مردم افغانستان بسیار زیاد تحت تسلط پاکستان و پاکستانیها بود و متأسفانه این کار سبب اختلاف بین مجاهدین شد که در آینده برای پاکستان بسیار گران تمام خواهد شد. گروه‌هاییکه ما در غرب آنها را بنیادگرایان می

خوانیم تقویت شد. گروه های مانند گلبدین حکمتیار که به نظرم قبرکن افغانستان است. این پاکستانیها بودند که اورا تقویت کردند و تا به حال میکنند ولو ادعا مینمایند که دیگر اورا کمک نمی کنند. « (۴۷)

این درحالی بود که پاکستان به تنهایی نمی توانست هزینه ی جنگ و دخالت را در افغانستان بپردازد و به برنامه های بلند پروازانه ی خود جامه ی عمل بپوشاند. افغانستان لقمه یی محسوب نمی شد که پاکستان به آسانی و به تنهایی آنرا ببلعد و هضم کند. معهدا اسلام آباد با برنامه و طرح حاکمیت طالبان درصدد آن برآمد تا توجه ایالات متحده امریکا و متحدین نفت دار عربی آنرا در خلیج فارس به افغانستان جلب نماید و حمایت مالی آنها را برای تأمین هزینه ی اهداف و برنامه های خود در افغانستان کسب کند. توجه و حمایت مجدد از سیاست پاکستان در افغانستان در مرحله و شرایط جدیدی ایجاد و ظهور طالبان برای امریکا نیز مایه ی دلچسپی و امید واری بود. چون تحقق اهداف و مقاصد پاکستان در افغانستان برخی از خواست ها و مطالبات ایالات متحده امریکا را برآورده میساخت. امریکایی ها بمنظور تحقق آن خواست ها که با دیگه " نظم نوین جهانی " بخشی از منافع و مصالح مهم امریکا به حساب می آمد در تقویت و حاکمیت طالبان علاقه گرفتند. و پاکستانیها به دوستان امریکایی خود منافع و سود های بیشتر از آنچه را که آنها تصور میکردند وعده دادند. این سودها و منافع عبارتند بودند از:

- دسترسی به بازار و منابع آسیای میانه به خصوص نفت و گاز و انتقال آن از طریق افغانستان به بنادر بحری پاکستان و از آنجا به جهان خارج .

- پایان دادن به تسلط روسیه به منابع و انرژی آسیای مرکزی .

- به محاصره کشاندن ایران در ابعاد سیاسی و اقتصادی از سوی سرحدات شرقی با حاکمیت سنی مذهب افراطی و از لحاظ قومی پشتون در افغانستان.

- حذف احزاب مجاهدین که بنیاد گرا و نا مطلوب تلقی می شدند بوسیله ی گروه غیر بنیاد گرا و سنتی طالبان.

- جلوگیری از زرع، قاچاق و تجارت مواد مخدر در افغانستان

هرچند میزان مشارکت امریکا با پاکستان در ایجاد و حمایت نظامی و مالی از طالبان معین نیست چون بسیاری از اقدامات آنها در این

مورد بوسیله ی سازمانهای جاسوسی و استخباراتی بصورت سری و محرمانه صورت گرفته است اما امریکایی ها بصورت

غیررسمی از همان آغاز ظهور و شکل گیری طالبان تا ماه ها و روزهای مقارن به سقوط حاکمیت طالبی نشانه ها و علایم روشنی

از مشارکت در ایجاد و تقویت طالبان نشان دادند. در نخستین روزهای ظهور طالبان (اکتوبر ۱۹۹۴) سفیر ایالات متحده امریکا

در اسلام آباد با تعدادی از سفیران دیگر در رکاب جنرال بابروزیر داخله پاکستان با گذر از مسیر ابریشم در قندهار و هرات بسوی

ترکمنستان رفت. چهار روز بعد از آن سروکله ی طالبان به حیث یک نیروی تازه ظهور در همین مسیر پیدا شد و به سرعت به قندهار دومین شهر افغانستان تسلط پیدا کردند.

وقتی طالبان در میزان ۱۳۷۵ (اکتوبر ۱۹۹۵) به شهر کابل پایتخت کشور دست یافتند، " گلین

دیویس " (Glyndavies) سخنگوی وزارت خارجه ی امریکا در نخستین روز سلطه ی طالبان به پایتخت آنها را " مقامات

جدید کابل " خواند و گفت که امید و اراست مقامات جدید کابل بتوانند به سرعت نظم و امنیت را برقرار سازند و با برپایی یک

حکومت مؤقت که نمایندگی مردمی داشته باشد، روند آشتی ملی را راه بیندازند. همچنان اواظهار داشت که ایالات متحده امریکا

در اقدامات طالبان برای تطبیق قوانین اسلامی چیز قابل اعتراض مشاهده نکردند.

خوشحالی و ذوق مقامات امریکایی در نخستین روز حاکمیت طالبان در عقب اظهارات رسمی و دیپلماتیک بیشتر از این بود.

به قول " ریچارد مکزی " خبرنگار امریکایی: « مدت ها قبل از آنکه طالبان به کابل هجوم بیاورند، مقامات ایالات متحده

آرزوهای زیادی برای طلبه ها داشتند

معاون وزیر خارجه رابین رافائل و دونفر از همکارانش به خوبی نشان دادند که لا اقل گاهی برای طالبان " هورا " می کشند

در یک گفتگو، چند ماه قبل از ورود طالبان به کابل یک بوروکرات رده دوم در وزارت خارجه ی امریکا به من اظهار داشت که

وقتی آنها (طالبان) را بشناسی، می فهمی که واقعاً طبع شوخی دارند. و ظاهراً گفته ی خود را باور داشت. « (۴۸)

علاقه و تمایل خانم رافیل برای طالبان تنها در آرزو داشتن و هورا کشیدن به آنها خلاصه نمی شد بلکه خانم موصوف حتی

در ملاقات و مذاکره با احمد شاه مسعود فرمانده نیروهای مقاومت ضد طالبی از طالبان و حکومت طالبی بدفاع می پرداخت. (۴۹)

در مطبوعات و رسانه های جمعی امریکا به ویژه در برخی روزنامه ها مقدم طالبان در حاکمیت افغانستان گرامی داشته شد. یک

روزنامه ی معروف امریکایی نوشت:

« طالبان شاید بهترین چیزی باشد که طی سالهای اخیر در افغانستان پدید آمده است. آنها بر حمایت غرب در تلاش های خود

در احیای استقلال افغانستان و رهایی کشور از چنگ بازرگانان مواد مخدر و دهشت افگنان محاسبه مینمایند. . . . این ها افغانان

ساده ای اند که آنها را قوماندانان نظامی تبهکار و آدم کش سیاسی که کشور را طی سالهای گذشته گروگان گرفته اند به مرگ

رسانیده بودند. طالبها متعصبان مذهبی نیستند، حد اقل به میزان خطرناک . . . « (۵۰)

بحث بر سر مشارکت امریکا در ایجاد و تقویت طالبان از زاویه ی کسب منافع و سود نفت و گاز آسیای میانه گوشه های بیشتر این

مشارکت را نمایان می کند. یک نشریه ی دیگر امریکا اقدام کمپنی یونیکال را در اعمار پایپلین گاز ترکمنستان از طریق افغانستان "

جنگی تازه برای سود" خواند. (۵۱) و خبرنگار امریکایی شبکه ی تلویزیونی C- N- N نوشت: « انگیزه ی پنهان امریکا برای تحمیل طالبان به قول " انتونی دیویس " برپا کردن یک شمال مقدس بنام طالبان در افغانستان عبارت بود از طرح بازی یونیکال . » (۵۲)

" پاسوشی آکاشی " معاون دبیرکل سازمان ملل متحد در امور بشردوستانه به احمد رشید خبرنگار پاکستانی گفت: « اکنون تمام مداخلات خارجی در افغانستان به جنگ بر سر خطوط لوله ی نفت و گاز خلاصه می شود. نگرانی ما این است که کمپانیهای نفت و قدرت های منطقه طالبان را فقط برای اهداف خودشان اجیر کرده اند. » (۵۳)

ورحیم الله یوسفزی نویسنده و خبرنگار پاکستانی که در دوره ی حکومت طالبان با آنها روابط نزدیک داشت بعد از سقوط طالبان در مقاله ای از زلمی خلیل زاد نماینده ی خاص رئیس جمهور امریکا در افغانستان به عنوان مشاور کمپنی یونیکال نام میبرد که به حمایت از طالبان میپرداخت و آنها را حامی تروریزم تلقی نمیکرد: « زلمی خلیل زاد که در سال ۱۹۵۱ در شهر مزار شریف تولد یافت از اهالی ولایت لغمان افغانستان است. او در دوران تجاوز قوای شوروی به کشورش از دانشگاه شیکاگو ایالات متحده فارغ گردید و با اقامت در امریکا تابعیت آن کشور را حاصل کرد و با این تابعیت در نقش نماینده ی واشنگتن میان مجاهدین تبارز نمود. خلیل زاد در پهلوی سایر وظایف و مصروفیت هایش منحیث مشاور کمپنی های بزرگ نیز ایفای وظیفه میدارد. احتمالاً یکی از دلایل نزدیکی او با جورج بوش رئیس جمهور امریکا و معاونش دیک چینی به این وظیفه ی مشاورتش در کمپنی ها به خصوص کمپنی های مربوط به نفت و گاز برگردد چون بوش و چینی هر دو علاقه ی زیاد به تجارت و مسایل نفت دارند. خلیل زاد به حیث مشاور کمپنی یونیکال که می خواست خط لوله گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان به پاکستان تمدید کند، توظیف گردید. همزمان با آن از سوی حکومت امریکا وظیفه گرفت تا در مورد گاز و منابع نفت آسیای میانه برای آن کشور کار کند. خلیل زاد در همین دوره از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷ با طالبان روابط نزدیک داشت. او از طالبان حمایت میکرد و این ادعا را که طالبان حامی تروریزم هستند تردید می نمود. او به دفاع از طالبان در روزنامه ی واشنگتن پست مقاله نوشت و به دولت امریکا توصیه کرد با طالبان روابط و داد و ستد برقرار کند چون بنیاد گرایی طالبان با بنیاد گرایی ایران که بر ضد امریکا است کاملاً فرق دارد. » (۵۴)

البته دخالت شرکتهای بزرگ اقتصادی در امور داخلی کشورها برای تغییر و تبدیل دولت ها پدیده ی نوظهوری سابقه محسوب نمی شود. در قری که آنرا پشت سر گذاشتیم دودخالت مشهود و آشکار شرکت های اقتصادی برای تغییر رژیم های ایران در آسیا و چلی در امریکای جنوبی بوقوع پیوست. شرکت سابق نفت ایران وانگلیس که در گذشته امتیاز اکتشاف، استخراج، تصفیه ، صدور و فروش نفت را در پایان سلطنت قاجاریه در ایران بدست آورده بود، نقش اصلی و رهبری کننده را در سرنگونی حکومت

داکتر مصدق ایفا کرد. وقتی مصدق صدراعظم ایران در ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ نفت ایران را ملی اعلان داشت و امتیاز شرکت نفت ایران - انگلیس را ملغی قرارداد، شرکت مذکور برای بدست آوردن امتیاز ازدست رفته به همکاری دولت انگلیس و آمریکا به سرنگونی مصدق و احیای سلطنت محمد رضا شاه پرداخت.

کشور چلی در آمریکای جنوبی نیز در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) شاهد تحولی در عرصه ی سیاسی خود بود که با مداخله ی شرکت چند ملیتی پست و تلگراف به همکاری سازمان استخباراتی آمریکا (C- I- A) دولت سوسیالیست " آ لنده " سرنگون گردید. در حالیکه اولین بار مفکوره ی اعمار خط لوله ی نفت و گاز ترکمنستان از مسیر افغانستان به پاکستان توسط " بریداس " شرکت ارجنتینیایی مطرح گردید و این شرکت تفاهم نامه های متعددی را با پاکستان، ترکمنستان و جوانب مختلف در افغانستان به امضاء رسانید، اما با ظهور طالبان شرکت آمریکایی یونیکال به سرعت موضوع اعمار پایپلین را از بریداس تصاحب کرد. " یونیکال " در اکتوبر ۱۹۹۵ (میزان ۱۳۷۴) با سفر مراد نیازوف رئیس جمهور ترکمنستان اعمار خطوط لوله ی گاز را به امضاء رسانید. سپس وزارت خارجه ی آمریکا اعمار این خط لوله را به این دلیل که از خاک ایران عبور نمی کند نه تنها رسماً مورد تأیید قرارداد بلکه در فعالیت های کاری و دیپلماتیک خود در چهره ی حامی و سخنگوی یونیکال ظاهر شد. خانم رابین رافل معین وزارت مذکور در ۲۱ اپریل ۱۹۹۶ (۱ ثور ۱۳۷۵) در یک کنفرانس مطبوعاتی در اسلام آباد گفت: « ما یک شرکت آمریکایی (یونیکال) داریم که به احداث خط لوله از ترکمنستان تا پاکستان علاقمند است. این پروژه برای ترکمنستان، پاکستان و افغانستان بسیار سود مند است. به گونه ای که علاوه بر فراهم ساختن فرصت های شغلی در افغانستان، انرژی این کشور را نیز تأمین می کند. » (۵۵) خانم رافل معین وزارت خارجه آمریکا نه تنها در اسلام آباد که در کابل و پایتخت های ممالک آسیای میانه نیز برای یونیکال سخن گفت. عبدالعزیز مراد رئیس دفتر مطبوعاتی ریاست دولت اسلامی در اسد ۱۳۷۵ (آگست ۱۹۹۶) اظهار داشت: « من تعجب می کنم که معاون وزارت خارجه ی آمریکا بنام کمک به حل مشکل افغانستان به کابل می آید و تا کنون در دوسفر اخیرش با رئیس دولت اسلامی افغانستان فقط در مورد یونیکال مذاکره می کند و میخواهد که پروژه ی تمدید پایپلان گاز ترکمنستان توسط کمپنی " یونیکال " عملی شود. » (۵۶)

بعد از سقوط کابل بدست طالبان در میزان ۱۳۷۵ وزارت خارجه ی آمریکا و یونیکال هر دو بصورت مشابه از حاکمیت جدید استقبال کردند. یونیکال اعلان کرد که تسلط طالبان بر کابل احداث پروژه ی خط لوله را آسانتر می کند. سالهای بعد که طالبان و شبکه ی تروریستی اسامه بن لادن میزان سرکشی و بغاوت خود را در برابر آمریکا به حدی مهار ناپذیری بالا بردند و پرتاب موشکهای کروز هم نتوانست از یانگی گری های روبه تزاید آنها بکاهد، یونیکال از توقف فعالیت خود در اعمار پایپلین خبر داد. اما علی الرغم

موشکباران پایگاه های اسامه وبا وجود انتقادهای وهوشدارهای لفظی مقامات امریکایی به طالبان، امریکایی ها روابط خود با طالبان را حفظ کردند ودست پاکستان را در تقویت نظامی طالبان همچنان باز گذاشتند. جالب وشگفت آوراین بود که امریکایی ها از یکطرف در انتقادات شدید لفظی وگاهی هوشدارهای جدی خود خواستار تحویل دهی اسامه بن لادن می شدند وبرای تحت فشار گذاشتن طالبان از طریق شورای امنیت ملل متحد به تحریم اقتصادی علیه طالبان می پرداختند واز طرف دیگر به مقر حکومت طالبان می آمدند وبا آنها وارد معاملات اقتصادی وتجارتی می شدند. کمپنی امریکایی تیلیفون بی سیم بین المللی T - S - E قرار داد دوصدوپنجاه ملیون دالری را برای توسعه ی شبکه ی سیستم تیلیفون موبایل با طالبان منعقد کرد که بزرگترین رقم سرمایه گذاری امریکا در دونیم دهه ی اخیر در افغانستان بود. بعداً معاون این شرکت که در زمان حمله ی موشکی امریکا به پایگاه اسامه در پکتیا (سال ۱۳۷۷) وهنگام سقوط مزارشریف بدست طالبان در کابل به سرمیبرد از تصرف ولایات شمال بدست طالبان اظهار مسرت نمود وجنگ را در افغانستان پایان یافته اعلان کرد ودر برابر این پرسش خبرنگاران که آیا در کابل همزمان با حملات موشکی امریکا احساس نا امنی نمی کند گفت: « در این جا همه وزیران (وزیران طالبان) متوجه امنیت من بودند. من هیچ احساس نگرانی ندارم. » (۵۷)

مقارن با روزهای کشتار طالبان در مزارشریف وبامیان در ۱۶ عقرب ۱۳۷۷ (۷ نومبر ۱۹۹۸) یک هیئت ۹ نفری صاحبان صنایع از ایالات متحده امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه وافریقای جنوبی به دیدار طالبان به قندهار رفتند وبا بازدید از تفحصات نفت وگاز شبرغان وکود و برق مزارشریف وعده ی سرمایه گذاری دادند. هرچند که این وعده ها تحقق نیافت ویاغی گری های طالبان مانع سرمایه گذاری دوستان غربی شان شد.

سیاست دوپهلوی دولت امریکا در رابطه با افغانستان وطالبان نا رضایتی وانتقاد شدیدی را در جامعه ی امریکا وحتى در درون نهادهای دولتی بوجود آورد. سناتور " رونا باکر " عضومجلس کانگره در جلسه ی استماعیه یک کمیسیون مجلس در اپریل ۱۹۹۹ سیاست امریکا را درباره طالبان، سیاست دوگانه خواند وخواستار تغییر در این سیاست شد. اوبعداً در سپتامبر همین سال خشمگینانه حکومت امریکا را مورد انتقاد قرارداد وگفت که حکومت ما در ایجاد وتقویت طالبان با پاکستان وعربستان سعودی همکاری کرده است. رونا باکر گفت که کاخ سفید از حمایت طالبان نادم نیست چون به این حمایت اعتراف نمی کند ومن میخواهیم که مردم را از این امر آگاه بدارم. (۵۸)

" پیتر تامسن " سفیر اعزامی ایالات متحده امریکا در حکومت مؤقت مجاهدین بعد از خروج قوای شوروی گفت: « امریکا همیشه در گذشته به افغانستان از دریچه پاکستان دیده است و پاکستان هر وقت کاری را در مورد افغانستان انجام داده اول نفع خود را مد نظر داشته است. اول حکومت مؤقت مجاهدین را در راولپندی بمیان آورد. بعد موافقت نامه ی اسلام آباد و بعد طالبان را « (۵۹)

کنفرانس بن و تشکیل حکومت مؤقت:

محمد ظاهر، پادشاه سابق افغانستان که در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) بعد از قتل پدرش محمد نادر شاه به تخت سلطنت جلوس کرد پس از چهار دهه پادشاهی با کودتای پسر کاکا و شوهر همشیره اش سردار محمد داود در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ از سلطنت خلع گردید. شاه که هنگام وقوع کودتا در خارج از کشور به سر میبرد، چهار هفته بعد با ارسال نامه ای به محمد داود استعفای خود از سلطنت را اعلان داشت. (بخش اسناد - ۱۸)

محمد ظاهر شاه بعد از کودتای سردار محمد داود به حیث پادشاه مخلوع و مستعفی کشور در روم پایتخت ایتالیا به زندگی پرداخت و در طول بیش از دو نیم دهه جنگ، تجاوز خارجی و بی ثباتی افغانستان آرام و راحت به زندگی خود با خانواده اش ادامه داد. او که به تحولات و حوادث و طغیان در سالهای حکومت محمد داود و بعداً کودتای حزب دمکراتیک خلق و تجاوز نظامی شوروی کمتر دلچسپی و علاقه می گرفت و به ندرت لب به سخن می کشود، بعد از خروج قوای شوروی و سقوط حکومت حزب دمکراتیک خلق در عرصه ی سیاسی فعال گردید. فعالیت پادشاه سابق در عرصه ی سیاسی خصوصاً با ظهور طالبان در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) افزایش یافت. و به هر حدیکه طالبان از لحاظ نظامی قوت بیشتر می یافتند، پیروزی بیشتر کسب میکردند و مناطق بیشتر را متصرف می گردیدند، به تلاش و فعالیت شاه سابق هم افزوده می شد. زمانی که نیروهای طالبان در سنبله ۱۳۷۵ با دستیابی به ولایات شرقی ننگرهار، کنرهار و لغمان در آستانه ی تصرف شهر کابل قرار گرفتند، شاه و دفترش در روم پایتخت ایتالیا بیشتر از هر زمان دیگر فعال گردیدند. از بازگشت شاه به کابل در وسایل رسانه های خبری جهان سخن رفت و یکی از سخنگویان پادشاه سابق به رادیوی بی سی گفت که اعلی حضرت آماده است در ظرف یکی دو هفته ی آینده به افغانستان برود. اما بعد از سقوط کابل که شاه و هوادارانش برگشت مجدد را آنگونه که می پنداشتند آسان و عملی نیافتند، از گرمی هیجانات اولیه ی تحرکات سیاسی کاستند و به جای صحبت از بازگشت قریب الوقوع شاه، از تدویر لویه جرگه ی اضطراری سخن گفتند. با وجود آن، شاه و هوادارانش نا امید و نارضایتی خود را از طالبان اعلان نداشتند و هیچگاه از نیروی طالبان به عنوان یک نیروی آله ی دست خارجی نام نبردند و عملکرد آنها را در نقض حقوق بشرو جنایات شانرا در کشتار قومی، کوچ دادن ها و سوختاندن ها تقبیح نکردند. حتی دفتر ظاهر شاه از روم

حین سقوط مزارشریف بدست طالبان درحالیکه آنها به گونه ی وحشتناکی دست به کشتار قومی زدند، تسلط طالبان را درشمال قدم عمده بسوی اعاده ی صلح و ثبات خواندند و از آن استقبال کردند.

بعد از طرح لویه جرگه ی اضطراری ازسوی پادشاه سابق، جبهه ی متحد اسلامی مخالف طالبان به فرماندهی احمدشاه مسعود با شاه مذکوروارد ارتباط و مذاکره گردید و ازطرح لویه جرگه برای حل مشکل افغانستان حمایت به عمل آورد. این درحالی بود که طالبان خاصتاً بعد از تسلط به پایتخت با هرگونه تلاش و فعالیت محمد ظاهر شاه غرض حل بحران افغانستان ازراه سیاسی ابرازمخالفت می ورزیدند و تدویر لویه جرگه را غیرضروری و نادرست تلقی میکردند.

فعالیت شاه و هوادارانش که بیشترروی تدویر لویه جرگه متمرکزی گردید درمیان حلقات خارجی به ویژه درایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا علاقمندان و حامیانی پیدا کرد. درآغازظهورطالبان که این علاقه و حمایت به برخی افراد و عناصر غیرمؤثر در دستگاه حکومت امریکا و مجلس کانگریس محدود می گردید، سالهای بعد با یاغیگری های فزاینده طالبان در برابر امریکا و جامعه ی بین المللی علاقه و پشتیبانی امریکایی ها به شاه اسبق افزایش یافت. در اواخر ثور ۱۳۷۹ (می ۲۰۰۰) درواشنگتن بصورت رسمی اعلان شد که دولت امریکا برنامه صلح افغانستان را درچوکات طرح محمد ظاهرشاه فعالانه پیش میبرد. (۶۰)

نخستین همایش و اجلاس مشترک طرفداران شاه و جبهه ی متحد اسلامی در اواخر سرطان ۱۳۷۷ (جولای ۱۹۹۸) در شهر بن آلمان صورت گرفت. و مجلس مشابه دیگر یکسال بعد در هشتم سرطان ۱۳۷۸ (۲۹ جون ۱۹۹۹) در روم پایتخت ایتالیا دایر گردید. در همین مجلس به تشکیل لویه جرگه ی اضطراری که طرح آن توسط شاه در بیستم ثور ۱۳۷۸ (۱۵ می ۱۹۹۹) ارائه گردیده بود توافق بعمل آمد. مجلس بعدی در اول قوس ۱۳۷۸ (۲۲ نومبر ۱۹۹۹) باز هم در روم در یک ساختمان قوای مسلح ایتالیا تدویر یافت. در این اجلاس کمیته های سه گانه جهت برگزاری لویه جرگه ی اضطراری تشکیل گردید و هیئت های متعددی ازسوی شاه مذکور با گروه های مختلف افغانی و کشورهای خارجی گماشته شد. جلسه ی دیگری از طرفداران شاه سابق که نمایندگان جبهه ی متحد نیز در آن شامل بودند در ۱۶ میزان ۱۳۷۹ (۶ اکتوبر ۲۰۰۰) مجدداً در آلمان دایر گردید.

بعد از حادثه یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ (۲۰ سنبله ۱۳۸۰) محمد ظاهرشاه بیشتر از هروقت دیگر در محراق توجه دولت امریکا قرار گرفت و مذاکره میان پادشاه سابق و هوادارانش نیز با جبهه ی متحد مخالف طالبان وارد مرحله ی ویژه گردید. در مهم ترین بخش این مذاکرات که روزهای هشتم و نهم میزان ۱۳۸۰ (۳۰ سپتمبر و اول اکتوبر ۲۰۰۱) در شهر روم میان نمایندگان شاه و جبهه ی متحد با حضور و درمیانی هیئت امریکایی انجام یافت، به توافق تشکیل " شورای وحدت ملی افغانستان " انجامید. در این

توافق تعداد اعضای شورا یکصد نفر پیش بینی گردید که اعضای آن از هر دو طرف بصورت مساویانه معرفی می شد. همچنان

برسرتشکیل شورای مذکور در یکدوره مؤقت بجای لویه جرگه ی اضطراری توافق بعمل آمد و فیصله گردید که در صورت سقوط سریع و ناگهانی حکومت طالبان، اداره مؤقت از شورای مذکور تشکیل یابد. امروزهای بعد پاکستان تلاش کرد تا امریکارا بمنظور جلوگیری از پیشروی نیروهای جبهه ی متحد و سقوط مناطق طالبان و به خصوص کابل بدست آنها متقاعد به تغییر رژیم طالبان از داخل کند. و پادشاه سابق از طریق این تغییر داخل افغانستان برگردد. در برخی وسایل اطلاعات جمعی جهان از چنین توافق سخن زده شد. رادیو بین المللی فرانسه در بخش فارسی از قول ابوتراب مستوفی گزارشگر خود از اسلام آباد گفت: « روابط میان طالبان میانه رو و با ظاهر شاه از طریق پیر سید احمد گیلانی و قوماندان عبدالحق تأمین شده است. قوماندان عبدالحق غرض عملی ساختن این برنامه وارد پشاور گردید و پاکستان و امریکا بیش از پنج میلیون دلررا در اختیار او گذاشتند. او با این امکانات تا کنون برخی از سران و قوماندانان طالبان از جمله مولوی کبیروالی جلال آباد و مولوی حقانی قوماندان و وزیر سرحدات طالبان را متقاعد به حمایت از ظاهر شاه کرده است. قرار است با این برنامه جلال آباد و شهر کابل آزاد شده اعلان شود و آنگاه از ظاهر شاه خواسته شود که از طریق پشاور به کابل بیاید و رهبری حکومت را بدست بگیرد و بدینگونه از سقوط کابل بدست ائتلاف شمال (جبهه متحد) جلوگیری شود. » (۶۱)

با توجه به برنامه ی اسلام آباد مبنی بر تغییر رژیم طالبان از داخل و برگشت شاه از این طریق، بخشی از طرفداران شاه اسبق تشکیل شورای وحدت ملی را با سهم مساوی جبهه ی متحد مورد تردید قرار دادند. سردار عبدالولی داماد شاه در مصاحبه با بخش پشتوی بی بی سی موضوع تقسیم مساویانه ی قدرت را با جبهه ی متحد که آنرا " ائتلاف شمال " خواند رد کرد. سپس یک هیئت از جانب محمد ظاهر شاه غرض مذاکره به اسلام آباد اعزام شد. اعزام این هیئت که بدون مشوره و آگاهی جبهه ی متحد بعد از توافق آن جبهه با پادشاه سابق برسرتشکیل شورای وحدت ملی صورت گرفت از سوی احمد ولی مسعود سفیر دولت اسلامی در لندن مورد انتقاد واقع شد. و این نوعی از تنش و بی اعتمادی را میان طرفین علی الرغم مذاکرات و توافقات بدست آمده منعکس میساخت. توافق پادشاه سابق با جبهه ی متحد برسرتشکیل شورای وحدت ملی افراد و حلقات قوم گرای پشتون را که تا آن زمان از طالبان حمایت میکردند بیشتر از پیش خشمگین ساخت. آنها این توافق را در مصاحبه های خود با رادیو های بی بی سی و صدای امریکا کار عجلولانه و اشتباه خواندند. اشرف غنی احمد زی که بعداً به وزارت مالیه ی دولت انتقالی رسید علاوه بر اینکه از توافق مذکور میان شاه و جبهه ی متحد انتقاد کرد، این مفکوره را که شاه و وابستگانش حاکمیت آینده را حق خانواده و فرزندان خود بداند و باز قدرت را در انحصار خاندان محمد زایی ها داشته باشد نادرست و غیر قابل قبول خواند. (۶۱)

باشکل گیری تحولات بعدی که برنامه ی پاکستان در تغییر رژیم طالبان توسط طالبان میانه رو تحقق نیافت وجهه ی متحد به حیث یگانه نیروی بالفعل و موجود در مقاومت علیه طالبان و شبکه ی القاعده به بسیاری از ولایات تحت تصرف طالبان و کابل پایتخت کشور دست یافت، کنفرانس بن در آلمان در ۶ قوس ۱۳۸۰ (۲۷ نومبر ۲۰۰۱) با مشارکت جبهه ی متحد و طرفداران محمد ظاهر شاه و دو گروه اجلاس صلح قبرس و پشاور تشکیل گردید. شرکت دو گروه اخیر الذکر نمایشی و بی تأثیر بر جریان و تصامیم مذاکرات بود. در حالیکه گروه های اصلی مذاکره کننده را جبهه ی متحد اسلامی و گروه روم یا طرفداران محمد ظاهر شاه تشکیل میداد.

مشارکت جبهه ی متحد اسلامی در کنفرانس بن تحت فشار امریکا، سازمان ملل متحد و کشورهای غربی صورت گرفت. در حالیکه جبهه ی متحد به تدویر کنفرانس در کابل پافشاری داشت. جبهه ی متحد اسلامی در سرگاه ۲۲ عقرب ۱۳۸۰ (۱۳ نومبر ۲۰۰۱) که به کابل دست یافت با انتشار اعلامیه ای خواستار برگزاری کنفرانس جهت مذاکره و توافق بر سر اداره ی مؤقت در پایتخت کشور شد: « . . . شورای عالی نظامی امنیتی با صراحت اعلان میدارد که در صدد قبضه ی قدرت نیست. . . با صریح ترین کلمات ابراز میداریم، سازمان ملل متحد باید در اسرع وقت ممکن نمایندگان خود را به شهر کابل وارد نماید تا پروسه ی گردهم آیی نمایندگان مردم و فیصله نهایی شانرا زیر نظر بگیرد. همچنان به همه هموطنان ما در هر جاییکه هستند اعلام میداریم تا به جای گردهم آیی در شهرهای خارجی وزیر نظر مسئولین امنیتی کشورهای بیگانه به وطن خود برگردند و در کابل پایتخت کشور عزیزمان یه بحث و مشوره بپردازند. شورای عالی نظامی امنیتی در این راستا هیچ بهانه ای را مبنی بر عدم شرکت در این برنامه از سوی مجامع بین المللی و جوانب افغانی نمی پذیرد، زیرا صادقانه در پی آن است تا زمینه ی انتقال قدرت را به نمایندگان مردم مان مساعد سازد. . . » (۶۳)

جبهه ی متحد اسلامی مخالف طالبان که یگانه نیروی با لفع و موجود مقاومت در داخل کشور بود و دولت اسلامی افغانستان برهبری یرهان الدین ربانی متشکل از این جبهه، دولت قانونی و ظاهراً پذیرفته شده از سوی ملل متحد محسوب می شد، تشکیل کنفرانس و مذاکره صلح را در کابل امر منطقی و حق مشروع و طبیعی خود تلقی میکردند. در حالیکه گروه روم یا گروه شاه سابق و گروه های دیگر یککه شرکت آنها در کنفرانس مورد تأیید ایالات متحده امریکا و سازمان ملل متحد بود، حاضر نمی شدند در کابل زیر سایه ی حاکمیت جبهه ی متحد و دولت اسلامی در چنین کنفرانسی مشارکت نمایند. امریکا و سازمان ملل نیز از نظر اخیر الذکر حمایت میکرد چون برای آنها کنترل و نظارت جریان مذاکره و توافق بر سر اداره ی مؤقت از الویتهای اساسی و مهم محسوب می شد. و مسلم بود که چنین کنترل و نظارتی را امریکایی ها و جامعه ی بین المللی در گیر در قضیه افغانستان در شرایط آن روز کابل

به آسانی وقابل دسترس نمی پنداشتند. معهدا شورای امنیت ملل متحد بتاريخ ۲۳ عقرب ۱۳۸۰ (۱۴ نومبر ۲۰۰۱) قطعنامه ای را درارتباط به افغانستان به تصویب رسانید که یکی ازمواد آن دعوت به تشکیل یک کنفرانس بین الافغانی بمنظور ایجاد اداره مؤقت بود. وبرمبنای همین قطع نامه بود که کنفرانسی درشهربن آلمان درروزهای آینده تشکیل گردید. جبهه ی متحد ودولت اسلام که خودرا درکنفرانس بیرون ازافغانستان تحت فشارشدید امریکا وجامعه ی بین المللی درتوافق به تشکیل اداره مؤقت وانتقال قدرت احساس میکردند ازهمان آغازبا انتشاراعلامیه ای به تشکیل کنفرانس انگشت گذاشتند. برای آنها مشارکت وسیع وقدرتمند پادشاه اسبق وطرفداران اوکه درطول دونیم دهه جهاد ومقاومت علیه تجاوز ودخالت خارجی درسنگر مقاومت ومبارزه حضور نداشتند، حق تلفی وبی عدالتی محسوب می شد. هرچند که بعداً تحت فشارهای شدید امریکا وسازمان ملل به پذیرش شرکت درکنفرانس بن وفیصله های آن تن دردادند.

کنفرانس بن تحت مراقبت شدید امنیتی دولت آلمان درشهر بن دایرگردید. دراین کنفرانس ریاست هیئت جبهه ی متحد بدوش محمد یونس قانونی بود که بعداً به وزارت داخله اداره ی مؤقت رسید. قانونی در سالهای گذشته بارها نمایندگی احمدشاه مسعود فرمانده کل مقاومت را درمذاکره با شاه سابق وهوادارانش به عهده داشت. وی هرچند درجریان کنفرانس زیرفشاربرهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی ازکابل قرارگرفت تا مذاکرات برای توافق نهایی برسر تشکیل اداره مؤقت واعضای آن درکابل صورت بگیرد اما بدون توجه واعتنا به نارضایتی وفشاررئیس دولت اسلامی توافقنامه ی بن را امضاء کرد. ریاست هیئت گروه روم را عبدالستار سیرت ازمشاوران شاه سابق بدوش داشت که درسالهای اخیرسلطنت او وزیرعدلیه افغانستان بود. ازاعضای هیئت اجلاس صلح قبرس همایون جریرعضو حزب اسلامی حکمتیار ودامادرهبرحزب مذکورریاست میکرد. گروه صلح قبرس به همکاری دولت ایران بوجود آورده شده بود که به منظورجلب توجه تهران ازسوی سازمان ملل متحد به کنفرانس بن راه یافت. درترکیب هیئت صلح پشاورانورالحق احدی رهبرحزب افغان ملت وداماد پیر سیداحمد گیلانی، سیدحامد گیلانی پسر وسید اسحاق گیلانی برادرزاده پیر گیلانی وتعداد دیگر شامل بودند که از طرفداران محمد ظاهرشاه محسوب می شدند. آنها ازطریق پاکستان به کنفرانس وارد گردیدند.این مذاکرات تحت نظارت سازمان ملل متحد که اخضرابراهیمی نماینده خاص سرمنشی ملل متحد درامورافغانستان مسئولیت این نظارت را بدوش داشت صورت گرفت. همچنان سایه ی سنگین امریکا بالای سرمذاکره قرارداشت وکلیه کشورهای غربی خواستاربه ثمررسیدن مذاکرات واعلان توافق برسرتشکیل اداره مؤقت بودند. بعداً کالن پاول وزیر خارجه امریکا در فلم مستندی که از کانال ۴ تلویزیون انگلستان منتشر شد از فشار شدید امریکا در امضای توافقنامه بن پرده برداشت. او گفت که امریکا مصمم بود بدون امضای توافقنامه به هیئت اجازه بازگشت ندهد. اخضر ابراهیمی در تماس

تلفونی با عبدرب الرسول سیاف و برهان الدین ربانی هوشدار داد تا هیچ گونه مانع در امضای توافقنامه ایجاد نکنند. سرانجام توافقنامه بن در پایان ۹ روز مذاکرات دشوار و طولانی در چهاردهم قوس ۱۳۸۰ (۵ دسمبر ۲۰۰۱) توسط مذاکره کننده گانیکه درسند توافقنامه از آنها به عنوان " شرکت کننده گان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان " نام برده می شود به امضاء رسید.

(بخش اسناد - ۱۹)

در توافقنامه بن محمد ظاهر شاه پادشاه سابق امتیازات فوق العاده داده شد. قانون اساسی دوره پادشاهی اودرسال ۱۳۴۳ به عنوان قانون اساسی نافذ و مورد تطبیق دوره ی حکومت مؤقت مورد توافق قرار گرفت. فیصله گردید که شاه لویه جرگه ی اضطراری را بعد از شش ماه مرحله حکومت مؤقت که از آن به عنوان اداره ی عبوری نام برده شد، افتتاح نماید. تعدا قابل ملاحظه ای از پست های کابینه به افراد طرفدار شاه سابق تعلق گرفت و در رهبری حکومت مؤقت حامد کرزی از افراد مربوط به جریان محمد ظاهر شاه منصوب گردید. موصوف پسر عبدالاحد کرزی از بزرگان قبیله ی خود در میان پشتونهای محمد زایی قندهار است. عبدالاحد کرزی از وکیلان دوره پارلمان محمد ظاهر شاه که در میان مهاجران افغان در کوئته پاکستان از طرفداران شاه مذکور شناخته می شد در ۲۴ سرطان ۱۳۷۸ (۱۵ جولای ۱۹۹۹) در اثر حمله ی افراد ناشناس به قتل رسید. حامد کرزی در سالهای جهاد با تنظیمهای جبهه ی ملی نجات و محاذ ملی همکاری داشت. وی دارای تحصیلات فوق لیسانس در علوم سیاسی از کشور هند است. زبان انگلیسی را میداند. در حالیکه زبان مادری اش پشتواست به زبان فارسی دری مانند بسیاری از روشنفکران و تحصیل یافتگان پشتون کشور به خوبی تکلم می کند. وی در آغاز دوره ی حکومت مجاهدین مدتی معاونیت وزارت خارجه را در افغانستان به عهده داشت، با تشدید حملات حکمتیار علیه کابل به کوئته رفت و همراه با پدر و برادران خود به طرفداری محمد ظاهر شاه و برنامه ی پشینهادی لویه جرگه ی اضطراری او به فعالیت پرداخت. هر چند که در آغاز ظهور طالبان در حمایت از آنها قرار گرفت اما سپس با آنها مخالفت ورزید. برخی از منابع، ترور پدر او را در کوئته کار طالبان وانمود میکنند. حامد کرزی در سالهای اقامت و فعالیت سیاسی اش در کوئته بطور مرتب به امریکا سفر میکرد و چند باری از سوی پادشاه سابق در زمره ی هیئت های اعزامی غرض مذاکره به گروه های مختلف افغانستان فرستاده شد. کرزی همزمان با حملات امریکا علیه طالبان به ولایت ارزگان و قندهار رفت تا مردم را در حمایت از ظاهر شاه و تشکیل لویه جرگه علیه طالبان بشوراند. او یکبار در ارزگان مورد حملات شدید طالبان قرار گرفت اما به اساس اظهارات " رامزفلد " وزیر دفاع امریکا توسط هلیکوپترهای امریکایی نجات یافت و به کوئته آورده شد. (۶۳) سپس موصوف دوباره به ارزگان برگشت و تا سقوط طالبان و تشکیل کنفرانس بن در آنجا به سر برد. بعد از امضای توافقنامه ی بن به کابل آمد و در رهبری اداره ی مؤقت قرار گرفت. بعد از ترور حاجی عبدالقدیریکی از معاونین حامد کرزی در اداره

مؤقت درخزان ۱۳۸۱ پنجاه نفر از نیروهای امریکایی به محافظت موصوف گماشته شدند. کرزی در سنبله ۱۳۸۱ در قندهار محل زادگاه خود مورد سوء قصد قرار گرفت اما جان به سلامت برد.

توافقنامه ی بن علی الرغم کمبود و نقایض نهفته در آن یک گام عمده و مثبت در حرکت بسوی صلح، ثبات و عدالت اجتماعی بود. چون در آن به تأسیس یک حکومت فراگیر و چند قومی با شرکت زنان و ممثل کامل از همه مردم تأکید گردیده بود. موافقت نامه از تضمین ملل متحد و حمایت امریکا و جامعه بین المللی برخوردار بود. بنا بر آن با وجود نا رضایتی ها و مخالفت هاییکه بعد از امضای توافقنامه حتی از سوی گروه های شرکت کننده در مذاکرات صورت گرفت، آنها نتوانستند به اقدام عملی در مخالفت با مفاد توافقات متوسل شوند. در حالیکه در گذشته هر گروهی به آسانی میتوانست به توافقات خود پشت پا بزند و در مخالفت با آن قرار بگیرد. یکی از نقاط مثبت و مهم در موافقت نامه بن توجه جامعه ی بین المللی به اعاده ی صلح و ثبات بعد از دونیم دهه جنگ و بحران در افغانستان بود. در حالیکه تا قبل بر آن بسیاری از کشورهای جهان در مشتعل نگهداشتن جنگ و بی ثباتی سهم می گرفتند و برای جنگ دخالت میکردند، نه برای صلح. یکی از نقاط عمده و با ارزش توافقنامه بن در بیرون شدن افغانستان از انحصار ویکه تازی پاکستان نهفته بود. در طول حوادث دونیم دهه ی اخیر برای اولین بار کنفرانس و همایش حل بحران افغانستان در بیرون از پاکستان و بدور از نفوذ و سلطه ی مستقیم آی اس آی و اسلام آباد تدویر یافت. همچنان بعد از دونیم دهه و حتی پس از گذشت بیشتر از نیم قرن اخیر برای نخستین بار ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی به جای نگاه به افغانستان از عینک پاکستان، خود مستقیماً وارد بحران و معضل افغانستان شدند. و اگر این سیاست امریکا و غربی ها ادامه پیدا کند و بار دیگر مورد اغوای " آی اس آی " و اسلام آباد قرار نگیرند، افغانستان با زمینه و امکانات بیشتر و مساعد تر بسوی ثبات و استقلالیت گام خواهد برداشت.

هر چند توافقنامه ی بن نوعی دیگر از دخالت خارجی را در امور افغانستان به نمایش میگذارد و باز هم استقلال و حاکمیت مردم افغانستان را در سرزمین خودشان زیر سوال می برد اما برای بازگشت صلح و ثبات که طی دونیم دهه ی اخیر آنهم با دخالت خارجی متلاشی گردیده است راهی جز آن وجود ندارد که فرآیند صلح و ثبات از خارج افغانستان با همکاری مستقیم جامعه ی بین المللی آغاز شود. در پاسخ به این پرسش که همکاری و یا به تعبیر دیگر دخالت خارجی ها و جامعه بین المللی در مرحله ی جدید تحولات افغانستان تا چه حدی می تواند تهداب مطمئن برای اعمار صلح و ثبات باشد باید گفت که چگونگی ایفای نقش، صداقت و اراده ی جامعه بین المللی در این همکاری و دخالت میزان مؤفقیقت در تحقق صلح و ثبات را معین میسازد. اگر جامعه ی بین المللی برای تأمین صلح و ثبات در افغانستان ارده ی ضعیف و متزلزل داشته باشد، اگر جامعه بین المللی در بازسازی افغانستان

واحيای اقتصادی ويران آن که متضمن وپایه ی اصلی اعاده صلح و تحکیم ثبات شمرده می شود کا رمؤثر و عملی انجام ندهد، وهرگاه جامعه بین المللی که اکنون رهبری آن در افغانستان بدست ایالات متحده امریکا است با نادیده گرفتن ویژه گیهای جامعه افغانستان مانند یک قوای اشغالگر و متجاوز درصدد تحمل آراء، عقاید و فرهنگ خود برآید و در جهت ایجاد یک حکومت دست نشانده و بیگانه از ارزش های دینی، فرهنگی و ملی تلاش کند، خود به عامل برهم زننده ی صلح و ثبات در افغانستان مبدل می شود.

پایان

هالند - ۲۶ دلو ۱۳۸۱

مآخذ و منابع فصل چهارم

- ۱ - به این نگارنده، خان آقا راننده ی دفتر ملل متحد در کابل اظهارت مذکور را در قوس ۱۳۷۵ به این نگارنده در جیل السراج بیان داشت.
- ۲ - به این نگارنده، این مطلب را آصف معروف خبرنگار رادیویی بی سی در بهار ۱۳۷۶ در شهر تالقان به نگارنده اظهار داشت.
- ۳ - رادیو بی بی سی، ۴ اکتوبر ۱۹۹۶ (۱۴ میزان ۱۳۷۵)
- ۴ - از یادداشت های نگارنده، مطالب مذکور را احمد شاه مسعود به جمعی از قوماندانان و نیروهای شان در قوس ۱۳۷۵ در کلوب جیل السرح بیان داشت .
- ۵ - بیگی، دگر جنرال عبدالروف، افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان، چاپ پشاور سال ۱۳۷۹ ، ص ۲۶۰
- ۶ - فریاد، ماهنامه شورای دموکراسی برای افغانستان، چاپ آلمان، شماره ۳۹ جوزای ۱۳۷۶
- ۷ - این جریان را شمس الحق آریانفر رئیس عمومی رادیو تلویزیون و افغان فلم در دولت اسلامی مجاهدین به نقل از محمود فارانی به نگارنده در اسد ۱۳۷۶ در شهر تالقان اظهار داشت. محمود فارانی شاعر مشهور کشور در جمع همراهان دوستم بود که میخواست به ازبکستان برود تا اسیر طالبان در شهر مزار نشود.
- ۸ - میزان، نشریه سفارت کبرای دولت اسلامی افغانستان در دهلی نو، شماره ۱۳، سرطان ۱۳۷۶
- ۹ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، نقل قول از اظهارات وزیر خارجه روسیه در مذاکره با معاون وزیر خارجه پاکستان ۹ جولای

- ۱۰ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص ۱۴۹
- ۱۱ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، برنامه شامگاهی ۱۴ جوزای ۱۳۷۶، گزارش خبری از اظهارات گوهرایوب وزیر خارجه پاکستان در مورد حوادث و تحولات آینده افغانستان
- ۱۲ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص ۱۲۳
- ۱۳ - همان مأخذ، صفحات ۱۲۴، ۱۲۵ و ۱۲۶
- ۱۴ - روزنامه اطلاعات بین المللی چاپ اروپا - لندن، شماره ۱۰۵۸، ۲۷ سنبله ۱۳۷۷ (۱۸ سپتمبر ۱۹۹۸)
- ۱۵ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص ۱۲۷
- ۱۶ - رادیو بی بی سی، برنامه ی خبری بخش فارسی ۱۳ میزان ۱۳۷۹
- ۱۷ - اکونومیست، چاپ لندن، ۲۶ جولای ۲۰۰۰
- ۱۸ - فلم مستند "مقاومت"، تهیه شده از سوی آژانس خبری آریانا، سال ۱۳۷۷
- ۱۹ - میزان، ماهنامه خبری سفارت کبرای دولت افغانستان در دهلی، شماره ۳۰، سال دوم ۹ عقرب ۱۳۷۷، ۳۱ اکتوبر ۱۹۹۸
- ۲۰ - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، اعلامیه ملامحمد عمر رهبر تحریک اسلامی طالبان در مورد کشتار و آتش سوزی خانه ها در بامیان، ۱۸ ثور ۱۳۷۸
- ۲۱ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، مصاحبه با یکی از اهالی میربچه کوت در شمال کابل، ۱۳ اسد ۱۳۷۸
- ۲۲ - مقاومت، فلم مستند از آژانس خبری آریانا، سال ۱۳۷۸، سخنرانی احمدشاه مسعود در شب سیزدهم اسد به قوماندانان پروان و کاپیسا در دالان سنگ مدخل وادی پنجشیر
- ۲۳ - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، شامگاه ۲۲ اسد ۱۳۷۸
- ۲۴ - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، نقل قول از اظهارات مولوی منصور، ۷ سنبله ۱۳۷۸ (۲۹ آگست ۱۹۹۹)
- ۲۵ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص ۱۰۷
- ۲۶ - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، مصاحبه با بسم الله خان کاکر وزیر ایالتی بلوچستان، ۱۳ اسد ۱۳۶۷
- ۲۷ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص ۲۰۷
- ۲۸ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، ۱۴ میزان ۱۳۷۹، گزارشی از مصاحبه ی انتنی دیویس که با بخش انگلیسی بی بی سی انجام یافته بود.

- ۲۹ - به این نگارنده، صالح محمد ریگستانی رئیس اپراسیون وزارت دفاع دولت اسلامی افغانستان ویکی از فرماندهان جبهات احمدشاه مسعود در دوران جهاد
- ۳۰ - رادیو بین المللی فرانسه، بخش فارسی، ۱۶ حمل ۱۳۸۰ (۵ اپریل ۲۰۰۱)، گزارش از کنفرانس مطبوعاتی احمدشاه مسعود
- ۳۱ - مجله میهن، چاپ مشهد، شماره ۱۷ و ۱۸ سال ۱۳۸۰
- ۳۲ - امید، هفته نامه فارسی چاپ امریکا، شماره ۵۳۶، در کمین شیر افغان، ص ۴
- ۳۳ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، شامگاه ۲۵ سنبله ۱۳۸۰
- ۳۴ - پیام مجاهد، شماره ۱۹، اسد ۱۳۸۱
- ۳۵ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، شامگاه ۴ عقرب ۱۳۸۰ (۲۶ اکتوبر ۲۰۰۱)
- ۳۶ - رادیو بی بی سی، بخش پشتو، ۲۷ سنبله ۱۳۸۱، گزارش از قول امیرجان قلعه چه ای در مورد قتل هزاران نیروی طالب در مزار شریف
- ۳۷ - روزنامه ی " لوموند " چاپ فرانسه، سال ۱۳۷۷، گزارش از "فرانسوا شیبو" خبرنگار اعزامی لوموند به کابل.
- ۳۸ - افغانستان عصر مجاهدین و برآمد طالبان، ص ۲۵۱
- ۳۹ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ص ۱۶۲
- ۴۰ - همان مأخذ، ص ۱۲۴
- ۴۱ - جنرال رحمت الله صافی این مطالب را در خزان ۱۳۶۹ در کبایان شهر پشاور در خانه ی حکیم تنیوال اظهار داشت. نگارنده غرض فاتحه خوانی به خانه حکیم تنیوال رفته بودم که چندی قبل برادرش در خوست به شهادت رسیده بود. حکیم تنیوال در سال ۱۳۵۶ استاد مضمون تاریخ جهان به این نگارنده در فاکولته ی ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل بود. حین اظهارات رحمت الله صافی، پروفیسور رسول امین نیز حضور داشت که به رسم تأیید سخنان جنرال مذکور سر تکان میداد.
- ۴۲ - رادیو صدای امریکا، برنامه دری، ۲۲ عقرب ۱۳۸۱
- ۴۳ - به این نگارنده، عبدالروف باجوری یک تن از یا شنندگان اهالی کنرها این مطلب را به نگارنده در اسد ۱۳۷۷ در کور هالند اظهار داشت.
- ۴۴ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ص ۳۳۰
- ۴۵ - هریسن، سلیک، خارج از افغانستان، ص ۹۲

۴۶ - ديه گوکوردوویز، سلیک اس هاریسون، پشت پرده افغانستان، مترجم به فارسی، اسد الله شفایی، چاپ تهران سال ۱۳۷۹، ص ۳۵۴

۴۷ - رادیو صدای امریکا، بخش دری، ۲۸ عقرب ۱۳۷۲، مصاحبه با داکتر نیومن سفیر سابق امریکا در کابل در سالهای پادشاهی محمد ظاهر

۴۸ - افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸

۴۹ - پیام مجاهد، شماره ۱۹ سوم اسد ۱۳۸۱، انجنیر محمد اسحاق مسؤل دفتر نمایندگی دولت اسلامی افغانستان در واشنگتن (۱۳۸۰) که باری در مذاکرات خانم رافیل با احمد شاه مسعود، مترجم گفتگو و مذاکرات طرفین بود می نویسد: " مشاجرات شدید خانم رافیل با احمد شاه مسعود و دفاع غیر مستقیم وی از حرکت طالبان بیانگر این موضعگیری بود."

۵۰ - وال استریت ژورنال *The Wall Street Journal*، نیویارک سال ۱۹۹۶

۵۱ - نشریه نیوزویک، ۴ نومبر ۱۹۹۶

۵۲ - افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، ص ۲۶۴

۵۳ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ص ۲۶۴

۵۴ - نیوز، *The News*، روزنامه انگلیسی زبان چاپ پاکستان، ۲۷ جنوری ۲۰۰۳

۵۵ - طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ص ۲۵۸

۵۶ - به این نگارنده در کابل، عبدالعزیز مراد در حادثه سقوط هواپیما همراه با عبدالرحیم غفورزی و تعدادی از همراهانش در سنبله ۱۳۷۶ در بامیان کشته شد.

۵۷ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، ۱۸ اسد ۱۳۷۷، گزارش خبرنگار بی بی سی از کابل در مورد اظهارات معاون شرکت

امریکایی T - S - E

۵۸ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، ۳۱ سنبله ۱۳۷۸ (۲۲ سپتمبر ۱۹۹۹)

۵۹ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، ۵ حمل ۱۳۷۹ (۲۴ مارچ ۲۰۰۰)

۶۰ - رادیو صدای امریکا، بخش فارسی، ۳۰ ثور ۱۳۷۹ (۱۹ می ۲۰۰۰) چ

۶۱ - رادیو بین المللی فرانسه، بخش فارسی، ۲۶ میزان ۱۳۸۰ (۱۸ اکتوبر ۲۰۰۱)

۶۲ - رادیو بی بی سی، بخش فارسی، برنامه ی آسیای میانه، مصاحبه با اشرف غنی احمدزی ۱۲ میزان ۱۳۸۰ (۴ اکتوبر ۲۰۰۱)

۶۳ - پیام مجاهد، شماره ۳۵ ۲۴ عقرب ۱۳۸۰، اعلامیه شورای عالی نظامی - امنیتی

۶۴ - رادیوبی بی سی، بخش فارسی، ۸ عقرب ۱۳۸۰ (۳۰ اکتوبر ۲۰۰۱)

۲

نامه ی گلبدین حکمتیار به عبدالرشید دوستم

عبدالرشید دوستم! السلام علیکم ورحمت الله:

پیام تانرا دریافت داشتم ممنونم.

برای موفقیت های مزید شما وهمه آنانیکه درراه خاتمه ی جنگ واعاده صلح پایداروتشکیل حکومت اسلامی درکشورآگاهانه می رزمند صمیمانه دعا می کنم.

ازاقدام جرئتمندانه ومدبرانه شما وهمکارانتان تقدیرومتمجید نموده وبدین وسیله اطمینان میدهم که تاریخ آینده کشورآنرا فراموش نخواهد کرد. اگرسلسله این نوع اقدامات ادامه یابد ودرنقاط دیگرکشورنیز تکرارشود، بدون شک، حل مسالمت آمیزوعاجل قضیه را میسرخواهد ساخت وازوبران شدن وخون ریزی مزید ومتلاشی شدن قطعات مسلح مانع خواهد شد. هدف ما وهمه مجاهدین مؤمن دراین خلاصه می شود که جنگ ویرانگردراسرع وقت پایان یافته شرایطی درکشورفراهم گردد که همه اقشارملت درفضای امن، برادری وبرابری زندگی نموده، حکومت های آینده ما منبعث ازاراده ملت بوده ازطریق مراجعه به آرای مردم تسکیل شود وبدین ترتیب جلو تکرارتجارب تلخ گذشته برای همیشه سد گردد وسپس ازاین احدی نتواند ازطریق کودتاهای عسکری واعمال قوه وبا مداخلات بیگانگان درپی رسیدن به قدرت بیفتد.

احترامات مرا به دوستانی چون جناب سیداکرام پیگیروجنرال عبدالؤمن تقدیم د نما ئید امید وارم مؤفق باشند.

خداوند کریم حافظ وناصرتان . با احترام

حکمتیار

۱۶ حمل ۷۱

۳

گفتگوی مخابرویی احمدشاه مسعود وگلبدین حکمتیار

۲۸ حمل ۱۳۷۱

حکمتیار: السلام علیکم

مسعود: السلام علیکم، سلام خدمت شما هم تقدیم می کنم، این شاء الله صحت دارید.

حکمتیار: موفق باشید، شما خوب هستید؟

مسعود: این جا خیریت است، طرف شما خیریت است.

حکمتیار: الحمد لله این طرف هم خیریت است، به شما اطمینان می دهم، من منتظر هستم تا حرف های شما را بشنوم.

مسعود: دفعته کدما گفتمی به خصوصی ندارم، خوب است یک مرتبه صحبت شما را بشنوم، بعداً اگر چیزی بود خدمت تان خواهم گفتم.

حکمتیار: موفق باشید، من احساس می کنم که وضع فعلاً نهایت حساس است و لازم است هر قدم را محتاطانه بگذاریم، هر حرف ما و تصمیم ما دقیق و سنجیده باشد و کاری نکنیم که خدای ناخواسته منتج به درگیری های میان مجاهدین شده و فتنه ها ایجاد شود، هرچند من گمان می کنم که این شاء الله امکانات درگیری خیلی خیلی ضعیف است.

مسعود: دوام به گوشم.

حکمتیار: حتماً متوجه هستید که دشمنان اسلام، کشورما، ملت ما و مجاهدین می خواهند که باعث درگیری ها میان مجاهدین شوند، افغانستان را تجزیه کنند وحدت ملی ما را متلاشی بسازند، نگذارند حکومت قوی و نیرومند اسلامی به دست مجاهدین در افغانستان تشکیل شود، تعصبات نژادی، لسانی و مذهبی را دامن می زنند، باید این توطئه ها را درک کنیم و با هوشیاری در برابر این توطئه ها بایستیم و آن را خنثی کنیم و نباید تحت تاثیر تبلیغات دشمن قرار بگیریم این شاء الله، می شنوید.

مسعود: دوام به گوشم.

حکمتیار: با قریب شدن مجاهدین به فتح نهایی و تقرب به پیروزی نهایی می بینیم که توطئه ها تشدید شده، تبلیغات دشمن هم یک قسمت کوچکی از توطئه های خطرناکی را تمثیل می کند که علیه جهاد و مجاهدین به راه انداخته می شود. خدای ناخواسته طوری نشود که برخی ما تحت تاثیر تبلیغات رسانه های خبری دشمن قرار بگیرند، که زمانی به نفع یکی است و زمانی علیه دیگری است، مبادا این تبلیغات ذهنیتی را به ما ببخشد که در نتیجه اش در برابر برادر مسلمان خود قرار بگیریم. این شاء الله می شنوید.

مسعود: به گوش هستم دوام.

حکمتیار: نظر ما این است که نخست باید یک حکومت موقت قابل قبول برای همه تشکیل شود و زمام امور به آن سپرده شود، و این حکومت کارش صرف انتقال از مرحله فعلی به مرحله تشکیل یک حکومت منتخب اسلامی باشد، در ظرف یک سال انتخابات باید برگزار شود... شرط اساسی ما فقط این است که طرحی وضع شود که انتخابات را تضمین کند و شرایطی را برابر کنیم که در آینده هر حکومت ما حکومت منبعث از اراده مردم و حکومت منتخب باشد، ما در این رابطه در جریان چند سال کوشش کردیم تا همه احزاب بر این طرح توافق کنند و این را تضمین کنیم که در آینده هر حکومت ما حکومت منتخب خواهد بود، ولی متأسفانه که سایر دوستان همکاری نکردند، از انتخابات بیم داشتند، سعی شان بر آن بود تا برطرحی توافق صورت بگیرد که در نتیجه اش یک حکومت ثابت و دوامدار در پشاور تشکیل شود و مسئله مراجعه به آرای مردم و حق انتخاب مردم برای همیشه منتفی شود، عده ای با صراحت می گفتند که اصلاً در اسلام انتخابات وجود ندارد و ضرورتی به آن احساس نمی شود، وزارت ها باید به دنبال حکومت سابق، وظایفش شناخته شود و دیگر ضرورت این نیست که انتخابات در افغانستان برگزار شود، متأسفانه در نتیجه اصرار و یا مخالفت سایر گروه ها، ما نتوانستیم به این اهداف نایل شویم. اگر دیگران از انتخابات بیم نمی داشتند، ما اصل انتخابات را می پذیرفتیم، شاید کار به اینجا نمی کشید و این سوء تفاهمات ایجاد نمی شد و ما مدت ها قبل توانسته بودیم که یک اداره موقت را تشکیل بدهیم، *إن شاء الله* حرف های مرا می شنوید؟

مسعود: به گوش هستم دوام.

حکمتیار: شما حتماً در جریان هستید که ما در این مدت چند طرح ارائه کردیم، اول اینکه شورای قیادی تشکیل شود، و حکومت موقت مجاهدین که در آن رهبران عضویت نداشته باشند تشکیل شود، دیگران نپذیرفتند، حتی بعد از موافقه بعد از امضای موافقتنامه مخالفت کردند، همه احزاب به این توافق کردند که شورای قیادی که در آن رهبران احزاب عضویت دارند، و آن حکومت موقت غیر از رهبران تشکیل شود، به این طرح توافق صورت گرفت، رهبران امضا کردند، ولی هنوز یک روز نگذشته بود که عقب نشینی کردند و بر تعهدات خود وفا نکردند، طرح دوم ما این بود که اگر این ممکن نیست، حکومتی را تشکیل بدهید از افرادی متفق علیه که برای همه قابل قبول اند، نسبت به یک حزب یا یک گروه تعصب ندارند، با این هم توافق کردند، لیست تهیه شد و امضا کردند ولی هنوز یک شب نگذشته بود، فردا دیدیم از تعهدات خود عقب نشینی کردند و تبلیغ می کردند که گویا دیگر وقت تشکیل حکومت از بین رفته، مخصوصاً حوادث اخیر در کابل برخی از دوستان ما را شاید

بسیار امیدوار ساخته بود، به حدی که گمان می کردند که شاید ضرورت به توافقات هم نباشد، متأسفانه این طرح هم عملی نشد و این همه در نتیجه مخالفت همان برادرانی که چند بار توافق نموده ولی از توافق خود برگشتند؛ حرف های مره می شنوید؟

مسعود: به گوش هستم دوام.

حکمتیار: در این اواخر این را هم گفتیم که اگر تشکیل حکومت مجاهدین ممکن نیست، پس هر تنظیم و یا حزب یکی از علمای جید خود را که در جهاد هم فعالیت داشته معرفی کنند، قدرت به این شورای علماء در کابل انتقال شود، و این شوری در مدت موقت یا مرحله عبوری و یا انتقالی قدرت را به دست داشته باشد و برای یک سال انتخابات برگزار شود و یا همین شورا یک حکومت موقت دیگری را بدون رهبران تشکیل دهند، ما با این هم توافق داریم، متأسفانه که دیگران این را هم نپذیرفتند. این طرح راهم ارایه کردیم که شورایی از قومندانان جبهات موثر کابل و مناطق همجواریش تشکیل شود، زمام امور به این شورا سپرده شود، که این شورا حکومت موقت را تعیین کند، همه رهبران و احزاب به این حکومت همکاری کنند و در مدت یک سال برای تشکیل شورای منتخب اسلامی، انتخابات برگزار شود و در ظرف شش ماه انتخابات برای انتخاب رییس دولت برگزار شود، مشکل به این ترتیب حل شود، متأسفانه دیگران با این هم توافق نکردند.

پیشنهاد دیگر این بود که حکومتی تشکیل شود که مشتمل بر رهبران احزاب باشد و وزارت ها هم به رهبران تفویض شود و یا حد اقل اگر حکومتی غیر از رهبران تشکیل می شود باید به اساس تساوی باشد هر حزب سهم مساوی با دیگران را در حکومت داشته باشد، و همین حالا لست های را من با خود دارم که دو دو نفر معرفی شده ولی اکثر رهبرها پسر خود، داماد خود، خویش و قریب خود را معرفی کردند، آنها می خواهند حکومتی درست شود که بالاخره از آن یک حکومت ثابت بسازند و خود در آن مطرح باشند، اگر ضمناً حکومت رهبران تشکیل شود هدفش روشن است، و آن اینکه خود او در حکومت مطرح باشد، که متأسفانه به همین دلیل ما نتوانستیم تا حال به یک توافق برسیم و یک حکومت موقت را درست کنیم.

حکمتیار: می شنوید ان شاء الله؟

مسعود: دوام به گوش هستم.

حکمتیار: حوادث اخیر در کابل متأسفانه وضع را پیچیده تر ساخت، برخی ها این را تأیید می کردند و امیدواری نسبت به آن داشتند، و برخی آن را توطئه خطرناک تلقی می کردند، ماهم در جمله کسانی بودیم که از نظر ما حوادث اخیر نتیجه یک توطئه خطرناک بوده، هدفش درگیر ساختن مجاهدین میان هم است، و یا اینکه حزب وطن در مجموع و یا برخی از آن در اقتدار

شریک باشند و حکومت ائتلافی تشکیل شود و حتی تصور می کردیم که شاید دست هایی در کار بوده که خواستند افغانستان را تجزیه کنند بر اساس سمت، بر اساس قوم، نژاد، از این حوادث برداشت ما این است که دست هایی در کار بوده، این حوادث را می خواستند به این منتج بسازند که مشکلاتی را برای مجاهدین ایجاد کنند، کم از کم باعث درگیری ها بین نیروهای جهادی شوند. می شنوید؟

مسعود: به گوش هستم دوام.

حکمتیار: و ما فعلاً وضع را طوری احساس می کنیم که مجبور هستیم بر کابل عملیاتی صورت بگیرد، بعد از فتح کابل به دست مجاهدین، شورای مشتمل بر قومندانان جبهات موثر کابل و مناطق همجواری تشکیل شود، شوراها شبیه به این، در همه ولایات تشکیل شود، و این شورای ولایت دو دونفر را به شورای مرکزی معرفی کند، این شورا مشتمل بر قومندانان جبهات موثر اطراف کابل، یک حکومت موقت برای یک سال تشکیل دهند، در این مدت باید هم انتخابات برای تعیین رییس دولت تکمیل شود و هم انتخابات برای شورای منتخب اسلامی، در شش ماه اول باید پروسه انتخابات تکمیل شود و در پایان یک سال، ماهم دارای یک شورای منتخب خواهیم بود و هم دارای یک حکومت منتخب، که قدرت عملاً از حکومت موقت به این حکومت منتخب انتقال می شود. می شنوید؟

مسعود: به گوش هستم دوام.

حکمتیار: فعلاً در پشاور بحث در این رابطه جریان دارد که حزب و جمعیت باهم توافق کنند، ما

احساس می کنیم که شاید توافق حزب و جمعیت کافی باشد و یا حد اقل توافق حزب و جمعیت باعث می شود که سایر گروه ها هم با این ها، کنار بیایند و همین توافق را بپذیرند و مشکل حل شود، در این رابطه طرح هایی ارایه شده و اخیراً توافقاتی صورت گرفته، که شاید دوستان در جمعیت، شما را در جریان گذاشته باشند، ما هر تعهدی که می کنیم نسبت به آن صادقانه و مخلصانه التزام می ورزیم و توقع ما از سایر دوستان و برادران همین است که آن ها حرفی می زنند و تعهدی که می کنند نسبت به آن صادقانه التزام داشته باشند، عدم پابندی و التزام نسبت به تعهدات باعث شده که سوء تفاهمات و بی اعتمادی ها ایجاد شود. می شنوید؟

مسعود: به گوش هستم دوام.

حکمتیار: اگر دوستان سایر احزاب تعهد کنند که پس از این، از طریق سازش ها در پی رسیدن به قدرت نمی باشند و انتخابات

را یگانه راه تشکیل حکومت های آینده افغانستان بشمارند، ما تضمین می کنیم که نه متوسل به سلاح شویم و نه از طریق

کودتا ها حکومت هایی دلخواه خود را بر مردم تحمیل کنیم، ما به این معتقد نیستیم و از این منکریم و این را مردود می

شماریم، باید همه درک کنند که اصلاً پس از این، وقت کودتا ها برای همیشه گذشته، هیچ نیرویی در کابل نمی تواند به کسی

قدرت بدهد و او را به قدرت برساند، اگر کسی در کابل بتواند به دیگری قدرت بسپارد، باید قدرت خود را تضمین کند، در حالیکه

آنها عاجز هستند فریاد می کنند که آنها دیگر قادر به اداره و کنترل اوضاع نیستند، مجاهدین توافق کنند هر لحظه ای که آنها

حکومت تشکیل بدهند قدرت را به آنها انتقال بدهند، حتی دیروز آنها احوال فرستادند که اگر تا امروز در پشاور در نتیجه توافق

همه احزاب طرحی بر آنها ارایه نشود شاید در پایان امروز طرح دیگری را اعلان کنند، در نتیجه آن از قدرت دست بکشند و به

یک اداره دیگر قدرت انتقال شود و حزب وطن هم منحل شود، وضعیت کابل از این قرار است، در صورتی که آنها خود عاجز اند

حتی بقای خود را تضمین کنند، بزرگ ترین آرزوی شان همین است که مورد عفوعام و تام مجاهدین قرار بگیرند چطور ممکن

است که آنها بتوانند قدرت را به دیگری بسپارند، من معتقدم هستم که پس از این، بدون مراجعه به آرای مردم به پشتیبانی از

طریق مجاهدین و ملت ما حکومت کردن در افغانستان ممکن نیست، می شنوید؟

مسعود: به گوش هستم دوام.

حکمتیار: باید این را حساب کنیم که همه اردو، سارندوی، ملیشه، حتی اتحاد شوروی به آن قدرت بزرگ خود، حتی پکت وارسا

از نجیب پشتیبانی و تأیید کردند ولی آنها نتوانستند بر افغان ها حکومت کنند، گمان می کنم که پس از این امکانات حکومت

کردن بر افغان ها بدون موافقهء شان برای همیشه از بین رفته و چانس برای حکومت های کودتایی دیگر باقی نمانده.

پیشنهاد من و پیشنهاد دلسوزانهء من همین است که بیایید باهم توافق کنیم که پس از این راه رسیدن به قدرت را از طریق

کودتا و سازش ها برای همیشه مسدود کنیم، دست برادری به هم بدهیم و فضای اعتماد ایجاد کنیم و همه در خدمت اسلام

باشیم، اهداف ما این باشد که اسلام حاکم باشد و پرچم اسلام در اهتزاز باشد و حکومت مردم تشکیل شود، سلسله در گیری ها

و خونریزی ها برای همیشه ختم شود و پس از این به رسیدن به قدرت هیچ کس علیه دیگری سلاح نبردارد و یک قطره خون

در این راه ریخته نشود، امنیت را تامین کنیم، کشور نیرومند و قوی بسازیم، یک حکومت نیرومند اسلامی تشکیل بدهیم، ما در

این جهت به هرنوع همکاری با سایر احزاب و نیروهای متعهد حاضریم و از طرف حزب اسلامی اطمینان می دهیم.

مختصر حرف هایی من می خواستم با شما در میان بگذارم همین بود، امیدوار هستم که شنیده باشید.

مسعود: شنیدم، شنیدم، اگر گفتنی دیگری نباشد من یک سلسله مسایلی که دارم خدمت تان تقدیم می کنم.

حکمتیار: حرف های مقدماتی من تکمیل شد، من منتظر هستم حرف های شما را بشنوم.

مسعود: صدای مرا می شنوید؟

حکمتیار: بلی می شنوم.

مسعود: اگر برداشت من درست باشد، در تشریحات شما من سه مطلب را فهمیدم:

یکی: مسئله توطئه و کودتا و سازش ها؛

دوم: تشکیل حکومت عبوری و سوم: رفتن طرف انتخابات.

مسعود: صدای مرا می شنوید؟

حکمتیار: بلی می شنوم، مطالب اساسی و عمده تقریباً همین ها بودند.

مسعود: در قسمت توطئه ها فکر می کنم که کاملاً هم نظر باشیم، یک قسمت مسایل تبلیغات است که شاید تبلیغات مختلف

پخش شده باشد، و یا رسیده باشد و یا مردم خواسته باشند تبلیغی بکنند، مگر فکر کنم با اینکه من بزرگان را در پشاور در جریان

قرارداد که وزیر خارجه حاضر است که حکومت جهادی را قبول بکند، یا شاید که شما در جریان نبوده باشید، که باید مختصر

بگویم که: بعد از فتح چاریکار و فتح بگرام دولت ثبات خود را از دست داده و همان بود که تماس گرفت، و در تماس ها من

حاضر شدم که وزیر خارجه را بپذیرم بیاید و همراهش صحبت صورت بگیرد، وزیر خارجه که آمده بود با دو طرح، یک طرح

شخصی خودش و یک طرح که به اصطلاح از طرف رفقای خود آورده بود، طرح رفقای تقریباً شبیه یک حکومت ائتلافی بود و

طرح خودش این بود که زمان حکومت ائتلافی گذشته و بهتر است که دیگر ما از قدرت کنار برویم، من خودم برایش جدی و

قاطع گفتم که پایین تر از حکومت مجاهدین هیچ چیز را ملت افغانستان قبول کرده نمی تواند و مجاهدین قبول کرده نمی

توانند، و من تشویقش کردم که رفته و رفقای خود را قناعت بدهد و حاضر شود، که فرصت از دست نرود، و بهترین فرصت

همین است که فعلاً اعلان بکند که ما یک حکومت جهادی را می پذیریم، و در پرواز دوم آمد و اعلان کرد که ما قبول داریم و

حاضر هستیم، که این پیام را آورد من به شخص استاد ربانی، شخص استاد سیاف، حضرت صاحب و همه توسط مخابره پیام

دادم و گپ هم جدی شد، و گفتند که شما فعلاً سر یک تشکیل حکومت جهادی، که بیایند و قدرت را در کابل بگیرند، مشوره

کنید و به نتیجه برسید، دیگر فکر می‌کنم که قضیه را اگر از اول تا آخر تشریح هم بکنم همین مطلب آخرش است، و آن مطلب همین است که طرف مقابل یک حکومت جهادی را پذیرفته، دیگر اصلاً مسئله کودتا، توطئه و قدرت را به زور نظامی غصب کردن، چیزی دیگری وجود ندارد و این شاء الله وجود نداشته و ندارد. تا اینجا این شاء الله شنیده شد.

حکمتیار: من شنیدم، منتظرم باشم حرف‌های شما تکمیل شود و یا در همین رابطه ملاقات با وکیل چیزی عرض کنم؟

مسعود: خوب است که در همین رابطه اگر چیزی داشته باشید بگویید.

حکمتیار: تا جاییکه من در جریان هستم و به من اطلاع دادند از چندین چینل و از کسانی که در ملاقات با شما و حتی جنرال

رفیع که روز پیش آمده بود، آنها چهار پیشنهاد داشتند:

اول اینکه تشکیل یک حکومت ائتلافی.

دوم عدم حمله بر کمر بند امنیتی کابل.

سوم در صورتیکه کمر بند امنیتی پوسته‌های کابل مورد تعرض مجاهدین ما و یا سایر احزاب قرار بگیرد باید نیروهای شما در

پوسته‌های کمر بندی امنیتی کابل جابجا شوند.

چهارم اگر حکومت موقت طبق طرح بین سیوان می‌شود، باید امنیت شاهراه کابل حیرتان توسط نیروهای یک ائتلاف سه گانه

شورای نظار، رشید دوستم و دولت تأمین شود.

برای من این حرف چند بار گفته شد، رشید دوستم آن‌ها گفتند، که من با این توافق نکردم و گفتم که دیگر وقت تشکیل

حکومت ائتلافی گذشته، حزب وطن دیگر منحل است هیچ وجود ندارد و ما به ائتلاف نیامدیم و گویا آنها ناراض شدند فردای

همان روز منطقه را ترک گفتند و برگشتند به مزارشریف، آنها این مطلب را برای من گفتند و جنرال رفیع هم تقریباً مطالب شبیه

به این داشته، به هر صورت نمی‌دانم که حقیقت از چه قرار است؟

مسعود: صدای مرا می‌شنوید؟

حکمتیار: بلی می‌شنوم.

مسعود: چهار مطلبی را که شما گفتید بار اولی که وزیر خارجه آمده بود، من گفتم که این شبیه به حکومت ائتلافی است، همین

چهارمسئله را پیش کرد، که من این را جداً رد کردم و گفتم: به هیچ صورت از این طرف قابل قبول نیست و به هیچ صورت ما

حکومت ائتلافی را قبول کرده نمی‌توانیم، و همان بود که دوباره برگشت و در سفر دوم خود آمد و قبول کرد که ما حکومت

مجاهدین را بین خود به جلسه فیصله کردیم که حکومت جهادی را می پذیریم و بعد من این مسئله را به هر سه رهبری که با ما صحبت کرده، به شمول مولوی صاحب حقانی، یا هر چهار نفر مخابره کردم که طرف مقابل حکومت جهادی را پذیرفته و شما در قسمت تشکیل حکومت جهادی به مشوره بنشینید و رویش فکر کنید، این شاء الله شنیده شد؟

حکمتیار: بلی می شنوم، این مطالب را خود عبدالرحیم عاطف هم اعلان کرده و از طریق رادیو و تلویزیون اعلان شد و بعد مسئله از این قرار بود که آنها جلسه برگزار کردند و قوت های شما در کمر بند های امنیتی اطراف کابل جابجا شدند، اگر شما می گوید که با هیچ یک توافق نکردیم یک تعداد افراد تان رفته اند و من می توانم حساب کنم که در فلان فلان فلان موقعیت قرار دارند و در آنجا وارد شدند و اگر شما با حمله نظامی بر کابل توافق ندارید و این را لازمی نمی شمارید، پس نباید با داخل شدن مجاهدین از این طریق مخالفت نمایید، بلکه باید با توافق با برخی از جبهات این کار را می کردید، همین حالا در میدان هوایی خواجه رواش کسانی هستند که در گارنیزیون در پوسته های یک پخش کمربندی شمالی به طرف لوگر کسانی که جابجا شدند ما طوری فکر می کنیم که اصلاً یک تعداد از جنرال های طرفدار ببرک کارمل به خاطر تحمیل شرایط خود این کار را کردند، شاید به برخی اطمینان دادند و آن ها را تشویق کردند که تا نیروهایی را به کمک آن ها بفرستند، این مسئله باعث شده که ما آن سلسله را آغاز کنیم و ادامه بدهیم ولی اگر حکومت موقت مجاهدین امروز پذیرفته شود، ملیشه هایی که در واقع طرفدار همین گروه اند کابل را تخلیه کنند، حکومت مجاهدین در کابل زمام امور را به دست بگیرد، در این صورت عملیات در کابل کاملاً منتفی است، من با شما کاملاً توافق دارم.

مسعود: خوب است شما درست گفتید، نیروی را که شما گفتید جابجا شده است، من منکرش نیستم، ولی فعلاً درخواجه رواش قوت های ماست، اگر وضع به همین منوال باشد شاید دست به عمل دیگر هم بزنیم، بعد از اینکه من به همه رهبران اعلان کردم که این مردم حاضر اند که حکومت جهادی را بپذیرند و ما خود اعلان نکردیم و در فکر کدام توطئه هم نبودیم و همه چیز را به شما رهبر صاحبان محول ساختیم و در انتظار نشستیم که رهبر صاحب ها چه می کنند، که با وجود این عملیات شروع شد، از چار طرف شهرها شروع شد، وقتی که می دیدیم وضع کابل مختل می شود، حالت قسمی میاید که شاید در آینده نیز کسی دوباره آن را ترمیم کرده نتواند، مجبور شدیم که دست به همچو عملی بزنیم، کدام امتیاز طلبی خاصی جمعیت و یا شورای نظار در این قسمت نداشته، طرف مقابل آمده و به ما گفته که ما حاضر هستیم تسلیم شویم و حکومت جهادی را بپذیریم و به ما قطعاً شرایطی نگفتند، فقط اعلان شان همین بود که رهبرها به هر توافقی که می رسند، ما حاضر هستیم حکومت را برای شان تسلیم

بکنیم، اگر کدام شرطی یا شرایط داشته باشند، در آن قسمت و ما و شما مشترک عمل می کنیم، تا همه شرایط مجاهدین را کاملاً بپذیرند، فعلاً این ها حاضر هستند همه شرایط مجاهدین را قبول بکنند، وقتی که این ها همه شرایط را قبول می کنند، دیگر چه ضرورتی به جنگ مانده.

حکمتیار: من باید برادر مسعود عرض کنم که روزی در پاکستان در یک جلسه ای که متأسفانه من حضور نداشتم، استاد ربانی بعد از حوادث اخیر در کابل، تشریف آورد و گفت که مسئله ختم شده و حکومت از بین رفته، شورای اسلامی در کابل تشکیل شده، ما بی جهت نشستیم و وقت خود را ضایع می کنیم، در اینصورت ضرورت برای تشکیل حکومت موقت و بحث در این رابطه منتفی شده، همه مسئله حل است.

بعد از یک ساعت دو ساعت مسئله واضح شد که در آنجا قدرت را نبی عظیمی و رفقاییش به دست گرفته اند و حتی پیامی را که از طریق شما به آنها رسیده بود یا از طریق دیگری، استاد طوری تعبیر می کرد که دیگر در کابل حکومت جمعیت ساخته شده و همین حالا از حرف های شما من طوری احساس می کنم که شما عملیات را در کابل و یا برخی نقاط، طوری تلقی می کنید که این عملیات بر ضد شما باشد، و گمان می کنم که این شاید یکی از انگیزه های عملیات بر کابل باشد و تصمیم ما باید مشترک می بود، به جای اینکه ما با نبی عظیمی و امثال آن ها توافق می کردیم باید بین خود می نشستیم و توافق می کردیم، تصمیم جداگانه و بدون توافق با دیگران عواقبش وخیم است، شما چه فکر می کنید، اگر رهبر یک تنظیم می آید در یک جلسه مشترک که همه رهبرها حضور دارند، صحبت می کند که دیگر مسئله حل است... و حتی بهتر است من شما را در جریان بگذارم که تصمیم در کجا گرفته شده، با کدام کشورها در میان گذاشته شده بود و استاد ربانی با برخی از حلقه ها صحبت کرده بود که حکومت جمعیت در کابل اعلان می شود، من می توانم با استاد آن را ارایه کنم، به هرصورت اگرخواسته باشیم که به تفصیلات این موضوع درآییم وقت زیادی را بگیرد که از طریق مخابره بحث و صحبت در این رابطه شاید کمی مشکل باشد.

مسعود: صدای مرا می شنوید؟

حکمتیار: بلی می شنوم.

مسعود: صحبتی که استاد کرده من آنجا در جریان نبودم و چیزی را که من گفتم همین مطلب است که شما می توانید از شخص استاد سیاف، از حضرت صاحب از همه پرسان کنید، روز اول هم که وزیر خارجه آمد، من مطالب رابه استاد سیاف انتقال دادم و به شخص استاد و حضرت صاحب، و روز سوم است که آمدند و مطلب خودم را گفتم که به هیچ صورت قبول نکردم و

این‌ها را رد کردم، و آن روز بار دوم که بازگشت کردند و عین مسئله را کلمه به کلمه برای شان انتقال دادم که طرف مقابل کاملاً تسلیم است و دست‌هایش بالا است و حاضر است که حکومت جهادی را بپذیرد و نه خود مطرح کردیم و نه خود را از طریق دیگری مطرح کردیم، فقط همه چیز را به رهبر صاحب‌ها محول ساختیم، که به این ترتیب از خونریزی جلوگیری شود، که طبعاً هر نفری که سالم فکر بکند می‌فهمد که این افغانستان است، احزابی مختلفی وجود دارد، مردم مختلف وجود دارد، همه زحمت کشیده‌اند، همه تکلیف کشیده‌اند، همه حق دارند و من این کار را کردم، فکر کنم بهترین و معقول‌ترین کار را کردم که مسئله را دوباره به خود رهبرها محول ساختم، حالا اینطرف مربوط به خود شما بزرگ‌هاست که در بین خود به چه فیصله می‌رسید، چگونه حکومت تان را تعیین می‌کنید. إن شاء الله تا اینجا شنیده باشید.

حکمتیار: من شنیدم، ولی برادر مسعود، باید متوجه باشید که کابل فعلاً به دست نبی عظیمی است و به دست مجاهدین نیست و تا زمانی که در آنجا این افراد مسلط‌اند هیچ دلیل وجود ندارد که مجاهدین حملات خود را متوقف کنند و شما نباید با عملیات مجاهدین در آنجا مخالفت داشته باشید، در کابل هنوز حکومت جمعیت تشکیل نشده، حکومت به دست کسانی دیگری است، اگر کاری در کابل صورت می‌گیرد، به توافق همه باید صورت بگیرد، ما قطعاً اعتراضی به این نخواهیم داشت که جمعیت حکومت را در کابل بسازد، اگر جمعیت بتواند در کابل حکومت بسازد، ما بسیار خوش می‌شویم، راضی می‌شویم. اگر این کار برایش ممکن باشد ما دعا می‌کنیم، اگر چند سال قبل این کار را می‌کرد ما خیلی راضی می‌بودیم، اصلاً ضرورتی به این همه جهاد نمی‌افتاد، ولی ما گمان می‌کنیم که خیلی مشکل است و اگر جمعیت به تنهایی مطرح می‌بود من باور دارم که شاید وضع در کابل به این شکل نمی‌بود، که آنها حالا حاضر‌اند و خود را مجبور احساس می‌کنند که قدرت را به مجاهدین بسپارند. به هر صورت حرف مرا بشنوید که جریانات از هرقراری که بوده ما خود را مجبور احساس کردیم که برای سقوط همین رژیم، برای فتح کابل، برای تشکیل حکومت مجاهدین دست به اسلحه ببریم و شما این عملیات به کابل را نباید عملیات برخورد تلقی کنید و استدلال تان طوری باشد که دیگر ضرورت منتفی شده، ضرورت زمانی منتفی می‌شود که عملاً قدرت از گروه حاکم بر کابل به مجاهدین انتقال شود. تا زمانی که عملاً قدرت از گروه حاکم بر کابل به حکومت دلخواه مجاهدین انتقال نشده، ضرورت عملیات وجود دارد و نباید تصور کنیم که دیگر ضرورت منتفی شده است.

مسعود: درست، صدای مرا می‌شنوید؟

حکمتیار: بلی، می‌شنوم.

مسعود: من این ادعا را ندارم که حکومت کابل به دست جمعیت است، و واضح است که حکومت به دست خود حزب وطن است، مگر من یک چیز را بازهم تکرار می کنم، شما خودتان پیشتر گفتید که عاطف می گوید که من حکومت جهادی را قبول دارم و کدام شرط و شرایطی به خصوص هم نگذاشته و تا جاییکه من هم همراه شان به تماس هستم هیچ شرط و شرایطی ندارند، عام و تام قبول می کنند حکومتی را که در پشاور ترتیب شود، بیایند و قدرت را بگیرند، زمانی که این ها کاملاً تسلیم هستند که حکومت جهادی را بپذیرند و خود شان می گویند حاضر اند قدرت را بسپارند، در اینصورت آیا ضرورت است که ما با سلاح وارد شویم؟ باز در کابل بگوییم که ما جنگ می کنیم و باید از طریق زور قدرت را بگیریم؟ قدرت را از پیش مردمی که تسلیم شده به زور بگیریم؟!

دیگر در این قسمت این مردم می گویند که ما تسلیم هستیم، مشکل خود شما رهبران است که بین تان توافق نمی کنید. شما حکومت را ترتیب نکنید، اگر این مردم نپذیرفتند، مشترکاً جنگ را شروع می کنیم، حالا این مردم اعلان می کنند که منتظر آمدن حکومت جهادی هستیم و ما کاملاً تسلیم هستیم، عام و تام.

حکمتیار: حال باید عرض کنم که جمعیت می تواند این پالیسی را اختیار کند، بگوید عملیات درست نیست، دیگر مجاهدین نباید مسلحانه داخل کابل شوند. همین گپ درست است، جمعیت اگر وضع را به مصلحت می بیند، همین موقف را اختیار کند. ولی اگر ما به عنوان حزب مستقلی تصمیم دیگری را اختیار کنیم این حق ماست. و ما این را ترجیح می دهیم که مجاهدین فاتحانه وارد کابل شوند. و ما این را ترجیح می دهیم که مجاهدین فاتحانه، سربلند با اسلحه خود وارد کابل شوند. هدف از وارد شدن به کابل با اسلحه این نیست که خدای ناخواسته در کابل خونریزی شود، ما هرگز نمی خواهیم یک قطره خون هم در کابل ریخته شود... ولی ما نمی خواهیم که در تاریخ مجاهدین نوشته شود که آنها نتوانستند کابل را فتح کنند، از طریق ملل متحد قضیه شان حل شد، از طریق مداخلات بین المللی قضیه شان حل شد، ما می خواهیم در پایان تاریخ جهاد ما نوشته شود که مجاهدین سربلند، فاتح و با اسلحه خود، با شعارهای تکبیر در حالیکه پرچم اسلام را بر افراشته بودند از چار طرف وارد کابل شدند، ما همین را می خواهیم، ما همین پالیسی را اختیار کردیم و این را به نفع جهاد می شماریم، جمعیت می تواند پالیسی را اختیار کند که دیگر ضرورت بر داخل شدن به شهر کابل نیست، شما حتماً متوجه هستید که همین حالا ملیشه های خون آشام قاتل و سفاک جنرال مومن فعلاً یکه تاز میدان در کابل است، آنها که به ناموس مردم تعرض کردند، دست های شان تا آرنج به خون مردم سرخ است، صدها هزار نفر به دست آنها به قتل رسیده، روس ها اینطور جنایت نکردند که این ها کردند، آنها در کابل

وجود دارند، در موقعیت های حساس قرار دارند. فعلاً در میدان هوایی خواجه رواش شما هم هستید ولی تسلط وسیطره از آنهاست، در صورتی که وضع از این قرار است، ضرورت این را احساس می کنم که مجاهدین وارد کابل شوند، فاتحانه با اسلحه خود، جمعیت می تواند پالیسی دیگری را اختیار کند.

در این رابطه ما نباید با یکدیگر خود مخالفت کنیم، شما دلایلی دارید، آن را ترجیح می دهید و ما دلایلی داریم که آن را ترجیح می دهیم، ولی هدف از داخل شدن به کابل قطعاً این نیست که ما حکومت حزب اسلامی را در کابل اعلان کنیم، ما نه این آرزو را داریم و نه این پالیسی ماست. پالیسی حزب کاملاً روشن است، حتی تا امروز موقف ما این است که اگر قدرت انتقال می شود، به یک حکومت موقت متفق علیه بر همه مجاهدین، یک حکومت قابل قبول برای همه و یا به شورای قومندانان جبهات لوگر و کابل باید انتقال شود که شامل قومندان های همه احزاب است، نظر ما این است.

مسعود: صدای مرا می شنوید؟

حکمتیار: بلی به خوبی می شنوم.

مسعود: قسمی که شما گفتید که گروه های آمده از ملیشه جابجا شده در آنجا، من دفعتاً روی آن تبصره زیاد نمی کنم، که فرصت هم نیست که من بگویم که ملیشه به چه ترتیب و چه ترتیب و چه کسی دعوت شان کرده بود، می آییم سر اصل مطلب که مردمی که تسلیم شدند و دست های خود را بالا کردند، مسئله فاتحانه داخل شدن همین باشد که بعد از اینکه او دست های خود را بالا کرده ما داخل شویم، فکر کنم که این افتخار زیادی نخواهد بود، و جز از اینکه در کابل هرج و مرج را زیاد تر بسازد دیگر هیچ نتیجه ای نخواهد داشت، چرا شما حکومت تان را تشکیل نمی دهید، بین هم به توافق برسید و بعد با شعارها و نعرهء تکبیر که مردم کابل هم استقبال کنند و بفهمند که حال سرنوشت ما به دست کیست و به همین ترتیب استقبال خوب هم بکنند، چرا به این ترتیب داخل نمی شوید تا به این ترتیبی که قدم به قدم در کابل جنگ صورت بگیرد؟!

حکمتیار: این حرف خوبی است، ولی اگر شما به استاد ربانی هم این حرف ها را بگویید خیلی خوب می شود، از طرف ما مانعی وجود ندارد، ما کاملاً با این موافقیم اگر دیروز این کار صورت می گرفت خوبتر بود، اگر یک سال قبل این می شد خیلی خوب می بود ولی اگر آنها حاضر نشدند و در نتیجه عدم همکاری آنها این کار صورت نگرفته است، ما خود را مجبور احساس می کنیم که از طریق دیگری اقدام کنیم، در اینصورت بهتر است با استاد ربانی هم در این زمینه صحبت کنید، ما موافقیم با شما.

مسعود: مثلاً در چه قسمت صحبت کنم با استاد ربانی؟

حکمتیار: همین را بگویید که که فعلاً باید حکومت مجاهدین تشکیل شود و زیاد فشار به این نداشته باشد که امتیازاتی را به دست بیاورد. اقتدار به این ادارهء موقت سپرده شود و در ظرف شش ماه برای ریاست دولت انتخابات برگزار شود، در ظرف یک سال برای شورای اسلامی انتخابات برگزار شود. قدرت به حکومت منتخب انتقال شود، اگر استاد ربانی با این توافق کند مسئله حل است. ضرورت داخل شدن مسلحانه به کابل طبعاً منتفی می شود.

مسعود: کاملاً درست است، اما آیا استاد ربانی حالا می گوید که من حکومت عبوری را قبول ندارم.

حکمتیار: در حرف شاید قبول داشته باشد، ولی در عمل هنوز حکومت تشکیل نشده.

مسعود: در این قسمت إن شاء الله من برای تان وعده می دهم که اگر خدای ناخواسته استاد ربانی همچو چیزی را قبول نکند، ما و شما یکجا ایستاده می شویم و فشار می آوریم که یک حکومت عبوری قابل قبول به همه طرف های جهادی باشد، باید تشکیل شود و این را برای تان از همینجا وعده می دهم، إن شاء الله شنیده شد.

حکمتیار: ولی چه وقت؟ ما فرصت زیاد نداریم، ممکن است امروز شام در کابل اعلانی صورت بگیرد که باز ما مجبور باشیم نسبت به آن اعلام التزام داشته باشیم. ما طرحی را ارایه کردیم و به آن ها کسیکه در کابل است و اگر این طرح پذیرفته نشود ما بعد از سپری شدن روز ششم ثور مجبوریم در مورد خود و در مورد حزب خود تصمیمی بگیریم، شما حرف های تان را تکمیل کنید.

مسعود: خوب، در قسمت یک حکومتی که إن شاء الله صد در صد اسلامی باشد شکی نیست، قسمی که پیشتر گفتیم. دوم در قسمت به وجود آوردن حکومت عبوری هم ما توافق داریم، در این قسمت هیچ اعتراضی وجود ندارد. حکومتی باید باشد که مورد تایید همه جوانب جهادی باشد، همه جوانب جهادی مطمئن باشند.

در قسمت انتخابات و این چیزی است که در ملاقات سال گذشته که دو سال قبل که ما داشتیم در یک چوکات محدود شما که پیشنهاد کردید، شما به یاد دارید که من فوراً جایجا آن را پذیرفتم و حالا هم من به شما اعلان می کنم که یگانه راه و بهترین راه همین است که ما و شما به طرف انتخابات برویم و قسمی که شما گفتید که واقعاً ملت خودش باید زعیم خود را تعیین بکند، کسی را که می فهمد که به خیر اسلام است... به خیر امروز و فردای این جامعه است، در این قسمت هم کوچکترین تردیدی وجود ندارد. إن شاء الله تا اینجا شنیدید؟

حکمتیار: بلی می شنوم.

مسعود: این را من برای شما تعهد می‌سپارم که در قسمت یک حکومت خالص اسلامی هیچ تردیدی نیست، در قسمت حکومت عبوری هیچ گونه تردید نیست و در قسمت انتخابات هیچگونه ما تردیدی نداریم، بلکه خواست همیشگی ما همچو چیزها بوده، و در این قسمت فکر کنم کدام مشکلی باقی نمانده و به همین ترتیب خواهش من از خودت همین است انجنیرصاحب، قسمی که شما گفتید شرایط و لحظات بسیار حساس است و ما خدای ناخواسته کدام امتیاز طلبی به خصوص نداریم، و این را هم به رخ مردم نمی‌کشیم که ما چه و چنان کردیم و فقط اجر خود را از خدا می‌طلبیم و از گناه‌های خود از پیش پروردگار تضرع می‌کنیم که ببخشید، و دیگر من کدام گفتمی ندارم، در این قسمت‌ها و در هیچ قسمتی، بهتر این است که دیگر خود شما رهبران برای تشکیل یک حکومت انتقالی به توافق برسید، این تصمیم گرفته شود که این حکومت انتقالی بیش از شش ماه و یک سال دوام نکند و به تعقیب آن انتخابات شروع شود، در کل این قسمت‌ها و در قسمت‌های که شما گفتید من کاملاً در این قسمت‌ها موافق هستم، و هیچ تردیدی وجود ندارد. شنیده شد ان شاء الله.

حکمتیار: می‌شنوم، بلی.

مسعود: دیگر در این قسمت‌ها با وجود این مسایل هنوز هم شما اصرار می‌کنید که سرکابل حمله نظامی صورت بگیرد؟
حکمتیار: اگر توافق درپشاور صورت بگیرد، و حکومت مجاهدین تشکیل شود، زمام امور در کابل به این حکومت انتقال شود، ضرورت حمله را در کابل منتفی می‌شماریم، در غیر آن می‌بینیم که چه چیز را به مصلحت جهاد و کشور خود می‌ایم.
مسعود: تشکر، تشکر، در این قسمت ان شاء الله هیچ گپی وجود ندارد، ما باز هم برای تان در این قسمت کاملاً اطمینان می‌دهیم که اگر ما کدام فکر دیگری می‌داشتیم این کار را در روزهای اول عملی می‌کردیم. یقین داشته باشید که من مخلصانه می‌گویم و خدا را به خود شاهد می‌گیرم که هیچ گپی دیگری نداریم، جز اینکه خود رهبران در بین خود اگر به توافق برسند به یک نتیجه برسند هدف ما همین بوده که یک حکومت عبوری ترتیب بکنند و به تعقیب آن انتخابات. ما سخت معتقد هستیم که یگانه راه حل مشکلات همین انتخابات است. ان شاء الله می‌شنوید؟

حکمتیار: می‌شنوم. اگر ممکن باشد که شما استاد را مطمئن بسازید و آنها را تشویق کنید و از طرف خود اطمینان بدهید که گویا شما طرفدار این هستید، آنها را تشویق و ترغیب کنید، اگر ممکن باشد، امروز توافق صورت بگیرد و شاید جلو خیلی حواث غیر مترقبه که حدودش را فعلاً نمی‌توانیم پیش بینی کنیم گرفته شود، شما اگر تأیید کنید که امروز این توافق صورت بگیرد اعلان شود، که مسئله باز حل است و ضرورت تحولات بعدی شاید منتفی شود.

مسعود: خیلی خوب، من همین حالا به شما اطمینان می‌دهم که قضیه در این قسمت حل است، استاد آمادگی کامل این‌شاء الله دارد که این حکومت عبوری مجاهدین به شکل موقت که به همه طرف‌ها قابل قبول باشد، استاد این‌شاء الله آن را می‌پذیرد و همین امروز هم پیامی در این قسمت برای‌شان داشتم و حال که شما می‌گویید من همین روز بار دیگر با استاد تماس می‌گیرم که استاد به صراحت این مسئله را اعلان کند. این‌شاء الله شنیده شد.

حکمتیار: درست است، موفق باشید، بحث‌هایی که در آنجا جریان دارد، اگر توافق صورت بگیرد، باز مشترکاً اعلان کنند مسئله دیگری است، ما منتظریم، تاحال که بحث‌ها نتیجه ندارد، دی شب که من پرسیدم وضع هنوز مبهم است و کسی هم امیدوار نیست که گویا به زودی توافق ممکن است، به هر صورت شما اگر بار دیگر تماس بگیرید و استاد را مطمئن بسازید، و تشویقش کنید که این کار عاجل‌تر صورت بگیرد، خیلی خوب می‌شود. من دیگر چیزی گفتمی ندارم، اگر شما چیزی گفتمی بیشتر از این نداشته باشید، خدا حافظی می‌کنیم، شما را به خداوند می‌سپارم.

مسعود: اما من گفتمی دارم، صدای مرا می‌شنوید؟

حکمتیار: بلی، می‌شنوم.

مسعود: صدای مرا می‌شنوید؟

حکمتیار: بلی خوب می‌شنوم.

مسعود: من گفتمی دارم، شما تهدید کرده‌اید که به روز یکشنبه حمله نظامی به کابل می‌کنید و من قسمی که در گپ‌های خود صریح بودم، و همی حالا هم با صراحت می‌گویم این مسئله را، نشود که خدای ناخواسته حمله به کابل باعث یک درگیری بسیار شدید بین خود مجاهدین شود. چرا که یک طرف وقتی که داخل کابل شود گروپ‌های و نیروهای مختلف داخل کابل می‌شوند، هرج و مرجی که در کابل ایجاد می‌شود، وضع خرابی را که در کابل ایجاد می‌کند، به یقین که منجر به زدو خورد بین مجاهدین خواهد شد و خواهش من از شما این است که این تهدید را بردارید و همراه رهبران، خود شما بنشینید و همان مسایلی را که من گفتم که حکومت عبوری را جمعیت این‌شاء الله قبول دارد و قبول می‌کند، می‌رویم به طرف انتخابات و بهتر است عوض اینکه وقت صرف مسایل نظامی شود، اگر در همین قسمت قدم‌هایی برداشته شود خالی از خیر نخواهد بود و بهتر است که شما همین مسئله را همین حالا برای من اطمینان بدهید که به روز یکشنبه حمله وجود ندارد، قسمی که من از اینطرف برای شما اطمینان دادم که حمله وجود ندارد، که ما در فکر کارهای نشویم.

مسعود: این شاء الله شنیده شد؟

حکمتیار: من شنیدم. ولی انتظار نداشتم و گمان نمی کردم که شما این حرف را بزنید، به هر صورت من از طرف خود می گویم

که این فیصله ماست، به همه جبهات هدایت داده شده، وقت تحدید شده و تدابیر دقیق اتخاذ شده، تا زمانی که حالتی ایجاد نشود که در نتیجه آن ضرورت عملیات را فرد فرد مجاهدین ما مثمر بشمارند، شاید قادر به تأخیر و تأجیل در این وقت محدود نباشیم و این را هم من مطمئن هستم که این شاء الله در گیری صورت نخواهد گرفت و به نتایج کارهم تاحد زیاد مطمئن هستیم، که اگر در شهرهای دیگر افغانستان در گیری صورت نگرفته در کابل هم در گیری صورت نخواهد گرفت، اگر شما می خواهید که مسئله حل شود اصلاً ضرورت عملیات را فرد فرد مجاهدین که فعلاً در چار اطراف کابل سنگر گرفته اند منتفی بشمارند و آن را به تأخیر بیندازند، سنگر را ترک بگویند برنامه حمله بر کابل متوقف شود، راهش این است که حکومتی را هرچه زودتر اعلان کنیم. مسئله حل است و مجاهدین دیگر این ضرورت را احساس نمی کنند که دست به اسلحه ببرند و به کابل وارد شوند، و من نمی دانم که در کابل چرا در گیری شود، ما اگر در گیری هم داریم با افرادی خواهد بود که در خدمت کمونست ها اند و با ملیشه و یا نیروها یا واحد هایی که در خدمت کمونست ها اند، در گیری ما با آنهاست، ما که به پنجشیر حمله نکردیم، شما چرا به این شکل تعبیر می کنید که در گیری بین مجاهدین صورت خواهد گرفت؟ چرا در شهرهای دیگری صورت نگرفته، ما که تصمیم این را نداریم و گمان نمی کنیم که شما هم این اراده را داشته باشید، و اگر می خواهید که مسئله زودتر حل شود، اگر امروز در پشاور اعلان شود مسئله حل است از طرف ما نه مانعی وجود دارد و نه اشکالی.

مسعود: صدای مرا می شنوید؟

حکمتیار: بلی می شنوم.

مسعود: واقعیت هایی است که وجود دارد، اگر بگویم که در گیری نمی شود، من همین حالا برای تان می گویم که شدید در گیری می شود، و شاید جنگی صورت بگیرد که صدها مسلمان در آن بسوزد، و این شاء الله من همین حالا می گویم که پیش خدا قطعاً مأخوذ نیستم و پیش ملت افغانستان هم مأخوذ نخواهد بودیم، ما چیزی را به خود نطلبیدیم و نه می طلبیم و هیچ گونه کدام ادعایی به خصوص هم در این قسمت نداشتیم، و فقط همه چیز را به شخص خود شما رهبرهای بزرگ محول ساختیم، بنشینید و در بین خود به فیصله برسید، ولی در غیر صورت، گپ اگر به طوری دیگری باشد، بگویید و یا نگویند به در گیری می انجامد، شما بروید استاد ربانی وجود دارد، استاد سیاف وجود دارد، دیگر رهبران وجود دارند، ما نمی خواهیم که خدای ناخواسته

کدام چیزی را تحمیل کنیم و در بین خود به فیصله ای که رهبران برسند ما متقبل می شویم و قبول داریم و من فعلاً کدام شرط و شرایط خاصی را نگذاشتیم که این شرط و یا آن شرط، فقط می گویم هر آنچیزی را که رهبرها به فیصله می رسند ما قبول داریم و خونریزی نشود، و ما همه چیز را سر انتخابات حساب می کنیم نه سر خود و حکومتی دوازده در کابل چه کسی تسلط داشته باشد، و گپ همین است، و بهتر است که در همین صحبت فعلاً مطمئن شویم که گپ از طریق مفاهمه حل شود نه از طریق نظامی.

مسعود: این شاء الله که شینده شد.

حکمتیار: حرف های شما را شنیدم مطالبی که داشتیم من قبلاً عرض کردم.

مسعود: خوب، معنای همین گپ همین است که روز یکشنبه حتما حمله می کنید، من آمادگی بگیرم.

حکمتیار: آمادگی برای چی؟

مسعود: آمادگی برای دفاع (از) مردم کابل، زن کابل، مرد کابل، خرد و کلان کابل، آمادگی به دفاع از همین ملت مظلوم،

آمادگی به (دفاع از) مردمی که به خدا هر روز پناه می برند و می گویند که سرنوشت ما در آینده چه می شود؟

من مجبور هستم که از همین مردم در برابر هر نوع حمله با هر طاقتی که داریم دفاع کنم، مشکل خود شماست باید بروید بین خود بنشینید به توافق برسید، ما کدام امتیاز طلبی طلب نمی کنیم، و شما که می گوید به روز یکشنبه این حمله حتمی است، همین حالا به صراحت می گویم و شما می فهمید که من آدم صریح هستم و مجبور هستم که همین حالا و از پیش دستگاه دور شوم و ترتیبات دفاعی خود را بگیرم. و مجبور هستم که دست به یک سلسله تصفیه ها در بعضی مناطق بزنم و فردا نگویند، و من به پیش خدا فردا مسوول نباشم که چرا دست به همچو کاری زدید، خوب است که قاضی صاحب منیث شاهد می شوند.

حکمتیار: در کابل عناصری وجود دارند که در طول سال ها به جان، مال و ناموس مردم کابل رحم نکردند، شما باید از مردم

کابل در برابر آن ها دفاع کنید. عجب است که شما می گوید که من مجبور هستم از اهالی و مردم کابل دفاع کنم، می فهمید که این حرف ها خیلی خطرناک است، عواقب خیلی بدی دارد، اگر من به همین لهجه صحبت کنم می فهمید که عواقبش چه خواهد بود. و من نمی خواهم، می خواهم باب دوستی را باز کنیم، باب برادری را باز کنم و زور گویی ها را کنار بگذاریم، و اگر

شما مسوولیت حواث بعدی را قبول می کنید، خوب است شما در اینجا همین کار را بکنید، ما همیشه خواستیم دست به هم

بدهیم و چون برادر زندگی کنیم و شما حرف تان به شکل دیگری است و من نمی خواهم در این مرحله حساس قسمی عمل

کنم و حرف هایی را تکرار کنم که متأسفانه در جریان صحبت و متأسفانه من قسمی فکر می کردم که شاید لحظه به لحظه لهجهء شما خوب تر شود، برادر وار ولی شما به شکل دیگری صحبت می کنید، من بازهم برای تان عرض می کنم که قرار ما به حال خود است، اگر در همین دو روز، شنبه یکشنبه، تا شام یکشنبه تغییری در کابل نیامد، و قدرت از این گروه سفاک و جانی به مجاهدین انتقال نیافت ما به تعهدی که کردیم فیصله یی که کردیم ناچاریم التزام داریم و این کار را می کنیم و شما، من نمی دانم چرا با این لهجه صحبت می کنید و مسئله را اینطور تعبیر می کنید، این شاء الله فهمانده توانستم.

مسعود: به گوش هستم.

مسعود: ببینید که شما چند مسئله را که پیش کردید به همه قسمت هایش من به کلی توافق دارم: حکومت خالص اسلامی که آروزی همیشگی ماست. حکومت عبوری بدون کدام امتیاز طلبی. انتخابات در آینده؛ و همهء مسایل را ما توافق کردیم که هیچ گونه گپی دیگری وجود ندارد، با وجود آن شما ضرب الاجل تعیین می کنید که روز یکشنبه حمله می کنم، و فکر کنم که باوجودی که در همه چیزها توافق وجود دارد، ضرورت به حمله دیگر باقی نمانده و این که استاد ربانی به عجله اعلان بکند که من این را قبول دارم، بازهم می گویند که این قبلاً اعلان شده ضرور به اعلان مجددش نیست. فعلاً که به مذاکره نشستند مولوی صاحب محمدنبی، استاد سیاف است، بزرگ های دیگر است و بالای همین مرام کار می کنند و با وجود این همه، شما تهدید می کنید که من یکشنبه حمله می کنم و فکر کنم که در این شرایط ضرورت به جنگی نباشد و بهتر است که خود رهبر ها در بین خود به توافق برسند و مشکل ملت را حل کنند. این شاء الله شنیده شد.

حکمتیار: این ضرب الاجل برای حمله به چاریکار آماده نشده، بلکه حمله برای کابل شده، کابل که فعلاً تحت سیطره و تسلط عناصر جانی و سفاک قرار دارد، ما ضرب الاجل را برای حمله به کابل تعیین کردیم نه به چاریکار و یا به منطقه تحست تسلط شما، چرا مسئله را به این شکل تعبیر می کنید؟ تنها توافق شما کافی نیست، توافق از طریق مخابره کافی نیست، کاش شما از مجموع جمعیت هم نمایندگی می کردید که مسئله از این قرار نیست، موضوع این است که باید حزب و جمعیت عملاً به یک اداره توافق کنند و این اداره تشکیل شود، تمام نیروهای جهادی آن را بپذیرند، قدرت از رژیم کابل به این اداره انتقال شود، پس از این ضرورت عملیات منتفی می شود، تنها توافق لفظی کافی نیست، باید جلو حوادث خطرناک را بگیریم، باید جلو وارد شدن مجاهدین مسلح را به کابل بگیریم، خیلی وقت ضایع کردیم، از این بیشتر من نمی دانم که وقت داریم یا نه و هیچ کسی نمی تواند که جلو حوادث غیر مترقبه را بگیرد. من می گویم ما عملاً به یک توافق عملی ضرورت داریم، زمانی که حکومت تشکیل

شود و اعلان شود و در کابل قدرت به این حکومت انتقال شود، بدون اینکه این کارها صورت بگیرد هیچ کسی تضمین کرده نمی تواند، امروز در داخل کابل و یا برون کابل حادثه رخ ندهد، رژیم سقوط نکند و ما به وضع تازه ای روبرو نشویم.

مسعود: من حرف های تان را شنیدم. من باز می گویم و این را تکرار می کنم و این شاء الله به نمایندگی از جمعیت هم گفته می توانم که جمعیت طرفدار حکومت عبوری است، حکومت عبوری که تنها مختص نمی شماریم از حزب و جمعیت است، دیگران هم سهم داشته باشند، دیگران هم از افغانستان هستند، حکومت عبوری که برای همه قابل پذیرش باشد، حزب و جمعیت به توافق برسند دیگران اگر قبول کنند کافی است و اینکه بین هم می نشینند و چیزی دیگری تصویب می کنند این هم کافی است که در این قسمت هم تردیدی وجود ندارد، این شاء الله شنیدید؟

حکمتیار: بلی شنیده شد.

مسعود: حکومت عبوری را که مشترک از همه رهبران و همه قومندان ها و یا به هر نوع که در بین خود به فیصله می رسند و یا تنها حزب و جمعیت که واقعاً هر کدام موثریت خود را داشته اند، جمعیت قبول دارد و این شاء الله من این را به صراحت می گویم.

حکمتیار: درست است، مسئله حل است. شما امروز به استاد بگویند برادرها اینجا نشستند توافق ورت بگیرد ما وقت داریم اعلان شود و فکر کنم که مشکل حل شده.

مسعود: شما خودتان چرا تشریف نمی برید که با استاد صحبت کنید، بنشینید و روبرو صحبت کنید؟

حکمتیار: می شود شما تشریف بیاورید باز مشترکاً صحبت کنیم. استاد شاید به تنهایی تصمیم گرفته نتواند.

مسعود: استاد رهبر جمعیت است، هر تصمیمی که آنها بگیرند از طرف من قابل قبول است و در همینجا من برای شما اعلان

می کنم که هر تصمیمی را که استاد بگیرد ما کوچکترین تردیدی در قسمت آن نداریم. این شاء الله شنیده شد؟

حکمتیار: بلی! کدام اشکالی وجود ندارد، اشکال از طرف ما وجود ندارد، ما نماینده های با صلاحیت و مقتدر آنجا داریم که در

تمام مسایل با ما شریک بودند از حزب نمایندگی می کنند و من و یا کسی در پشاور عین رول را خواهیم داشت.

مسعود: صدای مرا می شنوید؟ همین صبح هم به استاد پیامی داشتیم در همین قسمت های که ما و شما صحبت داشتیم در

همین قسمت ها پیام من بود و باز هم به استاد پیام خواهیم داشت، تا از یک خونریزی و هرج و مرج در کابل جلوگیری شود و

بازهم من تاکید می کنم که بین خود بنشینید و به یک توافق برسید، بازهم تاکید می کنم که شما بزرگ ها در بین خود بنشینید و به یک توافق برسید و ما منتظر هستیم که شما چه می کنید.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين وبعد:

شروط قبول حکومت مؤقت اسلامی افغانستان

۱ - حکومت ها باید مطابق اهداف و خواسته های جهاد کاملاً اسلامی باشد و حکومت های بیطرف، مخلوط و ائتلافی قطعاً قابل قبول نیست. به این معنی که:

الف: - قوانین و لوايح همه و همه اسلامی و مطابق فقه حنفی بوده باشد.

ب: - عاملین و تنفیذ کنندگان همه مسلمانان شناخته شده و غیر مشبوه باشند.

۲ - اردو، حارندوی و سایر قوت‌های امنیتی و غیره طوری تصفیه و تجدید شود که عناصر بیدین و متهم در آن وجود نداشته باشد.

۳ - ترکیب و ساختمان جدید اردو و قوت های امنیتی طوری باشد که از یکطرف ممثل همه قوت های جهادی بوده و از طرف دیگر مورد اطمینان و تأیید ملت مجاهد افغانستان قرار گیرد.

۴ - مدت این حکومت که توسط شورای حل و عقد تشکیل می شود بعد از شش ماه دوره ی انتقالی از یک سال و نیم الی دو سال است و تعهدات صورت بگیرد که یک روزهم از آن تجاوز نکند.

۵ - در پهلوی حکومت یک شورای مؤقت موجود باشد.

۶ - در خلال یکسال شورای حل و عقد اسلامی در چوکات معیارهای شرعی ساخته شود تا به ارتباط حکومت مستقر آینده تصمیم بگیرد.

۷ - اگر از روی ظروف طارسه و معاذیر شرعی کار ساختن شورای حل و عقد از موعد مقرر تعیین شده به تعویق افتید در آن صورت رئیس دولت و حکومت مسئولیت اداره مملکت را به شورای مؤقت میسپارد و همین شورای مؤقت در مورد تصمیم بگیرد.

۸ - ترکیب جدید قوای دفاعی و امنیتی شهر کابل باید پیش از جابجا شدن کابینه و اراکین دولت در آنجا مطابق ماده سوم صورت بگیرد.

۹ - در بین تنظیم های متفاهم باید بدین شروط از همین حالا تعهد صورت گرفته در صورت تخلف از یکی از بندها و مواد فوق الذکر التزام ما در برابر حکومت منتفی خواهد بود.

برهان الدين رباني

مولوی محمد نبی محمدی

عبدرب الرسول سیاف

مولوی محمد یونس خالص

د ۱۹۹۲ عیسوی کال داپریل به ۲۴ مه دتنظیمونوتر مینح دپیشاور دمعاهدی متن

جمعه ۲۲ - ۱۰ - ۱۴۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوات والسلام على سيدنا رسول الله وعلى آله وصحبه . . .

دافغانستان داسلامی دولت دمؤقتی دوری تشکیل اوپروسه په لاندی دول جوړه شوه:

۱ - پریکړه وشوه چه دحضرت صبغت الله مجددی ترمشری لاندی دی یو پنحوس کسیژ هیئت داخل دافغانستان ته ولارشی ترخودی دوه میاشتی په موده کشی دکابل دموجوده واکدارانوچخه قدرت په پوره دول او بی له قید او شرط له تر لاسه کری. ددغه هیئت مشرپه همدی دوه میاشت کشی په دولت د ریاست ممثل هم دی. دغه هیئت د دغه مودی خخه وروسته دعبوری دولت ترارند داسلامی مشورتی شورا په حیث پاتی کیژی اوریاست په دحضرت صاحب په غاره وی . ددی شوری موده به هم حلور میاشت دی .

۲ - پریکړه وشو چه استاد ربانی دی حلورومیاشتو دپاره دافغانستان داسلامی مؤقت دولت درئیس اودرهبری شوری دمشرپه حیث وی. دی پخپل کاررسماً هلته شروع کوی چه دقدرت دانتقال دوه میاشتی پوره شویدی.

۳- داپورته تعین شوی مودی کی یوه ورح هم نه تمدیدیژی .

۴ - دصدارت دمقام اودکابینی نوغری به دتنظیمومدشرانو پرته ددغو تنظیمونه د دومه درجه خخه تاکل کیژی:

۵- دصدارت دمقام دافغانستان اسلامی حزب ته ورکر شو .

۶ - دصدارت معاونیت اوداخله وزارت دافغانستان اسلامی اتحاد ته

۷ - دصدارت معاونیت اودمعارف وزارت دمولوی صاحب خالص حزب ته

۸ - دصدارت معاونیت اودخارجه وزارت دمحاذا ملی اسلامی گوندته ورکرشو.

۹ - ددفاع وزارت دافغانستان اسلامی جمعیت ته ورکر شو.

۱۰ - ستره محکمه دحرکت انقلاب اسلامی تنظیم ته ورکر شی

اودا پریکره هم وشوه چه شورای رهبری به علاوه پر تقسیمات اوتعینات دنورو وزارتونو دحزب وحدت اوشورای ائتلاف اومولوی صاحب منصور

امضاء کنند ه گان: صبغت دالله مجددی، برهان الدین ربانی، مولوی محمد نبی محمدی، عبدرب الرسول سیاف، مولوی محمد یونس خالص

۶

مکتوب رسمی صبغت الله مجددی رئیس شورای جهادی وممثل دولت اسلامی به حزب وحدت اسلامی

افغانستان درمورد معرفی اعضای آن حزب به سرپرستی وزارت امنیت ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

دولت اسلامی افغانستان

شماره ۲۸۳

مؤرخ ۱۹ - ۳ - ۱۳۷۱

به حزب وحدت اسلامی افغانستان:

نظر به مفاهمه نمایندگان شورای جهادی با شما ویراساس فیصله واكثریت قاطع اعضای شورای جهادی برنکات ذیل توافق به عمل آمده است:

۱ - وزارت امنیت دولتی که قبلاً اعلان گردیده بود با تشکیلات جدید بنام وزارت امنیت ملی تشکیل شود ویک تن ازاعضای حزب وحدت به حیث سرپرست آن وزارت تعیین گردد.

۲ - غیرازوزارت امنیت ملی سرپرست دووزارت دیگر نیز ازاعضای حزب وحدت تعیین گردد.

۳ - هشت نفر ازاعضای حزب وحدت اسلامی افغانستان به حیث عضو شورای جهادی شامل آن شورا گردد.

۴ - یکنفر از رهبران حزب وحدت به عضویت شورای قیادی شامل گردد.

موضوع غرض آگاهی شما نگاشته شد تا در مورد معرفی اعضای آن حزب به مراجع تعیین شده اقدام لازم بفرمایید.

حضرت صبغت الله مجددی

ممثل دولت اسلامی افغانستان

موافقتنامه ی اسلام آباد

بسم الله الرحمن الرحيم

موافقتنامه ی صلح افغانستان

با انقیاد کامل به ارده خداوند(ج) واستهداء ازقرآن وسنت وبا یاد آوری از مؤفقیت های شکوهمند جهادی که ملت شجاع افغانستان به خاطر آزادی ورهائی کشورشان براه انداخته بودند، به امید اینکه این جهاد شکوهمند با اقامه ی صلح مایه ی پیشرفت، سعادت وتره قی برای مردم افغانستان گردد. بادرک این حقیقت که تشکیل یک حکومت اسلامی با قاعده وسیع که شامل همه احزاب وگروپ ها باشد ضرورت وقت است. تشکیل حکومتی که همه اقشاردرآن تمثیل شوند، پروسه انتقال قدرت سیاسی را درفضای آرام وصلح آمیزمیسر خواهد ساخت.

باتعهد به حفظ اتحاد، حاکمیت ملی وتمامیت ارضی افغانستان، با توجه به الویت وعاجل بودن اعمار مجدد افغانستان وزمینہ سازی برای برگشت مهاجرین، با تعهد به تأمین صلح وامنیت درکشور ومنطقه. بااحترام بدعوت خادم حرمین شریفین مبنی برآنکه اختلافات بین افغانان ازطریق صلح آمیزحل گردد. با اظهارقردردانی ازتلاش های نیک آقای نوازشریف صدراعظم جمهوری اسلامی پاکستان بخاطراعاده صلح وآرامش درافغانستان. همچنان اظهارقردردانی ازتأیید حکومت سعودی وایران که ازطریق وفود فرستاده شده ی ایشان صورت گرفته است. با اذعان براین امرکه مذاکرات فشرده بین الافغانی بطورجددا جدا وبه شکل دسته جمعی به خاطری آغاز گردیده است که دست آوردهای جهاد حفظ گردد. تمام احزاب وگروپهای ذیدخل برمoadات آتی توافق نموده اند:

۱ - تشکیل یک حکومت برای مدت " ۱۸ ماه " که درآن پروفیسوربرهان الدین ربانی رئیس جمهور وحکمتیاروبا نماینده اش به حیث صدراعظم ایفای وظیفه خواهند کرد. صلاحیت های رئیس جمهور وصدراعظم وکابینه اش که ازطریق مشوره جانبین مشخص شده جزء موافقت نامه بوده وضمیمه آن میباشد.

۲ - کابینه درظرف دوهفته بعد ازموافقت نامه توسط صدراعظم ازطریق مشوره با رئیس جمهور ورهبران مجاهدین تشکیل میگردد.

۳ - برپروسه انتخاباتی ذیل که بیش از " ۱۸ ماه " را دربر نخواهد گرفت توافق شده است:

با اعتبار به آغازین مدت از (۲۹ دسامبر ۱۹۹۲):

الف: - تشکیل عاجل یک کمیسیون انتخاباتی مستقل و با صلاحیت مشتمل بر نمایندگان همه احزاب

ج: - قانون اساسی کشور توسط این شورای منتخب قانون ساز تصویب میگردد که در روشنایی آن انتخابات عام برای انتخابات

رئیس جمهور و پارلمان در خلال همین " ۱۸ ماه " برگزار میشود

۴ - یک شورای دفاعی مشتمل بر دو نماینده از هر تنظیم تشکیل می شود تا:

الف: - تشکیل یک اردوی ملی را تحقق بخشد.

ب: - اسلحه ثقیله را از همه احزاب و منابع تسلیم شود و در صورت لزوم آنرا از شهر کابل و سایر شهرها بیرون برده و در نقاط خارج

از برد آن جابجا سازد و به این ترتیب امنیت شهر تأمین گردد.

ج: - تضمین باز نمودن همه راه های تدارکاتی غرض استفاده عام.

د: - تضمین عدم استفاده از بودجه دولت برای اكمال قطعات شخصی و گروههای مسلح

ه: - تضمین این امر که صلاحیت سوق و اداره قوای مسلح در اختیار کمیسیون دفاعی خواهد بود. ۵ - بایدهم زندانیانی که

توسط حکومت و احزاب در جریان خصومت های مسلحانه دستگیر شده اند فوراً و بدون قید و شرط رها شوند.

۶ - همه اپارتمانها و املاک شخصی و دولتی و مناطق مسکونی که در جریان خصومت ها توسط گروه های مسلح اشغال گردیده

اند باید به صاحبان اصلی آن مسترد گردند. اقدامات مؤثر صورت می گیرد تا برگشت افراد بیجاشده را به خانه ها و مناطق مربوطه

ی شان میسر سازد.

۷ - یک کمیته مشتمل بر نمایندگان همه احزاب تشکیل میگردد تا اجراءات مالی و سیستم پولی کشور را تحت کنترل و نظارت

قرارداده و جریان پول را مطابق قوانین موجوده مالی نگهدارد.

۸ - کمیته مشتمل بر نمایندگان همه احزاب غرض نظارت بر توزیع مواد غذایی، مواد سوخت و سایر مواد ضروری تشکیل میگردد.

۹ - آتش بس بصورت عاجل نافذ میگردد و بعد از تشکیل کابینه مخاصمات بصورت دائمی قطع می شود. ۱۰ - غرض نظارت

بر آتش بس و قطع مخاصمات یک کمیسیون مشترک از نمایندگان سازمان

به تایید از موافقت نامه فوق الذکر شخصیت های آتی امضاهای شانرا بتاريخ ۷ مارچ ۱۹۹۳ در اسلام آباد درج نموده اند:

انجنیر گلبدین حکمتیار

پروفیسور برهان الدین ربانی

حزب اسلامی

رئیس دولت اسلامی افغانستان

جمعیت اسلامی

مولوی محمد نبی محمدی

جبهه ی نجات ملی

پیر سید احمد گیلانی

محاذ ملی

شیخ آصف محسنی

حرکت اسلامی

پروفیسور صبغت الله حرکت انقلاب اسلامی

انجنیر احمد شاه احمدزی

اتحاد اسلامی

آیت الله فاضل

حزب وحدت اسلامی

۱۷

نامه ی جنرال حمید گل به ضیاء الحق

محترم مدیرعمومی اداره استخبارات مرکزی اسلام آباد!

به رئیس جمهور ضیاء الحق:

موضوع تمرکز در افغانستان.

به خاطر معلومات شما کاپی تمرکز در افغانستان برای ختم نیمه ی دوم جون ۱۹۸۷ به ضمیمه ارسال است.

تورن جنرال حمید گل - جولای ۱۹۸۸

محترما! در عرصه ی سیاسی دورنمای ما در افغانستان، اتحاد شوری بعد از امضای موافقت نامه ی ژنومجبور است قوای روبه زوال

خویشرا از افغانستان بیرون بکشد. انجام پیروزمندانه قریب الوقوع جنگ افغانستان که پاکستان در آن نقش قاطع داشت فرصت

های بی سابقه ی تاریخی را میسر میسازد. در منطقه خلابی به مثابه ی پیامد خروج قوای شوروی از شهر کابل به وجود خواهد آمد

که ما باید آنرا پر نماییم. ما نباید این فرصت تاریخی را ازدست بدهیم ما بیش از هر وقت دیگر به ابتکارات جدید جسورانه ضرورت

داریم. به منظور مقابله با توسعه طلبی یک میکانیزم نیرومند نظامی را ایجاد کرد و ضرورت است که پاکستان یک کنفدراسیون را

با افغانستان تأسیس نماید. این کار ممکن است زیر عنوان متحد ساختن کشورهای اسلامی به خاطر صلح و امنیت و ثبات در منطقه

انجام یابد تا از نفوذ کمونیستی جلوگیری بعمل آید.

تمام پیشرفت‌ها برای ادامه‌ی این نظریه در دست است. رهبران اتحاد احزاب هفتگانه کاملاً به ما بستگی دارند. برخی از آنها با ما کار نموده و پشتیبانی راسخ خود را وعده داده‌اند. ما باید تا پیروزی کامل، مجاهدین را تقویه نماییم. پاکستان باید تمام کمک‌های ممکن نظامی و سیاسی را به اتحاد احزاب هفتگانه خصوصاً به گروه اساسی "حکمتیار" که خیلی پر نفوذ، قدرتمند و مطمئن است مبذول دارد. پس از خروج قوای شوروی نیز حکومت دست‌نشانده کابل حتی برای یکماه نمیتواند جان به سلامت ببرد. هدف عمده در حال حاضر این است که تنظیم‌های پایدار برای حکومت آینده اسلامی در یک افغانستان آزاد بوجود آید که طرفدار پاکستان باشد و بطور داوطلبانه به ایجاد یک کنفدراسیون پاکستان - افغانستان که پاکستان در آن نقش عمده را ایفا خواهد کرد موافقه نماید. صرف چنین اقدامی میتواند یک توازن استراتژیک در منطقه بوجود آورد. در چهار چوب این کنفدراسیون سرحدات باید از بین بروند و یک ساختار مشترک اقتصادی تشکیل یابد. این امر امکان خواهد داد که تا به ساحات یورانیوم در افغانستان دست‌رسی کسب نمود و برنامه‌ی هستوی خویش را عملاً از منابع خارجی مستقل نمود. سپس به سبب هدف سیاسی ما ابتکار ایجاد چنین یک کنفدراسیون باید از طرف حکومت اسلامی افغانستان (حکمتیار) تقاضا شود. این کنفدراسیون پاکستان - افغانستان به گمان اغلب حمایت ایران و ترکیه را بدست خواهد آورد. مشروط بر اینکه ما از این لحاظ فشار لازم وارد نماییم. و به منظور جلب برخورد مثبت آنها نسبت به این تشکیل ما باید مساله یک اتفاق و اتحاد کانگره منطقی را که متشکل از افغانستان، پاکستان، ایران و ترکیه باشد مطرح سازیم. ممکن است یک واکنش مثبت را از ایالات متحده امریکا نسبت به ایجاد کنفدراسیون پاکستان - افغانستان انتظار داشت زیرا جوابگوی استراتژی آنکشور دایره مهار ساختن نفوذ کمونیستی میباشد و امکان خواهد داشت تا موافقت نامه‌های امریکا - پاکستان را در مورد افغانستان تطبیق نماید. این کار برای اتحاد شوروی خوش آید نخواهد بود. آنکشور شاید اعلامیه‌ی شدید اللحنی را صادر نماید ولی بیش از آن چیزی نخواهد بود و پس از مدتی چند تمایل خویش را به ایجاد مناسبات به کنفدراسیون نشان خواهد داد. موضع‌گیری هند مطمئناً منفی خواهد بود زیرا این کنفدراسیون یک ضربه شدید را بر پلانهای آن کشور مبنی بر تضعیف پاکستان تشکیل میدهد. کشورهای غربی و جاپان مطابق گزارشات یک موضع‌گیری خیرخواهانه را اتخاذ خواهند کرد. کشورهای اسلامی از وحدت پاکستان و افغانستان استقبال خواهند کرد. به استثنای عربستان سعودی که ندای اعتراض خود را بلند خواهد کرد ولی کار به جای نخواهد رسید که مناسبات خود را با پاکستان تیره نماید.

حق دارد در جهت ایجاد کنفدراسیون با افغانستان تلاش نماید و پاکستان در طول این سالها شاهد خطرات جدی بوده و به

افغانستان اجازه نمی دهد که افغانستان درحالی باقی بماند که قبل از سال ۱۹۷۸ و بعد از کودتای ماه اپریل وزمانه که دنباله روهند
وستان بوده باشد.

۱

موافقتنامه ی " بن "

موافقتنامه ترتیبات مؤقت در افغانستان تا زمان تأسیس مجدد مؤسسات دایمی دولتی

شرکت کننده گان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان، مصمم اند به منازعه رقتبار در افغانستان خاتمه داده و مصالحه ملی، صلح
پایدار، استقرار و رعایت حقوق بشر را در کشور گسترش دهند. بر استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان یکباردیگر تأکید
میکنند، حق مسلم مردم افغانستان را در تعیین آزادانه سرنوشت سیاسی شان مبتنی بر اصول دین مقدس اسلام، دموکراسی،
کثرت گرایی و عدالت اجتماعی تأیید میکنند.

با ابراز تمجید از مجاهدین افغان که سالیان دراز از استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی کشور دفاع کرده اند و نقش بارز در مبارزه
علیه تروریسم و اختناق بازی کرده اند، و اینک با فداکاری و ایثار به قهرمانان صلح، ثبات و بازسازی مادر وطن عزیزشان افغانستان
مبدل میشوند.

با آگاهی از اینکه بی ثباتی و عدم استقرار موجود در افغانستان ایجاب اتخاذ تدابیر اضطراری مؤقت را میکند، و با ابراز قدردانی عمیق
از جلالتمآب استاد برهان الدین ربانی به نسبت آمادگی شان به انتقال قدرت به اداره مؤقتی که در پیامد این موافقتنامه تأسیس
میشود. با تشخیص این ضرورت که باید در همه تدابیر مؤقت نماینده گی وسیع از همه عناصر ملت افغان و مخصوصاً گروه های
که در مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان نمایند ه گی مناسب نداشتند، تأمین شود. با درک این که ترتیبات مؤقت گام اولی در
راه تاسیس یک حکومت فراگیر، متوجه به نقش فعال زنان، چند قومی و ممثل کامل از همه مردم تلقی شده و نباید طولانی تر از
مرحله زمانی تعیین شده در قدرت بماند. با آگاهی از این واقعیت که تشکیل و فعال ساختن نیروی امنیتی جدید افغانی به زمان نیاز
دارد. لازم است تا آن زمان تدابیر امنیتی دیگری که به تفصیل در ضمیمه اول این موافقت توضیح شده اتخاذ شود. با پذیرش این
واقعیت که سازمان ملل متحد به صفت یک موسسه غیر جانب دار شناخته شده بین المللی نقش عمده و خاص را در دوره قبل
از ایجاد مؤسسات دایمی در افغانستان دارا میباشد که تفصیلات آن در ضمیمه دوم این موافقت نامه ارائه شده است.
موافقت کرده اند که:

حاکمیت مؤقت

اول: احکام عمومی

- ۱ - حاکمیت مؤقت به محض انتقال رسمی قدرت به تاریخ ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ میلادی تأسیس میشود. ۲ - حاکمیت مؤقت متشکل است از اداره مؤقت که در راس آن یک رئیس قرارداد، یک کمیسیون مستقل مخصوص برای تدویر لویه جرگه اضطراری، ستره محکمه افغانستان همراه با سایر محاکم که از طرف اداره مؤقت تأسیس میشود. ترکیب، وظایف و دستور العمل فعالیت اداره مؤقت و کمیسیون مستقل مخصوص برای تدویر لویه جرگه اضطراری در این موافقتنامه توضیح شده است. ۳ - حاکمیت مؤقت به محض انتقال رسمی قدرت، ممثل حاکمیت ملی افغانستان میباشد. از این رو در تمام دوره مؤقت، افغانستان را در روابط خارجی آن نمایندگی کرده و کرسی افغانستان را در سازمان ملل متحد و ارگانه‌های خصوصی آن و همچنین در بقیه نهادها و گردهمایی‌های بین‌المللی اشغال میکند.
- ۴ - یک لویه جرگه اضطراری باید در ظرف شش ماه بعد از تأسیس حاکمیت مؤقت دایر شود. نخستین جلسه لویه جرگه اضطراری توسط اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان افتتاح خواهد شد. لویه جرگه اضطراری باید در مورد یک حاکمیت انتقالی به شمول یک اداره انتقالی فراگیر تصمیم بگیرد که این اداره انتقالی افغانستان را تا زمان انتخابات یک حکومت کاملاً ممثل از طریق انتخابات آزاد و منصفانه که باید در ظرف حد اکثر دو سال از تاریخ انعقاد لویه جرگه اضطراری برگزار گردد، رهبری کند.
- ۵ - در ظرف هژده ماه بعد از تأسیس حاکمیت انتقالی باید یک لویه جرگه قانون اساسی برگزار شود تا یک قانون اساسی جدید را برای افغانستان تصویب کند. به منظور کمک به این لویه جرگه در مورد تهیه مسوده قانون اساسی، اداره انتقالی در ظرف دو ماه پس از آغاز کار خود، کمیونی را با مساعدت سازمان ملل متحد برای تدوین مسوده قانون اساسی ایجاد میکند.

دوم: چهارچوب قانونی و نظام قضایی

- ۱ - چهارچوب قانونی آتی تا وقتی که قانون اساسی فوق‌الذکر به تصویب میرسد، به طور مؤقت قابل تطبیق است.
- الف : - قانون اساسی سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴ میلادی) - تا حدودیکه مواد آن با موافقتنامه در تضاد نباشد، و به استثنای موادیکه با نظام شاهی و ارگانه‌های قوای اجراییه و مقننه ای که در این قانون درج شده است، ارتباط دارد. ب : - قوانین و مقررات موجود تا حدی که با این موافقتنامه و یا تعهدات حقوقی بین الدول که افغانستان در آن یک طرف باشد، و یا با مواد قابل تطبیق قانون اساسی

۱۳۴۳ در تضاد نباشد، به شرط آنکه حاکمیت مؤقت صلاحیت فسخ و یا تعدیل این قوانین را داشته باشد.

۲ - قوه قضاییه در افغانستان مستقل بوده و متشکل است از ستاره محمکه افغانستان و محاکم دیگری که توسط اداره مؤقت با مساعدت سازمان ملل متحد یک کمیسیون قضایی را برای احیای نظام قضایی افغانستان مطابق به اساسات اسلام، معیارهای بین المللی، سلطه قانون و عنعنات حقوقی افغانستان، تشکیل خواهد داد.

سوم: اداره مؤقت

الف - ترکیب :

۱ - اداره مؤقت متشکل از یک رئیس، پنج معاون رئیس و بیست و چهار عضو دیگر میباشد. هر عضو به استثنای رئیس میتواند در رأس یکی از بخش های اداره مؤقت قرار داشته باشد.

۲ - شرکت کنند ه گان مذاکرات ملل متحد در مورد افغانستان از اعلیحضرت محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان دعوت کرده اند تا ریاست اداره مؤقت را به عهده بگیرند. اعلیحضرت خاطر نشان کرده اند که ترجیح میدهند تا شخصی مناسب دیگری که مورد قبول شرکت کنند ه گان باشد به ریاست اداره مؤقت منصوب شود.

۳ - رئیس، معاونین رئیس و بقیه اعضای اداره مؤقت توسط شرکت کنند ه گان مذاکرات سازمان ملل متحد درباره افغانستان انتخاب شدند و اسمای ایشان در ضمیمه چهارم این موافقتنامه درج است. این انتخاب بر اساس تخصص فنی، حیثیت، شایستگی شخصی از میان فهرست های ارایه توسط شرکت کنند ه گان مذاکرات سازمان ملل متحد، با توجه به ترکیب قومی، جغرافیایی و مذهبی افغانستان و همچنین با در نظر داشت اهمیت مشارکت زنان در اداره کشور صورت گرفته است.

۴ - هیچ یک از اعضای اداره مؤقت همزمان نمی تواند که عضویت کمیسیون مستقل مخصوص تدویر لویه جرگه اضطراری را داشته باشد.

ب - طرز العمل:

۱ - رئیس اداره مؤقت و یا درغیاب او یکی از معاونین وی جلسات اداره را دایر کرده ریاست آنرا به عهده میگیرد و همچنین مواد آجندا را برای جلسات پیشنهاد میکند.

۲ - اداره مؤقت سعی میکند تا تصامیم خویش را با توافق جمعی اتخاذ نماید. برای اتخاذ تصمیم حد اقل بیست و دو عضو باید حاضر باشند. اگر رای گیری لازم شود در آن صورت تصامیم با اکثریت آرای اعضای حاضر رأی دهنده، به جز در حالات استثنایی که در این موافقتنامه توضیح شده، اتخاذ میشود. در صورت تساوی آراء، رئیس رأی قاطع را دارا میباشد.

ج - وظایف:

۱ - اداره مؤقت مؤظف به اجرای وظایف روزمره دولت به شمول حق صدورفرامین به منظور تأمین صلح، نظم و ایجاد اداره سالم میباشد.

۲ - رئیس اداره مؤقت، ویا درغیاب او یکی از معاونین از اداره مؤقت در صورت لزوم نمایند ه گی میکند.

۳ - آن عده اعضای که مسئول بخش های مختلف اداره هستند، همچنین مسئولیت اجرای سیاست های اداره مؤقت را در چارچوب ساحات مسئولیت خود به عهده دارند.

۴ - اداره مؤقت به محض انتقال رسمی قدرت صلاحیت چاپ و توزیع پول را دارد واز حق مخصوص برداشت پول از سازمان های بین المللی برخوردار است. اداره مؤقت با همکاری سازمان ملل متحد، بانک مرکزی افغانستان را احیا میکند تا این بانک مبتنی بر اصول شفافیت و جوابگویی به مردم، عرضه پول را تنظیم نماید.

۵ - اداره مؤقت با همکاری سازمان ملل متحد، یک کمیسیون مستقل کارمندان ملکی را تأسیس میکند. این کمیسیون از میان اشخاص واجد صلاحیت فهرستی رابرای مقام های کلیدی بخش های اداری به شمول والی ها براساس استعداد و اهلیت آنها تهیه و در اختیار اداره مؤقت میگذارد.

۶ - اداره مؤقت با همکاری سازمان ملل متحد، یک کمیسیون مستقل حقوق بشر را تأسیس میکند که مسئولیت های آن شامل نظارت بر حقوق بشر، تحقیق تخطی های حقوق بشرو ایجاد، رشد و توسعه سازمان های محلی حقوق بشر خواهد بود. اداره مؤقت باید به کمک سازمان ملل متحد هرگونه کمیسیون دیگری رابرای بررسی مسایلی که در این موافقتنامه پیشینی نشده اند، ایجاد کند.

۷ - اعضای اداره مؤقت باید به ضوابط سلوکی که با معیارهای بین المللی مطابقت داشته باشد، پای بند باشند.

۸ - تخطی هر عضو اداره مؤقت از احکام ضوابط سلوکی فوق الذکر منجر به سبکدوشی او از اداره مربوط میشود. تصمیم سبکدوشی یک عضو با دو سوم اکثریت اعضای اداره مؤقت با پیشنهاد رئیس ویا یکی از معاونان رئیس گرفته میشود.

۹ - وظایف و صلاحیت اعضای اداره مؤقت، در صورت لزوم با کمک سازمان ملل متحد تصریح و تکمیل خواهد شد.

چهارم: کمیسیون مستقل مخصوص برای تدویر لویه جرگه اضطراری

۱ - یک کمیسیون مستقل مخصوص تدویر لویه جرگه اضطراری در ظرف یکماه پس از تأسیس حاکمیت مؤقت ایجاد

میشود. کمیسیون مستقل مخصوص متشکل از بیست و یک عضو میباشد که یک تعداد ایشان باید دارای تخصص در حقوق

اساسی و یا معرفی باشند. اعضای کمیسیون از میان فهرست های کاندید اها که توسط شرکت کنند ه گان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان و همچنین گروه های مسلکی و جامعه مدنی افغان ارایه شده برگزیده میشوند. سازمان ملل متحد به ایجاد و فعالیت کمیسیون و تشکیل دارالانشاء به فعال ساختن این کمیسیون خواهد کرد.

۲ - کمیسیون مستقل مخصوص صلاحیت نهایی تعیین طرز العمل و تعداد اشخاصی را که در لویه جرگه اضطراری شرکت میکنند، داراست. کمیسیون مستقل مخصوص مسوده مقررات و طرز العمل های را تهیه میکند که در برگزیده این نکات خواهد بود:

الف: - معیار تخصیص کرسی ها برای باشند ه گان ساکن و کوچی های کشور.

ب: - معیار تخصیص کرسی ها برای افغانهای مهاجر مقیم ایران، پاکستان و سایر کشورها.

ج: - معیار برای شمولیت بنیاد های جامعه مدنی، افراد با اعتبار، علمای دینی، روشنفکران و تاجران در داخل و خارج کشور.

کمیسیون مستقل مخصوص تأمین میکند که توجه لازم به مشارکت تعداد قابل ملاحظه ای زنان و همچنین نماینده ه گان همه بخش های دیگر ملت افغان در لویه جرگه اضطراری مبذول گردد.

۳ - کمیسیون مستقل مخصوص در ظرف ده هفته پس از ایجاد، مقررات و دستور عمل تدویر لویه جرگه اضطراری را همراه با تاریخ آغاز و محل تدویر و مدت اجلاس آن منتشر و اعلام خواهد کرد.

۴ - کمیسیون مستقل مخصوص دستور العمل نظارت بر جریان معرفی کاندید اها را در لویه جرگه اضطراری تصویب و به منصفه اجرا میگذارد تا جریان انتخاب غیر مستقیم یا گزینش، عادلانه و منصفانه باشد. برای جلوگیری از اختلاف در کارنامزدی کاندید اها، کمیسیون مستقل مخصوص میکانیزمی را برای ثبت شکایات و مقرراتی را برای حل اختلافات مشخص خواهد ساخت.

۵ - لویه جرگه اضطراری رئیس دولت را برای دوره گذاران انتخاب خواهد نمود و طرح های پیشنهادی را در مورد ساختار اداره انتقالی و شخصیت های کلیدی آن تصویب خواهد کرد.

پنجم: مواد نهایی

۱ - به مجرد انتقال رسمی قدرت، تمام مجاهدین نیروها و گروه های مسلح افغانی در کشور، تحت فرمان و کنترل حاکمیت مؤقت قرار میگیرند و در چوکات فوای امنیتی مسلح جدید افغان بر حسب ایجابات دوباره تنظیم میشوند.

۲ - حاکمیت مؤقت و لویه جرگه اضطراری مطابق اصول اساسی و موادیکه در معاهدات بین المللی مربوط به حقوق بشر و قوانین بین المللی ضامن حقوق بشر عمل میکند که افغانستان به آن متعهد است.

۳ - حاکمیت مؤقت با جامعه بين المللی در مبارزه عليه تروریسم، مواد مخدر و جنایات سازمان یافته همکاری میکند. این حاکمیت تعهد میکند که به حقوق بین الدول احترام گذاشته و با همسایگان و باقی اعضای جامعه بین المللی روابط صلح آمیز و دوستانه برقرار نماید.

۴ - حاکمیت مؤقت و کمیسیون مستقل مخصوص برای تدویر لویه جرگه اضطراری مشارکت زنان و همچنین تمثیل عادلانه تمام جوامع قومی و دینی و مذهبی افغانستان را در اداره مؤقت و لویه جرگه اضطراری تأمین خواهد کرد.

۵ - تمام اقداماتی که توسط حاکمیت مؤقت انجام میشود، باید با قطعنامه ۱۳۷۸ (۱۴ نوامبر ۲۰۰۱ میلادی) شورای امنیت و سایر قطعنامه های شورای امنیت مربوط به افغانستان، مطابقت داشته باشد.

۶ - حاکمیت مؤقت اشخاصی را که قانون بین المللی بشری را نقض کرده باشند و یا اینکه جنایات ضد بشریت را مرتکب شده باشند، مورد عفو قرار نمیدهد.

۷ - مقررات و طرز العمل فعالیت ارگان های که تحت نظر حاکمیت مؤقت تشکیل میشوند، در صورت لزوم به کمک سازمان ملل متحد تصریح و تکمیل خواهد شد. این موافقتنامه که ضمایم آن جزء لا یتجزای آنرا تشکیل میدهد، در روز پنجم دسامبر ۲۰۰۱ میلادی در بن به زبان انگلیسی به امضاء رسید، متن با اعتبار این موافقتنامه بوده که در یک نسخه است و در آرشیف سازمان ملل متحد محفوظ میماند. متن های رسمی به زبان های دری و پشتو و یا هر زبان دیگری که نماینده خاص سرمنشی مشخص بسازد، تهیه میشود. نماینده خاص سرمنشی نسخه های تصدیق شده این موافقتنامه را به زبان های انگلیسی، دری و پشتو به هریک از شرکت کنندگان میفرستد. شرکت کنندگان مذاکرات سازمان ملل متحد درباره افغانستان و غیره. شاهد از جانب سازمان ملل متحد: الا خضر ابراهیمی نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در افغانستان .

ضمیمه اول - نیروی امنیتی بین المللی

۱ - شرکت کنندگان مذاکرات سازمان ملل متحد درباره افغانستان می پذیرند که مسئولیت تأمین، نظم و قانون در سراسر کشور به عهده خود افغانها میباشد. به این منظوری ایشان تعهد میکنند که با استفاده از تمام امکانات و نفوذ خود، همه اقدامات را در جهت تأمین امنیت به شمول امنیت کارمندان سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای بین المللی دولتی و غیردولتی مستقر در افغانستان، انجام میدهند.

۲ - برای رسیدن به این هدف، شرکت کنندگان از جامعه جهانی می خواهند تا مقامات جدید افغان را در جهت تشکیل و آموزش قوای جدید امنیتی و قوای مسلح افغانی کمک کند.

۳ - بادرک این امر که تشکیل و تجهیز قوای جدید امنیتی و قوای مسلح افغانی، تا فعال شدن کامل آن به وقت ضرورت دارد، شرکت کننده گان مذاکرات سازمان ملل متحد درباره افغانستان از شورای امنیت سازمان ملل متحد تقاضا میکنند که تجویز پیاده کردن هرچه زودتر نیروهای مجاز سازمان ملل متحد را در افغانستان بررسی نماید. این نیرو در تأمین امنیت در شهر کابل و نواحی اطراف آن مساعدت میکند. این چنین نیرویی در صورت لزوم میتواند به سایر شهرها و مناطق گسترش یابد.

۴ - شرکت کننده گان در مذاکرات سازمان ملل متحد درباره افغانستان متعهد میشوند تا تمام واحدهای نظامی را از کابل و مراکز سایر شهرها و مناطق دیگری که در آن نیروهای مجاز سازمان ملل متحد مستقر میشوند، خارج کنند. این نیرو میتواند در ترمیم ویرانی های افغانستان و احیای تسهیلات زیربنایی کمک کند.

ضمیمه دوم - نقش سازمان ملل متحد در دوره مؤقت

۱ - نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد مسئولیت تمام جنبه های کار و فعالیت سازمان ملل متحد را در افغانستان به عهده دارد.

۲ - نماینده خاص برای اجرای تمام جوانب این موافقتنامه نظارت و کمک میکند.

۳ - سازمان ملل متحد حاکمیت مؤقت را در ایجاد یک محیط سیاسی بیطرف مشوره میدهد که برای برگزاری لویه جرگه اضطراری آزاد و عادلانه کمک کند. سازمان ملل متحد باید به فعالیت های آن بخش های اداری توجه خاص معطوف دارد که مستقیماً بر تدویر و نتایج لویه جرگه ی اضطراری تأثیر دارد.

۴ - نماینده خاص سرمنشی ملل متحد و یا افراد منتخب اومیتوانند به شرکت در جلسات اداره مؤقت و کمیسیون مستقل مخصوص تدویر لویه جرگه اضطراری دعوت شوند.

۵ - اگر بنا بر دلیلی از تشکیل جلسه اداره مؤقت یا کمیسیون مستقل مخصوص جلوگیری شود و یا اینکه نتوانند در رابطه به تدویر لویه جرگه اضطراری به فیصله ای برسند، نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد با در نظر داشت نظریات مطرح شده در اداره مؤقت، مساعی جمیله خود را برای ایجاد زمینه یک راه حل و اتخاذ تصمیم به خرج میدهد.

۶ - سازمان ملل متحد از حق تحقیق درباره شکایات حقوق بشر برخوردار بوده و در صورت لزوم اقدام اصلاحی را در این جهت توصیه می کند. سازمان ملل متحد همچنین مسئولیت دارد تا برنامه های آموزشی حقوق بشر را انکشاف داده و اجرا کند تا احترام به حقوق بشرو آگاهی از آن را بیشتر سازد.

ضمیمه سوم - درخواست شرکت کننده گان مذاکرات ملل متحد در باره افغانستان از سازمان ملل متحد

شرکت کننده گان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان بدین وسیله:

۱ - تقاضا میکنند که سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی برای تضمین حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و وحدت افغانستان و همچنین عدم مداخله مشورهای خارجی در امور داخلی افغانستان اقدامات لازم به عمل آورد.

۲ - از سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی و به خصوص کشورهای کمک کننده و مؤسسات چند جانبه جداً تقاضا میکنند که در همکاری با اداره مؤقت تعهدات خود را در قبال مساعدت در جهت احیای مجدد، بهبودی و بازسازی افغانستان، تجدید، تشدید و عملی کنند.

۳ - از سازمان ملل متحد تقاضا میکنند که به زودترین فرصت ممکن، ثبت نام رأی دهند ه گان را قبل از برگزاری انتخابات عمومی که به تعقیب تصویب قانون اساسی جدید توسط لویه جرگه عملی میشود، رویدست گرفته و زمینه نفوس شماری را در افغانستان مهیا سازد.

۴ - از سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی تقاضای جدی میکنند که به پاداش نقش مهمی که مجاهدان در حفاظت آزادی افغانستان و عزت مردم آن بازی کرده اند، اقدامات لازم را در هماهنگی با اداره مؤقت، برای ادغام مجاهدین در قوای جدید امنیتی و قوای مسلح افغانستان بعمل آورند.

۵ - از سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی تقاضا میکنند که صندوقی را برای کمک به فامیل ها و باقی متعلقین شهدا و قربانیان جنگ، معلولین و آسیب دیده گان جنگ، ایجاد کنند.

۶ - از سازمان ملل متحد، جامعه بین المللی و سازمان های منطقه ای جداً و شدیداً تقاضا میکنند که با حاکمیت مؤقت در مبارزه علیه تروریسم بین المللی، کشت و قاچاق مواد مخدر همکاری کرده و دهاقین افغان را کمک مالی، موادی و تخنیکی کنند تا انواع دیگر کشت محصولات بدیل دیگر رویدست گیرند.